

زندگانی حسن بن علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی، باقر شریف، ۱۹۲۶ - م.

عنوان قراردادی: حیاة الامام الحسن بن علی علیهم السلام در اسه و تحلیل. فارسی
عنوان و نام پدید آور: زندگانی حسن بن علی علیه السلام / تالیف باقر شریف القرشی؛
ترجمه فخرالدین حجازی.

مشخصات نشر: تهران: بعثت، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۳۰۰ ریال (ج. ۲)

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ ق -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: حجازی، فخرالدین، ۱۳۰۸ - ۱۳۸۶، مترجم

رده بندی کنگره: BP/۴۰/ق۴ ح ۹۰۴۱ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۹۵۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۵۴۰۲۳

جلد اول

[فهرست]

در جلد اول:

مقدمه مترجم ۹-۵

تقریظ از محمد حسین کاشف الغطاء ۱۸-۱

مقدمه مؤلف ۳۰-۱۹

پیوست دو روشنائی ۴۵-۳۱

پیدایش کانون رسالت

میلااد حسن (ع) ۵۴-۴۷

هوش و شخصیت ۶۳-۵۵

مهر و بزرگداشت ۸۴-۶۵

معنی امامت

نیاز به امامت

چه کسی این مقام را احراز می کند؟

انتخاب پیشوا

قرآن و عترت

شهادت‌های قرآن

نزول سوره دهر

داستان مباحله

تکریم اصحاب

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲

مرگ دردناک ۱۰۴-۸۵

داستان غدیر

بازگشت بمدینه

ایفای حقوق

منشور هدایت

بسوی ابدیت

در روزگار شیخین ۱۳۶-۱۰۵

توطئه سقیفه

مخالفت فاطمه

مرگ فاطمه

خلافت عمر

مرگ عمر

توطئه شوری

در روزگار عثمان ۱۶۵-۱۳۷

حسن در میدانهای نبرد

انحراف عثمان

قیام ابو ذر

نمونه‌های عالی اخلاقی ۲۱۹-۱۶۷

اخلاق والا

بخشندگی امام

پارسائی و پرهیزگاری

وقار و هیبت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳

فصاحت و بلاغت

مکارم اخلاق

خوی‌های زشت

دعوت بدانش خواهی

عقل

فضیلت قرآن کریم

نیایش

سیاست

دوست و همنشین

سخاوت و نیکی

بخل

فروتنی

توکل بخدا

پاسخ به مسئله جبر

حقیقت تقوی

پند و راهنمایی

طلب روزی

مساجد

آداب سفر

دوستی اهل بیت

برکناری از محرفین قرآن

شاهد و مشهود

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴

یکی از خطبه‌هایش

گفتار کوتاه حکمت آموز

شعرسرائی

در روزگار امام علی (ع) ۲۴۱-۲۲۱

گفتاری بلند

در بصره ۲۹۱-۲۴۳

در صفین ۳۴۱-۲۹۴

آغاز جنگ

فتنه خوارج و بازی حکمیت ۳۸۲-۳۴۳

آغاز جنگ با خوارج

نتایج تلخی که از صفین و جمل ببار آمد

محراب خونین ۴۰۶-۳۸۳

وصایای امام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵

اهداء

بتو! ای کلمه علیای خداوند و نجات بخش انسانها از تاریکی نادانی! بتو! ای معجزه
بزرگ پروردگاری که روح و دانش را در توده‌ها برانگیختی!
بتو! که در پرواز گاه معراج بمقام قرب قوسین او ادنی نائل آمدی! بتو! ای پیامبر خدا که
درود الهی بر جان پاکت باد!

با دستهای خود به پیشگاه بلندت این اوراق را پیشکش میدارم که متضمن شرح
زندگانی و روش فرزندان و ریحانهات آقای جوانان بهشت امام حسن است، پیشوائی که
از کمال پیامبری بهره‌مندش کردی و شکوه و بزرگواریت را به او بمیراث دادی.
این سرمایه اندکی است که برای روز رستخیز که به پیشگاهت می‌آیم، تهیه کرده‌ام،
باشد که به بزرگواری خویش آن را بپذیری که همین مرا کافی خواهد بود.

مؤلف

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶

مقدمه مترجم

مادرم فاطمه که خدایش بیامرزد به عنایت خداوندی، مرا در نیمه رمضان که همزمان با میلاد امام مجتبی بود بزاد و در دامان پرمهرش مرا به عشق خاندان رسالت و ارادت به عترت پیامبر پرورش داد و از نخستین روزگاری که سخنی را میفهمیدم و درکی کودکانه داشتم مادرم بیشتر از حسن (ع) سخن میگفت و بتدریج ارادتی روشن و صادقانه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷

به امام پیدا می‌کردم و بعد در محیط تحصیلی که سر و کاری بمطالعه تاریخ پیدا کردم دریافتم که حسن (ع) بدرستی هنوز شناخته نشده و در برابر اخلاص گدازنده‌ای که به پیشگاه برادرش حسین (ع) ابراز می‌شود این سبط اکبر که خود حسین (ع) فرمود: برادرم از من بهتر بود، شرح حالش در انزوای تاریخ قرار گرفته و نقش عظیمی که در ایجاد انقلاب کربلا داشته و فداکاریها و رنجها و تلخی‌های زندگانش تقریباً از یاد رفته و حتی در همین محیط شیعه غیر از سالی دو روز که مربوط به میلاد و شهادت اوست، سخنی از فضائلش کمتر بمیان می‌آید.

اسف اینکه زبانهای غرض آلود و ناپاک هم در صدد جسارت بمقام والایش بر می‌آیند و تهمت‌هایی ناروا بمقام ارجمند آسمانش وارد می‌سازند، از جمله بهنگامی که در دانشگاه مشهد تحصیل می‌کردم، مردی که استاد تاریخ بود بچنین جسارتی زبان می‌گشود و دل ما را می‌آزرد.

قضا را روزی به محضر روشن پیشوا و مربی علمی و روحانیم حضرت آیة الله حاج سید هادی میلانی که خدایش عمر دراز و توفیق محتوم فرماید، رسیدم و ایشان کتاب «حیاء الحسن» نوشته محقق و مؤلف ارجمند شیعی مذهب «باقر شریف قرشی» مقیم نجف را بمن دادند و فرمودند:

میخواهم این کتاب را بفارسی برگردانی، ارادت من بمقام حضرت مجتبی (ع) و قضاوت غلطی که درباره حضرتش پدید آمده بود و فرمان مرجعیت روحانی باعث شد

که دست بکار این اقدام شوم.

قسمتی از این کتاب را به عنوان پایان نامه تحصیلی دانشکده ترجمه و تقدیم کردم که خوشبختانه با حسن قبول مواجه شد، ولی افسوس که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸

پایان کار بدرآزا کشید و هر روز کار دیگر پیش می‌آمد و گرفتاری تازه‌ای رخ میداد و این مهم بعهدہ تعویق می‌افتاد تا بالاخره حادثه‌ای پیش آمد و گرفتاری بی‌رخ نمود و فشاری از روزگار پدید شد که در آن موقعیت عهد کردم به مجرد رفع نائبه، این کار را پایان دهم و از ساحت امام درخواست فرج کردم و خوشبختانه عنایتی شد و بلافاصله به انجام این مهم پرداختم و آن را پایان رسانیدم. شاید شناختی بهتر درباره امام بوجود آید و این چهره درخشان را پیروانش خاصه طبقه جوان بهتر بشناسند، البته این خدمت اندک وقتی کامل میشود که بلطف خداوندی جلد دوم آن هم که متضمن زندگانی سیاسی امام و دوران کوتاه و پرغوغای خلافت و اسرار صلح و بالاخره شهادت آن حضرت است، ترجمه شود و باید از خداوند بزرگ، درک چنین توفیقی را مسئلت داشت.

مؤلف محترم و دانشمند و محقق این کتاب، جناب «باقر شریف قرشی» است که تألیفی مفید و مفصل نیز در شرح زندگانی حضرت موسی بن جعفر (ع) دارد و کتابی درباره نظام امور اداری و سیاسی اسلام نوشته که بطور غیر کامل بفارسی ترجمه شده و نیز کتابی درباره حقوق کارگر در اسلام که آن هم بفارسی انتشار یافته است. قضا را چندی پیش در مشهد بدیدار مؤلف گرانمایه فائز آمدم و تلافیها کرد و تشویقها فرمود و اجازه نامه‌ای برای ترجمه بنام من مرقوم داشت که مع الاسف در بعضی نقل و انتقالها از دست رفت و اکنون هم ارتباط با ایشان در نجف بععل حوادث روز میسر نیست، در این ترجمه سعی کرده‌ام که نهایت امانت بکار برده شود و سخنی افزون و کم نگردد و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹

اکنون این کتاب را بروان مادر فقیدم که مرا بمهر خاندان پیامبر پرورد اهداء میکنم و آینده بهتری را برای مسلمانان در شناخت پیشوایان راستین و پیروی از روش پسندیده آنان از درگاه خداوندی مسئلت دارم.

«فخرالدین حجازی»

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱

تقریظ

«امام شایسته بزرگوار شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء که برکتش پایدار باد، ابراز بخشندگی و بزرگی فرموده و باین سخنان استوار و گوهر گرانبها افسری بر این نگارش نهاده است»:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲

بنام خداوند بخشنده مهربان (۱) پیشوای ما، فرزند پیامبر اسلام، ابو محمد الزکی نخستین قائدی است از رهبران روحانی که از دودمان محمد، سالار پیامبران، برخاسته و پسر ارجمند علی - افتخار نژاد انسانی - است.

و امام بزرگواری است که برای اولین بار فروغ پیامبری و تابش ولایت در شعاعی واحد بر پیشانی بلندش پرتو افکنده و پیکر پاکش را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳

امواج دو دریای نبوت و امامت فرا گرفته است.

مرج البحرین یلتقیان، یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان.

(۱) علی اقیانوسی است موج از نور خیره کننده ولایت و فاطمه دریائی خروشان از

شعاع دل‌انگیز نبوت و بزرگواری. این دو نور پاک بهم آمیخته و در نهاد فروزان

خویش دو گوهر ارزنده بوجود آورده‌اند. آن یک از سبزی رخسار مجتبی بهنگام

نوشیدن زهری کشنده، جلوه‌ای زمردین گرفته و آن دیگر از چهره انقلابی و خونین حسین (ع) چون مرجانی سرخ تجلی کرده است.

حسن نخستین پیشوای درست کرداری است که از خاندان نبوت برای رهنمونی خلق برخاسته است. او قائد گرانمایه‌ای است که حقیقت را آشکار و باطل را سرکوب و ناپیدا ساخته است و بصلح خویش خون مسلمانان را نگهبانی فرموده است.

میلاد حضرتش در پانزدهمین روز ماه رمضان شرف وقوع یافت و نگارش این بیان هم بر خورد بچنین شام فرخنده‌ای میکند که خاندان رسالت را هنگام شادمانی و روشنائی و خرمی است، خانمان گرانمایه‌ای که بر ما است در شادمانی‌شان خوش حال و در سوک و اندوهناکی آنها غمگین باشیم. پس بر پیشوای جهان هستی و بر علی و فاطمه - که درود خداوند بر آنان باد - نغمه‌های تهنیت و سرور مبارکبادی بچنین مولود خجسته‌ای میسرایم.

نوزادی که علت آفرینش جهان و آئینه سر تا پا نمای خدا، یعنی پیامبر اسلام درباره او و برادرش فرمود: «شما نیکو سوارانی هستید که بر مرکبی نیکو نشسته‌اید».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴

(۱) مرا یارای آن نیست که در این نگارش که قلم بر آن می‌پیچد در این هنگام بنمایش شخصیت امام مجتبی (ع) پردازم و از بزرگی و بزرگواری و مقام والا و پایگاه ارجمند و مفاخر عالی و والا و صفات درخشان او سخن گویم و شهباز تیزپر معرفت و همای بلند پرواز دانش من از صعود با آسمان عظمت او ناتوان است. چنین طایری از آن مقام بلند بر زمین می‌افتد و پست میشود. او را پایگاه بلند مرتبه‌ای است که طایر خرد و اندیشه را یارای رسیدن به آن نیست و هر چند بال کشد و بالا رود جز دهشت و سرافکنندگی چیزی نبیند و من می‌خواهم بسوی بخشی از زندگانی او که نشانه‌ای از معجزات حیات و بزرگواریهای هستی او است توجه کنم.

این آیت درخشنده، صلح حضرتش را با معاویه مرد سرکشی که از پدر و مادری

گمراه و تبه‌کار بوجود آمده تشکیل می‌دهد.

متأسفانه قامت این قسمت را پوستینه‌های اشتباه و پیچیدگی فرا گرفته و دریافت آن را گمانه‌های زشت و سیاهی بهم نوردیده است، تا آنجا که بروز سستی و سرایت تردید، پایه‌های ایمان برخی کوتاه‌فکران را تکان داده است و حتی گروهی از یاران او و پدرش و شیعیان و دوستان خاص و خالص آن حضرت بر این کوه وقار و بزرگی بخشم آمدند و بساحت قدس روحانیش اسائه ادب نموده بجای آنکه عزیز کننده مؤمنانش بخوانند سخن بعکس گفتند.

این خطا و اشتباه حتی در برابر دیدگان مردمانی که معتقد بامامت و عصمتش بودند بر چنین حقیقتی رنگ زشتی و لباس بدی فرو میکشید ولی پیدا است که در این زمینه احساساتی جاهلانه که صدمه عقل و ضایعه اندیشه است بر تعقل و ادراک چربیده و چنین اشتباهی را بوجود آورده است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵

(۱) و چنانچه میدان و جولانگاهی برای تفکر و امعان نظر پیش آید، خورشید حقیقت جلوه می‌نماید و در می‌یابند که مصلحت و صلاح کل و محتوم در همان بوده که امام- علیه السلام- انجام داده است و این سخن را جنبه تعبد و تسلیم نیست و نه از آن جهت است که خاضعانه بر این امر واقع شده اعم از آنکه متضمن خیر و شر باشد بنگریم و چون بعصمت و عدم لغزش امام معتقدیم حدوث آن را بر وفق حکمت پنداریم بلکه اگر به این واقعه بزرگ تاریخی درست بیندیشیم و اطراف و جوانب و پدیده‌ها و انگیزه‌هایش را نگاه کنیم این حقیقت بر ما روشن میشود که آنچه امام بجا آورده حق بوده و خلاف آن درست و معقول نبوده است.

آری این اقدام شجاعانه، دوراندیشی روشنی بوده است که از لحاظ تاکتیک مبارزه و سیاست و موقعیت زمان از پیشوائی باتجربه و زمامداری روشن بین سرزده و با چنین کاری در قیافه صلح با دشمن خویش جنگیده و در لباس سازش و آرایش بر حریف

نابکار خود پیروز گردیده است.

او آتش ستیز دشمن را فرونشانده و پرده از کردار زشتش برداشته و ننگ و رسوائی خصم را بر مردم آشکار ساخته است و مصلحت همین بوده که با دشمن سلاح صلح بجنگد نه با اسلحه نبرد و او را بجای آنکه با کشتار و نیزه قربانی کند با افشای کردار زشت و ناپسندش نابود سازد و این خود برای دفع شبهه و تردید، حجتی روشن و برهانی قاطع خواهد بود.

(۲) البته نشان دادن و آشکار ساختن چنین حقیقتی آنسان که چشمها آن را ببیند و با دست لمس شود نیازمند بتوانائی بیان و انرژی قلب و قدرت سخن است که پیکر ناتوان و دیدگان کم نور و زیادی گرفتاریها و زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶

اشتغال خاطر و بدی حال و کوتاهی فرصت بمن چنین مساعدتی را نمیکند و شاید خدائی که او را شأنی جلیل است بمن فرصتی بخشاید تا بتوانیم حق بیان را درباره این حقیقت نهفته ادا کنم و از چهره درخشان آن، پرده‌های اشتباه و استتار را بردارم تا حق ظاهر گردد و شعاع درخشان آن پرتو فشانند، ولی در این گفتار چاره‌ای نمی‌یابم جز آنکه بیان خویش را بحقیقت محض و برگزیده‌ای پایان بخشم.

(۱) جان کلام آنکه همان موقعیت و وظیفه‌ای که در انقلاب حسین - سلام الله علیه - در مبارزه با عفریت زور گوی زمانش - یزید - ایجاب میکرد که با وی بجنگد و کشتار کند تا اینکه خود و یارانش در این مجاهدت، جام مرگ سرکشند و خاندان پیامبر خدای باسارت روند امکانات روزگار و اصول سیاست و درست‌اندیشی و قوانین پیروزی و درایت همچنان التزام داشت که صرفنظر از فرمان خداوندی و مشیت ازلی، چاره‌ای جز آن نباشد که امام مجتبی (ع) هم با فرعون زمان خویش - معاویه - از در صلح در آید.

محققا اگر صلح حضرت حسن و قیام و شهادت خونین جناب حسین نبود، از دیانت

اسلام حتی اسم و رسمی هم بر جای نمی ماند و مجاهدات و فداکاریهای رسول اسلام بنابودی میگرائید و بمردم جهان چیزی از خیر و برکت و هدایت که از نتایج حقایق اسلامی است نمی رسید، زیرا ابو سفیان و تخمه حرامش معاویه و کره بز او یزید - که نفرین خداوند بر آنان باد - با اندیشه های ناپاک خویش میکوشیدند و دست بهر گونه تزویر و خیانتی میزدند تا رژیم پاک اسلام را نابود سازند و مردم را برسوم زشت جاهلیت و پرستش بتهای مردود برگردانند و بهمین نکته دقیق در حدیثی زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷

روشن و آشکار اشاره کرده فرمود: «حسن و حسین هر دو پیشوایان امتند اگر برای احیای حق برخیزند و یا بر طبق مصالحی در کنج سکوت بنشینند.»

(۱) بنابراین، امام مجتبی در صلح و انزوای خویش امام است همچنانکه سید الشهداء در رستاخیز و نهضت خونین خود پیشوای اسلامیان است ولی گروهی از تاریخ نویسان و ارباب نگارش و ترجمه ماجرای زندگانی حسن و صلح حضرتش را با معاویه سرسری مطالعه کرده و بطرزی ساده و سطحی که دور از دریافت علت و تحلیل واقعه و دقت و امعان نظر بوده باین واقعه بزرگ نگریسته اند و به آغاز و انتها و اسرار نهفته آن را توجه نکرده و بدون اندیشه و مراقبت کافی نوعی اشتباه و استنکار را پیش گرفته اند.

اما بحکم آنکه حقیقت، نوری درخشان است و چون بتابش آید پرده های استتار را در هم میدرد و مظاهر خویش را آشکار میکند، خداوند بعضی دانشمندان را که دارای قلمی توانا و ادراکی عمیق و نظری استوار و اندیشه ای بلند بودند در این زمان

برانگیخت تا بنوشته های خویش از زندگانی و روش و صلح حسن - علیه السلام -

پیچیدگیها و پوشیدگیها را برداشتند و نقاب اوهامی را که برخی نویسندگان غرض ورز و کینه توز و پیشینیان آنان بر چهره حقیقت کشیده اند بر هم درند و از مردانی که چنین حقیقتی را شناخت و به نیکوئی ترجمان حال حسن گردید و وقایع دوران حیات پرافتخارش را گرد کرد و بتصنیف و تألیف پرداخت، دانشمند پاک نهاد بزرگوار و

نویسنده برگزیده «شیخ باقر قرشی» است که خداوند او را بعنایت خویش پیروز و مؤید فرموده است. او برخی از فصول اول این کتاب را که بمن داد و من در آن بلند پروازی یک روح بلند را مشاهده کردم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸

و شخصیت بارزی را در یک پیشتازی مقدس دریافتم و اکنون که در ابتدای کار چنین توفیقی یافته امیدواری پیروزی در به انتها رسانیدن چنین کاری او را بروشنی خواهد بود (اسبی است که اصالتش از رفتارش پیدا است).

خدای او را بآرزویش برساند و کوشش او را مشکور دارد. این نگارش در مدرسه علمیه نجف نوشته شد.

محمد حسین کاشف الغطاء بتاريخ بیستم رمضان المبارک سال ۱۳۷۳ هجری.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹

(۱)

مقدمه مؤلف

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰

بنام خداوند بخشنده مهربان ستایش خداوند یگانه را آنچنان که سزاوار است. و درود و سلام بر رهاننده جمهور انسانیت از بیابانهای گداخته و حشیگری بسرزمین‌های متمدن جاویدان، محمد پیامبر و خاندانش. و سلام و تحیت بر دودمان پاک نهاد و یاران برگزیده‌اش باد. پروردگارا با آنچه بر ما فرو فرستادی گرویدیم و از پیامبر تو پیروی کردیم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱

پس نام ما را در صحیفه عنایت خویش به همراهی شاهدان درستکار بنگار.

(۱) دسته گل پیامبر و فرزند رسول اسلام امام حسن (ع) را زندگانی نمونه و خوی

نیکوئی است که عطر حقیقت از آن می‌وزد و نهر فضیلت از دامان پاکیزه‌اش سرازیر میشود، بیانش محکم است و سنت و سیرت رسول از رفتارش پیدا است و امتیازات عالی و درخشان تربیت اسلامی در زندگانی او تجسم یافته است و سزاوار است که این حیات درخشان از ابتدا و انتها برای هر انسان ارزنده‌ای سرمشق باشد، زیرا در این زندگانی، دنیاهائی از فضیلت و نمونه‌های عالی و والا لمس میشود و شخصیت امام-علیه السلام- از درخشنده‌ترین عناصری است که در آسمان رهبری ملت اسلام طلوع کرده است.

شخصیتی که قاموس بشریت بنام او آراسته گردیده و خدای بزرگ ببرکت آن، اسلام و پیروانش را گرامی و پیروز داشته است، زیرا او دین خدا را نگهبانی فرموده و نگذاشته است کلمه حق در دنیای هستی نابود و مضمحل گردد. این عنصر بزرگوار، خون مسلمانان و بازماندگان شایسته را محترم شمرد و رعایت کرد و نگذاشت که این خونهای پاک بدست فرزندان امیه- که دشمنان خدا بودند- در جهان اسلام بر زمین ریخته شود.

بنی امیه همان دودمان تبهکاری که با اسلام و مسلمانان دشمنی کردند و صفحات تاریخ از کردار زشت و جنایت‌ها و عداوتهائی که در برابر اسلام داشتند، پر شد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲

(۱) از همان روز که خورشید اسلام طلوع کرد و از روزگاری که رسالت آسمانی بر شخصیت جاودانی محمد، پیامبر خدا فرود آمد چنین پیروزی و بزرگواری که مخصوص خاندان هاشم بود بر دودمان امیه گران آمد و این عظمت و بزرگواری دشمنی دیرینه‌ای را که در نهاد آنان نسبت به‌اشمیها فرو رفته بود دوباره برانگیخت. این پیشوای امویان، حکم ابن هشام است که با یار خویش، ابو جهل، آنچه در دل داشت اظهار کرد و کینه‌اش را نسبت به پسران هاشم و عدم گرایش برسالت پیامبر اسلام بیان داشت. وی گفت:

«ما و پسران عبد مناف در کسب افتخار و شرف با یکدیگر بمسابقه و مبارزه پرداختیم آنها خوان احسان گسترده و ما هم متقابلاً اطعام کردیم. آنها پیادگان را سوار کردند و ما هم چنین نمودیم تا اینکه هر دو در رکوب افتخار برابر آمدیم و همچون اسبهای بودیم که گوشهای آنها محاذی هم بود و هیچ کدام سبقتی بر یکدیگر نداشتند. اکنون آنها میگویند که در دودمان ما پیامبری برخاسته که از آسمان حقیقت الهام میگیرد در صورتی که ما را درک چنین افتخار و توفیقی میسر نیست. سوگند به لات، بت بزرگ عرب، که ما هرگز به او ایمان نمیآوریم و هیچ گاه نبوتش را تصدیق نمیکنیم». بازگشت این کینه تیزی و حسد رفتار نیکوئی است که هاشمیها در توده مکه و رهگذرهای آن از فضیلت و دادگری و آسایش و بازرگانی متری و نعمتهای ارزنده از خویش باقی گزارده و حال آنکه امویان را بدرک چنین موقعیتی دسترسی نبود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳

(۱) هنگامی که بنی هاشم پیمان یآوری - «حلف الفضول» (۱) - را بین قبایل عرب استوار ساختند تا بموجب آن بمددکاری ستمدیدگان آن قدر پردازند که ستم از آنها بردارند و از زورگوئی نیرومندان بر طبقات ناتوان و تجاوز شهرنشینان بر غریبان جلوگیری کنند، بنی امیه دودمانی بودند که همه افراد آنها از چنین پیمان ثمربخشی سرپیچیدند و بجهاتی که اهم آن حسد و تعصب عشیره‌ای و غرور شخصی بود از این معاهده روی برگردانیدند و اینگونه رفتار ناپسند چه در زمان جاهلیت و چه در دوران حکومت اسلامی از آنان سر میزد و هرگز بانجام اقدام شایسته مبادرت نورزیدند چنانکه «جاحظ» درباره‌شان میگوید:

«از این طایفه قدمی شایسته و روزی بایسته و پیشینه نیکو و مبارزه‌ای در طریق حق مشهود نیست و اگر عملی از آنها بنظر میرسد در طریق زیان خلق انجام یافته است». هنگامی که پیامبر اسلام برای اعلای کلمه حق برخاست و مشعل توحید را بدست خویش فرا راه مردم داشت، همین دودمان مردود فراهم آمدند تا ندای حقیقت را

خاموش سازند و پرچم آئین جدیدی را که مردم را به آزادی خرد و بیداری دل فرا میخواند در هم پیچند، ولی خداوند لوای کفرشان را در هم نوردید و آتش دشمنی‌شان را خاموش ساخت و کیدشان را بخودشان برگرداند و هنگامی که آئین محمدی نمود کرد و

(۱) - فضول و فضولی در عربی درست بر خلاف فارسی بکار میرود. در لغت می‌نویسد:

«حلف الفضول هوان هاشما و زهره و سیما القرشیین دخلوا علی عبد الله بن جدعان فتحالفوا بینهم علی دفع الظلم و اخذا الحق من الظالم سمی بذلك لانهم تحالفوا علی ان لا یتروا عند احد فضلا یظلم به احدا الا اخذوه منه و یقال بشیء فضول ای زیاده علی ما یتحتاج الیه. الفضولی الخیاط و الذی یتعرض لمالا یعنیه».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴

رسالت رسول بگوارائی و روشنی بر پایگاهی بلند برخاست و دست اسلام توانا و بازوان آن نیرومند گردید و مردمان دسته دسته به آئین خدائی گرویدند بنی امیه هم بناچار داخل اسلام شدند، ولی این گرایش از وحشت حرارت شمشیرها بود نه ایمان بفرمان رسول خدای.

(۱) هنگامی که ارتش اسلام در مکه جایگزین گردید چون «ابی سفیان» گیج و مبهوت در قرار گاهی بسپاهیان فاتح اسلام مینگریست، به «عباس ابن عبد المطلب» گفت: پادشاهی برادرزاده‌ات وسعتی عظیم یافته است. عباس گفت: این قدرت نبوت است و ابی سفیان گفت: آری چنین است، ولی این سخن را گوشش می‌شنید و قلبش در نمی‌یافت، زیرا دل او جز زمامداری و سلطنت چیزی نمی‌فهمید چنانکه استاد «سید قطب» «۲» میگوید: چون کعبه عزیز از پلیدی بت‌ها پاک شد و بلال حبشی بر بام خانه خدای بر آمد و بانک اذان را برای نماز در داد. قلب ابی سفیان در هم ریخت و کنترل خود را از دست داد و بی‌اختیار فریاد کشید.

و این خوشبختی «عتبه بن ربیع» بود که چنین صحنه‌ای را ندید، ولی همسر او «هند» در تزلزل عقاید و نابود ساختن دین با وی هماهنگ بود و در وحشیگری و درندگی باو می‌مانست. همین «هند» بود که در پیکار احد کبد «حمزه» - عموی پیامبر و سالار شهیدان آن روز را - بدن‌ان گزید و مرگ این قربانی راه حق او را از چنین کردار زشتی بازداشت و چون دید شوهرش بیامد و پیروزی و بزرگواری مسلمین او را فرا گرفته و مدهوش ساخته است، احساس کرد که شوهرش ترسیده و خواهان آشتی است. فریاد زد بکشید ناپاکهائی را که خیری در آنان نیست و از کلیه اجتماعشان

(۲) - عدالت اجتماعی در اسلام.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵

زشتی نمودار است. چرا آنها را نمی‌کشید و از جان و میهن خویش دفاع نمی‌کنید. (۱) او با چنین سخنانی قریش را بجنگ با پیامبر برمی‌انگیخت و در نهادشان آتش انقلاب را شعله‌ور میساخت و چون دودمان امیه باسلام گرویدند، رسول خدای بخطر و زیان آنان آگاه بود و بهمین جهت، «حکم ابن عاص» و فرزندش «مروان» را نفی بلد کرد و از مدینه تبعید نمود.

پیامبر شبی در خواب دید که بر منبر او خوکها و بوزینگان بالا میروند و خدا چنین پیامی باو فرستاد:

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» و پس از چنین رؤیائی دیگر کسی پیامبر را در حال خنده ندید. (۳)

اینان را پیامبر بدیده تحقیر و پستی مینگریت و چنین آورده‌اند که روزی پیغمبر با «ابو سفیان» مواجه گردید درحالی که وی سواره بود و «معاویه» و برادرش در پیش و پس مرکب او را میراندند. چون رسول اسلام آنها را دید فرمود: خداوندا سوار و رکابدار و جلودار، هر سه را لعنت فرمای (۴).

و گویند زنی که اراده همسری با «معاویه» را داشت پیش پیامبر رفت تا مشورتی کند ولی رسول خدای او را از چنین اراده‌ای بازداشت و

(۳) - تاریخ الخطیب، جلد ۹ ص ۴۴، تفسیر طبری، جلد ۱۵ ص ۱۷، اسد الغابه، جلد ۲ ص ۲۴ - سوره ۱۷، آیه ۶۲ «و نگردانیدیم آن خوابی که نمودیم ترا مگر فتنه‌ای برای مردمان».

(۴) - تاریخ طبری، جلد ۱۱ ص ۳۵۷ کتاب نصر ابن مزاحم حرب صفین ص ۳۴۴.
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶
فرمود او مردی دزد است. «۵»

(۱) این حال امویها در زمان حیات پیغمبر بود و بهنگامی که بمرگ پیامبر پشت اسلام شکست و پروبال این آئین شریف از اندامش فرو ریخت و فتنه‌ها بر توده مسلمانان چون تکه‌های تاریک شب فرود آمد بآن اندازه که رشد و هدایت آن ناپدید گردید، بنی امیه بر حکومت اسلامی چیره شدند و اراده آن کردند که طومار این آئین پاک را در هم پیچند و نام آن را از زبانها بیندازند و اگر بیش از هر چیز فیض سرشار و نیروی کامل و عنایت خاص خداوندی در نگهداری دین نمی‌بود، مسلماً سایه اسلام بر چیده میشد و آثار آن برای همیشه از جهان هستی محو میگردید و شکی در این

(۵) - تاریخ الخمیس، جلد ۲ ص ۲۹۶ - فیروزآبادی در سفر السعاده فصل آنچه در فضیلت معاویه نقل شده است میگوید: درباره معاویه حدیث صحیحی در دست نیست. اما در موضوع کتابت وحی، صاحب النصائح الکافیه در ص ۱۷۳ چنین می‌نویسد: اما موضوع کتابت وحی بدست معاویه صحیح نیست و کسی که آن را ادعا میکند باید ثابت کند که کدام آیه نازل شده‌ای را معاویه نوشته است مگر اینکه استدلال باین حدیث جعلی کند: «آیه الكرسي را بوسیله قلمی طلائی که جبرئیل از فراز عرش برای

او ارمغان آورده بود نوشت: «پناه بخدا از این دروغ زنی بر خدا و پیامبر او و پیک الهام خداوندی».

استاد سید قطب در عدالت الاجتماعیه، ص ۱۸۲ می‌نویسد: ابا سفیان هنگامی که اسلام آورد از پیامبر میخواست که بمعایه موهبتی ارزانی دارد که تا در برابر عربها گرامی گردد و گناه دیر گرویدن اسلامش را جبران کند، زیرا او از سرکشانی بود که سابقه اسلامی نداشت. از این روی پیامبر اسلام او را در نگارش نامه‌ها و دفاتر محاسبات و صدقات استخدام کرد و هیچ کس از موثقین نگفته است که او برای پیغمبر چیزی نوشته باشد چنانکه یاران او پس از استقرار حکومتش انتشار دادند، اگر چه استخدام معایه مورد تردید است، زیرا پیامبر با او و خانواده‌اش و اسلام آنان بدیده شک و تردید می‌نگریست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷

حقیقت نیست، زیرا بهنگامی که افق زمامداری آنها صاف و روشن گردید و امر حکومتشان فراهم شد آنچه را در نهاد خویش پنهان میداشتند، آشکار کردند. (۱) آنها جز پادشاهی موروثی خویش نمی‌اندیشیدند و در خواب خوشی که داشتند سوای زمامداری و سلطنت نمیدیدند و بهمین جهت بود که «ابی سفیان» خاندان و خویشاوندان خویش را فرا خواند و بآنها گفت این حکومت را چون گوئی بهم پاس بدهید. سوگند بکسی که ابو سفیان بآن قسم میخورد من چنین حکومتی را برای شما از دیرباز آرزو داشتم و حتی میدانم که بفرزندان شما هم بمیراث میرسد (۶)».

پسرش - معایه - هم که همانند او بود چون چنگاله‌های سلطنتی که آرزوی آن را میکرد و بخیالش خوش بود فرود اندیشه‌های ناپاک و جنایات خویش را نسبت باسلام و مسلمین آشکار کرد. او خطمش خود را بیان نمود و پرده از بی‌اعتنائی خویش نسبت باسلام برداشت. روزی که در نخلیه بر منبر بالا رفت و درحالی که مستی پیروزی بر چهره‌اش نمایان بود گفت: «ای مردم عراق بخدا قسم با شما برای اینکه نماز بخوانید

و روزه بگیرید و حج بروید و زکاة پردازید، نبرد نکردم بلکه با شما جنگیدم که بر شما فرمانروائی کنم «۷» و این را خدا بمن بخشیده است».

پیامبر خدا هم از چنین ماجرائی خبر داد و فرمود: چون زمامداری بر فرزندان امیه راست گردد خلق خدا را ببندگی گیرند.

پیشگوئی این خبر گزار راستگو در روزگار حکومت آنان بحقیقت

(۶) - مروج الذهب، جلد ۱، ص ۴۴۰.

(۷) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، ص ۱۶.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸

پیوست مخصوصا در زمان «معاویه» که دوران زمامداریش متضمن اخلال نظام اسلامی و استحکام روح مردود جاهلی بود و مردانی را که دارای افکار عالی و روشن بودند و در برابر سیاست جنایتکارانه اش خاضع و تسلیم نمیشدند بگورستانها و زندانها میفرستاد و سیاست شومش از جنایت و وحشتهای متراکم تجسم یافته بود و شعار نمودار حکومتش فتنه‌انگیزی، اضطراب، حيله‌گری، خیانت، کشتار کودکان و پیر مردان ناتوان بود و پس از تجاوز و کشتار و حبس مردان و زنان، بازگرداندن تعصب‌های قبیله‌ای، دفن فضایل و از بین بردن احساسات عالی و دقیق بود.

(۱) چون این سیاست تاریک و خشن را استوار ساخت گروهی از عناصر ناپاک که دلها و عقاید خویش را بطلا و نقره فروخته بودند بر گردش فراهم آمدند و بر کردار زشتش جلوه تقدیس افکنده و بر اندام او و اعمال ناروایش جامه تحسین و آفرین فرو پوشیدند و در بینشان سخنگویان و زمامداران و تاریخ‌نویسان و شاعرانی بودند که در میان مردم نادان و زجر دیده او را می‌ستودند و وی را با چنین صفات و اطوار اخلاقی از نزدیکان پیغمبر می‌شمردند و میگفتند معاویه جانشین رسول و نزدیکترین مردم بحضرت او است.

آنها احادیثی دروغین در ستایش و بزرگداشت امویها و فرود آوردن مقام والای بنی هاشم می‌ساختند و راز داران درباری مانند «عمر و عاص» و «مغیره ابن شعبه» و «زیاد ابن ابیه» و امثال آنها هم باطل را بلباس حق در می‌آوردند.

معاویه هم برای اینکه از خطر مخالفان خویش رهائی یابد و دشمنان خود را نابود کند بآنها پول‌هائی سرشار و فراوان می‌بخشید تا

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹

آنجا که مقاومت مخالفانش در حدودی بسیار دور بستگی گزاید و این دشمنی امویها با فرزندان بنی هاشم هنگامی با آخرین درجه بروز رسید که امام علی - علیه السلام - بر پایگاه زمامداری مسلمین بالا رفت و جمهور مسلمانان بحضرتش گرویدند.

(۱) در چنین موقعیتی بنی امیه در پیشاپیش منکرین حکومت امام قرار داشتند و با تمام نیرو در شکست حکومت روحانی امام و اخلال در سپاهیان حضرتش میکوشیدند و آنچنان عرصه را بر آن پیشوای انسانیت تنگ کردند که هر لحظه از خدای خویش در خواست مرگ میکرد و آخر الامر هم در مصرع شهادت در خاک و خون طپید. و چون مسلمانان با امام حسن - فرزند رسول - بیعت کردند، بنی امیه با او همان کردند که با پدرش علی کردند.

آنها در ارتش امام مجتبی ایجاد اختلاف نمودند و نزدیکان امام را با پول و زور وادار به تسلیم ساختند تا آنجا که شکست و پستی بحدی فاحش در سپاهیان حضرتش راه یافت و برخی از پیروان امام با معاویه آشکار و پنهان بمکاتبه پرداختند و خود را آماده تسلیم آن حضرت بدربار معاویه کردند. عواملی دیگر هم باین ماجرا پیوست که در فصول آتیه این کتاب خواهیم نگاشت.

و چون امام - علیه السلام - دید اگر بخواهد با معاویه بجنگد از سستی یاران با دستی لرزان باید با او نبرد کند و چنانچه جان خویش در این راه ببازد این فداکاری، بلا اثر مانده و بر دوش اسلام سنگینی خواهد کرد، لذا از پیکار با دشمن خویش بازایستاد و

اقدامی کرد که سزاوار یک زمامدار بیدار و دوراندیش و سیاستمدار بود و از ریختن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰

خون خویش یا خاندان و مردان شایسته‌ای که باقی مانده بودند، جلوگیری کرد و از آن سوی بشکستن پایه‌های کاخ سلطنت معاویه از طریق بیان مخاطرات رژیم او بر آئین اسلام پرداخت و زشتی کردار معاویه را در سفر شام حتی در پایتخت و دربار او بر مردم آشکار ساخت.

(۱) و تو ای خواننده گرامی! بزودی بر آلام ناگواری که امام از دست فرزندان امیه چشید در فصول آتیه آگاه و بر روش روشن و ادوار تلخی که بر امام - علیه السلام - گذشته است واقف خواهی شد و ما در این باره بحثی آزاد خواهیم پرداخت و میکوشیم که بوصول چنین ایده‌ای توفیق یابیم.

پیروزی از خداست و او بر هدف ما ولایت دارد.

نجف اشرف - اول ماه صفر ۱۳۷۳ هجری «باقر شریف قرشی»

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱

(۱)

پیوست دو روشنائی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲

(۱) «صدیقه زهرا» بانوی دختران حوا بهنگام نموداری دعوت اسلامی دنیا آمد و زمانی چشم باین جهان گشود که این نهضت نجات بخش بتازگی برخاسته و بر پایگاههای پیروزی گام میگذاشت.

پدرش محمد (ص) رهاننده توده انسانی، کودک خویش را بانرزی روحانی و کمالات انسانی خود نیرو می‌بخشید شعاعی از روان پاک خویش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳

بر نهاد او می‌افکند و دخت گرامی‌اش را آنچنان بفضائل ذات والای خود سیراب میکرد که بتواند زنان مسلمان را پیشوائی نیکو باشد و بصورت نمونه‌ای از کمالات نفسانی و پیکره‌ای از پاکدامنی و پاکیزگی در آید.

(۱) پیامبر آنچنان محبت فاطمه را بدل میگرفت که هرگز کس دیگری را بمانند او دوست نمیداشت.

زهره، یادگاری از همسر عزیزش خدیجه «۱» - ام المؤمنین - بود.

بانوی گرانمایه‌ای که عواطفی پاک و مهری دل‌انگیز بر رسول خدا ابراز کرد و دست‌حمایت و عنایت خویش بر توده مسلمانان بگشود و ثروتی سرشار را در راه استوار ساختن پایه‌های کاخ اسلام ایثار کرد تا آنجا که برای او چیزی نماند و هیچ‌گاه پیغمبر چنین دست‌بخشنده‌ای را از یاد نبرد و همیشه او را با سپاسی عظیم و ستایشی نیکو می‌ستود و پس از مرگش همیشه او را برحمت خدای یاد میکرد، بحدی که روزی عایشه بحضرتش گفت چرا این قدر از پیره‌زنی که اطراف دهانش را قرمزی فرا گرفته بود «۲» یاد میکنی و حال اینکه خداوند بهتر از او را بتو داده است.

پیامبر بخشم آمد و فرمود: هرگز خداوند بهتر از او را بمن نداده است. خدیجه بهنگامی که همه مرا دروغگو می‌پنداشتند، بمن ایمان آورد و در موقعیتی که همه از من روی برمی‌گردانیدند با ایثار مالش بمن

(۱) - خدیجه نخستین زنی بود که پیغمبر با وی ازدواج کرد و ۲۴ سال با او زندگی نمود و گویند در مدت حیات خدیجه، پیغمبر با زنی دیگر تزویج نکرد.

خدیجه در شصت و پنج سالگی در گذشت و در حجون دفن شد (دائرة المعارف بستانی جلد ۷، ص ۳۴۴).

(۲) - حمراء الشدفین.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴

- همکاری کرد و فرزندی باغوش من سپرد که از دیگران نرسید «۳».
- (۱) آری خداوند از خدیجه دختری بمن بخشید که بزرگترین زنان جهان همانند مریم-دخت پاک نهاد عمران- است. در پاکیزگی و پاکدامنی، او را خداوند از آتش دوزخ بازداشته و بهمین جهت (فاطمه) چنین نام درخشانی را به او داده است. «۴»
- پیغمبر همواره شدت علاقه و دوستی خویش را نسبت بفاطمه بین مسلمانان پخش میکرد. او میفرمود: «فاطمه شاخسار خرمی از پیکر من است و هر کس او را شادمان سازد مرا خوش حال کرده و اگر اندوهگینش سازد، مرا متأسف ساخته است». «۵»
- روزی عایشه از حضرتش پرسید چه کسی را بیش از همه دوست داری. فرمود: از نسوان فاطمه و از مردان علی را «۶».
- همچنین از مقام والا و بزرگواری او روایت کرده‌اند که چون فاطمه بر پیامبر وارد میشد، نبی اسلام با احترامش برمی‌خاست و رویش را میبوسید و باو آفرین میگفت و سپس دستش را میگرفت و بر جای خودش مینشاند. «۷»
- (۲) همچنان از شدت علاقه پیامبر بدخترش چنین بیان شده که نبی اسلام بهنگام سفر با آخرین نفری که خداحافظی میکرد، فاطمه بود و بوقت

(۳) - اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار شبلنجی، ص ۹۶.

(۴) - روزی علی از پیغمبر پرسید چرا او را فاطمه نام نهاده‌ای؟ فرمود بآن جهت که او و خاندانش از آتش بازداشته شده‌اند (صواعق المحرقة ابن حجر).

(۵) - مستدرک الحاکم، جلد ۳، ص ۱۵۴.

(۶) - مستدرک الحاکم، جلد ۳، ص ۱۵۷.

(۷) - اسعاف الراغبین، ص ۱۶۹ - مستدرک، جلد ۳، ص ۱۵۷.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵

بازگشت پیش از همه بیدار او میشتافت «۸».

پیغمبر بکرات در برابر مسلمین چنین اظهار میفرمود: «راحتی من باسایش او بسته و سعادت او بخوشبختی من پیوسته است».

روزی او را بدست خویش برداشت و فرمود: «کسی که او را می‌شناسد بشناسد و آنان که او را نمی‌شناسند بدانند که این فاطمه دخت محمد (ص) است و این فاطمه پاره پیکر من و روان و قلب منست. هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا رنج بدهد بخدای آزار رسانیده است» (۹).

پس زهرا گرامیترین مردم نزد رسول خدا بوده است و در این حقیقت روشن تردیدی نیست و فاطمه را پایگاه پر جلالی نزد پیامبر بوده که دیگران را نبوده است. (۱۰)

(۱) شکی نیست که پیغمبر از آن جهت بمحبت و بزرگداشت فاطمه نمی‌پرداخته که دختر او بوده است، زیرا مقام پیامبری از چنین دوستیها و عواطف فردی بدور است، بلکه پیوستگی او بحق و فضائل نفسانی فاطمه ایجاد چنین محبت شدیدی را نموده است، زیرا رسول خدای در میان زنان

(۸) - مستدرک، جلد ۳، ص ۱۵۴.

(۹) - نور الابصار شبلنجی، ص ۴۱.

(۱۰) - لامنس مستشرق اروپائی در کتاب فاطمه و دختران محمد (ص) بدریافت شخصی خویش باشتباه افتاده و حقیقتی را وارونه جلوه داده است. وی گفته که فاطمه را مقامی مهم در خانه پیغمبر نبوده و زنانی چون عایشه و زینب و حفصه از او اهمیت بیشتری داشته‌اند و مسلماً در بیان چنین گفتار ناصوابی یا غرض شخصی بر او چیره گردیده و یا در تاریخ اسلامی تحقیق نکرده است و حال اینکه کتب اسلامی مشحون از عظمت مقام فاطمه است و لامنس میخواست باین وسیله عزیزان پیغمبر را پست گرداند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶

و دختران اجتماع اسلامی کسی را نمی‌یافت که در پاکیزه‌خوئی و کمال و برتری و

پاکدامنی با زهرا برابری کند و تنها شخصیت بزرگوار فاطمه بود که همه نمونه‌های عالی انسانی را در برداشت، زیرا او شاخساری بود از درخت تناور و پر بار نبوت که در خانه وحی و الهام خداوندی تربیت یافته بود.

(۱) هنگامی که شادابی جوانی بر چهره‌اش سایه افکند، بزرگان صحابی رسول بخواستگاریش آمدند تا شرف دامادی پیامبر را دریابند.

از جمله «ابو بکر» درخواست ازدواج فاطمه را کرد، ولی پیغمبر باو پاسخ داد که در این مورد منتظر فرمان الهی هستم و پس از وی «عمر» چنین تقاضائی کرد و همان پاسخ را شنید «۱۱» و چون مسلمانان دریافتند که ازدواج زهرا بمشیت خدائی صورت میگیرد، برای درک چنین سعادتى بر پیامبر اجتماع کردند، ولی بهره‌ای نیافتند و روزگاری بر این جریان بگذشت تا اینکه یکی از یاران پیامبر با علی - علیه السلام - مذاکره‌ای کرد و نزدیکی رسول را با حضرتش یادآوری نمود و بعلی خواستگاری فاطمه را پیشنهاد کرد و گفت با پیوستگی وافر که پیغمبر دارد مسلماً تقاضای او رد نخواهد شد.

علی - علیه السلام - آماده چنین مسئلتی گردید و بخانه پیغمبر رفت و در برابرش نشست، درحالی که خاموشی ترس‌آوری او را فرا گرفته بود «۱۲». پس پیامبر متوجه علی که سر خود را بیائین افکنده بود گردید و

(۱۱) - طبقات ابن سعد، جلد ۸، ص ۱۱. تاریخ الخمیس، جلد ۱، ص ۴۰.

(۱۲) - بعضی این سکوت را بدان جهت دانسته‌اند که علی از فقر خویش بیم داشته که پیغمبر سؤال او را رد کند و حال اینکه چنین سخنی موهوم و باطل است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷

فرمود چه میخواهی؟ علی (ع) فاطمه (ع) را یاد کرد.

(۱) پیامبر بتقاضای علی پاسخ موافق داد و درحالی که آثار شادمانی بر چهره‌اش آشکار بود و خنده‌ای بر لبانش نقش می‌بست فرمود: آفرین بتو باد، خداوند بمن فرموده است

که فاطمه را به همسری تو دهم. «۱۳» از چنین مژده‌ای قلب امام سرشار شادمانی شد از مشیت خداوندی که نیکوئی هر دو جهان را بوی ارزانی داشته است.

او پسر عموی رسول بود و اکنون داماد او می‌شد و این علی بود که مفهوم و مضمون این آیه از قرآن میگردید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا». او کسی است که بشر را از آب آفرید و او را خویشاوند و پیوند قرار داد «۱۴».

آنگاه پیغمبر بیاران خویش توجه کرد و فرمود: فرشته‌ای بمن فرود آمد و گفت ای رسول خداوندی! پروردگار بر تو درود میفرستد و میفرماید من در پایگاه عرش، فاطمه را بعلی تزویج کردم و تو هم در زمین چنین پیوستگی را برقرار کن «۱۵».

زیرا تاریخ استیعاب، جلد ۳، ص ۳۵- مستدرک حاکم، جلد ۳، ص ۱۴ بما نشان میدهد بهنگامی که پیغمبر بین یاران خویش برادری افکند، علی را برادر خود خواند و گفت تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. علی میدانست که پیغمبر از جانب تمایلات خویش سخن نمیگوید و منطقش انگیخته الهام خداوندی است. سر آن سکوت این بود که اگر از سازمان وحی دستوری نرسد دشمنانش بر پایگاهش تزلزل افکنند و بزرگواریش را ناچیز شمارند و کسب چنین توفیقی انگیزه علی بر- خواستگاری فاطمه بوده است.

(۱۳)- نور الابصار، ص ۴۲.

(۱۴)- مجمع البیان در تفسیر سوره فرقان، جلد ۹، ص ۱۷۵.

(۱۵)- ذخائر العقبی، ص ۳۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸

(۱) پس پیغمبر روی بعلی کرد و گفت برای مهریه چه داری؟ گفت:

چیزی بجز اسبی و زرهی ندارم و این زره را خداوند در پیکار بدر نصیبم فرموده است.

پیغمبر گفت: باسب خویش نیازمندی ولی زره را بفروش. علی بیازار شتافت و آن را

بچهار صد و هشتاد درم فروخت و پول آن را که بر دامان جامه خویش بسته بود، بیاورد

و در برابر پیغمبر گذاشت «۱۶» درحالی که او را از پرداخت چنین مبلغ اندکی شرم بود و میدانست که حتی این مبلغ از مهریه‌ای که مستمندان میپردازند کمتر است و حال آنکه عده‌ای از اصحاب سرمایه‌دار چندین برابر این مایه را تقدیم میکرده‌اند. پیغمبر میخواست که فاطمه را بعلی دهد، زیرا توجهی بدارائی دنیا که آن را رابطه‌ای با فضایل نبوده و بالاخره بخاک نیستی بازگشت میکرد، نداشت و بدان جهت دخت خویش بمرتضی می‌سپرد که همتائی برای او در بین یاران خویش سوای او نمی‌یافت و علی نخستین شخصیتی بود که دانشگاه اسلامی را با احراز بلندترین مراتب علمی و اخلاقی پیموده بود و فرمان آسمانی هم چنین ایجاب میکرد و چون فاطمه را جز علی همسر لایقی نبود، بهمین روی چنین ازدواج فرخنده‌ای را سامان داد. «۱۷»

برای آن فاطمه را بعلی داد که دودمانش محدود به خاندان علی و فاطمه بود «۱۸» و آیا پیامبر جز فرمان و راهنمایی آسمانی چیزی در این باره

(۱۶) - کنز العمال، جلد ۷، ص ۱۱۴ و در تاریخ خمیس آمده است که علی شتر و

برخی اجناس دیگر را فروخت و مهریه فاطمه را پرداخت.

(۱۷) - بحار، جلد ۱۰، ص ۳۱.

(۱۸) - بحار، جلد ۱۰، ص ۳۰.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹

می‌جست و همین دستور عرشی بود که او را بشخصیتی در ازدواج فاطمه هدایت کرد که پیکره پرهیزگاری و کمال بود. این همان علی بود که از نردبان فضیلت بالا رفت و با آخرین مدرج بزرگی رسید و هیچ کس بر او و در پذیرش اسلام سبقت نگرفت. «۱۹» اکنون ای خواننده بزرگوار! بیا تا بآنچه از جهیزیه فاطمه بخانه علی فرستاده شد، نگاه کنیم. (۱) پیغمبر پس از آنکه پولها را گرفت بخشی از آن را به «بلال» داد تا مقداری عطر بخرد و بقیه را به «سلمان» و «ام سلمه» داد و ساعتی نگذشت که جهیزیه فاطمه تهیه

شد و آن عبارت از پوست گوسفند و چند ظرف سفالین «۲۰» و غیر آن بود. و این در اولین نگاه اندک بنظر میرسد، ولی در برابر خرد از گوهرهای گرانبها ارزنده‌تر است و بر آنچه در گنجینه پادشاهان و خزانه سرمایه داران یافت میشود، برتری دارد. اتفاقاً «لامنس» مستشرق «۲۱» در این جریان روی یک اشتباه بزرگ و فسادانگیز راه غلط پیموده و نتیجه‌ای بر عکس گرفته و گفته است جهیز

(۱۹) - استیعاب، جلد ۳، ص ۳۱ و در این کتاب آمده است که پیامبر بروز دوشنبه برانگیخته شد و علی در روز سه شنبه باو ایمان آورد.

(۲۰) - الصبیان، ص ۹۰ و در مستدرک الحاکم، جلد ۲، ص ۸۵ آمده است که پیغمبر تجهیز کرد فاطمه را بسفره‌ای و قرابه‌ای و رختخوابی که در لای آن لیف خرما بود و در ذخائر عقبی، ص ۳۲۵ آمده است که علی، فاطمه را در حالی به همسری گرفت که برای آنها جز پوست تختی نبود که شب بر آن میخفتند و روز شتر آب کش خود را بر آن علف میدادند.

(۲۱) - هانری لامنس مسیحی (۱۹۳۷-۱۸۶۲) مستشرق بلژیکی که بعلت بحث از زندگی عربهای جاهلی و حکومت امویان شهرت یافته است و تألیفاتی از قبیل «اسلام و شرح خلافت یزید» داشته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰

اندکی که محمد (ص) بدخترش فاطمه داد دلیل عدم علاقه او نسبت بفاطمه و شوهرش علی بود آنچنان کراهتی که از آن سخنی بر زبان نمی‌آورد. «۲۲»

(۱) این سخن زائیده دوری این مرد از شناخت حقیقت دین و فلسفه احکام و اعتقادات اسلامی است و اینکه مظاهر دوستی پدر بفرزند هنگامی تجلی میکند که محبت او از نعمتهای زندگی و خرمیهای آن بیشتر باشد و این مورخ نمیداند که پایگاه نبی اسلام بسی والاتر از آنست که در برابر عشق بزخارف ناچیز دنیا خضوع کند بلکه منظورش از

این کار بنیانگذاری صحیح یکی از مهمترین ارکان استوار زندگی است که خوشبختی جامعه آدمی بر آن پی‌ریزی شده و این امر مهم عبارت از آسان ساختن ازدواج بکمی مهریه است و این صداق اندکی که پیامبر بدان رضایت داد و جهیزیه مختصری که برای گرامیترین فرزندان انسانی فراهم آورد، سنت استواری است برای ایجاد یک نظام اجتماعی جاودانی، تا از چنین اقدامی همه مسلمانان سرمشق گیرند.

شکی نیست که افزونی مقدار کابین، توده مستمند را که توانائی پرداخت صدیقی کلان ندارند از امر ازدواج بازمی‌دارد و بهمین جهت پیامبر اسلام از فراوانی ارزش مهریه ناخشنود بود و فرمود: برترین زنان امت من کسانی هستند که قباله‌ای کمتر داشته باشند و گویند که بانوئی را بیکی از یاران خویش بزنی داد و صداق او را تعلیم سوره‌ای از قرآن کریم مقرر فرمود «۲۳».

(۲۲) - فاطمه و دختران محمد.

(۲۳) - صحیح مسلم، جلد ۱، ص ۵۴۵.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۱

(۱) کسی که بشریعت پاک اسلامی بنگرد در می‌یابد که این آئین - حنیف در اشاعه امر ازدواج و کم شمردن میزان صداق کوشیده و برتری هر دو همسر را در این امر الغاء فرموده است و همه مسلمانان را همتای یکدیگر قرار داده است بدان سبب که ریشه فساد کننده شود و نسلی فراوان بوجود آید.

این حکمت‌های روشن بر «لامنس» مستشرق مخفی مانده و بدین جهت چنین نتیجه پستی را که یاد کردیم بدون دریافت هدایت و ناآگاه از نظام اجتماعی اسلام که مردم را بشایستگی همگانی و پاکدامنی آنها میخواند از فکر کوتاه خود گرفته است.

هنگامی که جهیز فاطمه تهیه شد، رسول خدا جمعیت انبوهی از مهاجر و انصار را فرا خواند و خطبه نکاح را ایراد فرمود «۲۴» و پس از اجرای

(۲۴) - شبلنجی در صفحه ۴۲ نور الابصار خطبه پیامبر را بهنگام نکاح فاطمه چنین آورده است: نیایش خدائی را که بنعمتهایش ستایش میشود. آنکه او را بتوانائیش پرستند و پادشاهی که همه فرمانش را گردن گذارند. و از شعله‌های عذاب پایگاه او فرار کنند. فرمانش در زمین و آسمانش رواست. خدائی که جهانیان را بتوانائی خویش هستی بخشید و آنان را باحکام خویش از یکدیگر امتیاز داد و بانگیزش پیامبر خویش محمد (ص) گرامی داشت. همانا خدای بزرگ که او را شکوه و چیرگی است، دامادی را خویشاوندی پیوسته و فرمانی واجب و دستوری داد گرانه و خیری همگان قرار داد و ارحام را بآن قوی و مردم را برعایتش ملزم ساخت. پس گفت خداوند «اوست که آفرید از آب انسانی را پس گردانیدش نژادی و پیوندی و باشد پروردگار تو توانا. سوره ۲۵، آیه ۲۶» و امر خدا بسوی قضای او جریان دارد و قضایش بر قدر جاری میگردد و برای هر قضا قدری است و هر قدری را اجلی و برای هر اجل کتاب و محاسبه‌ای «محو میگرددند خدا آنچه خواهد و ثابت میدارد و اصل کتاب نزد اوست. سوره ۱۳، آیه ۳۹». پس خداوند بمن فرمان داده است که فاطمه را به همسری علی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۲

صیغه عقد، از خدا برای آنها روابطی نیکو و فرزندان شایسته در خواست کرد. (۱) پس فرمود که برای مدعوین جشن عروسی، ظرف‌های پر از خرما را پیش گرفتند و فرمود تناول کنید و حاضرین از آن خرما کام خویش را شیرین کردند «۲۵» و پس از تناول پراکنده گردیدند درحالی که برای عروس و داماد خوشبختی و مبارکی و فرزندان پاک از خدای میخواستند.

چون شب زفاف فرا رسید رسول خدای «ام سلمه» را فرمود که بخانه علی رود و باو آگهی دهد که بانجا خواهد رفت. «ام سلمه» با دسته‌ای از زنان که بانوان حریم نبوت در پیشاپیش آنها حرکت میکردند، فاطمه را بحجله زفاف بردند و در خانه علی جای

دادند و چون پیامبر نماز عشاء بگزارد و از پذیرائی مدعوین بپرداخت، «۲۶» بخانه علی (ع) رفت.

دهم و شما را گواه میگیرم که فاطمه را بعلی دادم بصداق چهار صد مثقال نقره و من باین دستور پایدار و فرمان استوار خشنودم. خداوند خاندان آنان را فراهم آورد و و بایشان برکت بخشید و دودمان‌شان را پاکیزه گردانیده و نژادشان را کلیدهای رحمت کان‌های حکمت و پناهگاه امت قرار دهد. من این گفتار را گفتم و از خداوند برای خودم و آنها طلب آمرزش میکنم. در این جریان امام علی (ع) حضور نداشت و برای انجام کاری بیرون رفته بود و چون خطبه عقد پایان رسید، وارد شد. چون پیغمبر او را دید تبسمی کرد و فرمود: ای علی! خداوند بمن فرمان داد که فاطمه را به همسری تو دهم و من او را بچهار صد مثقال نقره بازدواج تو در آوردم. علی عرضه داشت: ای رسول خدا به آنچه تو کردی راضی هستم و سر بزمین نهاد و سجده شکر بجای گذاشت و چون سر برداشت، پیغمبر فرمود: برکت خدای بر شما باد. پروردگار کوشش شما را بسعادت رساند و دودمانی پاک و فراوان بشما بخشاید.

(۲۵) - ذخائر العقبی، ص ۳۰.

(۲۶) - در طبقات ابن سعد، جلد ۸، ص ۱۳ آمده است که رسول خدا فرمود: در زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۳.

پیدایش کانون رسالت

- (۱) پیغمبر بخانه علی (ع) رفت و فرمود برادرم کجاست؟
 «ام ایمن» با شگفتی پرسید علی برادر تو است که بدامادیش گرفته‌ای؟
 فرمود آری «۲۷».
- پیغمبر در خانه علی نشست و چون مجلس آرام گرفت به فاطمه فرمود:

مقداری آب بیاور. فاطمه ظرفی آب بحضور آورد. پیغمبر مقداری از آن را بر سر و پیکر دخترش پاشید و گفت: خداوندا فاطمه و فرزندان را از شرّ اهریمن به پناه تو می آورم «۲۸» و مقداری دیگر از آب را به دوش و شانه فاطمه ریخت و بعد به علی (ع) فرمود: تو هم قدری آب بیاور و چون علی (ع) آب آورد، آن را بر سر و اندام علی پاشید و گفت: خداوندا علی و فرزندان را از شرّ شیطان به پناه تو می آورم و بقیه را بر پشت و شانه علی ریخت و فرمود: بنام خدا و برکت خدا بخانواده خویش در آی و برای آنها از درگاه الهی درخواست سعادت و فرخندگی کرد و بخانه‌اش بازگشت «۲۹».

این عروسی باید ولیمه‌ای داد. سعد گفت من گوسفندی دارم و عده‌ای از اصحاب هم مقداری ذرت فراهم آوردند و در کنز العمال، جلد ۷، ص ۱۱۴ آمده است: پیغمبر فرمود در این عروسی ناچاریم ولیمه بدهیم و دستور بکشتن گوسفندی داد و مردم بر او گرد آمدند و در اسعاف الراغبین از جابر نقل شده که رسول خدا ما را در جشنی دعوت کرد که هرگز بمانند آن ندیده بودیم و در آن جشن پیغمبر خدا برای ما، مویز و خرما تهیه کرده بود.

(۲۷) - صواعق المحرقة و در جلد دهم بحار آمده است که پیغمبر فرمود: آری بخدا قسم ای ام ایمن، فاطمه را به همسری مردی شریف در آوردم که در دو جهان آبرو دارد و از مقربان درگاه خداست.

(۲۸) - در روایت آمده که آب را در برابرش پاشید.

(۲۹) - کنز العمال، جلد ۷.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۴

(۱) این ازدواج خجسته که تأسیس خاندان نبوت را حائز بود بسال دوم هجرت اتفاق افتاد. «۳۰»

روزگار بر این ازدواج مقدس می گذشت و این دو همسر عالیقدر زندگانی شیرین و

آرامی را می‌گذرانیدند و خانه ساده آنها را موجی از شادمانی و دوستی و مهر و وفا در بر می‌گرفت.

فاطمه و علی دو یار و همکار هم بودند و سنگینی هر گونه سختی را از دوش هم بر میداشتند و بگرمی و عشقی پاک، کانون پرفروغ خانواده را حرارت می‌بخشیدند و هرگز سخنی و رفتاری تلخ و ناروا در آن محیط پاک، مشهود و معمول نبود. در خلال همین روزگار خرم بود که فاطمه باردار شد و پیامبر او را به ولادت پسری فرخنده پی بشارت داد.

در همین دوران بود که روزی «ام‌الفضل» (۳۱) بحضور پیغمبر آمد و

(۳۰) - در تاریخ خمیس آمده است که علی با فاطمه در رمضان سال دوم هجری ازدواج کرد و در ذیحجه او را بخانه برد و مسعودی ازدواج را در سال اول هجری ذکر نموده است. مدت عمر علی، در این وقت ۲۱ سال و پنج ماه و عمر زهرا پانزده سال و پنج ماه بوده است (مواهب اللدنیة ابن حجر) در مروج الذهب و طبقات الصحابة، عمر زهرا ۱۸ سال و عمر علی ۱۵ سال ذکر شده است و مجلسی در جلد ۱۰ بحار نوشته است که فاطمه در ده سالگی ازدواج کرده و در هجده سالگی رحلت کرده است.

(۳۱) - ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب نامش لبابه دختر حارث هلالی بود. لبابه اولین بانویی است که پس از خدیجه اسلام آورد، وی خواهر میمونه همسر پیغمبر است و از پیغمبر احادیثی نقل کرده است (اصابه، جلد ۴).

در استیعاب آمده است که پیامبر بخانه ام‌الفضل میرفت و خواب نیمروز را در آنجا می‌کرد، او از عباس شش فرزند آورد که هیچ زنی مثل آنها را نزناید، یکی فضل که بنام او کنیه گرفت و کنیه عباس هم ابو‌الفضل بود و عبد‌الله فقیه و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۵

گفت در خواب دیدم که عضوی از پیکر شما در دامان من افتاد. پیغمبر فرمود: خوب

خوابی دیده‌ای بزودی پسری از فاطمه بدنیا می‌آید و تو او را با پسرت «قثم» شیر خواهی داد. «۳۲»

(۱) چشمها بخانه فاطمه بود که نوزاد خاندان نبوت را بدنیا آورد و بیش از همه شخص پیامبر چنین تولد مبارکی را انتظار می‌کشید و اشتیاقی وافر بظهور آن مولود فرخنده داشت تا بمقدم پرخیرش زندگانی علی و فاطمه را رونق بخشد و سعادت‌ی روشن بر سرشان سایه گسترده.

عبید الله فقیه و معبد و قثم و عبد الرحمن و هفتمین دختری بنام ام حبیبه بود.

عبد الله یزید هلالی درباره ام الفضل چنین می‌سراید:

هیچ بانوی نجیبی از مرد توانائی در هیچ یک از کوهستانها و بیابانها چنین شش فرزندی نزائید که از ام الفضل و همسرش با چنین بزرگواری پدید آمده باشند، پدر آنها عموی مصطفی همان شخصیت برتری است که آخرین و بهترین پیامبران است.

(۳۲) - در تاریخ خمیس جلد یک، آمده است که چون حسن بدنیا آمد او را ام الفضل شیر داد ولی در جلد چهارم الاصابه آمده است که ام الفضل این خواب را قبل از تولد حسین دید و چون حسین بدنیا آمد او را شیر داد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۷

(۱)

میلاذ حسن (ع)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۸

(۱) فروغ امامت بر جهان اسلام از خانه‌ای تایید که خدای به آن خانه پایگاهی بلند بخشیده و فرمان داده است که نامش در آن کانون مقدس برده شود و از درخت پاک ولایت شاخساری برخاست که خدای دینش را در سایه آن نگهبانی فرمود و بین دو

توده از امت مسلم، نعمت صلح را برقرار ساخت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۹

(۱) فرزند گرامی رسول و نخستین نواده او که بر جوانان بهشت آقائی دارد بهنگامی پا بجهان هستی نهاد که فرخنده‌ترین و مقدس‌ترین ماههای سال بود، ماه رمضان، ماه خدا و این حادثه بسال دوم یا سوم هجری رخ داد. «۱»

(۱) - بنا بنوشته الاصابه، الاستیعاب، جلد ۱، تاریخ خلفاء سیوطی، صفحه ۷۳ و دائرة المعارف بستانی میلاد آن حضرت پانزدهم رمضان سال سوم هجرت بوده است، ولی شذرات الذهب ولادتش را در پنجم شعبان ذکر کرده است و این اشتباه آشکاری است و با ولادت حسین مشتبه شده است و مرآة العقول سال ولادت را دوم هجری ذکر کرده است ولی در حقیقت مغایرتی بین این دو تاریخ نیست، زیرا اینها بمبدأ تاریخ برمی‌گردد و مبدأ اصلی تاریخ با مبدأ اصطلاحی آن فرق دارد و در این اختلاف سه وجه آمده است:

اول آنکه هجرت نبوی در ماه دوم ربیع الاول اتفاق افتاده و آن ماه مبدأ تاریخ است و یاران پیامبر هم تا شصت سال همین مبدأ را محسوب میداشته‌اند و روایتی که امام مجتبی در سال دوم هجری تولد یافته بر اساس همین تاریخ است.

دوم اینکه مبدأ تاریخ این میلاد ماه رمضان است که پیشتر از ربیع الاولی است که هجرت در آن اتفاق افتاده است و ابتدای سال شرعی هم همان است و روایتی که میلاد امام در سال سوم هجری بوده بر مبنای همین محاسبه است.

سومین وجه، تاریخی است که عمر معمول داشته و بر طبق آن محرم، اول سال هجری است. بنابراین، تحقیق صاحب کتاب «مرآة العقول» این دو اختلاف را برطرف می‌کند. اما نظر فرید وجدی در جلد سوم دائرة المعارفش که ولادت امام حسن، شش سال قبل از هجرت بوده بر خلاف نظر همه مورخین است، زیرا چنانکه بعداً توضیح میدهیم،

حضرت علی قبل از هجرت با فاطمه ازدواج نکرده است. درباره چگونگی ولادت امام حسن در تاریخ‌الخمیس، جلد اول، چنین آمده است که پیغمبر، اسماء دختر عمیس و ام ایمن را به نزد فاطمه فرستاد و آنها بر او آیه‌الکرسی و معوذتین را تلاوت کردند. اسماء میگوید من در فاطمه اثری از نفاس ندیدم و جریان را به پیغمبر گفتم؛ فرمود: فاطمه پاک و پاکیزه است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۰

(۱) در چهره نوزاد ترسیمی از سیمای پیامبر میدرخشید و فروغ نبوت و امامت به همراه هم در پیشانی بلندش تجلی داشت. خبر ولادت حسن، پیامبر را شادمان کرد و موجی از سرور قلب پاکش را در برگرفت و بلافاصله بخانه فاطمه رفت، همان دختری که از فرزندان او مردان و زنان آینده افتخار می‌یابند، پیامبر به آنجا رفت تا میلاد نوزاد را بدخترش فاطمه و برادرش علی (ع) شاد باش و مبارکباد گوید و از برکات وجود خویش که همه جهان را دربر گرفته به آن کودک افاضه فرماید.

چون بخانه رسید فریاد زد: اسماء پسر مرا بیاور. اسماء نوزاد را که در پارچه‌ای زرد رنگ پیچیده بود بحضور آورد. پیامبر فرمود مگر بشما نگفتم کودک را در پارچه زرد نگذارید. پس زبان در دهان کودک نهاد و گفت خداوندا، او و فرزندانش را از شرّ اهریمن مردود، به پناه تو می‌آورم «۲» و بعد در گوش‌های کودک اذان و اقامه گفت «۳» و این نغمه آسمانی، نسیم جانبخشی بود که از دهان پیامبر بر گوش حسن وزید تا درخشانتر از آنچه در جهان است بر پهنه هستی بدرخشد.

چه سر آغاز نیکوئی که در حیات حسن پدید آمد و چنین طلیعه نیکوئی دیگران را پدید نیامد.

گویند مدت حمل حسن، شش ماه بوده است ولی صاحب فصول المهمه این سخن را درست نمیداند و میگوید: فرزندی در شش ماهگی بدنیا نیامده که زنده بماند مگر

عیسی بن مریم و در اعیان الشیعه نیز چنین آمده است.

(۲) - دائرة المعارف بستانی، جلد ۷.

(۳) - در «مسند ابن حنبل» جلد ۶، گفته شده است که بدستور پیغمبر، اسماء و ام سلمه در گوش کودک اذان گفتند و فرمود هر کودک را باید چنین کنند تا خداوند او را از شر شیطان ننگه دارد، شبلیجی هم در نور الابصار این مطلب را آورده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۱

(۱) نخستین آوائی که بگوش نوزاد رسید ندای حیات بخش نیایش پیغمبر بود و این

نعمات آسمانی چنین کلمات بلند و مقدسی را در برداشت:

الله اکبر لا اله الا الله خدا بزرگتر است. خدائی جز الله نیست.

پیغمبر با چنین کلمات مقدسی که حقیقت ایمان را متضمن بود شجره پاک کلمه حق را در وجود فرزند گرامیش ایجاد کرد و کام جانش را بحلاوت ایمان شیرین ساخت، تا از پیروان حق باشد و با پی گیری هدف ممتاز و حقیقی خویش باطل و تباهی را از میان بردارد.

پیامبر از علی پرسید که نام این نوزاد مسعود را چه گزارده‌ای؟

عرضه داشت: من بر رسول خدا سبقت نمی جویم. پیامبر گفت منم بر امر پروردگارم

پیشی نخواهم جست. در این هنگام الهام خداوندی بر پیامبر فرود آمد و حضرتش

دستور داد نام نوزاد را «حسن» بگذارند. «۴»

(۴) - در جلد اول تاریخ خمیس آمده است که جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و گفت

خدایت درود میفرستد و میفرماید علی (ع) در برابر تو همان مقامی را دارد که هارون

در نزد موسی داشت ولی پس از تو پیامبری نیست. پس این پسرت را با فرزند هارون

همنام کن. پیغمبر پرسید نام او چیست؟ گفت: شبر. پیامبر فرمود ولی زبان من عربی

است. جبرئیل گفت او را حسن نام گزارید و پیغمبر چنین کرد. نظیر همین روایت را

عاملی در اعیان‌الشیعه ذکر کرده است. در اسد الغابه و تاریخ خمیس آمده است که نام حسن در جاهلیت معروف نبوده است. در تاریخ خمیس آمده است که پیغمبر در هفتمین روز ولادت، حسن را نام نهاد ولی همه مورخین معتقدند که نام‌گذاری در همان روز ولادت انجام یافته است. در جلد اول استیعاب آمده است که چون حسن بدنیا آمد پیامبر بخانه فاطمه رفت و فرمود فرزندانم را بیاورید و پرسید او را چه نام نهاده‌اید؟ گفتند حرب. فرمود: نه، نامش حسن است و چون حسین بدنیا آمد فرمود او را چه نام نهاده‌اید؟ گفتند حرب. فرمود: نه، نامش حسین است و هنگامی که سومی بدنیا آمد، فرمود: نامش چیست؟ گفتند حرب است. فرمود: نه، او محسن است و بعد گفت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۲

و بحق چنین نامی بهترین نامهاست و در نیکویش همین کافی است که خداوند آن را برگزیده است و زیبایی چنین نامی دلالت بر حسن معنوی و جلوه حقیقت دارد. (۱) چون هفت روز از تولد حسن (ع) گذشت پیغمبر بخانه علی (ع) رفت تا بشکرانه این ولادت قربانی کند و آنچه توانائی مالی داشت فراهم آورد و حسن (ع) را عقیقه کرد «۵» و گوسفندی را قربانی نمود. «۶»

من فرزندانم را بنام پسران هارون، شبر و شبیر نامگذاری کرده‌ام ولی میتوان گفت که این حدیث ساختگی است، زیرا اولاً دشمنی بین فرزندان هاشم و دودمان حرب، پنهان نبوده پس چگونه خاندان پیغمبر چنین نامی را بفال نیک می‌گرفتند، دیگر آنکه اعتراض پیامبر بنام حرب در نامگذاری حسن کافی بود که در نامگذاریهای بعدی تکرار نشود؛ سوم آنکه محسن در زمان حیات پیغمبر بدنیا نیامد. احمد بن حنبل در مسند از حضرت علی روایت کرده که فرمود من حسن را بنام عمویم حمزه و حسین را بنام برادرم جعفر نام نهادم ولی پیغمبر فرمان داد نام آنها را تغییر دهم. این روایت هم ضعیف است و مورخین آن را ننوشته‌اند.

(۵) - عقیقه در لغت بمعنی پشم گوسفند و موی نوزاد است و از کلمه عق گرفته شده که بمعنی شق و قطع است، عقیقه از مستحبات مؤکد است و بعضی از فقها آن را واجب دانسته‌اند و پیامبر در وقت قربانی گوسفند گفت: بنام خدا، عقیقه‌ایست از حسن، خداوندا، استخوانش با استخوان فرزند و گوشتش به گوشت او باد، خدایا این قربانی را موجب نگهداری آل محمد قرار ده.

(۶) - دائرة المعارف بستانی، جلد ۷، تاریخ الخمیس، جلد اول، اعیان الشیعه جلد ۴، در نور الابصار و جوهره الکلام و مستدرک حاکم آمده است که پیغمبر حسنین را هر کدام با دو گوسفند عقیقه کرد، ولی این روایت ضعیف است و شمس الدین ذهبی در تلخیص مستدرک به آن اعتراض کرده و گفته است راوی این خبر «سوار» است که مردی ضعیف الروایه است و فقهای اسلامی هم بیش از یک گوسفند در تشریح عقیقه ذکر نکرده‌اند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۳

(۱) این اقدام پس از وی سنتی برای امت گردید و پیغمبر موی سر فرزندش را نیز تراشید و هم وزن مویش بمستمندان پول نقره داد (۷) و بر سر نوزاد مقداری عطر و زعفران مالید (۸) و او را ختنه کرد. (۹)

واقعا محبتی پدران به چنین پاکیزگی دیده نشده و عاطفه‌ای اینگونه با عنایت همدوشی نکرده و مهری اینگونه گرم و عمیق بظهور نییوسته است. و این درخت امامت بود که چنین شاخه شادابی بر آورده بود و طراوت و زیبائی نبوت در آن جلوه داشت.

این «انس» است که میگوید: هیچ کس همچون حسن (ع) به پیامبر همانند نبود و راویان سیمایش را چنان نمایش میدهند که بچهره ملکوتی پیامبر میمانست. رخسارش سفید و آمیخته بسرخی بود و در چشمانش سیاهی درخشنده‌ای برق میزد (۱۰) و توده‌های موی سرش انباشته و پیچیده بود، (۱۱) استخوانها و عضلاتی درشت و سطر داشت (۱۲) و

فاصله شانه و بازوانش

- (۷) - تاریخ الخمیس و نور الابصار، در این کتاب آمده که وزن موی کودک معادل یکدرهم یا کمتر بوده است.
- (۸) - پیغمبر بدست خود بر سر کودک عطر مالید. در جلد دهم بحار آمده که اعراب جاهلی بر سر نوزاد خود خون میمالیدند و پیغمبر به اسماء فرمود این کار یادگار دوران جاهلیت است و او را از چنین کاری بازداشت.
- (۹) - نور الابصار.
- (۱۰) - ادعج العینین.
- (۱۱) - ذا وفره.
- (۱۲) - عظیم الکرادیس.
- زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۴
- زیاد بود، «۱۳» موئی در هم پیچیده «۱۴» و محاسنی انبوه و کوتاه داشت «۱۵» و گردش بمانند ابریقی نقره میدرخشید «۱۶» و همچنانکه در زیباییهای صوری به پیغمبر میمانست در اخلاق والائی که پیامبر بداشتن آن بر همه پیامبران برتری داشت، شبیه جدش بود. «۱۷»
- (۱) پیامبر میدید که فرزندش نمونه کوچکی از وجود خودش در نیکخوئی و بلند مقامی و پاکی نفس است و بحق شایسته آن است که از شعاع نبوت پرتو گیرد و رهنمونی امت را پس از پدرش عهده دار گردد.
- دیدگان نافذ پیامبر این حقیقت را از ما وراء عالم ماده میدید که آنچه برای او در اقیانوس حیات بموج آمده، حسن را هم تحقق همان بهره، مسلم خواهد بود.
- بهمین جهت شعاع تربیت و عنایتش را بر این فرزند گرامی انعکاس می‌بخشید و او را در پناه تربیت و مهر معنوی خویش قرار میداد و از همان روز ولادت این توجه و

عنایت بیدریغ خود را درباره حسن (ع) مبذول میداشت که در صفحات بعدی، شدت تکریم و مهرورزی شگفت‌آور پیامبر نسبت بفرزندش تا آنجا که امکان انعکاس دارد، بیان خواهد شد.

(۱۳) - بعید المنکین.

(۱۴) - جعد الشعر.

(۱۵) - کث اللحیه.

(۱۶) - کان عنقه ابریق فضه، تاریخ الخمیس جلد اول، بستانی هم برخی از این اوصاف را در جلد هفتم دائرة المعارف خود ذکر نموده است.

(۱۷) - تاریخ یعقوبی، جلد دوم، غزالی در احیاء العلوم می‌نویسد که پیغمبر فرمود: حسن در آفرینش و خوی بمن شباهت دارد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۵

(۱)

هوش و شخصیت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۶

(۱) دوران کودکی حسن (ع) سپری می‌شد و او نمونه‌ای عالی از تکامل انسانی و نشانه روشنی از پاکیزگی و بلندهمتی و رمزی از هوش سرشار و نفوذ شخصیت بود بدان جهت که همه امتیازات یک پرورش عالی در نهادش بهم برآمده و همه نشانه‌های کامل تربیت اسلامی در وجودش تراکم یافته بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۷

(۱) پیغمبر شعاعی از روح بلندش را بر وجود این فرزند انعکاس میداد و علی (ع) او را از حکمت و معرفت و نمونه‌های پاک و روش روشن خویش سیراب می‌ساخت و

فاطمه (ع) پاکدامن که نجیب‌ترین دختران حواست در گلشن وجود حسن (ع) نهال فضیلت و کمال را غرس میکرد.

در روانشناسی جدید ثابت شده است که در کوچکترین موارد، عادات و همچنین مهمترین خصوصیت‌های عقلی و اخلاقی و آنچه در پایگاه‌های همگانی از نقطه نظر زندگانی و عمل که در دیدگاه کودک قرار میگیرد، طفل باندازه زیاد اهل تقلید است. البته گاهی این تقلید همراه با درک و فهم است ولی در بیشتر حالات خارج از حیطه شعور است.

پس بهنگامی که کودک در پرتو تقلید اشخاص کامل و پاک سرشت قرار گرفت از اخلاق و عواطف پاکشان متأثر میگردد و این تأثیر در نخستین گام بصورت تقلید در می‌آید، ولی بعد بصورت عادت ظاهر میشود و عادت هم طبیعت ثانوی است و تقلید یکی از دوراهی است که از آن رهگذر خصایص فردی بدست می‌آید و اخلاق شخصی ایجاد می‌گردد (۱).

بر طبق همین قاعده مسلم است که حسن (ع) در امتیازات عقلی و اخلاق در بلندترین قله انسانی قرار دارد، زیرا او در خانه وحی بوجود آمده و در دامان تربیت پیامبر پرورش یافته است، پیامبری که دنیای هستی او را بصورت برترین انسانها در بر گرفته است.

حسن (ع) بخوبی میدید که نیایش در هر دوری از روزگار نبوتش بتأسیس مراحل روشن از حیات جاودانی انسانها می‌پردازد و در رهنمونی مردم بسوی حقیقت و درستی، مردانه میکوشد. او خواهان خیر خواهی

(۱) - روانشناسی در حیات، نوشته لماندر.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۸

و اندرز مردم است و توده را بسوی یکتاپرستی و یگانگی با چنان خوئی والا، رهبری

می‌کند که برای هر انسان ارزنده‌ای سرمشق و رهنمونی نیکوست. و اینک همین پیامبر بود که چنین امتیازات کامل و درخشنده‌ای را در روح و اندیشه فرزندش، جای میداد و حسن (ع) هم آنها را مشتاقانه فرا میگرفت.

(۱) حسن (ع) بهنگامی که هنوز ناخنهایش نرم بود، این حقایق را بشناخت و به اندرز و راهنمایی مردم اهتمام ورزید و در تعلیم و هدایت مردم روشی را می‌پیمود که رمزی از نرم‌خوئی و اخلاق والای او بود.

در این مورد چنین می‌گویند که روزی او و برادرش حسین (ع) پیر مردی را دیدند که بشیوه‌ای ناقص وضو می‌ساخت از آنجا که عشقی وافر به آموزش و راهنمایی مردم داشتند، نخواستند که او را در چنین اشتباهی باقی بگذارند و از سوئی نمیخواستند بتحقیق آن مرد سالمند پردازند، ناگزیر نزاعی ساختگی برپا کردند و هر یک بدیگری میگفت:

تو وضو گرفتن را بلد نیستی و داوری به پیر مرد بردند و گفتند ای شیخ! ما در برابر تو وضو میگیریم تا قضاوت کنی وضوی کدامین درست است و چون وضو گرفتند، شیخ بدون آنکه تحقیر شود باشتباه خود پی برد و گفت کار هر دوی شما درست است و من پیر مرد نادانم که این عمل بدرستی انجام نمیدهم و اکنون این فریضه را از شما آموختم و از اشتباهم بازگشتم. «۲»

این نمونه‌ای از درخشندگی اخلاقی اوست و بدرستی نشان میدهد

(۲) - بحار، جلد دهم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۵۹

که خوی و رفتار پیامبر چگونه در ذهن فرزندش نقش بسته است.

(۱) بعضی دانشمندان روانشناس معتقد باصالت نژادی و تأثیر اخلاق موروثی در روحیه انسان هستند و برای تقلید چندان اهمیتی قائل نمی‌باشند.

«هکسلی» می‌گوید:

«هر خصوصیت و خاصیتی که در انسان است به اصل توارث باز میگردد و از وضع خانوادگی رشد میگیرد. در این صورت آنچه از سرشت نژادی پدید می‌آید بصورت مواردی احتمالی در می‌آید و محیط خانواده بر آن موارد، صورت تحقق را ترسیم میکند. بنابراین، موجودیت وراثی انسان عبارت از توانائی او بر انجام کار است، هم آهنگ خصوصیتی که از اصالت خانوادگی به آن اضافه شده باشد».

«استاد جنجز» می‌گوید:

«نیروهای موروثی هر انسانی در نهادش نهفته است و ظهور هر یک از این نیروها مربوط به عواملی است که بر این نیروها بهنگام رشد آن احاطه یابد». در این صورت مسلم است که حسن (ع) نخستین انسانی است که از نسب و توارث بس والائی برخوردار است و تحت تأثیر تربیت خانواده‌ای شایسته قرار گرفته و بر طبق قانون وراثت باین حقیقت میرسیم که برجستگی‌های روانی و سرمایه‌های ارزنده معنوی پیامبر بوجود فرزندش انتقال یافته است.

حسن (ع) از همان دوران کودکی امتیازاتی از هوش سرشار و ادراک عالی را حائز بود که دیگران هرگز بچنان مزایائی دست نمی‌یافتند
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۰

و آنچه را می‌شنید در حافظه نیرومندش نگه میداشت و چون در حضور پیامبر حاضر میشد و به محفل هدایت او راه می‌یافت آیات قرآن را که بر نیای بزرگوارش فرود می‌آمد و از زبان راستگوی جدش می‌شنید، همه را حفظ میکرد و بخانه میرفت و بر مادرش میخواند و فاطمه (ع) آن سخنان را برای علی (ع) نقل میکرد و علی (ع) بشگفتی میرسید که این آیات را چگونه شنیده است و فاطمه (ع) میگفت از حسن (ع) شنیده‌ام.

(۱) روزی علی (ع) پنهان از دیدگاه فرزندش بانتظار نشست تا ببیند فرزندش چگونه

آیات را بر مادرش تلاوت میکند.

حسن (ع) بخانه آمد و خواست آیات قرآن را برای مادرش بخواند ولی زبانش بلکنت افتاد و از گفتار بازماند و چون مادرش علت را پرسید، گفت: مادر جان گویا شخصیت بزرگی در این خانه است که شکوه وجودش مرا از سخن گفتن بازمی‌دارد.

این فهم و استعداد شگرف، پدیده نگرش و ادراک گسترده‌ایست که به نیروی آن میتوان همه چیز را از شعاعی دور نگریست و از اسرار نهفته‌ای که در پشت پرده غیب پنهان است، آگاه گردید.

حسن (ع) در دوران چهار سالگی عمرش، آیات قرآنی را که از پیامبر می‌شنید در کانون حافظه‌اش نگه میداشت و دیگر سخنان هدایت آمیزش را فرا میگرفت چنانکه دعائی از پیامبر را نقل میکرد که با تضرع بدرگاه خداوندی چنین عرضه میداشت:

«پروردگارا! مرا بهدایت خویش رهنمونی فرما و از عافیت اعطائی خویش، بهره‌مندم گردان و بهر چه دوستدار آن هستی مرا دوست

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۱

بدار و از بخشندگیهای بمن برکت عنایت کن و از بدیهائی که در قضای آسمانی تو است مرا ایمن بدار، همانا که تو فرمان میدهی و فرمانی بر تو روا نیست» (۳).

و هنگامی که خواستند سخنی از پیامبر بیان دارد گفت: از حضرتش شنیدم که میفرمود، شکهای خود را به باورهای بی‌تردیت واگذار و بدان که بدی تردید است و نیکی

آرامش و حقیقت. (۴)

(۱) و چون بار دیگر از او خواستند که سخنی از پیغمبر نقل کند گفت:

روزی خرمائی از اموال صدقه برداشتم که بدهان بگذارم پیغمبر آن را از نیمه راه دهانم گرفت و گفت: صدقه بر خاندان پیغمبر حلال نیست (۵).

حسن - علیه السلام - درباره خوی نیکوی پیامبر چنین می‌گفت:

هر کس نیازی بحضور پیامبر می‌برد و حاجتی عرضه میداشت، تقاضایش ردّ نمی‌شد و

پیغمبر آنچه در توان داشت برای رفع نیاز مردم بکار میبرد و شنیدم که پیغمبر فرمود هر کس نماز صبح را بگذارد، آن نماز بین او و آتش دوزخ دیواری ایجاد می کند. «۶»
و باز از جدش پیامبر برای یارانش چنین نقل می کرد که روزی در محضر پیامبر بودم که فرمود آقای عرب را بحضور من فرا خوانید.

(۳) - تاریخ ابن عساکر، جلد ۴.

(۴) - تاریخ یعقوبی، جلد ۲ و در «مسند احمد» آمده است که حسن (ع) فرمود از

پیغمبر شنیدم که میفرمود آنچه را که درباره اش شک داری به یقینت واگذار که راستی، آرامش آورد و از دروغ، شک و تردید پدید آید.

(۵) - اسد الغابه، جلد ۲، مراد از صدقاتی که بر خاندان محمد (ص) حرام است صدقات واجب، مانند زکاة مال و فطریه است.

(۶) - اسد الغابه، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۲

عایشه گفت: مگر خودت سید عرب نیستی؟

فرمود: من سید فرزندان آدمم و علی سید دودمان عرب.

(۱) چون علی - علیه السلام - بحضور پیامبر رسید، رسول خدا فرمان داد تا همه یارانش

فراهم آیند. آنگاه بهمگان فرمود: میخواهید شما را بحقیقتی آگاه کنم که اگر به آن

چنگ زنیید هرگز گمراه نشوید؟

گفتند آری ای رسول خدا.

فرمود: این علی است، او را به مهر من دوست بدارید و به بزرگی من گرامی دارید، این

سخن را جبرئیل از جانب خدا بمن آورد تا بشما بگویم «۷».

(۷) - زندگانی علی بن ابی طالب (ع) نوشته «شیخ محمد حبیب الله سنقیطی»، دکتر

زکی مبارک در کتاب تصوف اسلامی در بیان مأخذ عقیده صوفیه در مورد سید الانبیاء محمد (ص) می‌نویسد: بهتر است بگوئیم که صوفیه این پراکنده گوئیها و نادرستی‌ها را از حدیث «انا سید الانبیاء» گرفته‌اند و این حدیثی است که علماء درباره صحت آن تردید دارند که در کتاب عجلونی بنام «کشف الخفاء و الالباس» آمده است که حسن بن علی (ع) روایت کرد که پیغمبر گفت به سید عرب یعنی علی (ع) بگوئید بیاید. عایشه گفت مگر خودت سید عرب نیستی؟ فرمود من آقای فرزندان آدمم و علی سید عرب است. بعد عجلونی می‌نویسد که ذهبی عقیده دارد که این حدیث ساختگی است، ولی نمیتوان سخن دکتر زکی مبارک را در مأخذ عقیده صوفیه درست دانست و باید گفت که صوفیه در این مورد از دو جهت با سایر فرقه‌های اسلامی اختلاف دارند: اول اجتماع تعینات است که عبارت است از عقل اول و صادر اول بنا بگفته فلاسفه قدیم و استناد آنها در این مورد دلایلی است که در فلسفه آورده و گفته‌اند از مصدر واحد جز واحد صادر نمی‌شود. دوم تطبیق عقل اول و صادر اول بر حقیقت وجود پیغمبر است و بهمین عقیده است که از فلاسفه جدائی یافته‌اند و دلیل آنها در این باره حدیث «انا سید الناس» و حدیث «اگر من نمی‌بودم جهان خلق نمی‌شد» و دیگر اخباری از این قبیل می‌باشد و متصوفه در مورد جهت اول با فلاسفه همراهند. بنابراین، دکتر زکی مبارک نباید بگوید که عقاید صوفیه از این اخبار گرفته شده است بلکه باید زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۳

(۱) دانشمندان فقه و راویان اهل سنت احادیثی فراوان از امام مجتبی نقل کرده‌اند که خود از زبان پیامبر شنیده و بمردم گفته است و این احادیث متضمن برخی دستورات دینی و اصول اعتقادی اسلامی است و ما از این طریق به نبوغ ذاتی و معنوی سبط پیامبر پی می‌بریم که بروزگار کودکی چنین رشد و عظمتی داشته و نشانه‌هایی از کمال و برتری و هوش سرشارش را که پدیده پرورشی عالی است از خود بیادگار گذشته است.

مسئله تطبیق عقل اول و صادر اول را در وجود پیغمبر بررسی و روشن سازد و به مناقشه صوفیه در جهت اول تعرض کند و باید دانست که علت تردید علماء در حدیث «انا سید الناس» ضعف روایت یا بجهت اعتماد صوفیه بر آن است و عقیده اخیر بجهت ضعف آن درست نیست و اولی هم غیر معلوم است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۵

(۱)

مهر و بزرگداشت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۶

(۱) پیامبر فضایل و امتیازات فرزندش حسن - علیه السلام - را بین مسلمین اشاعه میداد و از تقریبش بمقام نبوت و پایگاه بلند معنوی و مهر راستینی که به او دارد همه جا سخن می گفت. گاهی به تنهایی فضائل و سجایایش را می ستود و گاهی از امتیازات او و برادرش حسین (ع) یاد میکرد و زمانی از حسن و برادرش و پدر و مادر ارجمندش به عظمت و تقدیس

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۷

سخن می گفت.

آنچه از زبان پیامبر بانحصار درباره حسن - علیه السلام - بیان شده چنین است:

(۱) هر کس میخوهد آقای جوانان بهشت را ببیند به حسن نگاه کند. «۱»

حسن گل خوشبوئی است که من از دنیا برگرفته ام. «۲»

روزی پیغمبر بمنبر رفت و حسن (ع) را در کنارش نشانید و نگاهی بمردم کرد و نظری به حسن (ع) انداخت و فرمود: «این فرزند من است و خداوند اراده کرده که به برکت

وجود او بین مسلمانان صلح را برقرار سازد». «۳»

«براء بن عازب» (۴) میگوید: پیغمبر را دیدم که حسن (ع) را بر دوش میکشید و میفرمود: خدایا من حسن را دوست دارم، تو هم

(۱) - البدایة و النهایة، جلد ۸، فضائل الاصحاب.

(۲) - الاستیعاب، جلد دوم.

(۳) - الاصابه جلد اول، مضمون این حدیث از ناحیه پیغمبر بچندین بار صادر گردیده است از جمله ابن حجر در صواعق از ابو بکر روایت می کند که گفت روزی با پیغمبر نماز میخواندیم و پیغمبر در حال سجده بود و حسن که طفلی خردسال بود آمد و بر پشت آن حضرت نشست. پیغمبر او را به نرمی برداشت و چون نماز پایان رسید به پیامبر گفتند با این کودک چنان رفتاری کردی که هیچ کس نکرد. فرمود حسن ریحانه من است و مرا کافی است که خداوند بدست او بین مسلمانان صلح را برقرار کند.

(۴) - براء بن عذاب از یاران پیغمبر و کنیه اش ابو عماره است. او در جنگ بدر حضور داشته ولی اجازه جنگ نیافته است. در جنگهای جمل و صفین و نهروان به همراه علی (ع) بود و در کوفه اقامت گزید و در زمان مصعب بن زبیر در گذشت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۸

دوستش بدار. «۵»

(۱) روزی پیغمبر او را بدوش گرفته بود، مردی گفت ای پسر بر مرکبی خوب سوار شده ای. پیغمبر فرمود: او هم سوار خوبی است. «۶»

از مهر فراوان پیغمبر بفرزندش حسن (ع) اخباری فراوان بما رسیده است و از جمله می گویند چه بسا که پیغمبر در حال سجده بود و حسن (ع) می آمد و بر پشتش می نشست و پیغمبر بهمان حال میماند و سجده را طول میداد. «۷»

شبی پیغمبر نماز عشا می گذاشت و سجده ای بسیار دراز بجا آورد پس از پایان نماز، علت را از حضرتش پرسیدند، فرمود: پسر من حسن، بر پشتم سوار بود و ناراحت بودم که

پیاده اش کنم. «۸»

روزی پیغمبر بر منبر بود و مردم را هدایت میفرمود و پند میداد، حسن (ع) از منبر بالا رفت و پیغمبر او را گرفت و بر گردن خود نشانید چنانکه برق خلخال او بر سینه پیغمبر می درخشید و از انتهای مسجد دیده می شد و تا سخنان پیغمبر پایان یافت، حسن همچنان بر دوش او بود. «۹»

اینها برخی اخبار بود که به تنهایی درباره حسن (ع) آمده است که ضمن آنها شدت عشق و علاقه پیغمبر نسبت به او بخوبی احساس میشود و اینک به شرح اخباری که از پیغمبر درباره حسن (ع) و حسین (ع)

(۵) - البدایة و النهایه، جلد ۸

(۶) - الصواعق و حلیة الاولیاء.

(۷) - البدایه و النهایه، جلد ۸

(۸) - الاصابه، جلد ۲.

(۹) - البدایه و النهایه، جلد ۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۶۹

رسیده است می پردازیم:

(۱) پیغمبر فرمود: حسن و حسین، آقای جوانان بهشتند. «۱۰»

حسن و حسین گلهای خوشبوی من هستند که از دنیا بر گرفته ام. «۱۱»

حسن و حسین دخترزادگان من و در شمار اسباط پیامبرانند. «۱۲»

«انس بن مالک» از پیغمبر روایت میکند که فرمود: گرامی ترین افراد خاندان من، حسن

و حسین هستند. «۱۳»

روزی پیغمبر بر منبر سخن می گفت که حسن و حسین با پیراهنهایی سرخ رنگ بمسجد

آمدند و در حالی که می دویدند بزمین افتادند. پیغمبر پائین آمد و آنها را برداشت و

دوباره بمنبر رفت و آنها را به آغوش گرفت و فرمود: سخن خدای راست است که فرمود: «أَنَا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ*». «۱۴»

من این دو کودک را دیدم که میدوند و بزمین می افتند آرام نیافتم تا اینکه سختم را بریدم و آنها را برداشتم. «۱۵»

«ابو هریره» گفت: روزی پیغمبر را دیدم که حسنین را بدوش گرفته بجانب ما می آید و هر بار، یکی از آنها را می بوسد. چون بما رسید فرمود:

هر کس اینها را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده است. «۱۶»

(۱۰) - بحار، جلد ۶.

(۱۱) - صحیح ترمذی، الصواعق.

(۱۲) - الصواعق.

(۱۳) - صحیح ترمذی، جلد ۲.

(۱۴) - سرمایه ها و فرزندان شما آزمایش و بلایند - سوره ۸، آیه ۲۸.

(۱۵) - صحیح ترمذی، جلد ۲.

(۱۶) - الاصابه، جلد ۱.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۰

(۱) «سلمان» گفت: از پیامبر شنیدم که میفرمود: این دو پسران من هستند هر کس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس که مرا دوست بدارد، خدای او را دوست میدارد و هر کس را که خدا دوست بدارد بهشت واردش میکند و هر که اینها را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و آن کس که با من دشمنی ورزد خدایش دشمن بدارد و به آتش افکند. «۱۷»

«اسامه بن زید» گفت: شبی برای انجام کاری بخانه پیغمبر رفتم، حضرتش که چیزی در

زیر عبا داشت بیرون آمد و بعد از انجام کار پرسیدم چه با خود دارید؟ پیامبر عبا را برداشت دیدم حسنین (ع) را بر بالای ران خود نهاده بود و فرمود: اینها پسران من و پسران دختر من هستند. «خداوندا من آنها را دوست میدارم تو هم آنها و دوستدارانشان را دوست بدار. «۱۸»

«جابر» گفت: پیغمبر را دیدم که حسنین (ع) را بر دوش دارد و میگوید: شتر شما خوب شتری است و شما هم سواران خوبی هستید. «۱۹»

«یعلی بن مره ثقفی» گفت: حسنین را دیدم که بسوی پیغمبر میدویدند پیغمبر آنها را گرفت و بسینه چسبانید و گفت: پسرها سخت گیر و دل ناز کند

(۱۷) - مستدرک الحاکم، جلد ۳.

(۱۸) - کنز العمال، جلد ۷ و آخر حدیث را «ابن حجر» در صواعق یاد کرده است.

(۱۹) - کنز العمال، جلد ۷ و در آن آمده است که عمر گفت پیغمبر را دیدم که حسنین را بر دوش دارد گفتم مرکب خوبی دارید. فرمود: آنها هم سواران خوبی هستند. شاعر معتقد شیعه «سید حمیری» در این باره چنین سروده است: حسنین بازیکنان و دوان دوان به پیش پیغمبر آمدند و پیغمبر آنها را گرفت و بسینه چسبانید و فدایت باد گفت و براه افتاد و بدوششان گرفت، چه مرکب خوب و چه سواران خوبی بودند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۱

(۱) و بعد فرمود: حسن و حسین هر دو امامند اگر برای اقامه حق برخیزند یا بمصلحتی بنشینند. «۲۰»

پیغمبر با چنین رفتار و گفتاری اساس امامت را در خاندانش استوار فرمود و برای فرزنداناش پیشوائی مسلمین را در شئون دنیا و دین اثبات کرد و در اینجا مناسب است هر چند به اختصار به امامتی که هدف و منظور پیغمبر است، اشاره کنیم و آنچه را در

این زمینه برای فرزندش حسن منظور داشته بیان نمائیم و چنان امتیازاتی را از خصایص و صفات بارزه حسن (ع) بدانیم و شایسته مقام امامتش بشماریم.

معنی امامت

متکلمین در معنی و تفسیر کلمه امامت گفته‌اند: امامت ریاست همگانی امت در امور دینی و دنیائی است که بیک فرد انسان واگذار می‌شود. بنابراین، امام، پیشوای مردم و فرمانروای آنهاست که مردم از او پیروی میکنند و تسلطی کامل بر اجتماع در امور دنیا و دین دارد.

نیاز به امامت

نیاز به مقام امامت بمنظور تحقق بخشیدن به عدالت اصیل و همه

(۲۰) - مستدرک حاکم، یعلی بن منبه آورده ولی در اسد الغابه و الاصابه، یعلی بن مره ذکر شده که از اصحاب دانشمند پیغمبر بوده و احادیثی از پیغمبر روایت کرده و در غزوات حدیبیه و خیبر و فتح و هوازن و طائف شرکت داشته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۲

جانبه‌ای است که خدای برای استقرار آن در زمین اراده فرموده و تأمین آسایش همگانی و یگانگی و اتحاد مردم را در بردارد و چنین مقامی متضمن رفع کجی‌های نظامات اجتماعی و اصلاح تباهی‌هائی است که در اداره امور مردم مشهود است. امامت برای دفع هرج و مرج و بدبختی از توده‌های شکست خورده و رنج‌دیده و بازداشتن زورمندان از تجاوز بحقوق ناتوانان و منع ستمکاران از ستمگری و مبارزه با تباهی و محو پستی‌ها و ناستودگیها و احیاء فضیلتها و ایجاد نظام صحیح و شایسته‌ای است که زندگانی فردی و اجتماعی مردم را کامل سازد.

امامت برای پایدار ساختن نظام برابری بین همه مردم است که هیچ کس را جز به پرهیزگاری بر دیگران امتیازی نباشد و از مهمترین مواردی که ما را به وجود امام نیازمند می‌سازد، شناخت خداوند و پرستش ذات پروردگار و نشر فرمانها و آموزشهای اوست. در این صورت همه مردم باید فرمان امام را بپذیرند تا کجی‌ها را راست کند و پراکندگیها را مجتمع سازد و همگان را براه راست هدایت فرماید.

چه کسی این مقام را احراز می‌کند؟

شیعیان عقیده دارند که امامت شاخه‌ای از درخت نبوت است و شرایط پیامبری در امامت هم ملحوظ است و میگویند کسی که در چنین پایگاه بلند و مقدسی قرار میگیرد، بناچار باید داناترین مردمان زمان، دور از هر گونه نقیصت و جامع همه صفات بارز و کامل باشد بطوری که هیچ

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۳

کس نتواند با او در این فضایل و خصایص برابری کند و همچنین بایستی از هر لغزش و گناهی پاک و معصوم باشد. «۲۱»

«علامه حلی» در کتاب خود بنام «الفین» دو هزار دلیل بر ضرورت وجود امام و لزوم عصمت او اقامه کرده است و نیز امام باید داناترین مردمان روزگارش باشد، زیرا اگر پیشوای مسلمین عنصری نادان باشد هرگز نمیتواند مردم را به نیکی و خیر هدایت کند و به علت جهل مردم است که نیاز آنها به امامی عالم احساس میشود و از پیش گفته شده است که:

لا یصلح الناس فوضی لا سراه لهم و لا سراه اذا جهالهم سادوا یعنی: هرگز نابسامانیهای مردم بسامان نمی‌رسد مگر آنکه رهبری اصیلی راهبرشان باشد و هرگز مردمی که نادانها بر آنها حکومت کنند، بمقامی والا نمیرسند.

ولی این از شرایط امامت نیست که امام بدون توجه به موقعیتها و مصلحتها برای

احراز زمامداری قیام کند چنانکه سخن پیغمبر چنین اصلی را بیان میدارد آنجا که می‌فرماید: «حسن و حسین هر دو پیشوای امتند اگر برای اقامه حق برخیزند یا بمصلحتی در خانه بنشینند».

و این همان حقیقت اصیلی است که از زبان پیامبر بیان گردیده است.

(۲۱) - متکلمین عصمت را پدیده لطف خدا میدانند که شامل افراد کامل بشر میگردد و معصوم به نیروی آن از ارتکاب گناه و لغزش مصون است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۴

انتخاب پیشوا

شیعیان در مسئله انتخاب امام عقیده دارند که تعیین امام در اختیار توده مردم یا ارباب حل و عقد امور اجتماعی نیست و انتخاب و اختیار امام حقیقی بوسیله مردم محال است و بایستی مانند انتخاب پیغمبر به اراده خداوند انجام پذیرد.

توجه بهمین حقیقت است که در اعتقاد جامعه شیعه، عصمت از شرایط اصلی امامت است، چون معصوم را جز خدا کسی نمی‌شناسد و اگر اختیار انتخاب امام بدست مردم باشد، هر کس امام را مطابق روش و اندیشه خود برگزیند و این ماجرا موجب خونریزی و تباهی میشود.

این مختصر گفتاری بود درباره امامت و شرح پردامنه آن در کتب کلام آمده است. از جمله سخنانی که پیامبر درباره عظمت مقام حسن (ع) و تکریم او و پدر و مادر و برادرش بیان داشته، حدیثی است که «ابو هریره» نقل میکند وی گوید:

پیغمبر به فاطمه و علی و حسنین (ع) نگاهی کرد و گفت:

من با کسی که بستیز شما برخیزد دشمنم و هر کس که دوستی شما را بپذیرد با او

دوستم. «۲۲»

روزی پیامبر دست حسنین را گرفت و فرمود: هر کس مرا و این دو کودک را و نیاکان ما را و مادر اینها را دوست بدارد، روز قیامت با من در

(۲۲) - البدایه و النهایه، جلد ۸. این حدیث را «زید بن ارقم» همچنانکه «ابن ماجه» در «سنن» آورده ذکر نموده است. همچنین در جلد هفتم «کنز العمال» آمده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۵

جایگاه من خواهد بود. «۲۳»

«ام سلمه» «۲۴» روایت کرده است که روزی رسول خدا به فاطمه (ع) فرمود: شوهر و فرزندان را پیش من بیاور و چون همه جمع شدند بر آنها کسائی خیرری انداخت و بعد دست بدعا برداشت و عرضه داشت:

خداوندا! اینها خاندان محمدند، درود و برکات خود را بر اینها بفرست همچنانکه بر آل ابراهیم فرستادی. همانا که تو سزاوار ستایش و پرستش هستی.
«ام سلمه» گفت منم گوشه عبا را برداشتم تا داخل شوم پیغمبر آن را از دست من گرفت و فرمود تو بر خیر هستی. «۲۵»

قرآن و عترت

پیامبر در آخرین روزگار حیات میفرمود: من بین شما دو چیز

(۲۳) - ینابیع الموده، صحیح ترمذی، جلد ۲.

(۲۴) - «ام سلمه» - ام المؤمنین - یکی از همسران برجسته پیغمبر بود.

نامش هند و پدرش حذیفه ملقب به زاد الراكب است که چون مسافران را در راه توشه میداد چنین لقب یافته بود، مادرش عاتکه دختر عامر کنانی از بنی فراس بود، ام سلمه با پسر عمویش ابو سلمه ازدواج کرد و با او به اسلام گرائید و هر دو به حبشه مهاجرت کردند و سلمه از آنها بدنيا آمد بعد بمکه بازگشتند و بمدينه هجرت کردند، در مدينه

عمرو و زینب و دره از آنها بدنیا آمدند و در این وقت شوهرش در گذشت، پس از پایان عده، ابو بکر از او خواستگاری کرد ولی نپذیرفت و در جمادی الاول سال سوم یا چهارم هجری به عقد پیغمبر در آمد. او از پیغمبر و فاطمه احادیثی نقل کرده است. وی در سال ۵۹ یا ۶۱ هجری در گذشته است و گویند پس از شنیدن خبر شهادت حضرت سید الشهداء (ع) از دنیا رفته است. این خبر در جلد هشتم «اصابه» آمده است. (۲۵) - کنز العمال، جلد ۷.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۶

گرانقدر را باقی میگذارم، کتاب خدا و خاندانم و این دو حقیقت هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کوثر بر من وارد شوند. «۲۶»

رسول خدا با چنین بیانی، قرآن و خاندانش را همراه و نزدیک هم معرفی کرد و تمسک به آنها را رمز مصونیت پیروانش از لغزشها و دشواریها شمرد. حسن (ع) هم از دودمان اوست که به همراه قرآن، دانش او همه چیز را در بر گرفته و همچنانکه قرآن از هر باطلی بر کنار است او هم از هر گناه و لغزشی منزه است.

همچنین پیغمبر فرمود: خاندان من همچون کشتی نوحند که هر کس بدامانشان آویخت از هلاکت رهائی یافت و آنکه از فرمانشان سر - پیچید بنابودی گرائید. «۲۷»

حسن (ع) از گرمی ترین و نزدیکترین کسان پیامبر بود، بدین جهت توسل به او و پیروی از او موجب رهائی از خطرهای دنیا و آخرت است.

بدیهی است که این مهرورزی و بزرگداشت پیغمبر نسبت به حسن و دیگر افراد خاندانش، پدیده محبت فردی و علاقه شخصی نیست، زیرا پیغمبر بمدلول آیه قرآن «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» سخن از خویش نمیگوید، بلکه همه گفتارش مستند به وحی آسمانی است. «۲۸»

(۲۶) - مستدرک حاکم، مسند احمد حنبل، کنز العمال، صواعق، و در این کتاب آمده

است علت تعبیر قرآن و اهل بیت به ثقلین آنست که آنها معادن حکمت و اسرار سعادت و دانشهای والایند و رعایت حقوق اهل بیت امری واجب است.
(۲۷) - صواعق المحرقة.

(۲۸) - سوره نجم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۷

شهادت‌های قرآن

پیغمبری که باراده خداوندی مبعوث شده، فرمان دارد که فضایل حسن (ع) و پدر و مادر و برادرش را بین مسلمانان اشاعه دهد و از کرامت آنها سخن گوید تا مردم به آنها گرایند و رهبری اصیل آسمانشان را بپذیرند و ما بروشنی در قرآن مجید می‌بینیم که در تجلیل و دوستی خاندان پیامبر آیاتی فراوان نازل شده تا آنجا که خداوند به پیغمبرش میفرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». «۲۹»

یعنی: ای پیامبر بمردم بگو، من در برابر ابلاغ رسالتم از شما مزدی جز دوستی خاندانم نمیخواهم.

«ابن عباس» میگوید: در وقت نزول این آیه از پیغمبر پرسیدم نزدیکان تو که فرمان آنها بر مسلمانان واجب است کیستند؟ فرمود:

علی و فاطمه و فرزندان آنها. «۳۰»

حسن (ع) هم در بعضی از خطبه‌هایش باین حقیقت اشاره کرده و خود را یکی از مقاصد این آیه شمرده و فرموده است:

من از خاندانی هستم که خدای تعالی دوستی آنها را بر هر مسلمانی واجب دانسته و این آیه را درباره ما نازل فرموده است. «۳۱»

«شافعی» در اشاره بمضمون این آیه میگوید:

(۲۹) - سوره شوری.

(۳۰) - تفسیر فخر رازی، جلد ۷، تفسیر نیشابوری، الدر المنثور، نور الابصار.

(۳۱) - مجمع البیان، جزء نهم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۸

یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله «۳۲» یعنی: ای خاندان

پیغمبر! محبت شما را خداوند در قرآنش بر مردم واجب شمرده است.

دیگر از جمله آیاتی که پایگاه ممتاز خاندان رسالت را در اصالت و طهارت مشخص

میسازد، آیه تطهیر است که میفرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». «۳۳»

یعنی: اراده خداوندی بر این است که پلیدی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و پاکیزه تان

سازد.

این آیه روشن، دلیل و استواری است بر عصمت و پاکدامنی اهل بیت و پاکی آنها از

همه پلیدها و گناهان و دلیل حصر و اختصاص خاندان رسول باین امتیاز بزرگ کلمه

«انما» است. همچنین ورود «ل» بر کلمه خبری و تکرار مفهوم طهارت است که خاندان

پیامبر را بچنین مزیتی ممتاز میسازد.

حسن (ع) هم در برخی از بیاناتش بچنین فضیلتی که مخصوص او و خانواده اوست

اشاره کرده و گفته است من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنها بدور داشته

و پاک و پاکیزه شان ساخته است. «۳۴»

(۳۲) - صواعق المحرقة.

(۳۳) - سوره احزاب. این آیه را بیشتر مفسران و محدثان در شأن خاندان رسالت روایت

کرده اند. از جمله «فخر رازی» در جلد ششم تفسیر کبیر آورده است. «نیشابوری» در

جلد سوم، «مسلم» در جلد دوم صحیح و «عسقلانی» در جلد چهارم الاصابه و سبب نزول آن حدیث کساست که «ام سلمه» روایت کرده است و ذکر آن گذشت.
(۳۴) - صواعق المحرقة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۷۹
دیگر آنکه خداوند در بیان عظمت پایگاه عترت رسول و شأن معنوی آنها سوره‌ای خاص بنام «هل اتی» (دهر) نازل فرموده که بیشتر ارباب تفسیر بشرح و تفصیل آن پرداخته‌اند. «۳۵»

نزول سوره دهر

بنقل اکثر مفسران، سبب نزول سوره «هل اتی» چنین ذکر شده است که وقتی، حسنین بیمار شدند و پیغمبر به همراه جمعی از یارانش به عیادت آنها رفت و به علی (ع) فرمود: اگر برای بهبود فرزندان نذر کنی شفا خواهند یافت. علی (ع) نذر کرد که اگر فرزندان سلامت خود را بازیابند، سه روز روزه بدارد. فاطمه (ع) و کنیزش «فضه» هم، چنین نذری کرده و چون حسنین از بیماری برخاستند همگی روزه گرفتند، ولی در خانه آنها توشه‌ای موجود نبود و علی (ع) سه من جو به وام گرفت و فاطمه (ع) بخشی از آن را آرد کرد و پنج قرص نان تهیه کرد.
در وقت افطار مستمندی بر در ایستاد و از آنها درخواست کمک کرد.
علی سهم خود را باو بخشید و دیگران هم از امام پیروی کردند و سهم خود را بمستمند دادند و همچنان گرسنه روز دیگر را روزه گرفتند و شب دیگر هم یتیمی در وقت افطار بر در خانه ایستاد و تقاضای کمک کرد و همگی قرصهای نان را بذل یتیم کرده و شب دوم را هم گذراندند و چیزی جز آب نوشیدند.

(۳۵) - تفسیر فخر رازی، جلد ۸، تفسیر نیشابوری، جلد ۳، روح البیان، جلد ۶ و ینابیع

الموده جلد اول.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۰

در سومین روز روزه‌داری! فاطمه از باقیمانده آردها نان پخت و در وقت افطار نان بر سفره گذاشت. در این وقت کوبه در را اسیری کوبید و به خاندان رسالت از گرسنگی شکایت برد. آنها هم برای سومین بار دست از خوردن کشیدند و نان را به اسیر بخشیدند.

چه نیکوکاری از این بزرگتر و چه ایثاری از این والاتر، پاک خدائی است که چنین بندگانی بیافرید.

روز چهارم پیغمبر بیدارشان رفت و آنها را به آن حال دید، چه منظره وحشتناکی؟ زردی بر سیمایشان نشسته بود و اندامشان از ناتوانی و گرسنگی میلرزید. حال پیغمبر دگرگون شد و فریاد زد: بداد من برسید که خاندان پیغمبر از گرسنگی میمیرند. در این وقت امین وحی بر پیغمبر فرود آمد و پیام جاودانه پروردگار دانا را به او رسانید. پیامی و آیه‌ای که نام خاندان رسول را به عظمت یاد کرده و ایفای پاداش آنها را در جهان ابدی بشارت داده بود.

این سوره از مزد بزرگ خاندان پیغمبر حکایت میکرد که برای جلب خشنودی خدا و نزدیکی بساحت قدس پروردگاری چنین بخشش بزرگی از خود نشان داده بودند و حسن (ع) چنین تکریم و تجلیلی را از طرف خداوند نسبت بخود و پدر و مادر و برادرش در می‌یافت و ابراز شکر میکرد.

داستان مباحله

دیگر از امتیازات و برتریهای که نصیب حسن (ع) و خانواده‌اش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۱

گردید داستان مباحله است که خداوند به پیغمبر خود فرمود، خاندانش را برای مباحله با

نصارای نجران بمنظور اثبات حقیقت نبوتش بصبحه خطرناک نفرین بیاورد و آیه قرآن در این باره چنین نازل شد:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (۳۶) زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۱ ۸۱ داستان مباحله ص : ۸۰

نی: اگر آنها پیامبری تو را نمی‌پذیرند بگو بیائید فرزندانمان و زنانمان و نفسهایمان را بخوانیم و با یکدیگر مباحله کنیم و از خدا بخواهیم که بر دروغگویان نفرین و عذاب فرستد.

خلاصه داستان اینست که گروهی از شخصیتها و علمای عیسوی مذهب نجران بمدینه آمدند و با پیغمبر بگفتگو و جدل پرداختند و پس از مباحثی که در گرفت هر دو طرف قرار گذاشتند که بمباحله پردازند و نفرین همیشگی و خشم فوری خداوند را برای دروغگویان بخواهند و با چنین اقدامی بخصومت خود پایان بخشند. در روز مقرر، پیغمبر با خاندان خود برای مباحله بیرون آمد، حسین را به آغوش گرفته و دست حسن را بدست داشت و زهرا که نور شکوهمند عصمت هاله‌ای بر پیکر پاکش کشیده بود، به همراه همسر بزرگش علی (ع) بدنبال پیامبر می‌آمدند. پیشوایان مسیحی هم با گروهی از عیسویان نجران و سواران «بنی حرث» با حشمتی برازنده بیرون شدند و گروهی انبوه از مردم برای

(۳۶) - سوره آل عمران، پیغمبر برای مباحله با نصارای نجران جز علی و فاطمه و حسین کسی را با خود همراه نیاورد (تفسیر فخر رازی، تفسیر نیشابوری، در المنثور و صحیح مسلم).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۲

تماشای این واقعه بزرگ، اجتماع کردند و از هم میپرسیدند که آیا مسیحی‌ها با پیغمبر

مباهله میکنند یا از مقابله با او خودداری میورزند.

زعمای مسیحی بحضور رسول آمدند و گفتند به همراه چه اشخاصی با ما مباهله می‌کنی؟

فرمود به همراهی بهترین افراد روی زمین، آنها که خدایشان گرامی داشته و اشاره بخاندان خود کرد.

نصارا با تعجب گفتند چرا با اصحاب بزرگوار و یاران و پیروان گرانمایه و شایسته‌ات بمباهله نمی‌پردازی!

پیغمبر فرمود: با شما مباهله می‌کنم به همراهی برترین مردم روی زمین و نیکوترین آفریده‌های خدا.

مسیحیان به وحشت افتادند و ترسی شدید بر دلهاشان چنگ زد و چون فراریان از معرکه برگشتند و به نزد پیشوای بزرگ خود اسقف مسیحی رفتند و گفتند: یا ابا حارثه در این کار چه می‌بینی؟

اسقف که از شدت وحشت اعتدال خود را از دست داده بود گفت:

چهره‌هائی را که من می‌بینم اگر از خدا بخواهند تا کوهها را از جای برکنند، چنین خواهد کرد. باین گفته هم قناعت نکرد و با سوگند و برهان به پیروانش گفت، مگر محمد را نمی‌بینید که دستهایش را به آسمان برداشته و بشما نگاه می‌کند، بحق مسیح قسم اگر دهان به قسم بگشاید، هرگز بخانه و خاندان خود باز نخواهیم گشت. اسقف همچنان بسخن خود ادامه میداد و بدلائیل روشن و دریافت آشکارش می‌افزود و می‌گفت: آیا خورشید را نمی‌بینید که رنگش دیگرگون شده و افق را نگاه نمی‌کنید

که ابرهای سیاهش فرا گرفته؟! بادهای

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۳

سیاه و سرخ می‌وزد و از قله کوه دودی بآسمان برمی‌خیزد، بمرغان نگاه کنید که چینه‌دان خود را از دانه باز گرفته‌اند و برگ درختها میریزد.

مسلمانان اینها نشانه عذاب خداوند است که بر ما نازل میشود و ببینید که زمین چطور در زیر پاهای ما می‌لرزد.

اللّه اکبر عظمت این چهره‌های پاک، مسیحیان را فرا گرفته و هیبت آنها بر خرده‌اشان سایه افکنده است و در برابر چنین روحانیتی خاضعانه ایستاده‌اند. آنها به کرامت این خاندان پاک در پیشگاه خدای بزرگ ایمان آورده و به پایگاه بلندشان اقرار کرده‌اند تا آنجا که می‌گویند اگر کسی بحرمت آنها از خدا بخواهد تا کوهها درهم کوبیده شوند، چنین خواهد شد.

حسن (ع) بدوران کودکی بخوبی احساس می‌کند که این برتریها و بزرگداشتها و کرامتها از جانب خدا و پیامبرش به او و خانواده‌اش بخشیده شده و با اینکه هنوز در سحرگاه کودکی نفس می‌کشد این حقایق را درک می‌کند و بخوبی در می‌یابد که خداوند محبت او را بر مردم واجب شمرده و از نزدیکان پیامبرش شمرده و دامانش را از هر گونه پلیدی بدور داشته است.

تکریم اصحاب

حسن (ع) میدانند که فردی برجسته از دودمان رسالت و پیشوای جوانان بهشت است.

پس کدام بزرگی و برتری با چنین پایگاه والائی برابری میکند؟!

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۴

همین فضیلتها و ارزندگیها بود که هر روز در بین مسلمانان اشاعه می‌یافت و یاران بزرگ پیامبر بتجلیل و تقدیس او می‌پرداختند.

از جمله «ابن عباس» زینت امت مسلمان برای حسنین (ع) بهنگام سواری رکاب میگرفت و جامه‌شان را بر اندامشان صاف میکرد و چون کوفته‌فکری بنام «مدارک بن زیاد» ملامتش کرد با خشمی شدید فریاد زد:

ای سوسک سیاه این دو پسر را می‌شناسی؟؟ اینها پسران پیامبرند و این لطف خداست

که توفیق یابم تا رکابشان را بگیرم و جامه‌شان را صاف کنم. «۳۷»
 درباره بزرگداشت مسلمانان نسبت بمقام حسنین (ع) اخباری فراوان بما رسیده چنانکه
 وقتی آنها برگرد کعبه عزیز طواف میکردند گروهی انبوه بر دور آنها جمع میشدند تا بر
 آنها درود فرستند و - بیدارشان برکت جویند «۳۸».
 «ابو هریره» هرگاه حسن (ع) را میدید به احترامش برمی‌خاست و بر نافش بوسه میزد،
 زیرا این کار را از پیغمبر درباره حسن (ع) دیده بود.
 «بلاذری» هم در «انساب الاشراف» چنین خبری را آورده است.
 و این وظیفه مسلمانان است که سبط پیغمبر را بزرگ دارند و پاک شمارند همچنانکه
 خود پیغمبر گرامیش میداشت و مقامش را بلند می‌شمرد.

(۳۷) - «تاریخ ابن عساکر»، جلد ۴ و «مناقب ابن شهر آشوب»، جلد ۲.

(۳۸) - البدایه و النهایه، جلد ۸.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۵

(۱)

مرگ دردناک

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۶

(۱) حسن (ع) بخشی از زندگانش را با نیای خود، رسول خدا گذرانید و در این دوران
 احساس و ادراکش گسترش یافته بود. او با پروبالی نرم و چشمانی درخشنده هر روز به
 پیشواز زندگی میرفت و با لبهائی خندان همگام شادمانی و نیکبختی بود.

حسن (ع) از جدّ بزرگش مهربانیها میدید و از یاران وفادار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۷

پیامبر بزرگداشتها و عطوفتها دریافت میکرد. او پیروزیهای اسلام و مسلمین را می‌نگریست و آنچه را به این آئین روشن در سایه پیکارها و توسعه احکامش میرسید، تماشا میکرد تا آنجا که توده‌هائی انبوه، گروه گروه برژیم پاک اسلام می‌پیوستند و داخل دین خدا میشدند.

(۱) بالاخره مکه بزرگترین شهر جزیره العرب بدست فاتحین مسلمان گشوده شد و خانه خدا از پلیدیها و پیکره بتان پاک گردید. افسوس که این هنگامه شادی‌انگیز بر حسن (ع) و خانواده پیامبر دیری نپائید و روزگار چهره نامبارک خود را بروی آنان در هم کشید و تاریکی مصیبت بر سرشان سایه گسترد، ترسی پیچیده و تکان‌دهنده دل‌هایشان را فرا گرفت و اندوهی گنگ به قلبشان راه یافت.

هنگامی فرارسید که بایستی رسول خدا مهمان خدا شود و نشانه‌های سفر آخرت بر پیامبر ظاهر گردید، از سوی خدا به او پیامی آمد و وقوع این سفر را به او اعلام داشت و یادآوریش کرد که:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ».

تو می‌میری و دیگران هم می‌میرند. (۱)

پیغمبر می‌گفت: ای کاش میدانستم مرگ من کی فرا خواهد رسید، تا اینکه سوره نصر بر او نازل شد و پیامبر بهنگام نماز بین تکبیر و قرائت ناگهان ایستاد و گفت: سبحان الله، خدا را می‌ستایم و از او خواستار آمرزشم و بسویش باز می‌گردم. چون علت این سکوت و گفتار را از او پرسیدند، فرمود: خبر مرگ

(۱) - سوره زمر، آیه ۳۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۸

من، بمن رسید «۲» و چون در آن سال دو بار قرآن بر او عرضه شد، دانست که هنگام مرگش فرا رسیده است. «۳»

(۱) او در راه هدایت مردم جانکاه‌ترین رنجها و سختی‌ها را تحمل کرده بود که دیگران را هرگز یارای برداشت آن نبود و اینک که میدید زمان انتقالش بدیگر جهان فرا رسیده است بر آن شد که دعوت پاکش را بپایان رساند و از خود فرمانی باقی گذارد که پس از مرگش برای مسلمانان متضمن سعادت و نجات باشد.

پس عزم زیارت خانه خدا کرد و بهمین جهت آخرین حج او را «حجۃ الوداع» گفته‌اند و این سفر در دهمین سال هجرت رخ داد.

پیامبر طی این سفر همه جا بین مردم می‌گشت و می‌فرمود:

ای مردم! بین شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و خاندانم را. «۴»

پیامبر با چنین سفارشی برای پیروانش روشی تعیین فرمود که با توجه به آن هرگز گمراه نگردند و برای همیشه نیکبختی و پیروزی خود را دریابند.

(۲)

داستان غدیر

رسول خدا پس از پایان مراسم حج راهی مدینه شد و چون به

(۲) - مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱.

(۳) - الخصائص الکبری، جلد ۲. و صحیح ترمذی، جلد ۲.

(۴) - الخصائص الکبری، جلد ۲، صحیح ترمذی، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۸۹

غدیر خم رسید، فرشته وحی بر او فرود آمد و پیام پروردگار بگزارد.

فرمان خدا باو دستور می‌داد که در آن بیابان از حرکت بازایستد و در کنار آن بر که آب فرود آید و زمامداری خلق را پس از خویش به جوانمرد پرفضیلت، داماد و پسر عمویش علی (ع) واگذارد تا پس از او در همه امور مرجع مسلمانان باشد.

(۱) در این فرمان آسمانی اهتمامی محتوم و الزامی بزرگ و سخت همراه بود و آیه قرآنی چنین بیان می‌داشت:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» «۵».

یعنی: ای پیامبر! فرمانی را که بتو دادیم بمردم برسان که اگر چنین نکنی تبلیغ رسالت نکرده‌ای و بدان که خداوند ترا از شر دشمنان نگاه می‌دارد.

پیامبر از چنین تهدیدی نگران گردید و از شترش پیاده شد، هوا بشدت گرم بود و یارانش بدورش جمع شدند و از امر مهمی که موجب فرود در این بیابان داغ و دور از آبادی شده بود پرسیدند. پیغمبر حقیقت امر را بیان داشت و دستور داد همگی کاروانیان فراهم آیند تا فرمان خدا را به آنها برساند و رسالت خداوندی را ابلاغ کند و دستور آسمانی را که ملزم به اجرای آنست در همین جا بدون تأخیر اجرا کند. چون همه کاروانیان اجتماع کردند پیغمبر با آنها نماز گزارد و پس از ادای فریضه دستور فرمود منبری از جهاز شتران ترتیب دهند، توده انبوه مسلمانان با التهابی فراوان بر گردش اجتماع کردند و تعداد

(۵) - سوره مائده.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۰

آنها صد هزار نفر یا بیشتر بود.

(۱) پیغمبر پس از ستایش پروردگار، مردم را بمبارزات خویش در راه اعلائی کلمه حق توجه داد و از رنجها و سختی‌هایی که در راه هدایت مردم تحمل کرده است، سخن گفت و تعلیماتی را که از آسمان الهام خداوندی به آنها آموخته است بیان داشت و از آنها خواست که همیشه کتاب خدا و خاندان او را پیشوای هدایت خود قرار دهند،
آنگاه فرمود:

ای مردم! آیا من بشما از خود شما نزدیکتر و اولاتر نیستم؟

گفتند چرا ای رسول خدا!

پیغمبر این سؤال را تکرار میکرد و مرتباً پاسخ مثبت می‌شنید.

آنگاه علی (ع) را بر دست خود بالا برد و فرمود: کسی را که من رهبرم، علی (ع) پیشواست، خدایا دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاریش کن و هر کس خوارش سازد، خوارش گردان و حق را بر وجود او بگردان.

«عمر بن خطاب» بحضور علی (ع) آمد و گفت ای فرزند ابو طالب مبارکت باد که

مولای من و مولای هر زن و مرد مسلمان شدی. «۶»

در چنین روزی که برای همیشه در دنیای حقیقت و فضیلت جاویدان است، خداوند

بزرگ نعمتش را بر مردم تمام فرمود و اسلام را کامل ساخت و این آیه بر رسول

خویش نازل کرد:

(۶) - مسند احمد، جلد ۴، همچنین علامه فقیه (فقید) امینی در کتاب جاویدان «الغدیر»

اسناد متعدد این داستان را ذکر کرده و میگوید: در آن روز ادیبان و شاعران مسلمان در

فضیلت علی (ع) اشعاری بلیغ سرودند و سخنانی فراوان گفتند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۱

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» «۷».

دین شما را کامل ساختم و نعمت هدایت را تمام کردم و بگرایش شما بدین اسلام

راضی شدم.

بازگشت بمدینه

(۱) پیغمبر بمدینه بازگشت و چندی به هدایت مردم و تمشیت کار مسلمانان گذرانید و بتدریج احساس میکرد که دارد عمرش به پایان میرسد.

نیمه شبی پیش از آنکه در بستر بیماری بیفتد، «ابو مویهبه» (۸) را خواست و بر او فرمود: بیا تا به گورستان بقیع برویم و برای مردگان، در خواست آمرزش کنیم.

در بقیع پیغمبر بر مردگان سلام کرد و به آنها درود فرستاد و فرمود:

ای خفتگان گورها بر شما درود میفرستم و بشما در سرنوشتی که به آن رسیده‌اید تهنیت میفرستم، دیگران هم بچنین آینده‌ای خواهند پیوست.

تاریکی مصیبت‌ها همچون سیاهی شب تاریک، فرا رسیده است و پایانش آغازش را دنبال میکند و آخرش نامبارک‌تر از اول آن است.

(۷) - سوره مائده.

(۸) - «ابو مویهبه» از بندگان پیغمبر بود که حضرت او را خرید و آزاد کرد (اسد الغابه، جلد ۵).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۲

(۱) و بعد رو به «ابو مویهبه» کرد و گفت:

کلید گنجینه‌های دنیا و زندگانی همیشه آن را با کلیدهای بهشت بمن سپردند و من دیدار پروردگار و بهشت جاویدان را پذیرفتم.

«ابو مویهبه» گفت: فدایت شوم، چرا کلیدهای دنیا را نگرفتی که همیشه در آن بمانی و بعد در بهشت دیدار خدای را دریابی؟

فرمود: نه، بخدا قسم، من دیدار پروردگار را خواستم. بعد برای مردگان بقیع

درخواست آمرزش کرد و بخانه‌اش بازگشت. (۹)

در این هنگام بیماری پیغمبر آغاز شد و تبی همراه با دردسری شدید او را فرا گرفت و این بیماری عارضه خوراک مسمومی بود که در خیبر به او داده بودند و خود میفرمود:

این بیماری در اثر غذائی است که در خیبر بمن دادند. «۱۰» پیغمبر می‌دانست که از این بیماری بر نخواهد خواست و بسرای دیگر خواهد شتافت و در این موقعیت حساس تنها چیزی که توجهش را بخود معطوف میداشت، خالی کردن مدینه از گروه مخالفان بود و مصلحت دانست که دشمنان علی (ع) را از مدینه برای جنگ با رومیان بیرون راند. فرماندهی سپاه مسلمین در مبارزه با ارتش روم را پیغمبر به «اسامه» -

(۹) - سیره ابن هشام، جلد ۳، تاریخ طبری، جلد ۳ و در جلد ششم بحار آمده است که چون پیغمبر احساس بیماری کرد دست علی (ع) را گرفت و به همراه جمعی از مردم به گورستان بقیع رفت و برای آنها درخواست آمرزش فرمود.

(۱۰) - مستدرک حاکم، جلد ۳.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۳

بن زید «۱۱» واگذار کرد و به او فرمود: بسوی قربانگاه پدرت «زید» برو، من ترا فرمانده این سپاه کردم، اگر خداوند در این نبرد بتو پیروزی داد در آنجا درنگ مکن. اکنون راهنمایان و پیشتازان جنگ را بردار و فوری حرکت کن. (۱) روز دیگر پیغمبر از خانه بیرون آمد و شخصا پرچم «اسامه» را بست و به او فرمود: بنام خدا و در راه خدا جنگ کن و کسانی را که بخدا ایمان نیاورند بکش. در این سپاه انبوه عناصر متشخصی از مهاجران و انصار مانند ابو بکر، عمر، سعد و قاص، بشیر بن سعد و امثال آنها از رجال و اصحاب پیغمبر همراه بودند ولی امام علی (ع) در مدینه بدستور پیغمبر باقی ماند. «۱۲»

این تدبیر پیغمبر به وضوح میرساند که حضرتش با چنین فرمانی هر گونه باب دشمنی را که ممکن بود پس از مرگش رخ دهد، بست. چون وقتی که گروه مخالفین پس از مرگ پیغمبر در مدینه نباشند کار خلافت علی (ع) باسانی سامان می‌پذیرد. همچنین در

کار انتصاب «اسامه» که جوانی کم عمر بود اندیشه دیگری بکار رفته بود تا مردم بفهمند که شرط احراز مقامهای عالی بستگی به توانائی و کفایت و شایستگی دارد و پیغمبر

(۱۱) - اسامه بن زید پدرش زید بن حارثه پسر شراحیل بن عبدالعزیز کلبی و مادرش ام ایمن بود، ام ایمن نامش بر که و کنیز پیغمبر بود. در عمر اسامه در وقت رحلت پیغمبر اختلاف است و گویند جوانی بیست ساله و یا نوزده و هجده ساله بود، او بعد از مرگ پیغمبر در وادی القری سکونت کرد و بعد بمدینه بازگشت و در محلی بنام جرف در نزدیکی مدینه در اواخر حکومت معاویه در گذشت. سال وفاتش را ۵۴ یا ۵۸ یا ۵۹ هجری نوشته‌اند (استیعاب حاشیه اصابه).

(۱۲) - کنز العمال، جلد ۵، طبقات ابن سعد، جلد ۴، تاریخ خمیس، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۴
بچنین حقیقتی تصریح کرد (۱) و فرمود:

کسی که مردی را بزمامداری مردم انتخاب کند و از او بهتری هم در جامعه باشد به خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است و سالمندی افرادی که فاقد فضیلت و ارزش و کفایتند هرگز اثری در زمینه اصیل زمامداری و فرمانروائی ندارد. پیغمبر به کفایت و شایستگی این سردار جوان اشاره کرد و فرمود:
بخدا قسم پدرش - زید - شایسته فرماندهی سپاه بود و پس از او پسرش هم شایسته این مقام است.

«اسامه» با سپاهش از مدینه بیرون آمد و در «جرف» (۱۳) چادر زد ولی زبان صحابه بانتقادهائی دردناک باز شد و بفرمان پیغمبر درباره فرماندهی «اسامه» اعتراض کردند و شرکت در چنین سپاهی بر آنها گران آمد.

(۲) پیغمبر که سخنان اعتراض آمیز آنها را شنید، تب گدازنده‌ای که پیکرش را

می گذاخت فزونی یافت و او را دردسری شدید فرا گرفت، نه اندک، بلکه بسیار. پیغمبر با چنین حالی پارچه‌ای بسرش پیچید و بمسجد آمد و دلش از اندوه و درد سرشار بود چون میدید بنیانی که با رنجی فراوان برای سعادت این مردم پی‌ریزی کرده، اکنون بسستی گزیده است. پیغمبر بمنبر رفت و چنین فرمود:

این چه حرفهائی است که از شما میشنوم و چه اعتراضی است که در باره فرماندهی «اسامه» دارید؟ شما بفرماندهی «زید» هم، چنین اعتراضی

(۱۳) - جرف لشکرگاه مسلمین بود که از مدینه یک فرسخ فاصله داشت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۵

داشتید. بخدا قسم «زید» سزاوار چنان مقامی بود و اکنون هم پسرش چنین شایستگی و لیاقتی را دارد.

این پدر و پسر از محبوبترین مردم در نزد من هستند و بحق شایسته بزرگداشت و نیکی و احترامند، من شما را به نیکداشت او سفارش می‌کنم، زیرا او از نیکان شماست.

(۱) پیغمبر از منبر پائین آمد و بخانه برگشت «۱۴» و میکوشید که دستورش را در بین مردم نفوذ دهد و صحابه را به الحاق سپاه «اسامه» وادارد و بکرات بر کسانی که از این فرمان تخلف ورزند، نفرین میفرستاد و هر کس را که در اجرای فرمانش درنگ کند، لعنت میکرد.

این شکافی بود که در آخرین ساعات زندگانی پیامبر در صفوف امت پدیدار می‌شد و تحقق هدف پیغمبر را به مخاطره می‌انداخت، هدف فراهم ساختن وسائل زمامداری علی (ع) بود که میخواست به آرامش و سلامت انجام گیرد.

سوزش تب، اندام پیامبر را بسختی و داغی فرا گرفت و ملافه‌ای که بر رویش افتاده بود هر کس به آن دست میزد احساس حرارتی شدید میکرد. «۱۵» در کنارش ظرفی آب سرد نهاده بودند که پیوسته دستهایش را در آن فرو می‌برد و بصورتش می‌کشید و

دردی سخت احساس میکرد و می‌گفت:

آه سرم وای از این ناراحتی.

فاطمه (ع) که اندوهی جانکاه بر جانش سنگینی میکرد و مشاهده

(۱۴) - سیره حلبیه، جلد ۳.

(۱۵) - زندگانی محمد، نوشته حسین هیکل.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۶

این وضع ناگوار او را رنج میداد می‌گفت:

پدرم! از اندوه تو دردمندم.

پیغمبر، دخترش را تسلیت میداد و دلش را آرامش می‌بخشید و میفرمود:

پس از امروز، دیگر پدرت را سختی و دردی نخواهد رسید.

رسول احساس میکرد که وعده دیدار پروردگارش نزدیک میشود و باید از دنیا رخت

کشد و میخواست که بوقت مرگ حقی از کسی بر عهده‌اش نباشد. بدین جهت بلال را

فرمود، تا اعلام کند همه مردم در مسجد جمع شوند، چون انبوه مردم در مسجد فراهم

آمدند، پیغمبر عمامه‌ای بر سر پیچید و با حالتی سخت و سنگین بمنبر رفت.

(۱)

ایفای حقوق

پیغمبر از ستمهای تلخ و رنجهای گدازنده‌ای که در راه ارشاد و رهنمونی مردم و رهائی

جامعه از پستی جهل و تباهی و حرکت آنها به مقاصد عالی و دلکش دانش و ایمان

تحمل کرده بود سخن گفت و افزود که خداوند عزیز و بزرگ سوگند یاد کرده که از

بیداد ستمکاران نخواهد گذشت. اکنون شما را قسم میدهم که هر کدامتان بر عهده

محمد (ص) حق و مظلومه‌ای دارید بگوئید و مرا همین حالا در همین جا کیفر دهید که

من عقوبت دنیا را از قصاص آخرت بهتر میدانم و نمیخواهم که در برابر پیامبران و فرشتگان کیفر بینم.

حاضران را سکوتی دردناک و حیرت بار فرا گرفت و از خود میپرسیدند چه کسی میتواند بر عهده پیغمبر حق و مظلومه‌ای داشته باشد؟ پیغمبری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۷

که پایه گزار عدالت و نمونه بخشایش پروردگاری است.

(۱) در این وقت مردی بنام «سواد بن قیس» از میان جمعیت برخاست و ادعا کرد که

پیغمبر تازیانه‌ای بر شکم او زده است. پیغمبر به بلال فرمود همان تازیانه را بیاور تا سواده از من انتقام بگیرد. بلال تازیانه را آورد به سواده داد و سواده جمعیت را شکافت و بجانب رسول آمد و بعد از گفتگوئی کوتاه، پیغمبر فرمود: ای سواده آیا از من میگذری یا کیفرم میدهی.

سواده گفت ای رسول خدا ترا میبخشم. پیغمبر دست بدعا برداشت و گفت خدایا

همچنانکه این مرد از من در گذشت تو هم بر او ببخشای. «۱۶»

(۲) پیغمبر دوباره به بستر بیماری برگشت و چون هفت دینار پول در نزد خود داشت

ترسید که بمیرد و این پول از او باقی بماند، بلافاصله بخاندانش گفت هنوز که از این دنیا نرفته این مبلغ را به مستمندان ببخشند ولی به علت شدت گرفتاری و اهمami که در پرستاری پیغمبر داشتند، این وظیفه را از یاد بردند.

چند روز بعد که بیماری پیغمبر اندکی تخفیف یافت، پرسید آن پول را چه کردید؟

گفتند هنوز در پیش ماست. گفت آن را بیاورید و پول را بدست گرفت و گفت امید

محمد (ص) پروردگارش چه خواهد بود اگر بیدار خدا برود و این پول از او باقی

بماند و پولها را به نیازمندان مسلمان بخشید.

(۳) پیغمبر بدیده دریافت غیبی دانست که بزودی فتنه‌ها مانند

(۱۶) - زندگانی محمد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۸

پاره‌های شب سیاه بر افق حیات امتش پدید می‌آید و پس از مرگش به آئین پیشینیان بازمیگردند. «۱۷»

بهمین جهت خواست منشوری صادر کند که با اجرای آن، سعادت پیروانش تضمین گردد و کابوس وحشتناک آینده‌ای تاریک آنها را فرا نگیرد. دستور داد شانه گوسفندی و دواتی بیاورند تا چیزی بنویسد که پس از او پیروانش گمراه نشوند. (۱) فرصتی ارزنده و نعمتی بزرگ بود که اگر بدست می‌آمد و اجرا می‌شد هدایت و سعادت بزرگ به آنها میرسید ولی آنها نخواستند از چنان منشوری بهره گیرند و خود و آیندگان را از گمراهی برهانند.

اختلاف و گفتگوئی سخت در گرفت و در حضور پیامبر فریادها بلند شد و فرمان خدا را در رعایت حرمت پیغمبر به هیچ انگاشته آنجا که خدای تعالی فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» «۱۸».

آنها نه تنها بر رعایت این حرمت توجه نکردند بلکه بر رسول خدا نسبت سرسام و هذیان دادند و گفته خدا را درباره او از یاد بردند که فرمود:

«مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «۱۹».

گوینده این سخن زشت و نادرست میدانست که پیغمبر منشورش

(۱۷) - صحیح مسلم، جلد ۸.

(۱۸) - ای مؤمنان آواز خود را از سخن پیغمبر بالاتر نگیرید (حجرات).

(۱۹) - او سخنی از هوس نمی‌گوید بلکه گفتارش الهام خداست (سوره نجم).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۹۹

را درباره خلافت علی (ع) خواهد نوشت و باین جهت گفت: کتاب خدا ما را بس است و با چنین سخن و اقدام زشت و نفرت‌انگیزی سوزشی در نهاد پیامبر انداخت و در برابر اراده پیغمبر مانعی تراشید که هدایت آینده امت را بمخاطره افکند. پیغمبر از نسبت ناروای هدیانی که به او دادند رنجیده خاطر گشت و دانست اگر هم دستوری دهد، اجرا نخواهد شد و بعد که خواستند دوات و قلم بیاورند فرمود پس از این سخنانی که گفتید چه میتوان نگاشت؟! ولی شما را به تجلیل و بزرگداشت خاندان خود سفارش میکنم و بعد روی خود از آنها بازگردانید. «۲۰»

(۱) حال پیامبر بسختی می‌گرائید و فاطمه) - دختر گرامیش) - با اندوهی سنگین و حالتی ناتوان بر بالین پدر اشک ماتم می‌بارید. پیغمبر از چنین منظره اندوهباری بهم بر آمد و دخترش را پیش خواند و آهسته سخنی بگوشش خواند که گریه‌ای داغ و تند تکانش داد و بلافاصله سخنی دیگر در گوش دخترش سرود که زهرا شادمان شد و آهسته خندید.

عایشه سراسیمه شد و به فاطمه گفت هرگز چنین اندوه و مسرتی را پیوست بهم ندیده بودم، بمن بگو، پیغمبر بتو چه گفت؟ فاطمه (ع) پاسخی به عایشه نداد، ولی پس از مرگ پدر او را از این راز آگاه کرد و گفت: بار اول پیغمبر بمن خبر داد که بزودی از دنیا میرود و من از شنیدن این خبر ناگوار گریستم و بار دوم به نهانی مرا بشارت

(۲۰) - بحار جلد ششم، بخاری هم این خبر را چند بار در جلد چهارم صفحه ۶۹ و صفحه ۹۹ و در جلد ششم صفحه ۸ یاد کرده و نام گوینده را پوشیده داشته ولی ابن اثیر می‌نویسد که گوینده این سخن «عمر بن خطاب» بوده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۰

داد که نخستین کسی هستم که در جهان آخرت به او میپیوندم و من از شنیدن چنین مزده‌ای شادمان شدم و خندیدم. «۲۱»

(۱) فاطمه (ع) که مرگ پیغمبر را حادثه‌ای محتوم دانست و احساس فراق کرد، فرزندان‌ش حسن و حسین (ع) را ببالین پدر آورد و گریان گفت: پدرم! اینها پسران تو هستند بعنوان میراث چیزی به آنها عنایت کن. پیغمبر فرمود: هیت و شکوه خویش را به حسن می‌بخشم و شهامت و بخشایش خود را به حسین میراث میدهم.

حسن (ع) از بالین نیای بزرگش برخاست و بزرگواری و هیت رسول خدا را بمیراث گرفت و این یادگاری که از پیغمبر به ارث برد، رمزی از هیت رسول و نشانی از شکوه حضرتش بود تا اینکه گفتند حسن (ع) را چهره رسولان و جلای پادشاهان است. «۲۲»

بسوی ابدیت

(۲) چون هنگام ارتحال پیامبر و حضور او به پیشگاه خدا فرا رسید فرشته مرگ از جانب خدا مأمور شد تا روان پاکش را به آسمان قرب بالا برد و ملک الموت به صورت انسانی به در خانه آمد اجازه ورود خواست ولی فاطمه گفت پیامبر بیمار و گرفتار است و این اجازه خواهی و پاسخ منفی چند بار تکرار شد. آخرین بار پیغمبر دیده باز کرد و از ورود سفیر الهی

(۲۱) - طبقات ابن سعد، جلد ۸، صفحه ۱۷.

(۲۲) - مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۱

بتکان آمد و بدخترش فرمود آیا او را می‌شناسی؟

او، سازنده گورها و ویرانگر خانه‌ها و برهم‌زننده شیرازه توده‌ها است.

(۱) «زهرا» از شنیدن این خبر دردناک و غم‌انگیز از حال رفت و اشکهایش بر چهره فرو ریخت و به آهنگی دردناک میرفت و میگفت: ای وای از مرگ خاتم پیغمبران و فقدان نیکوترین پرهیزگاران و ارتحال پیشوای برگزیدگان و حسرت بر پایان وحی آسمان.

پیغمبر دخترش را تسلیت داد و گفت گریه مکن که تو نخستین فردی از خاندان من هستی که بزودی بمن خواهی پیوست.

فرشته مرگ بحضور آمد و پیغمبر پرسید آیا بدیدار من آمده‌ای یا فرمان داری که جانم را بگیری، در پاسخ عرضه داشت که فرمان قبض روح شما را دارم. پیغمبر از او مهلت خواست تا جبرئیل بر او فرود آید، چون امین وحی بر او نازل شد، حضرت به او فرمود از عنایاتی که خداوند بمن مرحمت میفرماید بشارتم ده.

جبرئیل گفت درهای آسمانها و بهشت را بروی تو گشوده‌اند و فرشتگان در انتظار صعود روح پاک تو هستند و حوران بهشتی برای پیشواز مقدمت خود را زینت داده‌اند. پیغمبر فرمود: خدای را به ابراز چنین عنایاتی سپاسگزارم «۲۳».

خاندان پیغمبر که هنگامه مرگ او را دریافتند و آهنگ دردناک فراق را احساس کردند، اشکها بدامان افشانند و اندوهی جانکاه بر جانشان نشست. حسنین خود را بر پیکر پاک رسول انداختند تا برای

(۲۳) - درة الناصحین.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۲

آخرین بار با او وداع کنند و تا دیدگانشان را توان بود بر این سوک بزرگ اشک باریدند.

(۱) پیغمبر آنها را در بر گرفت و بوسید و چون امام علی خواست آنها را از پیامبر جدا کند، فرمود: بگذار تا از من بهره بگیرند و منم از آنها بهره بردارم و بزودی پس از

من صدمات و مصیبت‌هایی فراوان خواهند دید. سپس متوجه حاضرین شد و فرمود: من در بین شما کتاب خدا و خاندانم را باقی می‌گذارم، کسی که کتاب خدا را ضایع سازد، سنت مرا تباه و حق خاندانم را تضییع کرده است و این دو یادگار بزرگ و گرانبها هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در روز قیامت بر کنار کوثر بر من فرود آیند (۲۴).
 آنگاه به فرشته مرگ اجازه داد تا جانش را بگیرد و به علی فرمود:
 که سرم را بر دامانت گذار که فرمان خداوند رسیده است و رویم به قبله بگردان و خود تشریف مرگ مرا بجای آر و پیش از همه مردم بر من نماز گزار و تا در خوابگاهم نگزاری از من جدا مشو و از خدای بزرگ و توانا یاری بخواه.
 علی (ع) سر پیامبر را بدامن گرفت و دست راست را بزیر گردنش در آورد و رسول جام مرگ را نوشید و روان پاکش به آسمانها بر آمد.
 دیگر پرچمهای عدالت در چنین روز غم‌انگیزی پیچیده شد و چراغ هدایت و فضیلت و کمال بخاموشی گرائید و بجهان انسانیت چنان ضربه هولناک و خطرمندی از مرگ پیامبر وارد آمد که هیچ‌گاه پیشینه نداشت و در آینده نیز بوقوع نخواهد پیوست.

(۲۴) - مقتل الحسین خوارزمی، جلد اول.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۳

(۱) چون روان پاک پیامبر به پهنه پاک ابدیت بالا رفت، زهرا با پیکری لرزان و ناتوان بر بالین پدر آمد و فریاد بر آورد ای پدر که جبرئیل ترا بسوی خدا دعوت کرد و در بهشت جای گرفتی و دعوت خدایت را پذیرفتی وای بر من که سایه عنایت از من برداشته شد و در گداز اندوهی توان فرسا بر جای ماندم.
 در این هنگام، علی دست بکار تجهیز آن پیکر پاک گردید و به غسل و کفن آن پرداخت و آن جسم مقدس را که عالی‌ترین ارواح انسانی از آن پرواز کرده بود بر تختی نهاد و بر آن نماز گذارد.

انبوه مسلمانان برای آخرین دیدار پیامبر خویش هجوم آوردند و اشکهای سوزان که اشتعالی از عشق و اندوه و احساس بود بر او نثار کردند و بر پیکر پاکش نماز گزارند و پیام وداع به پیامبر جاوید خویش رسانیدند.

علی (ع) پیامبر را در آرامگاه پاکش نهاد و بر آن مزار مقدس با اندوهی فراوان که بر قلبش چنگ میزد و با ناله‌ای که از سویدای جان دردمندش برمی‌خاست، عرضه داشت: بردباری نیکوست اما نه بر مرگ تو و هر زاری و ضجه‌ای ناستوده است مگر بر سوک تو، اندوه فقدان بزرگ است و پیش از این مصیبت هر اندوهی سبک و تحمل‌پذیر بود. «۲۵»

(۲۵) - در کتزالعمال آمده چون علی (ع) پیکر پیغمبر را برای نماز بر تختی نهاد بمسلمانان گفت کسی در نماز بر پیغمبر امامت نکند، زیرا پیامبر در زندگی و مرگش بر همه پیشواست و مسلمانان دسته دسته می‌آمدند و صف نماز را بدون امام می‌بستند و نماز می‌گزارند و علی در کنار آن پیکر ایستاده بود و می‌گفت درود و رحمت پروردگار بر تو باد ای رسول خدا، پروردگارا ما گواهی می‌دهیم که او رسالت خدائیش را ابلاغ کرد و امتش را هدایت فرمود و در راه خدای جهاد کرد تا اینکه خدای،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۴

(۱) این سوک بزرگ و حادثه دردناک قلب امام حسن (ع) را آنچنان گداخت که نشاط و خرمی کودکی از چهره درخشانش برفت و غمی بزرگ بر دل پاکش چیره شد، زیرا میدید که گرمی‌ترین انسانها در برابر دیدگانش در نقاب خاک چهره فروپوشید و پدر و مادرش از این اندوه توانفرسا به زاری و جزع افتاده‌اند و اشک و اندوه و ماتم بر خاندان پیامبر سایه افکنده و بزرگترین حادثه غمبار انسانی پدید آمده است.

حسن (ع) در این هنگام هفت‌ساله بود و آغاز دوران احساس و اندیشه را میگذرانید و این حادثه غم‌انگیز از پنجره دیدگانش بر روح حساسش سایه می‌افکند و منظره دردناک مرگ پیامبر بر آئینه جانش نقش می‌بست و برای همیشه خاطره‌ای تلخ در نهانگاه وجودش رخنه میکرد و با لیاقت و استعداد آسمانیش حوادث خطرمندی را که پس از این مصیبت بزرگ پدید می‌آمد، پیش‌بینی میکرد.

دینش را چیره گردانید و سخنش را پایان رسانید. پروردگارا ما از پیروانش بشمار و پس از او بر آئینش استوارمان بدار، و ما را هرگز از او جدا مگردان. مردم می‌گفتند آمین. آمین، تا آنکه همه مردان و زنان حتی کودکان بر او نماز گزاردند. در تاریخ ارتحال حضرتش اختلاف است. در فاء الوفاء دوازدهم ربیع الاول آمده و طبرسی در اعلام الوری بیست و هشتم صفر ذکر کرده و ابن واضح ۱ و ۲ ربیع الاول دانسته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۵
(۱)

در روزگار شیخین

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۶
(۱) مرگ پیامبر سر آغاز رویدادهای بزرگ و خونینی بود که نتایج اندوهبار آن تا به امروز همچنان باقی است. و این حادثه دردناک منشأ انقلابات خطرناکی گردید که نزدیک بود روزگار اسلام پایان یابد و پرچم پرافتخارش واژگون گردد، و با توجه به همین ضایعه زیانبار بود که خداوند متعال در کتاب کریمش فرمود: «محمد پیامبری همچون پیامبران

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۷

گذشته است پس اگر بمیرد یا کشته شود شما به آئین پیشینیان خویش باز خواهید گشت؟»

(۱) پس از این حادثه طوفانهائی سهمگین بر اردوگاه مجتمع مسلمین حمله برد و کیان آنان را درهم شکست و بدبختی‌ها و تباهی‌ها و گمراهی‌ها بر جامعه اسلامی سایه افکند و یگانگی و یکپارچگی این امت دستخوش جاه‌پرستی و خودکامگی‌ها و پراکندگی‌ها گردید.

هنوز پیکر پاک پیشوای عزیز انسانی در قرارگاه همیشگی‌ش جای نگرفته بود که نزاع و اختلاف بر سر تعیین جانشینش در گرفت و انصار در «سقیفه بنی ساعده» گرد آمدند و «سعد بن عباد» را برهبری خویش برگزیدند و گفتند بهره را آن میبرد که زیان برده است و انصار در حمایت از پیامبر و شرکت در میدانهای نبرد، خطرهای زیانها دیده و اسلام را به پیروزی رسانیده‌اند و اینک «سعد» از دیگران برای احراز مقام رهبری، شایسته‌تر است (۱).

(۱) - سعد بن عباد رئیس قبیله خزرج و پیشوای انصار بود و قومش پیشوائی و بزرگواری او را می‌ستودند، زیرا او و پدر و جد و پسرش از بخشندگان عرب بودند و او از بزرگانی بود که در پیمان عقبه با پیامبر بیعت کرد و در جنگ بدر حضور یافت و چون أبو بکر بخلافت رسید بیعتش را نپذیرفت و بحضورش نیامد و بسال پانزدهم هجری در حوران از نواحی شام کشته شد و قاتلین که بپنهانی بنا بمصالح مقام خلافت او را کشته بودند گفتند که سعد را جنیان کشته‌اند و از قول اجنه، شعری سرودند که ما سعد بن عباد رئیس خزرج را کشتیم و دو تیر خطاناپذیر بقلبش انداختیم. این خبر در استیجاب و حاشیه اصابه آمده است.

طبری می‌نویسد: بهنگام رحلت پیامبر، سعد بن عباد مریض بود، انصار او را به سقیفه

بردند و سعد که سخنانش را نزدیکانش بمردم میرسانیدند چنین گفت: ای گروه انصار، شما در اسلام پیشینه‌های نیکو و فضیلتی دارید که هیچ کدام از قبایل عرب زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۸

(۱) باین هنگام ابو بکر در مدینه نبود و در دهکده «سج» که یک میل از مدینه فاصله داشت می‌زیست.

عمر ترسید که در غیاب ابو بکر مقام خلافت را دیگری بدست آورد و رفیقش از خلافت مسلمانان بی‌بهره ماند. در اینجا عمر دست بیک سیاست و حيله شخصی زد که حکایت از نقشه دیپلماسی و زرنگی او میکرد و برای آنکه تا آمدن ابو بکر مردم را سرگرم کند و از انتخاب خلیفه بازدارد، ناگهان در مسجد فریاد زد که پیامبر نمرده است و تا دینش را در همه جا نگستراند نمی‌میرد، او بزودی باز میگردد و هر کس را که مرگ او را پذیرفته باشد گردن میزند. مبادا بشنوم که مردی بگوید پیامبر مرده است که با همین شمشیر گردن او را میزنم. سخنان عمر موجب شگفتی بزرگی شد و همه برگرد او جمع شدند و چون در این مصیبت بزرگ، تحمل اندوه فقدان پیامبر بزرگ خویش را نداشتند، از این سخن شادمان

ندارند، محمد که درود خدای بر او و خاندانش باد سیزده سال در میان مردمش به تبلیغ پرداخت و مردم را به یکتاپرستی و ترک شرک دعوت فرمود ولی جز اندکی باو ایمان نیاوردند و نتوانستند دین او را گسترش دهند و دشمنانش را دفع کنند تا اینکه پیامبر بسوی شما آمد و شما را بیاری خویش اختصاص بخشید و خداوند شما را به ایمان و اسلام کرامت داد. شما از پیامبر و یارانش بدفاع برخاستید و دینش را گرامی داشتید و گستردید و با دشمنان اسلام جنگیدید و شما سر سخت‌ترین مبارزان راه دین بودید و در مبارزه با اعداء او پایداری کردید تا اینکه اعراب دین حق را پذیرفته و اسلام استوار گشت و گردنکشان کوچک خوار شدند و در برابر شمشیر شما سر فرود آوردند و

پیامبر با خشنودی از شما، جهان را بدرود گفت. پس امر رهبری مسلمین را پیش از آنکه دیگران دریابند احراز کنید چون از سایرین باین امر سزاوارترید. انصار سخن سعد را پذیرفتند و گفتند در اندیشه خود خطا نکردی و حق را بیان داشتی اکنون ما رهبری ترا می‌پذیریم و ترا در میان خویش بشایستگی می‌گیریم و فرمانت را گردن می‌نهیم. زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۰۹

شدند و در عالم خیال و اوهام خود را خوش حال و خشنود ساختند که عمر راست می‌گوید و پیامبر نمرده است و عمر که از اجرای این سیاست پیروز بنظر میرسید، از طرفی مردم را امید می‌بخشید که پیامبر باز می‌گردد و دینش را جهانگیر می‌سازد و از طرفی آنها را میترسانید که هر کس در قبول سخن او شک کند با شمشیرش کشته خواهد شد و عمر همچنان در مسجد، رعد و برق میکرد و کلام خشن او چون صاعقه در صحن مسجد می‌پیچید تا آنکه ابو بکر فرا رسید.

(۱) ابو بکر خود را بمدینه رسانید و ببالین پیامبر آمد و ردا از چهره‌اش برداشت و چون مرگ پیامبر را محقق دید گفت پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا که پاکیزه زیستی و پاکیزه جان دادی.

پس بمسجد آمد و عمر را که همچنان سوگند می‌خورد که پیامبر نمرده است و ادار بسکوت کرد و بسخرانی ایستاد و مردم عمر را تنها گذاشتند و دور ابو بکر را گرفتند و او سخنانش را چنین آغاز کرد:

هر کس محمد (ص) را می‌پرستد، بداند که او مرده است و هر کس که خدای را میپرستد همانا خداوند، زنده‌ای است که نمی‌میرد. آنگه این آیه را تلاوت کرد: «محمد» (ص) فرستاده‌ای همچنان پیامبران گذشته است پس اگر بمیرد یا کشته شود شما بآئین پیشینیان خود باز خواهید گشت؟!». مردم سخن او را پذیرفتند و این آیه مبارک را با خود زمزمه کردند و عمر نیز که نقشه خود را انجام یافته می‌دید سخن رفیقش را قبول کرد و این حادثه بدرستی نشان می‌دهد که بین این دو تن قراردادی

سری بسته شده تا فرصت را از دست ندهند و زمام خلافت را بدست گیرند، زیرا عمر، عنصر ساده و نادانی نبود که مرگ پیامبر را نفهمد و آیات

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۰

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ*» و «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ» را نشنیده و ندانسته باشد.

(۱) لامنس مستشرق ایتالیایی عقیده دارد که این حادثه، ناگهانی نبود و این قراردادها

بتازگی بسته نشده بلکه در زمان حیات پیامبر یک حزب سری برای بدست آوردن خلافت رسول تشکیل شده و فعالیت داشته و این حزب قرشی که پنهان و سری فعالیت میکرد است بریاست ابو بکر، عمر، ابو عبیده جراح، عایشه و حفصه برای چنین روزی، زیرکانه توطئه می‌چیده است و از قرائنی که پیداست سخن «لامنس» درست و صریح است.

در این میانه دو تن از قبیله اوس بنام «معن بن عدی» و «عویم بن ساعده» بنزد ابو بکر آمدند و او را از آنچه در سقیفه میگذرد آگاه کردند. ابو بکر بشدت تکان خورد و به همراه عمر و ابو عبیده بسرعت خود را به انجمن سقیفه رسانید (۲).

توطئه سقیفه

(۲) انصار دستپاچه شدند و درست در هنگامی که میخواستند «سعد» را بخلافت برگزینند، رشته‌هایشان پنبه شد و دلایل آنها سست گردید و با بهت و ترسی عجیب روبرو شدند.

ابو بکر بسخن ایستاد و با آهنگ نرمی که خاص روش دیپلماسی او بود بدون هیچ حمله و فشاری، فضیلت مهاجرین و خدمات آنان را بزبان آورده و گفت اینان برای تصدی مقام خلافت از دیگران سزاوارترند و عمر که منتظر چنین فرصتی بود، دست خود را پیش برد و با رفیق

(۲) - طبری، جلد ۳.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۱

و هم پیمان پیشینش بیعت کرد و با چنین بند و بست زیر کانه‌ای کار انتخاب خلیفه پایان پذیرفت «(۳)».

عمر خود بخلاف بودن این خلافت آگهی داشت. وی گفت بیعت با ابو بکر حادثه حساب نشده‌ای بود که خداوند مسلمانان را از شرّ آن نگاه دارد و هر کس دیگر بار چنین کند، او را بکشید.

علت نادرستی این انتخاب، این بود که در این جریان متفکران و مؤمنان نامور اسلامی و اهل حل و عقد حضور نداشتند و کسی به آراء و نظرات آنها که مقامهای معنوی بزرگی در اسلام داشتند، درباره انتخاب خلیفه جدید، مشورتی نکرد و محل انتخاب هم جایگاه آشکاری که در برابر چشم عموم مردم باشد نبود، بلکه در پناهگاهی سرّی بانجام این اقدام ناروا پرداختند.

(۱) چنانکه استاد عبد الوهاب نجار در کتاب «الخلفاء الراشدون» می‌نویسد: انتخاب ابو بکر کاملاً ناقص بود، زیرا لازم بود که همه

(۳) - عقد الفرید حکایت میکند، که عمر به سقیفه آمد و گفت سخنی داریم که ناگزیر از گفتن آنیم و سینه‌ام از نگفتن آن سنگینی می‌کند. ابو بکر به بیان آن سخن پرداخت و گفت ما مهاجرین نخستین کسانی هستیم که اسلام آوردیم و نسب ما گرامی‌تر است و از دیگران برسول خدای نزدیک‌تریم و شما انصار هم برادران مسلمان و شریکان دین ما هستید. پس ما امیران امتیم و شما وزیران، که فداکاریها کردید و دین را یاری نمودید و خدایتان پاداش نیکو بخشید و امروز عرب به این دین پایدار نمی‌ماند، مگر به این چند مهاجر که در اینجایند، پس به مهاجران حمله و اعتراض نکنید که رسول فرمود پیشوایان و من، عمر و یا ابو عبیده را برای خلافت شما انتخاب میکنم، عمر

گفت ما بر تو پیشی نمیگیریم و به ابو بکر دست بیعت داد و انصار هجوم آوردند و بیعت کردند و نزدیک بود سعد زیر دست و پا کشته شود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۲

مسلمانان در جای معینی فراهم آیند و همگان با آگهی قبلی بانجام این امر اقدام کنند. (۱) مسلماً انتخاب ابو بکر با چنین وضعی نادرست بود و از حقیقت فاصله‌ای دور داشت، زیرا شخصیت‌های بزرگ اسلامی در آن حضور نداشتند که در رأس آنها علی بن ابی طالب (ع) و بنی هاشم و یاران بزرگ پیامبر قرار داشتند و از صحابه بزرگانی همچون سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، عمار- یاسر، براء بن عازب، ابی بن کعب و از بنی هاشم زبیر و عتبّه بن ابی لهب و دیگران. (۴) در این هنگام علی (ع) هرگز گمان نمیرد که دیگری بر منبر خلافت بالا رود و این مقام معنوی و الهی را اشغال کند و ما این حقیقت

(۴) - پدر عتبّه، ابی لهب بن عبد المطلب هاشمی عموی پیامبر است و مادرش ام جمیل حمالة الحطب خواهر ابو سفیان است، عتبّه و معتب برادرش در یوم الفتح از حضور پیامبر گریختند و پیامبر، عمویش عباس را بدنبال آنان فرستاد و عباس آنها را به نزد رسول آورد و مسلمان شدند و پیغمبر از ایمان آنها شادمان شد، این دو برادر در غزوه حنین همراه پیامبر بودند و از پایداران جنگ بشمار میرفتند و با آن حضرت در حمله بطائف شرکت داشتند (اسد الغابه، ج ۳).

در تاریخ ابی الفداء آمده است که چون مسلمانان از بیعت با امیر المؤمنین (ع)

سرباز زدند و به ابو بکر پیوستند، عتبّه این اشعار را سرود:

نمیدانم چرا مقام خلافت را از بنی هاشم و از میان آنها از ابو الحسن بسوی دیگری برگردانیدند، علی (ع) نخستین مؤمن به پیغمبر و داناترین کس به قرآن و سنت است و آخرین کسی است که بهنگام مرگ با پیغمبر وداع گفت و پیکرش را به همراهی

جبرئیل غسل داد و کفن کرد، هیچ کس نمیتواند برتریهای او را نادیده انگارد و در تمام مردم فضائلی که در اوست، پیدا نمی‌شود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۳

را از آنجا می‌فهمیم که چون عمویش عباس «۵» احساس اختلاف کرد و بنزدش آمد و گفت دستت را بگشای تا با تو بیعت کنم، امام با شگفتی پرسید مگر کسی دیگر خواستار این مقام است؟ «۶»

(۱) دکتر «طه حسین» میگوید: عباس دید که برادرزاده‌اش از هر کس دیگری در احراز مقام رهبری مسلمین شایسته‌تر است، زیرا او پرورش یافته پیامبر است و سابقه‌اش در پذیرش اسلام از همه بیشتر، او در میدانهای جنگ، فداکاریها کرده و در پهنه نبردهای خطرناک به امتیازاتی درخشان رسیده است.

پیامبر او را برادر خود خوانده تا آنجائی که ام ایمن روزی بشوخی بحضرت گفت، علی را برادرت میخوانی و دخترت را باو میدهی؟

و پیامبر درباره او فرمود: پایگاه علی در نزد من همچون مقام هارون در پیش موسی است ولی پس از من پیامبری نخواهد آمد و در آخرین روزگار زندگانش فرمود: من پیشوا و زمامدار هر کس که باشم، علی هم پیشوای اوست.

(۵) - عباس بن عبدالمطلب بن هاشم عموی پیغمبر و مادرش، یتیمه دختر جناب بن کلب است. او دو سال پیش از پیامبر دنیا آمد، در کودکی از خانواده‌اش گم شد و مادرش نذر کرد که اگر او را بیابد بر کعبه جامه حریر بپوشد و چون او را یافت، بندرش وفا کرد و او نخستین کسی است که خانه کعبه را اینگونه پوشانیده است. عباس در زمان جاهلیت عهده دار آب‌رسانی حاجیان و عمارت مسجد الحرام بود و پیش از آنکه مسلمان شود در پیمان عقبه که با انصار انجام شد شرکت کرد و در جنگ بدر به همراه مشرکین بود و چون اسیر شد خود را خرید و بمکه رفت و گویند در پنهانی

مسلمان بود و اخبار مشرکین را به پیامبر میفرستاد و در سال ۳۲ هجری در مدینه در گذشت.

(الاصابه، جلد ۲).

(۶) - الامامه و السیاسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۴

(۱) و بهمین جهت بود که عباس پس از مرگ پیامبر پیش برادرزاده اش علی (ع) رفت و گفت دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم.

علی (ع) بخوبی میدانست که از هر کس برای رهبری مسلمین سزاوارتر است و بهمین جهت به خلیفه نخستین گفت من از شما بخلاف پیامبر شایسته ترم و با شما بیعت نمی کنم و این شمائید که باید رهبری من را بپذیرید. شما خلافت را از انصار گرفتید و گفتید چون ما به پیامبر از شما نزدیکتریم بجانشینی او سزاوارتریم و من هم بهمین دلیل بشما میگویم که ما خاندان پیامبر از هر کس به احراز مقام خلافت سزاوارتریم، پس اگر ایمان دارید انصاف دهید و ولایت ما را بپذیرید و اگر نه، دانسته ستم کرده اید و پس از این احتجاج روی سخن بمهاجران آورد و گفت:

شما را بخدا ای گروه مهاجرین! حکومت آسمانی محمد (ص) را از خاندانش بیرون نبرید و بخانه های خود نیاورید و عترت او را از مقام رهبری جامعه کنار نزنید و بخدا قسم ای گروه مهاجران ما باحراز این مقام از هر کس شایسته تریم، زیرا ما اهل بیت رسولیم و این مائیم که قاران حقیقی قرآنیم و فقیه در دین خدا و آگاه به روش پیامبر و اداره مردم، که بدیها را از اجتماع میرانیم و حقوقشان را به برابری می پردازیم.

پس، از هوسهای خویش پیروی نکنید که گمراه می شوید و از حقیقت فاصله میگیرید امام با این احتجاج و استدلال کوبنده، بهمان برهان مهاجران پرداخت که بدلیل خویشاوندی رسول بر انصار فائق آمدند و آنان را بزیر فرمان آوردند و اینک علی (ع) است که بهمین دلیل که از هر کس دیگر به پیامبر نزدیکتر است، سزاوار احراز این

مقام است.

باضافه آگهی عمیقی که از دین دارد و به سنت رسول و مصالح امت محیط است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۵

ولی آنان که امروز مقام خلافت را بچنگ گرفته‌اند فاقد این امتیازات و عظمت‌ها و نبوغها هستند و آنان را بر دیگر مسلمانان فرقی و مزیتی نیست و این علی (ع) است که شایسته مقام رهبری است. مسلم با اینهمه بخشندگیها و بزرگواریها که نخستین انسان است در علم و فقه و اندیشه که همگان بهنگام بروز مشکلات بحضرتش پناه می‌آورند و از او یاری می‌خواهند.

در این صورت پس چرا مردم از قبول زمامداری او کناره جستند؟

علت را در این می‌یابیم که سینه‌های مهاجرین از حسد گدازان چون کانونی از آتش زبانه می‌زد، و این حسد است که ستیز و کینه می‌زاید و مردم را در خطرناکترین شرور زندگی می‌افکند اینجاست که برای توجیه کار ناشایسته خویش می‌گویند:

پیامبر و پیشوائی در خاندانی واحد فراهم نمی‌آید!!

آخر چه مانعی دارد که این هر دو مقام از جهت کمال و فضیلت در خاندانی یگانه

فراهم آید و عقل و عرف چگونه میتواند انکار این مطلب کند؟

ای کاش گوینده این سخن پرده از این راز پنهان برمی‌داشت!

مخالفت امام با خلافت ابو بکر بر او گران آمد و از اینکه علی (ع) بیعت او را نپذیرفته و با اجتماع مردم هماهنگی نکرده، سخت خشمناک و ناراحت بود.

باین جهت مأموران مراقبی بر خانه امام گماشت تا رفت و آمد مردم را کنترل کنند و خبرها را محرمانه باو برسانند و سیاست تهدید و ارعاب بنحو ممکن اجرا شود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۶

(۱)

مخالفت فاطمه

بازهم ابو بکر باجرای سیاست تحمیلی خود موفق نمی‌شد، زیرا در خانه علی (ع)، زهرا (ع) وجود داشت و دختر محبوب و فداکار پیامبر هرگز بقبول چنین ستمی تن در نمیداد و مصمم بود که مسلمانان را بر ضد این حکومت غاصبانه برانگیزد و از غیرتمندان و رادمردان مسلمان برای گرفتن حق اصیل همسرش کمک بخواهد. علی (ع) فاطمه را بر شتری می‌نشانید و شبها بخانه انصار میرفت و زهرا از آنها برای تثبیت مقام حق و طرد باطل کمک میخواست و آنها می‌گفتند: ای دختر پیامبر! بیعت ما انجام یافت و ابو بکر باین مقام رسید و اگر همسر و پسر عمویت قبل از او، ما را بقبول زمامداری خویش میخواند هرگز دعوتش را وانمی‌گذاشتیم و بدیگران نمی‌پیوستیم. و علی (ع) میفرمود: آیا من پیکر پیامبر را در خانه‌اش بگذارم و دفن نکنم و آنگاه بیرون آیم و درباره بدست آوردن حکومت او بستیز پردازم و فاطمه (ع) میفرمود: ابو الحسن (ع) آنچه را که شایسته بود انجام داد و آنها با استفاده از این فرصت کاری کردند که خدای به حسابشان خواهد رسید. (۷)

سیاست ابو بکر تقاضا میکرد تا باغستان فدک را که پیامبر بدخترش فاطمه بمیراث داده بود، بگیرد تا علی (ع) دچار مضیقه مالی گردد و نیروی مادیش کاهش یابد و مردم از گردش پراکنده شوند و این یک نوع جنگ اقتصادی برای تضعیف قدرت مبارزه بر ضد مقام خلافتش بود، چنانکه دولتهای امروزی هم چنین سیاستی را برای تسلیم شدن مخالفان خود، بکار میبرند.

(۷) - الامامة و السياسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۷

(۱) در اینجا فاطمه بر ضد ابو بکر برای بازستاندن میراث خویش بمبارزه برخاست و دلایلی استوار از قرآن مجید و سنت پیامبر اقامه کرد ولی خلیفه بدعوای فاطمه با

حدیثی که تنها خودش راوی آن بود، پاسخ داد و گفت از پیامبر شنیدم که فرمود: ما پیامبران از خود طلا و نقره و خانه و مزرعه را بمیراث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی میماند بجانشین ما میرسد.

ابو بکر باین حدیث استناد می‌جست و فدک را بفاطمه باز نمی‌گردانید ولی در پایان روزگارش از این کار پشیمان شد و گفت ای کاش خانه فاطمه را هر چند بجنگ با من بسته شده بود، نمی‌گشودم «۸».

ابو بکر پس از این رفتار ناهنجار به همراه عمر بن خطاب بخانه امام آمدند و از فاطمه اجازه ورود خواستند تا خاطر خسته‌اش را از نارضائی و خشم بزداوند ولی فاطمه (ع) بآنها اجازه ورود نداد ولی امام (ع) التماس کرد که آنها را راه دهد و زهرا بناچار پذیرفت و آنها با سرافکنندگی بر آن بانو وارد شدند و گفتند:

ای دخت گرامی پیامبر برای پوزش خواهی بحضورت آمده‌ایم.

فاطمه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا از پیامبر نشنیدید که فرمود فاطمه پاره‌ای از وجود من است و هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است؟ گفتند چرا شنیدیم که پیغمبر چنین فرمود.

فاطمه دستها بآسمان برداشت و با دلی دردمند گفت:

خدای و فرشتگانش را بگواهی می‌گیرم که شما دو نفر مرا بخشم آوردید و آزردید و من از شما ناخشنودم و چون رسول خدا را دیدار کنم

(۸) - کنز العمال، جلد ۳.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۸

از شما باو شکایت می‌کنم.

(۱) ابو بکر گریان براه افتاد و زهرا باو گفت بخدا قسم در تمام نمازهایم بر تو نفرین خواهم فرستاد و آنان برفتند و هرگز نتوانستند رضایت او را دریابند. «۹»

همه این حوادث تلخ در برابر دیدگان حسن و گوشهای شنوای او پدید می‌آمد و اثری سخت و دردناک در ژرفای اندیشه و شعورش باقی میگذاشت و امواج اندوهی سنگین سراسر وجودش را فرا میگرفت و میدید که چگونه ابرهای سیاه ماتمی تلخ و بزرگ بر پدر و مادرش از فاجعه مرگ پیامبر سایه افکنده و مخصوصا مادرش - فاطمه پیشوای زنان جهان - در چه مصیبتی بزرگ گرفتار آمده است. چنانکه گویند هرگز او را پس از مرگ پدر در حال خنده و شادمانی ندیدند تا آنکه از این جهان رخت کشید و پیدر بزرگوارش ملحق شد.

او جز پیدرش نمی‌اندیشید و نام او را جز با درد و اندوه و زاری نمی‌برد. پیوسته بر مزار پاک پدر اشک ماتم نثار میکرد و با قلبی دردمند و پیکری ناتوان بر تربت پیامبر می‌نشست و مشتی خاک از ضریح پدر بر میداشت و بچهره و دیدگانش می‌نهاد و می‌لرزید و میگریست و گریان میسرود:

آن کس که تربت احمد را ببوید تا پایان عمرش نیازی به بوئیدن هیچ عطری ندارد. آنچنان مصیبت‌هایی بر من در مرگ پدر فرود آمد که اگر بر روزها فرود می‌آمد، شب می‌شد.

به آن کس که در زیر خاکها پنهان است بگوئید اگر ضجه و فریاد مرا می‌شنوی من روزگاری در سایه حمایت محمد بودم و از هیچ ستم و

(۹) - الامامة السیاسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۱۹

آزاری نمی‌هراسیدم.

و امروز این چنین، افتاده و ناتوانم که از ستم می‌پرهیزم و دشمن را فقط با ردایم از خویشتن میرانم.

اگر قمری شبها بر شاخه از اندوه می‌نالد من سحرگاهان ناله سر میدهم. پس از تو اندوه

مرگ تو را همدم دارم و اشکهای دیدگانم را زینت چهره خویش می‌سازم «۱۰».

(۱) حسن (ع) باین اندوه بزرگ می‌نگریست و درد جانکاهی که قلب مادر داغدارش را از هم پاره می‌کرد، آزارش میداد.

او مادرش را میدید که تا پلک‌های دیدگانش توان داشت، اشک میریخت و آن قدر از هجوم ناملایمات و ستمها و اندوه‌ها می‌گریست که در شمار پنج نفر گریان تاریخ جهان بحساب آمد آنها که از شدت رنج و غم در میان مردمان، ضرب‌المثل همگان بودند «۱۱».

از شدت اندوه فاطمه گویند که انس بن مالک «۱۲» اجازه خواست تا او را بمرگ پدر تعزیت گوید و چون وارد شد فاطمه با آهنگی دردناک گفت: چگونه راضی شدید که بر پیکر رسول خدا خاک بریزید «۱۳».

روزی زنان پیامبر و گروهی از زنان مسلمان به عیادتش رفتند و به

(۱۰) - نور الابصار، مناقب شهر آشوب.

(۱۱) - این پنج گریان را آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه و سجاد (ع) ذکر کرده‌اند.

(۱۲) - انس بن مالک خادم پیامبر و از انصار است و روایاتی زیاد از او نقل شده است.

هنگام هجرت پیغمبر، ده سال از عمرش می‌گذشت و پس از رحلت پیغمبر در مدینه بود و بعد ببصره رفت و در همانجا بسال ۹۳ هجری در گذشت (الاصابه).

(۱۳) - سنن ابن ماجه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۰

تعزیت او پرداختند. فاطمه با قلبی دردمند به آنها روی کرد و گفت من از دنیای شما بیزارم و از دوری شما و مرگ خویش شادمانم. خداوند این مردم را به حسرت افکند که حق و حرمت ما را نگاه نداشتند و رعایت مقام ما نکردند و سفارش رسول را نپذیرفتند.

(۱) زهرا روزگار غمبار خود را پس از مرگ پدر همچنان میگذرانید و اندوه سراپای وجودش را فرا گرفته بود و دردها پیکرش را درهم می‌شکست و کجروی مردم و حق‌ناشناسی آنان و سلب حق اهل بیت، جانش را می‌گذاخت.

حسن (ع) هم در چنین حالت دردناکی با خاطری شکسته و جسمی ناتوان در حالی که شادابی و نشاط کودکی را از دست داده بود، به همراه مادرش بزیر درخت اراک یا بیت احزانی که بر سر راه کاروانیان برای اعلام مظلومیتش ساخته بود می‌رفت و روزها را بماتم و اندوه سپری میساخت، باشد که از اندوه مادرش بکاهد و ناله‌اش را جانسوزتر و مؤثرتر بگوش مردمان بی‌خبر برساند و چون شب فرا میرسد به همراه پدر و برادرش بخانه برمی‌گشت، خانه‌ای که خیمه وحشت و سراسیمگی بر آن سایه افکنده بود و فقدان رسول او را غمکده‌ای اندوهبار بنظر می‌آورد.

زهرا با این جریان تلخ و جانکاه روزهای اندک را گذرانید و از شدت اندوه و گریه توانش پایان میپذیرفت و چنگال ستم و ماتم به قلب مجروحش چنگ میزد، تا کم کم بمرز مرگ نزدیک شد و پایان عمرش فرا رسید در صورتی که هنوز آغاز جوانی و بهار زندگی خویش را می‌گذرانید و چه اندوهبار است که یادگار پیامبر و ریحانه شاداب و خوشبوی نبوت این چنین زود بخزان مرگ نزدیک شود و عمر کوتاه و دردناکش سپری گردد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۱

(۱)

مرگ فاطمه

چون فاطمه فرا رسیدن مرگ را احساس کرد میخواست برای او تابوتی بسازند که پیکرش در آن پوشیده بماند، زیرا در آن زمان اجساد مردگان را بر تخته‌ای می‌نهادند که حجم پیکر آنها نمودار بود و زهرا چنین وضعی را خوش نمی‌داشت، پس اسماء

بنت عمیس «۱۴» را خواست و از او خواهش کرد چنین تابوتی برای او بسازد و اسماء بمانند آنچه در حبشه دیده بود، تابوتی را که پیکر نازنین فاطمه در آن پوشیده بماند برایش ساخت و چون بحضورش آورد، زهرا (ع) برای اولین بار پس از مرگ پدرش لبخندی بر لبان بی‌رنگش نقش بست «۱۵».

فاطمه در آخرین روز حیاتش حسنین را از خانه برای زیارت قبر پیامبر به بیرون فرستاد و آنها غمگانه باندیشه افتادند که چرا مادر ما امروز از خانه بیرون نیامد و گویا شدت بیماری و ناتوانی او را در خانه افکنده است و می‌خواهد امروز را در بستر بیماریش بگذراند، گریه‌ای که مردم مدینه از آن بدرد و اندوه افتاده‌اند.

(۱۴) - اسماء دختر عمیس بن حارث است که به همسری جعفر بن ابی طالب در آمد و هر دو مسلمان شدند و به حبشه مهاجرت کردند و عبد الله و عون و محمد از آنها پدید آمد و بعد به مدینه هجرت کردند و پس از شهادت جعفر به همسری ابو بکر در آمد و محمد از او دنیا آمد و پس از وفات ابو بکر باز دواج حضرت علی، در آمد خواهران او یکی میمونه همسر پیغمبر و دیگری ام الفضل، زن عباس است (اسد الغابه)

(۱۵) - سلمی بنت عمیس، همسر جناب حمزه می گوید فاطمه در روز وفاتش از من آب خواست و غسل کرد و جامه‌ای تازه پوشید و گفت بستم را در وسط خانه بینداز و پس در بستر رو بقبله خوابید و روح مقدسش پرواز کرد (مستدرک حاکم - طبقات ابن سعد).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۲

(۱) این دو کودک دردمند در موجی از رنج و اسف فرو رفته و بر مزار نیای خویش می‌گریستند ولی آرام نداشتند و بخانه باز گشتند و به اسماء گفتند:
مادرمان کجاست؟

اسماء که طوفان غمی دردناک بر چهره‌اش توفیده بود و قطرات درشت اشک

بر خساره اش می ریخت با سوزی دردناک گفت مادرتان بجهان ابدی پر کشید و بدیدار خدا شتافت، بروید و پدرتان را خبر کنید. قلبهای فرزندان زهرا گوئی از هم پاره شد و فریاد کنان بمسجد دویدند. مردم فرا پیش پسران پیامبر آمدند و گفتند خدایتان نگریاند چرا گریه می کنید ای فرزندان رسول! شاید از دیدن مزار پیامبر بگریه افتاده اید و فراق جدتان به اندوهتان افکنده است؟

گفتند: نه چنین است بلکه مادرمان فاطمه از دنیا رفته است. مردم دیوانه وار بضجه در آمدند و اندوهی سنگین بر جانیشان نشست، زیرا آنها گرامی ترین فرزندان و پاره پیکر پیامبر خویش را از دست داده و حق و حرمت او را شناخته بودند. همگی بخانه امام هجوم آوردند تا فیض تشییع پیکر پاکیزه و مقدسش را دریابند و بر آن نماز بگذارند ولی امام (ع) بسلمان فارسی فرمود که مردم را پراکنده سازند و سلمان بمردم گفت باز گردید که اکنون وقت تشییع نیست.

در این هنگام عایشه فرا رسید و خواست داخل خانه شود ولی اسماء او را نگذاشت وارد گردد و گفت من بفاطمه (ع) قول داده ام که هیچ کس را اجازه ورود ندهم «۱۶».

(۱۶) - اسد الغابه - کنز العمال.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۳

(۱) امام، پیکر پاک و مقدس فاطمه زهرا را غسل داد و حنوط کرد و در کفن نهاد و آنگاه بفرزندانش فرمود بیائید و برای آخرین بار مادر خود را دیدار کنید و چون پاره ای از شب گذشت به همراه چند تن از یاران نزدیک خویش پیکر مقدس زهرا (ع) را بسوی قرارگاه همیشگیش حرکت داد و در این مراسم هیچ کس از مسلمانان جز همان چند تن از یاران راستین امام حضور نداشتند، زیرا فاطمه (ع) چنین وصیت کرده بود «۱۷».

سپس فاطمه را در بقیع دفن کرد «۱۸» و بر مزارش ایستاد و آتش اندوه بر قلب پاکش

زبانہ زد و در حالی کہ درد و حسرت و اندوہ بر جانہش شرارہ افکنده بود، خطاب بر رسول خدای گفت:

دروہ بر تو باد از سوی من و از جانب دخترت کہ بر تو وارد شد و خیلی زود بسویت آمد. ای پیامبر خدا شکیبائیم از مرگ دخت گرامیت کم شد و توانم از دست رفت، ولی این بار سنگین را ہم بمانند اندوہ توانفرسای مرگ تو بدوش می کشم و همپای فقدان دردناک تو تحمل می کنم. چه دردناک بود کہ جان پاکت در آغوش من از پیکرت بر آمد و من ترا در خوابگاه ہمیشگیت جای دادم. چه میتوان کرد کہ تقدیر الہی بر این قرار گرفته و ما بندگان خدائیم و بسوی او باز میگردیم.

ای پیامبر خدا! امانت خویش را از من بازستاندی و یادگارت

(۱۷) - عائشہ می گوید فاطمہ (ع) را علی (ع) شبانہ دفن کرد و ابو بکر از این جریان خبر دار نشد (مستدرک حاکم، شرح بخاری).

(۱۸) - بحار، جلد ۱۰ - ابن بابویہ می گوید فاطمہ (ع) در خانہ اش دفن شد و شیخ طوسی می نویسد کہ فاطمہ در خانہ اش یا در حرم پیغمبر مدفون گردید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۴

فرا پیشت آمد، ولی در این فقدان دردناک، اندوہ من پایان نمی یابد و شبہایم بہ ناآرامی و بیداری می گذرد تا اینکه منہم بسوی تو آیم و در قرارگاہت جای گیرم. اینک دخترت از ناروائیہای امت تو سخن خواهد گفت و از ستمہائی کہ بر ما رفتہ آگاہت خواهد ساخت.

(۱) پس چگونگی حال دردناک ما از او پرس کہ او بخوبی ترا از تلخی های روزگار ما بتو خبر میدہد و چیزی را ناگفتہ نمی گذارد.

دروہ من بر شما باد ای پدر و دختر، سلامی کہ ہر چند ابراز دارم خستگی نیارد، اکنون

اگر از این مزار برخیزم از خستگی و ملال نیست و اگر همچنان بر این جای بمانم از بدگمانی بیاداشی که خدای بشکیبان می‌بخشد، نباشد «۱۹».

حسن (ع) این سخنان دردناک را از پدر دردمندش می‌شنید و اندوهی جانکاه در عمق روحش رخنه میکرد و غمی بزرگ بر قلبش سنگینی مینمود.

زیرا میدید که گرمی‌ترین کسانش را در نیمه شبی تاریک بخاک سپردند و امید و پناهگاه و عزیز ارجمندش را در برابر دیدگانش در سینه نمناک زمین نهادند و جز چند تن مسلمان راستین کسی در این واقعه اسفناک شرکت نداشت در صورتی که فاطمه (ع) پاره تن پیامبر و دختر

(۱۹) - شرح نهج البلاغه عبده - در تاریخ وفات آن حضرت اختلاف است. در طبقات ابن سعد آمده که وفاتش سه ماه پس از پیامبر در بیست سالگی رخ داده و در مستدرک حاکم هشت ماه پس از وفات پیغمبر ذکر شده و گفته می‌شود بیش از دو ماه بسر نبرده و عمرش بیست و یک سال بوده است و در جلد دهم بحار الانوار آمده که هفتاد و پنج و یا چهل روز پس از رحلت پیغمبر در سنین هجده سالگی در گذشته و این خبر را سید رضی نقل کرده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۵

محبوب و برگزیده او بود.

حسن (ع) تلخی این سوک بزرگ را چشید و قلب پاکش جایگاه دردها و غمهایی بزرگ و توان فرسا گشت و سنگینی حادثه در نخستین ادوار زندگی بر دوش کوچکش نهاده شد.

(۱) پس از مرگ فاطمه (ع)، علی تنها ماند و یگانه یاور صریح و راستین خویش را از دست داد و مردم دنیا پرست و زبون و گستاخ، علی (ع) را تنها گذاشتند و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش را شناختند و علی هم برای پرهیز از هر گونه تفرقه که وحدت

مسلمین را تهدید میکرد بناچار بقبول چنان حکومتی تن در داد ولی این تحمل دردناک همچنانکه خود در خطبه شقشقیه‌اش فرمود، چنان دردناک بود که گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد.

او در گفتارش از غم بزرگ تنهائی خویش و تأثیری که از تزییع حقش بدل داشت، سخنها رانده و تصریح کرده که پس از مرگ پیامبر تا روزی که زمام امور مردم را بدست گرفته در این بیست و پنج سال چگونه تلخی این تجاوز بزرگ را می‌چشیده و بخاطر مصالح مجتمع اسلامی صبر میکرده است. حسن (ع) هم با فراست خدادادیش مرارت این حق‌کشی را درک میکرد و این زشتکاری منحوس، همیشه در برابرش چهره مینمود و آن کس را که در جایگاه پدرش نشسته دشمن می‌داشت و از کردار او انتقاد میکرد.

چنانکه روزی ابو بکر بر منبر سخن میگفت و حسن که در آن وقت کودکی هشت‌ساله بود بمسجد آمد و بر او بانک زد و گفت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۶

ای ابو بکر! از منبر پدرم پائین بیا و بمنبر پدر خودت بالا برو «۲۰».

و ابو بکر گفت بخدا قسم راست میگوئی منبر از پدر تو است، نه از پدر من. این گفته کوبنده حسن، برانگیخته از روح صریح و اندیشه پخته و رأی درست کودکی است که جدش پیامبر را بر فراز این منبر می‌دیده و اکنون جز پدرش علی (ع) کسی را شایسته جلوس بر آن نمیداند.

همان علی که از جان پیامبر و دین او در خطرناکترین معرکه‌های نبرد دفاع میکرد و بلاغت و دانائی و آگاهی او چنین شایستگی صریحی را باو بخشیده است.

علی (ع) از چنین مردمی که قدرش را نشناختند و رهبری آسمانیش را نپذیرفتند و میراث معنویش را به هیچ‌انگاشتن روی گردانید و در خانه نشست و در امور خلافت و حکومت شرکت نکرد، زیرا مردم از او اعراض کرده بودند و کاری باو نداشتند.

اما اگر مشکلی پیش می‌آمد که از گشایش آن ناتوان بودند بحضرتش پناه می‌جستند و از او یاری میخواستند و امام گاهی خود بآنها پاسخ میداد و زمانی آن را بفرزندش حسن وامیگذاشت.

از جمله، گویند: عربی بحضور ابو بکر آمد و گفت من در حال احرام حج چند تخم شتر مرغ را شکسته و خورده‌ام اکنون تکلیف من چیست؟ ابو بکر در پاسخ سؤال فرو ماند و به عمر مراجعه کرد و او هم نتوانست و مسأله را به عبد الرحمن بن عوف بردند و بازهم پاسخی نیافتند و ناچار اعرابی را بخانه امام (ع) هدایت کردند، حضرت اشاره به حسنین کرد و

(۲۰) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مقتل الحسین خوارزمی، مناقب و در اصابه آمده است که این سخن را حسین (ع) به عمر بن خطاب گفته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۷

گفت از این دو پسر هر کدام را خواهی پرس.

(۱) عرب از امام حسن (ع) جواب مسئله خود را خواست. حسن (ع) پرسید آیا شتر داری؟

گفت دارم.

فرمود: بتعداد تخم‌هایی که از شتر مرغ خورده‌ای، ماده شترانی را با شترهای نر در آمیز و بچه‌های آنها را به خانه خدا هدیه کن.

امام (ع) فرمود: ممکن است بعضی از ماده شترها بچه نیارند.

حسن (ع) جواب داد: ممکن است بعضی از تخمهای شتر مرغ هم فاسد باشد.

امام (ع) فرزندش را تحسین کرد و بحاضرین توجه فرمود و از مواهب علمی و آگاهی

فرزندش سخنها گفت و اضافه کرد آن کس که به حسن (ع) علم آموخت همان

خدائی است که سلیمان بن داود را حکمت بخشید «۲۱».

امام (ع) همچنان از اجتماع کناره می‌جست و به جمع قرآن و تربیت خاصان می‌پرداخت و معاشرتی با مردم نداشت مگر آنکه فتوایی دهد و مشورتی را پاسخ گوید.

خلافت عمر

(۲) ابو بکر بروزگاری کوتاه پیراهن خلافت را پوشیده بود و دیری نپائید که بیمار شد و چون احساس مرگ کرد، خلافت را برفیق و هم پیمان

(۲۱) - مناقب شهر آشوب - شرح الاخبار.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۸

نزدیکش، عمر، سپرد و مزد او را که در توطئه ایجاد خلافت او دست و پائی فراوان کرده بود باین نحو پرداخت «۲۲».

(۱) طلحه این اقدام ابو بکر را زشت شمرد و گفت ای خلیفه جواب پروردگارت را چه میدهی که مردی خشن را بر مردم حکومت میدهی که مردم از دور او پراکنده میشوند و دلها از او بیزار است «۲۳».

این اختیار و انتخاب ابو بکر، اندوهی تلخ بر جان مهاجر و انصار انداخت و اعتراض

شدید خود را از چنین انتخابی به ابو بکر ابراز داشتند و گفتند تو خود عمر را با

خشونت و بی‌مهریش می‌شناسی و از خلق و عقیده‌اش در میان مردم آگاهی اکنون که

میمیری و بدیدار خدای میروی، جواب پروردگار را با چنین انتخاب نادرستی چه

میدهی!؟

ابو بکر گفت: اگر خدای از من پرسد میگویم بهترین کسان را نزد خودم بر مردم

حکومت دادم «۲۴».

عمر که این سخن را شنید صدایش را بلند کرد و گفت ای مردم! سخن خلیفه پیامبر را

درباره خلافت من بشنوید و فرمان برید «۲۵».

(۲۲) - صورت وصیت ابو بکر در الامامه و السیاسة، تاریخ طبری و طبقات ابن سعد چنین آمده است: این آخرین عهد ابو بکر است در حیاتش و نخستین عهد بهنگام ورودش بعالم آخرت، من عمر بن خطاب را جانشین خود ساختم اگر از او عدالت و درستکاری در امر زمامداری دیدید، گمانم راستین است و اگر ستم کرد من اراده خیر داشته‌ام و علم غیب ندارم (و زود است که ستمکاران بدانند بکجا می‌روند).

(۲۳) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

(۲۴) - الامامه و السیاسة.

(۲۵) - تاریخ طبری، در طبقات ابن سعد آمد که وفات ابو بکر در شب سه شنبه بیست دوم جمادی الآخر سال ۱۳ هجری رخ داده و عمر او ۶۳ سال و مدت خلافتش دو سال و سه ماه و ده روز بوده است (مروج الذهب مسعودی) اسم او عبد الله و نام پدرش، عثمان بن عامر و مادرش سلمی بنت صخر است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۲۹

(۱) دوباره امام (ع) را اندوه و دردی بزرگ فرا گرفت، زیرا بازهم شاهد تزییع حق بود و بمعاینه می‌دید که چگونه مسیر زمامداری اسلامی از مجرای حقیقی منحرف شده است.

بعضی نویسندگان جدید می‌نویسند: علت اعراض ابو بکر از امام (ع) آن بود که علی (ع) خلافتش را نپذیرفت و باستناد خویشاوندیش با پیامبر بر ابو بکر، احتجاج کرد و خلیفه هم بغض امام (ع) را بدل گرفت و خلافت را از او منع کرد. (ولی حق این است که این انتخاب زائیده بند و بستهای قبلی و معامله‌های سرّی کاندیداهای خلافت بوده است. مترجم)

چون ابو بکر در گذشت زمام امر خلافت به آسانی و سلامت بدست «عمر بن خطاب»

افتاد و او مردم را با شدت و خشونت و نامهربانی و بدون هیچ گونه رأفت و نرمی بزیر فرمان گرفت بطوری که حتی یاران بزرگ پیامبر از او حساب میبردند و عباس، عموی پیامبر، نتوانست رأی خود را مبنی بر جواز متعه در برابر عمر، بصراحت بیان سازد. بازهم امام (ع) از مردم کناره گرفت همچنانکه در زمان خلیفه اول سکوت کرده بود و فریاد پرطنینش دیگر در میدانهای نبرد بگوش نمیرسید و فقط گه گاهی که عمر نیازی به اندیشه استوار او داشت، سخنی می گفت چنانکه این سخن عمر، همه جا مشهور است که گفت اگر علی نمی بود، عمر هلاک می شد.

حسن (ع) در زمان عمر دوران کودکی را پشت سر گذاشت و بدوران تازه جوانی رسید و سیاست عمر اقتضا میکرد که مقام حسن (ع) را بزرگ داند و بزرگداشت پایگاه حسن (ع) و برادرش حسین (ع) را واجب شمارد و برای آنها از غنائمی که بمسلمین میرسد، بهره ای قرار دهد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۰

(۱) چنانکه گویند حله هائی از یمن باو رسید و عمر دو حله برای حسنین فرستاد و نصیب آنها را از غنائم بمیزان پدرشان علی (ع) قرار داد و آنها را در شمار اهل بدر در بهره های بیت المال بحساب آورد «۲۶» که میزان آن، پنج هزار درهم بود. در طول دوران خلافت عمر، اقدام بارز و کوشش نموداری از حسن (ع) مشهود نیست، بدان جهت که پدرش علی (ع) همچنان از امور زمامداری بر کنار بود و به هیچ کاری در این باره دست نمی زد مگر آنکه مصالح مسلمین، دخالت او را در بعضی امور ایجاب میکرد که بازهم پس از انجام آن بکار خویشتن میپرداخت و سالها بهمین منوال می گذشت و امام برای حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از پراکندگی و اختلاف امت، همچنان سکوت و مسالمت را حفظ میکرد و خلیفه هم از این جریان فوق العاده شادمان بود که معارضی در برابر حکومت خویش نمی یافت، بلکه بر عکس تأییدها و راهنمایی هائی از حضرتش مشاهده میکرد و او را در گشایش مشکلات خلافت همراه

خویش می‌یافت، ولی بازهم از طرف او اقدامی بسود خاندان پیامبر انجام نمی‌یافت.
(۲)

مرگ عمر

بهنگامی که عمر بر اثر ضربت ابو لؤلؤ از پای در آمد «۲۷» و خطر مرگ

(۲۶) - تاریخ ابن عساکر.

(۲۷) - ابو لؤلؤ غلام مغیره بود و چون مردی هنرمند بود اربابش از او بهره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۱

حتمی به او نزدیک شد، خلافت را از امام (ع) بازداشت و به امویان واگذار کرد و در نتیجه خلافت در اختیار باند بنی امیه قرار گرفت و عثمان که بزرگتر و پیشوای آنها بود این مقام را با توطئه زیرکانه عمر اشغال کرد.

(۱) شرح ماجرا چنین بود که عبد الله بن عمر در آستانه مرگ پدرش از او درخواست کرد که جانشینی برای خویش انتخاب کند و عمر که نقشه‌ای در سر داشت بدو از قبول امر خودداری کرد «۲۸» ولی چون مهاجرین در این باره اصرار کردند، سخن آنها را پذیرفت و ظاهراً بفکر فرورفت و گروهی از یارانش را که در انتخاب ابو بکر فعالیت کرده بودند بیاد آورد، همچون ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و خالد بن ولید و از مرگ آنها تأسف‌ها خورد

زیادی میخواست ناچار به پیش عمر رفت و از مولایش شکایت کرد ولی عمر بنفع مغیره رأی داد و ابو لؤلؤ کینه‌ای از عمر بدل گرفت. روزی عمر از او خواست که آسیائی بادی برای او بسازد. ابو لؤلؤ گفت آسیائی برایت بسازم که همه مردم از آن سخن گویند.

در فرصت مناسب خنجر بی‌دست گرفت و شبانه در گوشه مسجد کمین کرد و عمر را

با سه ضربه از پای در آورد مردم دور او را گرفتند و ابو لؤلؤ پس از آنکه شش نفر را کشت با ضربه‌ای خود را نابود کرد (مروج الذهب مسعودی).

(۲۸) - مورخین نوشته‌اند که عبد الله به نزد عمر آمد و گفت ای پدر کسی را به زمامداری مسلمانان انتخاب کن، زیرا اگر گله ترا چوپانت بی سرپرست بگذارد او را سرزنش می‌کنی که چرا امانت ترا تباه ساخته است پس چگونه امت محمد (ص) را بی سرپرست می‌گذاری؟ عمر گفت اگر جانشینی انتخاب کنم به روش ابو بکر رفتار کرده‌ام و اگر آنها را بی سرپرست بگذارم مثل پیغمبر عمل نموده‌ام.

در اینجا می‌بینیم که عبد الله در برابر پدرش بضرورت انتخاب خلیفه اقامه دلیل میکند و بهمین دلیل ضرورت تعیین علی (ع) را بامامت مسلمین از طرف پیغمبر درک می‌کنیم که او را در غدیر خم برهبری مردم انتخاب فرمود و اکنون عمر این حقیقت را فراموش کرده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۲

و آرزو کرد ای کاش یکی از آنها زنده بود و عهده دار امر خلافت میشد.

(۱)

توطئه شوری

عمر، علی بن ابی طالب (ع) و سعد وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عثمان و طلحه و زبیر را فرا خواند و گفت چون رسول خدا از دنیا رفت از شما شش نفر خشنود بود و من دستور میدهم که شورائی تشکیل دهید و از بین خود، یک نفر را بمقام خلافت انتخاب کنید و بعضی از شیوخ انصار مراقب شوری باشند ولی حق رأی و دخالت در امر ندارند و حسن بن علی (ع) و عبد الله عباس هم بخاطر خویشاوندی که با پیامبر دارند بعنوان برکت ولی بدون حق رأی در شوری حضور یابند «۲۹».

آنگاه به «ابی طلحه انصاری» «۳۰» اشاره کرد و گفت خداوند اسلام را بشما عزیز

داشت پس پنجاه نفر از انصار را برگزین و مراقب اهل شوری باش تا این کار را بزودی پایان برند و «مقداد بن اسود» را نیز باین کار برگماشت.
 آنگاه گفت اگر پنج نفر رأی واحدی دادند و یک نفر مخالفت کرد او را گردن بزیند و اگر دو نفر مخالفت ورزیدند آنها را نیز بکشید، ولی

(۲۹) - الامامة و السياسة.

(۳۰) - نام ابو طلحه انصاری، زید بن سهل نجار است که با پیغمبر در جنگ بدر حضور داشت و پیغمبر بین او و ابو عبیده جراح پیمان برادری بست او از تیراندازان ماهر و از شجاعان نامور عرب بود که در جنگ حنین بیست نفر را از پای در آورد.
 ابو طلحه با مادر انس بن مالک ازدواج کرد و بسال سی و یک هجری در مدینه در گذشت و عثمان بر او نماز گزارد (اسد الغابه).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۳

اگر سه نفر رأی را پذیرفتند و سه تن دیگر مخالفت کردند، آن سه تن که «عبد الرحمن بن عوف» جزء آنهاست پذیرفته است و اگر سه نفر دیگر، تن به این انتخاب ندادند باید کشته شوند.

(۱) امام (ع) از خانه خلیفه بیرون آمد و بازهم توطئه‌ای دیگر را در تزییع حق خویش احساس فرمود و چون در بین راه با عباس مواجه شد گفت بازهم خلافت از ما کناره گرفت. عباس گفت از کجا میدانید؟

فرمود: عمر رأی را به اکثریت بخشید و سپس رأی «عبد الرحمن بن عوف» را ملاک قبول قرار داد. اکنون من در برابر عثمان قرار گرفته‌ام و عبد-الرحمن داماد عثمان است و سعد وقاص هم پسر عموی عبد الرحمن و این سه با هم اختلاف ندارند، پس کار خلافت برای عثمان انجام یافته است «۳۱».

کار خلیفه عجیب است که در شوری به رأی «عبد الرحمن بن عوف» برتری و امتیاز

می‌بخشد و علی (ع) را با همه برتریهایش که خود گفت اگر امر امت را به علی (ع) سپارم آنها را به راستی و عدالت سیر میدهد، فراموش می‌کند و خویشاوندیش را با پیامبر و علاقه فراوان رسول خدای را با او و همه فضائل بی‌شمار امام را نادیده می‌گیرد و به آنها تجاهل می‌ورزد.

چون عمر «۳۲» بمرد، اعضای شوری در بیت المال فراهم آمدند «۳۳» و

(۳۱) - تاریخ طبری.

(۳۲) - عمر در روز چهارشنبه ۲۶ ذی حجه سال ۲۳ هجری در گذشت. مدت خلافتش ده سال و شش ماه و چهار روز بود و شصت و سه سال از عمرش می‌گذشت.
(مروج الذهب مسعودی)

(۳۳) - در تاریخ طبری است که محل شوری خانه مسعود بن محرمه بوده و گفته می‌شود خانه عایشه بوده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۴

حسن (ع) بعنوان ناظر در شوری حضور یافت، مشاوران سه روز تمام بمشورت پرداختند و نتیجه‌ای از مذاکرات خود نبردند.

(۱) سرانجام پس از مشورتهای و رازگوئیها، زبیر بطرفداری علی (ع) برخاست و طلحه خلافت عثمان را پذیرفت «۳۴» و سعد وقاص پیرو نظر «عبد الرحمن» گردید و رأی عبد الرحمن بوصیت عمر، دارای امتیاز بود.

گردنها کشیده شد و در این ساعت حساس، همگی چشم به عبد الرحمن دوختند که آیا خلافت را خود می‌پذیرد و یا بدیگری وامی‌گذارد.

ولی معلوم شد که عبد الرحمن، خلافت را برای دیگری می‌خواهد (زیرا چون آگاه شد که امام (ع) حاضر بقبول شرایط او نیست) نگاهی به عثمان انداخت و فرمان زمامداری مردم را به او واگذارد.

امام (ع) باعضای شوری توجه کرد و فرمود این نخستین بار نیست که شما بر علیه ما متحد میشوید پس شکیبائی نیکوست و خدای یاور ماست. پس از جلسه انتخاب برخاست و گفت بزودی این کتاب بسته میشود. «۳۵»

شورائی که خلیفه مقتول ترکیب آن را ریخت و اعضای حساب شده آن را برگزید تا بازهم حق از محورش دور گردد و در مسیر کج منافع اشراف اموی بغلطد، اثری زشت و ناپسند در روح امام (ع) باقی گذاشت و بازهم بناچار سکوت کرد.

امام (ع) چنین حالت تأسف باری را که بر او دست داد خود در

(۳۴) - الامامه و السیاسة. در تاریخ طبری است که طلحه در شوری نبوده و پس از حضور، رای شوری را پذیرفته است.

(۳۵) - الامه و السیاسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۵

سخنانش تصویر می کند و میگوید چون خلیفه دوم در گذشت جماعتی را برانگیخت و مرا در ردیف چنان کسانی که هرگز همطراز من نبودند قرار داد.

پناه بر خدا از چنین انجمنی که مرا در صف چنان کسانی قرار دادند در صورتی که حتی خلیفه اول نمیتوانست در امتیازاتی فراوان که دارم با من برابری کند.

اینجاست که بعمق اندوه علی (ع) پی می بریم و علت ناله ها و شکایتهای او را در می یابیم و اگر از جنابش پرسیم که چگونه این انجمن مجعول سیاسی توانست حق شما را ضایع کند، از سخنانش پیدا است که می فرماید آن یکی یعنی «سعد وقاص» به علت کینه ای که از من بدل داشت و من بزرگان بنی امیه را در جنگها کشته بودم از من روی گردانید و دیگری یعنی «عبد الرحمن عوف» بخاطر خویشاوندی سببی که شوهر خواهر عثمان بود به او رأی داد و علت های مهم دیگری که امام (ع) از شرح آن بخاطر مصالح عمومی خودداری میکند. در چنین شرایطی است که غرضهای شخصی و کینه ها و

حسدها و جاه طلبی‌ها و بند و بستها و حق کشیها بر شورای شش نفری کذائی که دست پخت دیپلماسی زیرکانه عمر است سایه می افکند و بازهم مسئله خطر مند رهبری اسلامی از مسیر حقیقی خویش بجانب اشرافی که از دیرباز برای بلع چنین پایگاهی دهن باز کرده اند منحرف میشود.

اگر امام (ع) بخواهد در این موقعیت رأی شوری را نپذیرد و تسلیم این انتخاب نادرست توطئه گرانه نشود و حق مسلم خویش را بازگیرد در این مبارزه، پناه و همکاران پایمرد و راستینی ندارد. پس بناچار تسلیم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۶

شد و بار سنگین سختی‌ها و اندوههای جانکاه را بدوش کشید.

(۱) حسن (ع) که در جلسات این شورای انتخابی شرکت داشت و بمعاینه حق کشیهای ناجوانمردانه و خودپرستانه‌ای را مشاهده می کرد اندوه و خشمی شدید در ژرفای ضمیرش جای می گرفت و بدرستی میدید که چگونه منتخبین خلیفه مقتول، دین را بازیچه مطامع خویش ساخته‌اند و اسلام فقط لفظی بر زبان آنهاست و برگرد هر محوری که نگهبان منافع آنهاست میچرخند. از این جهت نقش زشت و تاریکی از این شوری و اعضای آن در آئینه جانش نقش بست که چگونه به محو فضیلت پرداختند و از پیروی حق سرباز زدند و اینک شما را بمطالعه دوران خلافت عثمان دعوت می کنیم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۷

(۱)

در روزگار عثمان

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۸

(۱) حسن (ع) در روزگار خلافت عثمان بسر فصل جوانی و آغاز نیرومندی شباب

رسید و سنین عمرش به بیست سال بالغ گردید و این دورانی است که جوان را بمیدان مبارزه می‌کشاند و آماده جهاد و فعالیت‌های اجتماعی می‌سازد. حسن (ع) در چنین دوره‌ای مہیای نبرد بود و همی خواست که در راه خدا بمبارزه برخیزد و با دشمنان اسلام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۳۹

بجنگد و آئین حق را گسترش بخشد، زیرا از جدش پیامبر شنیده بود که میفرمود جهاد دری از درهای بهشت است.

حسن (ع) در میدانهای نبرد

(۱) حسن (ع) دید مجاهدان اسلامی پرچم پیروزی برافراشته و برای فتح سرزمین‌های جدید آماده شمال افریقا شده‌اند، بصف مجاهدان پیوست و عازم افریقا شد و این جنگ در سال بیست و هشتم هجری اتفاق افتاد. «۱»

جنگجویان اسلامی در این سفر بیشتر از پیش به شخصیت ممتاز فرزند رسول خدا پی بردند و عظمت روح و قدرت ایمان حضرتش را بمیزان توان عقلی خویش دریافتند و خداوند به خجستگی حضور حسن (ع) بمسلمانان نصرت بخشید و شمال افریقا بتصرف مجاهدان اسلامی در آمد.

حسن (ع) پس از پایان جنگ متوجه شهر جده شد و از این پیروزی بزرگ که نصیب آئین پاک اسلام گردیده بود بفرآوانی شادمان و خوش حال بود. در سال سی هجری ارتش مسلمین متوجه طبرستان گردید و پرچم پیروزی به آن سوی گشود و بازهم حضرت حسن (ع) بمنظور توسعه نفوذ

(۱) - العبر، جلد ۲ - از ابن خلدون - در این کتاب آمده است که عثمان در سال ۲۵

هجری ارتشی را برای فتح افریقا بسیج کرد و سرداری سپاه را به عبد الله بن نافع و عقبه

بن نافع سپرد. این لشکر ده هزار نفری به افریقا رفت ولی موفق بفتح آن سامان نشد و با مردم آنجا در برابر پرداخت خراج صلح کرد. بار دوم عبد الله بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان، باتفاق جمعی از صحابه از جمله ابن عباس و ابن العاص و ابن جعفر و حسنین (ع) بافریقا رفت و آنجا را فتح کرد ولی در فتوحات الاسلامیه نامی از حسنین در این جنگ بمیان نیامده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۰

اسلامی به صف مجاهدان پیوست و ببرکت وجود او خداوند به سپاهیان اسلامی پیروزی بخشید (۲).

حسن (ع) بمنظور مصالح عمومی اسلام و گسترش آئین حق و هدایت مردمان بسوی ایمان با رشادت و جلادت در معرکه‌های نبرد شمال ایران حضور یافت. در راه حق جهاد کرد و اندوهی را که از تزییع حق پدرش بدل داشت، بخاطر نشر حقایق اسلامی در پرده این مصلحت فروپوشید.

و این خود درس بزرگی است برای احزاب سیاسی امروز که چون در برابر دشمن واحد قرار گیرند بیکدیگر بیوندند.

انحراف عثمان

(۱) عثمان سالها زمامداری مسلمین را بعهدده داشت ولی سیاست و رهبری او از سنت رسول فاصله‌ای دور داشت و همچنین از روش خلفای پیشین اجتناب ورزیده بود و چون بتدریج از اجتماع فاصله می گرفت و از حمایت توده مردم بی بهره می شد، سستی و ناتوانی فراوانی ارکان خلافت او را فرا گرفت و قدرت اداره امور ملت و مملکت را نداشت و سستی فراوانی بر همه کارها و اراده‌های او حکومت میکرد.

(۲) - تاریخ الامم - العبر، فتوحات الاسلامیه. در این کتب آمده است که طبرستان

بدست سعید بن العاص که سرکردگی مجاهدان را بعهدہ داشت - در سال ۳۰ هجری - فتح گردید.

پیش از این اسپهبد فرمانده طبرستان با سوید بن مقرن در زمان عمر پرداخت خراج صلح کرده بود ولی در زمان عثمان، سعید بن عاص بطبرستان لشکر کشید و در جمله سپاهیان، حسنین (ع) و عبد الله عباس حضور داشتند و چون صفوف مجاهدان بطبرستان رسیدند، آنجا را فتح کردند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۱

(۱) «امرسن» درست می گوید که نیروی اراده، راز پیروزی است و پیروزی هدف هستی است و همین نیروی اراده ناپلئون و کرتت و اسکندر و دیگر فاتحین بزرگ جهان بود که نام آنها را در تاریخ باقی گذاشت.

و ما مردان بزرگی را در تاریخ می بینیم که با وجود شجاعت و تجربه و پختگی و زیرکی بواسطه بی ارادگی خود نتوانستند اثری از خویش بگذارند و این محال است که در میدانهای مبارزه زندگی کسی بتواند بدون اراده، امید پیروزی داشته باشد «۳».

عثمان بحدی فراوان، ضعف اراده داشت. علاوه بر این نسبت بخویشاوندانش محبتی فراوان داشت و مصالح مسلمین و ثروت بیت المال را فدای خواستها و منافع نامشروع آنها می ساخت و همین خطای بزرگ بود که منشأ انحرافات او گردید و بالاخره بخاک گورش کشید و در این مورد پیش بینی «عمر» درست بود که به عثمان می گفت: هیئات، مثل اینکه می بینم که قریش قلاده خلافت بگردنت می گذارند تا بوسیله خلافت تو، به مطامع خویش برسند و تو هم بنی امیه و بنی معیط را بر دوش مردم سوار می کنی و مال آنها را بخویشاوندان خویش می بخشی.

در میزان قوم و خویش پرستی عثمان همین بس که حکم بن ابی العاص را که رسول خدا از مدینه بیرونش کرده بود و خلفای پیشین هم به تبعید او همچنان ادامه دادند، بمدینه بازگردانید همان کسی که پیامبر بر او لعن فرستاده بود «۴».

(۳) - نیروی اراده - اوریسون.

(۴) - بلاذری در انساب الاشراف می‌نویسد: حکم بن ابی العاص

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۲

(۱) بازگردانیدن حکم و پسرش، مروان بمدینه با انتقاد شدید مردم مواجه گردید ولی عثمان از مردم عذر خواست و گفت بخاطر صله رحم چنین کاری را کرده است «۵».

در زمان جاهلیت همسایه پیغمبر بود و بیش از هر کس به رسول خدا آزار میرسانید. حکم پس از فتح مکه، بمدینه آمد و در دینش ناپایدار و دروغگو بود، او پشت سر پیغمبر راه میرفت و با چشم و لب و دهانش تقلید پیامبر را در می‌آورد و مسخره می‌کرد و چون پیامبر نماز میخواند، پشت سرش می‌ایستاد و با انگشتانش به اشاره می‌پرداخت. پیامبر او را نفرین کرد و حکم با دستهای متحرکش همچنان در رعشه باقی ماند. روزی پیامبر در خانه نشسته بود که حکم بر حضرت وارد شد. پیامبر خشمگین شد و با عصا باو حمله برد و فرمود این سوسمار از من چه میخواهد. نگذارید او و پسرش مروان در مدینه بمانند و بهمین جهت آنها را بطائف تبعید کردند. پس از مرگ پیامبر، عثمان از ابو بکر خواست که آنها را بمدینه بازگرداند ولی ابو بکر گفت من تبعیدیهای پیغمبر را به مدینه باز نمیگردانم. در زمان عمر هم عثمان چنین وساطتی کرد و از عمر همان پاسخ را شنید ولی چون خلافت بخود عثمان رسید آنها را بمدینه بازگردانید و گفت من درباره بازگشت آنها با پیامبر سخن گفتم بمن وعده داد که آنها را برگرداند ولی در این بین، از دنیا رفت. مسلمانان بازگشت حکم و مروان را زشت شمردند و به عثمان اعتراض کردند.

در استیعاب آمده است که حکم به نفرین پیامبر رعشه گرفت و عبد الرحمن بن حسان بن ثابت او را هجو کرد و به پسرش چنین خطاب کرد:

همانا قدرت ملعون است پس استخوانهایش را بشکن، که اگر به او تیراندازی کنی دیوانه رعشه داری را کشته‌ای، پرهیزگاران از تقوای خویش شکمی گرسنه دارند و مردان پلید از حرامخواری شکمشان گنده است.

(۵) - در مستدرک حاکم و سیره حلبیه آمده است که پیغمبر درباره حکم گفت خدای او را و فرزندانش را جز اندکی از آنها که مؤمنند لعنت کند که اینها مردانی فریبکار و حيله گرند، دنیا بآنها داده میشود ولی از آخرت بهره‌ای ندارند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۳

سستی این پوزش خواهی عثمان بر مردم پوشیده نماند، زیرا او می‌خواست پیوندی را مستحکم کند که خداوند به قطع آن فرمان داده بود، زیرا او دشمن پیامبر بود و در لانه فساد و گمراهی جا داشت و پرچمی از شرک و گمراهی بود که از همه سوی نمودار می‌گشت.

عجب اینجاست که عثمان باز گردانیدن حکم اکتفا نکرد بلکه پولها و املاک فراوانی باو بخشید و او را مأمور وصول صدقات قضاعه گردانید و چون سیصد هزار درهم از آنجا وصول کرد و بنزد خلیفه آورد، خلیفه همه را به او داد.

مخالفین خلافت عثمان که یاران راستین پیامبر بودند این عمل نادرست خلیفه را زشت دانستند و گفتند چگونه خلیفه میتواند حکم را امین بیت المال قرار دهد در صورتی که او از زبان پیامبر لعنت شده است؟

هرگز شخص ملعون امین نمی‌گردد، چگونه بچنین شخصی اجازه میدهند که صدقات قضاعه را بگیرد و بمدینه بیاورد.

زکاء باید در خود محل بین مستمندان تقسیم شود و اگر در آنجا فقیری نبود بمدینه حمل گردد (۶). در صورتی که عثمان دستوری بحکم برای پرداخت زکاء به فقرای آن سامان نداده و بدون تقسیم بین مستمندان قضاعه وجوه دریافتی را بمدینه آورده و بفرمان عثمان همگی را بجیب خود ریخته است.

(۶) - در کتاب الاموال ابی عیید آمده است که معاذ بن جبل، ثلث صدقات یمن را برای عمر فرستاد، عمر خشمگین شد و گفت من ترا برای پول جمع کردن و ستم بمردم نفرستادم بلکه فرمان داشتی که حقوقی را از بی‌نیازان بگیری و بمستمندان همان محل بدهی. معاذ گفت پولی را که فرستادم از مستمندان یمن زیاد آمده بود و دیگر کسی نمانده بود که به او بدهم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۴

در این صورت خلیفه مرتکب جرم شرعی شده است. از طرفی خلیفه چه حق دارد که مال مردم را بدشمن خدا و پیامبر ببخشد و مردان یگانه و ممتازی از صحابه رسول که سهمی بزرگ در بنای سازمان اسلام دارند، به عشر چنین بخششی دست نیابند.

(۱) احسان و بخشندگیهای فراوان خلیفه به مروان بن حکم - پسر عمو و دامادش - شگفتیهای بیشتری دارد. بریز و پاشهای بی‌اندازه عثمان در دامان این مرد بد نام لکه‌های سیاهی در تاریخ اسلام بجا گذاشته است چنانکه اصولاً بیت المال را به مروان سپرد که بهر کس هر چه می‌خواهد بدهد و هر کس را که می‌خواهد محروم سازد، «۷» چنانکه خمس مالیات افریقا را که به پانصد هزار دینار طلا بالغ می‌شد، یکجا به مروان بخشید و نیز پنج یک صدقات مصر را «۸» بار دیگر یکصد هزار دینار طلا به او داد «۹» و عجیب‌تر

(۷) - ابن اثیر و ابو الفداء و ابن قتیبه می‌نویسند که عبد الرحمن بن حنبل کندی، عثمان را ضمن اشعاری درباره این بخشندگیهای بیجا چنین هجو کرد:

بخدا قسم که خدا ما را بی حساب و مسئولیت رها نکرده است بلکه آفرینش ما و تو برای آزمایش بوده است، کسانی که قبل از تو بودند راه هدایت را نشان دادند، آنها

هرگز یک درهم بدون جهت نگرفتند و خرج نکردند ولی تو مرد ملعونی را که پیغمبر باو نفرین فرستاده بود، بخود نزدیک ساختی و حقوق مردم را بستم و بخاطر قوم و خویش بازی به او بخشیدی.

(۸) - طبقات ابن سعد، انساب بلا ذری.

(۹) - در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است که چون عثمان این مبلغ کلان را به مروان بخشید، زید بن ارقم کلیدهای بیت المال را پیش عثمان انداخت و گریست. عثمان گفت از اینکه به خویشاوندانم کمک می‌کنم ناراحت شده‌ای.

گفت می‌گیرم که می‌بینم آنچه در راه اسلام بروزگار پیغمبر بخشیده‌ای اکنون برمی‌داری. تو اگر به مروان یکصد درهم ببخشی بازهم زیاد است. عثمان گفت کلیدها را بگذار و برو تا دیگری را پیدا کنم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۵

آنکه فدک فاطمه (ع) که پیامبر بدخترش بخشیده بود به مروان منتقل کرد «۱۰» و مروان همان مرد پست گنهکاری است که بشهادت تاریخ بزرگترین نیرنگها را به اسلام و مسلمین زده است و پیامبر او را لعنت کرده است و او را وزغ فرزند وزغ خوانده است «۱۱».

(۱) پس عثمان بکدام مجوزی این مرد پست منفور را بخود نزدیک می‌ساخت و سرنوشت مسلمانان را به او می‌سپرد در صورتی که شخصیت‌های بزرگ و با ایمانی از یاران پیامبر در آن روزگار بسر میبردند که عثمان نه از راهنمایی آنها بهره میبرد و نه حقوق آنها را بمیزان برابری اسلامی بایشان می‌پرداخت.

(۱۰) - معارف ابن قتیبه، تاریخ ابو الفداء، عقد الفرید، واگذاری فدک به عثمان موجب خشم مردم شد، زیرا اگر بقول ابو بکر مال همه مسلمین است چرا آن را به مروان داد و اگر متعلق بفاطمه (ع) است همچنان که آن حضرت ادعاء میکرد چرا به اهل بیت

واگذار نکرد.

(۱۱) - در مستدرک حاکم و سیره حلبیه آمده است که عبد الرحمن بن عوف گفت هر نوزادی را به حضور پیامبر می آوردند تا متبرک شود و چون مروان را پس از ولادت به نزد پیغمبر آوردند، فرمود این وزغ (کلپاسه) فرزند وزغ و ملعون پسر ملعون است. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده که روزی علی (ع) مروان را دید و فرمود وای بر امت محمد (ص) از تو فرزندان کج نهاد تو، بلاذری می نویسد که مروان را نخ باطل می گفتند چون مردی لاغر و بلند قد بود بهمین جهت برادرش عبد الرحمن بن حکم در هجو او گفت:

بجان خودت من نمیدانم و باید از همسرت بپرسم که این مرد پس گردنی خورده چه کار می کند؟ خداوند مردم را از شر این نخ باطل نگهدارد که بهر کس میخواید می بخشد و هر کس را که دلش میخواید محروم میکند. این اشعار را ابن اثیر در اسد الغابه آورده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۶

(۱) عثمان این حاتم بخششها را به بنی امیه ادامه میداد و اموال مسلمانان را گستاخانه به آنها می بخشید بطوری که همه ثروتها و درآمدهای ملی مسلمین بهمین گروه اشرافی دنیاپرست اختصاص یافت. از جمله به حارث بن حکم داماد دیگرش که برادر مروان بود، سیصد هزار درهم داد «۱۲» و شترهائی را که بابت زکاه بمدینه رسیده بود یکجا به او بخشید «۱۳» و بازاری را در مدینه که پیغمبر بمسلمانان داده بود به او منتقل کرد «۱۴» و نیز دویست هزار درهم به ابو سفیان داد «۱۵»، همان عنصر ناپاکی که رمز نفاق و پناهگاه منافقین بود و همه صدقات شمال افریقا از طرابلس تا طنجه را به عبد الله بن سعد بن ابی سرح بخشید که برادر رضاعیش بود «۱۶».

(۱۳) - الانساب، جلد ۵.

(۱۴) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و معارف ابن قتیبه.

(۱۵) - عبد الله بن سعد ابی سرح قبل از فتح مکه مسلمان شد و بعد مرتد گشت و به مشرکین پیوست و گفت من محمد (ص) را بهر طرف که بخواهم می کشانم. چون پیغمبر مکه را فتح کرد، فرمود او را هر کجا یافتید بکشید اگر چه به پرده کعبه چسبیده باشد.

عبد الله به عثمان که برادر همشیره او بود، پناه برد و عثمان او را پنهان کرد پس از مدتی او را بحضور پیامبر آورد و تقاضای امان کرد. حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود او را امان دادم و چون از پیش حضرت رفتند، فرمود: من مدتی سکوت کردم شاید یکی از شما برخیزد و او را گردن بزند. یکی از صحابه گفت چرا اشاره نکردید تا او را بکشیم. فرمود شایسته نیست که چشمهای پیغمبر خیانتکار باشد. عثمان در زمان خلافتش عبد الله را فرمانروای مصر کرد و عمر عاص، عثمان را از این اقدام سرزنش کرد. عبد الله در زمان معاویه بسال سی و هفت هجری در افریقا یا عسقلان در گذشت (استیعاب، جلد ۲).

(۱۶) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۷

در شدت قوم و خویش پرستی عثمان همین بس که چراگاههای مدینه را که متعلق بهممه مسلمانان بود، به گله‌های بنی امیه اختصاص داد و گوسفندان سایرین را از چرا در این مراتع بازداشت در صورتی که اسلام مراتع را ملی اعلام کرده و با استفاده عموم مسلمانان اختصاص داده است و پیامبر در این باره فرموده مسلمانان در آتش و آب و گیاه با یکدیگر شریکند.

(۱) علی (ع) در گفتار بلیغش سیاست عثمان را در بلع حقوق مردم و غارت اموال آنها بخوبی تشریح می کند و میفرماید:

تا اینکه نفر سوم - یعنی عثمان - به خلافت برخاست. مرد پر خوری که شکمش بالا آمده بود و مسیر حرکتش بین چراگاه و مستراحش بود و بنی امیه به همراه او به غارت اموال مردم پرداختند و مانند شتر گرسنه‌ای که علفهای تازه بهاری را می‌خورد، بخوردن مال مسلمانان پرداختند و در اسراف ثروت عمومی مسلمین و گشاد بازیهای عثمان می‌فرماید: او جز خوردن و نوشیدن، هدف و کاری نداشت.

عثمان به این ریخت و پاشهای مسرفانه نسبت به کس و کارش اکتفا نکرد بلکه مقامات مهم دولتی و حکومت بلاد اسلامی را نیز بآنها وامیگذاشت و امویان را در همه سوی کشورهای اسلامی بر دوش مسلمانان سوار می‌کرد. از جمله ولید بن عقبه را فرماندار کوفه ساخت «۱۷». ولید نمونه

(۱۷) - ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری عثمان بود. پدرش به علت اذیت رسانیدن به پیغمبر پس از غزوه بدر کشته شد و درباره ولید آیه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنِّ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بَنِیًّا فَتَبَیَّنُوا» نازل شد که دلیل بر فسق و فساد عقیده اوست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۸

رسوائی از پستی و بدکاری ولات بازی بود.

عثمان همچنان معاویه را بر حکومت شام استقرار بخشید (۱) و برادرش، عبد الله بن ابی سرح، را بر مصر حاکم کرد و بلاد دیگر اسلامی را بدست بنی امیه سپرد.

این خاصه خرجیها و قوم و خویش پرستیها، مسلمانان را سخت

در مروج الذهب و دیگر کتب تاریخ آمده است که ولید شبی را تا صبح به همراه کنیزان و مطربانش شراب خورد و چون اذان صبح گفته شد همچنان مست بمسجد آمد و در محراب، نماز صبح را چهار رکعت خواند و گفت اگر میخواهید بیشتر بخوانم و میگویند سجده نمازش را طول داد و می‌گفت بمن شراب بدهید. مردم گفتند چه

می‌گفتی خدا خیرت ندهد، ما از کار تو تعجب نمی‌کنیم بلکه شگفتی ما از خلیفه‌ایست که ترا بر ما امیر کرده است. حطیئه شاعر در این باره گفته است: در روز ملاقات پروردگار شهادت میدهم که ولید سزاوارتر به پوزش است. ولید وقتی که نماز مردم تمام شد گفت بازهم برایتان نماز بخوانم. زیرا مست بود و نمیدانست چه میگوید. اگر مردم قبول میکردند این قدر برایشان نماز میخواند که بنماز شامگاه میرسید. ای ولید دیگر بس است نماز نخوان که اگر جلوت را نگیرند بازهم میخوانی. مردم بر او هجوم بردند و دیدند که شراب در عقلش رخنه کرده و در محراب بخواب افتاده است و محراب را با استفراغ شرابهائی که خورده آلوده کرده است. پس انگشترش را در آوردند و بمدینه نزد عثمان آوردند و گواهی دادند که ولید شراب خورده و این انگشتر دلیل مستی اوست. عثمان بانک برداشت و بسینه‌شان کوبید و بیرونشان کرد.

آنها بحضور علی (ع) آمدند و شکایت کردند. امام به عثمان برآشت و عثمان لا جرم ولید را احضار کرد و امام (ع) فرمود باید بر او حد جاری شود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۴۹

خشمگین کرد و برانگیخت، زیرا در این روزگار هنوز مسلمانان، توجه پیامبر را در مبارزه با زشتی‌ها و گسترش پاکی‌ها و خیرها از یاد نبرده بودند و هر فرد خود را در امور اجتماعی مسلمین، مسئول و متعهد میدانست.

بهمین جهت شورش بر ضد عثمان، امری حتمی بنظر میرسید.

بتدریج زبانه‌های آتش انقلاب علیه عثمان شعله کشید و شخصیت‌های بزرگ و نامور اسلامی بر ضد این نظام ستمگرانه زبان گشودند. از جمله مخالفان سیاست نابکارانه عثمان، حضرت علی (ع) و گروه پیروان رشید و راستین او مانند «عمار یاسر» و «ابو ذر غفاری» و دیگران بودند که اصلاح امور اجتماعی مسلمین و بازگردانیدن روش

داد گرانه پیامبر، وجهه همتشان بود.

از جمله علل مخالفت علی (ع) با روش عثمان بنا بگفته «بلاذری» آن بود که خلیفه سبدی از جواهر گرانبهای بیت المال را برداشته و بکس و کارش داده بود. مردم که از ماجرا آگاه شده بودند صدای خود را با اعتراض بلند کردند و بسختی با او بمعارضه پرداختند تا اینکه عثمان خشمگین شد و بر منبر رفت و گفت ما آنچه را میخواهیم از این غنیمت برمی گیریم هر چند بینی گروهی بخاک مالیده شود. امام (ع) در پاسخ فرمود: ما هم نمی گذاریم و جلویت را می گیریم. عمار یاسر صحابی بزرگ پیامبر هم گفت بدان که من نخستین کسی هستم که بر تو خواهم شورید «۱۸».

(۱۸) - عمار یاسر صحابی بزرگ پیامبر و از یاران محبوبش بود. عمار و پدر و مادرش

از نخستین کسانی بودند که باسلام گرویدند و از طرف سرکشان قریش آزارهایی فراوان دیدند، چنانکه روزی پیامبر بر آنها گذشت و دید که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۰

عثمان گفت: ای پسر یاسر! آیا بر من گستاخی می کنی؟!

او را بگیرید، عاملان خلیفه او را گرفتند و بحضور خلیفه آوردند و عثمان آنچنان عمار را کتک زد که بیهوش شد و خلیفه حق عمار را نشناخت که از پیشگامان اسلام بوده و در ایمان بخدا و دوستی پیامبر مقامی بزرگ داشت. عثمان همچنان با مخالفان سیاستش با شدت و کوبندگی و تهدید و ضرب و هتک مقابله میکرد، لکن اینگونه سختگیریها بجائی نمیرسید و صدای مخالفین بلندتر میشد و آتش شورش شعله ورتر میگردد و طبقات مختلف مسلمانان در اعتراض بر او همدست می شدند.

ابو ذر، قهرمان صراحت و نمونه عالی ایمان و عقیده، بر ضد سیاست

زیر شکنجه شدید قریش رنج میبرند. فرمود: ای خاندان یاسر صبر کنید که خدا بهشت را بشما وعده داده است.

ابو جهل ضربتی بر سمیه، مادر عمار زد و او را بکشت و آتشی بر فروخت تا عمار را بسوزاند. پیغمبر بر این صحنه فجیع گذشت و دستی بر سر عمار نهاد و این آیه خواند که ای آتش بر عمار سرد و سلامت شو، همچنانکه بر ابراهیم شدی و فرمود: ای عمار گروه سرکشان ترا خواهند کشت.

عمار در میدانهای نبرد با دشمنان خدا و در معرکه پیکار رشادتی نیکو از خود نشان داد بحدی که پیغمبر فرمود: سرپای وجود عمار را ایمان فرا گرفته است و فرمود هر کس عمار را خشمگین کند خدا بر او خشم می کند.

روزی عمار بر در خانه پیغمبر اجازه ورود خواست. پیامبر که صدایش را شنید فرمود اجازه دهید تا این مرد پاک و پاکیزه وارد شود و فرمود عمار همیشه با حق است و عمار پوست بین دو چشم و بینی است و روایاتی فراوان در شأن عمار آمده است که از فضیلت و مقام بلند او در نزد پیامبر حکایت میکند.

عمار در جنگ صفین بدست سپاهیان معاویه بنا به پیش بینی پیامبر، شهید شد و عمرش نزدیک نود سال بود (الاصابه، استیعاب، طبقات ابن سعد).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۱

عثمان بر خاست «۱۹».

(۱)

قیام ابو ذر

«ابو ذر» مردانه بر ضد نظام ستمگرانه عثمان بر خاست و سیاست نادرست و بخششهای بیجای او را زشت شمرد.

بخشندگیهایی که فقط به امویها اختصاص داشت و آنها را غرق در بهره مندی و

شکم‌بارگی و گناه و فساد و اسراف می‌ساخت و در برابر مردمی

(۱۹) - ابو ذر که نامش «جندب بن جناده» از یاران بزرگ پیغمبر و پنجمین نفری است که اسلام آورد و بزرگترین مردی است که تاریخ او را بصراحت می‌شناسد. از جمله نمودارهای صراحت و قوت ایمان او اینکه چون مسلمان شد، پیغمبر به او فرمود به قبیله خود برگرد و مردم را از طلوع اسلام آگاهی ده ولی ایمان خود را از مردم مکه پنهان دار. ابو ذر گفت بخدا قسم صدای خود را در برابر آنها بلند خواهم کرد و پس بمسجد آمد و با صدای بلند گفت گواهی میدهم بر یگانگی خدا و رسالت پیغمبر. مردم بر او حمله بردند و بزمنش انداختند تا او را بکشند که عباس عموی پیغمبر خود را بروی او انداخت و نجاتش داد و روز دوم نیز همین شعار را در مسجد تکرار کرد و مردم بر او شوریدند و بشدت مضروبش کردند و بازهم بدست عباس نجات یافت.

(الاصابه، الاستیعاب) اخبار فراوانی در فضیلت ابو ذر از پیامبر نقل شده از جمله فرموده است هر کس می‌خواهد مسیح (ع) را با صدق و نیکویش ببیند، ابو ذر را نگاه کند. (کنز العمال، مجمع الزوائد) و فرمود آسمان سبز در بر نگرفت و زمین بر دوش نگرفت مردی راستگوتر از ابو ذر را و فرمود خداوند مرا بدوستی چهار تن فرمان داد: علی، ابو ذر، مقداد و سلمان (حلیه، ج ۱).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۲

که بیت المال حق آنها بود و خداوند چنین حقی را بآنها بخشیده بود بر اثر نابرابریها و ریخت‌وپاشهای خلافت عثمان، همگی در چنگال بی‌امان فقری سیاه و محرومیتی شدید دست و پا میزدند و در پرتگاهی از بدبختی و ناکامی جان میدادند.

(۱) همین تجاوز فاجعه‌آمیز و نابرابری ضد اسلام بود که «ابو ذر» را برانگیخت تا برخیزد و صدای صریح و بلند خود را بر ضد عثمان و نظام ستم‌بار او بر آورد و غرشی سهمگین در برابر این حکومت ضد مردمی برپا سازد.

چنانکه «استاد سید قطب» می‌گوید:

فریاد «ابو ذر» ندائی پرطنین از عمق نهاد اسلامی و جوششی از روح پرتوان تعلیمات آن بود، فریادی که تباہکاران و تجاوزگران، آن را خوش نمی‌داشتند و در همه روزگاران گروه ستمگران از این فریادهای بیدارکننده هراسناکند.

این فریاد بلند و غریو سهمگین آنچنان مردم را بیدار ساخت که توطئه طمع‌ورزان و مال‌اندوزان و غارتگران جامعه اسلامی هرگز نتوانست آن را فرو نشانند و مطامع پرجوش دنیاپرستان در برابر این خشم پرتوان و مقدس در هم شکست و نقشه‌های ضد مردمی آنها که برای محو آثار عدالتی که اسلام بر آن بنا شده بود، بنا بودی گرائید. «(۲۰)»

«ابو ذر» عقیده استوار دینی خویش را بیان داشت و ضمیر زنده و صراحت لهجه خود را در برابر خلافکاریهای عثمان ابراز کرد.

عثمان که از صراحت و قیام «ابو ذر» احساس خطر کرد، «ابو ذر» را بشام

(۲۰) - عدالت اجتماعی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۳

فرستاد ولی «ابو ذر» در شام هم از مبارزه بازنایستاد و فساد دستگاه خلافت و زشتیها و پلیدیهای حکومت معاویه را بر مردم شام بیان میداشت و خطرهایی را که سیاست تباہ بنی امیه برای عالم اسلام داشت، یکایک بر می‌شمرد.

(۱) چون «ابو ذر» در کاخ سبز، بر معاویه در آمد، گفت ای معاویه اگر این کاخ را از مال خدا برافراشته‌ای خیانت کرده‌ای و اگر از مال خود تو است، اسراف ورزیده‌ای. او از تبهکاریهای بنی امیه، به اهل شام سخنها می‌گفت و می‌افزود بخدا قسم کارهایی بدست اینها انجام می‌یابد که هرگز در اسلام سابقه نداشته است و هرگز در کتاب خدا و سنت پیامبر از تجویز اینگونه عملهای نادرست سخنی نیست. بخدا قسم می‌بینم که چراغ حقیقت خاموش میشود و باطل زنده میگردد و راستگو تکذیب میشود و ناپاکان

را برای اشغال مقامها بر میگزینند و شایسته کاران مغلوب نادرستان میشوند. «۲۱»
 «ابو ذر» همچنان مردم شام را بیدار میکرد و شام را بر ضد معاویه بر می‌انگیخت و
 معاویه را در اسراف کاریها و تجاوز گریهایش بیای حساب می‌کشید بطوری که نزدیک
 بود اهل شام بر عثمان برشورند و کار خلافت را یکسره کنند.
 معاویه ناچار به عثمان نوشت که «ابو ذر» در شام کانون خطری برپا کرده و خلافت تو
 و حکومت مرا به آتش کشیده است و عثمان نوشت که او را به مدینه بازگردان.
 «ابو ذر» را بر شتری که پالانش چوبین بود، نشانیدند و مردی خشن

(۲۱) - الانساب، جلد ۵.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۴

افسار شتر را می‌کشید و چنان «ابو ذر» را با شدت و غلظت به مدینه آورد که گوشتهای
 پایش آویخته شد و باستخوان رسید و نزدیک بود در این سیر مداوم شبانه روزی از
 پای درآید.

(۱) «ابو ذر» چون بمدینه رسید از خطاها و نابکاریهای معاویه در شام سخنها گفت و
 اقدام عثمان را در حمایت از حکومت ننگین معاویه زشت شمرد و گفت:
 ای عثمان! پسر بچه‌ها را حکومت دادی و از قوم و خویشان حمایت کردی و فرزندان
 رهاشدگان را بخودت نزدیک ساختی.

آنگاه از گفتار پیامبر، مردم را آگاه ساخت که فرمود چون بنی - امیه به سی مرد برسند،
 سرزمینهای خدا را دست بدست میگردانند و از مردم بهره‌کشی میکنند و دین خدا را
 بازیچه مطامع خویش می‌سازند.

عثمان بمردم فرمان داد که رابطه خود را با «ابو ذر» قطع کنند و با او سخن نگویند.
 آنگاه بدنبال «ابو ذر» فرستاد. زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۱ ۱۵۴ قیام ابو ذر ص :

ابو ذر» چون بنزد خلیفه آمد گفت:

وای بر تو ای عثمان! آیا روش پیامبر و طرز کار خلفای پیشین اینچنین بود؟
تو اکنون همچون ستمکاران با ما رفتار کنی. عثمان گفت: از پیش ما برو، از مدینه
خارج شو.

«ابو ذر» گفت منم نمیخواهم پیش تو هرگز بمانم، بکجا بروم؟

عثمان گفت بهر کجا که میخواهی برو.

«ابو ذر» گفت میخواهم بشام روم و در آنجا جهاد کنم.

عثمان گفت: ترا بشام بفرستم تا فساد کنی و مردم را بر من بشورانی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۵

من هرگز ترا بشام که از آنجا برت گرداندم دوباره نمیفرستم. گفت پس به عراق

میروم.

(۱) عثمان گفت: به عراق هم نباید بروی و دستور داد «ابو ذر» را به «ربذه» تبعید کنند و

فرمان داد او را بخواری از مدینه برانند و کسی او را بدرقه نکند «۲۲».

ولی گروه حق پرستان سخن عثمان را نشنیدند و «ابو ذر» را مشایعت کردند. اینان علی

(ع) و عقیل و عبد الله جعفر و حسن (ع) و حسین (ع) بودند.

حسن (ع) با «ابو ذر» سخن آغاز کرد ولی مروان که از جانب عثمان مأمور اجرای

فرمان بود گفت ای حسن مگر نمیدانی که خلیفه دستور داده کسی با «ابو ذر» سخن

نگوید اگر نمیدانی من اکنون بتو اخطار می کنم.

علی (ع) از سخن مروان بخشم آمد و با تازیانه بگوشهای اسب مروان زد و گفت کنار

برو، ای مروان که خدایت با آتش افکند. مروان به پیش عثمان رفت و جریان را به او

گزارش داد.

علی (ع) به «ابو ذر» سخنانی گفت که در طول مدت تبعید «ابو ذر» در آن بیابان داغ و

دور، بزرگترین عامل استقامت بود.

حضرت فرمود:

«ای ابو ذر! تو در راه خدا خشمگین شدی پس بخدای امیدوار باش. عثمان و کسانش از تو برای دنیای خود ترسیدند و تو از روش آنها برای آخرت بیمناک شدی پس آنها را با دنیای خودشان واگذار و خود بآخرت گرای. چقدر آنها بآنچه بازشان داشتی نیازمندند و چقدر تو از آنچه آنان دارند و ترا از آن

(۲۲) - ربنده محلی در نزدیکی مدینه است که ابو ذر قبل از اسلام در آنجا می زیست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۶

بازداشتند بی نیازی و بزودی میدانی که فردای قیامت برنده کیست؟

(۱) اگر همه آسمانها و زمین بر بنده‌ای فرو بسته شود ولی او پاکدامن و پرهیزگار باشد خدای باو گشایش و فرج بخشد جز به حق دل مبنده و جز از باطل مه‌راس. اگر تو مال دنیا را از آنها بپذیری دوستت میدارند و اگر چیزی از آنها بگیری راحت می گذارند» (۲۳).

آنگاه حسن (ع) با سخنانی که از دلی دردمند برمی خاست و پدیده فراقی دردناک بود گفت:

«عموی من! اگر چه اندوهم دراز است ولی به کوتاهی سخن میگویم چون آن کس که مشایعت می کند باید باز گردد و آن را که تودیع می کنند باید آرام باشد. اکنون می بینی که اینها با تو چه می کنند، پس دل از دنیا باز گیر و شکیباش و پادشاهای بزرگ فردا را در نظر آر و صبر کن تا اینکه پیامبرت را در آن جهان دیدار کنی و او از تو خشنود باشد» (۲۴).

«ابو ذر» به علی (ع) و فرزندانش نگاهی اندوهبار افکند و سخنانی آتشین بیان داشت که از جانی گداخته و فراقی تلخ برمی خاست، او چنین گفت:

«درود خدا بر شما باد ای اهل بیت رحمت! چون شما را می بینم بیاد

(۲۳) - شرح نهج البلاغه عبده.

(۲۴) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۷
رسول خدا می افتم.

مرا بماندن در مدینه جز بخاطر شما علاقه‌ای نیست.

(۱) وجود من در حجاز بر عثمان سنگینی می کند همچنانکه در شام معاویه از من ناراحت است و خلیفه نمیخواهد که بمصر یا بصره بروم، زیرا می ترسد مردم را بر فرمانداران مصر و عراق که دائی و برادر او هستند، بشورانم.

پس مرا به بیابانی فرستاد که جز خدای، یاور و مدافعی ندارم، بخدا قسم من جز خداوند همدمی نمیخواهم و با نزدیکی پروردگار از هیچ خطری نمی ترسم».

درود خدای بر تو باد ای «ابو ذر» ای صحابی بزرگ پیامبر که سیاست سیاه و کور عثمانی ترا از جوار مزار پیامبر دور ساخت و بین تو و دوستان و همگامان دوری افکند، آنها که ترا برای خدا و بفرمان پیامبرش دوست میداشتند.

بروزگار پیری و ناتوانی و سالمندی گروه‌ها گروه رنج و ستم و تحقیر از خلیفه مسلمین بتو رسید، زیرا تو برای استواری حق و زشت شمردن باطل و منکر برخاستی و در راه خدا بر ستمگران برآشفتی و این قیام مردانه و صریح تو با سیاست ضد حق آنها مخالف بود.

چون امام (ع) از تودیع «ابو ذر» بازگشت مردم فرا پیش آمدند و او را از خشم خلیفه ترسانند که بر خلاف دستور خلیفه بمشایعت «ابو ذر» رفته است.

امام فرمود، خشم خلیفه مثل خشم اسب بر افسار اوست.

عثمان به نزد امام آمد و آثار خشمی شدید بر چهره‌اش نمایان بود و گفت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۸

(۱) بمروان چه کار داشتی و چرا بر فرمان من گستاخی کردی و مأمور مرا

باز گردانیدی؟

امام فرمود:

اما مروان به پیش من آمد و مرا میخواست از مشایعت و سخن بازدارد، من هم او را رد کردم.

اما فرمان تو، چه بوده است؟

عثمان گفت: مگر بتو نگفتند که من مردم را از مشایعت «ابو ذر» نهی کرده‌ام.

امام فرمود: اگر تو چیزی بگوئی که خلاف حق و طاعت حق در آن باشد، انتظار داری که ما آن را انجام دهیم؟؟ بخدا قسم چنین کاری را نمی‌کنیم.

عثمان گفت: تاوان مروان را بده.

امام - چه تاوانی؟

عثمان - تازیانه بر سر اسبش زده‌ای.

امام - برود بسر اسب من که آنجاست تازیانه بزند. آنگاه امام فرمود:

و اما من ای عثمان بخدا قسم اگر بمن ناسزا بگوئی بتو ناسزا می‌گویم و جز حق سخنی بر زبان نمی‌رانم.

عثمان گفت: چرا مروان بتو دشنام ندهد در صورتی که تو باو ناسزا گفته‌ای بخدا قسم

ای علی که تو پیش من از مروان بهتر نیستی!!

امام (ع) از این سخت‌اهانت‌آمیز عثمان خشمگین شد که دید مراعات شخصیت

ارجمند حضرتش را نمی‌کند و او را که قهرمان بزرگ و پارسای اسلام است با مروانی

که پیامبر او را طرد کرده و وزغش خوانده

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۵۹

برابر میداند پس به عثمان فرمود:

(۱) با من چنین سخن می‌گوئی و مرا با مروان برابر میدانی؟!

بخدا قسم من از خود تو برترم و پدرم بهتر از پدر تو است و مادرم بهتر از مادرت و اینها امتیازات من است که تو نادیده میگیری اگر تو هم فضیلتی داری پیش بیا و بگو! این طرز رفتار عثمان بود با بزرگان جامعه اسلامی، آنها که از سیاست تباه او انتقاد می کردند، چه چیز به او حق میداد که امام را با مروان برابر داند؟ آیا فضائل بی شمار علی (ع) را از یاد برده و شدت علاقه پیغمبر را نسبت باو فراموش کرده که حتی رسول خدا، علی (ع) را از همه صحابه کبار برتر می دانست؟ این کارهای ناروا مرتبا از عثمان سر میزد، نارواییهایی که هرگز با دین انطباق نداشت و با مصالح عمومی مسلمین سازگار نبود.

پس از صدور چنین اعمال نادرستی از عثمان که همه مورخان به آن اشاره کرده اند آیا شایسته است که گفته شود «حسن بمعنی دقیق کلمه یک عثمانی کامل بوده است»؟ چنانکه باین موضوع استاد ادب «دکتر طه حسین» «۲۵» اشاره نموده.

شک نیست که حسن (ع) از جمله مخالفان حکومت عثمان بوده و رفتار ناروای خلیفه را با طرفداران علی (ع) مشاهده میکرده و رنجها و شکنجه ها و تبعیدها و تهدیدهای عثمان را نسبت به آنها بمعاینه میدیده است و اهانت های عثمان نسبت به امام تا آنجا که حضرتش را با مروان پست تبهکار برابر شمرده حسن (ع) را بشدت ناراحت و خشمگین

(۲۵) - علی و فرزندانش.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۰

می ساخته است.

(۱) پس چگونه میتوان حسن (ع) را عثمانی دانست با چنین رفتاری که خلیفه نسبت به امام (ع) انجام میداد؟

مضافا به اینکه جز حزب فاسد اموی هیچ کس از قریش به رفتار عثمان رضایت نداشت

و به تحکیم خلافت او نمی‌پرداخت تا اینکه شخصیت بارزی بمانند حسن (ع) که نواده پیغمبر و وارث مقام رسالت است سیاست عثمان را بپذیرد و آن را تأیید کند همان سیاست کور و تاریکی که امت مسلم را در میدان حیات و افتخار از تلاش و حرکت بازداشت و موجب گسترش باطل و فساد و هوسرانیهای مخصوص آن دوران ساخت. کردار ناروای عثمان بسرعت در سرزمینهای اسلامی انعکاس یافت و جامعه اسلامی طعم تلخ ستمهای خلافت او را چشیدند.

مخالفان عثمان با تمام نیروی خویش بر ضد خلافت او در اندرون سازمان حکومتش بمعارضه پرداختند و پایگاه خلافتش را متزلزل ساختند و نمایندگان بهمه سوی کشورهای اسلامی فرستادند و از همه مسلمانها برای واژگون ساختن حکومت عثمانی کمک خواستند.

در نتیجه گروههای انقلابی متوجه مدینه شدند و هدفشان اصلاح مجتمع اسلامی و بازگرداندن سنت پیامبر در بین مسلمانها بود از جمله آنها «حکیم بن جبله» (۲۶) پیشوای هیئت بصریها بود و «مالک بن حرث

(۲۶) - «حکیم بن جبله» از شخصیت‌های شایسته‌ای بود که بر قومش زعامت داشت و محضر پیامبر را درک کرده بود هنگامی که زبیر و طلحه و عائشه بر امام شوریدند و به بصره رفتند، عثمان بن حنیف که از طرف امام (ع) والی بصره بود، حکیم بن جبله را به همراه هفتصد نفر سپاهی بجنگ آنها فرستاد. این گروه مردانه جنگیدند و حکیم در این ماجرا کشته شد و گویند در جنگ جمل بشهادت رسید. گویند

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۱

نخعی» رئیس گروه کوفی «۲۷» و «محمد بن ابی بکر» «۲۸» و «عبد الرحمن بن عدیس البلوی» که انقلابیون مصری را رهبری می‌کردند «۲۹».

پای «حکیم» در جنگ قطع شد و آن را بدست گرفت و چنان بر فرق ضارب کوفت که او را کشت و در این حال چنین میسرود: ای نفس هرگز مترس و اعتنا مکن، زیرا نیکوترین کس ترا بخویش میخواند و بیاداشی نیکو مژده می دهد. اگر پای من را در این نبرد بریدند باکی نیست که هنوز بازوان توانایم برجاست.

«ابو عبیده» گفت: هرگز چنین شجاعتی نه در جاهلیت و نه در اسلام دیده نشده است (الاستیعاب، جلد ۱).

(۲۷) - «مالک بن حرب» مشهور به اشتر از تابعین ثقه و پیشوای قومش بود. او در جنگ یرموک شرکت کرد و در حین نبرد شمشیری بر سرش فرود آوردند که خون و جراحت بچشمش فرو ریخت و پلکهایش را برگردانید بدین جهت او را اشتر نامیدند.

مالک در جنگهای جمل و صفین در التزام امام فداکاریها کرد و از چهره‌های درخشان یاران علی (ع) بود و اخباری فراوان در شخصیت او آمده است.

امام (ع) او را پس از «قیس بن سعد عباده» به حکومت مصر برگزید و مالک در بین راه در اثر نوشیدن شربت عسل مسموم شد و در گذشت. شهادت او را که بدسیسه معاویه و بدست مهمانداری مسیحی وقوع یافت در سال ۳۸ هجری نوشته‌اند (الاصابه، جلد ۶).

(۲۸) - محمد بن ابی بکر از یاران با وفای علی (ع) است که امام او را در دامان عنایت خود تربیت کرده و از فضائلش سخنها گفته است، امام (ع) حکومت مصر را به او واگذارد و معاویه سپاهی سرداری عمرو عاص بجنگ محمد فرستاد و محمد در این نبرد بسال ۳۷ هجری کشته شد (الاصابه، جلد ۶).

(۲۹) - عبد الرحمن بن عدیس یکی از یاران پیامبر است که در بیعت رضوان حضور داشت و از پیامبر روایت است که فرمود بزودی گروهی از امت من قیام می کنند و در جبل خلیل کشته می شوند. معاویه او را گرفت و در فلسطین زندانی کرد. عبد الرحمن از حبس معاویه گریخت و شخصی او را دنبال کرد تا بکشد، عبد الرحمن گفت از خدا

بترس و مرا مکش که از اصحاب شجره هستم. آن مرد گفت درخت زیاد است و او را کشت و این حادثه در سال ۳۶ هجری اتفاق افتاد (اسد الغابه، جلد ۲).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۲

(۱) عثمان از ورود گروه‌های انقلابی بمدینه مضطرب شد و دانست که در هجوم چنین خطری جز علی (ع) پناهگاهی ندارد و این سخن «عمر» بیادش آمد که مکرراً می‌گفت: «خدا مرا در مشکلی که ابو الحسن در آن نباشد باقی نگذارد».

عثمان به امام پناه برد و از او کمک خواست و علی (ع) با گروه‌های انقلابی ملاقات کرد و قول داد که عثمان تقاضاهای آنها را بپذیرد.

مهمترین درخواست گروه انقلاب بر کناری باند تبه‌کار اموی از شئون اجتماعی مسلمین بود. انقلابیون پس از وساطت و شفاعت امام (ع) از مدینه بیرون آمدند.

ولی هنوز راه زیادی نپیموده بودند که در نزدیکی «حمس» سواری را دیدند که از مدینه بسوی مصر می‌رود، چون پیش آمد او را شناختند که «ورش» غلام عثمان است و در جامه‌اش نامه‌ای یافتند بمهر عثمان که به عبد الله بن ابی سرح، حاکم مصر نوشته بود: سران انقلابی را به محض ورود بمصر بکش و گروهی دیگر را عقوبت کن. نامه بخط مروان منشی مخصوص عثمان بود.

گروه خشمگین انقلابی بمدینه بازگشتند و تصمیم به برکناری عثمان گرفتند و اگر نپذیرد، بکشتن او مصمم شدند و فقط یکی از این دو راه موجب رهائی آنها از این وضع نابسامان بود که با اجرای آن می‌توانستند بشهرهای خویش بازگردند.

گروه‌ها در مسجد اجتماع کردند و ستمهای عثمان و جنایت‌ها و خیانت‌های عمال او را بر شمردند و سپس خانه عثمان را محاصره کردند و با فریادهای بلند سقوط حکومت او را میخواستند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۳

(۱) در چنین موقعیت خطرناکی، مروان بیش از پیش آتش خشم انقلابیون را مشتعل

ساخت و گفت:

چه میخواهید؟ گویا برای غارت آمده‌اید، رویتان سیاه باد. آمده‌اید و میخواهید پادشاهی را از ما بگیرید، زود از اطراف ما پراکنده شوید. این سخنان زشت مروان، شراره‌های عصیانی بزرگ را در قلب گروه‌های انقلابی شعله‌ور ساخت و قصر خلیفه را تنگتر به محاصره گرفتند و ماجرا را به امام عرضه داشتند.

امام (ع) که بشدت از این ماجرا بخشم آمده بود به پیش عثمان آمد و گفت: تو از مروان و کارهای ناروایش راضی شدی ولی مروان از تو تا آنگاه که عقل و دینت را بر باید راضی نمیشود مثل شتر افسارت کرده و بهر کجا میخواهد می‌کشانند. بخدا قسم مروان اندیشه‌ای در مغزش و رأیی در دینش ندارد، من می‌بینم که مروان ترا در پرتگاه خطر می‌افکند و بیرون نمی‌آورد. من دیگر به پیش تو نخواهم آمد و با تو سخن نخواهم گفت، شرف را بردی و کارت را یکسره کردی.

امام (ع) این بگفت و از مدینه خارج شد و عثمان در چنین هنگامه خطرناکی بدون اراده باقی ماند، مثل مرده‌ای که بدست غسل افتاده باشد. مروان و بنی امیه هر گونه میخواستند با او بازی میکردند و عثمان بدست خود مرگش را پیش می‌کشید و با پای خود بسوی مرگ پیش میرفت و قسمت زیادی از سنگینی قتلش را خود بدوش میکشید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۴

(۱) زیرا وقتی که بی‌عرضگی و بی‌ارادگی خود را حس میکرد، می‌بایست خلافت را بدیگری واگذار و مردم را بقتل خویش برنیانگیزد.

آتش انقلاب زبانه کشید و شعله‌هایش برافروخت و حمله چون سیلی بنیانکن سرازیر شد. انقلابیون بر قتل خلیفه پیر مصمم شدند و عثمان را سخت بمحاصره گرفتند.

«مسعودی» می‌نویسد: «(۳۰) چون امام (ع) دریافت که انقلابیون قصد کشتن عثمان را

دارند حسنین (ع) را برای دفاع از خلیفه بخانه عثمان فرستاد ولی این سخن بعید است، زیرا رفتار ناهنجار عثمان نسبت به امام (ع) و فرزندان و یارانش چنین اقدامی را بعید نشان میدهد، مضافاً اینکه امام و فرزندان نمیتوانستند از مهاجرین و انصار پاکدلی که از عثمان دلی پرورد داشتند فاصله بگیرند و بیاری عثمان بشتابند.

تاریخ هم نشان نمیدهد که مهاجرین و انصار بنفع عثمان وارد معرکه شده باشند و با انقلابیون بمبارزه پردازند. با توجه اینکه محاصره عثمان چهل و نه روز طول کشیده و در این مدت از ناحیه صحابه کوچکترین اقدامی بنفع عثمان انجام نیافته و کسی به کمک او برنخاسته است.

مسئله اگر مسلمانان واقعی از محاصره عثمان ناراضی بودند بر ضد انقلابیون وارد جنگ می شدند و تعداد محاصره کنندگان هم آن قدر زیاد نبود که صحابه نتوانند آنها را متفرق کنند بلکه بر عکس میتوان گفت که مسلمانان مدینه، انقلابیون را بر ضد عثمان تحریک میکردند و نهضت آنها را میستودند و این اقدام همگانی بود و اختصاص بگروهی

(۳۰) - مروج الذهب، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۵

خاص نداشت. در اینجاست که موضوع دفاع حسن (ع) از عثمان مورد تردید قرار میگیرد.

و اگر بخواهیم سخن «مسعودی» را صحه بگذاریم باید بگوئیم حضور حسن (ع) در جبهه دفاع عثمان برای آن بود که کسی نتواند امام و فرزندان او را در انقلاب شریک بداند و آنها را به قتل عثمان متهم کند.

(۱) بالاخره انقلابیون به هدف خود رسیدند و عثمان را کشتند. «۳۱»

قتل عثمان سر آغاز فتنه‌ها و توطئه‌هایی بزرگ گردید و از حکومت عثمان و قتل او

باندهای فرصت طلب، نتیجه‌ها بردند و تهمت‌ها زدند و مفسدتها برانگیختند و مصالح عمومی مسلمین را فدای منافع شخصی خویش ساختند و فسادها و تفرقه‌ها در اجتماع اسلامی بوجود آوردند و روشن‌ترین دلیل آن مشکلات و ناگواریهایی است که در دوران خلافت امام پدید آمد و آن حضرت دیگر نتوانست به اصلاح اجتماع اقدام ورزد و سنت رسول اکرم را بجامعه بازگرداند و این فساد و تحریک که از طرف حزب اموی پدید می‌آمد آنچنان گسترش می‌یافت که بروزگار امامت حسن (ع) چاره‌ای جز صلح باقی نگذارد.

(۳۱) - عثمان در روز جمعه هجده ذی حجه ۳۶ هجری کشته شد. دوران خلافتش دوازده سال و مدت عمرش ۸۲ سال بود. خواستند او را در بقیع دفن کنند ولی انصار نگذاشتند که در مقابر مسلمین دفن شود و او را در باغ کوکب بخاک سپردند (تاریخ طبری).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۷

(۱)

نمونه‌های عالی اخلاقی

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۸

(۱) امام حسن (ع) در دنیای وجود نمونه‌های عالی اخلاقی ارزنده‌ای ترسیم کرد، امتیازاتی از کمال و برتری جاودانه، و برای انسانیت میراثی بزرگ از خوی و روش نیکو باقی گذارد که رائحه معنوی آن جانها را نوازش می‌دهد و شایسته است که هر انسان بزرگ و فضیلت خواهی آن را سرمشق رفتار خویش سازد، زیرا این روش ارزنده اصول اخلاقی و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۶۹

فضائل انسانی را در بردارد و بنیان آداب اجتماعی و نوامیس انسانی است. اینک برخی از آن امتیازات اخلاقی و نمونه‌های عالی انسانی را که نشان‌دهنده مزایای عالی و مواهب و بزرگواریهای ممتاز آن حضرت است بیان می‌کنیم.

۱- اخلاق والا

(۱) برخی دانشمندان جامعه‌شناس گفته‌اند که امتیاز جوامع در حالت وحشیگری و بداوت نیروی بدنی آنهاست و چون بموقعیت تمدن رسیدند برتری آنها بدانش است و چون بآخرین حد ارتقاء و تکامل بالا رفتند فضیلت آنها باخلاق است و اخلاق آخرین حد انسانی در مرتبه تهذیب و کمال و بلندی مقام معنوی است. خلق کامل هنگامی که در جان آدمی نقش بندد دیگر ممکن نیست از او شری پدید آید یا خود خواهی جای ایثار و فداکاری را بگیرد و نقصها و خواسته‌های نفسانی بر او چیره گردد.

از این جهت، اخلاق از مهمترین عوامل مؤثری است که حیات اجتماع بر آن بنیانگذاری میشود چنانکه از اصیل‌ترین علل ظهور شرایع آسمانی و پایداری نیروی روحانی است.

و محمد (ص) رسول بزرگ انسانیت بهمین روی درباره علت بعثت آسمانی و هدف مقدس نبوت خود فرموده است: «من برای تکمیل اخلاق نیکو برگزیده شدم».

خدای حکیم هم اخلاق نیکوی پیامبرش را از مهمترین صفات بارز

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۰

آن حضرت شمرده و فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

یعنی همانا تو به اخلاقی بزرگ ممتازی.

(۱) پیامبر بنیروی همین اخلاق رفیع توانست توده‌های پراکنده عرب را با آراء و عقاید

گونه‌گونی که داشتند فراهم آورد و آن همه دشمنی‌ها و اختلافها را به وحدت کاملی در اندیشه و عمل مبدل سازد.

از نمونه‌های اخلاقی پیامبر آنکه اگر کسی باو دست میداد دستش را رها نمی‌کرد تا اینکه او رها کند و چون با کسی به مصاحبت می‌نشست، بر نمی‌خواست تا آن کس برخیزد.

او بیدار مسلمانان ناتوان میرفت و بیمارانشان را عیادت می‌کرد و در تشییع جنازه‌شان شرکت می‌جست. دعوت هر کس را می‌پذیرفت و هرگز دعوت بردگان و فقیران را رد نمی‌کرد (۱).

او می‌کوشید تا خاطره‌ها را خوش سازد و از بدیها پرهیزد و او در اخلاق نیکویش نمونه رحمت خداوندی بود که دل‌های دردمند و اندوهناک دردمندان را از امید و شادمانی سرشار می‌ساخت.

این اخلاق عالی و فضائل ممتاز بحکم میراث از پیامبر بفرزندش حسن منتقل شد و در وجود او تمثیل یافت. از نمونه‌های اخلاقی آنکه روزی بر گروهی از فقرا گذشت که بر خاک نشسته بودند و تکه نان‌هایی را برمی‌داشتند و می‌خوردند و از آن حضرت خواستند که با آنها هم سفره شود. امام (ع) دعوتشان را پذیرفت و گفت خداوند متکبران را دوست ندارد. آنگاه آنها را بخانه خود دعوت کرد و بآنها غذا و لباس داد (۲).

(۱) - مستدرک حاکم، جلد ۲.

(۲) - اعیان الشیعه، جلد ۴.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۱

فروتنی دلیل کمال انسانی و بلندی مقام معنوی اوست و پیامبر فرموده فروتنی بر مرتبت انسان می‌افزاید و فرمود فروتن باشید تا خدایتان عزت بخشد (۳).

(۱) دیگر آنکه روزی حسن (ع) بر کودکانی گذشت که چیزی میخوردند و امام را دعوت کردند، حضرت از غذای آنها صرف کرد و آنها را برداشت و بخانه برد و غذا داد و لباس نو پوشانید و فرمود بخشش آنها بیشتر است، زیرا این کودکان آنچه داشتند بمن دادند و ما از آنچه به آنها دادیم بیشتر داریم «۴».

او از خطای گنهکاران می گذشت و گناهشان را به احسان جبران می کرد. از جمله آنکه به گوسفندی زیبا که در خانه اش بود علاقه داشت روزی دید که پایش را شکسته اند، از غلامش پرسید:

- کی پای گوسفند را شکسته؟

- غلام، من شکسته ام.

- چرا شکستی؟

- برای آنکه ترا ناراحت کنم.

امام تبسم فرمود و گفت: منم در عوض، ترا شادمان می کنم و خیر و احسانم را بر تو ارزانی میدارم، برو که در راه خدا آزادی «۵».

روزی حسن (ع) می خواست از مجلسی برخیزد که مرد فقیری وارد شد و امام با احترام او مجلس را ترک نگفت، پس از آنکه فقیر در برابرش

(۳) - نهاییه الارب.

(۴) - حاشیه نور الابصار.

(۵) - مقتل الحسین خوارزمی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۲

نشست، امام گفت میخواستم بروم و با احترام تو نشستم حال اجازه میدهی که بروم. مرد فقیر گفت آری ای فرزند رسول خدا «۶».

(۱) اجازه خواستن از همنشین و رعایت احترام او از آداب اجتماعی ارزنده ای است که

پیغمبر اسلام در روش خود بمردم آموخته است. امام (ع) با چنین روشی، از اخلاق عالی جدش، نمونه‌های روشنی ابراز میداشت و در مکارم صفات از امتیازات نیای بزرگش برخوردار بود.

حسن (ع) همچون پیامبر، قلبی مهربان و عطف داشت و حتی نسبت بدشمنانش محبت میکرد و چنانکه تاریخ حکایت می‌کند او نسبت به بدخواهان خویش نیکی میکرد و پاسخ هر بدکاری را به احسان میداد و گذشت و اغماض از رفتار دشمنان، شیوه نیکوی همیشگی او بود و در این روش روشن، سخن خدای را در نظر میداشت که فرموده است:

«ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا أَلَدِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ».

یعنی بدیها را به نیکی پاسخ داده و با آن کس که با تو دشمنی میکند دوست و یاور باش.

راویان گفته‌اند که مردی شامی حضرت را دید و بساحت امام جسارتها کرد و ناسزاها گفت. امام همچنان ساکت ماند و پاسخی نگفت و چون مرد شامی از دشنام باز ایستاد، امام به او گفت:

- ای شیخ گمان میکنم غریبی. اگر چیزی میخواهی بتو میدهیم و اگر راهی میجوئی بتو نشان میدهیم، اگر میخواهی بجائی بروی ترا می‌بریم. اگر گرسنه‌ای سیرت میکنیم و اگر نیامندی بی‌نیازت می‌سازیم و اگر آواره‌ای پناهت میدهیم.

(۶) - تاریخ الخلفاء سیوطی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۳

(۱) امام همچنان نسبت بمرد شامی ملاطفت میورزید، تا اینکه هوش از سر مرد شامی پرید و نمیتوانست جوابی بگوید و متحیر مانده بود که چگونه با زبان دشنام گوی خود از حضرت عذر بخواهد و اینهمه ننگ و گناه را چطور از خود بشوید. پس با نهایت

شرمساری رو به امام کرد و گفت:

خدا میداند که پیامبری را در کدام خاندان قرار دهد «(۷)».

امام با چنین رفتاری نمونه عالی انسانیت کامل و رمز خلق عظیم بود که هرگز خشمی او را از جای بر نمی‌کند و ناخوشایندی به ناراحتیش نمی‌کشانید.

حسن (ع) همه بدیها و زشتخوئیهای بنی امیه را به شکیبائی و گذشت پاسخ میداد چنانکه مروان باین خوی پاک اعتراف کرد و روزی که پیکر مقدس امام را به بقیع می‌بردند، مروان پیش دوید و جنازه را بر دوش کشید.

سید الشهداء (ع) به او گفت امروز پیکرش را به دوش می‌کشی و دیروز خشم و اندوه بجانش می‌ریختی، مروان گفت:

این ارادت را بکسی می‌ورزم که شکیبائیش بسنگینی کوهها بود.

تاریخ نمونه‌های فراوانی از اخلاق کریمه حسن (ع) را بیاد دارد که همگی حکایت دارد که او از پیشگامان اخلاق انسانی و بنیانگذاران فضائل و آداب و کمال بشری بود و ما برخی از آن نمونه‌های اخلاقی را در اینجا بیان داشتیم.

(۷) - مناقب ابن شهر آشوب، در کامل ابن مبرد آمده است که اعرابی گفت بخدا قسم در روی زمین کسی را باندازه او دوست نمی‌دارم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۴

(۱)

۲- بخشندگی امام

آن کس که کفی گشاده و دستی در بخشندگی بازدارد و شعار سخاوت روش او را زینت می‌بخشد، دوری از بخل به او خیری کثیر می‌بخشد و این صفت ممتاز دلیل اطمینان استوار او بخداست.

از پیامبر روایت شده که فرمود: سخاوت از ایمان است و نیز باین مقال افزوده که سخاوت و حسن خلق از صفات ارزنده‌ای است که خدای آنها را زنده و پایدار نگه میدارد.

بدون شک بخشندگی از برترین اخلاق و شریفترین صفات انسانی است، زیرا از قلبی پاک برمی‌خیزد و از فضائل نفسانی حکایت میکند.

و بدین جهت از صفات عالی اخلاقی است که به اشتیاق خیر و احسان صورت می‌پذیرد و از ریا و خودستایی و مدیحه‌سرائی بدور است.

تاریخ از بخشش افراد فراوانی حکایت دارد که بخشندگیهای زیاد دارند و پولها و خانه‌ها و دهکده‌ها بمردم می‌بخشند، ولی میکوشند که بذل آنها، همه جا زبان بزبان گفته شود و نامشان بلند و حس - شهرت پرستی آنها ارضاء گردد و مسلم است چنین بخششی که آلوده به غرضهای شخصی و هدفهای نادرست شهرت پرستی باشد، از حقیقت فضیلت دور است و مانند حس جاه طلبی و عشق بمقام و سرپرستی غاصبانه مردم در شمار رذائل اخلاقی محسوب است نه فضائل.

مانند ریخت و پاشهای «معاویه» که بمنظور استواری مقام حکومت او انجام می‌گرفت و هرگز جنبه خیر و احسان و فضیلت نداشت.

چنین بخششی را نمیتوان سخاوت نامید، بلکه با اصالت بذل و جود مابینت دارد و دامی است برای صید مردم و سپس قربانی کردن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۵

آنها در برابر کرسی مقام و ریاست.

(۱) سخاوت راستین، آن بخشندگی اصیل و بی‌پیرایه‌ای است که تنها برای خیر و

احسان و کمک بی‌ریای بمردم انجام پذیرد و هرگز آلوده به خواسته‌های ننگین

شخصی و ارضاء حس شهرت طلبی و مقام پرستی نگردد.

چنین سخاوت پاک و زیبا و مقدسی در وجود حضرت حسن باعلاء درجه درخشندگی

تجلی می کرد تا آن حد که او را «کریم اهل بیت» می گفتند و او این بزرگواری و مکرمت را از جد اعلا و گذشتگان پاک نهاد و خاندان بخشنده خویش دریافته بود. مگر جد اعلایش نبود که شاعری درباره سخاوتش می سرود:

عمر و بلند پایه (عبد المطلب) همان مرد بزرگواری است که نانها را خرد و ترید میکرد و مردم گرسنه مکه را سیر می ساخت.

حسن (ع) بر میزان این بخشندگی افزود و بر نیاکان پاکنهادش در بخشایش پیشی گرفت. او برای پول و ثروت ارزش قائل نبود مگر با آن، گرسنه‌ای را سیر کند، یا برهنه‌ای را بپوشاند.

میهمانان و گرسنگان گروه گروه بخانه‌اش هجوم می آوردند و امام آنها را از انعام خویش بهره‌مند می ساخت و بشهرهاشان بازمی گردانید و غرق احسان بی کرانش می شدند.

تاریخ از بخشندگیهای امام داستانهای فراوان بیاد دارد. از جمله آنکه عربی برای درخواست کمک بحضورش آمد و حضرت دستور داد آنچه موجود است به او بدهند و ده هزار درهم موجودی خزانه به اعرابی اعطا شد. عرب گفت: ای آقای من! نگذاشتی که نیازم را بگویم و مدیحه‌ام را بسرایم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۶

(۱) حضرت فرمود: ما مردمی هستیم که بخشش ما بمانند بوستان خرمی است که امیدها و آرزوها در آن می چرد. پیش از سؤال بمردم احسان می کنیم از ترس آنکه مبادا آبرویشان ریخته شود. اگر دریا از بخشندگی ما آگاه شود، امواج خروشان از شرمساری فرو می نشیند. (۸)

روزی غلام سیاهی را دید که ظرفی در پیش دارد و لقمه‌ای از آن میخورد و لقمه دیگر به سگی که پیش اوست میدهد. امام پرسید چرا چنین میکنی؟! پاسخ داد خجالت می کشم که من بخورم و این سگ گرسنه بماند.

امام را غیرت احسان بجوش آمد و خواست که باین غلام مهربان، پاداشی نیکو عنایت کند. و به او فرمود: در جای بمان تا بازگردم.
غلام را از مولایش خرید و آزاد کرد و باغی را که غلام در آن کار میکرد نیز خرید و به او بخشید «(۹)».

روزی از کوچه‌های مدینه میگذشت، شنید که مردی از خدا ده هزار درهم پول میخواهد. خدا آن مرد را ناامید نکرد و حسن (ع) آن مبلغ را فوری برایش فرستاد «(۱۰)».
مردی بحضورش آمد و نیازش را بیان داشت.

امام باو گفت: حق سؤال تو چیست؟ من بانجام وظیفه‌ام در برابر تو آگاهی یافتم و هرگز نمیتوانم بمیزان شایستگی بتو ببخشم. هر چیز زیادی در برابر ذات با عظمت پروردگار اندکست. هر چه دارم اگر بتو

(۸) - اعیان الشیعة.

(۹) - البدایه و النهایه.

(۱۰) - طبقات الکبری شعرانی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۷

بدهم وفا بسپاسگزاری تو است، اگر این اندک را از من بپذیری و بار سنگین وظیفه و مسئولیت را از دوشم برداری، آنچه دارم بتو می‌بخشم.

(۱) مرد گفت:

ای پسر رسول خدا عطایت را می‌پذیرم و سپاسگزارت هستم.

امام نماینده‌اش را خواست و فرمود: آنچه باقی مانده داری بیاور.

موجودی پنجاه هزار درم بود! امام همه را بمرد محتاج داد و بعد گفت: آن پانصد دینار را چه کردی؟

جواب داد حاضر است. فرمود: آن را هم بیاور و به آن مرد نیازمند داد و از او عذر

خواست. «۱۱»

اینکه حضرتش فرمود هر چیز زیادی در برابر ذات خدا، اندک است، نمودار چنین بخشش بی نظیری است، زیرا او در راه خدا می‌بخشد و از هیچ کس پاداش و سپاسی نمی‌خواهد.

و از بخشندگیها و بزرگواریهایش حکایت کنند که آن حضرت به همراه برادرش حسین (ع) و پسر عمویشان عبد الله جعفر «۱۲» عازم سفر حج

(۱۱) - دائرة المعارف بستانی. احیاء العلوم غزالی و در آنجا آمده است که حضرت فرمود دو حمال بیاور تا پولها را ببرد و عبایش را نیز بعنوان مزد باربری به حملها داد. غلامان حضرت گفتند دیگر چیزی برای ما باقی نماند. امام گفت امیدوارم خداوند پاداشی بزرگ عنایت فرماید.

(۱۲) - «عبد الله بن جعفر بن ابي طالب» هاشمی، مادرش «اسماء بنت عمیس» بوده و در حبشه دنیا آمد موقعی که پدر و مادرش به آنجا مهاجرت کرده بودند. چون جعفر در جنگ موته شهید شد، پیغمبر دست بر سر عبد الله کشید و درباره او دعا کرد و در باره عبد الله فرمود که او در خوی و خلقت بمانند من است. روزی پیغمبر او را دیدند که با کودکان معامله میکند. فرمود خدایا به کسبش برکت بخش او از زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۸

شدند، در بین راه تشنگی و گرسنگی به آنها دست یافت، زیرا کاروان از آنها پیش رفته بود.

(۱) ناگهان متوجه خیمه‌ای شدند که در سینه آن صحرای سوزان برپا بود و چون بخیمه آمدند جز پیره‌زنی کسی دیگر را در آنجا نیافتند و از او آب و خوراک خواستند. پیر زن که نفسی کریم و روحی بزرگ داشت آنها را کریمانه پذیرفت. وقتی که بزرگواری و خیر در فطرت کسی سرشته شد در راه عزت و بزرگواری آنچه

را دارد می‌بخشد.

پیرزن جز گوسفندی چیز دیگر نداشت و آن را به نزد مهمانان خویش آورد و گفت شیرش را بدوشید و بیاشامید و چون از شیرش سیراب شدند گفت شما را بخدا قسم میدهم که او را بکشید تا من بروم هیزم بیاورم و برای شما غذائی آماده کنم.

بخشندگان معروف عرب است که از سخاوتش حکایتها کرده‌اند و «عبد الله بن قیس» درباره‌اش می‌سراید:

کیست بمانند عبد الله بن جعفر که چهره‌ای روشن دارد و سرمایه‌ای را که در دست دارد باقی نمی‌گذارد و همه را می‌بخشد و نامش باقی میماند.

و «شماخ بن ضرار» درباره‌اش گفت:

ای پسر جعفر! تو نیکو جوانمردی هستی و نیکو پناه‌دهنده‌ای بر هر مهمان نیازمندی، چه بسا مهمانی که بسوی تو آمد و با توشه فراوان بازگشت و آنچه خواست با خود ببرد. عبد الله در سال هشتاد هجری در گذشت و آن سال را به علت جریان سیل شدیدی که در مکه جاری شد و همه چیز حتی شترها را با خود ببرد، عام الحجاج نامیدند یعنی سال ناگواری و سختی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۷۹

(۱) میهمانان پس از صرف غذا از پیر زن تشکر کردند و گفتند ما افرادی از قریش هستیم که عزم سفر حج داریم و چون بمدینه آمدی پیش ما بیا، تا کرامت ترا جبران کنیم. زن را وداع گفتند و برفتند.

چون شب فرا رسید، شوهر آن زن به خیمه آمد و از داستان ورود مهمانان آگاه شد و با شدت خشم بزن گفت چگونه افرادی را که نشناختی پذیرائی کردی و تنها گوسفندی را که داشتیم بر ایشان کشتی؟! را

زن گفت آنها سه مرد قریشی بودند.

زمان گذشت و سالی دیگر سپری شد و خشکسالی پیش آمد و قطره‌ای باران از آسمان نبارید و بادیه‌نشینان بشهر کوچ کردند و این زن نیز به همراه شوهرش بمدینه آمد و چون راهی برای زندگی نیافتند از کوچه‌های مدینه سرگین شتر جمع می‌کردند. روزی چهره خوشبختی بر آنها خنده زد و حسن (ع) پیر زن را در کوچه دید و شناخت و بزرگواری زن را بیاد آورد و بجبران آن آماده شد که پاداش نیکی، دینی بر ذمه آزادگان است.

غلامش را بدنبال زن فرستاد و چون عجزه بحضور آمد، امام فرمود:

- ای کنیز خدا آیا مرا می‌شناسی؟!

- نه.

- من یکی از مهمانان تو در فلان سال هستم.

- من شما را نمی‌شناسم.

- اگر تو مرا نمی‌شناسی، من تو را می‌شناسم.

امام به غلامش فرمود: هزار گوسفند برای آن زن بخرد و هزار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۰

دینار هم به او ببخشد (۱) و بعد او را به نزد برادرش حسین (ع) فرستاد.

حسین (ع) پیر زن را شناخت و بمیزان عطای برادرش به او بخشید و به نزد عبد الله

جعفرش فرستاد.

عبد الله هم بمانند آنها هزار گوسفند و هزار دینار به پیر زن بخشید و زن همه را بگرفت

و شادمانه برفت. «۱۳»

زن از آن فقر سیاه و سنگین رها شد و به ثروت و بی‌نیازی رسید چنانکه هر کس شنید

از اینهمه بخشندگی حسن (ع) بر آن زن حسد برد.

درود خدا بر تو ای ابو محمد (ع) که تو نمودار رحمت پروردگاری که خیر و احسان

را بر درماندگان ارزانی میداری چنانکه تلخی و درد زندگی را از یاد ببرند.

و آمده است که حسن (ع) بوستانی را از انصار به چهار صد هزار درم خرید و چون آگاه شد که به آن نیازمندند، بوستان را به آنها بخشید. نجات این گروه از خواری پریش و بازگردانیدن شرف آنها از برترین انواع سخاوت و بلندترین مرتبه بخشندگی است. «۱۴»

کنیزکی دسته گلی به حضرت هدیه کرد و امام او را در راه خدا آزاد کرد. «انس» بر این بخشندگی خورده گرفت. امام فرمود: خداوند روش ادب را به ما آموخته و فرموده است: «چون بشما تحیتی گفتند و انعامی کردند آن را بهترین صورت جبران کنید» و پاداش خوب هدیه این کنیز آزادیش بود. «۱۵»

(۱۳) - احياء العلوم غزالی، دائرة المعارف بستانی.

(۱۴) - الصبان.

(۱۵) - المناقب.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۱

(۱) دیگر از بزرگواریهایش آنکه، امام استری داشت که مروان به آن علاقه و عشقی فراوان داشت و گفت چه کسی میتواند این استر را برای من بگیرد؟ «ابن عتیق» گفت استر را برایت می آورم بشرطی که سی حاجت من را برآوری. مروان پذیرفت. «ابن ابی عتیق» گفت: چون مردم شب را در مسجد جمع شدند من بزرگان قریش را یاد می کنم و می ستایم ولی نامی از حسن (ع) نمی برم، تو علت را پرس. چون شب شد و مردم جمع شدند وی بزرگان قریش را یاد کرد و اوصاف آنها را ستود، ولی درباره حسن (ع) خاموش ماند. مروان گفت: ابو محمد را فراموش کردی. «ابن ابی عتیق» گفت: من نام اشراف را بردم و اگر از انبیاء سخن می گفتم البته که ابو محمد (ص) را در شمار آنان یاد می کردم.

چون امام (ع) بیرون آمد، «ابن ابی عتیق» بدنالش براه افتاد.

امام تبسمی کرد و گفت حاجتی داری؟

گفت: همین استر شما را میخواهم. حضرت از استر پیاده شد و آن را به او بخشید. «۱۶»

دیگر از سخاوتش نوشته‌اند که مردی از او درخواست کمک کرد.

امام گفت سؤال جایز نیست مگر آنکه قرضی داشته باشی یا دیه‌ای بگردنت باشد. مرد

گفت علت سؤال یکی از اینهاست. حضرت صد دینار به او بخشید.

مرد سائل به نزد حسین (ع) رفت و نیازش را گفت. حضرت صد دینار

(۱۶) - کامل مبرد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۲

به او بخشید ولی یک دینار کمتر داد، تا احترامی برای برادر قائل گردد و بمیزان او

نبخشیده باشد.

(۱) سائل از «عبد الله عمر» هم چنین درخواستی کرد و عبد الله فقط هفت دینار باو داد.

مرد از میزان بخشایش حسنین (ع) او را خبر داد. عبد الله گفت وای بر تو، مرا با آنان

برابر میدانی آنها چهارگان درخشان دانشند.

و گفته‌اند هر گاه باغی و مزرعه‌ای از کسی می‌خرید و بعد فروشنده را نیازمند میدید،

باغ را با پولش به او می‌بخشید. «۱۷»

روزی مستمندی بحضورش آمد و درخواست کمک کرد، ولی امام در آن روز چیزی

در اختیار نداشت.

حضرت شرمسار شد و نتوانست او را ناامید برگرداند. فرمود:

چیزی بتو می‌آموزم که برایت سودی فراوان دارد. عرضه داشت بیان فرما ای پسر

رسول خدا!

امام گفت: دختر خلیفه مرده است و خلیفه بسختی اندوهگین است و از هیچ کس

تسلیتی نمی‌پذیرد، تو بنزد خلیفه برو و در تسلیتش چنین بگویی:
 خدا را شکر که دختری را مستور داشت و تو بر قبرش نشستی و حرمتش را هتک
 نکرد که او بر گور تو بنشیند.
 خلیفه از شنیدن چنین تعزیتی اندوهش بر طرف شد و باو جایزه داد و بعد پرسید این
 سخن را خودت گفتی؟
 جواب داد نه، آن را امام حسن بمن آموخت.
 خلیفه گفت راست گفتی که سخن فصیح از زبان او بر می‌خیزد و

(۱۷) - طبقات الکبریٰ شعرانی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۳

دستور داد جایزه‌ای دیگر به او بخشیدند. «۱۸»

از امام پرسیدند چرا هرگز سائلی را ناامید بر نمی‌گردانی؟
 فرمود: منم بدرگاه خدا سائلی هستم و میخواهم که خدا محرومم نسازد و شرم دارم
 که با چنین امیدی، سائلان را ناامید کنم. خداوندی که عنایتش را بمن ارزانی میدارد،
 میخواهد که من هم بمردم کمک کنم و می‌ترسم اگر بخشش خود را از مردم دریغ
 دارم، خدا هم بمن عنایت نفرماید آنگاه این شعر را سرود:
 چون سائلی بنزد من بیاید می‌گویم آفرین بر آنکه بخشش به او، بر من واجب است و
 هر بخشنده‌ای که بر او ببخشد به فضیلت رسد.

و نیکوترین روزهای جوانمردان روزی است که از آنها در خواست کمک کنند. «۱۹»
 در میزان سخاوتش گفته‌اند که هرگز در برابر مستمندان کلمه «نه» بر زبان نمی‌آورد.

«۲۰»

و اشعاری بحضرتش نسبت داده‌اند که درباره بخشندگی می‌سروده و می‌گفته است که:
 «بخشندگی بر بندگان فریضه‌ای از جانب خداست که در قرآن محکم آمده است.

خداوند بندگان بخشنده‌اش را وعده بهشت داده و بخیلان را بجهنم خواهد برد.

(۱۸) - نور الابصار.

(۱۹) - نور الابصار.

(۲۰) - طبقات الکبری، جواهره الکلام.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۴

آن کس که دست بخشندگی بسوی نیازمندان نگشاید مسلمان نخواهد بود».

و همچنین گفته است که:

«خداوند مردم را بقدرت خویش آفرید، گروهی از آنها بخشنده‌اند و برخی بخیل،

بخشندگان در آرامش و آسایشند، اما بخیلان گرفتار اندوهی درازند». (۲۱)

این سرگذشت‌های درخشنده و کارهای نیکوئی که از امام در مسیر خیر و احسان و

کمک بطبقات درمانده و نیازمند انجام میگرفت، دلیلی روشن بر وجود قلبی پاک و

پرمهر و توجهی دقیق به گروه دردمندان و تیره بختان است که همگی از انسان دوستی

اصیل او حکایت می‌کند و او آنچه در این باره میکرد و هر آنچه می‌داد و می‌بخشید

همه برای خدا و در راه خدا بود، هرگز از کسی پاداش و سپاسی انتظار نداشت.

(۱)

۳- پارسائی و پرهیزکاری

در جهان نیروئی است پنهانی که هستی را میگرداند و شئون آفرینش را تدبیر میکند و

آن نیروی مقدس علت آفرینش و منشأ بقاء موجودات است.

دلیل بر وجود این نیروی مقدس و عظیم، نظم دقیقی است که در همه هستی مشهود

است و گردش منظم ستارگان بر آن دلالت دارد که

(۲۱) - مناقب، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۵

قرآن فرماید: «نه خورشید تواند که بماه برسد و نه شب میتواند بر روز- پیشی گیرد و همه ستارگان در مدارهای خود شناورند».

همین قوه غیبی است که هستی را بما افاضه فرموده و ما را از تاریکی عدم بر آورد. ما باید این نیروی مقدس را بشناسیم و دوست بداریم و هر چند بنده‌ای شناختش نسبت به آفریدگار جهان افزایش یابد، ایمان و دوستی و فروتنیش نسبت بخدایش افزونتر میگردد.

آیا در اینجا کسی را آگاه‌تر به پروردگار متعال، از امام حسن می‌شناسیم. آن کس که در دامان بنیانگذار ایمان و رسول بزرگوار پرورش یافت و از آموزشهای پاک امیر حق، امام علی (ع) روحش تغذیه کرد، امامی که خدا را چنان شناخت که هیچ کس دیگر نتوانست بشناسد و پیامبر در- باره‌اش فرمود: یا علی! خدا را هیچ کس بمانند من و تو شناخت.

و همین معرفت عمیق و ارزنده است که موجب میگردد خدای پرستیده شود نه از ترس آتش جهنم و نه باشتیاق ورود در بهشت.

(۱) و حسن (ع) در اینگونه عبادت و اخلاصی خدایش را می‌پرستید، چنانکه هرگز او را نمیدیدند که بیاد خدا نباشد و زبانش بنام پروردگارش نجبد «۲۲».

(۲) چون وضو می‌ساخت حالش دگرگون می‌شد و خوفی ژرف در اندرون جانش نفوذ میکرد چنانکه رنگ چهره‌اش می‌پرید و اندامش بسختی می‌لرزید و چون علت را می‌پرسیدند می‌گفت:

(۲۲)- امالی صدوق.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۶

هر کس که بخواهد در برابر رب العرش بایستد باید رنگش پرید و بند بندش بلرزد.

(۱) و چون وارد مسجد می‌شد، فریاد برمی‌داشت و می‌گفت:
 خدایا! میهمانت بدرگاهت آمد، ای نیکوی بخشنده! اینک بدکاری به حضورت
 می‌رسد. ای خدای کریم! بدیهائی که در پیش دارم به خوبیهائی که در نزدت داری
 ببخشای.
 و چون بنماز می‌ایستاد، فروتنی و خشوع بر چهره‌اش نمایان می‌شد و چنان خشیت
 جلال خداوندیش فرا میگرفت که مفاصل پیکرش می‌لرزید.
 چون نام بهشت و دوزخ را می‌شنید از شدت ترس خدا همچون مار گزیدگان بخود
 می‌پیچید «۲۳». از خدا بهشت را میخواست و از ترس آتش بخدا پناه می‌برد و با شنیدن
 نام مرگ و عواقب خطرناک آن از هول قیامت و بعث و نشر، بشدت می‌گریست، به
 گریه خوف و گریه بازگشت. «۲۴»
 چون حضور در دادگاه الهی قیامت را بیاد می‌آورد، شهقه‌ای می‌کشید و بیهشانه
 می‌افتاد. «۲۵»
 مردگان را با وقار و احترام مشایعت میکرد و روزی که یکی از همسایگانش مرد، از
 خوف مرگ چنان فریاد کشید که صدایش از ناله عزاداران بلندتر بود. «۲۶»
 او قرآن را با اشتیاق و آرامی و ژرف‌اندیشی و توجه بمعانی دقیق آیاتش، تلاوت
 می‌کرد و چون به آیه‌ای می‌رسید که بمؤمنان خطاب داشت

(۲۳) و (۲۴) - اعیان الشیعة.

(۲۵) - امالی صدوق.

(۲۶) - مجموعه ورام.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۷

می‌گفت: «لیک اللهم لیک» یعنی بلی خدایا ندایت را شنیدم «۲۷».

شایسته نیز همین بود، زیرا این آخرین مدرج ایمان و عقیده است و منتهای شعار دوستی

و اخلاص نسبت بذات پروردگار.

(۱) او خانه خدا را پانزده بار «۲۸» و بگفته دیگر بیست بار «۲۹» پیاده حج کرد درحالی که اسبهای نجیب را در برابرش یدک میکشیدند و او با پای طلب به بیت معبود می‌شتافت. «۳۰»

و چون از او پرسیدند، چرا این قدر پیاده به حج میروی؟ فرمود: از خدایم شرم میدارم که با پای پیاده زیارت خانه‌اش نروم. «۳۱»

او با چنین اخلاصی، بحق پیشوای پرهیزگاران و آقای عابدان بود و با این ایمان کامل، چهره درخشان منیبان بود.

آنان که بخدا روی می‌آورند و جز از او نمی‌ترسند و بغیر او امید نمیدارند و جز به راز گوئی و بخشش خواهی و کسب خشنودیش بدیگری انس نمی‌بندند. حسن (ع) دو بار آنچه داشت از همه ائمه گرانبهای زندگیش در راه خدا بخشید و سه بار دار و ندارش را به دونیم کرد و نیمی را در راه خدا بخشید، حتی یک کفش را نگه داشت و دیگری را بمستمندان داد. «۳۲»

از نمونه‌های عبادتش آنکه هر شب سوره کهف را تلاوت میکرد «۳۳»

(۲۷) - امالی صدوق.

(۲۸) - فصول المهمه.

(۲۹) - حیات الحیوان.

(۳۰) و (۳۱) - اعیان الشیعه.

(۳۲) - اسد الغابه.

(۳۳) - تاریخ ابن کثیر.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۸

و چون از نماز سحرگاهی می‌پرداخت با هیچ کس سخن نمی‌گفت و یاد خدا میکرد تا

آفتاب بر آید «۳۴».

(۱) اما پارسائیش از دنیا و بی‌اعتنائیش به فریبندگیهای آن از این شعر که بحضرتش نسبت داده‌اند بخوبی آشکار است که می‌گفت:

«تکه نانی خشن مرا سیر می‌کند و به اندک آبی خالی، تشنگیم را فرو می‌نشانم. قطعه‌ای پارچه کم ارزش مرا می‌پوشاند که اگر زنده باشم جامه من و اگر بمیرم کفنم باشد». «۳۵»

این زهد و پارسائی را امام در موقعیتی معمول میدارد که هزاران هزار دینار بمستمندان می‌بخشد و چنین زهدی واقعی و حقیقی است که با وجود توانائی صورت پذیرد و گرنه پارسائی ناداران را نمی‌توان زهد نامید.

امام فریبندگیها و سرمایه‌های مادی دنیا را به عشق روز بازپسین فرو می‌گذاشت، روزی که وعده‌گاه متقین است و روشنترین دلیل پارسائی اوست که از حکومت ظاهری مسلمین در راه خدا و برای جلوگیری از ریختن خون مردم چشم پوشید و از این دو شعر که باو منسوب است توجهش به خیر خواهی و احسان و بی‌اعتنائیش بسرمایه‌های مادی جهان، معلوم میگردد که میگوید:

«آنچه میتوانی توشه‌ای برای خودت از این جهان فرا پیش فرست که ناگهان مرگ بسراغت می‌آید.

(۳۴) - بحار الانوار.

(۳۵) - بحار، جلد ۱۰.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۸۹

چرا این قدر بنعمت‌های جهان شادمانی مگر نمی‌بینی که دوستان تو در گودال مرگ پوسیده‌اند» «۳۶».

(۱) و درباره فریب‌خوردگان دنیای گذران فرماید:

«به آن کس که در این جهان ناپایدار زندگی میکند بگوی: هنگام رفتن فرارسیده است، با دوستانت خداحافظی کن کسانی را که دیدار میکردی و با آنها سخن می‌گفتی.

همگی در قعر گورها، خاک شدند». (۳۷)

و بسیار باین شعر آموزنده استشهاد می‌جست و می‌گفت:

«ای لذت‌پرستان این جهانی! بدانید که این زندگی جاودانه نیست آن کس که فریب

این سایه گذران را بخورد، نادان است». (۳۸)

این آثار و گفتار نمونه روشنی از بی‌اعتنائی امام به دنیا دوستی و عشق بمظاهر و ظواهر آنست و نشان میدهد که او توجه به حیاتی جاودانه و نعیمی ابدی دارد، دیگر جهانی که از این دنیای گذران ارزنده‌تر است.

نمودار پارسائی امام روایتی است که «مدرک بن زیاد» (۳۹) نقل می‌کند و می‌گوید:

روزی در باغ «ابن عباس» بودیم که حسنین (ع) و پسران عباس وارد

(۳۶) - تاریخ ابن عساکر.

(۳۷) - المناقب.

(۳۸) - فصول المهمه.

(۳۹) - مدرک بن زیاد یکی از یاران پیغمبر است که در دهکده روایه از نواحی دمشق

وفات کرد و اولین مسلمانی که در آنجا دفن شد - الاصابه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۰

شدند و قدری در باغ گردش کردند و بعد در کنار نهری نشستند، حسن (ع) فرمود:

«مدرک!» غذائی داری؟!!

(۱) گفتم: بلی، و بعد مقداری نان و قدری نمک و کمی سبزی آوردم. امام آن غذای

ساده را میل کرد و گفت ای مدرک! چه غذای خوب و پاکیزه‌ای بود.

در این وقت غذاهای خوب و مفصلی برای امام آوردند. حضرت فرمود: مدرک! غلامان را صدا بزن تا بیایند و بخورند. غلامان همگی آمدند و غذا خوردند ولی امام چیزی تناول نکرد.

مدرک گفت: آقای من چرا شما صرف نکردید! امام گفت: من همان غذای ساده را دوست داشتم که غذای صالحان و مستمندان است. «۴۰»

«محمد بن بابویه قمی» «۴۱» کتابی درباره پارسائی امام حسن (ع) تألیف کرده که آن نمودارها به حقیقت حکایت از زهد امام و بی‌اعتنائی او به فریبندگیهای دنیا دارد. حسن (ع) از نخستین دوران زندگی تا پایان حیاتش در پرتو تعلیمات جدش پیامبر و پدرش علی (ع) می‌زیست و عابدترین و پارساترین و داناترین مردم روزگارش بود. «۴۲»

(۴۰) - تاریخ ابن عساکر.

(۴۱) - محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی رئیس محدثین و از علمای بزرگ شیعه است که در میان قمی‌ها بدانش و کثرت حدیث او یافت نمی‌شود. او استاد شیخ مفید بود و تألیفات او بالغ بر سیصد جلد کتاب است. او در سال ۳۸۱ هجری در شهر ری وفات کرد (کنی و الالقاب، ج ۱).

(۴۲) - امالی صدوق.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۱

۴- وقار و هیبت

(۱) شخصیت ممتاز امام شایسته آن بود که چشمهای مردم را از هیبت خویش پر کند و هیمنه‌اش بر جانها چیره گردد، زیرا شخصیت پیامبر در وجود او تمثیل و تجلی داشت و جلال و شکوه پیامبری در چهره‌اش نمایان بود چنانکه «واصل بن عطاء» «۴۳» درباره

وقار امام و شخصیت و جلالش میگوید: حسن (ع) چهره انبیاء و فروغ بزرگان داشت. (۴۴)

«ابن زبیر» گفت: مادران فرزندی چون حسن در هیبت و بلندپایگی نزاده‌اند. «۴۵» شخصیتش آن قدر ممتاز بود که چون بر در خانه‌اش فرشی می‌انداختند و می‌نشست، عابران باحترام و تجلیل موقعیتش از رفتن باز میماندند و در برابرش می‌نشستند بطوری که کوچه از انبوه جمعیت پر می‌شد و امام بناچار بخانه بازمی‌گشت. «۴۶» و از پدیدارهای بزرگی و پایگاه بلندش اینکه به همراه برادرش حسین (ع) پیاده زیارت کعبه میرفت و اسبها را در برابرش یدک میکشیدند و او میخواست که راه کعبه مقصود را با پای خویشتن بپیماید و اخلاصی

(۴۳) - واصل بن عطاء بصری از متکلمان بلیغ و سخنوران بزرگ است که از آراء متکلمان بزرگ کناره گرفت و فرقه معتزله بکوشش او قوام یافت. از تألیفات او: اصناف المرجئه، التوبه و معانی القرآن است.

در سنه هشتاد هجری در مدینه بدنیا آمد و بسال ۱۳۱ در گذشت (لسان‌المیزان، جلد ۶).

(۴۴) - اعیان الشیعه، جلد ۴.

(۴۵) - تاریخ ابن کثیر.

(۴۶) - اعلام الوری.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۲

بیشتر ورزد. گروه حاجیان هم باحترام حضرتش از مرکبها فرود می‌آمدند و به همراهش راه بیابان داغ حجاز را پیاده می‌پیمودند و چون تحمل چنین مشقتی برای برخی دشوار بود، بناچار به «سعد بن وقاص» چاره بردند. (۱) «سعد» بحضرتش عرضه داشت که پیاده روی در این راه دور و سخت برای گروه

حاجیان دشوار است و چون شما را پیاده می‌بینند، نمیخواهند سوار شوند، زیرا این کار را مبین اجلال و تعظیم شما میدانند پس اگر شما هم سوار شوید، بهتر است. امام که با خدای خویش پیمان داشت که آنچه را، حتی جان و آسایش خویش را بذل مرضات او کند، فرمود:

ما سوار نمیشویم، زیرا پیمان داریم که راه خانه خدا را پیاده پیمائیم، ولی راه خود را عوض می‌کنیم تا مردم بتوانند سوار شوند. (۴۷)

روزی در کوچه‌های مدینه می‌گذشت و جامه‌ای ارزنده پوشیده و بر استری رهوار سوار بود، بر چهره‌اش درخششی از جمال و نیکوئی می‌تابید و گروهی از غلامان و خدمتگزاران در التزامش بودند.

مردی یهودی که چنان حشمت و هیبتی از امام مشاهده کرد، پیش آمد و گفت از شما پرسشی دارم.

امام پرسید سؤال چیست؟

یهودی گفت: جدت رسول خدا فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و اینک ترا می‌بینم که با اینکه مؤمنی در بهشتی از کامیابی و بهره‌مندی بسر می‌بری و من که مردی کافر در زندانی از محرومیت و

(۴۷) - المناقب، جلد ۲ - اعیان الشیعه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۳
جهنمی از گرسنگی و فقر گرفتارم.

(۱) امام گفت: اگر جایگاه ما را در جهان دیگر ببینی و از وعده‌های خداوندی که بما و مؤمنان داده - که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی نگذشته - آگهی یابی، خواهی دانست که ما در این جهان، زندانیم. و اگر آنچه را خداوند بتو و بدیگر کافران وعده فرموده از عذاب آتشین و شکنجه‌ها و

عذابهای دردناک، آنگاه خواهی دانست که اکنون در بهشتی از آسایش و نعمت زیست می‌کنی. «۴۸»

بعضی از نابکاران عرب که شکوه و بزرگی امام را می‌نگریستند میگفتند این عظمتی است که تو داری.

و امام میفرمود بلکه عزتست و آنگاه این آیه تلاوت میکرد که:
«عزت از خدا و پیامبرش و مؤمنان است». «۴۹»

و این عزت و هیبت حسن (ع) جلوه‌ای از شکوه پیامبر و عزت و بزرگواری او بود.

۵- فصاحت و بلاغت

(۲) همه صفات درخشان و امتیازات بی‌نظیر و کمال‌ها و برتری‌ها در وجود امام (ع) تمثل و تجسم داشت و بر ذات ارزنده‌اش تجلی میکرد و از جمله این صفات، فصاحت و بلاغت او در گفتار بود.

(۴۸) - فصول المهمه.

(۴۹) - المناقب، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۴

(۱) امام از ورزیده‌ترین بلیغان در سخن و رعایت مناسبت در بیان بود و گفتارش ایجاز و اعجاز داشت و باید هم چنین باشد، زیرا او پرورده خاندان سخنوری و کانون فصاحت و اعجاز کلام بود.

جدش، رسول خدا، فصیحترین عنصر عرب و پدرش علی (ع) پیشوای بلیغان و سردار سخنوران بود و حسن (ع) در گفتار بلیغ و رسا از آنان ارث میبرد و از او سخنانی بیادگار مانده که گویای آن میراث گرانبها و متضمن حکمتهای عالی و اصول آداب اجتماعی و راهنمایی و اندرزی جاودانی است.

این سخنان آموزنده و ارزنده بزیبائی کلام ترصیح یافته و مفاهیمی بس عمیق و حکیمانه را در بردارد که اینک برخی از درسهای پرفیض حضرتش را بیان میداریم.

امام علی (ع) به فرزندش حسن (ع) توجه کرد و درباره برنامه‌های صحیح اخلاقی و اصول زندگی از او پرسشهایی کرد و حسن (ع) پاسخهایی داد که نمونه‌های کامل اعجاز و بلاغت است:

امام علی: شرف چیست؟

حسن: خدمت به همبستگان و برداشت سختی‌های آنان.

- جوانمردی چیست؟

- پاکدامنی و بخشش.

- پستی چیست؟

- خرده‌بینی و دریغ از اندک بخشی.

- ناکسی چیست؟!

- کم بخشی و یاوه‌گویی.

- سخاوت چیست؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۵

- بخشندگی در ناداری و دارائی.

(۱) - بخل چیست؟!

- داشتن را شرف دانستن و انفاق را تلف شمردن.

- برادری چیست؟

- همراهی در سختی و خوشی.

- ترس چیست؟

- دلیری بر دوست و فرار از دشمن.

- سداد چیست؟

- دفع زشتی به نیکوئی.
- غنیمت چیست؟
- توجه به تقوی و پارسائی در دنیا.
- شکیبائی چیست؟
- فرو بردن خشم و زمام نفس در دست داشتن.
- بی‌نیازی چیست؟
- خشنود بودن به آنچه خدا می‌دهد اگر چه کم باشد، زیرا- بی‌نیازی، غنای نفس است.
- فقر چیست؟
- آزمندی نفس در هر چیز.
- نیرومندی چیست؟
- سخت کوشی و مبارزه با نیرومندان.
- پستی چیست؟
- ترس از راستی و حقیقت.
- زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۶
- (۱)- دلیری چیست؟
- هم نبردی با نیرومندان.
- دشواری در چیست؟
- در سخنی که بتو مربوط نیست.
- بزرگواری چیست؟
- تاوان را ببخشی و از جرم بگذری.
- عقل چیست؟
- نگهداری رازهای دل.

- کج خوئی چیست؟
 - در افتادن با رهبر و در برابرش بلند سخن گفتن.
 - بزرگی چیست؟
 - ترک زشتی‌ها و انجام نیکی‌ها؟
 - دوران‌دیشی چیست؟
 - آرامش همیشگی و نرمی با بزرگان و برکناری از بدگمانی مردمان.
 - شرافت چیست؟!
 - همراهی با برادران.
 - نادانی چیست؟
 - پیروی از پست فطرتان و همنشینی با گمراهان.
 - غفلت چیست؟
 - بمسجد نرفتن و از تبه‌کاران پیروی کردن.
 - بی‌بهرگی چیست؟
 - زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۷
 - از دست دادن بهره‌ای که بتو میدهند.
 - نادان کیست؟
- (۱) - آن کس که مالش را به بیهودگی تلف کند و آبروی خود را ببرد.
- در اینجا هر انسان خردمندی در برابر گفتار ساده و در عین حال عمیق و اعجاز‌آمیز امام به حیرت می‌افتد که چگونه به مباحث و حقایق حیاتی انسانی احاطه داشته و بدون تکلف به اساسی‌ترین مسائل زندگی پاسخ گفته است.
- پس باید در برابر این همه دانش نامتناهی که برخاسته از کانون حکمت الهی است خضوع و اعتراف کرد و بزرگداشت مقام معنوی او را واجب شمرد.

۶- مکارم اخلاق

(۲) «جابر» گفت: از امام حسن شنیدم که فرمود: مکارم اخلاق ده تاست: راستگوئی، درستکاری، بخشندگی، نیکخوئی، پاداش خیر، پیوند با خویشاوندان، حمایت از همسایگان، حق شناسی، مهمان نوازی و سر آمد همه آنها حیاست. روزی «معاویه» بحضرتش عرضه داشت: ای ابا محمد! سه چیز است که تا کنون کسی درباره آن بدرستی بمن پاسخ نداده است.

امام فرمود: آنها چیست؟

معاویه گفت: جوانمردی، بزرگواری و بلندپایگی؟

امام پاسخ داد: جوانمردی آنست که مرد، کار دینش را اصلاح کند و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۸

درباره مال دنیا نیکو عمل نماید، بمردم سلام و درود فرستد و دوستی همگانی را بخویشتن جلب کند.

بزرگواری آنست که قبل از درخواست ببخشایند و نیکی را گسترش دهند و گرسنگان را سیر کنند.

بلندپایگی، حمایت از همسایه است و شکیبائی در برابر سختیها و استقامت در برابر ناخوشایندیها.

شخصی بحضورش آمد و گفت: بهترین مردم کیست؟!

فرمود: آن کس که مردم را در زندگانی خویش شریک سازد.

پرسید: بدترین مردم کیست؟

پاسخ داد: آن کس که در زندگانش هیچ فردی را بهره مند نسازد «۵۰».

(۱)

۷- خویهای زشت

امام فرمود: هلاک مردمان در سه چیز است: تکبر، آز و حسد. تکبر موجب تباهی دین است و شیطان بهمین جهت از پیشگاه خدا رانده شد. حرص، دشمن جان انسان است و موجب شد که آدم از بهشت بیرون شود. حسد، انسان را بزشتیها میکشاند و بهمین سبب قایل، هابیل را کشت «۵۱».

(۵۰) - تاریخ یعقوبی، جلد ۲.

(۵۱) - نور الابصار.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۱۹۹

بدون شک این خوی‌های زشت که امام (ع) بر کناری از آنها را واجب می‌شمرد و زیانهای آنها را بیان میدارد، ریشه‌های اخلاق فاسدند.

(۱)

۸- دعوت بدانش خواهی

امام بفرزندانش فرمود: دانش بجوئید که شما امروز کودک هستید و فردا بزرگ میشوید و اگر نمیتوانید مطلبی را حفظ کنید آن را بنویسید «۵۲».

و فرمود: مردم را دانش بیاموز و از دیگران دانش بجوی در این صورت دانش خویش را نگه داشته و دانش دیگران را اندوخته‌ای «۵۳».

و گفت: پرسش نیکو، نیمی از دانش است «۵۴».

(۲)

۹- عقل

و فرمود: آن کس که عقل ندارد فرهنگ ندارد، آن کس که همت ندارد ارزش دوستی ندارد، آن را که شرم نیست، دین نباشد. سرآمد خردمندی معاشرت نیکو با مردمان است، سعادت دو جهان بوسیله عقل بدست می‌آید و آن کس که عقل ندارد از

همه خوشبختی‌ها محروم است «۵۵».

(۵۲) - فصول المهمه.

(۵۳) - الاثنی عشریه.

(۵۴) - نور الابصار.

(۵۵) - اعیان الشیعه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۰

(۱)

۱۰- فضیلت قرآن کریم

درباره ارزش قرآن فرمود: در این قرآن چراغهای هدایت میدرخشد و دلها براهنمائی‌ش بهبود می‌یابد پس باید دل را بفروغ تابناکش روشن ساخت و دلها را بفرامینش استوار کرد، دلها بوسیله اندیشه درست روشن میماند و راه می‌یابد همچنانکه رهروان در پرتو نور از تاریکی‌ها میگذرند «۵۶».

(۲)

۱۱- نیایش

خداوند باب سؤال را بر کسی نگشود که باب اجابت را بر او فرو بندد و دری از عمل بر کسی باز نکرد که راه پاداش را بر او ببندد و باب شکر را بر کسی نگشود که باب فراوانی نعمت را بر او سد کند «۵۷».

(۳)

۱۲- سیاست

از حضرتش درباره سیاست سؤال شد:
سیاست رعایت حقوق خدا و زندگان و مردگان است.
حق خدا: انجام فرائض و برکناری از گناه است.
حق مردم آنست که وظیفه خود را نسبت به آنها انجام دهی و هرگز از خدمت اجتماع خود بازمانی و همچنانکه زمامدار با تو بدرستی رفتار

(۵۶) - کشف الغمه.

(۵۷) - اعیان الشیعه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۱

کند، تو نیز با وی بدرستی و اخلاص عمل نمائی و چون بستگان از طریق راست منحرف شدند، آنها را براه راست رهنمون باشی.

(۱) و حق مردگان بر تو آنست که از خوبی‌های آنها سخن گوئی و از بدکاریهایشان چشم‌پوشی، زیرا خدائی است که حساب کار آنها را میکند «۵۸».
معاویه بامام گفت: چه وظیفه‌ای در زمامداری مردم بر عهده داریم.
امام فرمود: آنچه سلیمان بن داود گفت.
معاویه گفت: سلیمان چه گفت؟

امام فرمود: سلیمان به یارانش گفت: آیا میدانید وظیفه زمامدار بدوران حکومتش چیست که اگر آن را انجام دهد زبانی از سوی هیچ کس باو نرسد؟
اینکه از خدای در پنهان و آشکارا بترسد و بهنگام خشم و خشنودی، عدالت ورزد و در نیاز و بی‌نیازی میانه رو باشد. مال مردم را بستم‌نگیرد و در اسراف و بیهودگی خرج نکند و اگر چنین کند، زبانی به بهره‌یابیهای دنیویش نمی‌رسد «۵۹».
این سخن امام، درس سیاستی شایسته و درست است که اگر دولتها آن را بکاربرند، ملت و حکومت هر دو در آسایش و کامیابی بسر خواهند برد و امام با چنین

راهنمایی‌های ارزنده‌ای بخاطر مصالح اجتماعی مردم، دشمن خود، معاویه را هدایت میکند که شاید بر طریق حقیقت راه پیماید.

(۵۸) - مجله العرفان.

(۵۹) - تاریخ یعقوبی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۲

(۱)

دوست و همنشین

آیا شما را خبر دهم از دوستی که پیش من از بزرگترین افراد مردم است، آن کس که دنیا در چشمش کوچک باشد و از شکم پرستی پرهیزد و آنچه را که حرام است نخورد، و چون پولی بدست آورد، جمع نکند و از چیرگی نادانی خود را بر کنار دارد و دست بکار بی سود دراز نکند، شکایت نکند و خشمگین و رنجیده خاطر نشود، همیشه خاموش باشد و چون سخن گوید بر دیگران غالب گردد، نزار و لاغراندام باشد، ولی بهنگام مبارزه و حق طلبی همچون شیری پرتوان گردد، چون در جمع دانشمندان حضور یابد به شنیدن از گفتن حریص تر باشد و اگر در سخن گفتن توانا و چیره باشد، بسکوت نگراید، نگوید آنچه را نمی کند، و بکند آنچه را نگوید، اگر در برابر دو کار قرار گرفت و ندانست کدامین بحق نزدیکتر است، آن را که بهوای نفس نزدیکتر است ترک کند، آنچه را بر خودش موجب پوزش خواهی است دیگران را بر آن سرزنش نکند، سخنی را درباره کسی نگوید و نپذیرد مگر آنکه قاضی دادگر و گواهان عادل بر آن حکم کنند. «۶۰»

به یکی از فرزندان فرمود: کسی را به برادری انتخاب مکن مگر آنکه بدانی از کجا می آید و به کجا میرود. آن کس بتو نزدیک است که بحقیقت با تو دوستی کند و هر

کس که از دوستی تو کناره گرفت، از تو دور است هر چند از نزدیکانت باشد.
مردی از آن حضرت خواست که دوست و همنشین او باشد.
فرمود: بشرطی که از من ستایش نکنی، زیرا من خودم را بهتر از تو

(۶۰) - عیون الاخبار - ابن قتیبه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۳

می‌شناسم و مبادا مرا دروغگو شماری که دروغگو رأی و عقیده‌ای ندارد و مبادا در برابر من از کسی غیبت کنی.
آن مرد چون شرایط دوستی با آن حضرت را مشکل دید، گفت از در خواست خود منصرف شدم.

امام فرمود: آری هر طور میخواهی بکن. «۶۱»

(۱)

سخاوت و نیکی

امام در طواف کعبه بود که مردی معنی جود را از آن حضرت پرسید.
امام فرمود: پرسش تو دو وجه دارد: جود خالق و جود مخلوق.
جود مخلوق در آن است که آنچه را خدا بر او واجب شمرده بپردازد که اگر نپردازد بخیل است.
و اما خداوند جواد است چه ببخشد و چه نبخشد، زیرا بندگان حقی بر خدای ندارند که مفهوم اعطاء و منع بر آن تعلق یابد. «۶۲»
و نیکی آنست که قبل از انجامش مسامحه‌ای نباشد و پس از آن متنی صورت نپذیرد و بخشندگی پیش از سؤال از نشانه‌های بزرگواری است. «۶۳»

(۶۱) - تحف العقول.

(۶۲) - مجمع البحرین.

(۶۳) - اعیان الشیعه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۴

(۱) زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۱ ۲۰۴ بخل ص: ۲۰۴

بخل

بخل سر آمد همه عیب‌ها و بدی‌هاست که دوستی‌ها را از دلها میرباید. و چون پرسیدند بخل چیست؟ فرمود: بخل آن است که انسان آنچه را جمع می‌کند، شرف بداند و هر چه را انفاق می‌کند، تلف شمارد. «۶۴»

(۲)

فروتنی

فروتن کسی است که حق مردم را بشناسد و در برآوردن نیاز آنها بکوشد که در این صورت در پیش خدا مقامی والا دارد. هر کس در این جهان نسبت به برادران دینیش فروتن باشد در نزد پروردگار از صدیقان است و از شیعیان علی بن ابی طالب (ع) بشمار می‌آید.

(۳)

توکل بخدا

بحضرتش گفتند که «ابو ذر» می‌گفت فقر را از بی‌نیازی و بیماری را از تندرستی بیشتر دوست میدارم.

فرمود: خداوند «ابو ذر» را رحمت کند ولی من می‌گویم کسی که بر حسن اختیار خداوندی بر او توکل کند چیزی را نمیخواهد که خدا برایش اختیار نکرده باشد.

(۶۴) - نه‌ایه‌ الارب.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۵

پاسخ به مسئله جبر «۶۵»

(۱) مردم بصره نامه‌ای به امام نوشتند و از او درباره مسئله جبر سؤال کردند. حضرت به آنها پاسخ داد:

«کسی که به خدا و قضا و قدرش ایمان نیاورد، کافر است و کسی که گناه خود را بعهده خدا بداند، فاجر است.

هیچ کس خدای را از روی جبر اطاعت نمی‌کند و کسی به قهر و غلبه، خداوند را نافرمانی نمی‌نماید، زیرا خداوند مالک همه چیزهایی است که بمردم داده و تواناست به نیروهایی که به آنها بخشیده است. پس اگر فرمانش را بردند، جلوگیرشان نیست و اگر از فرمانش سرپیچیدند آنها را مجبور نمی‌کند.

چون اگر خداوند مردم را مجبور به اطاعت، خویش کند پاداشی برای آنها نیست و اگر بگناه مجبورشان کند، نباید آنها را عذاب کند و اگر آنها را واگذارد، قدرتش به ناتوانی می‌گراید، بلکه درباره بندگان خود مشیتی نهانی دارد. پس اگر فرمانش را بردند خدا بر آنها منت دارد و اگر نافرمانی کردند، حجت خدا بر آنها تمام است.» (۶۶)

(۶۵) - درباره جبر بین دانشمندان اسلامی اختلافهای فراوانی وجود دارد.

عقیده جبر در بصره شایع شد و حسن بصری و ابی الحسن اشعری از معتقدین به جبر بودند و خلاصه رأی آنها این است که افعال بندگان، مخلوق آنها نیست بلکه مخلوق خداوند است و اراده و قدرت بندگان در انجام هر فعلی دخالت ندارد هر چند به اختیار باشد یا به اضطرار. سواى دانشمندان و متکلمان اسلامی که به فساد این عقیده پاسخ داده‌اند، علامه سید ابو القاسم خوئی رساله مستقلی در این باره نوشته و عقیده به جبر و

اختیار، هر دو را مردود شمرده و بقول امام (ع) ثابت کرده که جبر و تفویض هیچ کدام مستقلاً درست نیست، بلکه حقیقت امری است بین آنها.

(۶۶) - رساله جمهره العرب.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۶

(۱)

حقیقت تقوی

خداوند شما را بیهوده نیافرید و بازیچه وانگذاشت. مرگ‌های شما را در کتاب مشیت نگاشت و روزی شما را تقسیم کرد تا هر کس مقام و مکانت خویش را بشناسد. آنچه خدا تقدیر کرده بشما میرسد و هر چه را از شما بازداشته بشما نمیرسد. توشه دنیاتان را آماده کرده و برای عبادتش بشما فرصت داده است و بسپاس خویش برانگیخته و بر شما واجب کرده است که همیشه بیاد او باشید.

تقوی را آخرین وسیله خشنودی خویش دانسته است، تقوی دروازه بازگشت‌ها و سرآمد حکمتهاست و ارزش هر عمل آن است که بر بنیان پرهیزگاری استوار باشد. هر کس پرهیزگار باشد به سعادت و نجات میرسد که خداوند در قرآن فرموده: سعادت و رهائی برای پرهیزگاران است و فرمود: پرهیزگاران به نعمت تقوای خویش رهائی می‌یابند و هرگز بدی به آنها نمیرسد و اندوهگین نمی‌شوند.

پس ای بندگان خدا از نافرمانی خداوند پرهیزید و بدانید هر - کس تقوی گزید، نجات می‌یابد از همه فتنه‌ها و ناگواریها، کارش استوار میگردد و وسیله رشد و کمالش فراهم میشود، رستگاری را در می‌یابد و چهره‌اش درخشان میشود و به آنچه میخواهد میرسد و همراه با کسانی است که خداوند به آنها نعمت بخشیده از گروه پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایسته کاران و آنها برای پرهیزگاران همراهانی نیکو هستند «۶۷».

(۶۷) - تحف العقول.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۷

(۱)

پند و راهنمایی

فرمود: ای فرزند آدم! خود را از آنچه خدایت بازداشته بر کنار دار، تا عابد باشی و به آنچه خدایت روزی کرده راضی شو، تا بی نیاز گردی و حق همسایگان نیکو دار، تا مسلمان باشی. با مردم چنان رفتار کن که میخواهی مردم با تو چنان کنند، تا عادل باشی.

در برابر شما گروهی از مردم، سرمایه‌ها فراهم می‌آورند و کاخهای استوار می‌سازند و آرزوهائی دراز دارند، ناگهان توده آنها پراکنده می‌گردد و اعمالشان فریشان می‌دهد و در گورها جای می‌گیرند.

ای پسر آدم! از همان زمان که مادرت ترا می‌زاید، بنیان کنی عمر خود را آغاز می‌کنی. پس بکوش تا چیزی بدست آوری که مؤمن توشه آخرت فراهم می‌آورد و کافر به کامیابی این جهان می‌پردازد.

آنگاه آن حضرت در تأیید سخنش این آیه را تلاوت می‌کرد: «پس توشه فراهم آورید که بهترین توشه آخرت تقوی است» (۶۸).

ای بندگان خدا! از نافرمانی خداوند بپرهیزید و در طلب بکوشید و از برابر نارواییها بگریزید و شایسته کار باشید، پیش از آنکه دشواریها بشما روی آورد و مرگ لذتهای شما را برآید.

نعمت دنیا پایدار نیست و کسی از خطرهایش در امان نباشد و از بدیهای دنیا بر کنار نماند، فرییش مانع خوشبختی است و تکیه گاهش سست و بی بنیان است.

ای بندگان خدا! بپذیرید و عبرت گیرید و از تاریخ گذشتگان درس زندگی آموزید و

از نعمت خوارگی بازایستید و از پندها بهره گیرید، خدا

(۶۸) - نور الابصار.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۸

بس است که نگهدار و یاور شما باشد و قرآن کافی است که حجت و رهنمایان گردد و بهشت برای پاداش نیکوکاران و جهنم برای کیفر و شکنجه تبهکاران کفایت می‌کند.

«۶۹»

(۱) امام به مردی که یکی از خویشاوندانش را از دست داده بود، چنین تسلیت داد:

اگر این مصیبت بتو پندی می‌دهد و اجری می‌بخشد نیکو مصیبتی است و گرنه مصیبت بیچارگی خودت از مصیبت این مرگ بزرگ تر است «۷۰».

مردی بحضرتش گفت ای پسر رسول خدا! من از مرگ می‌ترسم.

فرمود: اگر آنچه داری پشت سر میگذاری باید بترسی و اگر هر چه داری پیش

میفرستی باید از مردن شادمان باشی «۷۱».

روز عید فطر بر گروهی گذشت که بازی میکردند و میخندیدند. بالای سرشان ایستاد و فرمود:

خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه بندگانش قرار داده تا باطاعت و عبادت بر یکدیگر

پیشی گیرند، پس گروهی در این میدان بسوی خیر سبقت جستند و سعادت یافتند و

گروهی از رفتن بازماندند و نومید گشتند، پس بی‌نهایت شگفتی دارم از کسی که بازی

می‌کند و میخندد در روزی که نیکوکاران پاداش خیر می‌یابند و بیهوده کاران زیان

می‌بینند.

بخدا قسم اگر پرده برداشته شود، خواهید دانست که نیکوکاران اندر کار نیکوی

خویشند و بدکاران گرفتار زشتی‌های خویش. سپس

(۶۹) - تحف العقول.

(۷۰) - تاریخ یعقوبی.

(۷۱) - جامع السعادات.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۰۹

آنها را ترک کرد و برفت «۷۲».

(۱) و فرمود: شما را به پرهیز از نافرمانی خدا سفارش می‌کنم و بشما یادآور می‌شوم که همیشه بیندیشید، زیرا تفکر، پدر و مادر همه کارهای خوب است.

و فرمود: هر کس خدای را بشناسد او را دوست میدارد و هر کس دنیا را بشناسد از او کناره می‌گیرد و مؤمن آن قدر سرگرم دنیا نمیشود که از وظیفه خویش بی‌خبر گردد و چون درست به عاقبت کارش بیندیشد اندوهگین میشود «۷۳».

روزی بر جنازه‌ای گذشت که او را دفن میکردند، فرمود:

کاری که پایانش این است، شایسته است که آغازش پارسائی باشد و کاری که

آغازش چنین است، سزاوار است که از سرانجامش بترسند «۷۴».

و فرمود: مردم در دنیای بی‌خبری و فراموشی کارهایی می‌کنند و نتیجه‌اش را نمیدانند و

چون بجهان دیگر که عالم آگاهی و یقین است درآیند حقایق را میدانند ولی دیگر

کاری از آنها ساخته نیست «۷۵».

(۲)

طلب روزی

در طلب روزی به چیره دستی مکوش و باتکای تقدیر، تسلیم مشو

(۷۲) - تحف العقول.

(۷۳) - مجموعه ورام.

(۷۴) - المحاسن و المساوی.

(۷۵) - الاثنی عشریه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۰

و از کار ممان که جستجوی روزی سنت خداست و کم خواهی از پاکدامنی است. هرگز پاکدامنی روزی انسان را نابود نمی‌کند و هرگز حرص و طمع بر مقدار روزی مقسوم نمی‌افزاید و آزمندی موجب گناهکاری است «(۷۶)».

(۱)

مساجد

هر کس همیشه بمسجد رود یکی از این هشت امتیاز را ببرد:

از آیات محکم پروردگار بهره یابد، دوستی پیدا کند که به او سود رساند، دانشی تازه فراگیرد، رحمتی از خداوند در یابد، سخنی هدایت‌آموز بشنود، کلامی که از هلاکتش برهاند بیاموزد و از ترس خدا و شرم از مردم مرتکب گناه نشود «(۷۷)».

(۲)

آداب سفره

شستن دستها پیش از خوردن غذا، فقر و اندوه را برطرف کند.

بهنگام غذا خوردن بر هر مسلمان فرض است که دوازده چیز را رعایت کند که چهارتای آنها فرض است و چهار دیگر سنت و چهار چیز دیگر از موارد ادب. فرض‌ها: معرفت، رضا، بسم الله گفتن و شکر کردن.

سنت‌ها: وضو گرفتن، بجانب چپ نشستن، با سه انگشت غذا خوردن

(۷۶) - تحف العقول.

(۷۷) - عیون الاخبار - ابن قتیبه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۱

و رسیدن آنها.

ادب: از پیش خود خوردن، لقمه کوچک برداشتن، خوب جویدن، بچهره مردم نگاه کردن «۷۸».

(۱)

دوستی اهل بیت

مردی بحضرت گفت: ای پسر رسول خدا! من از پیروان شما هستم.

امام فرمود: ای بنده خدا! اگر در انجام فرائض و خودداری از گناهان با ما هستی پس

راست می گوئی و اگر چنین نیستی با این دعوی دروغ بر گناهان خود میفزای که

پیروی از ما مقامی بلند است و تو اهل آن نیستی. مگوی که من پیرو تو هستم بلکه

بگوی من از دوستان و دوستانان شما و از بدخواهان دشمنان شما هستم در آن

صورت تو در خیر و بسوی خیر، خواهی بود «۷۹».

(۲)

برکناری از محرفین قرآن

ای مردم! هر کس کارش را برای خدا خالص گرداند و فرمان خدا را ببرد، به استواری

هدایت یافته است و خدایش در ارشاد توفیق داده و به نیکی ها استحکام بخشیده است.

هر کس در پناه خدا باشد، ایمن است و هر کس خدای را دشمن گیرد

(۷۸) - مصابیح الانوار.

(۷۹) - مجموعه ورام.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۲

خوار و خوفناک است.

(۱) پس خدا را بسیار یاد کنید تا در پناه او در آئید و بوسیله تقوی از عذاب خدا بترسید و با فرمانبرداریش بحضرتش نزدیک شوید که او به بندگانش نزدیک است و به خواسته‌های بندگان پاسخ می‌دهد و می‌فرماید:

«چون بندگان من درباره من از تو ای پیغمبر پرسند، من به آنها نزدیکم و چون مرا بخوانند به آنها پاسخ می‌دهم، پس مرا بخوانند و بمن ایمان آورند، باشد که راه رستگاری را بازیابند».

پس خدای را بخوانید و به او ایمان بیاورید، زیرا شایسته نیست کسی که بزرگی خداوند را بشناسد خود را بزرگ شمارد، بلکه بزرگی کسانی که عظمت الهی را دریافته‌اند، در فروتنی آنهاست و آنان که جلای خداوندی را دریافتند باید در برابرش خاکسار باشند و سلامت و سعادت کسانی که قدرت الهی را فهمیده‌اند در این است که تسلیم فرمانش باشند و پس از شناخت و معرفت، خود را گم نکنند و بعد از هدایت، گمراه نشوند.

این را بدرستی و یقین بدانید که تقوی را نمی‌شناسید مگر آنکه هدایت را بشناسید و به کتاب خدا نمی‌توانید چنگ بزنید مگر کسانی را بشناسید که قرآن را به پشت سر انداختند و قرآن را بحقیقتش تلاوت نکرده‌اید، مگر کسانی را بشناسید که مفاهیمش را تحریف کردند.

و چون آن گروه را شناختید، بدعت و زورکی را می‌فهمید و بدرستی درک می‌کنید که چگونه بر خدا دروغ بستند و حقایق را کتمان و تحریف کردند و آنگاه از سقوط آنها آگاه می‌شوید و نادانان نمیتوانند شما را بنادانی بکشاند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۳

(۱) مفاهیم عالی قرآن را از اهلش فراگیرید که آنها مخصوص این امتیازند و بنور دانش آنها، راه هدایت نمودار میگردد. آنها پیشوایانی هستند که رهبری مردم را بعهده دارند، حیات علم و مرگ جهل بدست آنهاست. بردباری آنها شما را بجهل دشمنانشان

آگهی میدهد.

منطق استوارشان از خاموشی آنها حکایت می کند و کردار آشکارشان پدیده نهاد و باطن آنهاست. هرگز با حق مخالفت نمی کنند و درباره آن اختلاف ندارند. خداوند درباره آنها روشی مقرر داشته و حکمی امضاء فرموده که یادآوران باید آن را بیاد آورند.

چون سخنی شنیدید درباره آن بدرستی بیندیشید و به محض روایت اکتفا نکنید، زیرا راویان بسیارند و راستگویان کمیابند و خدا یاری دهنده است. (۸۰)

(۲)

شاهد و مشهود

مردی به مسجد پیامبر آمد تا مفهوم کلام خدا را درباره شاهد و مشهود پرسد. در مسجد سه نفر را دید که گروهی بر آنها گرد آمده اند و آنها حدیث رسول خدا را می شنوند.

آن مرد نزد یکی از آنها آمد و پرسش خود را مطرح ساخت. جواب شنید که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه. نزد دیگری آمد و سؤال خود را بیان داشت. باو جواب داد که شاهد روز جمعه است و مشهود روز قربان. به پیش نفر سوم آمد و مسئله خود را معروض داشت.

(۸۰) - تحف العقول.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۴

پاسخ داد که شاهد پیامبر خداست و مشهود روز قیامت و از کتاب خدا بر صحت گفتارش دلیل آورد و گفت، خداوند فرموده:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» و درباره قیامت فرموده: «وَذَلِكَ يَوْمٌ»

مَشْهُودٌ.

از او پرسیدند نفر اول که بود؟

گفت: عبد الله عباس بود. «۸۱»

نفر دوم عبد الله عمر «۸۲» و سومی حسن بن علی (ع) بود. «۸۳»

(۸۱) - عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم عموی پیغمبر است و مادرش ام الفضل لبابه، دختر حارث الحلالیه. او سه سال یا پنج سال قبل از هجرت بدنیا آمد و پیغمبر در باره اش دعا کرد و گفت: خدایا او را در دین فقیه گردان و تأویل قرآن را به او بیاموز و ببرکت دعای پیغمبر از استوانه‌های دانش گردید. مسروق گفت: چون عبد الله عباس را می‌بینم می‌گویم زیباترین مردم است و چون سخن می‌راند می‌گویم از همه فصیح‌تر است و بهنگام نقل حدیث او را داناترین مردم می‌دانم. در باره اش گفته‌اند اگر فارسی و رومی و ترک سخنش را می‌شنیدند، ایمان می‌آوردند. او در آخر عمرش نابینا شد و در این باره شعری سرود و گفت:

اگر خداوند نور چشمانم را گرفت، در عوض، زبانم و قلبم روشن است، قلب من پاک است و عقلم درست است و در دهانم زبانی چون شمشیر وجود دارد.

عبد الله بسال ۶۸ هجری در زمان حکومت پسر زبیر در طائف در گذشت و مدت عمرش هفتاد یا هفتاد و یک و هفتاد و چهار سال بود. محمد حنفیه بر او نماز گذاشت و چهار تکبیر گفت و در باره اش گفت امروز ربانی این امت از دنیا رفت. (الاستیعاب، حاشیه نور الابصار)

(۸۲) - عبد الله بن عمر بن خطاب، سه سال پس از بعثت پیغمبر بدنیا آمد و در سال ۸۴ هجری در گذشت. در الاستیعاب آمده است که او از علی (ع) پیروی نکرد و در خانه نشست و بعد پشیمان شد و چون هنگام مرگش فرا رسید، گفت: من در خود گناهی نمی‌بینم مگر آنکه به همراه علی (ع) با گروه سرکشان جنگ نکردم. مسعودی در

مروج الذهب می‌نویسد که گروهی با خلافت علی (ع) مخالفت کردند که از جمله آنها عبد الله پسر عمر بود و علت مخالفتشان خروج از امر ولایت علی (ع) بود. (۸۳) - فصول المهمه.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۵
(۱)

یکی از خطبه‌هایش

امام (ع) سخنوری زبان‌آور بود و از بلیغ‌ترین گویندگان، در بدیهه‌گوئی و ابداع در سخن، نیروئی کافی داشت و اینک یکی از خطبه‌هایش را می‌آوریم، فرمود:

«ما از حزب خدا و گروه رستگارانیم و از خاندان و نزدیکان پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا و یکی از دو یادگار گران‌بھائی که پیغمبر از خود بجای گذاشت.

ما یادگار رسول خدا بعد از کتاب خدائیم که تفصیل هر چیز در آن است و باطل از پیش و پس در آن داخل نمی‌شود و همه چیز به آن بازمی‌گردد.

ما هرگز در بیان مفاهیم قرآن اشتباه نمی‌کنیم، بلکه حقایق آن را آشکار می‌سازیم. پس از ما فرمان برید که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش مقرون است و خداوند فرمود اگر اختلافی پیدا کردید بخدا و پیامبرش رجوع کنید، اگر بخدا و رسول و اولی الامر، مراجعه کردید، آنها که حقایق را از قرآن استنباط می‌کنند شما را آگاه خواهند ساخت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۶

(۱) و شما را بر حذر میدارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید که دشمن آشکار شماست و از دوستان شیطان نباشید که خداوند درباره‌شان فرمود:

«وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا

تَرَأَتِ الْفِتَانَ نَكَّصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ». یعنی شیطان رفتار آنها را بر ایشان زینت داد و گفت امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه میدهم ولی چون آن گروهها نمودار شدند، شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت من از شما بیزارم و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.

آنگاه است که پشتها را آماج نیزه‌ها و پیکرها را فرودگاه شمشیرها و تیرها و بنیانها را عرصه شکستها می سازید پس کسی که از پیش ایمان نیاورده، ایمانش باو سودی نمی بخشد و از کردارش خیری نمی بیند و خدا داناتر است. روزی امام علی (ع) بیمار شد و بفرزندش حسن (ع) فرمود که با مردم نماز جمعه بگذارد.

حسن (ع) بر منبر رفت و خدای را ستود و ثنا کرد آنگاه فرمود: خداوند هر پیامبری را که برانگیخت برای او خاندان و قومی قرار داد. سوگند به آن کس که محمد (ص) را به حق برانگیخت هر کس حق ما اهل بیت را اندک شمرد، خداوند از میزان کردار خیرش کاست اگر چه گروهی بر ما چیره شدند و حکومت کردند ولی سرانجام کار بسود

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۷

ماست و پس از این، خبرش را خواهید دانست.

(۱)

گفتار کوتاه حکمت آموز

مرگ دنیا را رسوا کرد.

در دنیا با پیکرت زنده باش و در آخرت با قلبت.

کسانی که مشورت می کنند بکمال مطلوب میرسند.

هر کس عبادت کند پاک گردد.

قدر نعمت را نمی‌دانی و چون از دست دادی ارزش آن را نمی‌فهمی.

وعده دادن، بیماری سخاوت است و انجام دادنش داروی آن.

انسان تا وقتی که وعده نداده آزاد است و چون وعده داد پا بند میشود تا هنگامی که به آن وفا کند.

در انتقام گرفتن شتاب مکن و راهی برای پوزش خواهی و عفو باقی بگذار.

یقین پناه سلامت است.

خردمند در راهنمایی خیانت نمی‌کند.

اگر نافله‌هایت از انجام واجبات بازت میدارند، ترکشان کن.

خاموشی پوشش درماندگی و زینت آبروست و هر کس خاموش ماند راحت است و همشیش در امنیت است.

نیازمندی بهتر است از نیاز بردن بناکسان.

بدخوئی بدترین مصیبت‌هاست.

کسی که دوری سفر را بیاد آورد توشه راه را آماده می‌کند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۸

(۱) نزدیک کسی است که با تو دوست باشد هر چند خویشاوند تو نباشد و دور آن کسی است که با تو دوست نباشد هر چند از بستگانت باشد.

به کسی که از بیماری برخاسته بود فرمود:

خداوند ترا بیاد آورد، پس تو هم بیاد او باش و به تو سلامت بخشید، پس تو هم او را شکر کن.

اگر نفست در دشواریها از تو پیروی نمی‌کند تو هم از خواسته‌های او پیروی مکن.

کسی که قبل از سلام دادن با تو سخن گوید، پاسخش مده.

ننگ از آتش آسان‌تر است.

به یارانش فرمود:

آیا ستمکاری را دیده‌اید که بمظلوم شبیه‌تر باشد؟

گفتند چگونه است ای پسر پیامبر؟

فرمود: حسودی که در رنج باشد و محسودش در راحت.

جوانمردی در قناعت و رضا بیشتر از جوانمردی در بخشندگی است.

پایان کار بهتر از آغاز آن است «۸۴».

(۲)

شعر سرائی

امام (ع) کمتر شعر می‌سرود و ما نمونه‌هایی از اشعاری که

(۸۴) - این سخنان را از کتابهای تحف العقول، مناقب ابن شهر آشوب، مطالب السؤل، اعیان الشیعه، نهایت الارب، کشف الغمه، تاریخ یعقوبی، فصول المهمه و دیگر کتب فراهم آوردیم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۱۹

بحضرتش منسوب است در بحثهای گذشته آوردیم. اما «ابن شفیق» آن حضرت را در شمار شاعران بحساب آورده است و به یک شعر از امام استشهاد می‌کند که حضرت وقتی که محاسنش را بوسیله خضاب، سیاه کرده بود گفت:

«من ظاهر موها را سیاه کردم و اصلش را باقی گذاردم و ای کاش میتوانستم اصل آنها را که پیری است نیز بجوانی تبدیل کنم».

در «اعیان الشیعه» آمده است که آن حضرت در پند مردم چنین سروده است:

«مرا با این روزهای تاریک و اندوهبار واگذارید که صفای روزگار با سپری شدن شادمانی‌ها از بین رفته است.»

چگونه روزگار میتواند کسی را فریب دهد که بین او و شبهای زندگانش تجربه‌هایی استوار قرار دارد».

در «مناقب» آمده است که آن حضرت فرمود:

اگر روزگار بمن جفا کند، من شکیبائی میورزم، زیرا هر اندوه زودگذری تحملش آسان است.

و اگر خرمی و شادمانی بمن روی آورد دلخوش نمی‌شوم، زیرا هر مسرت ناپایداری بی‌ارزش است.

از این سخنان ارزنده که چون سرمایه‌ای گرانبها از آن حضرت باقی مانده می‌فهمیم که امام از پیشروان بلاغت و سخنوری است و میراث‌های ارزنده‌ای که حاوی فضائل و رهنمونی‌هاست برای انسانیت بجا گذاشته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۱

(۱)

در روزگار امام علی «ع»

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۲

(۱) هنگامی حکومت عدل و برابری بر جهان انسانی سایه افکند که امام حق و یاور ستم‌دیدگان بر کرسی خلافت بالا رفت، امامی که پشتیبان مردم ناتوان بود و بدرد فقیران و درماندگان میرسید و در اندوه و محرومیت همگان شریک بود و میفرمود:

«آیا باین قناعت کنم که مرا امیر المؤمنین بگویند

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۳

و در اندوه روزگار با آنها شریک نباشم یا باید در سختی‌های روزگار سرمشق آنها باشم» (۱).

روزگار خلافت علی (ع) عهدی درخشان بود که پرچمهای حق و عدالت بجنبش در آمد و مردم حقیقت نعمت و خوشبختی را دریافتند و شیرینی عدل و برابری را چشیدند.

روزگاری که چون عهد پیامبر بود و معارف اسلام و تعالیم و هدفهای بزرگش بظهور پیوست و مردم اثری از دروغ و ریا و نیرنگ باطل در آن حکومت عدل نیافتند. ما نمونه‌هایی باختصار از وقایع آن عصر درخشان می‌آوریم و کیفیت استقرار خلافت را در خاندان علوی بیان می‌کنیم، تا موقعیت امام حسن در امر خلافت مشخص شود. (۱) پس از قتل «عثمان» گروه مهاجر و انصار و از جمله «طلحه» و «زبیر» به همراه انقلابیون بحضور امام علی (ع) آمدند و گفتند: مردم ناچارند که امامی داشته باشند.

علی (ع) فرمود: مرا نیازی بزماداری شما نیست هر کس را برگزینید به آن رضایت میدهم.

مردم گفتند: ما کسی را غیر از تو به خلافت انتخاب نمی‌کنیم. مردم شدت پافشاری کردند و از امام خواستند که رهبری آنها را بپذیرد و امام بدرخواست آنها پاسخ نمی‌گفت، ولی آنها همچنان در سخن خود اصرار می‌ورزیدند و می‌گفتند: ما کسی را از تو سزاوارتر بخلافت و سابقه‌دارتر در ایمان و نزدیکتر به پیامبر نمی‌شناسیم ولی امام بگفتارشان

(۱) - شرح نهج البلاغه محمد عبده.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۴

اعتنائی نمی‌کرد.

انقلابیون بر آن حضرت ازدحام کردند و فریاد برداشتند که اگر خلافت را نپذیری و مردم بدون رهبر بشهرهاشان بازگردند، امت مسلمان از اختلاف و تباهی در امان

نخواهند بود.

(۱) انقلابیون به مردم مدینه روی آوردند و گفتند شما اهل شوری هستید و امر خلافت به رأی شما صورت می‌پذیرد و فرمان شما بر مردم جاری است، پس بیندیشید و شخصی را به خلافت انتخاب کنید تا ما از شما در این کار پیروی کنیم. ما یک روز بشما مهلت میدهیم و بخدا قسم اگر در این کار درنگ کنید، ما علی (ع) و طلحه و زبیر را می‌کشیم و جان گروهی از مردم در این کشاکش بهدر میرود. «۲» پس از تهدیدهای جدی انقلابیون، مردم بحضور امام آمدند و بشدت ازدحام کردند چنانکه حضرت در این باره میفرماید:

«انبوه مردم همچون یال کفتار از هر سوی بجانب من رو آورد چنانکه نزدیک بود حسنین (ع) پامال شوند و پهلوهای من بشدت در هم فشرده شد و مردم چون گله گوسفند بر من گرد آمدند».

مردم بحضرتش هجوم آوردند و فریاد میزدند: بیعت، بیعت. آیا نمی‌بینی چه بر سر اسلام آمده و ما از «بنی القری» به چه ناگواریهائی دچار شده‌ایم؟ ولی امام از قبول خواست آنان همچنان مصرانه خودداری میکرد

(۲) - تاریخ ابن اثیر، جلد ۳.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۵

و می‌گفت: مرا واگذارید و دیگری را بجوئید.

آنگاه راز خودداریش را از قبول امر خلافت بیان داشت و فرمود:

«مرا واگذارید و بدنبال دیگری بروید، زیرا ما به پیشواز امری می‌رویم که چهره‌ها و رنگهائی گوناگون دارد، چنانکه دلها بر آن قرار نمی‌گیرد و خردها به آن ثبات نمی‌یابد» «۳».

(۱) امام میدانست چه شرهائی در جان مردم می‌خلد و چه هوسها و خواستهائی بر جان

بزرگان‌شان حکومت می‌کند. مخصوصاً دست‌نشانده‌گان «عثمان» که بر شهرهای اسلامی چیرگی دارند، ناگزیر در برابر امام می‌ایستند و با اجرای سیاست صحیح اسلامی امام که متضمن مصالح اجتماع اسلامی است، بمبارزه برمی‌خیزند.

آنها میدانند که روش و برنامه امام کاملاً بر خلاف مشی غلط «عثمان» است و در همه موارد با آن تناقض دارد. مخصوصاً از لحاظ مالی که از مهمترین مبانی استواری است که حیات امت و قوام حکومت به آن تکیه دارد و او که میخواهد زمام مردم را بر اساس عدالت بدست گیرد، باید اساس سیاست عثمانی را در موارد نابرابریها و تجاوزگریها بر هم زند و به رهائی مستمندان از چنگال فقر پردازد و برنامه‌هایی برای نمو حیات اجتماعی و فردی مسلمانان اجرا کند.

و این برنامه چگونه میتواند مطابقت داشته باشد با روش غلط کسانی که در چراگاه منافع مردم چریده‌اند و همچون شتران گرسنه‌ای که علفهای بهاری را به نیش کشد، حقوق مردم را بلعیده و هضم کرده‌اند؟

پس بناچار باید با این گروه تجاوز کار بمبارزه برخیزد و برنامه‌هایی

(۳) - شرح نهج البلاغه محمد عبده.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۶

طرح کند که اساسی جدید برای زندگانی عادلانه توده مسلم را متضمن باشد و دولتی نوین با همه این امتیازات بوجود آید که نمودار زمامداری اصیل علی (ع) بشمار آید.

علی (ع) اگر خلافت را بپذیرد، بناچار با چنین خطرهای بزرگی روبرو میشود. بهمین جهت در برابر گروه انقلابیون و مردمی که زمامداری او را میخواهند باین حقایق تلخ تصریح میکند و با برنامه روشنی که در پهنه حکومت دارد و اجرای آن را در وضع موجود ناممکن میداند از قبول خلافت سرباز میزند و می‌گوید:

اگر من زمامداری شما را بر عهده گیرم آنچنان که میدانم عمل میکنم و اگر مرا رها

کنید، فردی بمانند شما خواهم بود بلکه از همه مطیع‌تر و حرف‌شنوتر در برابر زمامدار جدید می‌باشم.

امام (ع) نبض جامعه را در دست داشت و از خوی و خواست و فساد و انحراف گروهی سودپرست و ماجراجوی بخوبی آگاه بود و میدانست برنامه‌ای که او در دولت آسمانش دارد هرگز با خودپسندیها و سودجوئیهای آنها توافق ندارد، بهمین جهت شدیداً از قبول خلافت امتناع می‌ورزید.

اما مردم او را رها نمی‌کردند و همچنان پافشاری و التماس داشتند و بناچار امام تا صبح فردا از آنها مهلت خواست و مردم پراکنده شدند. شب خیمه سیاهش را بر آسمان مدینه فروپوشید و کلبه‌های آرام این شهر در زیر چادر تیره آن خاموش ماندند، ولی در پناه این کوخهای کلوخین چشمهائی بیدار بود و دلهائی می‌طپید تا فردا چه پیش آید.

بهنگام صبح، مردم در مسجد فراهم آمدند و امام بمسجد آمد و بر منبر رفت، مردم سراپا گوشهائی شنوا بودند و دلهائی آماده. امام خطبه‌ای

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۷

ایراد کرد و از جمله سخنانش این بود:

(۱) «زمامداری شما حق هیچ کس نیست مگر آنکه شما او را باین مقام برگزینید و برهبریش خشنود باشید.

شما دیروز قبول زمامداری را از من خواستید و من پذیرفتن آن را ناخوش داشتم، ولی شما همچنان در تحمیل این کار بر من پافشاری کردید. این را بدانید که من کسی نیستم که حتی یکدرهم از کسی بستم بازستانم، حال اگر میخواهید زمامداری شما را می‌پذیرم و گرنه کنار می‌روم».

مردم همگی یک صدا گفتند ما بر تقاضای دیشب خود باقی هستیم.

امام فرمود:

«خدایا بر این مردم گواه باش».

مردم برای بیعت پیش آمدند، «طلحه» برخاست و با همان دستی بیعت کرد که بزودی آن را شکست. پس از آن «زبیر» آمد و مثل رفیقش بیعت کرد و سپس مردم از هر دسته و گروهی حکومت و خلافت امام را پذیرفتند. در این میان عده‌ای که حاضر بقبول بیعت نبودند بحضور امام آمدند و گفتند بشرطی با تو بیعت می‌کنیم که احکام قرآن را درباره نزدیک و دور و عزیز و ذلیل یکسان اجرا کنی.

امام فرمود:

«چنین خواهم کرد».

(۲) اما گروهی اصولاً خلافت امام را نپذیرفتند و از آن سرباز زدند که در رأس آنها

سران بنی امیه قرار داشتند مثل «مروان حکم» و «سعید-

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۸

بن عاص» و «ولید بن عقبه» و علت مخالفتشان آن بود که امام در راه گسترش دعوت اسلامی، بستگان و نزدیکان آنها را کشته بود. علت دیگر بی‌ایمانی آنها و پایبندیشان به حمیت‌های جاهلی و تعصب‌های قبیلگی موهومی بود که اسلام همه را الغاء نموده بود، ولی آنها همچنان گرفتار این بیماریهای عفونت زای خطرناک بودند «۴».

«ابن قتیبه» می‌نویسد: چون حسن (ع) دید که در چنین هنگامه خطرناکی پدرش قصد

دارد مقام خلافت را بپذیرد، پدرش گفت: «عقیده من این است که «طلحه» و «زبیر»

بقبول خلافت شما وادار نشوند و همچنان بحال خود بمانند و مردم را واگذاری که در

این کار بمشورت پردازند هر چند این مشورت یک سال بطول انجامد.

بخدا قسم اگر یک سال هم بمشاوره پردازند، دست از تو بر نمی‌دارند و چاره‌ای جز

قبول زمامداریت را ندارند. رأی من این است که

(۴) - در تاریخ یعقوبی آمده است که ولید بنماینده گی بنی امیه به امام چنین گفت: تو همه ما را کشتی، پدر من و پدر سعید را که نور قریش بود در جنگ بدر کشتی، به پدر مروان دشنام دادی و به عثمان اعتراض کردی که چرا مروان را بخود نزدیک ساخته است، ما بشرطی با تو بیعت می کنیم که ناراحتی های ما را بر طرف کنی و آنچه در دست و اختیار داریم بما واگذاری و قاتلان عثمان را کیفر دهی. امام خشمگین شد و به ولید فرمود: اما اینکه من خویشان شما را کشته ام آنها بفرمان خدا کشته شده اند و اینکه آنچه از مال و ثروت دارید، بشما واگذارم من نمیتوانم از حق خدا و مردم بگذرم و اموال عمومی را از شما بازستانم و اما کشتن قاتلان عثمان اگر امروز لازم باشد، فردا هم امکان دارد.

آنچه وظیفه من است رهبری شما بر طبق احکام قرآن و سیره پیامبر است. اکنون اگر مایل هستید مثل دیگران با من بیعت کنید. مروان گفت دست را بگشا تا با تو بیعت کنیم پس با آن حضرت بیعت کردند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۲۹

بیعتشان را نگه داری اگر پذیرش خلافت را رد کردند، تو هم آنها را رها کنی و اگر بواقع قبول کردند، تو هم از آنها بپذیری.

بخدا قسم، من دروغ و حيله را در مغزها و زبانهاشان احساس کردم و در چهره شان آثار کراهت و پیمان شکنی نمودار بود».

امام (ع) که از این مردم دلی دردمند داشت که چگونه پس از رحلت پیامبر، حق او را ضایع ساخته بودند پاسخ داد:

«نه بخدا قسم، پسر من! بکمک یارانم با هر کس که فرمانم را نبرد مبارزه می کنم، بخدا قسم از روزی که رسول خدا بدیدار پروردگارش شتافته است، این مردم بمن ستم کرده اند» (۵)».

ولی تصور نمی رود که حسن (ع) در مورد خلافت پدرش چنین رأی داشته باشد و

بخواهد که امام (ع) دعوت مردم را که بصدای بلند او را بقبول زمامداری میخوانند، پاسخ نگوید و پذیرش چنین نظریه‌ای بکلی بعید است، زیرا حسن (ع) از همه مواردی که امام را بقبول خلافت بر می‌انگیخت آگهی داشت و بچشم خود میدید که مردم مانند گله گوسفند بر پدرش هجوم آورده‌اند و فریاد میزنند که ما هیچ کس را از تو سزاوارتر بمقام خلافت نمی‌بینیم و با اینکه امام بدعوت آنها جواب رد میداد و از قبول خلافت امتناع میورزید بازهم دست بردار نبودند.

در چنین هنگامه باریک و خطرناکی اگر امام (ع) خلافت را نمی‌پذیرفت، مردم دچار فتنه‌ها و مشکلاتی می‌شدند که پایانش - توصیف‌ناپذیر بود. بعلاوه اکنون که امر خلافت باو واگذار شده اگر امام می‌نشست و

(۵) - الامامة و السياسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۰

بیاری حق و تحقق عدالت نمی‌پرداخت حمل بر ترس و نافرمانی می‌شد.

با چنین دلایلی آیا میتوانیم سخن «ابن قتیبه» را بپذیریم که حسن (ع) عقیده‌اش این باشد که پدرش در قبول خلافت شتاب نکند؟

بدون شک رأی حسن (ع) هم موافق نظر پدر بزرگوارش بوده و مصالح عمومی ایجاب میکرده که امام خلافت را بپذیرد و مردم را بی‌سرپرست نگذارد.

گفتاری بلند

(۱) اکنون که سخن ما در این باره پایان می‌یابد به پاره‌ای از نصایح بلند پایه امام بفرزندش حسن (ع) توجه می‌کنیم و مهمترین وصایا و نصایح آن حضرت وصیتی است که پس از بازگشت از جنگ صفین در ناحیه حاضرین خطاب بفرزندش نگاشته. این نامه محتوی دستورات ارزنده و اصول فضائل و آداب اجتماعی و درس‌هایی گرانبها

و آموزنده است و حق این است که چنین وصیتی بر دل‌های فضیلت خواهان نقش بندد، چون خیر و صلاح مردم را در بردارد و کسی آن را نگاشته که به نیروی دانش الهی خویش آگهی کامل بمصالح مردم و نیازهای آنان در دوران زندگی تا هنگام مرگ آنها داشته است و اینک برخی از آن حقایق ارزنده را بیان میداریم:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۱

(۱) «از پدری که بمرگ نزدیک است و دشواریهای زندگی را اقرار دارد و عمرش گذشته است و تسلیم حوادث روزگار شده، از دنیا بیزار است، در قرارگاه مردگان جای گرفته و فردا از این جهان کوچ می‌کند.

«بفرزندش که آرزوهائی در هدایت مردم دارد و در نمی‌یابد و چون دیگر انسانها بسوی مرگ گام برمی‌دارد، بیماریها بسوی او می‌آید و در گرو حوادث روزگار و آماج تیرهای ناگواریهاست.

«انسانی که بازرگان فریب است و تاوان دهنده آرزوها و اسیر مرگ و هم پیمان اندوهها و همدم دردها و غمها، که هرگز بلاها او را وانمی‌گذارد و با میلها و خواستها کشتی می‌گیرد و جانشین در گذشتگان است».

امام با این گفتار ارزنده از تسلیم خویش در برابر ناگواریهای روزگار و بی‌اعتنائیش از دنیا سخن میگوید. در موقع نوشتن این وصیت عمرش از شصت سال میگذرد آنگاه، احوال کسانی را که باین دنیا پا میگذارند بروشنی بیان میدارد که به آرزوهای خویش نمی‌رسند و در معرض سختی‌ها و ناگواریهایند و همراه اندوهها و غمها و ناگزیر مرگ بسراغشان می‌آید و طومار عمرشان را در هم می‌پیچد.

و با اینکه گرفتار چنین دشواریها و رنجهایی است از لذائد و شهوات زندگی پیروی میکند و کسی نیست که او را از چنین کارها بازدارد، پس از بیان چنین عواملی به ترسیم حقایقی دیگر می‌پردازد و درسهای گرانبهای دیگری میدهد و میفرماید:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۲

(۱) «پس از این، آنچه از پشت کردن دنیا و سرکشی روزگار و روی آوردنم به آخرت دانستم، دیگر نمیتوانم بیاد دیگران و بازماندگانم باشم، بلکه بایستی بموجبات سعادت و نیکبختی آن جهانی خویش بیندیشم.

«پس سوای غمخوارگی مردمان باید بفکر خویش و متوجه باعمال خود باشم و همین حقیقت است که مرا از هوای نفس بازداشت و بکوششی وادار کرد که آن را نمیتوان بازیچه پنداشت و این حقیقتی است که هرگز آلوده بدروغ نخواهد بود.

«ترا ای فرزند! جزئی از هستی خود بلکه تمام وجود خویش میدانم و هر مصیبتی که بتو رسد مثل این است که بمن رسیده است و اگر مرگ ترا دریابد، گویا مرا دریافته است و اندوهی که ترا فرا رسد، بمن میرسد.

«اکنون این نامه را که به آثار آن اطمینان دارم برای تو نوشتم که از آن بهره برگیری چه زنده باشم و چه بمیرم!»

بدنبال این گفتار و بیان عواملی که امام را بنگارش چنین وصیتی واداشت، دستورهای کامل و اعلائی را که شایسته است فرزندش به آنها توجه کند چنین بیان میدارد:

«پسرم! ترا به پرهیزگاری و اجرای فرمان خدا سفارش می کنم، قلبت را بیاد پروردگار، آباد نگه دار و به ریسمان هدایت او بیاویز و چه ریسمانی استوارتر است از رشته ای که بین تو و خدایت ادامه دارد که به آن چنگ زنی.

«دلت را به اندرز زنده بدار و به پارسائی بمیران و به یقین استوار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۳

گردان و بنور دانش، روشن ساز (۱) و در برابر خداوند خوار گردان و بمرگ یادآوری کن و بزشتی های دنیا بینایش نما و از حمله ها و سختی های روزگار برکنارش دار و زشتی های دگرگونی شبها و روزها را به او بفهمان و پندآموزی از سرنوشت گذشتگان را به آن بیاموز و یادآوریش کن که بر پیشینیان چه گذشته است.

«در دیار گذشتگان گردش کن و آثارشان را ببین و بیندیش که چه کردند و بکجا

رفتند و در کجا آرמידند.

«آن وقت می‌بینی که از پیش دوستان خویش رخت کشیدند و به وادی تنهائی رفتند و تو هم بزودی مثل آنها از این جهان خواهی رفت، پس جایگاه فردایت را بشایستگی بساز و آخرتت را بدنایت مفروش.

«چیزی را که نمیدانی مگوی و درباره آنچه بتو مربوط نیست گفتگو مکن و براهی که پایانش گمراهی است مرو، زیرا نرفتن بچنین راهی از ترس سرانجام آن بهتر است.

«مردم را به نیکی امر کن تا نیکوکار باشی و آنها را بزبان و توانائیت از زشتی بازدار و با تمام نیرویت بکوش تا مردم را از بدکاری بازداری، در راه خدا آنطور که باید جهاد کن و در این راه از سرزنش ملامتگران باک مدار.

«برای یاری و پایداری حق در هر موقعیت و جائی با شدائد روبرو شو، در مبانی و مفاهیم دینی ژرف اندیش باش خود را بر تحمل سختی‌ها عادت ده، که بهترین خوی شکیبائی و استقامت در راه خداست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۴

(۱) «در همه کارها و مشکلات، خود را در پناه خداوند قرار ده که لطف خداوند برای تو پناه و نگهبانی نیکوست و از هر ناگواری نگاهت می‌دارد.

«هر نیازی داری بدرگاه بی‌نیاز ببر که بخشیدن و نومیدن کردن فقط بدست اوست، در هر کار از خدای خویش نیکی طلب کن.

وصیت مرا بدرستی درک کن و از آن روی برمگردان چون بهترین سخن آنست که سودمند باشد و بدان که خیری در دانش بی‌سود نیست و علمی که آموختنش شایسته نیست نباید فرا گرفت.

«پسرم! چون دیدم عمرم پایان نزدیک است و سستی و ناتوانی پیکرم را فرا گرفته است، بنگارش این وصیت‌نامه مبادرت کردم و حقایق و فضائلی برایت نوشتم پیش از آنکه بمیرم و ترسیدم که آنچه بخاطر دارم بتو نرسانیده باشم، یا همچنانکه در توان

جسمی من نقصانی پدید آمده در اندیشه‌ام نیز کاهشی پدید آید یا اینکه بعضی خواسته‌ها بر تو پدید آید و فتنه‌های روزگار بر تو هجوم آورد در این میانه همچون شتری سرکش گردی.

«صفحه جان جوان همچون زمینی ساده و صاف و خالی است که آنچه در آن پاشند، می‌پذیرد. بهمین جهت پیش از آنکه قلب تو سخت شود و اندیشه‌ات سرگرم گردد، براهنمائی و ادب تو اقدام کردم تا بتفکری جدی در کار خودت بیندیشی و از تجربت اهل فن و فهم برخوردار گردی، در این صورت از رنج

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۵

آزمایش برکناری و از زحمت تجربه معاف هستی.

«اینجاست که از نتایج تجربه‌هائی که با تحمل رنج آموخته‌ایم بدون زحمت بهره‌مند میشوی و چیزهائی را بروشنی در می‌یابی که بر ما کاملاً معلوم نبود».

(۱) امام - علیه السلام - در ضمن چنین گفتاری بگذشت عمر خویش اشاره میکند و میخواهد همه کمالات و برتریها و امتیازاتی را که در وجود مقدسش تجلی دارد، در روح فرزندش نیز جایگزین سازد و او را حکمتها و دانشهای ارزنده و سودمند بیاموزد و عبرتهائی از حیات گذشتگان و حوادثی که در جهان پدید آمده به او درس دهد و از نتیجه تجارب اهل فکر و عقل بهره‌مندش کند.

امام در بیان این حقایق میخواهد فرزندش را برموز سعادت و پیروزی آگاه کند و دقیقترین و مهمترین امور زندگی را به وی بشناساند.

امام به وصیت خود اینگونه ادامه میدهد:

«پسرم! اگر چه من مانند گذشتگان عمری دراز نداشتم ولی در اعمال آنها نظر کردم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم چنانکه گویا یکی از آنهایم، بلکه چنان در کارشان بررسی کردم که پنداری در تمام دوران زندگی گذشتگان زنده بوده‌ام. «در نتیجه، تیرگیهای روزگارشان را از روشنائیهای حیاتشان باز یافتم و سودها و

زیانهایشان را باز شناختم و از این میان خلاصه آن را برای تو برگزیدم و پسندیده‌هایش را برایت گفتم و مجهولاتش را که موجب سرگردانی است کنار زدم و آنچه زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۶

که وظیفه من است یعنی پدری مهربان درباره‌ات انجام دادم و اصول ادب و اخلاق را فراهم آوردم.

(۱) «و تو اینک تازه بزندگی روی آورده‌ای و فصل جوانی را آغاز کرده‌ای، اندیشه‌ای درست و جانی پاک داری ابتدا ترا بتعلیم کتاب خدا و مفاهیم آن و شرایع و احکام اسلام توجه میدهم و از حلال و حرامش آگاه می‌کنم و هیچ کس را بمانند تو بچنین امتیازی نمیرسانم.

«از آن میترسم، مواردی که مردمان از روی هوا و هوس در آن اختلاف دارند، بر تو اشتباه شود.

«در این صورت، استوار کردن حقایق دینی را برای تو اگر چه برای من ناراحت کننده باشد، دوست تر دارم از اینکه عقاید دینی تو بگونه‌ای شکل پذیرد که از اشتباه و هلاک ایمن نباشی.

«امیدوارم خداوند ترا در راه یابی و سعادت توفیق بخشد و بمقصودت هدایت کند و ترا برعایت این وصیت سفارش می‌کنم.

پسرم! بدان بهترین دستوری که از وصیت من فرا می‌گیری پرهیزگاری و ترس از نافرمانی خدا و انجام فرائضی است که بر تو خداوند واجب فرموده است و باید از سرگذشت پیشینیان پند گیری و شایسته کاری خاندانت را سرمشق خویش سازی، زیرا آنها هرگز از بررسی و اندیشه در روح و عمل خویش باز نایستادند چنانکه تو نیز در کار خویش می‌نگری و بسرانجام خود می‌اندیشی.

(۲) «آنها در نتیجه ژرف‌اندیشی خویش دریافتند که چه وظایفی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۷

را باید انجام دهند و از کدام کرداری باید خودداری کنند، حال اگر نمی‌خواهی از رفتار آنان پیروی کنی و میل داری در اثر دانش و فهم، حقایق را دریابی و به اجرای وظایف خود پردازی، پس تو هم مثل آنان به اندیشه و فراگیری پرداز در این صورت باید بکوشی که به امعان نظر دقیق پردازی و درست فکر کنی تا در پرتگاه‌های شبهه و تردید نیفتی و گرفتار مجادله و جنجال نشوی.

(۱) «پیش از آنکه بیندیشی از خدایت یاری خواه و از آستانش کسب توفیق کن و از هر سرگردانی و تحیری که ترا به شبهه اندازد، یا گمراه کند بپرهیز. «چون احساس کردی که دلت صاف و روشن شده و در برابر حقیقت تسلیم و خاشع گشته‌ای و اندیشه‌ات تکامل یافته و همت و مقصدت در یک مسیر شکل گرفته آنگاه در گفتار من بیندیش و آنها را بکار بند، اما اگر هنوز فکر و دانش تو برای جلب مصالح و هدایت تو تمرکز نیافته، بدان که مثل شتری هستی که پیش پای خود را نمی‌بیند، در آن صورت بناگزیر گرفتار خطر و اشتباهی و بتاریکیهای گمراهی فرو می‌افتی و آن کس که دچار چنین تاریکی‌ها و گمراهی‌ها گردد، نمیتواند خواستار دین باشد و در چنین موقعیت خطرناکی درنگ و تعقل لازم‌تر است. «پسرم! وصایای مرا دریاب و بنیوش و بدان خدائی که مرگ ما در قبضه اختیار اوست زندگی ما هم به مشیت او ادامه دارد هم می‌آفریند و هم میمیراند، هم نیست می‌کند و هم باز میگرداند،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۸

هم گرفتار میکند و هم رها می‌سازد و خداوند دنیا را بر پای ساخت و نعمتها و آزمایشها و گرفتاریها در آن پدید آورد و پاداش آخرت بدنبالش نهاد و آنچه خود خواسته و ما نمی‌دانیم.

(۱) «پس اگر در آفرینش به مشکلی برخوردی آن را دلیل نادانی خود بدان نه نقص در خلقت، چون تو در آغاز خلقت چیزی نمی‌دانستی و بعد حقایقی را آموختی و چه

بسیار است چیزهائی که نمیدانی و اندیشهات درباره‌اش سرگردان است و بینائی تو بگمراهی افتاده ولی بعد به آگاهی میرسی، پس به عنایت آفریدگارت توجه کن خدائی که آفریدت و روزیت داد و ترا بیاراست.

«باید او را پرستی و به او روی آوری و از نافرمانیش بترسی».

امام (ع) پس از این سخنان، بشرح حقایق توحید می‌پردازد و دلایلی روشن بیان میدارد و پس از آن آداب اجتماعی را دقیقاً تشریح کرده، میفرماید:

«ای پسر! خواست خویش را بین خود و دیگران میزان قرار ده پس هر چه را برای خویش میخواهی برای دیگران نیز بخواه و هر چه را برای خود ناپسند میدانی دیگران را نیز از آن بر کنار دار.

«هرگز بکسی ستم مکن، همچنانکه نمی‌خواهی بتو ستم کنند و بدیگران نیکی کن همچون که خواهی بتو نیکی کنند، کاری را که از دیگران زشت میدانی برای خود نیز زشت شمار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۳۹

و بآنچه از مردم خشنود میشوی مردم را از خود راضی گردان آنچه را نمیدانی مگوی اگر چه دانسته است کم باشد و سخنی را که نمیخواهی درباره‌ات بگویند درباره دیگران مگوی.

«و بدان که خودپسندی و سرکشی بر خلاف حقیقت است و آفت اندیشه است، در زندگی برای تلاش معاش بکوش ولی بازماندگانت ثروتی میندوز و چون راه راست را یافتی در برابر پروردگارت فروتن تر و فرمانبردارتر باش».

(۱) اگر انسانها باین دستورهای ارزنده امام عمل کنند به اوج کمال و برتریهای انسان نائل می‌شوند، زیرا این وصایا اصول عدالت و بنیانهای خوشبختی و کمال یابی را در بر دارد و از جمله این دستورهای جاویدان این است که میفرماید.

«بیقین بدان که هرگز بهمه آرزوهایت نمیرسی و از خطر مرگ رهائی نمی‌یابی و تو در

همان راهی هستی که دیگران بودند و گذشتند، پس تلاش زندگی را آسان گیر و در کسب روزی به نیکوئی پرداز، زیرا بسیار تلاشهاست که موجب نابودی زندگی میگردد، اینطور نیست که هر تلاشگری به ثروت رسد و هر آسان گیری محروم بماند. «جان خویش را از هر گونه پستی دور دار و گرامی شمار، اگر چه ترا آن پستی‌ها بنعمتهای فراوان رساند، زیرا آنچه از وجود خود مصرف میکنی عوض آن را در نمی‌یابی مگر آنکه در راه شایستگی باشد.

«بنده دیگران مباش که خدایت آزاد آفرید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۰

«خیری در آن نیکی نیست که ترا به شر رساند و لذتی در آسایشی نیست که پایانش سختی باشد.

(۱) «بر حذر باش که آز و طمع ترا در برگیرد و ترا به تباهی و ناکامی کشاند، اگر میخواهی که فقط نیاز خود را از خدا بخواهی پس آبروی خویش را پیش دیگران مریز، زیرا آنچه باید بتو برسد، خواهد رسید و سهم خویش را دریافت خواهی کرد همان میزان کمی که از جانب خداوند بتو برسد، بهتر است از سهم زیادی که از دیگران بگیری. تلافی محرومیت تو از خاموشی آسانتر است از تحمل سختی‌هایی که بر اثر گفتن ناهنجار روی دهد، زیرا اگر بند ظرفی سست باشد آنچه در آن باشد، میریزد و زبان بمنزله همان بندی است که شخصیت انسان به آن بسته است، نگهداری آنچه در دست داری بهتر از چشم داشت بمال دیگران است. کسی که با پاکدامنی همراه باشد بهتر از ثروتی است که از نادرستی بدست آید.

«هر کس راز خود را بهتر از دیگران نگاه میدارد، بسیار کسانی هستند که بزیان خود می‌کوشند، پرگویان یاوه گویند، هر کس بیندیشد بینا گردد.

«با نیکوکاران همراه باش تا در شمار آنان باشی و از بدکاران کناره گیر تا از آنها ممتاز شوی، بدترین خوراکیها خوردنی حرام است و بدترین ستمها، ظلم به ناتوانهاست.

«جائی که نرمی و مدارا سود نبخشد، سخت‌گیری پسندیده است، چه بسا که دارو درد گردد و درد دارو شود، چه بسا که دشمن زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۱ ترا پند دهد و دوست گمراهت کند.

«از آرمانهای دراز دوری کن که آرزو سرمایه نادان است، عقل، اندوخته تجربه‌هاست و بهترین تجربه آن است که ترا پند دهد».

(۱) امام (ع) همچنان به پندهای آموزنده خویش ادامه میداد و دستوره‌های گرانبها و درسهای آموزنده‌ای در وصایای جاویدانش تجلی میکرد که تا پایان روزگار برای هر انسانی سودبخش و سعادت‌آفرین است.

ما در اینجا به بیان همین مقدار از وصایای امام اکتفا می‌کنیم و بیان چنین وصایائی بروشنی نشان میدهد که این حقایق و برتریها و - کمال‌یابی‌ها از زبان پاک امام در جان مقدس حسن (ع) جای گرفته و او را بصورت نمونه‌ای بلند و عظیم از فضائل و بلندمقامیها و پاکدامنی‌ها در آورده است.

در اینجا سخن را بپایان میرسانیم و بشرح وقایع «بصره» می‌پردازیم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۳

(۱)

در بصره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۴

(۱) بیعت پایان پذیرفت و مردم، خلیفه جدید را شناختند و برنامه مقام خلافت روشن شد که بموجب آن فرمان خلافت بر طبق تعلیم اسلام و در پرتو روش رسول بزرگوار و پایان ستم و سرکشی خواهد بود.

نخستین اقدامهای خلیفه جدید برکناری کارگزاران خلیفه پیشین بود که غنیمت‌ها را

بتاراج می‌بردند و غرق دنیاپرستی و مال دوستی بودند

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۵

و خود و اطرافیان‌شان بیت‌المال مسلمین را می‌خوردند و می‌چاپیدند و با رفتار ناهنجار خویش هم توده مردم و هم یاران پیامبر و فقهاء بزرگ و قارئین غیرتمند قرآن را بر عثمان برانگیختند.

(۱) همچنین خلافت جدید، املاک و مزارعی را که در تیول بستگان و نزدیکان

«عثمان» بود از آنان بازگرفت و بمصالح عمومی مردم و بسود- مستمندان بر اساس دادگری و برابری اختصاص داد (۱).

ولی این برنامه انقلابی و اقدامات صریح نخستین، گروه.

سودپرستان را خشمگین ساخت، زیرا با اجرای چنین فرمانهائی، دیگر آنها بسودها و هدفهای پلید شخصی خویش نمیرسیدند.

هنوز چند روز نگذشته بود که نشانه‌های تمرد و اختلاف و سرکشی پدیدار شد و مخالفتها بر ضد حکومت عادلانه امام نمایان گردید.

در پیشاپیش گروه سودپرستان، «طلحه» و «زبیر» بچشم می‌خوردند.

«طلحه» شك نداشت که حکومت «یمن» را بدست خواهد گرفت و همچنین «زبیر»

فرمانروائی «عراق» را در نظر داشت و بهمین جهت خلافت امام را پذیرفته بودند. پس بحضور امام آمدند و گفتند:

ای امیر المؤمنین! آیا میدانی چرا با تو بیعت کردیم؟

- امام فرمود: آری برای حرف شنوی و فرمانبرداری همچنانکه با پیشینیان چنین کردید.

- نه، ما برای این با تو بیعت کردیم که در کار خلافت با تو شریک باشیم.

- نه، البته شما در سخن و استقامت حق و حمایت از بیوگان و

(۱) - عبقریة الامام علی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۶

یتیمان با من شریک هستید.

(۱) چون بر آنها ثابت شد که از خلافت امام به آنها سودی در رسیدن باغراضشان نخواهد رسید، بنای شکایت و نافرمانی را گذاشتند و «طلحه» در میان گروهی از قریشیان گفت:

اینهم مزدی است که علی (ع) بما داد، ما بخاطر او بر عثمان قیام کردیم تا جائی که مرتکب گناه شدیم و موجب قتل او شدیم و او در خانه اش نشسته بود، تا کار پایان یافت و چون بآنچه میخواستیم رسید، دیگران را برگزید.

«زبیر» نیز بسخن در آمد و گفت:

از این جهت پشیمانیم که ما سه نفر از اهل شوری بودیم و یکی از ما قبول بیعت را نپذیرفت «۲» ولی ما دو نفر با علی (ع) بیعت کردیم و نیروی خود را در خدمتش آوردیم ولی او ما را بی بهره ساخت اکنون می بینیم که امید ما به خطا رفته است.

گفته هاشان بگوش امام رسید و وزیرش «عبد الله عباس» را خواست و گفت:

- سخن این دو مرد را شنیدی؟

- بلی شنیدم.

- چه فکر میکنی؟

- گمان میکنم آنها خواهان حکومتند، پس «زبیر» را بر «بصره» و «طلحه» را بر «کوفه» امیر گردان.

امام تبسم کرد و فرمود:

(۲) - منظور سعد بن وقاص است که از قبول خلافت امام سرپیچی کرد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۷

(۱) وای بر تو، در «کوفه» و «بصره» مردانی بسیار و سرمایه‌هایی فراوان وجود دارد و

چون اینها بر دوش مردم سوار شوند، نادانها را بطمع بفرمان می آورند و ناتوانها را گرفتار میکنند و بر نیرومنداها بزور و قدرت دست می یابند و اگر بخواهم کسی را برای مصلحت و رعایت سود و زیان، حکومت دهم، «معاویه» را در «شام» نگه میدارم و اگر از طمع ورزی و - سودپرستی «طلحه» و «زبیر» خبر نمیداشتم شاید در این باره فکری میکردم (۳).

در اینجا قدری درنگ میکنیم و از رفتار «طلحه» و «زبیر» حقایقی را در می یابیم و با یک بررسی کوتاه که اینها به عشق فرمانروانی و سودجویی شخصی خویش، مردم را بر «عثمان» خشمگین ساختند و برانگیختند و هرگز در این مبارزه اندیشه خیر و مصلحت عامه مسلمین را در نظر نداشتند.

اکنون امیدهاشان بر باد رفته و احساس زیان میکنند، زیرا چون علی (ع) بمقام خلافت رسیده از مطامع آنها پیروی نمیکند. اینجاست که شروع بدسیسه بازی میکنند و بر ضد خلافت امام برمیخیزند و چون می بینند محور سیاست امام بر مبنای دین میچرخد و کاملاً با مبانی اسلامی موافق است و این سیاست صریح و صحیح و خشن هرگز با خواهشها و امیال «طلحه» و «زبیر» مطابقت ندارد، زیرا که آنها شهوت حکمرانی در دل و شور حکومت و قدرت در سر دارند.

اکنون که علی (ع) اینها را بخوبی میشناسد و از مطامع و - جاه پرستی هاشان آگاه است چگونه میتواند فرمان زمامداری را به آنها بسپارد و خون و مال و خاندان مردم را بدست آنها دهد، زیرا همانطور که علی (ع)

(۳) - الامامة و السياسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۸

فرمود، در برنامه حکومت خویش، نادانها را بتطمیع جلب میکنند و ناتوانها را بسختی و گرفتاری و نیرومندان را با سلطه و غلبه بزیر فرمان می کشند.

(۱) و اینکه استاد «شفیق جبری» روش امام را درباره «طلحه» و «زبیر» اشتباه دانسته است، «۴» عقیده‌اش ناشی از ندانستن سیاست صریح و انسانی امام است. زیرا سیاست علی (ع) با سیاستهایی که بر مبنای نیرنگ و دروغ و پامال کردن حقوق مردم ناتوان قوام یافته، مابینت و اختلاف کلی دارد. و از چنین سیاست نادرستی که «شفیق جبری» به آن معتقد بوده است، پیشوای فکری اخیر عالم اسلامی «شیخ محمد عبده» به خدا پناه برده است. «۵»

چنین سیاست آلوده به نیرنگ هرگز در هیچ‌یک از رفتار امام در دوران خلافتش مشهود نیست و هرگز امام بچنین روش نادرستی نپیوسته است و در این باره بصراحت فرموده است:

اگر پارسائی و تقوی نبود، من از همه عربها سیاستمدارتر بودم. همین پارسائی و پرهیزگاری بود که امام را از انجام هر کاری که موافق با مبادی استوار اسلامی نبود باز میداشت و از سوی دیگر اصولاً مصلحت

(۴) - العناصر النفسیه - کتابهای زیادی در جواب اشتباهات این نویسنده تألیف شده است.

(۵) - شیخ محمد عبده می گفت بخدا پناه میبرم از سیاست و از هر لفظی که از کلمه سیاست بر زبان آید و از هر خیالی که از سیاست بخاطر گذرد، شیخ باین جهت از سیاست بخدا پناه میبرد که سیاست آشیانه پستی‌ها و نادرستی‌هاست و بر مبنای اخلاق و فضیلت استوار نیست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۴۹

عامه مسلمین ایجاب نمیکرد که «طلحه» و «زبیر» به «عراق» بروند، چون آنها در آن منطقه نفوذ و طرفدارانی داشتند که ممکن بود روزی بر خلافت مرکزی بشورند و دولت اسلامی را بمخاطره اندازند. چون «طلحه» و «زبیر» دریافتند که امیدشان بر باد

رفته است و بخواست و آرزویشان نمیرسند بحضور امام آمدند و اجازه مسافرت خواستند و گفتند:

- یا امیر المؤمنین! اجازه دهید از خدمت مرخص شویم.

- کجا میروید؟

- قصد عمره داریم.

(۱) - امام به آنها با نگاهی سبک و شک آلود نگاه کرد و گفت:

- بخدا قسم قصد عمره ندارید، بلکه منظورتان دغل کاری و پیمان شکنی است.

آنها سخن امام را درباره خود رد کردند و سوگندهائی شدید یاد کردند، با اینکه میدانستند قسم بدروغ گناهی بزرگ است، چاره‌ای جز این نمیدیدند که به این وسیله خود را بمقصد برسانند.

امام (ع) درحالی که نسبت به آنها و گفتارشان مشکوک بود فرمود:

دوباره بیعت خود را تجدید کنید.

بدون تردید دوباره بیعت کردند و پیمانها و سوگندها محکم ساختند و چون از حضور

امام خارج شدند گویا از زندان آزاد شده‌اند یا از آتشی بکنار رفته‌اند!!

«طلحه» و «زبیر» رفتند تا به «عایشه» ملحق شوند.

«عایشه» مدتی در مکه بود و اکنون بسوی مدینه رفت و چون

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۰

بناحیه «سرف» (۶) رسید یکی از دائیهایش را بنام «عبید بن ابی سلمه» در راه دید که از

مدینه می‌آمد از او پرسید:

- تازه چه خبر؟

- عثمان را کشتند.

(۱) «عایشه» با شتابزدگی پرسید پس از آن چه کردند؟

- علی را بخلافت برگزیدند و امر خلافت به نیکوترین روی استقرار یافت.

«عایشه» با نهایت خشم فریادی کشید و چشمهایش را به آسمان دوخت و بعد بزمین نگاه کرد و گفت:

ای کاش بزمین فرو میرفتم تا خلافت پسر ابی طالب را نبینم، ای وای که «عثمان» را مظلوم کشتند بخدا قسم که خونش را مطالبه خواهم کرد.
«عبید» باستنکار از او پرسید:

- چرا؟ بخدا قسم، خودت نخستین کسی بودی که از عثمان کناره گرفتی و میگفتی این نعثل را بکشید که کافر شده است.

- عثمان توبه کرد و بازهم او را کشتند. من گفتم و آنها نیز گفتند ولی سخن اخیر من بهتر از گفته نخستین من است.

«عبید» از گفتار «عایشه» متعجب شد که چگونه گفتارش با هم تناقض دارد و باو گفت:
ای عایشه (شعر)

(۶) - سرف ناحیه‌ای در ۶ یا ۱۲ میلی مکه است که در آنجا پیامبر با میمونه ازدواج کرد و میمونه در همانجا پس از چندی وفات کرد. بخاری میگوید سرف با نقطه (شرف) است و این در معجم البلدان نیز آمده است.
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۱

(۱) «سخن را میگوئی و بعد تغییرش میدهی، هم باد از سوی تو است و هم باران این تو بودی که گفتی خلیفه را بکشید و این توئی که گفتی عثمان کافر شده است». ما ناگزیر فرمان ترا اجرا کردیم و او را کشتیم و قاتل عثمان کسی است که بما فرمان کشتن او را داده است.

حالا هم که عثمان کشته شده است نه سقفی بر سر ما فرود آمده و نه خورشید و ماه گرفته است.

اکنون مردم با کسی بیعت کرده‌اند که دارای عزت و مناعت است و زشتی‌ها را برطرف

می‌کند و حق را پایدار می‌سازد. تو برای جنگ جامه نبرد می‌پوشی، ولی بدان که خیانتکاران همچون وفاداران نیستند و عایشه پس از این گفتگو بمکه بازگشت (۷). در اینجا انسان، سرگشته و حیران میماند و اندیشه‌اش بواقع بازمی‌ایستد و نمیتواند موقعیت و عمل «عایشه» را دریابد، زیرا او نخستین کسی بود که آتش انقلاب را بر ضد «عثمان» بر افروخت و میخواست که او را بخاک و خون کشانند. پس هم رضایت بکشتن او و هم مطالبه خورش کاری شگفت‌انگیز است.

(۲) «امیر الشعراء شوقی» در این باره میگوید:

«کسی خونخواهی «عثمان» را میکند که از او زخمها بدل دارد، یا علت این کارش حسدی است که از دلش بیرون نمیرود. این کار عایشه شکافی ایجاد میکند که هرگز پر نخواهد شد و این مکر زنان است که

(۷) - تاریخ طبری، جلد ۳.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۲

کوهها را از جای بر می‌کند».

«استاد عقاد» عقیده دارد که «عایشه» میخواست خلافت به «طلحه» برسد (۸) (۱) و

«استاد علائلی» میگوید:

تاریخ بدرستی نمی‌گوید که چرا «عایشه» بر علی (ع) شورید و حساب پایان کارش را نکرد و اینکه بگوئیم «عایشه» برای خونخواهی «عثمان» قیام کرد خیالی بیش نیست، زیرا «عایشه» جاهل به احکام شریعتی که بعنوان آن بر حکومت مرکزی قیام کرد، نبود و میدانست که اگر هم علی (ع) قاتل «عثمان» باشد، خونخواهی او بعهده صاحبان خون است و در صورتی که «عثمان» فرزندی دارد، «عایشه» در این مورد هیچ‌کاره است. پس «عایشه» برای خونخواهی «عثمان» برنخواست بلکه علت‌هایی دیگر در کار بود که تاریخ از بیان آنها ساکت است و بصراحت سخن نمی‌گوید.

آنچه بنظر درست می‌آید، آن است که مسئله دارودستگی در این جریان دخالتی شدید داشته است، حتی این مسأله در میان زنان پیامبر هم حاکم بوده چنانکه «ام سلمه» طرفدار حزب محافظین (طرفداران علی) بوده و «عایشه» طرفدار حزب «طلحه» و «زبیر» بشمار می‌آمده است و این احزاب در زمان حیات پیامبر نیز وجود داشته و گروهی از زنان پیامبر پیرو حزب «ام سلمه» و بعضی پیرو دسته «عایشه» بوده‌اند و شک نیست که این حزبیت بوسیله این دو همسر پیغمبر بوجود آمده و بعداً جنبه عمومی یافته است. «۹»

(۸) - عبقریة الامام علی.

(۹) - سیرة الحسین.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۳

در هر صورت اگر خروج «عایشه» بر علی (ع) بواسطه اعاده خلافت به قبیله تیم بوده چنانکه «استاد عقاد» معتقد است که اگر بواسطه یک رقابت پنهانی حزبی که در اندرونش می‌خلیده چنانکه «استاد علائلی» می‌گوید، بهر جهت این حرکت نادرست که از طرف «عایشه» بر ضد خلافت علی (ع) انجام یافت، صدمه‌ای سخت و ضربت کوبنده‌ای بر حکومت عادلانه علی بود، زیرا راه را برای دیگر مخالفان باز کرد و بدیگر یاغیان فرصت و اجازه داد که بر علیه خلافت امیر المؤمنین قیام کنند و ما هرگز نمیتوانیم دلیلی بر تبرئه «عایشه» در این جنایت بزرگ و رفع مسئولیت او پیدا کنیم.

(۱) «عایشه» در سخنرانی خود که در مکه انجام شد، قیام خود را بر ضد خلافت علی (ع) اعلام کرد و بسخن در برابر جمع ایستاد و گفت:

ای مردم!

مردم همه گوش شدند تا بشنوند ام المؤمنین چه سخنی درباره هدایت و ارشاد آنها میراند، عایشه گفت:

«شورشیان و بی‌سروپایان شهرستانی و دهاتی و بردگان مدینه فراهم آمدند تا مقتول

قطعه‌قطعه شده دیروز را در موج فتنه فرو برند و جوانان تازه کار را روی کار آورند، قبلا هم دندانهایشان را تیز کرده بودند.

خلیفه مقتول با آنکه کارهای درستی انجام داده بود و غیر از آنها کار دیگری درست نبود، تا آنجا که توانست بدرخواستهای آنان عمل کرد و برای اصلاح امور مردم نظرشان را محترم شمرد و نارضائیه‌هایشان را برطرف ساخت و چون بهانه‌ای برایشان باقی نماند، به تجاوز کاری پرداختند و کردارشان با زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۴ گفتارشان یکی نبود.

(۱) بالاخره خون محترمی را در شهر محترمی ریختند و مال مردم را به حرام بردند و در ماه حرام بجنگ پرداختند.

بخدا قسم انگشت «عثمان» بهتر است از یک طبقه زمین که پر از امثال ایشان باشد. نجات شما مردم در قیام بر ضد آنهاست تا با گوشمالی آنها، دیگران هم شکست خورند و پراکنده شوند.

بخدا قسم اگر گناهکاری مورد ستم قرار گیرد همچون طلائی که در کوره از آلاش پاک شود یا جامه‌ای که با آب از پلیدیها پاکیزه گردد، گناهان آن ستم‌دیده هم محو خواهد شد.

استاد «عبد الفتاح مقصود» می گوید:

«پس از این گفتار، بین مردم تفرقه افتاد در صورتی که شایسته بود در چنین هنگامه‌ای همه مردم متحد و یک‌زبان باشند. پس ام المؤمنین آنها را به چه میخواند؟ و میخواهد مردم را بکجا بکشاند؟ به جنگ با شورشیان و اوباش؟ یا به حمله مدینه که خلیفه برگزیده مردم در آنجاست» (۱۰).

(۲) «عایشه» با این قیامش ضربه کوبنده‌ای - بصورت زشتترین تمردها - بر خلافت مشروع امام وارد کرد و پارگی شدیدی در انسجام مقام خلافت پدید آورد و شکافی

ژرف در صفوف مسلمین ایجاد نمود.

دعوت «عایشه» را گروهی از حکمرانان برکنار شده «عثمان» و خویشان و نزدیکانش پذیرفتند و همچنین عده‌ای از سودپرستانی که حکومت امام را منافی منافع ناروای خود میدانستند به آنها پیوستند

(۱۰) - الامام علی، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۵

و گروهی از مردم ساده که به هر صدائی رنگ می‌پذیرند، به این جمعیت گرویدند. همه اینها دعوت «عایشه» را قبول کردند و در برابر فرمانش گردن نهادند. کارگردانهای فتنه بفکر افتادند که برای جنگ و شورش کدامین شهر را انتخاب کنند، آیا بمدینه روند، که ورود به آن ممکن نیست آیا بشام روند که در آنجا مردان و سرمایه‌های فراوان وجود دارد و پسر عموی «عثمان» که «معاویه» است بر آنجا حکم میراند و بنی امیه هرگز بچنین کاری رضایت نمی‌دهند، زیرا شام مرکز فرمانروائی آنهاست و آنجا برای شورشیان پناهگاهی است اگر دچار مخاطره‌ای شوند. پس تصمیم گرفتند که بمدینه و شام نروند و به «بصره» که محل نفوذ قبلی آنهاست کوچ کنند. بنابراین، جارچی در مکه فریاد زد: ای مردم! ام المؤمنین و «طلحه» و «زبیر» قصد «بصره» دارند پس هر کس میخواهد به اسلام عزت بخشد و با قاتلان «عثمان» که خونس را در بی‌گناهی ریختند، بجنگ آماده حرکت شود و اگر هزینه سفر و مرکب سواری میخواهد، بستاد سپاه مراجعه کند. با چنین فریادی، طبل جنگ بصدای آمد و سپاهیان اسلحه برداشتند و توشه برگرفتند و آماده حرکت شدند.

«یعلی بن امیه» چهار صد هزار درهم به شورشیان کمک کرد و هفتاد مرد را با خود همراه آورد و مردم را به حرکت بسوی بصره برانگیخت «۱۱».

(۱۱) - یعلی بن امیه بن ابو عبیده تمیمی از طرف عمر فرماندار یکی از نواحی یمن بود و عثمان او را حکومت صنعاء را بخشیده مدائنی می نویسد که یعلی فرمانده سپاه یمن بود و چون خبر قتل عثمان را شنید برای حمایت از او بمدینه حرکت کرد
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۶

(۱) پیش از آنکه قافله جنگجویان آماده حرکت شود، «ام سلمه» همسر پاکدامن پیامبر به نزد «عایشه» آمد شاید او را با اندیشه استوارش از حرکت بازدارد و به «عایشه» گفت:
- تو دیروز مردم را بر قتل «عثمان» برمی انگیزتی و بدترین سخنان را درباره اش می گفتی و پیر گفتارش می نامیدی و در برابر به پایگاه بلند علی (ع) در پیشگاه پیامبر آگاهی.

آیا بیادت بیاورم.

- بلی.

- آیا بیاد می آوری که روزی رسول خدا از قدید، بمدینه بازگشته بود و با علی خلوت کرد و این خلوت و مذاکره مدتی طول کشید؟! تو میخواستی بر آنها در آئی و من ترا بازداشتم اما سخن مرا نشنیدی بر آنها وارد شدی، ولی پس از لحظه ای گریان بازگشتی، می گفتم چرا میگرئی؟

گفتی بر آنها وارد شدم و دیدم با یکدیگر به آهستگی سخن می گویند، من به علی گفتم از هر نه روز پیغمبر خدا یک روز بمن میرسد و تو ای پسر ابو طالب همین یک روز را هم بمن نمی بینی؟ پیامبر با نهایت خشم بمن نگاه کرد و در حالی که چهره اش از شدت غیظ سرخ شده بود

و در بین راه از شتر افتاد و پایش شکست بعد بمکه آمد و پس از مراسم حج، مردم را بخونخواهی عثمان برانگیخت و چهار صد هزار درهم به «زبیر» کمک کرد و هفتاد

سوار از قریش را به همراه سپاه حرکت داد شتر عایشه نیز که عسکر نام داشت و در جنگ جمل عایشه بر آن سوار بود از اهدائیه‌های یعلی بود اما چون عایشه در جنگ جمل شکست خورد، به امام علی ملحق شد و از یاران آن حضرت شد و در صفین در صف یاران امام کشته شد (اسد الغابه، جلد ۵).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۷

فرمود: (۱) عایشه برگرد، بخدا قسم هر کس از خاندانم یا از مردمان دیگر علی را دشمن بدارد، از ایمان خارج شده است. و من بهمین جهت، پشیمان و خشمگین بازگشتم.

- بله بیاد می آورم.

- باز هم بیادت بیاورم؟

- بله.

- ام سلمه جریان جانشینی علی (ع) را از زمان پیامبر برایش گفت:

- آن را هم بیاد دارم.

- پس چرا بر ضد امام خروج می کنی؟

- برای اصلاح کار مردم قیام کرده‌ام و امیدوارم خداوند بمن پاداش خیر دهد.

- خودت میدانی، ولی فکر کن.

«عایشه» کمی فکر کرد و استواری و حقیقت خواهی را در گفتار «ام سلمه» دریافت و بلافاصله دستور داد بین مردم ندا کنند، ام المؤمنین در مکه میماند، شما هم حرکت نکنید.

«طلحه» و «زبیر» از این خبر وحشتناک، مضطرب شدند و مخفیانه به پیش «عایشه» رفتند و علت را پرسیدند.

«عایشه» گفتار «ام سلمه» را بر آنها بیان کرد، ولی آن دو نفر این قدر بالتماس افتادند و مجامله کردند، تا «عایشه» را از عقیده‌اش برگردانیدند و دوباره «عایشه» آماده حرکت

شد «۱۲».

«عایشه» بر شتری که نامش عسکر بود سوار شد و پیشاپیش انبوه

(۱۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، فائق زمخشری.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۸

سپاهیان براه افتاد.

(۱) او می‌رفت تا وحدت مسلمین را در هم شکند و جز مبارزه با خلافت علی (ع)

اندیشه‌ای در سر نداشت. در این حال «سعید بن عاص» «۱۳» بنزدش آمد و گفت:

- ام المؤمنین! بکجا می‌روی؟

- به بصره.

- در آنجا چه کار داری؟

- به خونخواهی «عثمان» می‌روم.

- «سعید» با صدائی بلند و مسخره‌آمیز خندید و گفت: قاتلان «عثمان» همراه خودت

هستند.

«عایشه» از او رو برگردانید و برفت. در این حال «مروان بن حکم» باو رسید و گفت:

- تو هم به «بصره» می‌روی؟

- بله، بخونخواهی «عثمان» می‌روم.

(۱۳) - سعید بن عاص بن سعید بن امیه در سال اول هجری دنیا آمد، پدر کافرش را

علی (ع) در جنگ بدر کشت او از فصیحان عرب بود و عثمان او را حاکم کوفه

ساخت و بعد او را بر کنار کرد و ولید را بجایش فرستاد و باز ولید را بر کنار کرد و

سعید را دوباره بر کوفه فرستاد اهل کوفه او را باز گردانیدند و به عثمان نوشتند، ما

نیازی به ولید و سعید تو نداریم سعید مردی خشن و نیرومند و مسلط بوده و چون

عثمان کشته شد در خانه‌اش نشست و در جنگهای جمل و صفین شرکت نکرد و چون معاویه روی کار آمد او را والی مدینه کرد و بعد مروان را به این مقام برگماشت و این دو نفر پشت سر هم بر مدینه حکومت میکردند او در زمان خلافت معاویه در سال ۵۹ هجری در گذشت (الاستیعاب).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۵۹

- این قاتلان عثمانند که همراه تو هستند و به «طلحه» و «زبیر» اشاره کرد و گفت:
- این دو مرد کشندگان عثمانند که به طمع خلافت برخاسته‌اند و چون آن را بدست آورند، خواهند گفت: خون را به خون می‌شویم و گناه را بتوبه برطرف می‌سازیم «۱۴».
- «سعید» در این مورد بحق سخن گفت، ولی آنها با گوشهای سنگین خود سخنش را نشنیدند چون فکرشان متوجه قدرت و بدست گرفتن حکومت بود.
- (۱) قافله براه افتاد و بیابانها را پیمود تا به جائی رسید که آن را «حوأب» می‌گفتند «۱۵».
- سگهای «حوأب» به جلوی کاروان آمدند و با فریادها و زوزه‌های بلند پارس کردند.
- «عایشه» از فریاد سگها ناراحت شد و به «محمد» پسر «طلحه» «۱۶» گفت: اینجا کجاست؟

(۱۴) - الامامة و السياسة.

- (۱۵) - حوآب ناحیه‌ای است در راه بصره، ابو منصور میگوید سگهای آنجا به کاروان عایشه پارس کردند و عایشه این شعر را گفت: اینجا آب حوآب است که پس از این یا به پیروزی می‌رسم و بالا می‌روم و یا پائین می‌افتم (معجم البلدان).
- (۱۶) - محمد پسر طلحه قرشی تمیمی است، پدرش او را روز ولادتش بحضور پیغمبر آورد و پیغمبر دست بسرش کشید و او را محمد نام نهاد و کنیه‌اش را ابو القاسم گذارد، محمد در جنگ جمل کشته شد اما طرفدار علی (ع) بود، حضرت بر کشته او گذشت و گفت او در راه خدمت پدرش کشته شد.

پدرش او را بمیدان جنگ فرستاد و محمد زره خود را بیرون کرد و انداخت و به هر کس باو حمله میکرد میگفت تو را بسوره حم قسم میدهم مردی به محمد حمله کرد و او را کشت و این شعر را بخواند:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۰

- آب حواب است ای ام المؤمنین!

(۱) «عایشه» فریادی بر آورد و همچنان می‌نالید گویا پاره‌ای از قلب گداخته‌اش از زبانش شعله می‌کشد و با نهایت اندوه و حسرت گفت:

- من حتما باید برگردم.

- چرا؟ ای ام المؤمنین!

- از پیامبر شنیدم که بزنانش فرمود گویا می‌بینم یکی از شما زنان، سگهای «حواب» پارس کنند و آنگاه بمن گفت: ای حمیراء! نکند آن زن تو باشی.

- بیا برویم خدایت رحمت کند این حرفها را کنار بگذار.

«عایشه» باین سخن قانع نشد و همچنان از حرکت باز ایستاد.

«طلحه» و «زبیر» بسختی ناراحت شدند، زیرا «عایشه» پرچم سپاه آنها بود و اگر او

برمی‌گشت، رشته سپاهشان از هم می‌گسست و آرزوهایشان بر باد میرفت و همین

«عایشه» بود که سپاهیان بخاطر او مجتمع شده و بحرکت افتاده بودند و اکنون اگر

«عایشه» کنار رود، همه سپاهیان پراکنده می‌گردند.

مرد کم آزاری که چشمها او را مسلمان میدید مردم را به آیات خداوندی قسم میداد

من نیزه‌ام را به پیراهنش فرو بردم و او با دست و دهانش بر خاک افتاد، او گناهی

نداشت جز آنکه از علی (ع) پیروی نمی‌کرد

و هر کس که از حق پیروی نکند ستمکار است

او سوره حم را بیاد من آورد ولی نیزه بجانش افتاد ای کاش قبل از جنگ بچنین کاری

می پرداخت گفته میشود قاتل او کعب بن مدلج یا معاویة بن شداد بوده است
(الاستیعاب)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۱

(۱) ناچار گواهان دروغگوئی که قبلا ایمان آنها را خریده بودند، بحضور «عایشه»
آوردند و آنها بخدا قسم خوردند که اینجا آب حواب نیست و باین وسیله توانستند
«عایشه» را از عقیده اش برگردانند «۱۷».

کاروان سپاهیان براه خود ادامه داد و بیابانها را طی کرد تا به نزدیکی بصره رسید.
«عثمان بن حنیف» «۱۸» والی «بصره» بجانب بصره آمد و از ورودشان بشهر جلوگیری
کرد و گفت:

ای مردم! شما با خدا بیعت کردید و دست خدا بالای دستهاست و هر کس پیمان
بشکند بزبان خویش عمل کرده و آن کس که به پیمان خدا وفادار بماند بزودی
خداوند به او پاداشی بزرگ عنایت خواهد کرد.

بخدا قسم اگر علی (ع) بداند کسی دیگر از او به خلافت سزاوارتر است کنار میرود، و
اگر مردم بدیگری بیعت میکردند، علی (ع) هم

(۱۷) - الامامة و السياسة و در مروج الذهب و تاریخ یعقوبی آمده که این نخستین
شهادت دروغی بود که در اسلام داده شد.

(۱۸) - عثمان بن حنیف انصاری از قبیله اوس است او از طرف عمر والی شد و بعد هم
امام امارت بصره را به او واگذارند و چون امام از بصره خارج شد، او را از بصره
برداشت و عبد الله عباس را بجایش گذاشت، گفته شده که عمر بن خطاب با اصحاب
مشورت کرد که چه شخصی را به عراق بفرستد و همه عثمان بن حنیف را انتخاب
کردند و گفتند او را اگر بجای مهمتری هم بفرستی بخوبی اداره میکند چون دارای
بینش و معرفت و خرد و تجربه است.

عمر به انتصاب عثمان بن حنیف بر سرزمین عراق شتاب کرد و عثمان بر هر جریب زمین که آب به آن میرسید و آباد و سبز بود، یک درهم پول و یک کیل غله مقرر داشت و میزان این مالیات قبل از مرگ عمر از این قرار بصد میلیون بالغ گردید عثمان پس از حادثه بصره، در کوفه ساکن گردید و تا زمان معاویه همانجا ماند (الاستیعاب).
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۲

می‌پذیرفت و فرمان میبرد. او به هیچ یک از یاران پیامبر نیازی ندارد، وی هیچ کس به باو بی‌نیاز نیست. او در همه امتیازات یاران پیامبر شریک است ولی هیچ کس را در ارزندگیهای علی (ع) شرکت و سهم ندارد.

(۱) «طلحه» و «زبیر» با امام بیعت کردند، ولی نظر خدائی نداشتند.

لذا قبل از شیرخوارگی خود را از شیر باز گرفتند و شیرخوارگی قبل از ولادت و به ولادت قبل از حاملگی شتاب کردند و پاداش خدا را از بندگانش خواستند و گمان کردند که بزور بیعت را پذیرفته‌اند.

اگر آنها بزور بیعت را پذیرفتند چون از شخصیت‌های قریش بودند میتوانند حرف خودشان را بزنند و تسلیم نشوند. حقیقت آنست که افکار عامه آن را بپذیرد و تمام مردم بر بیعت علی یک‌زبانند، پس شما مردم چه می‌گوئید؟

آنگاه «حکیم بن جبله» بسخن آمد و در یک حماسه آتشین که گویای عقیده و ایمانش بود چنین گفت:

رأی من اینست که اگر اینها بخواهند وارد شهر شوند با آنها بجنگیم و اگر همین جا بایستند رویارویشان باشیم، بخدا قسم من باکی ندارم که یک تنه «طلحه» و «زبیر» را بکشم، هر چند زندگی خود را دوست بدارم، در راه خدا هیچ ترسی ندارم و هیچ وحشت و غیرت و نابکاری و دگرگونی حال از حرکتم باز نمیدارد.

این دعوتی است که هر کس در راه آن کشته شود، شهید است و هر کس زنده بماند، سعادت‌مند است و شتاب در کار خدا پیش از پاداش بهتر از تأخیر آنست و اینک من و

قبیله ربیعہ آمادہ دفاع از بصرہ هستیم (۱۹)».

(۱۹) - الامامہ و السیاسۃ.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۳

با چنین وضعی، مردم «بصره» برای مبارزه با تجاوز آمادہ شدند تا اگر جنگی در گرفت بمقابله آنها پردازند.

(۱) در این وقت، نیروی «عایشه» به مدافعین «بصره» حمله برد و زنگ جنگ بصددا در آمد و برخوردهای شدیدی بین طرفین بوقوع پیوست که گروهی کشته شدند و برخی مجروح گشتند.

ولی پسر حنیف طرفدار صلح و سلامت بود و نمیخواست آتش جنگ شعله گیرد، بهمین جهت با آنها پیمانی موقت بست تا فرمان امام به او رسد.

امام آمادہ نبرد «شام» بود، چون «معاویہ» رسماً سرکشی خود را نسبت به مقام خلافت اعلام داشته و بیعت امام را رد کرده بود.

درحالی که امام در کار تهیه وسائل نبرد با «معاویہ» بود خبر شورش مردم مکه به او رسید که بتحریک «طلحه» و «زبیر» و «عایشه» بنام خون - خواهی «عثمان» برخاسته بودند. امام از تفرقه امت ترسید و دانست که خطر آنها از تمرد «معاویہ» مهمتر است و شرشان از شرارت «معاویہ» شدیدتر و اگر فوری این آتش فتنه را خاموش نسازد، ممکن است اساس خلافت بتزلزل افتد.

پس آمادہ نبرد آنها شد و باقیمانده‌های یاران پیامبر از مهاجر و انصار به همراه او آمدند و سپاه علی (ع) شتابان از مدینه بیرون آمد تا قبل از اینکه آنها یکی از شهرها حمله کنند جلوگیرشان شود و چون به «ربذه» (۲۰)»

(۲۰) - ربذه یکی از دهکده‌های مدینه است که از آن سه میل فاصله دارد که ابو ذر

صحابی شهر پیامبر در آنجا مدفون است در ربذه حوادث و جنگهای مختلفی روی داد تا اینکه در سال ۳۱۹ ویران شد (معجم البلدان).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۴

رسیدند شنیدند که شورشیان بسوی «بصره» در حرکتند. امام چند روزی در «ربذه» باقی ماند تا فرمانش را صادر کند.

(۱) در اینجا «طبری» حدیثی مشکوک می آورد که مسلم است چنین خبری ساختگی است او می نویسد: حسن (ع) در «ربذه» بحضور امام آمد و گفت بتو پیشنهادهایی دادم و همه را رد کردی و اکنون گرفتار جنگ شده‌ای و یآوری نداری.

- تو همیشه مینالی چه پیشنهادی کردی که انجام ندادم؟

- روزی که «عثمان» در محاصره بود گفتم از مدینه خارج شو، تا در وقت کشتنش آنجا نباشی.

و بعد از قتل «عثمان» گفتم بیعت مردم را پذیر تا همه مردمها از شهرهای مختلف بیایند و با تو بیعت کنند و چون طلحه و زبیر شوریدند گفتم در خانه بنشین تا کار اصلاح شود و اگر فساد پدید آمد بدست دیگران باشد و تو هیچ کدام از این پیشنهادها را نپذیرفتی.

امام پاسخ داد: پسر! اینکه گفتمی در روزهای محاصره «عثمان» از مدینه خارج شوم آن روزها منم مثل «عثمان» در تنگنای محاصره بودم و اینکه گفتمی خلافت را قبول نکنم تا مردم همه شهرها بیایند باید بگویم در این مورد رأی مردم مدینه اصالت دارد و من نخواستم که تقاضای آنها را رد کنم.

و اما پیشنهاد تو در موقع شورش «طلحه» و «زبیر» این اهانتی به امت مسلم است. بخدا قسم من از هنگامی که خلافت یافته‌ام مرتباً مقهور این خیانتها بوده‌ام و به آنچه سزاوار آن بوده‌ام نرسیده‌ام و اما اینکه گفتمی در خانهات بنشین در این صورت با وظایفی که دارم چه کنم؟!

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۵

(۱) آیا می‌خواهی همچون کفتار در مغاره‌ام محصور شوم و مردم من را صدا بزنند در اینجا چاره‌ای نیست جز اینکه بالاخره بزانو در آید و بیرون شود. در این صورت چون درباره مسئولیت زمامداری خود بیندیشم راه را برای کسانی که در آن طمع می‌ورزند باز گذارده‌ام، پس ای پسر دست از سرم بردار «۲۱».

در بیهودگی این خبر همین کافی است که جسارتی از حسن (ع) را نسبت پدر و عصیانی از امام را نسبت بفرزندش متضمن است و آنچه یقین داریم اینکه تربیت اسلامی بلندی که حسن (ع) به آن پرورش یافته او را از چنین سخنی نسبت به امام بازمی‌دارد و او بیش از هر کس بموقعیت عظیم مقام امامت آگهی دارد چنانکه درباره آن حضرت پس از شهادتش گفت:

پیشینیان و آیندگان هیچ کدام در مقام عمل بمرتبہ پدرم نمی‌رسند.

در این صورت چگونه حسن (ع) پدرش اشتباه و خطا نسبت می‌دهد و او را نافرمان می‌شمارد.

و این خبر شباهت بگفته «ابن قتیبه» دارد که گفته است حسن (ع) پدرش را بقبول خلافت بر می‌انگیخته است و ما عدم صحت آن را بیان داشتیم.

(۲) استاد «عبد الوهاب نجار» هم بچنین خبر ساختگی و دروغ صحه گذاشته و می‌افزاید: علی (ع) هم در این موقعیت حرف «عثمان» را زده که می‌گفت: من جامه خلافت را که خداوند بر من پوشانیده بیرون نمی‌آورم

(۲۱) - تاریخ طبری، جلد ۳ - این خبر از دو طریق روایت شده یکی از مروان بن عبد الرحمن و دیگری از عرنی و هر دو در گفته‌های خود مورد اطمینان نیستند و کتب رجال هم آنها را موثق نمیدانند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۶

و این عذری بود که اگر کسی خواستار سعادت مسلمانان بود بر زبان نمی‌راند و این پوزش درست مثل عذر غلط دولتهای استعماری است که می‌گویند چاره‌ای نداریم جز اینکه زنجیر استعمار را بر گردن ملت‌های استعمار زده بیندازیم و بر آنها و بر بنیانهای زندگانشان همچنان چیره باشیم. «۲۲»

(۱) و این جسارتی است بمقام والای امیر المؤمنین (ع) زیرا آن حضرت هیچ گاه اشتیاق و طمعی بمقام زمامداری مردم نداشت مگر اینکه حق را پایدار بدارد و پرچمهای عدالت را بر افرازد و دلیل چنین حقیقتی گفتگوی آن حضرت با «عبد الله عباس» است که چون امام کفش خود را وصله میکرد متوجه پسر عباس شد و گفت:

- پسر عباس این کفش به چند می‌ارزد؟

- هیچ ارزشی ندارد

- بخدا قسم این کفش پاره را از حکومت بر شما دوست‌تر دارم مگر آنکه حقی را بر پای دارم یا باطلی را براندازم.

پس اینکه استاد «نجار» امام را بدول استعماری شبیه میداند، گفتارش زائیده ستم و نادانی است، زیرا استعمارگران مرتکب جنایتها و تجاوزگریها و حيله‌ها و شقاوتها میشوند و امام در روزگارش فضیلت و برابری و عدل و حقیقت را نمودار ساخت تا اندازه‌ای که بین برادرش عقیل و دیگر توده‌های ناشناس هرگز فرقی نگذاشت و تاریخ از این همه عظمت و افتخار از آثار پاک زمامداری حق و برابری او سرشار است.

زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۱ ۲۶۶ در بصره ص : ۲۴۳

(۲۲) - الخلفاء الراشدون، سید سعید افغانی در کتاب عائشه و سیاست به رأی نادرست استاد نجار پاسخ داده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۷

(۱) امام نمایندگان و نامه‌هایی برای مردم کوفه فرستاد و آنها را بیاری خویش و نصرت

حق فرا خواند.

از طرف امام، «محمد بن ابی بکر» و «محمد بن جعفر» (۲۳) برای دیدار مردم کوفه و «ابو موسی اشعری» حاکم آنجا، اعزام شدند و نامه‌ای با خود بردند که امام چنین نوشته بود:

«من در میان مردم شهرهای اسلامی شما را انتخاب کردم و از شما در این حادثه کمک می‌خواهم، پس دین خدا را یاری کنید و یاور ما باشید و به حمایت ما برخیزید، برنامه اصلاحی ما ایجاد برادری بین مسلمانان است.

هر کس چنین هدفی را دوست دارد و بر میگزیند دوستدار حقیقت است و هر کس با ما دشمنی می‌کند با عدالت دشمنی کرده و از حق چشم پوشیده است» (۲۴).
 نمایندگان امام بیابانها را طی کردند و بکوفه رسیدند و نامه امام را به «ابو موسی» سپردند ولی گوش شنوایی در آن مرد ندیدند او از قیام

(۲۳) - محمد بن جعفر بن ابی طالب هاشمی نخستین فرزندی از مهاجرین است که نام محمد یافت، گفته شده او در حبشه بدنیا آمد و با ام کلثوم دختر علی (ع) ازدواج کرد. گویند: در شوشتر طی جنگی کشته شد و بعضی گویند در صفین با عید الله عمر جنگ کرد و در این حادثه هر دو کشته شدند (الاصابه) در اسد الغابه آمده که چون خبر مرگ جعفر بن ابی طالب به پیغمبر رسید به خانه او رفت و فرمود فرزندان او را بیاورید، عبد الله و محمد و عون را آوردند و حضرت آنها را بر دامن نشانید و گفت من دوست اینها در دنیا و آخرتم و محمد به عمویم ابی طالب شبیه است.
 (۲۴) - تاریخ طبری.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۸

مردم بنفع امام جلوگیری میکرد و هر چه مردم با او درباره همراهی علی (ع) سخن می‌گفتند موافقت نمی‌کرد بطوری که اقدامات نمایندگان امام نتیجه‌ای نبخشید و هر

چه با شدت و صراحت با او سخن می گفتند او بر نافرمانی خود باقی بود و می گفت بخدا قسم بیعت عثمان بر گردن من و بر عهده امام شماسست و اگر چاره‌ای جز جنگ نیست نخست باید قاتلان عثمان کیفر یابند «۲۵».

(۱) نمایندگان جریان را بتفصیل برای امام نوشتند و او را از نقشه‌های فریبکارانه «ابو موسی» آگاه ساختند. امام، «هاشم مرقال» را بسوی «ابو موسی» فرستاد و در نامه‌ای به او چنین نوشت:

«من هاشم را بجانب تو فرستادم تا مردم را بسیج کند پس همه را آماده نبرد کن، زیرا من ترا والی کوفه کردم که در اقامه حق یاورم باشی».

هاشم وارد کوفه شد و با «ابو موسی» بمذاکره پرداخت ولی او همچنان در اندیشه نادرستش پافشاری میکرد، ابو موسی، «سائب بن مالک اشقری» را خواست و به او گفت:

- رأی تو در این باره چیست؟

- فرمانی را که بتو نوشته‌اند اطاعت کنی.

- من چنین نخواهم کرد.

«ابو موسی» همچنان در عناد و نافرمانی خویش باقی ماند، هاشم نامه‌ای به امام نوشت و او را از سست‌همتی «ابو موسی» و شکست سفارت خویش آگاه کرد.

(۲۵) - تاریخ طبری.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۶۹

(۱) امام برای چهارمین بار نمایندگان متشکل از فرزندش حسن (ع) و «عمار یاسر» به کوفه فرستاد و نامه‌ای نوشت که طی آن «ابو موسی» از حکومت کوفه بر کنار شد و «قرظة بن کعب» «۲۶» بجایش منصوب گردید و امام به «ابو موسی» چنین نگاشت:

«اما بعد، من می بینم که تو خود را از جهادی که بهره‌ای در آن نداری بر کنار می سازی

و فرمان مرا نمیبری، من حسن بن علی و عمار یاسر را فرستادم تا مردم را آماده جنگ سازد و قرظۀ - بن کعب را والی کوفه ساختم، پس از کارگزاری ما در حالی که رانده و ناپسندیده‌ای بکنار رو و اگر این فرمان را نپذیری دستور دادم ترا از مقامت پائین اندازند».

چون حسن (ع) بکوفه رسید، مردم دسته دسته بسویش آمدند و با صدای بلند اعلام اطاعت و فرمانبری کردند و حسن (ع) برکناری «ابو موسی» را بمردم خبر داد و او را بخواری و بیچارگی کشانید، ولی «ابو موسی» بازهم دست‌بردار نبود و تصمیم داشت همچنان بزمآمداری باقی بماند و فرمان امام را نپذیرد پس با «عمار» سخن از قتل «عثمان» بمیان آورد و دنبال بهانه‌هایی می‌گشت که جریان را طول دهد شاید

(۲۶) - قرظۀ بن کعب انصاری در التزام پیامبر در جنگ احد و دیگر غزوات شرکت کرد و در زمان عمر شهر ری را بتصرف در آورد و او یکی از ده نفری است که عمر برای تعلیم مردم کوفه به آنجا فرستاد، علی (ع) او را پس از عزل ابو موسی بفرمانداری کوفه فرستاد و چون بصفین رفت او را با خود برد و ابو مسعود بدری را بجایش فرستاد، قرظۀ در جنگهای علی (ع) با دشمنان جنگید و در زمان خلافت آن حضرت در خانه‌ای که در کوفه ساخته بود، در گذشت و امام بر او نماز گذارد (الاستیعاب، جلد ۳).
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۰

برایش راه فراری پیش آید و بعد «عمار» و علی (ع) را متهم به قتل «عثمان» کرد تا مردم را از اطاعت امام بازدارد، بهمین جهت به عمار گفت:

(۱) - ای ابا یقظان، تو هم در میان شورشیان افتادی و بر امیر المؤمنین عثمان تاختی و همکار جنایتکاران شدی؟

- من چنین کاری نکرده‌ام بی جهت بمن بد گوئی نکن.
امام حسن رشته مجادله را قطع کرد و به «ابو موسی» گفت:

- ای ابو موسی! مردم را از حمایت ما بازمدار. و آنگاه به نرمی و محبت فرمود:
 - ای ابو موسی! بخدا قسم، ما جز اصطلاح کار مردم هدفی نداریم و هیچ کس مثل امیر
 المؤمنین از باطل وحشت ندارد.

«ابو موسی» حیران ماند و از مجادله و سرکشی بازایستاد و به حسن (ع) گفت:
 - راست می گوئی پدر و مادرم فدایت باد ولی آن کس که با او مشورت می کنند، باید
 امین باشد.

- بله.

- شنیدم که پیامبر فرمود: بزودی فتنه هائی فرا میرسد که در آن فتنه، هر کس بنشیند
 بهتر است که برخیزد و هر کس که برخیزد بهتر است که راه برود و پیاده از سواره بهتر
 است، خداوند ما را برادر یکدیگر قرار داده و خون و مال ما را بر یکدیگر حرام ساخته
 و فرموده است: «ای مؤمنان مال یکدیگر را باطل نخورید مگر در طریق تجارت و
 رضایت خودتان، و یکدیگر را نکشید همانا خداوند بشما

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۱

مهربان است» (۲۷).

و فرموده است: «هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد پاداش او جهنم است» (۲۸).

(۱) در این وقت «عمار» برای مبارزه با یاهو گویبهای ابو موسی بسخن آمد و گفت:

- تو این سخن را از پیغمبر شنیدی؟

- بلی و اینک دستم را بگروگان سخنم می گذارم.

«عمار» رو بمردم کرد و گفت:

آیا منظور پیغمبر، از این گفته، «ابو موسی» بوده است که نشستش بهتر از قیامش باشد؟
 مدارای حسن (ع) و طول شکیبائی و بردباری عظیمش نتوانست در روح این مرد متمرّد
 که جز خشونت چاره ای برای کارش نبود، اثری بگذارد و او همچنان بر عقیده باطلش
 پافشاری میکرد و مردم را از جهاد باز میداشت و در میان اجتماع تفرقه و فساد بر

می‌انگیخت.

حسن (ع) تصمیم گرفت مردم را بیدار کند و همتشان را برانگیزد و آمادگی و شوق کامل در جانها ایجاد کند و آنها را بجهاد وادار سازد پس در برابر مردم بسخن ایستاد و گفت:

«ای مردم! بشما خبر رسید که امیر المؤمنین بسوی کوفه می‌آید و ما برای کمک خواهی از شما آمده‌ایم که چهرگان درخشان انصار و سرکردگان عرب هستید و میدانید که طلحه

(۲۷) - سوره نساء، آیه ۲۹.

(۲۸) - سوره نساء، آیه ۹۳.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۲

و زبیر پیمان بیعت شکستند و به همراه عایشه بر مقام خلافت شوریدند.

(۱) «شما از ناتوانی زنان و ضعف اندیشه آنها آگاهید و بهمین جهت خداوند مردان را بر زنان چیرگی بخشیده است. بخدا قسم اگر حتی یک نفر از شما بیاری امام نشتابد امید دارم مهاجرین و انصاری که به همراه او هستند برای شکست دشمن کافی باشند پس خدا را یاری کنید تا خداوند یاریتان دهد».

پس از گفتار حسن (ع)، «عمار یاسر» بسخن آمد و گفت:

«ای مردم کوفه! اگر شما در جریان کار ما حاضر نبودید، خبرهای ما بشما رسیده است، آنها که «عثمان» را کشتند از کار خودشان پیش مردم عذری نمیخواهند و کار خود را انکار نمی‌کنند، آنها کتاب خود را بین خودشان و دلائلشان حجت قرار دادند خداوند آن کس را که قرآن را احیاء کند زنده بدارد و هر کس بخواهد حقایقش را فروپوشد بمیراند.

«طلحه» و «زبیر» نخستین کسانی بودند که به عثمان انتقاد داشتند و آخرین افرادی بودند

که بکشتنش فرمان دادند.

آنها نخست با امام بیعت کردند و چون دیدند آرزوهایشان در این خلافت بر نمی آید، پیمان شکستند، این حسن (ع) پسر پیغمبر است که او را می شناسید و اکنون آمده و از شما کمک میخواهد و علی (ع) به همراه گروهی از مهاجرین و انصار بسوی شما می آید آنها کسانی هستند که در پناهگاه ایمان جای گرفتند».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۳

(۱) پس از او «قیس» که مرد نرمخوئی بود برخاست و مردم را با سخنان خردپذیر، مخاطب ساخت و بانجام فریضه‌ای که بر عهده دارند فرا خواند و گفت:

اگر کار خلافت را بشوری وامیگذاریم کسی از علی (ع) شایسته تر پیدا نمی شد، پس جنگ با گروهی که از پذیرش خلافت سرباز زدند حلال است.

«طلحه» و «زبیر» در این شورش چه حجت و برهانی با خود دارند که با نهایت میل بیعت کردند و بعد از روی حسد آن را شکستند، اکنون علی (ع) با گروه مهاجر و انصار بسوی شما می آید.

ولی «ابو موسی» همچنان بر دشمنی و سرکشی خود باقی مانده بود و مردم را از همراهی امام باز میداشت و آنچه از حسن (ع) و دیگر گویندگان می نشیند به پشت گوش می انداخت تا اینکه حسن (ع) شکیبائی خود را کنار نهاد و با فریادی انقلابی چنین گفت:

«ای مرد! از کارگزاری ما کناره گیر و از منبر ما پائین بیا ای بی مادر!» حسن (ع) با تمام نیرو به تحریک مردم همت گماشت و آنها را بیاری پدرش برانگیخت و چون دید که مردم آماده قیام و جهاد شده‌اند بازهم بسخن ایستاد و گفت:

«ای مردم! دعوت امیر خود را پاسخ گوئید و بسوی برادران خود بشتابید و چون امیر المؤمنین را ببینید میفهمید که چقدر از کار خلافت بیزار است و بخدا قسم از آن جهت خلافت را پذیرفت که گروهی از خردمندان امت که نمونه‌های عالی گذشته و حال

هستند او را بزمامداری برگزیدند و خیر در سرانجام کار است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۴

«پس دعوت ما را بپذیرید و ما را کمک کنید تا از این گرفتاریهای که برای ما و شما پیش آمده نجات یابیم، (۱) امیر المؤمنین در این باره میفرماید:
اکنون که من برخاسته‌ام یا ستمکارم یا ستمدیده و من خدا را بیاد می‌آورم و هر کس که میخواهد رعایت حق را کند باید برخیزد، اگر مرا مظلوم می‌یابد کمک کند و اگر ظالم می‌شمارد بگیرد و کیفر دهد.

«بخدا قسم «طلحه» و «زبیر» نخستین کسانی بودند که خلافت را پذیرفتند و نخستین کسانی بودند که پیمان خود را شکستند، آیا من مال مردم را اندوختم یا حکم خدا را تغییر دادم؟

«اکنون ای مردم برخیزید و خیر و حقیقت را گسترش دهید و زشتی و ناپاکی را نابود سازید».

مردم سخن حسن (ع) را شنیدید و اطاعت کردند و فرمانبرداری و تسلیم خود را اعلام داشتند و دعوتش را پذیرفتند.

در اینجا موقعیت عظیم «مالک اشتر» شناخته میشود که چون دید کار جز باخراج ابو موسای سست عنصر و دسیسه باز پایان نمی‌یابد، با گروهی از همراهانش بجانب قصر «ابو موسی» حرکت کرد، چون غلامان حاکم، حرکت انقلابیون را دیدند به پیش ابو موسی آمدند و با نهایت ترس و لرز گفتند:

ای ابو موسی! اشتر وارد قصر شد و ما را، زد و بیرون کرد. ابو موسی که ترس سراپایش را گرفته بود پائین آمد و «اشتر» که او را دید درحالی که خشمی تلخ و شدید و کینه‌ای داغ از نهادش می‌جهید فریاد زد:

– از قصر بیرون بیا، ای بی‌مادر!

«اشعری» بازهم مردد ماند که دوباره مالک فریاد زد:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۵

- بیرون بیا که خدا جانت را بیرون کشد بخدا قسم که تو از منافقینی.

ابو موسی با آهنگی پست و لرزان گفت:

- من را و خانواده‌ام را مهلت بده.

- مهلت دارید که فقط امشب را در قصر بمانید.

(۱) انبوه مردم به قصر هجوم بردند و بغارت اموال «ابو موسی» پرداختند، اما جوانمردی

«اشتر» اجازه نداد که بدشمن فراری چنین کنند، جلو مردم را گرفت و از غارت بازشان

داشت و گفت:

- من امشب به او مهلت داده‌ام و او خودش بیرون میرود، دست از سرش بردارید.

مردم او را وا گذاشتند و جوّ تاریک کوفه در برابر حسن (ع) روشن شد و چون اشعری

فرار کرد، حسن (ع) بر مردم کوفه تسلط کامل یافت و به آنها گفت:

«من فردا صبح حرکت می‌کنم شما هم یا سواره بیایید یا از طریق آب با قایق براه افتید».

کوفه ناگهان برای حرکت موج برداشت و هزاران نفر برای یاری امام بجنبش آمدند و

دسته‌هایی سوار بر اسب شدند و گروه‌هایی با قایق از راه رودخانه کوفه را ترک گفتند.

حسن (ع) مردم کوفه را رهبری میکرد و از این پیروزی شادمان بود تا به همراه سپاهیان

انبوهش به ذی قار رسید «۲۹» و آنجا محلی بود که

(۲۹) - ذی قار، آبی بود متعلق به بکر بن وائل که بین کوفه و واسط قرار داشت (معجم

البلدان)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۶

امام و یارانش در آن مستقر شده بودند تا سپاهیان کوفه فرا رسند.

(۱) امام پیش از آنکه ببصره برسد «قعقاع بن عمرو» «۳۰» صحابی پیامبر را برسالت پیش

شورشیان فرستاد شاید بتواند صلح را برقرار کند و وحدت کلمه را بین مسلمانان برقرار

کند. قعقاع به نزد «عایشه» آمد و گفت:

- مادر!

- بلی پسر.

- چرا از مکه براه افتادی و به اینجا آمدی؟

- برای اصلاح بین مردم آمده‌ام.

«قعقاع» اطمینان یافت که امکان سازش در بین هست لذا از «عایشه» خواست تا «طلحه» و «زبیر» را هم دعوت کند که در این مذاکره شرکت جویند، چون آنها حاضر شدند، به آنها گفت:

(۳۰) - قعقاع بن عمرو تمیمی از سرداران شجاع عرب بود که أبو بکر درباره‌اش گفت فریاد قعقاع در سپاه از هزار مرد سپاهی بهتر است. او در نبردهای قادسیه و دیگر جنگهای اعراب با ایرانیان، رشادتهای فراوانی از خود نشان داد، سیف بن عمرو می‌گوید پیغمبر از قعقاع پرسید چه چیز ترا بجهاد وامیدارد؟ گفت اطاعت خدا و پیامبرش. رسول خدا فرمود هدف همین است، سیف درباره قعقاع چنین می‌سراید: برق آسمانی برقی را از تهامه مشاهده کرد که بزرگواریها را سواره رهبری میکرد. در سپاه سیف الله سیف محمد وجود دارد به همراهی پیشتازان سنت آزادگان. سیف می‌گوید: عمر به سعد وقاص نوشت: کدام سوار کاری در قادسیه از دیگران دلیرتر بود، سعد پاسخ داد: قعقاع که هرگز مانند او را ندیده‌ام او در یک روز سی بار حمله کرد و هر بار گروهی از شجاعان را بخاک انداخت. وقتی که خالد به حیره رسید از ابو بکر کمک خواست و او قعقاع را فرستاد و گفت سپاهی که او در میانش باشد شکست نمی‌خورد (الاصابه).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۷

- ام المؤمنین می‌گوید برای اصلاح کار مردم به اینجا آمده‌ام، از شما می‌پرسم که شما با

این نظر موافق هستید یا مخالف؟

- البته که موافق هستیم.

- در این صورت راه اصلاح کدام است بخدا قسم اگر ما بدانیم بی تردید اقدام خواهیم کرد.

- قاتلان عثمان

- قاتلان عثمان؟!

- بلی، اگر قاتلان «عثمان» کشته نشوند، حکم قرآن ترک شده و اگر اجرا شود قرآن احیاء گردیده است.

این سخن نموداری از عصیان و تمردی سخت بود، زیرا آنها اولیاء خون «عثمان» نبودند بلکه نخستین کسانی بودند که آتش شورش را بر ضد «عثمان» برافروختند، در این موقع «قعقاع» برای رد سخنانشان گفت:

- قاتلان «عثمان» را از میان اهالی بصره کشتید و شما قبل از کشتن آنها بیشتر از امروز پایدار بودید.

شما ششصد نفر (یکی کم) از مردم بی گناه را کشتید و خشم شش - هزار نفر را برانگیختید، آنها از شما کناره گیری کردند و از سپاه شما بیرون رفتند، کسی را که از دست رفت خواستید ولی شش هزار نفر مانع شما شدند.

اکنون اگر دست از او بردارید حرف خود را پس گرفته‌اید و اگر با آنها که از شما کناره گرفته‌اند جنگ کنید شکست می‌خورید.

«عایشه» دید که خیر و صلاح در گفتار «قعقاع» است و برای اینکه رأیش را بداند گفت:

- در این باره چه عقیده داری؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۸

- می گویم علاج این کار، تسکین و آرامش است. پس از بیاناتی چنین بسخنانش

افزود:

- اگر شما با ما بیعت کنید نشان خیر است و بشارت رحمت و خونخواهی آن مرد، و سلامت و امنیت مردم، و اگر تکبر ورزید و از قبول بیعت خودداری کنید، نشان شر است و از دست رفتن خون.

پس صلح را انتخاب کنید و از آن بهره‌مند شوید و ما و خودتان را گرفتار نکنید و باعث زد و خورد نشوید.

آنها سخنان «قعقاع» را تحسین کردند و اندیشه‌اش را درست شمردند و گفتند:
- سخن خوبی است، درست و بجا گفتم، بجانب علی (ع) بازگرد اگر رأی او هم این باشد کار اصلاح میشود.

«قعقاع» خشنود بازگشت و علی (ع) را از گفتگوی خود خبر داد، امام بشدت خوش حال شد و او را بزرگ داشت «۳۱»، نشانه‌های صلح نمایان شد و نزدیک شد که امت اسلام بوحدت کلمه برسند و بسازش دست یابند، ولی گروهی نابکار از دار و دسته «عایشه» همچنان فتنه بر می‌انگیختند و در ایجاد تفرقه میکوشیدند و آنچه نیرو داشتند در بهم زدن صلح و آتش افروزی جنگ و تباهی حال مردم بکار میبردند، تا اینکه همه اقدامات صلح‌آمیز امام بر باد رفت.
آنچه مسلم است گروهی از بنی امیه که در لشکر «عایشه» بودند با نهایت کهنه کاری و دغلبازی برای بهم زدن آشتی میکوشیدند، زیرا صلح موجب استقرار مقام امام بود و همه مسلمین خلافتش را می‌پذیرفتند و

(۳۱) - تاریخ طبری، جلد ۵.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۷۹

همین واقعیت بود که بدون شک با مطامع امویها جور در نمی‌آمد.

(۱) پیشگامان لشکر امام از «ذی قار» حرکت کردند تا به «زاویه» «۳۲» رسیدند و امام

پس از آنها فرود آمد و چهار رکعت نماز گذاشت و چون نمازش پایان رسید چهره خود را بر خاک نهاد و گریست و آنگاه دستش را بدعا بلند کرد و گفت: بار الها! ای خدای آسمانها و آنچه بر آن سایه می‌افکند و ای - خدای زمین و آنچه بر روی آن است، ای پروردگار عرش بزرگ اینجا بصره است که من خیر آن را از تو می‌خواهم و از شرش بتو پناه می‌برم خدایا ما را به نیکوئی در این سرزمین فرود آر که تو بهترین فرودآورندگان.

خداوندا این مردم فرمانم را نپذیرفتند و بر من شوریدند و پیمانم را شکستند خدایا خون مسلمانان را حفظ کن «۳۳».

امام نهایت کوشش خود را در حفظ صلح بکار برد، ولی به آن دست نیافت، شورشیان تصمیم بجنگ داشتند و سخنرانهایشان بسخن می‌ایستادند و مردم را بجنگ با امام تحریص می‌کردند و بمبارزه با سپاهیان حضرتش بر می‌انگیختند، امام بفرزندش حسن (ع) توجه کرد و پس از سخنان تحریک‌آمیز پسر زیبر فرمود:

پسرم برخیز و با این مردم سخن بگوی. حسن (ع) برخاست و چنین گفت:

ای مردم! سخنان پسر زیبر را شنیدید بخدا قسم که اشتباهات و

(۳۲) - زاویه ناحیه‌ای در نزدیکی بصره است که واقعه مشهور بین حجاج و عبد الرحمن بن محمد اشعث در آنجا اتفاق افتاد.

(۳۳) - مروج الذهب، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۰

گناهان «عثمان» بحدی زیاد شد و شهرها بر او تنگ آمد تا اینکه خودم دیدم «طلحه» درحالی که هنوز «عثمان» زنده بود به بیت المال حمله برد.

(۱) و اینکه پسر زیبر گفت علی (ع) کار مردم را به پراکندگی کشانید، پدر خودش زیبر بیش از هر کس مسئول این حادثه است او با دستش بیعت کرد نه با دلش او بظاهر

اقرار به بیعت کرد، ولی اطرافیانش را فراهم آورد و اگر راست می گوید و دلیلی دارد بیاورد و چه برهانی دارد که اقامه کند؟

و اینکه ورود مردم کوفه ببصره او را متعجب می کند نباید ورود حق پرستان بباطل گرایان او را بشگفتی اندازد.

و بخدا قسم که مردم بصره بزودی حقیقت را خواهند دانست.

وعده گاه ما و آنها در روز رستخیز - دادگاه عدالت الهی - است و خدا بهترین داوران است.

حسن (ع) با چنین سخنان استواری، گفتار پسر زبیر را رد کرد و کلامش را باطل شمرد و دلایل مستحکمی بر ترمرد و سرکشی او بیان داشت و مخالفتش را با خلافت امام، مردود شمرد همچنانکه مردم کوفه را نیز از اشتباه در آورد و آماده جهاد با شورشیان ساخت.

امام، قرآن را بدست گرفت و درحالی که هنوز امید بصلح داشت بمیان یارانش رفت و فرمود:

«کیست که این قرآن و حقایق آن را بر این گروه عرضه بدارد و اگر دستش را انداختند آن را بدست دیگرش بگیرد و اگر آن هم افتاد مصحف عزیز را با دندانهایش نگه دارد تا کشته شود؟» جوانی کوفی برخاست و حماسه‌ای بزرگ در روحش موج میزد و گفت:

- من، ای امیر المؤمنین!

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۱

(۱) امام لحظه‌ای به او نگاه کرد و از یارانش خواست که دیگری بجای جوان برود، ولی کسی جز همان جوان فداکار حاضر به این جانبازی نشد، امام قرآن را به او سپرد و گفت:

قرآن را به آنها عرضه دار و بگو این قرآن بین ما و شما حاکم و گواه باشد، شما را

بخدا خون ما و خودتان را نریزید. جوان، مردانه در موج دشمن فرو رفت و کوچکترین وحشتی در جانش نمی‌خلید، او قرآن را بر دست گرفته بود و دشمن را بانجام فرامین آن دعوت میکرد و از آنها میخواست که صفا و سازش و برادری را برگزینند و از جنگ دست بردارند.

ولی شورشیان قدرش را نشناختند و سخش را نپذیرفتند و وحشیگری و خونخواهی چنان در مغز و روحشان پنجه در افکنده بود که نامردانه به جوان حمله بردند و دست راستش را انداختند.

جوان، قرآن را بدست چپ گرفت و همچنان دشمن را به اطاعت دستورات کتاب خدا میخواند.

دوباره به او حمله بردند و دست دیگرش را هم انداختند، جوان که غرق در خون بود، قرآن را بدنجان گرفت و در آخرین لحظات عمرش همچنان مردم را بصلح میخواند و می‌گفت:

از خدا بترسید و خون ما و خودتان را نریزید.

دشمنان بر او تاختند و همچنان در دشمنی و سرکشی خود پافشاری میکردند و با ضربه نیزه نگونسارش ساختند، و پیکر خونین و پاره پاره‌اش را بخاک انداختند. دیگر برای امام عذری باقی نماند و پس از قتل آن جوان فرمود:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۲

«اکنون کشتن این گروه بر ما جایز است، آنها را در هم کوید که سزاوارند». (۳۴)

(۱) آنگاه فرماندهان لشکر را بخواست و آنها را در جایه‌اشان مستقر ساخت و به آنها بهنگام درگیر شدن با دشمن دستوراتی داد که نمونه‌های عالی فضیلت و مهربانی و انساندوستی را حائز است به آنها چنین فرمود:

«ای مردم! اگر سپاهیان دشمن فرار کردند به مجروحان حمله نکنید و اسیران را نکشید و فراریان را دنبال نکنید و عورتی را مکشوف نسازید و کشتگان را مثله نکنید و به

اموالشان دست نزنید مگر سلاح و مرکب و بردگانی که در لشکر گاهشان بیابید و غیر از اینها آنچه هست بدستور کتاب خدا به وارثانشان تعلق دارد».

آنگاه امام، حسرت زده از اردوگاه بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن ایستاد، تا حجت را بر آنها تمام کند و گفت «زبیر» کجاست؟!

«زبیر» بیرون آمد و چون در برابر امام قرار گرفت. امام به او فرمود:

- ابا عبد الله چرا به اینجا آمدی؟

- بخونخواهی عثمان آمده‌ام.

- خون عثمان را مطالبه می‌کنی؟

- بله.

(۳۴) - طبری، جلد ۵، مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد چون مادر آن جوان کشته

پسرش را دید در سوک او چنین سرود:

خدایا، مسلمانی به پیش این گروه آمد و بدون آنکه بترسد کتاب خدا را بر آنها تلاوت کرد ولی آنها دستهایشان را بخون او خضاب کردند درحالی که مادرش ایستاده بود و میدید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۳

- خداوند قاتل عثمان را بکشد. آنگاه با آهنگی نرم و آهسته فرمود:

(۱) - ترا بخدا ای زبیر! یادت هست که روزی با پیغمبر بودی و پیامبر بتو تکیه کرده بود

و بمن رسیدید، پیغمبر بر من سلام کرد و بروی من خندید، آنگاه متوجه تو شد و

فرمود ای زبیر! تو روزی بستم با علی خواهی جنگید؟!

«زبیر» سرش را پائین انداخت و رنگ چهره‌اش برگشت و قلبش از شدت اندوه و

حسرت داغ شد و گفت:

- خدایا، بلی

- پس چرا با من می‌جنگی؟!

- بخدا قسم فراموش کرده بودم و اگر بیادم می‌آوردی بر تو خروج نمی‌کردم و با تو نمی‌جنگیدم «۳۵».

«زبیر» بازگشت و به پیش «عایشه» آمد و قصدش این بود که از این فتنه سلامت بیرون رود و به «عایشه» گفت:

- ای ام‌المؤمنین! بخدا قسم بهر جا که پا نهادم اول آنجا را شناختم و بعد رفتم غیر از این سفر که نمیدانم آیا درست آمده‌ام یا اشتباه کرده‌ام.

(۳۵) - الامامة و السياسة، و در مروج الذهب آمده است که امام به زبیر گفت برگرد، زبیر گفت حالا که کار از کار گذشته است چگونه برگردم بخدا، این ننگی است که هرگز پاک نمیشود. امام فرمود: بیش از آنکه این ننگ با جهنم همراه شود برگرد، زبیر برگشت و شعری باین مضمون میخواند: ننگ را بر آتش برگزیدم مخلوق گلی با آتش بو نمی‌آید، علی سخنی بمن گفت که از آن بی‌خبر نبودم که بجان تو مایه ننگ دنیا و دین است.

گفتم ای علی (ع) ملامت بس است و آنچه بمن گفتی کافی است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۴

(۱) «عایشه» منظور «زبیر» را فهمید و دانست که میخواهد از فتنه بگریزد و چون از نقطه ضعف «زبیر» با خبر بود او را متهم به ترس کرد و گفت ای ابا عبد الله! آیا از شمشیر پسران عبدالمطلب میترسی؟

«عایشه» با این نیرنگ با قلب «زبیر» بازی کرد و فساد شدیدی در جانش برانگیخت و با این سخنانش زهری کشنده بکامش ریخت.

«عبد الله» پسر ناخجسته «زبیر» هم بر این فساد و هیجان افزود و گفت:

تو با روشن بینی بجنگ آمدی، ولی چون پرچمهای پسر ابی طالب را دیدی که در سایه

آنها مرگ نشسته است، ترسیدی.

عبد الله پدرش را به ترس و جبن متهم کرد و چون ترس، خواری و ننگ و کم شخصیتی است و «زبیر» خودش را از آن منزله میدانست به پسرش رو کرد و درحالی که از شدت خشم میلرزید گفت:

- وای بر تو، من قسم خورده‌ام که با او جنگ نکنم.

- غلامت سرجس را بکفاره سوگندت آزاد کن «۳۶».

«زبیر» غلامش را آزاد کرد و آنگاه بمیدان آمد و به جولان پرداخت تا شجاعت و نیرومندیش را به پسرش نشان دهد و بی‌باکیش را از مرگ به او بنمایاند و به پسرش اطمینان دهد که از مرگ نمی‌ترسد.

(۲) با این حرکت «زبیر»، زبان جنگ بیرون افتاد و دو لشکر در هم

(۳۶) - تاریخ طبری جلد ۵ - در این تاریخ آمده است که عبد الرحمن بن سلیمان تمیمی

یکی از شعرای عرب درباره این قدام زبیر چنین سرود:

ای برادران، من امروز شگفت‌آورتر از این ندیده‌ام که برادری کفاره قسم خود را با آزاد کردن بنده‌ای در راه نافرمانی خدا پردازد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۵

آویختند و امام، طرف راست لشکر را به حسن (ع) و طرف چپ را به حسین (ع) سپرد

(۱) و پرچم سپاه را بدست پسرش - محمد حنفیه - «۳۷» داد و گفت: به پیش.

«محمد» بمیدان پرخروش جنگ شتافت و باران تیرها بر سرش فرو ریخت و ناگزیر

لحظه‌ای بازایستاد و ندانست چه کند که ناگهان پدرش او را از پشت سر، عقب کشید و

با خشم گفت:

رگ مادرت ترا گرفته است.

پرچم را از دست «محمد» گرفت و در برابرش بجنبش در آورد و چنین سرود:

«مثل پدرت ضربه بزن تا ترا بستایند.»

در جنگ خیری نیست مگر آنکه آتشش را برافروزند، بوسیله شمشیرها و نیزه‌های محکم و استوار».

البته توقف «محمد» دلیل ناتوانی و ترس او نبود، چون «محمد» از سرکردگان رشید و گردن فراز لشکر بود و میخواست اندکی بپاید تا هجوم دشمن کاهش یابد و آنگاه حمله برد و امام هم فرزندش را از پیش نراند بلکه میخواست در آغاز جنگ، دورانیشی و اراده نیروی خویش را بمردم بصره بفهماند شاید که دست از سرکشی بردارند.

(۳۷) - محمد بن علی بن ابی طالب هاشمی معروف بابن حنفیه مادرش خوله دختر جعفر حنفیه است که نامش به او نسبت داده شده است. ابراهیم بن جنید می گوید کسی را نمی شناسم که مثل محمد از پدرش علی احادیث فراوان و استواری روایت کند، ابو نعیم گوید محمد در سال ۸۰ هجری وفات کرد (خلاصه تهذیب الکمال)، خطیب سید علی هاشمی کتاب مفصلی در شرح حال او بنام «محمد بن الحنفیه» بسال ۱۳۶۸ هجری قمری تألیف کرده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۶

(۱) لحظه‌ای نگذشت که امام پرچم را بدست چپ گرفت و با دست راستش شمشیر ذوالفقار را کشید همان شمشیری که بارها خطر و شکست را از پیغمبر دور کرده بود. امام به همراه مهاجرین و انصار بلشکر عایشه حمله برد و دشمن در برابرش همچون خاکستری در برابر طوفان از هم پاشید. جنگ بین دو گروه ادامه یافت و همچنان یکدیگر را می کشتند، یاران علی (ع) میخواستند از پیشوای خویش و امام مسلمین حمایت کنند و لشکر «عایشه» از ام المؤمنین جانبداری میکردند و میخواستند در برابرش جان سپارند و بهمین جهت افسار شتر «عایشه» را محکم چسبیده بودند تا اینکه

دست هفتاد نفر از قبیله بنی ضبه قطع شد و شاعر آنها این چنین رجز میخواند:
 «ما پسران ضبه یاران شتریم که حریف خود را در معرکه بخاک می افکنیم.
 مرگ در کام ما از عسل، شیرین تر است و ما خون عثمان را باطراف نیزه‌های خویش
 می جوئیم.»

شیخ ما را بما بازگردانید تا دست برداریم».

امام دید که اگر شتر همچنان بر پای ماند همه سپاهیان کشته میشوند، پس فریاد زد:
 اشتر و عمار کجایند؟

«اشتر» و «عمار» بحضور آمدند و امام به آنان فرمود:

- بروید و این شتر را پی کنید که تا این شتر زنده باشد، آتش جنگ خاموش نمی شود
 مگر نمی بینید که اینها شتر را قبله خود ساخته اند؟

«اشتر» و «عمار» به همراه گروهی از جوانان بنی مراد حرکت کردند و جوانی بنام «معمر
 بن عبد الله» بر شتر حمله کرد و شمشیری بر او انداخت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۷

که شتر سرنگون شد و فریادی زشت بر آورد که مثلش شنیده نشده بود «۳۸».

(۱) یاران «عایشه» پراکنده شدند، زیرا بتی که اینهمه قربانی بپایش میکردند در هم
 شکست.

امام فرمود: تا شتر را سوزانیدند و خاکسترش را بباد دادند تا چیزی از آن باقی نماند که
 عوامان به آن تبرک جویند و چون از کار شتر برداختند، امام مشتی خاک برداشت و
 به هوا پاشید و فرمود: خدا این جانور را لعنت کند که چقدر شبیه گوساله بنی اسرائیل
 بود.

آنگاه بخاکسترهای شتر که در هوا پخش شده بود نگاه کرد و این آیه را تلاوت فرمود:
 «به خدایت که در برابرش ستایش میکردی نگاه کن که چگونه آن را سوزانیدیم و

خاکسترش را ب موج دریا سپردیم». «۳۹»

امام با دشمنان و شورشیان با نهایت عفو و اغماض رفتار کرد و «محمد بن ابی بکر» - برادر عایشه - را بنزدش فرستاد تا بپرسد که آیا صدمه‌ای به او رسیده است؟ محمد پیش آمد و دستش را داخل هودج کرد. عایشه با خشم فریاد برآورد:

(۳۸) - گفته شده است که کسی دیگر شتر را پی کرده و در روایت است که امام به محمد حنفیه فرمود این نیزه را بگیر و جمل را پی کن، محمد رفت و از شدت تیر باران بازگشت پس از او حسن نیزه را گرفت و شتر را پی کرد و همچنانکه خون از نیزه‌اش می‌چکید بحضور امام آمد، محمد از این منظره خجل شد ولی امام به او گفت ناراحت مباش که او پسر پیغمبر است و تو پسر علی هستی.

(۳۹) - سوره طه، آیه ۹۷.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۸

- کیستی؟ وای بر تو

(۱) - فردی از خانواده خودت که او را از همه بیشتر دشمن میداری.

عایشه او را شناخت و گفت:

- پسر خثعمیه!

- بلی برادر خیر خواهی.

- تو عاق شده‌ای

عایشه رویش را از «محمد» برگردانید ولی «محمد» به محبت و نرمی پرسید:

- آیا آسیبی بتو رسیده است؟

- تیری بمن خورد، ولی ضرری نرسانید.

«محمد» تیر را در آورد و بند هودج را پاره کرد و پاسی از شب گذشته بود که او را

بفرمان امام بخانه «عبد الله بن خلف خزاعی» (۴۰) در آورد و در آنجا «صفیه» دختر

«حارث» (۴۱) چند روزی به پذیرائی او پرداخت.

امام، «ابن عباس» را به پیش عایشه فرستاد تا او را آماده حرکت بمدینه سازد و او در خانه اش بنشیند، زیرا خداوند دستور داده بود که بایستی زنان پیامبر در خانه خود قرار گیرند.

ابن عباس، «، وارد خانه عایشه شد، ولی «عایشه» اعتنائی به او نکرد و اجازه نشستن نداد.

(۴۰) - عبد الله بن خلف بن اسعد خزاعی پدر طلحة الطلحات بود و در زمان عمر منشیگری دیوان بصره را بعهدہ داشت در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد و برادرش عثمان در جنگ صفین همراه علی (ع) بود (الاصابه، جلد ۲).

(۴۱) - صفیه دختر حارث بن طلحه بود و پدرش در جنگ بدر در صف کافران کشته شد، او همسر عبد الله بن خلف و مادر طلحة الطلحات است (الاصابه، جلد ۴).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۸۹

(۱) «عبد الله» فرشی را برداشت و پهن کرد و بروی آن نشست، «عایشه» ناراحت شد و از جرئت ابن عباس بصدا آمد و گفت:

- ای پسر عباس! از روشی که مأمور به اجرای آن بودی سرباز زدی و بدون اجازه ما وارد شدی و بروی فرش ما نشستی. «عبد الله» در برابر این بی اعتنائیها و سخنان رنج آور، خاموش ماند تا حرف حسابش را بزند و او که مردی سخنور بود بگفتار آمد و گفت:

- اگر در خانه‌ای بودی که پیغمبر برایت بجا گذاشته بدون اجازه وارد نمیشدم.

امیر المؤمنین بتو دستور داده فوراً بمدینه بازگردی و آماده حرکت باشی.

«عایشه» که اندوهی بزرگ در جانش می‌خلید، گفت فرمانت را نمی‌برم و بگفتارت وقعی نمی‌گذارم.

«عایشه» تصمیم گرفت همچنان در بصره بماند و بمدینه نرود، «ابن عباس» بحضور امام بازگشت و جریان را معروض داشت. امام دوباره «ابن عباس» را به نزد «عایشه» فرستاد و

او با نرمی و مدارا به «عایشه» گفت:

- امیر المؤمنین اراده کرده است که تو بمدینه بازگردی.

- خوب، باز میگردم.

«عایشه» دستور امام را پذیرفت و آماده حرکت شد، امام وسائل سفر «عایشه» را فراهم ساخت و او را با کاروانی مجهز براه انداخت و روزی که «عایشه» آماده سفر شد، امام با فرزندانش حسن و حسین (ع) بدیدارش آمدند.

چون زنان خانه، امام را دیدند برویش فریاد کشیدند و «صفیه»

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۰

- صاحب خانه - گفت:

(۱) ای کشنده دوستان! ای بهم زنده جمعیت‌ها! خداوند پسرانت را یتیم کند چنانکه پسران عبد الله را یتیم کردی.

امام به او فرمود: اگر من قاتل دوستان می‌بودم، کسانی را که در این خانه، مخفیانه انجمن کرده‌اند می‌کشتم و بخانه‌ای اشاره کرد که گروهی از دشمنانش مثل مروان و پسر زبیر و عبد الله بن عامر و دیگران در آن جمع شده بودند.

یاران امام خواستند بر آنها بتازند ولی علی (ع) اجازه نداد و پس از گفتگوهائی که با «عایشه» انجام شد، عایشه گفت:

- می‌خواهم با تو باشم و با دشمنانت مبارزه کنم.

- بازگرد بخانه‌ای که پیغمبر برایت باقی گذاشته است.

اگر امام رعایت سیاست روز را میکرد، لازم بود فوری پیشنهاد «عایشه» را بپذیرد، اما او که مرکز حقیقت و کانون فضائل بود میخواست درست بر طبق دستور دین رفتار کند و دین دستور میدهد که زن در خانه‌اش بنشیند و بتهدیب نفس خود پردازد و در جنگالهای سیاسی دخالت نکند.

«عایشه» از امام خواهش کرد که خواهرزاده‌اش «عبد الله زبیر» را ببخشد و امام او را

بخشید.

حسین (ع) نیز درباره «مروان» شفاعت کردند و امام او را هم امان داد و بالاخره بخشش امام آن قدر گسترش یافت که همه دشمنان و معارضان خود را عفو فرمود. بدستور امام، «عایشه» با تجلیل فراوان براه افتاد و حسین (ع) به امر آن حضرت شب و روز با «عایشه» حرکت میکردند. «عایشه» از بصره رفت،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۱

ولی بر خانه‌های بصره و کوفه اندوه و عزا و غمی سنگین خیمه زده بود. «۴۲»

(۱) با اقدام «عایشه» بجنگ علی (ع) درهای انقلاب از طرف مخالفین بروی امام باز شد و مسلمانان یگانگی و یکپارچگی خود را از دست دادند و آن برادری مقدسی که بدستور پیغمبر بین آنها برقرار بود، نابود شد.

حادثه جمل بر حسن (ع) گذشت و او در آن هنگام جوان شجاع و نیرومندی بود که برای جنگیدن با دشمن توانائی و آمادگی کامل داشت.

حسن (ع) در این حادثه از کینه‌ها و حسدهای قریش نسبت پیدر بزرگوارش آگاهی یافت و همانها بودند که مرتباً در دوران حکومت علی (ع) حادثه آفرین می شدند. اکنون سخن را پایان میرسانیم تا امام حسن (ع) را در نبرد صفین دیدار کنیم.

(۴۲) - تعداد مقتولین جنگ جمل ده هزار نفر، نیمی از لشکر امام و نیمی از لشکر

عایشه و عده‌ای تعداد مقتولین را غیر این نوشته‌اند (تاریخ طبری).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۳

(۱)

در صفین

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۴

(۱) در دنیا حوادثی فراوان می‌گذرد و جریانهای می‌آید و می‌رود بدون اینکه از آن اثری باقی بماند که شایسته ضبط تاریخ باشد اگر چه در زمان وقوع حادثه، دارای موقعیتی بس مهم باشد.

در مقابل، حوادثی دیگر رخ می‌دهد که در پهنه حیات انسانها باقی می‌ماند و حقیقتی جاودانه می‌یابد، زیرا آثار آن دورانهای پدید می‌آورد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۵

که صفحات تاریخ را فرا می‌گیرد و این آثار یا متضمن عظمت و افتخار است، بجهت بهره‌یابیهای سعادت بخشی که برای انسانیت حائز است و یا صفحات تاریخ را از زشتیها و دردها مالا مال میکند بسبب نابودی حقایق و کشتن بزرگواریها و کمک به پستیها در میدان مبارزه‌ای که بین فضیلت و ناپاکی وقوع می‌یابد.

(۱) از جمله حوادث مهمی که در تاریخ اسلام روی داد حادثه «صفین» است، واقعه دردناکی که مبارزه بین حق و باطل را بروشنی تجسم داد، جنگ بین روشنائی و تاریکی.

مبارزه بین خلافت اسلامی اصیلی که برای اصلاح مجتمع اسلامی و سعادت انسانی پدید آمد و امیر حق و پیشوای عدالت و برابری امام علی (ع) در رأس آن قرار داشت و بین حکومت دنیائی متجاوززی که توجهی بمصالح مردم نداشت و حق و عدالت را بچیزی نمی‌شمرد و هوسهای خصوصی به آن رنگ و لعاب میداد و معاویه بن ابی سفیان سردمدار آن بود.

حادثه صفین رویداد تلخی است که موجب شکست حکومت علی (ع) گردید و چنانش به اندوه کشانید که آرزوی مرگ کرد و نیز آثار زشت همین واقعه پر نیرنگ صفین بود که امام حسن (ع) را وادار بقبول صلح کرد.

این تلخکامیها زائیده نفاق و سرکشی و پستی سپاه عراق بود که حتی یک بار بفرمان

پیشوایش کردن نهاد.

حسن (ع) در این مبارزه سخت و شدید که در آن سپاهیان باطل برای جنگ با حق فراهم آمده بودند، یگانه شجاع نیرومند و پیشوای سرافرازی بود که می‌توانست انبوه مردم را به یاری حق و مبارزه با دشمن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۶

برانگیزد و ما بزودی نمونه‌هایی از مردانگی‌ها و تدبیرهای حسن (ع) را در این زمینه بیان میداریم و عللی را که موجب مخالفت «معاویه» و پیروزی او شد، بررسی می‌کنیم. (۱) «معاویه» خوب میدانست که امام بر جای خود آرام نمی‌گیرد و او را در ادامه حکومت ناروایش آزاد نمی‌گذارد. او بروش روشن علی (ع) آگاهی داشت و همت والای او را در حفظ مصالح مسلمین احساس میکرد.

بنابراین، دنیاپرستی و مال‌اندوزی «معاویه» که در رأس گروه اشرافی امویها قرار داشت، به هیچ روی برای علی (ع) عذری در عدم مخالفت باقی نمی‌گذاشت و بناچار او را فوری از کار برکنار میکرد.

«معاویه» بخوبی درک کرده بود که امام بزودی او را از کرسی آرزوهایش پائین خواهد کشید و در برابر خواستهای پلید مادی و آسایش طلبی‌ها و مقام‌پرستی‌های سدی قوی ایجاد خواهد کرد. چون «معاویه» در شام به عنوان یک کارگزار که مأمور خلافت مرکزی باشد، رفتار نمی‌کرد بلکه او مؤسس یک دولت جابرا نه‌ای بود که به ستم در رأس آن قرار داشت و آن را اختصاص بخود و فرزندانش داده بود.

«معاویه» برای استحکام موقعیت تجاوزکارانه خود از هر سوی افراد سرشناس و ذی نفوذ را بدور خود جمع کرده و گروهی از انصار را با پول خریده بود و با تجهیز همه وسائل مادی و قدرت و ثروت، موجبات بقای حکومت جابرا نه خود را آماده می‌ساخت. (۱)

بعلاوه «معاویه» توانست پایه‌های حکومت دروغین خود را بر مبنای خونخواهی «عثمان»

استوار سازد و قتل «عثمان» بهترین وسیله‌ای

(۱) - عبقریة الامام.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۷

بود که او را به هدفهایش میرسانید و به نیرنگهایش آب و رنگ میداد.

(۱) بهمین جهت قتل «عثمان» را بزرگ کرد و با تبلیغاتی دامنه دار آن را بصورت چنان فاجعه‌ای در آورد که دل‌های مردم شام را بسختی تکان داد و چنانشان خشمگین ساخت که از خود «معاویه» داغ‌تر و عصبانی‌تر شدند و از او بیشتر برای جنگ و خونخواهی آمادگی یافتند.

در اینجا شک نیست که «معاویه» از مرگ «عثمان» در واقع هیچ‌گونه ناراحتی و اندوهی نداشت و در زمان محاصره او اقدامی برای نجاتش بعمل نیاورد. او قبل از قتل خلیفه بخوبی میدانست که «عثمان» در محاصره انقلابیون است و بزودی بدست آنها کشته می‌شود، با اینهمه او را یاری نکرد و سپاهی برای حمایتش بمدینه نفرستاد و هر چند «عثمان» از او یاری خواست به ممانعت پرداخت و آن قدر دست بدست کرد تا بیچاره کشته شد.

و اگر قرار بود بواقع کسی را بخونخواهی «عثمان» تعقیب کنند، از همه سزاوارتر وزیر و مشاور «معاویه» - «عمر و عاص» - بود که همه آتشها را او روشن کرد و همانطور که خودش می‌گفت مردم را بر «عثمان» بشورانید تا او را کشتند «۲».

پس خونخواهی «عثمان» دستاویزی بود که «معاویه» بموجب آن به آرزوهای طلایش میرسید و حکومتی را که در خواب و خیال خود میدید، بدست می‌آورد و قتل «عثمان» بهترین وسیله برای دریافت چنین آرزوئی بود.

قیام «طلحه» و «زبیر» و «عایشه» هم که بنام حمایت از «عثمان»

(۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۸

بر امام شوریده بودند کار «معاویه» را آسانتر میکرد و این حادثه چنان مسئله قتل «عثمان» را اهمیت میداد که «معاویه» میتوانست باستناد آن مردم ساده شام را برانگیزد و بهر طرف که خواهد برد.

(۱) یاران امام پس از جنگ جمل از حضرتش میخواستند که جنگ با «معاویه» را تدارک بیند و بسیج عمومی را بجانب شام که زمامدار آن از فرمان امام سرپیچیده بود، اعلام دارد و گویا میخواستند پیروزی دیگری بر فتح بصره بیفزایند، ولی امام از جنگ امتناع داشت، زیرا شیوه او مسالمت و مدارا بود و بهتر این دید که نمایندگانی به نزد «معاویه» بفرستد تا او را به اطاعت دعوت کنند و پذیرش بیعتی که همه مسلمانان گردن نهاده‌اند، وادار سازند و حجت را بر او تمام نمایند.

امام، «جریر بن عبد الله بجلی» (۳) را به همراه نامه‌ای بشام فرستاد و در نامه چنین نوشت:

«اما بعد، لازم است همچنانکه مردم مدینه خلافتم را پذیرفتند تو نیز در شام با من بیعت کنی، زیرا همان مردمی که با خلفای پیشین بیعت کردند مرا هم بزمامداری برگزیدند، پس حاضران را نمی‌رسد که چون طلحه و زبیر از این فرمان سرپیچی کنند

(۳) - جریر بن عبد الله بجلی از یاران پیامبر است و گفته‌اند بهنگام بعثت پیغمبر اسلام آورده و بعضی اسلام او را چهل روز پیش از رحلت پیغمبر دانسته‌اند، جریر مردی زیبا روی بود و عمر او را یوسف این امت میخواند، عمر او را با افراد قبیله‌اش بجنگ قادسیه فرستاد و او در این پیروزی سهمی بزرگ داشت. در رسالتی که امام برای دعوت معاویه به او تفویض کرد شکست خورد و بعد از هر دو طرف کناره‌گیری کرد و در «قرقیسیا» اقامت گزید و در سال ۵۱ در گذشت (الاصابه - جلد ۱).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۲۹۹
و غائبانی مانند تو حق ندارند که آن را نپذیرند.

«شوری و انتخاب، مخصوص مهاجرین و انصار است و چون آنها همگی فردی را انتخاب کردند و او را امام نامیدند، رضای خداوند هم در آن است.

«در این صورت اگر کسی از قبول همگانی چه به عیب جوئی و چه به پیمان شکنی سرباز زد، او را بقبول خواست عمومی مجبور می کنند و اگر نپذیرفت با وی می جنگند، زیرا طریق مصلحت مسلمین را نپیموده است و خداوند هم او را بجانب آنچه دوست میدارد باز میگرداند و بدوزخش می افکند که بد جایگاهی است.

«طلحه و زبیر با من بیعت کردند و بعد آن را شکستند و من با آنها بمبارزه برخاستم تا اینکه حق پیروز شد و فرمان خدا نمایان گردید و آنها آن را خوش نمی داشتند.

«پس تو هم در اجتماع مسلمین و خواست آنها وارد شو، زیرا من عافیت و مصلحت ترا می خواهم مگر اینکه خودت را دچار گرفتاری کنی و از فرمان من سرباز زنی در این صورت با تو می جنگم و از خدای یاری می خواهم، درباره عثمان به زیاده گوئی پرداختی، بیا و در جمع مسلمین با آنها همگام شو تا مردم بین من و تو بر اساس فرمان خدا قضاوت کنند.

«و این عذری که می تراشی و بهانه ای که می جوئی مثل بهانه گیری کودک از پستان مادر است.

«بجان خودم اگر از هوس دست برداری و به عقل خودت رجوع

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۰

کنی می فهمی که من بیش از همه از خون عثمان مبرایم.

«این را باید بدانی که تو از رانده شدگانی که حق خلافت ندارند و در امور مسلمین مشورت با آنها جایز نیست. من جریر بن عبد الله را بجانب تو فرستادم او از اهل ایمان و هجرت است با او بیعت کن، و لا قوه الا بالله». «۴»

(۱) این رسالت، رسالتی بود که بحق میخواند و مسائلی را بیاد می آورد.

دعوت بحق میکرد از کوتاهترین راه و به نیکوترین روش و خلافت پیشینیان را بیاد می آورد که منشأ اینهمه اختلافها و اشتباه اشتباه کاریها در گذشته و آینده و مقدمه‌ها و نتیجه‌ها بود.

علاوه بر این، پندهای آموزنده‌ای در نامه آمده بود که حکمتها و راهنمائیهای روشنی را در برداشت که هر کس پذیرای هدایت است و خداوند جانش را گسترده و قلبش را سرچشمه نور و فضیلت ساخته، از این راهنمائی بهره می‌یابد.

امام از هر سخنی که در زبان مردم جریان داشت غافل نبود و بتشریح و تبیین آن می‌پرداخت و هر شکافی را که دشمن از آن میتوانست رخنه کند می‌بست و هر چیزی را که «معاویه» برای پیش برد مقاصد شوم خویش دستاویز خود می‌ساخت و برای تأیید موقعیت دروغینش بکار می‌برد، امام بنفی آن می‌پرداخت و سخنش را بشدت و تیزی ردّ میکرد و گفتار باطلش را بی‌اعتبار می‌ساخت. «۵»

(۲) «جریر» بیابانها را طی کرد تا بسرزمین «معاویه» رسید و بحضور

(۴) - وقعه صفین از نصر بن مزاحم.

(۵) - الامام علی نوشته عبد الفتاح مقصود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۱

فرمانروای شام رفت و به او گفت:

ای معاویه! مردم مکه و مدینه و بصره و کوفه و اهل حجاز و یمن و عروص و عمان و

بحرین و یمامه همگی بفرمان پسر عمویت علی (ع) گردن نهاده‌اند و جائی جز

سرزمینی که تو در آن هستی باقی نمانده است که اگر سیلی از آن جاها بشام سرازیر

شود، ناحیه ترا غرق می‌کند و من آمده‌ام تا ترا به هدایت و حقیقت فرا خوانم و بقبول

بیعت آن رادمرد دعوت کنم. «۶»

(۱) «معاویه» از شنیدن سخنان «جریر»، عقل از سرش پرید و قوایش سست شد و همچنان متحیر باقی ماند و نتوانست چیزی در پاسخ بگوید. ناچار به وقت گذرانی پرداخت و امروز و فردا کرد و راه فراری جز دست بدست کردن و طول دادن نداشت.

در این بین بزرگان اهل شام و سرداران سپاه به نزد او می آمدند و با او مشورت می کردند که آیا خلافت امام را بپذیرند و تسلیم شوند یا راه طغیان و تمرد پیش گیرند و بخونخواهی «عثمان» پردازند و «معاویه» به آنها می گفت که فقط فرمان او را اطاعت کنند و بخونخواهی «عثمان» و تمرد نسبت بحکومت امام ادامه دهند.

در این حال، «معاویه» بفکر «عمرو عاص» افتاد و در چنین هنگامه خطرناک و ترس آوری کسی بدنبالش فرستاد تا اینکه بیاید و راهی باو نشان دهد و از این خطر نجاتش بخشد و در نامه ای به او نوشت:

«زود بیا که من شبها خوابم نمی برد تا تو بیائی».

«معاویه» خوب میدانست در صورتی میتواند در این معرکه پیروز

(۶) - وقعه صفین.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۲

شود که پسر عاص با او همراه گردد، زیرا «عمرو عاص» بشهادت تاریخ، مردی حیلہ باز و دغل کار بود و خودش می گفت من بهر جراحی که انگشت زدم آن را خونین کردم در این صورت اگر «عمرو» به «معاویه» به پیوندد، کار «معاویه» سامان می پذیرد، چنانکه «حسن بصری» گفت:

«معاویه» میدانست به پیروزی نمیرسد مگر اینکه «عمرو عاص» با او همراه گردد.

(۱) «عمرو عاص» چون نامه «معاویه» به او رسید از فلسطین بسوی شام حرکت کرد و چون در برابر حاکم شام قرار گرفت معاویه گفت:

- ای عمرو! آیا مرا دوست داری؟
- برای چی، برای آخرتم که بخدا قسم تو آخرت را به همراه نداری و اگر برای دنیا باشد تا مرا در حکومت با خودت شریک نسازی با تو نیستم.
- تو با من شریکی.
- پس فرمان حکومت مصر و اطرافش را بنام من بنویس.
- هر چه میخواهی برای تو باشد.
- «معاویه» فرمان مصر را بنام «عمرو عاص» نوشت و در برابر، شرط کرد که «عمرو» گوش بفرمان او باشد، عمرو گفت:
- اطاعت و فرمانبری من نباید چیزی از شرط حکومت مصر بکاهد.
- همینطور است و مردم هم نباید از شرایط ما آگاه شوند.
- «معاویه» آنچه «عمرو» میخواست به او داد و فرمان فرمانداریش را نوشت و بدستش داد.
- (۷)

(۷) - عقد الفرید و در این کتاب آمده است که عتبۀ بن ابی سفیان درحالی که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۳

(۱) چون کار «معاویه» روبراه شد، «جریر» فرستاده امام را بدون هیچ نتیجه‌ای بکوفه

بازگرداند و طی نامه‌ای به امام چنین نوشت:

«اما بعد، اگر همچنانکه گفته‌ای مردم همگی با تو بیعت کرده‌اند چنانچه از خون عثمان بر کنار بودی تو هم بمانند ابو بکر و عمر و عثمان خلیفه می‌شدی اما تو را خون عثمان در برگرفته و این توئی که انصار را خوار کردی و گروهی نادان با تو بیعت کردند و ناتوانها به نیروی تو، توانا شدند.

«اکنون مردم شام خلافت ترا نمی‌پذیرند و با تو می‌جنگند تا قاتلان عثمان را به آنها تحویل دهی و اگر چنین کردی شورائی برای تعیین خلیفه تشکیل می‌شود، اما مردم

حجاز، بر مردم حق حکومت داشتند و حق در میانشان بود ولی چون از حق کناره
جسته‌اند، حق رأی و شور با مردم شام است و بجانم قسم که حجت تو بر مردم شام مثل
حجتی که بر طلحه و زبیر می‌آوری نیست اگر چه با تو بیعت کرده باشند و من هرگز با
تو بیعت نمی‌کنم اما فضیلت تو در اسلام و خویشاوندیت با پیغمبر را انکار نمی‌کنم». در
این نامه، یاوه‌گوییها و تهمت‌هایی بچشم میخورد، «معاویه» در

معاویه و عمرو بر سر مصر و خلافت با هم معامله می‌کردند بر آنها وارد شد، عمرو
می‌گفت من بر سر دینم با تو معامله می‌کنم عتبه گفت به دین این مرد اطمینان کن که از
یاران محمد (ص) است و عمرو بمعاویه طی شعری چنین نوشت: ای معاویه دینم را بتو
نمی‌دهم و از سوی تو بدنیا می‌رسم تا بینم که چه کار می‌کنی؟ دنیا و دین با هم
برابر نیستند ولی من آنچه تو بمن بدهی می‌گیرم و بآن قانعم، اگر مصر را بمن ببخشی
معامله پرسودی است که آن را می‌گیرم و از نفع و زیانش بهره می‌برم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۴

این نامه امام را بکشتن «عثمان» متهم ساخته بود در صورتی که خود می‌دانست امام از
چنین اتهامی مبرا است، ولی او راه دیگری برای - بهانه‌جوئی‌های خود بهتر از این
یاوه‌گوییها نمی‌یافت.

(۱) «جریر» با چنین نامه‌ای در حالی که رسالتش با شکست مواجه شده بود، به نزد امام
بازگشت و او را از سرکشی و تمرد «معاویه» در برابر خلافت مرکزی آگاه ساخت.
امام چاره‌ای جز فرستادن نمایندگان دیگر نیافت و سفیران کوفه بسوی شام مرتباً
می‌رفتند ولی نتیجه‌ای نمی‌یافتند و باز می‌گشتند.

کم‌کم کار «معاویه» بالا می‌گرفت و حکومتش توان می‌یافت و گروه‌هایی از مردمان
که دل‌هایی مضطرب و متزلزل داشتند و ایمان در آن دلها راه نیافته بود، بدور «معاویه»
جمع شدند و از هدف‌های عالی اسلامی بکنار رفتند و در نتیجه، اجتماعی فراوان از مردم

نابخرد بمعاویه پیوستند.

(۲)

آغاز جنگ

چون گروه انبوهی از مردم دنیاپرست و بی‌ایمان به رژیم شام پیوستند، «معاویه» آماده جنگ شد تا با حکومت مشروع حق و عدل در آویزد.

سپاه «معاویه» به صفین «۸» رسید و چون در کنار فرات اردو زد، آب را

(۸) - صفین ناحیه‌ای است در کرانه غربی رود فرات نزدیک رقه که در آغاز ماه صفر

سال ۳۷ هجری، جنگ بین سپاهیان امام و لشکر معاویه در آنجا اتفاق افتاد، در تعداد

سپاهیان طرفین اختلاف است، گفته می‌شود تعداد سپاهیان امام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۵

بر اصحاب امیر المؤمنین بست.

امام در کوفه بود و اخبار به او می‌رسید، چون دریافت که «معاویه» با سپاهی انبوه

بصفین تاخته است برای مقابله او آماده شد.

(۱) در این هنگامه عضو فعالی که مردم را بجنگ بر می‌انگیخت و بمیدان نبرد

میفرستاد، حسن (ع) بود.

او جانها را به هیجان می‌آورد و همت‌ها را بر می‌کشید و به اراده‌ها قوت می‌بخشید،

همچنانکه در جنگ جمل بچنین کاری توفیق یافت، پس برای انگیزش مردم بجهاد،

خطبه‌ای ایراد کرد و بمردم چنین گفت:

«ستایش خدای راست که جز او خدائی نیست، یگانه است و شریکی ندارد و او را به

آنچه سزاوار است ثنا می‌گوییم».

سپس بسخنش چنین ادامه داد:

«خداوند حق خویش بر شما بزرگ داشته و نعمتهائی را که به آمار نمی‌آید بر شما فراوان و سرشار ساخته است چنانکه هرگز نمیتوانید سپاس او را بجا آورید و بزبان و بیان از عهده وصف آن نعمتها بر نمی‌آئید. ما خاندان پیغمبر در راه خدا و بسود شما خشمگین می‌شویم و این منتهی است بر ما که اهل سپاسیم و او را در نعمتها و آزمایشها شکر می‌کنیم و سپاس ما سخنی است که به همراه رضا به پیشگاه خدائی بالا میرود و گفتار راستین ما بهمه جا گسترش می‌یابد و این خداوند است که گفتار ما را براستی شناخته و ما را مستوجب عنایات خویش ساخته، توجهاتی

صد و بیست هزار و لشکر معاویه نود هزار بود و بعضی این تعداد را بر عکس نوشته‌اند.
(معجم البلدان، جلد ۵)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۶

که افزونی می‌یابد و کاسته نمی‌شود.

(۱) «هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند، نیرو یافتند و پیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با معاویه و سپاهیان‌ش شوید که بسوی شما آمده است و بخواری نگرائید که ذلت بندهای دلها را می‌گسلد. و اقدام بر جنگ موجب بزرگواری و برکناری از شکست و ذلت است.

«هر گروهی که از پذیرش خواری امتناع ورزیدند، خداوند دردها و ناکامیشان را برمی‌دارد و از خواری بدورشان می‌سازد و به حقیقت رهنمونشان می‌گردد، آنگاه این شعر را بخواند «۹»:

از صلح آنچه را میخواهی میتوانی گرفت،

ولی از نفسهای جنگ بیش از یک جرعه نتوان نوشید».

آنگاه از منبر پائین آمد و مردم فرمانش را گردن نهادند و گفتارش را پذیرفتند. امام آنچه در توان داشت برای بسیج سپاه بکار برد و مردم را بجنگ با دشمن

برانگیخت و گروهی از بزرگان عراق را که از جنگ جمل کناره‌گیری کرده بودند سرزنش نمود بعضی از آنها تلخی پشیمانی را احساس میکردند و حسن (ع) حرمان و ناراحتی ندامتشان را برطرف می‌ساخت.

(۲) از جمله بزرگان کوفه که به علت کناره‌گیری از جنگ جمل پشیمان شده بود «سلیمان بن سرد خزاعی» (۱۰) بود که امام او را باین جهت

(۹) - شعر از عباس بن مرداس سلمی است که در جلد پنجم خزانه آمده است.

(۱۰) - سلیمان سرد خزاعی، از بزرگان و آبرومندان و مردان پرفضیلت کوفه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۷

سرزنش کرد و به او فرمود:

«به شك افتادی و منتظر ماندی و بازگشتی در صورتی که بیش از هر کس بتو اطمینان داشتم و گمان می‌کردم پیش از هر کس بیاری من می‌شتابی، پس چرا از نصرت خاندان پیامبر بازنشستی و چه چیز، ترا از یاری آنها بازداشت؟»

«سلیمان» پوزش خواست و بحال شرمساری گفت:

ای امیر المؤمنین! بگذشته‌ها بازنگرد و مرا از آنچه گذشت شرمگین مفرما، بدوستی من پیشی گیر و در هدایت من اخلاص بورز، آینده نشان خواهد داد که دوست و دشمن تو کیست.

(۱) «سلیمان» بجانب حسن (ع) شتافت و از غضب امام به او پناه برد و گفت:

بین چگونه امیر المؤمنین مرا سرزنش میکند و سرشکسته می‌سازد.

حسن (ع) با او به نرمی و مدارا سخن گفت و فرمود: امام کسی را سرزنش میکند که امید یاری و دوستیش را داشته باشد.

«سلیمان» در پاسخ حسن (ع) گفت:

است، نامش در جاهلیت بسیار بود و پیغمبر او را سلیمان نام نهاد، او از پیغمبر و علی (ع) و حسن (ع) روایات زیادی نقل کرده است. در تواریخ آمده است سلیمان از کسانی است که به سید الشهداء (ع) نامه نوشتند و او را به کوفه دعوت کردند ولی چون حسین (ع) بسوی کوفه آمد، توفیق نصرت آن حضرت نیافت و پس از شهادت امام گفت تا جان خود را در راه خونخواهی او فدا نکنیم توبه ما پذیرفته نخواهد شد، سپس لشکری در نخيله فراهم آورد و بسرمداری آن در عین الوردی با ابن زیاد جنگید و در ربیع الآخر سال ۶۵ هجری خود و یارانش در آن جنگ کشته شدند و گفته اند یزید بن حصین بن نمیر، تیری بجانب سلیمان انداخت و او را کشت و سرش را برای مروان فرستاد. عمر سلیمان ۹۳ سال بود. (تهذیب التهذیب، جلد ۴).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۸

- کارهایی در پیش داریم که با مرگ هماهنگ است و شمشیرها بجنبش می آید و در این معرکه به همچون منی نیاز دارید، پس مرا سرزنش نکنید و از راهنمایی بازمانید. حسن (ع) به نرمخوئی و اطمینان به او گفت:

- خدایت بیامرزد تو در یاری ما بخیل نیستی «۱۱».

(۱) حسن (ع) با چنین اخلاق عالی و مدارا و طبیعت تابناکش توانست سلیمان را براه آورد و غبار کدورت را از جانش بزدايد و بر او بمانند دیگران غلبه یابد.

«سلیمان» و همه مردم کوفه تحت تأثیر خطابه و سخنان حسن (ع) قرار گرفتند و آماده جهاد شدند.

موج سپاهیان امام بمانند سیلی از کوفه بموازات فرات بگریان افتاد و هر پیاده و سواره‌ای در این نبرد هدف خود را می دانست و بخوبی درک می کرد که برای یاری حق و محو باطل برخاسته و در این جهاد بزرگ، خشنودی خدا را اراده کرده است.

امام با سپاه فراوان خویش پیش آمد و جنگجویان کوفه در برابر طرفداران معاویه قرار گرفتند، ولی دیدند که راهی بفرات ندارند و نمیتوانند آب بیاشامند و نگهبانان لشکر

شام نمی گذارند کسی آب بردارد، ناچار به خدمت امام رسیدند و جریان را بیان داشتند و «اشعث بن قیس» «۱۲» گفت:

(۱۱) - وقعه صفین.

(۱۲) - اشعث بن قیس رئیس قبیله کنده بود که در سال دهم هجری با قبیله اش بحضور پیغمبر آمد و مسلمان شد ولی بعد از رحلت رسول خدا مرتد گردید و در

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۰۹

(۱) - ای امیر المؤمنین! آیا اینها بما آب ندهند در صورتی که تو در میان ما هستی و ما شمشیرها بدوش داریم؟

اجازه ده تا با آنها بجنگیم بخدا قسم بر نمیگردیم مگر اینکه آب را از آنها بگیریم یا در این راه کشته شویم.

«مالک اشتر» هم با سپاهیانش ایستاده و منتظر فرمان بود، امام به آنها اجازه داد و فرمود: این کار را بشما واگذاردم.

«اشعث» که از امام اجازه گرفته بود بجانب طرفدارانش آمد و فریاد زد هر کس آب میخواهد یا مرگ را میعاد ما با او سحرگاه است و من در سپیده صبح بفرات خواهم تاخت.

ده هزار نفر دعوت او را پذیرفتند و آماده حمله سحرگاهی شدند و «اشعث» چنین می سرود:

«وعده گاه ما امروز سپیده دم است،

جز با کوشش و سختی نمیتوان توشه ای بدست آورد.

نه، نه، هیچ کاری بدون اخلاص و نصیحت به نتیجه نمیرسد.

زمان خلافت ابو بکر دوباره مسلمان شد و ابو بکر خواهرش ام فروه را به او داد، اشعث

در زمان عمر به همراهی سعد وقاص در جنگهای قادسیه و مدائن و جلولاء و نهاوند شرکت کرد و در کوفه خانه‌ای برای سعد ساخت و در زمان علی (ع) شاهد جریان حکمیت بود و در سال ۴۲ در گذشت و حسن (ع) بر او نماز گزارد (استیعاب، جلد ۱). در شرح نهج البلاغه آمده که اشعث پس از رحلت پیغمبر آرزوی حکومت داشت و از قبیله‌اش کمک خواست و چون مسلمانان با مرتدین جنگیدند و اشعث محاصره شد ناچار تسلیم گردید تا جان خودش و یارانش سالم بماند و مسلمانان هم به او امان دادند. ابو بکر بهنگام مرگش آرزومند قتل اشعث بود و می‌گفت اگر او را بینم می‌کشم چون او هر شری را یاری می‌کند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۰

با نیزه‌های شجاعت خود به این گروه حمله کنید، همچون شجاعان خونریزی با نیزه‌های خونچکان. با این گروه نمیتوان سازش کرد.

صلح کجاست؟

برای حمله من، همین نیزه کفایت می‌کند».

(۱) چون زبان سحرگاه از کام افق بیرون آمد، گروه سپاهیان عراق به «اشعث» پیوستند و او بلشکر شام حمله برد و بطرفدارانش گفت: پدر و مادرم فدایتان باد! پیشاپیش نیزه من بحرکت آئید، او همچنان مردم را بجنگ شامیان برمی‌انگیخت و شوری شدید از خشم و هیجان در جان‌شان پدید می‌آورد تا اینکه با شامیان درآمیختند و «اشعث» از میان قومش فریاد برآورد و گفت:

– من اشعث پسر قیس هستم.

«ابو اعرور اسلمی» (۱۳) از میان شامیان به او جواب داد:

– نه بخدا قسم از آب خبری نیست تا اینکه شمشیرها ما و شما را فراگیرد.

– بخدا قسم من گمان می‌کردم تو از نزدیکان مائی.

«اشعث» با همراهانش به شامیان هجوم بردند و آنها را از کنار فرات پس راندند و زیانهائی فراوان به سپاه شام وارد ساختند. «معاویه»

(۱۳) - نام ابو الاعور، عمرو بن سفیان است، ابو حاتم رازی می گوید او از یاران پیغمبر نبود و روایتش درست نیست او در جنگ حنین در صف کافران با پیغمبر جنگید و بعد مسلمان شد، ابو الاعور در صفین نسبت به امام خصومتی شدید داشت بطوری که امام در دعای نماز صبحش او را نفرین میکرد (استیعاب، جلد ۴).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۱

و یارانش بسختی شکست خوردند و ذلت شکست در چهره شان نمودار شد.

(۱) چون لشکر عراق، فرات را بدست گرفتند امام با نهایت بزرگواری فرمود: بگذارید آنها هم آب بردارند و با آنها مقابله بمثل نکنید، بلکه رفتارتان خوب و بزرگووارانه باشد. چند روزی دو گروه سلامت و امن گذرانیدند و طرفین بدون مزاحمت و برخورد از فرات استفاده میکردند و جنگی بینشان در نمی گرفت، ولی در دلهاشان طوفان خشم و خصومت موج میزد و هر آن، لحظه انفجار نزدیک تر می شد.

پیش از آنکه زنگ خطر جنگ بصدا در آید، امام نمایندگان صلح خود را به پیش «معاویه» میفرستاد همچنانکه در جنگ جمل چنین کرد و میکوشید کارها بسازش و صلح پایان یابد و خون مسلمین بهدر نرود.

از جمله نمایندگان امام در این گیرودار «شبت بن ربیع» بود «۱۴» که بمعاویه چنین گفت:

- ای معاویه! آیا قتل «عمار یاسر» برای تو آسان است که در این جنگ کشته شود؟
- چه مانعی دارد که من «عمار» پسر سمیه را به انتقام خون «عثمان» بکشم؟
- بخدائی که جز او پروردگاری نیست هرگز بچنین آرزوئی

(۱۴) - شبث بن ربعی مؤذن سجاح بود که دعوی پیغمبری می کرد و بعد مسلمان شد و در صف یاران علی (ع) در آمد و بعد بخوارج پیوست و سپس توبه کرد و بالاخره جزو تبهکارانی که بجنگ حضرت سید الشهداء رفتند در آمد و در آن فاجعه بزرگ شرکت کرد و در سال هفتاد هجری هلاک شد (الاصابه، جلد ۲).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۲

نخواهی رسید حتی اگر همه سرکردگان و بزرگان شام را فراهم آوری و زمین را بر خود تنگ سازی و نفست بشماره افتد.

(۱) «شبث» که در سفارتش شکست خورده بود، بجانب امام بازگشت و مردم را بجنگ دعوت کرد و هر چند امام مساعی خود را برای جلوگیری از خونریزی مبذول می داشت، موفق نمی شد و ناگزیر از جنگ گردید و دستوری بسپاهیان خود صادر کرد که نمونه ارزنده‌ای از فضیلت و مهربانی بود، حضرتش بسپاهیان چنین فرمود: «پیش از آنکه با شما بجنگند با آنها نجنگید، زیرا شما بلطف الهی بر حق هستید و خودداری شما از جنگ بر آنها حجتی دیگر است.

«چون آنها از برابر شما فرار کردند، دنبالشان نروید و فراریها را نکشید و بر مجروحان نتازید.

«عورتی را مکشوف نسازید و کشته‌ای را گوش و بینی نبرید و به بزرگانشان توهین نکنید و بدون اجازه من وارد خانه‌ای نشوید، اموالشان را غارت نکنید مگر آنچه را از سلاح و مرکب در اردوگاهها بیابید.

«بزنها کار نگیرید اگر چه بناموس شما دشنام دهند و به فرمانروایان و صالحین شما جسارت ورزند، زیرا آنها بدن و روح و عقلشان سست و ناتوان است».

این دستوری بود که امام بسپاهیان خود قبل از شروع جنگ داد و این فرمان از خصایصی که در ذات مقدسش از مهربانی و گذشت و بزرگواری و انساندوستی وجود داشت، حکایت می کند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۳

(۱) چون امام از برقراری صلح نومید شد به پرچمداراناش فرمود آماده نبرد شوند و گروهی از سپاهیان امام با لشکریان شام در آویختند و این نبرد در تمام روز یا بخشی از آن ادامه یافت و امام نمیخواست حمله همگانی آغاز شود، زیرا امید داشت که دشمن مایل بصلح شود و بهدایت راه یابد.

چنین برخوردهای کوچکی همچنان ادامه داشت تا ماه محرم فرا رسید، ماه محرم، ماهی بود که اعراب جاهلی جنگ را در آن حرام میدانستند. طرفین دست از جنگ کشیدند و تا پایان محرم بهمین حال باقی ماندند و امام در این ایام بازهم برای برقراری صلح و ایجاد وحدت کلمه میکوشید، ولی دشمن همچنان بر سر ستیز بود. پس از محرم، دوباره جنگ در گرفت و سیاست مزورانه «معاویه» چنین ایجاب کرد که حسن (ع) را فریب دهد و بازی بگیرد و برای اجرای این سیاست شوم «عبید الله بن عمر» را به نزد حسن (ع) فرستاد. «۱۵»

«عبید الله بن عمر» به حسن (ع) گفت:

- با تو کاری دارم

- چه میخواهی؟

(۱۵) - عبید الله بن عمر در زمان پیغمبر دنیا آمد ولی از آن حضرت حدیثی روایت نکرد و فقط پدرش عمر فخر میکرد و می سرود: من عبید الله هستم که عمر مرا پرورش داده، عمر بهترین مردم قریش بین پیشینیان بود غیر از پیغمبر و پیرمرد سپید روئی که ابو بکر باشد. او بمعاویه در جنگ صفین ملحق شد و روزی با جامه خز و آرایش کرده بیرون آمد و گفت فردا که علی با ما روبرو شد، خواهد فهمید که چه بر سرش می آید. امام فرمود ولش کنید خونس خون پشه است، او در صفین کشته شد (الاستیعاب).

- کشته کیست!؟

- عبید الله بن عمر

حسن (ع) شادمان شد و گفت خدا را از این پیروزی شکر می‌گوییم. «۱۷»

(۱) مدتی طولانی این برخوردها طول کشید و نبرد همگانی در- نگرفت و طرفین از ادامه مخاصمه خسته شدند و هیچ امیدی بصلح و توافق نبود بلکه ادامه این وضع، شرار فتنه را شعله‌ورتر می‌ساخت و فتنه بهمه سوی رخنه می‌کرد.

چون امام وضع را باین گونه دید، یارانش را آماده نبرد عمومی کرد و «معاویه» نیز مهیای جنگ شد و دو گروه بهم درآویختند.

حسن «ع» مردانه بسپاه دشمن حمله برد و به اقیانوس مرگ فرو رفت چون امام فرزندش را در مهلکه مرگ گرفتار دید مضطرب شد و با ناراحتی شدید فریاد زد:

جلوی این پسر را بگیرد که با مرگش مرا در هم نکوبد، من هرگز نمیخواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند، زیرا نسل پیغمبر قطع می‌گردد. «۱۸»

آتش جنگ بسختی شعله کشید و زبان‌هایش همه جا را گرفت آنچنان که مردم پراکنده شدند و خیمه مرگ بر سر آنها سایه افکند.

در این گیرودار، سپاهیان طرف راست سپاهیان امام بدست سپاهیان شام گشوده شد و قلب لشکر بتلاشی افتاد.

(۱۷)- وقعه صفین.

(۱۸)- شرح نهج البلاغه محمد عبده.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۶

(۱) امام «سهل بن حنیف» را فرا خواند «۱۹» و به او فرمان داد که با یارانش وارد معرکه شود، «سهل» و یارانش به میمنه سپاه امام پیوستند.

شامیان بر آنها تاختند و تارومارشان کردند و هزیمت یافته بمیسره بازگشتند.

قبیله مضر هم از میسره فرار کرد اما قبیله ربیعه ایستادند و پایمردی نشان دادند و یکی از آنها قوم خود را باستقامت خواند و نیروی پیکار را در نهادشان برانگیخت و فریاد زد: ای گروه ربیعه! فردا در میان عرب بهانه‌ای نخواهید داشت اگر به امیر المؤمنین که در بین شماست آسیبی وارد شود.

ربیعه قسم خوردند که تا پای جان ایستادگی کنند و مردانه در معرکه ایستادند و استقامت ورزیدند و از مرگی که بر گردنهایشان سوار بود باکی نداشتند. آنها می‌کوشیدند که حق را یاری کنند و جانشان را در دفاع از امام فدا سازند، امام به همراه آنها بر دشمن می‌تاخت و باران تیر دشمن از هر سوی به او می‌بارید. فرزندان امام او را در بر گرفته بودند و هرگز از پدر خویش جدا نمی‌شدند.

(۱۹) - ابو سعد سهل بن حنیف انصاری از سابقین اسلام و راویان حدیث پیغمبر است در غزوه بدر شرکت داشت و در جنگ احد که همه مردم پیامبر را تنها گذاردند او در حمایت از رسول با مرگ پیمان بست و با نیزه خود از پیغمبر دفاع کرد و رسول میفرمود سهل را بزرگ شمارید که او سهل است. در همه غزوات پیغمبر حضور داشت و گفته‌اند که پیغمبر بین او و علی (ع) پیمان برادری بست، امام او را بعد از جنگ جمل والی بصره ساخت و در جنگ صفین همراه امام بود در سال ۳۸ هجری در کوفه وفات کرد و امام بر او نماز گزارد (الاصابه، جلد ۲).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۷

(۱) در چنین گیروداری یکی از غلامان بنی امیه بنام «احمر بن - کیسان» همچون سگی بجانب امام شتافت و گفت: قسم بخدای کعبه، خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم یا تو مرا نکشی.

غلام همچنان گزافه می‌گفت و چون سگی هار حمله می‌کرد و میخواست امام را بخاک و خون کشد. در آخرین حمله‌ای که «کیسان» پرداخت، امام او را از زین اسب

برداشت و با دست به بالای سرش چرخانید و چنان بر زمین کوبید که شانه و بازوانش خورد شد و حسین (ع) و «محمد حنفیه» بر او تاختند و بمرگش کشانند. امام به حسن (ع) رو کرد و گفت چرا تو با برادرانت همکاری نکردی؟ حسن - علیه السلام - پاسخ داد: برادرانم برای دفع دشمن کافی بودند. امام خود را بقلب دشمن فروبرد و حسن (ع) ترسید مبادا پدرش ناگهان بدست شامیان کشته شود و گفت: چه ضرر دارد که نکوشی تا خود را بیارانی که در برابر دشمنند برسانی.

امام منظور حسن (ع) را دریافت و با آهنگی نرم و محبت آمیز فرمود:

پسرم! برای مرگ پدرت روزی معین شده است که از آن نمی گذرد و با کوشش نمی تواند آن را بتأخیر افکند و نه میتواند به آن شتاب ورزد. بخدا قسم پدرت باک ندارد که مرگ بسوی او آید یا او بسوی مرگ رود.

در این وقت، «مالک اشتر»، هراسان و مضطرب بجانب امام دوید و گفت گروهی از عراقیان از ترس مرگ فرار کرده اند، امام که چشمش بمالک افتاد فرمود:

- ای مالک!

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۸

- بلی ای امیر المؤمنین!

- خود را به فراریها برسان و به آنها بگو از کدام مرگی میترسید که از آن راه فرار

ندارید و بالاخره باقیتان نمی گذارد؟

(۱) «مالک» بجانب فراریها شتافت و پیغام امام را به آنها رسانید و هراسشان را برطرف

ساخت و خود را چنین معرفی کرد:

- من مالک پسر حارثم، من مالک پسر حارثم.

بعد اندیشید که مبادا او را شناسند بدین جهت خود را بشهرتش شناسانید و گفت:

- من اشترم.

گروهی از فراریان بجانب او بازگشتند و مالک با کلماتی که از آن حماسه و اراده

می‌بارید فریاد زد: ای مردم! پدرتان را بوسیله آن زنها گاز گرفتید، امروز چقدر زشت و رسوا جنگ کردید؟

آنگاه در بین گروهها فریاد زد:

قبیله مذحج کجایند آنها را بجانب من بخوانید و چون فرا رسیدند، خشمگین و پرهیجان به آنها گفت: سنگهای سخت خارا را بدن‌دان گزیدید، بخدا قسم، خدا امروز از شما خشنود نیست، زیرا بر ضد دشمن او فداکاری نکردید، چرا امروز چنین کردید؟ شما که همیشه فرزندان جنگ، یاران حمله و هجوم، جوانان بامداد و رزمندگان میدان و پشت‌شکن هماوردان و مذحجیان زوبین‌انداز بودید؟ دلاورانی که هیچ کس در جنگ بی آنها پیشی نگرفته و خونشان نریخته و در هیچ میدانی شکست نخورده‌اند.

شما در شهر خود مردمی ممتازید و از عناصر زنده و ارزنده قوم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۱۹

خویش بشمار می‌آئید.

(۱) با اینهمه امتیازات و ارزشهایی که دارید، چرا امروز چنین کردید و از میدان در رفتید، این رسوائی از شما در تاریخ باقی میماند، از بدنامی فردایتان بترسید و در مبارزه با دشمنانتان پایدار و راستین باشید که خداوند راستان و راستگویان را دوست میدارد. بخدائی که جان مالک در دست اوست قسم، همه این مردم شام باندازه پر پشه‌ای از دین محمد (ص) بهره ندارند، شما بزرگ مردمی هستید، بی‌آئید و سیاهی اندوه از چهره من بزدائید و دو مرتبه خون بر خسارم بازگردانید به انبوه سپاه علی (ع) در آئید و چون سیل خروشان بحرکت افتید تا خداوند فیض خویش بشما رساند.

«مالک» با چنین سخنان حماسی بر ارواح مردم چیرگی یافت و غیرتشان را برانگیخت و نشاط و جنبشی در جانشان پدید آورد و سپاهیان از هر سوی فریاد بر آوردند و گفتند: ما همه تسلیم و فرمانبرداریم، بهر جا که می‌خواهی ما را ببر.

همگی بسوی دشمن شتافتند و بی‌باکانه مرگ را استقبال کردند.
 جنگجویان همدانی که بیاری علی (ع) می‌جنگیدند مردانه با سینه فراخ پرچم خویش را
 همچنان سرافراز نگه میداشتند ولی گروهی از نیرومندترین سربازان و سرداران‌شان
 بخاک افتاده بود و آخرین کس «وهب بن کریب» بود که پرچم را بدست گرفت و به
 استواری در معرکه پا فشرده، ولی قبیله‌اش به او گفتند:
 خدایت ببخشاید همه بزرگان قوم ما در پای این پرچم، جان سپردند، با جان خودت
 بازی مکن و باقیمانده لشکر را بمرگ مسپار.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۰

(۱) «وهب» و یارانش از میدان مبارزه بکنار آمدند و ستون نیرومندتری از سپاه را
 بحمایت خود میخواندند تا به آنها پیوندند. آنها در میان سپاه فریاد میزدند:

آیا کسانی هستند که تا پای مرگ با ما پیمان بندند؟

«اشتر» فریادشان را شنید و فکرشان را تحسین کرد و گفت:

- من با شما پیمان می‌بندم که هرگز از میدان نبرد بازنگردم تا اینکه پیروز شوم یا کشته
 گردم.

همدانیان با سخن «مالک» بهیجان آمدند و در زیر پرچمش جمع شدند و «کعب بن
 جعیل» درباره‌شان گفت:

«قبیله همدان از میدان بازگشتند تا هم‌پیمانی بیابند».

«اشتر» به همراه یاران نیرومندش بر شامیان هجوم برد و آنها از برابرش همچون
 خاکستری در برابر طوفان پراکنده می‌شدند.

شکست بر سپاه شام پدید آمد و یاران «معاویه» به اردوگاه او پناه بردند و «معاویه»
 میخواست فرار کند، ولی شعری از «ابن الاطنابه» بیادش آمد و بر جای باقی ماند.
 «معاویه» از یادآوری این شعر چنانکه بعدها خودش می‌گفت به استقامت گرائید و
 همچنان ماند تا فتنه‌ای دیگر انگیزد.

در این هنگامه چون «عمار یاسر» صحابی نامدار پیغمبر دید که سرها بخاک می‌افتد و زمین رنگ خون گرفته آهسته با خویش چنین گفت:

پیامبر راست گفت، گروه ستمکاران همین‌ها هستند و امروز همان روزی است که پیغمبر بمن وعده شهادت داده است، من اکنون نود سال از عمرم می‌گذرد، دیگر چه میخواهم، هر زنده‌ای ناگزیر از مردن است، من زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۱

اکنون اشتیاق آن دارم که به پیشتازان ایمان به پیوندم و بیدار پروردگار نائل شوم، پس زود بمیدان نبرد می‌شتابم تا با دشمنان خدا بجنگم و این جانبازی را در راه یآوری ولی خدا و جانشین پیامبرش و خلیفه بر حق او انجام دهم، زیرا به یقین میدانم امروز همان روزی است که پیغمبر بمن وعده شهادت داده است. گریه در گلوی «عمار» ترکید و بدرگاه خدای چنین راز گفت:

(۱) خدایا تو میدانی اگر بدانم که خشنودی تو در این است که خود را بدریا اندازم، می‌اندازم و اگر بدانم رضای تو آن است که نوک این شمشیر را چنان بقلبم فرو برم که از پشتم سر در آورد، چنین می‌کنم.

ولی امروز میدانم که رضای تو در پیکار من با این فاسقان است و اگر میدانستم کاری دیگر رضای ترا بیشتر جلب میکند آن را انجام میدادم، آنگاه به پیش امام آمد و قطرات اشک بر چهره‌اش می‌درخشید و گفت:

- ای برادر پیغمبر! آیا بمن اجازه جنگ میدهی؟

حال امام از شدت تأثر دیگرگون شد و فرمود:

- صبر کن، خدایت رحمت کند.

«عمار» نتوانست صبر کند و دیگر باره بازگشت و صدا زد:

- آیا بمن اجازه جنگ میدهی؟

- صبر کن، خدایت رحمت کند.

«عمار» پس از لحظه‌ای بحضور امام بازگشت و بالتماس گفت:
 - آیا اجازه میدهی با دشمنانت بجنگم، من همان روزی را می‌بینم که پیغمبر بمن وعده
 شهادت داده و اکنون مشتاق دیدار خدا و ملاقات پیشتازان با ایمانم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۲

(۱) امام چاره‌ای جز اجابتش نیافت و با اندوه و ناتوانی از استرش پیاده شد و «عمار» را
 به آغوش گرفت و گفت:

- ای ابا یقظان! خداوند از جانب من و پیغمبرش بتو پاداش نیکو عنایت فرماید تو برای
 من یاور و برادر خوبی بودی. امام گریست و «عمار» هم گریست و به امام روی کرد و
 گفت:

- بخدا قسم، ای امیر المؤمنین! من از روی بصیرت پیرویت کردم و از پیغمبر شنیدم که
 روز «حنین» فرمود:

ای عمار! پس از من فتنه‌هایی پدید خواهد آمد، در آن وقت از علی (ع) و حزب او
 پیروی کن که علی (ع) با حق است و حق با او، و پس از من پیمان‌شکنان و ستمکاران
 با او خواهند جنگید.

ای امیر المؤمنین! خداوند ترا از اسلام بهترین پاداشها عنایت فرماید، تو وظیفه خود را
 انجام دادی و حق را بمردم رسانیدی و به هدایت آنها پرداختی.

«عمار» بساحت شرف و جهاد و میدان مبارزه پیش آمد و فریاد برداشت و به سپاهیان
 گفت:

بهشت زیر سایه شمشیرهاست، امروز محمد (ص) و یارانش را دیدار خواهم کرد.
 گروه سپاهیان ندایش را پاسخ گفتند و مهاجران و انصار و باقیمانده‌گان یاران پیغمبر
 بحمایتش شتافتند و «عمار» با همه یارانش بجانب «هاشم بن مرقال» فرمانده کل سپاه
 امام آمد و گفت «۲۰»:

(۲۰) - هاشم بن عتبۀ برادرزاده سعد وقاص است و به مرقال معروف است، او در فتح

مکه مسلمان شد و از مردان دیندار و با فضیلت و از شجاعان عرب بود که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۳

- ای هاشم! پدر و مادرم فدایت باد حمله را آغاز کن.

(۱) «هاشم» و سپاهیانش بدشمن حمله بردند و نبردی سخت در گرفت و سینه «عمار»

تنگ شده بود و مشتاقانه، شیفته دیدار خدا و مهمانی حبیبش پیامبر بود و دیگر برادران

مؤمنی که در بهشت و جایگاه صالحان در انتظار او بودند.

«عمار»، هاشم را بجنگ برانگیخت و گفت:

ای هاشم! یک چشم ترسو، خیری در یک چشم ترسو نخواهد بود.

این عتاب بر هاشم سنگینی کرد و گفت:

خدایت رحمت کند ای عمار! تو بخشی سبک از جنگ را بر دوش داری، ولی من

پرچمدار سپاهم و امید پیروزی دارم در این حال اگر سبکباری کنم از مرگ در امان

نیستم.

«عمار» همچنان «هاشم» را برمی‌انگیخت و بهجوم و امیداشت، تا اینکه حمله را آغاز

کرد و رجز میخواند.

«هاشم» در میدان نبرد، جولان میداد و «عمار» به پرچمهای پسر عاص نگاه میکرد و

می‌گفت:

بخدا قسم، سه بار با این پرچمها جنگیده‌ام و این بار از آن دفعات مهمتر نیست و بعد

چنین سرود:

یک چشم خود را در جنگ یرموک شام از دست داد، او از فاتحین جنگ جلولاء در

ایران است که فتح الفتوح نام داشت و هجده ملیون غنیمت از آن جنگ بمسلمانان

رسید، در صفین فرمانده پیادگان بود و در این جنگ پایش قطع شد و همچنان می‌جنگید

و می گفت مرد را بلندپایگی و خردش حمایت می کند و ابو الطفیل درباره اش سرود:
ای هاشم نیکو کار، خدایت بهشت را پاداش دهد که با دشمنان سنت پیغمبر جنگیدی
(اسد الغابه) استاد سید محمد رضا حکیم درباره او کتابی جداگانه تألیف کرده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۴

«روزی با شما درباره نزول قرآن جنگ کردیم

امروز درباره تأویل آن بر شما میتازیم

آنچنان که همگان از جایگاه خود کنده شوند

و دوست از دوست خویش برمد

تا اینکه حق در جایگاهش قرار گیرد».

(۱) «عمار» پس از نبردی ترس آور، بر زمین افتاد و گروه سرکشی او را کشتند که

دلهایشان چنان بکجی افتاده بود که یاد خدا را فراموش کرده و در تاریکی گمراهی

سرگردان مانده بودند.

خبر قتل «عمار» موجی از اندوه برانگیخت و اندوه و غمی سنگین بر قلب امام نشست،

زیرا با مرگ عمار، امام یکی از بهترین یاران و دوستان خود را از دست داده بود.

امام با اسفی شدید به قتلگاه «عمار» شتافت و گروهی از سرداران سپاهش در خدمتش

آمدند و اشکهای ماتم بر چهره های اندوهناکشان جریان داشت.

امام در برابر کشته «عمار» ایستاد و با سخنانی سوزناک و درد آور که از روحی بزرگ

حکایت میکرد فرمود:

امروز مصیبتی برای اسلام بزرگتر از مرگ عمار نیست، خدای عمار را بیامرزد، روزی

که مسلمان شد و روزی که کشته شد و روزی که زنده از گور برخیزد. سر عمار را

بدامان گرفت و چنین سرود:

«ای مرگی که مرا ترک نمی کنی، راحت کن

تو که همه دوستانم را کشتی زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۱ ۳۲۴ آغاز جنگ ص :

ترا می بینم که همه دوستان مرا می شناسی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۵

مثل اینکه کسی ترا به آنها راهنمائی میکند».

(۱) حسن (ع) هم اندوه زده و عبرت آموخته بر خوابگاه «عمار» شهید ایستاد و آنچه از

زبان پیغمبر درباره عمار شنیده بود با صدای بلند در برابر سپاهیان بیان داشت و گفت:

پیامبر درباره این صحابی بزرگوارش فرمود:

برای من سایبانی چون سایبان موسی بسازید و کاسه‌ای شیر نوشید و گفت خیری جز

خیر آخرت وجود ندارد و مقداری از آن شیر به «عمار» نوشانید و فرمود: ای پسر سمیه!

گروهی از مردمان سرکش ترا خواهند کشت.

سپس حسن (ع) بگفتارش چنین افزود که جدم میفرمود: بهشت آرزوی دیدار سه نفر

را دارد، علی، سلمان، و عمار. «۲۱»

انتشار خبر شهادت «عمار» در بین مردم شام موجب تفرقه و اعتراض شد، زیرا همگی از

قول پیغمبر شنیده بودند که قاتلان «عمار» از سرکشان و ستمگراند و امروز بر آنها

واضح شده بود که خودشان همان ستمکارانی هستند که پیغمبر به آنها اشاره فرموده

است.

اما «عمرو عاص» با نیرنگ و دروغ‌پردازی این اندیشه را از مغز مردم شام زدود و فتنه را

خوابانید و وضع را بحریان طبیعیش بازگردانید و گفت:

کسانی مسئول قتل «عمار» هستند که او را بجنگ آورده‌اند پس مسئول قتل «عمار» در

این حادثه، علی (ع) است که او را بمیدان جنگ کشانیده و بکشتن داده است، مردم

نادان شام هم این سخن فریبنده را پذیرفتند و فریاد زدند:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۶

قاتلان «عمار» کسانی هستند که او را به جنگ آورده‌اند!!

(۱) امام پس از قتل «عمار» بشدت اندوهگین و اسفناک گردید و فریاد زد:

- قبیله همدان و ربیعه کجایند؟

و چون در برابرش حضور یافتند فرمود:

- شماها زره و نیزه من هستید.

دوازده هزار نفر دعوت او را پاسخ گفتند و مردانه حمله کردند، امام در پیشاپیش صف

سپاهیان، خشمگین و پرهیجان شمشیر میراند و پیش میرفت تا صفهای شامیان دریده شد

و همگی فرار کردند و خود را به اردوگاه متزلزل «معاویه» رسانیدند و امام همچنان

پیش میرفت و چنین رجز میخواند:

«من این لشکریان را در هم می‌کوبم

ولی خود معاویه را نمی‌بینم

همان مرد چشم دریده چرب روده را».

و بعد بجانب معاویه فریاد زد و گفت:

«چرا مردم در بین ما کشته شوند

پیش بیا تا خدا بین ما داوری کند

بیا تا با هم بجنگیم،

هر کدام دیگری را کشت خلیفه باشد».

«عمرو عاص»، حيله گرانه بمعاویه گفت:

- این مرد، با انصاف سخن می‌گوید.

- چگونه انصافی؟ تو مگر نمیدانی که هر کس باو بجنگ برخواست

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۷

کشته شد؟

- اگر بمبارزه‌اش نیروی برایت خوب نیست.

- شاید می‌خواهی کشته شوم تا پس از من بخلافت برسی. «۲۲»

(۱) جنگ همچنان با شدت و خشونت بین دو گروه شامی و عراقی ادامه داشت، شدیدترین نبردها در لیلۃ الهیریر بالا گرفت. درباره آن شب پرخطر گفته‌اند که مردم در هم آویخته بودند و این قدر تیر پرتاب میکردند تا بخاک می‌افتادند و چندان نیزه بسینه هم فرو میبردند که نیزه‌ها می‌شکست و بعد با شمشیر و عمود آهن بهم می‌تاختند و صدائی جز بهم خوردن آهن بگوش نمیرسید و سواران بسواران برخورد میکردند و بزمین می‌افتادند، جنگ از نماز صبح تا نیمه شب و از نیمه شب تا فردا ظهر طول کشید، چنانکه سپاهیان، وقت نماز را نمی‌فهمیدند و همچنان بدون استراحت می‌جنگیدند و چنان شکستی در لشکر «معاویه» پدید آمد که تمام صفهای سپاهش در هم کوبیده شد. «مالک اشتر» فرمانده کل سپاه امام، مردانه در میدان می‌تاخت و گروهی دلیران نامور برگرد او، بسوی دشمن پیش میراندند.

«معاویه» که از قدرت و چیرگی نیروی امام و شکست و ناتوانی سپاه شام به وحشت افتاده بود وزیرش - پسر عاص - را فرا خواند و همچنانکه شکست و ناتوانی بر چهره‌اش پدیدار بود گفت:

تا امشب پایان رسد، کار ما هم تمام خواهد شد، تو چه می‌گوئی؟

مردان تو هم‌اورد مردان او نیستند و خودت هم مثل او نمی‌باشی، علی (ع) با تو بر مبنای هدفی می‌جنگد و تو با علی (ع) بر اساس هوسی،

(۲۲) - تاریخ طبری.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۸

عراقی‌ها از پیروزی تو، بر خویش می‌ترسند ولی شامی‌ها از غلبه علی (ع) بیمی ندارند. (۱) در اینجا «عمر و عاص» برآستی تفاوت هدفهای دو طرف را در جنگ بیان داشت،

زیرا امام هدف مقدسی داشت که «معاویه» هرگز به آن نمی‌رسید و «معاویه» هم نقشه‌های فریبکارانه‌ای داشت که اندیشه امام از آن مبری بود، دو خطمشی متفاوت و دو برنامه گونه‌گون که از یکدیگر بفاصله مشرق تا بمغرب فاصله داشت، برنامه حق هرگز باطل نمی‌رسد و راه باطل بفاصله‌ای بس دراز، از طریق حق بدور است. بعد «عمرو عاص»، راز نیرومندی سپاهیان امام و ناتوانی لشکر «معاویه» را برای امیر شام بیان داشت و گفت:

سپاه امام از حیات و کرامتش دفاع میکند و بدرستی از پستی و زشتی اخلاق «معاویه» آگاه است و میداند که اگر «معاویه» بر آنها چیره شود، برای انتقام‌گیری و ارضاء خواست و تلافی بیرحمانه خود، عراقیها را به بیچارگی و مرگ می‌کشاند، در مقابل مردم شام به عظمت روح و گذشت و احسان امام آگهی دارند و میدانند اگر قدرت خلافت مشروع علوی بر آنها غلبه کند، نه تنها انتقامی نخواهد گرفت بلکه رأفت و رحمت خود را بر آنان خواهد گسترد چنانکه در جنگ جمل چنین جوانمردی بی‌مانندی از او دیده شد.

پس عراقیها ناچارند با کوشش وجد و همت بجنگند و در این - صورت بطور حتم پیروز خواهند شد.

پسر حيله گر عاص در چنین گیرودار خطرناکی بفکر مکر و فریب افتاد تا از این طریق شیطانی از شکست قطعی رقیش - «معاویه» - جلوگیری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۲۹

کند و «معاویه» هم این مرد سیاست باز دروغ‌پرداز را برای چنین روزهایی ذخیره کرده بود. «عمرو» حيله نابکارانه خود را بکار انداخت و بمعاویه گفت:

(۱) - کاری را به آنها پیشنهاد کن که اگر بپذیرند به اختلاف افتند و اگر هم نپذیرند، باز دچار تفرقه شوند، آنها را بکتاب خدا بخوان و بگو قرآن بین ما حکم کند در این صورت بخواست خود میرسی و از شکست خود میرهی و این آخرین چاره‌ای است که

باندیشه من رسید.

- راست گفتم، راست گفتم.

«معاویه» فوراً دستور داد، اوراق پانصد قرآن را بر فراز نیزه‌ها بالا ببرند، شامیها در سایه دروغین این قرآن‌ها، محیلانه بضحجه و زاری پرداختند و صدا برداشتند که:

- این کتاب خداست بین ما و شما از آغاز تا انجامش، اگر شامیها نباشند مرزهای شام را که نگهدارد؟ و اگر عراقیها کشته شوند، سرزمین عراق را که نگهداری کند؟ و اگر در این نبرد همه ما کشته شویم، چه کسی بجهاد رود و با رومیان و ترکان و کفار بجنگد؟!

عراقیها، قرآنهای گشوده را بر سر نیزه‌ها دیدند و سخن شامیان را که اجرای فرمان قرآن را میخواستند، شنیدند و بیچارگان ساده‌دل این دعوت نابکارانه را پذیرفتند و دست از جنگ کشیدند و دلهاشان را این فریبکاری بازی گرفت.

الله اکبر که باطل بنام حق بر حق پیروز شد.

ای اندوه و مصیبت که چگونه حيله گری پسر عاص اثر زشت خود را، در حکومت عدل و برابری بر جای گذاشت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۰

(۱) گروهی از احمقان و ساده‌دلان سپاه امام که خدعه «عمرو» و نابکاری «معاویه» فریبشان داده بود، دور امام را گرفتند و تسلیم خود را به پیشنهاد دروغین «معاویه» اعلام داشتند و یک صدا گفتند:

معاویه حقیقتی را پیشنهاد می‌کند، ترا بقبول حکم قرآن می‌خواند، از او بپذیر.

پیشاپیش این گروه فریب‌خورده اخلاص گر، «اشعث بن قیس» قرار داشت، همان مرد نابکار که ستون پنجم «معاویه» را در سپاه امام اداره می‌کرد و جاسوس خائن «معاویه» در لشکر عراق بود و بدستور او نیرنگها می‌بازید و هم او بود که سستی و تفرقه را در سپاه امام بوجود آورده بود و اینک مکارانه بحضور امام آمد و گفت:

- همه مردم بقبول پیشنهاد «معاویه» راضی هستند، بگذار دعوت «معاویه» را در قبول حکم قرآن بپذیرند و اگر میخواهی من بنزد «معاویه» میروم و از او می‌پرسم که چه میخواهد و شروع بالتماس کرد، تا امام چنین رسالتی را به او بسپارد.

امام چاره‌ای جز قبول درخواستش نداشت و «اشعث» که شرّ و شقاوت را بدوش می‌کشید، بنزد «معاویه» رفت و گفت:

- چرا این قرآن‌ها را بر نیزه کرده‌اید؟

«معاویه» با فریب و بیهوده‌گویی جواب داد:

- برای اینکه ما و شما بفرمان خدا بازگردیم، شما نماینده‌ای را که میخواهید برگزینید و ما هم نماینده‌ای انتخاب می‌کنیم و از آنها میخواهیم که بکتاب خدا عمل نمایند و از آن تجاوز نکنند و بعد هر دو طرف از رأی آنها پیروی می‌کنیم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۱

(۱) «اشعث» این فریب شیطانی را پذیرفت و گفتار «معاویه» را تصدیق کرد و گفت:

حقیقت همین است!!

«اشعث» بلشکر امام بازگشت و با صدای بلند قبول حکمیت را لازم دانست.

امام به او و دیگر معاندینی که جز عناد و سرکشی و فریب، هدفی نداشتند فرمود:

بندگان خدا! من از هر کس بکتاب خدا آگاه‌ترم، اما «معاویه» و «عمرو عاص» و پسر

«ابی معیط» و «حبیب بن مسلمه» و پسر «ابی سرح» هرگز یاران دین و قرآن نبوده و

نیستند. من آنها را از شما بهتر می‌شناسم، آنها را کودکان و مردانی همدم بوده‌اند که

بدترین کودکان و مردانند، گفتارشان بصورت حق است که از آن باطل را اراده

می‌کنند، آنها حق را می‌شناسند ولی به آن عمل نمی‌کنند و این قرآن‌ها را بمکر و فریب

برافراشته‌اند.

شما فقط برای یک ساعت دیگر، بازوان و مجسمه‌هایتان را بمن عاریه دهید تا حق بر

جایگاهش قرار گیرد و از باطل چیزی بجای نماند و ریشه ستمکاران بریده شود.

امام بروشنی در گفتارش اعلام داشت که «معاویه» در ادعایش مبنی بر عمل بکتاب خدا دروغ می‌گوید و گزافه می‌بافد و مردم را به گمراهی و تمرد «معاویه» و یارانش که از همه کس به آن داناتر بود آگاه ساخت.

ولی آن اجتماع فریب‌خورده کج‌خوی، سخن استوار امام را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۲

نمی‌پذیرفتند و گوشه‌اشان از شنیدن حقیقت ناشنوا بود و دوازده هزار نفر از چنین عناصر لجوج که به دین‌داری و تقدس‌مآبی تظاهر می‌کردند و چیزی از دین و ایمان نمی‌فهمیدند، امام را صریحا و گستاخانه باسم مخاطب می‌ساختند و با نهایت جسارت تهدید می‌کردند و می‌گفتند:

(۱) ای علی! دعوت شامیان را بقبول دعوت کتاب خدا بپذیر، و گرنه ترا مثل «عثمان»

خواهیم کشت، بخدا قسم اگر این پیشنهاد را نپذیری چنین خواهیم کرد. امام در

جوابشان فرمود:

- وای بر شما، من نخستین کسی هستم که مردم را بکتاب خدا خواندم و اولین فردی

هستم که فرمان قرآن را پذیرفتم و این شایسته من نیست و دینم اجازه نمی‌دهد که

بقبول دستور کتاب خدا دعوت شوم و آن را نپذیرم، من برای آن می‌جنگم که آنها را

بحکم قرآن در آورم، اما بشما اعلام می‌کنم آنها شما را فریب میدهند و آنها کسانی

نیستند که بدستور قرآن عمل کنند.

متأسفانه هر چند امام می‌کوشید که آنها را قانع کند و از اشتباه در آورد، موفق نمی‌شد

و آنها پافشاری میکردند که امام فوری بمالک اشتر دستور دهد که از میدان نبرد

برگردد.

امام در چهره آنها آثار شرارت را میدید که گستاخانه احاطه‌اش کرده‌اند و تهدیدش

می‌کنند بناچار «یزید بن هانی» را به پیش «مالک» فرستاد و پیغام داد که از صحنه جنگ

برگردد.

«یزید» پیغام امام را به «مالک» رسانید و «مالک» که مصلحت دین و نفع مردم را میخواست ملتسانه گفت:

- به آقای من بگو، اکنون موقع آن نیست که مرا از پایگاه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۳

حسام برداری، از خدا امید دارم که فاتح شوم، پس عجله مکن.

رسول بحضور امام برگشت و پیغام آن سردار بیدار و اندیشمند را رسانید.

(۱) نشانه‌های پیروزی بدست مالک، نمایان می‌شد و نزدیک بود، کار یکسره شود و

فریاد سپاهیان پیشتاز امام به حصول پیروزی بلند بود، متمرّدین که این فریادهای فاتحانه را شنیدند، امام را احاطه کردند و گفتند:

- بخدا قسم، این توئی که مالک را بجنگ و امیداری.

- مگر ندیدید که برایش پیغام فرستادم و در حضور همه شما از او خواستم که از

جنگ دست بردارد.

آنها یکباره و هم صدا فریاد زدند:

- پس دنبالش بفرست که برگردد و گرنه بخدا قسم بر کنارت می‌کنیم.

امام از آن ترسید که یکباره بر سرش بتازند و خونس را بریزند، ناچار فرمود:

- وای بر تو ای یزید! به مالک بگو به نزد من باز گردد که فتنه و فساد برانگیخته شد.

«یزید» بسرعت پیش «مالک» رفت و با خشونت گفت:

- به نزد امیر المؤمنین برگرد که فتنه برپا شد.

حال «مالک» دیگرگون شد و خشم و یأس سراپای وجودش را فرا گرفت و از فتنه و

فسادی که لشکر را فرا گرفته پرسید و گفت:

- منظورت قرآنهاى بر سر نیزه است؟

- آری.

«اشتر» آنچه را دلش بر آن گواهی میداد و به آن علت وقوع

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۴

انقلاب حدس میزد، درست دید و گفت: من خودم وقتی که قرآنها را برداشتند چنین فتنه و تفرقه‌ای را پیش بینی می‌کردم اینها همه از دسیسه کاریهای پسر عاهره، عمرو عاص است آنگاه با اندوهی فراوان به یزید گفت:

(۱) مگر پیروزی ما را نمی‌بینی، نگاه کن دشمن بچه روزی افتاده، نمی‌بینی خداوند چگونه بما پیروزی بخشیده، آیا سزاوار است چنین موقعیت و موفقیتی را بگذاریم و برویم؟

یزید، مالک را از تنگنایی که امام در آن گیر کرده مطلع کرد و از خطرهایی که گرداگرد مولایش را فرا گرفته آگاهش ساخت و گفت:

- آیا دوست داری که تو در اینجا پیروز شوی و امام که در محاصره مردم است، بدست دشمن افتد؟

- سبحان الله هرگز چنین چیزی را نمی‌خواهم.

- پس بدان که آنها به امام می‌گفتند، بدنبال «مالک» بفرست تا برگردد و گرنه یا ترا مثل «عثمان» می‌کشیم و یا تسلیم دشمنت می‌کنیم.

«مالک» ناگزیر با غمی سنگین و اندوهی بزرگ بحضور امام بازگشت و دردهائی از آرزوهای بر باد رفته‌اش بدل داشت، زیرا او بقیمت خونهای ریخته‌شده‌ای داشت پیروز می‌شد و نزدیک بود کار «معاویه» را بپایان رساند و اکنون نتایج همه کوششها و فداکاریهایش را فریب پسر عاص نابود میکرد، مالک برگشت و بر آن جمعیت پست نهاد با شدت و خشونت فریاد زد:

- ای سست عنصرهای پست نهاد! آیا وقتی که آنها بر شما با غلبه حمله میکردند گمان می‌کردید که پیروز شوید؟ آنها که قرآن را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۵

بر نیزه‌ها بلند کرده‌اند، شما را به چه میخوانند؟ بخدا قسم آنها فرمان خدا را ترک

گفته‌اند و سنت پیغمبر را زیر پا گذاشته‌اند، دروغشان را نپذیرید و بمن مهلت دهید که من پیروزی را احساس می‌کنم.

(۱) متمرّدین، سرکشی و عناد خود را آشکار کردند و همگی یک صدا گفتند:

- نه، نه.

- به اندازه یک تاختن اسب بمن فرصت دهید، امیدوارم که پیروز شوم.

- در این صورت ما هم در خطای تو شریک هستیم.

«اشتر» با آنها بزبان استدلال سخن گفت شاید از اشتباهاتشان بیرون شوند و بحقیقت

بازگردند بهمین جهت گفت:

- بمن بگوئید، جواب بدهید، آنها خوبهای شما را کشتند و بدهاتان را باقی گذاشتند،

در چه صورت و در چه حالتی حق با شماست، وقتی که با مردم شام جنگ می‌کردید؟

که حالا از جنگ دست برداشته‌اید یا اکنون که دست از جنگ کشیده‌اید بر حق

هستید؟ در این صورت باید مجاهدین شما که در این جنگ شهادت یافته‌اند در جهنم

باشند!!

اما افسوس که سخنان روشن و مبرهن مالک در آنان اثر نگذاشت و مفتضحانه گفتند:

- ول کن، اشتر! ما با آنها در راه خدا جنگیدیم و اکنون هم بخواست خدا دست از

جنگ می‌کشیم، ما که فرمانبردار تو نیستیم، از پیش ما دور شو.

«اشتر» از اینکه دید سخنش در آنها هیچ تأثیری ندارد غضبناک شد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۶

و با شدت خشم و غیظ گفت:

(۱) «- شما را فریب دادند و فریب خوردید، بمتار که جنگ خواندند و پذیرفتید، ای رو

سیاه‌ها! ما گمان می‌کردیم نماز شما برای ترک دنیا و دیدار خداست اکنون می‌بینیم که

بدنیا روی آورده‌اید و از مرگ می‌گریزید، ای که زشت باد چهره شما ای روسیاهان!

دیگر شما روی عزت و پیروزی را نخواهید دید و برای همیشه از رحمت پروردگاری

دور خواهید ماند، آگاه باشید که ستمکاران از عنایت الهی بدورند». هنوز سخنان مالک پایان نیافته بود که موجی ناسزا و دشنام از طرف متمردان، «اشتر» را فرا گرفت و مالک هم بآنها پاسخ میداد و بعد با گفتاری هیجان‌انگیز و حماسی بامام گفت:

- با انبوهی از سپاهیان بر دشمن بتاز تا آنها از پای در آیند. امام پاسخی نداد و سرش را بپائین انداخت و درباره خیانت این مردم می‌اندیشید که چه ناکامی‌هایی برای امت اسلام بار می‌آورند، متمردان، سکوت امام را دلیل رضایتش دانستند و فریاد زدند:

- امیر المؤمنین بقبول حکمیت راضی شد و حکم قرآن را پذیرفت، جز اینهم نمی‌توانست کاری کند:

«مالک» هم چاره‌ای جز اقرار و قبول نداشت و گفت:

- اگر امیر المؤمنین بقبول حکمیت رضایت داده است منم راضی برضای امیر المؤمنینم.

گروه متمردين فریاد کشیدند:

- امیر المؤمنین راضی شد، امیر المؤمنین راضی شد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۷

(۱) امام همچنان ساکت مانده بود و چیزی نمی‌گفت، اندوه و غمی بزرگ بر دلش سنگینی میکرد، زیرا میدید که چگونه سپاه نیرومندش را حيله پسر عاص بگودال جهل و بدبختی افکند و اکنون او توانائی آن را ندارد که این گروه فریب خورده را هدایت کند و براه حقیقت و درستی بازگرداند و دیگر آن نفوذ و قدرت خود را در میان این گروه از دست داده است چنانکه خود فرمود:

- من دیروز امیر شما بودم و امروز مأمورم، دیروز من شما را، نهی میکردم و امروز شما من را.

متمردین، امام را بقبول حکمیت مجبور کردند، ولی باین اندازه هم قناعت نکرده از او خواستند که عنصر خیانتکار و پست و دنیاپرستی بمانند «ابو موسی» را بنمایندگی خود در حکمیت تعیین فرماید، همان ابو موسای خائنی که مردم کوفه را از حمایت امام باز میداشت.

ولی متمردین دور امام را گرفتند و گفتند:

- ما ابو موسی را برای نمایندگی می‌خواهیم.

- شما در آغاز امر، فرمان مرا نپذیرفتید، اکنون هم دارید عصیان می‌کنید، من

بنمایندگی «ابو موسی» رضایت نمی‌دهم. آنها با لجاجت و پافشاری فریاد زدند:

- ما غیر او کسی را قبول نداریم، او بود که ما را از چنین جنگی باز میداشت.

- او مورد اطمینان من نیست، او از من جدا شد و مردم را از یاریم بازداشت و بعد از من

فرار کرد و پس از چند ماه به او امان دادم، بهتر است ابن عباس را انتخاب کنید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۸

(۱)- برای ما فرقی ندارد که تو باشی یا ابن عباس، ما کسی را می‌خواهیم که نسبت بتو و

معاویه بی طرف باشد و هیچ کدامتان را بر دیگری ترجیح ندهد.

- من «مالک اشتر» را انتخاب می‌کنم.

- همین «مالک اشتر» بود که دنیا را به آتش کشید!

دیگر امام پس از این گفتگو چاره‌ای ندید جز اینکه، ره‌اشان کند و بخودشان واگذارد

بهمین جهت فرمود:

- هر کار دلتان می‌خواهد بکنید و هر چه بشما دستور داده‌اند انجام دهید.

از تصمیم متمردان چنین بر می‌آید که آنها «ابو موسی» را با وجود مخالفتش با امام از

این جهت انتخاب کردند که اصولاً از ولایت امام منحرف شده بودند و می‌خواستند

حضرتش را از خلافت کنار زنند و دیگری را که می‌خواهند بجایش نشانند.

آنها هرگز از حق دفاع نمی‌کردند و مصلحت امت مسلم را در نظر نداشتند چنانکه «طه

حسین» در این باره می‌نویسد:

این کارها تصادفی نبود بلکه از روی نقشه انجام می‌شد و توطئه‌ای بود که دنیاپرستان اطراف امام و یاران «معاویه» چیده بودند «۲۳» و گرنه چگونه می‌شود که آنها امام را همچنانکه بقبول حکمیت و اداری کردند به پذیرش نمایندگی «ابو موسی» هم مجبور سازند و برای او هیچ آزادی رأی و عقیده‌ای قائل نشوند و امام در این جریان‌ها هیچ‌گونه نفوذی در اجرای رأی نداشته و همه کارها بدست همین متمرّدین نافرمان باشد؟

(۲۳) - علی و فرزندان‌ش.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۳۹

(۱) سرکشان با شتاب هر چه تمامتر باستحکام نقشه خود پرداختند و بین گفتگوی درازی که میان آنها و امام انجام شد به نوشتن پیمان نامه‌ای با موافقت اهل شام پرداختند که متن آن بنا بگفته طبری چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم - این درخواست علی بن ابی طالب و معاویه - بن ابی سفیان و پیروانشان می‌باشد برای قبول حکمیت خدا و سنت پیغمبرش.

درخواست علی تعهدی است بر عهده مردم عراق و پیروان حاضر و غائبش در همه جا و درخواست معاویه تعهدی است بر عهده مردم شام و هر کس پیرو اوست از حاضر و غائب.

رضایت دادیم که در برابر حکم قرآن هر چه باشد تسلیم شویم و چیز دیگری بر ما حکم نکند، و کتاب خداوند از آغازش تا پایانش بین ما حکم کند، هر چه را زنده کرده زنده می‌کنیم و هر چه را می‌میراند، می‌میرانیم.

علی و پیروانش، ابو موسی عبد الله بن قیس و معاویه و پیروانش هم عمرو بن عاص را بنمایندگی و حکمیت برگزیدند تا به آنچه در کتاب خدا می‌یابند، حکم کنند و اگر

موردی را در قرآن نیافتند بسنت پیغمبر مراجعه کنند. دو نفر حکم، از علی و معاویه و سپاهیانشان قول گرفتند که بر جان و خاندانشان ایمن باشند و همه مردم در جان و خاندان و اموالشان تا پایان حکمیت تأمین دارند و همگی باید سلاحهای خود را بگذارند و صلح را بپذیرند و بهر جا که میخواهند بروند و در امان باشند. حکمین هم با خدا پیمان محکم می‌بندند که بحکم قرآن بین مردم حکم دهند و دوباره آنها را بجنگ و تفرقه نکشانند سررسید حکمیت تا ماه رمضان است، ولی برضایت طرفین قابل تمدید خواهد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۰

بود و چنانچه یکی از حکمین در این بین وفات کرد، امیر گروهش دیگری را که امین و عادل باشد، باید بجایش انتخاب کند.

(۱) محل داوری ناحیه‌ای بین عراق و شام خواهد بود و اگر حکمین نخواستند، کسی حق شرکت در جلسات حکمیت ندارد مگر کسانی که بدرخواست حکمین بعنوان شهود حضور یابند و شهادت خود را بنویسند و هر کس بخواهد مفاد این پیمان‌نامه را نقض کند، ستمکار است و مردم باید او را بفرمان آورند. از خدا می‌خواهیم که ما را بر ناقضین این پیمان‌نامه غالب گرداند. «۲۴»

گروهی از بزرگان عراق و شام این پیمان‌نامه را گواهی کردند در اینجا آشکارا می‌بینیم که «معاویه» و یارانش نامی از عثمان و خونخواهی او را نمی‌برند و اگر واقعا در این باره اهمی داشتند در پیمان‌نامه صریحا یا تلویحا از آن یاد می‌کردند و همچنین می‌فهمیم که مردم عراق از جنگ خسته بوده و بمنظور آسایش طلبی و سازش، این همه خواری و تفرقه را پذیرفته‌اند.

متن پیمان‌نامه بخواست و دسیسه «اشعث» و همفکرانش تنظیم و امضاء شد و گروه متمردان که بههدف پلید خود رسیدند و شکاف در سپاه امام انداختند اکنون شادمانه جولان میدهند و در برابر گروههای سپاهی متن پیمان‌نامه را میخوانند و هرگاه خسته

میشوند نامه خوانی را بدیگری وامیگذارند تا مطلب بهمه برسد و همگی تسلیم شوند و دیگر خطری از مخالفت بعدی پیش نیاید و این توطئه همچنانکه میخواستند بماند.

(۲۴) - تاریخ طبری.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۱

چون این هیاهو، پایان یافت، امام دستور داد پیکره شهیدانی که در آن بیابان گسترده بر مصرع خاک و خون افتاده دفن شود و آنگاه بجانب کوفه حرکت کرد.

در بازگشت، اندوهی سخت قلبش را میفشرد و دردی جانکاه تا عمق روحش نفوذ میکرد، بیاد می آورد که بهنگام حرکت بصفین، صفا و ایمان و قهرمانی و یگانگی بر سپاهیان حکومت میکرد و اینک شقاوت و سرکشی و ذلت و اختلاف و پشیمانی جای آن را گرفته است.

اکنون در طول سفر، گروههای نافرمان سپاهی بجان هم افتاده‌اند و بیکدیگر دشنام میدهند و تهمت میزنند و گناه را بگردن یکدیگر می اندازند و از کردار هم برائت می جویند.

گروه خوارج که همچون سرطان تازه‌ای در قلب لشکر پنجه انداخته و دارد جانش را میگیرد بآنها که از اندیشه پلید این دسته کج نهاد پیروی نمی کنند می گویند:

ای دشمنان خدا! در فرمان خدا سستی ورزیدید و حکمیت را پذیرفتید.

گروه مقابل بآنها چنین پاسخ میدهد:

- از فرمان امام سرباز زدید و مردم را به تفرقه افکندید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۳

(۱)

فتنه خوارج و بازی حکمیت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۴

(۱) امام بکوفه وارد شد ولی گروه متمرّد خوارج راه خود را کج کردند و بتعداد دوازده هزار نفر در ناحیه «حروراء» جا گزیدند که هنوز هم به آنجا نسبتشان میدهند. سخنگوی خوارج اعلام کرد: فرمانده ما «شبث بن ربعی تمیمی» است و پیشنهاد «عبد الله بن کواء یشکری» پس از پیروزی، زمامداری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۵

بشوری واگذار میشود، بیعت از آن خداست و امر بمعروف و نهی از منکر مجری است. (۱) امام از تمرد این گروه از دین برگشته، مضطرب شد و «عبد الله عباس» را به نزدشان فرستاد، شاید براهشان آورد و فتنه را بخواباند، ولی به او گفت هرگز در مورد نظرات آنها از آیات قرآن استفاده نکن، زیرا این قاریان مقدس مآب لجباز، با تو، به مجادله می‌افتند و به مخاصمه می‌پردازند.

«ابن عباس» در جمعشان وارد شد و ناگزیر با آنها به مجادله و بحث پرداخت و گفت: - چرا با حکمین مخالفید در صورتی که خداوند در قرآن فرموده است: «اگر خواهان اصلاح باشند خدا آنها را با هم موافق می‌کند» (۱).

خوارج به او جواب دادند:

- آنچه خداوند حکم و بررسی آن را بمردم واگذارده اموری است که بخودشان بستگی دارد، ولی اموری که اختصاص بحکم و امضای خدا دارد، کسی حق اظهار نظر درباره آن را ندارد، مثل حکم خدا درباره زناکار که صد تازیانه است و درباره دزد که بریدن دست اوست، کسی نمیتواند درباره این احکام اظهار نظر کند.

«ابن عباس» در ردّ گفتار و دلائلشان چنین گفت:

- خداوند در قرآن میفرماید: «دادگرانی از شما درباره آن حکم می‌کنند» (۲).

- آیا تو حکم در شکار و اختلاف بین زن و شوهر را با مسئله

(۱) - سوره نساء، آیه ۳۵.

(۲) - سوره مائده، آیه ۹۵.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۶

خون مسلمانها قیاس میکنی؟ تازه حرف ترا هم بپذیریم آیا حکم عادل در نظر تو «عمرو عاص» است که دیروز با ما جنگید و خونهایمان را ریخت؟

(۱) اگر «عمرو عاص» عادل باشد، در این صورت ما عادل نیستیم چون با او جنگیدیم، در مورد کار خداوند، انسانها را حکم داوری دادید و حال آنکه فرمان خدا درباره «معاویه» و حزبش کشتن آنهاست مگر آنکه براه حق برگردند.

ما آنها را بکتاب خدا خواندیم، ولی آنها نپذیرفتند، پس چرا شما پیمان نامه را امضا کردید و متارکه و مذاکره را پذیرفتید؟

مگر نمی دانید که خداوند با نزول سوره برائت مذاکره و متارکه را بین مسلمین و اهل جنگ ممنوع کرده مگر اینکه جزیه بپردازند.

«ابن عباس» از مذاکره و جدل با آنها فرو ماند، زیرا هرگز تسلیم حق نمی شدند و به عناد خویش باقی بودند و ادله حق قانعشان نمی ساخت.

در این وقت امام به همراهی جمعی از یاران بیدار گروه از دین برگشتگان رفت تا با آنها سخن گوید و شاید براهشان آورد.

امام وارد خیمه «یزید بن قیس» شد و وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و بعد به پیش خوارج رفت و دید «ابن عباس» با آنها مشغول مذاکره است.

امام او را کنار زد و گفت با اینها مجادله مکن، خدایت رحمت کند مگر نگفتم با این مردم به بحث پرداز؟

آنگاه به آنها روی کرد و گفت:

خداوندا! اینجا، جایگاهی است که هر کس پیروز شود، در قیامت هم پیروز خواهد شد و هر کس که سخن بگوید و شکست بخورد در آخرت کور

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۷

و گمراه خواهد بود، (۱) آنگاه فرمود: بزرگتر شما کیست؟

- ابن الکواء!

امام به او روی آورد و فرمود:

- چرا با ما، در افتاده‌اید؟

- چون در صفین حکمت را پذیرفتید.

- شما را بخدا قسم، آیا بیادتان نیست وقتی که آنها قرآن‌ها را بر نیزه بلند کردند و شما

گفتید دعوتشان را بپذیرم، من بشما گفتم، من اینها را از شما بهتر می‌شناسم، اینها اهل

دین و قرآن نیستند، من در کودکی و بزرگی با آنها بوده‌ام و آنها را بدترین اطفال و

بدترین مردها دیده‌ام، بحقیقت و عقیده راستین خود برگردید، اینکه اینها قرآن‌ها را

برافراشته‌اند، دروغ و حيله و فریب است، اما شما سخن مرا نپذیرفتید و گفتید نه، ما قول

آنها را قبول داریم، من بشما گفتم، سخن من را و نافرمانی خود را بیاد داشته باشید و

چون فقط حکم قرآن را قبول کردید با شما شرط کردم که داوران باید درست مطابق

نص قرآن حکم کنند و آنچه را قرآن زنده داشته زنده بدارند و آنچه مرده داشته

بمیرانند.

در این صورت اگر آنها مطابق قرآن حکم کردند ما نمیتوانیم با آنها مخالفت کنیم و

اگر از فرمان قرآن سرپیچیدند ما هم حکم آنها را قبول نمی‌کنیم.

با این حجت روشن امام، اندیشه سست آنها باطل شد و همه استدلال‌هایشان از بین رفت

و بعد، به نرمی گفتند:

- آیا این درست است که این دو مرد درباره خون مسلمانان حکم دهند؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۸

(۱) - ما اینها را حکم قرار نداده‌ایم بلکه داور کتاب خداست و این قرآن خط‌های

نوشته شده‌ای است بین دو جلد و این سطور خاموشند و سخن نمی‌گویند بلکه افراد از

آن سخن می گویند.

- چرا برای داوری مدت قائل شدی؟

- برای اینکه جاهل آگاه شود و عالم پایدار بماند و شاید خداوند در این گیرودار، صلحی بین امت برقرار سازد.

چون امام دید، آنها سخنش را پذیرفتند و دست از لجاجت برداشتند و به او نزدیک شدند، فرمود:

- وارد شهرتان شوید، خدایتان بیامرزد.

دعوت امام را قبول کردند و با او وارد کوفه شدند، مردم همه شادمانه باستقبالشان آمدند و از این سازش و هماهنگی خوش حال شدند.

ولی ...

ولی بازهم آنها بر فکر باطلشان باقی بودند و دست از تحریک بر نمی داشتند و با گستاخی در میان مردم کوفه به سمپاشی پرداختند، دستهای دیگری هم در کار بود و زبانهایی که حرف آنها را بگوشها میرسانید، کم کم افکار خطرناک آنها همه جا گسترده شد و نیرویشان توان بیشتری یافت و کار جسارت را بجائی رسانیدند که سخن امام را در حال خطبه بریدند و این آیه را خواندند: «اگر مشرک شوی همه اعمالت نابود خواهد شد و از زیانکاران خواهی بود» (۳).

و امام در جوابشان این آیه را تلاوت فرمود: «پس شکبیا باش که

(۳) - سوره زمر، آیه ۶۵.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۴۹

و عده خدا راست است و بی یقینان ترا از جای بر ندارند» (۴).

(۱) دیگر کار به تباهی و دشمنی بین امام و متمردان کشیده بود و در این هنگامه سخت و خطرناک، نماینده «معاویه» بحضور امام آمد تا بقول خود در مورد حکمیت وفا کند

و ترتیب تشکیل جلسه حکمین را بدهد.

امام پیشنهاد را پذیرفت و چهار صد مرد را بریاست «شریح بن هانی حارثی» (۵) فرستاد و «ابن عباس» را همراهشان کرد تا با آنها نماز بخواند و کارهایشان را اداره کند و «ابو موسی اشعری» نماینده حکمیت هم با آنها بود.

«معاویه» هم متقابلاً «عمرو عاص» را فرستاد و چهار صد نفر همراهش کرد و «عمرو» را بدرستی از شخصیت ضعیف «ابو موسی» خبر دار ساخت و گفت با کسی روبرو می‌شوی که زبانی دراز و عقلی کوتاه دارد و لازم نیست همه عقلت را برای او بکار اندازی.

نمایندگان و سپاهیان از دو طرف براه افتادند تا در ناحیه «اذرح» (۶) یا «دومه الجندل» (۷) فرود آمدند.

(۴) - سوره روم، آیه ۶۰.

(۵) - شریح بن هانی در جاهلیت مسلمان شد و پدرش هانی از اصحاب پیغمبر بود، شریح از یاران بزرگوار امام بود (الاستیعاب، جلد ۲).

(۶) - اذرح شهری است از نواحی شام در نزدیکی حجاز که حکمیت در آنجا انجام یافت، ذی‌الرمه بلال نواده ابو موسی را چنین می‌ستاید، پدرت کار دین و مردم را تلافی کرد وقتی که مردم بدی کردند و خانه دین شکست یافت در روزهای اذرح شکافهای بنای دین را محکم کرد و جنگ‌های ویرانگر را پایان داد!! (معجم البلدان).

(۷) - دومه الجندل ناحیه‌ای است که هفت منزل تا شام و مدینه فاصله دارد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۰

(۱) در آنجا اجتماع حکمین بوقوع پیوست و «عمرو عاص» حیل‌گر و فریبکار با ابو موسی کم عقل احمق مواجه گردید.

عمرو، ابو موسی را سه روز مهلت داد تا استراحت کند و در این سه روز همه نوع

وسیله آسایش و لذت و طعام‌ها و نوشابه‌های لذیذ برای آن پیر خرف فراهم کرد و او را از هر گونه اندیشه و سخنی بازداشت تا خوب بیارامد و شکمش بالا آید و چون فهمید کاملاً بر او دست یافته و افسارش را بچنگ گرفته است با فروتنی و نرمی با او سخن گفت و از در چاپلوسی و تملق در آمد و به بزرگداشتش پرداخت و گفت:

بقول ابو عبید سکونی قلعه‌هائی بوده استوار بین مدینه و شام نزدیک کوه طی که بنی کنانه در آن میزیسته‌اند و حکمیت در آنجا انجام یافته. عبد الله بن عیسی می‌گوید روزی با ابو موسی از آنجا می‌گذشتم ابو موسی گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود در دومه الجندل حکمی در بنی اسرائیل به ستم صادر شد و درباره امت من هم در اینجا حکمی بنا حق صادر خواهد گردید و روزگاری گذشت که «ابو موسی» و «عمرو عاص» در آنجا بر خلاف حق حکم دارند.

شعراء در این باره شعرها گفته‌اند از جمله اعور می‌گوید:

ما بحکم خدا در هر جا که باشد راضی هستیم ولی عمرو و عبد الله اختلاف عقیده داشتند، آن دو پیرمرد در چنان فتنه کوری نمیتوانند مردم را از گمراهی نجات دهند. همان چشمی که در واقعه عثمان گریست بعد هم از تفرقه مردم گریه کرد. در دومه الجندل دو نفر بحکمیت نشستند که از حقیقت بدور بودند و از هوس پیروی می‌کردند و اندوه‌ها و سرزنشها از کار خود بجای گذاردند. هر دو گروه زنده و مرده‌شان اگر قتل عثمان نبود، شبیه یکدیگر بودند (معجم البلدان). طه حسین می‌نویسد: ممکن است اجتماع حکمین ابتدا در دومه الجندل و بعد در اذرح باشد (علی و فرزندان).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۱

(۱) - ای ابو موسی! تو بزرگ اصحاب محمدی (ص) که در دانش بر همه برتری داری و در ایمان پیشتاز و با سابقه‌ای و اکنون می‌بینی که امت مسلمان دچار چه حادثه

ناگواری شده است و چه فتنه کور بی سرانجامی او را در بر گرفته، آیا ممکن است که تو این امت را نجات دهی و خداوند بوسیله تو از ریختن خون مردم جلوگیری کند؟ «ابو موسی» بلافاصله این آیه را خواند: «هر کس نفسی را زنده سازد آنچنانست که همه مردم را زنده کرده». در این صورت آن کس که همه مردم را از مرگ نجات دهد چه موقعیت عظیمی پیش خدا خواهد داشت. در اینجا، بیچاره احمق فریب خورده چگونگی نجات مردم را از اینهمه فتنه‌ها پرسید و گفت:

- این کار چگونه انجام میشود؟

- تو علی بن ابی طالب را از خلافت خلع کن و من هم «معاویه» را، تا مردم خودشان مردی را بزمآمداری انتخاب کنند که در این آشوبها وارد نبوده و دستش آلوده بخون نباشد.

ابو موسای فریب خورده از شخصی که بمقام خلافت باید برسد، پرسید و گفت:

- چنین شخصی کیست؟

«عمرو» که میدانست «ابو موسی» علاقه فراوانی به «عبد الله عمر» دارد گفت:

- او «عبد الله عمر» است.

بیچاره نادان فریب خورده از شنیدن این بشارت خوش حال شد و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۲

خواست از «عمرو» قول محکمی بگیرد که حتما به آن وفا کند لذا گفت:

- من چگونه میتوانم از تو پیمان محکمی بگیرم؟

(۱) - ای ابو موسی! آگاه باش که بیاد خدا دلها آرام می‌گیرد، این قدر از من عهد و

میثاق بگیر تا راضی شوی، آنگاه نابکارانه شروع کرد عهدها و قسم‌ها را روی هم

انباشتن و آن قدر سوگندهای غلیظ و عهدهای محکم و قول و قرارهای مختلف ابراز

کرد که دیگر چیزی نماند که نگفته و نکرده باشد و نام مقدسی نبود که به قسمهای

دروغین او، توهین نگردد.

بیچاره شیخ کبیر السن صغیر العقل فریب این نیرنگ زشت پسر عاص را خورد و آن را با خشنودی پذیرفت و در میان دو گروه این خبر منتشر شد که حکمین باتفاق رأی رسیدند و وقت اعلام نتیجه مذاکرات نیز تعیین گردید.

ساعت حساسی که مسیر تاریخ را تغییر داد، فرا رسید و دو گروه جمع شدند تا نتیجه قطعی این حکمیت مهم را دریابند و بی صبرانه انتظار می کشیدند.

در این وقت «عمر و عاص» فریبکار و «ابو موسی» پیر مرد بی شعور فریب خورده آمدند و به نزدیک محل خطابه رسیدند تا نتیجه حکمیت و مورد موافقت خود را بمردم اعلام کنند، پسر عاص به ابو موسی رو کرد و گفت:

- ای ابو موسی! برخیز و برای مردم سخن بگوی.

- تو برخیز و حرف بزن.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۳

(۱) - سبحان الله، من جلو بیفتم، تو بزرگ اصحاب پیغمبری بخدا قسم من چنین کاری نمی کنم.

- آیا نقشه ای داری؟

«عمر و عاص» بازهم شروع کرد بقسم خوردن و قول دادن و آن عهدها را بیاد آوردن.

(۸)

«ابن عباس» فهمید حيله ای در کار است و متوجه حقه بازی «عمر و عاص» شد و به «ابو موسی» گفت:

- وای بر تو بخدا قسم دارد گولت میزند. اگر شما در امری با هم اتفاق کرده اید، او را

جلو بینداز، تا حرف بزند و بعد تو حرف بزن، «عمر و عاص» مرد حيله بازی است و من

می ترسم که رضایت ترا جلب کرده باشد و بعد که بسخن ایستد با تو مخالفت کند. (۹)

پیر خرف توجهی به پیشنهاد «ابن عباس» نکرد و بسرعت بجانب محل خطابه رفت و

چون درست نشست، خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و بر پیغمبر درود فرستاد بعد گفت:

«ای مردم! ما در این کار تعمق و بررسی کردیم و دیدیم بهترین کاری که امن و صلاح مردم در آن است و اختلافات را برمی‌دارد و خونها را حفظ می‌کند این است که هر دو مان علی و معاویه را خلع کنیم.

پس من علی (ع) را از خلافت خلع کردم همچنانکه عمامه‌ام را از سرم برمی‌دارم و عمامه‌اش را از سرش برداشتم و بعد گفت کسی را بخلافت انتخاب کردیم که صحبت رسول خدا را درک کرده و پدرش از یاران بزرگ

(۸) - عقد الفرید.

(۹) - مروج الذهب.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۴

پیغمبر بوده و سوابق خدمات او آشکار است چنین شخصی عبد الله عمر است».

(۱) و شروع کرد اوصاف عبد الله را شمردن و او را به نیکی و پاکی و عظمت یاد کردن و بعد از منبر پائین آمد.

بعد «عمرو عاص» آغاز بسخن کرد و خدا را ستود و بر پیغمبر درود فرستاد و بعد گفت:

«ای مردم! ابو موسی، علی را از خلافت خلع کرد و از مقامی که در آن جای گرفته بیرونش آورد و او بهتر علی را می‌شناسد بدانید که منم مثل او، علی را خلع کردم و بجایش معاویه را بر خودم و شما امیر گردانیدم، ابو موسی خودش در نامه‌ای نوشته که عثمان شهید و مظلوم کشته شد و بر صاحب خون لازم است که بخونخواهی او برخیزد، معاویه صحبت پیغمبر را دریافته و پدرش ابو سفیان هم از صحابه رسول بوده و شروع کرد از معاویه تعریف و تمجید کردن و بعد گفت او خلیفه ماست و طاعت و بیعتش

بگردن ماست تا خون عثمان را بخواهد».

ابو موسی، همان پیر خرف فریب خورده ناگهان از جا پرید و به «عمرو عاص» گفت:
- ترا چه میشود، خدایت لعنت کند تو مثل سگی هستی که زبان در آورده باشی.
پسر عاص او را بکناری پرت کرد، بعد از آنکه او را پل کرده و از رویش گذشته بود و
به او گفت:

- تو هم مثل خری هستی که کتاب بارت کرده باشند. «۱۰»
بلی آنها خر و سگ بودند همانطور که بیکدیگر گفتند.

(۱۰) - الامامه و السیاسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۵

(۱) «ابو موسی» پس از وقوع این فتنه کور به مکه رفت و با حکم بیهوده‌اش در برابر
حق، شکافی در امت مسلمان پدید آورد که دیگر پر نشد.
عراقیها از این حکمیت مفتضح، ننگ و عاری برای خود خریدند که هرگز تاریخ آن را
فراموش نمی کند و شعراء در هجو «ابو موسی» شعرها گفتند از جمله «ایمن بن خریم
اسدی» «۱۱» درباره‌اش چنین گفت:

اگر برای مردم مشورت مهمی پدید آمد که آن را بزرگ می شمارند به ابن عباس
مراجعه کنید

ولی مراجعه شد به مرد سست رأی نابخردی از یمن که نمیداند پنج ضرب در شش
چند میشود.

حق همین بود که عراقیها دچار پستی و خواری شوند که چنین مرد نادان بی خردی را
در حساسترین موقعیتها و تنگترین فرصتها انتخاب کردند و از معرفی مردانی خردمند و
بزرگوار و والامقام که در چنین هنگامه‌های خطیری قدرت فکری و سیطره بر دشمن
داشتند مثل «ابن عباس» و «مالک اشتر» سرباز زدند.

چون خبر دردناک خلع امام بوسیله «ابو موسی» بین مردم عراق پخش شد، آتش فتنه و اختلاف زبانه کشید و امام دید در چنین موقعیت اسفناک و خشم خشم‌انگیزی باید یکی از افراد خاندانش بسخن برخیزد

(۱۱) - ابن خریم یکی از شعرای معروف اسدی است و در مورد اینکه صحبت پیغمبر را درک کرده اختلاف است ولی روایتی از پیغمبر درباره شهادت بدروغ نقل کرده است (تهذیب التهذیب، الاصابه) او را بسبب خوش‌زبانی و علم و بلاغتش خلیل الخلفاء می‌گفتند او مبتلا به مرض برص بود و با زعفران سفیدی پسی خود را پنهان می‌کرد و با همین وضع، عبد‌العزیز بن مروان حاکم مصر بعلت علاقه‌ای که به او داشت، وکیل خودش گردانید (مروج الذهب، جلد ۲).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۶

و مردم را از گمراهی و عنادشان بسکون و رشاد بکشاند لذا به فرزندش حسن رو کرد و گفت: برخیز پسرم درباره ابو موسی و عمرو عاص چیزی بگوی. (۱) حسن (ع) برخاست و بر منبر بالا رفت و چنین گفت:

«ای مردم! درباره این دو مرد که به حکمیت انتخاب شدند سخن بسیار گفتند، ما آنها را انتخاب کردیم تا از قرآن بر ضد هوسها حکم دهند، ولی آنها از هوس خود علیه قرآن حکم دادند. بنابراین، چنین کسانی را نباید حکم گفت بلکه آنها محکوم علیه هستند. «ابو موسی» در اینکه «عبد الله عمر» را خلیفه خواند در سه مورد اشتباه کرد: اول اینکه «ابو موسی» بر خلاف رأی «عمر» سخن گفت، زیرا «عمر» از پسرش راضی نبود و او را جزء شوری قرار نداد دیگر آنکه معلوم نبود او به چنین کاری رضایت دهد «۱۲» و در مرحله سوم اصولاً انصار و مهاجرین، «عبد الله عمر» را به چیزی نمی‌گرفتند و آنها که حل و عقد امور و داوری مردمان بعهدشان بود کاری به او وانمیگذاشتند.

«اگر می‌خواهید داوری درست را ببینید حکمیت «سعد بن معاذ» را در مورد «بنی قریظه»

بیاد آورید «۱۳».

(۱۲) - الامامة و السياسة.

(۱۳) - سعد بن معاذ بن نعمان انصاری از قبیله اوس است که بدست مصعب بن عمیر که از طرف پیغمبر برای تبلیغ و تعلیم مردم بمدینه رفته بود مسلمان شد و چون اسلام آورد به قبیله بنی عبد الاشهل گفت: حرف زدن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا اینکه مسلمان شوید و آنها مسلمان شدند و سعد از مسلمانان پر خیر و برکت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۷

(۱) «سعد» در آن حکمیت بر طبق رضای خدا داوری کرد و اگر خدا از آن حکم راضی نبود پیغمبر بر رأی سعد رضایت نمیداد».

بود و در التزام پیغمبر در جنگ بدر شرکت کرد، چون پیغمبر متوجه بدر شد به او خبر رسید که گروه قریش به جنگ او می آیند، پیغمبر در این باره با یارانش بمشورت پرداخت. مقداد و ابو بکر اطاعت خود را اعلام داشتند، پیغمبر به انصار نظر انداخت، زیرا اکثریت سپاهش را آنها تشکیل میدادند، سعد فهمید که پیغمبر نظر آنها را میخواهد و عرضه داشت یا رسول الله مثل اینکه عقیده ما را میخواهی؟ فرمود: بلی. سعد گفت: ای رسول خدا ما بتو ایمان آوردیم و پیامبریت را تصدیق کردیم و گواهی دادیم که رسالت تو بر حق است و اکنون با تو باستواری پیمان می بندیم، هر جا میخواهی برو که ما هم با تو هستیم به آن خدائی که ترا بحق برانگیخت اگر لازم باشد که در این دریا فرو رویم باکی نداریم و حتی یک نفر از ما مخالفت نمی کند و هرگز از جنگ با دشمن پروائی نداریم، پایداری ما در معرکه نبرد پدیده عقیده راستین ما بدیدار خداست امید آنکه خداوند ترا از ما خشنود و مسرور ببیند، پس ما را به عنایت خداوندی بمبارزه دشمن حرکت بده، پیغمبر از سخنان سعد

شادمان شد و آماده جنگ گشت.

در جنگ خندق، سعد بجنگ دشمن بیرون آمد، زرهی تنگ پوشیده و بازوانش از آن بیرون بود و حربه‌ای در دست داشت و این رجز میخواند:

با درنگ اندکی قهرمان جنگ به افتخار میرسد.

و از مرگ هراسی نیست وقتی که اجل فرا رسد.

مادرش به او گفت: الحق ای پسرم که مردانگی را تمام کردی.

در حین نبرد تیری به او خورد و رگ بازویش را برید، وقتی که یهود بنی قریظه حاضر بقبول حکمیت شدند، سعد بعنوان حکم انتخاب شد و وقتی که وارد جلسه داوری شد پیغمبر فرمود به احترام آقای خود و بهترین خود برخیزید. سعد همچنان مجروح بود و پیغمبر به او فرمود ای سعد درباره این یهودیان داوری کن.

سعد گفت رأی من اینست که مردهاشان کشته شوند و زنهایشان اسیر گردند، پیغمبر

فرمود بر طبق حکم خدا داوری کردی، در این وقت جراحت سعد پاره شد و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۸

و بعد حسن (ع) از منبر پائین آمد. «۱۴»

(۱) حسن (ع) در سخنان شیوا و مستدل خویش نقطه‌های حساسی را که محور نزاع و مرکز فتنه و اختلاف بود بروشنی و تفصیل بیان کرد و هیچ بهانه‌ای برای متمدان باقی نگذاشت که باز از سوراخ آن بهانه‌ها سر در آورند و همچنین مسلم ساخت که رأی حکم قابل پیروی است و به اختلافها پایان می‌بخشد بشرطی که بحقیقت سخن گوید و گفتارش از روی هوس و غرضهای شخصی نباشد و «ابو موسی» در داوریش حق را نگفت و نپذیرفت بلکه پیرو هوس خود و تمایل شخصیش به «عبد الله عمر» بود و بهمین جهت او را نامزد خلافت کرد، در صورتی که «عمر» فرزندش را لایق خلافت نمیدانست و گرنه او را بخلافت معرفی میکرد یا لا اقل جزء اعضای شوری قرارش میداد و یکی از شرایط اساسی خلافت موافقت همه مهاجران و انصار است و آنها با

«عبد الله عمر» چنین توافقی ندارند.

از طرفی حسن (ع) مشروع بودن حکمیت را که خوارج منکر آن بودند، بیان داشت و انتخاب «سعد بن معاذ» را از طرف پیغمبر بداوری دلیل آن دانست و گفت پیغمبر رأی «سعد» را در حکمیت پذیرفت، زیرا بر مبنای حق، صادر شده بود و خدا و پیامبرش از آن راضی بودند.

خون بشدت جریان یافت. پیغمبر او را بدامن گرفت و سعد در دامان پیامبر جان داد، رسول خدا و یارانش بر سعد گریستند و مادرش در سوگش چنین سرود:

وای بر مادر سعد از سعد که مردی کامل و بزرگوار بود
وای بر مادر سعد از سعد که مردی دلیر و کوشا بود پیغمبر چون این مرثیه را شنید
فرمود هر زن ندبه کننده‌ای دروغ می گوید مگر مادر سعد (اسد الغابه، جلد ۲).

(۱۴) - عقد الفرید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۵۹

(۱) پس از حسن (ع) «عبد الله عباس» بسخن برخاست و خداوند را سپاس گفت و ستایش کرد و بعد چنین بیان داشت:

«ای مردم! کسانی هستند که حق را بتوفیق و رضا می پذیرند و گروهی نیز از حقیقت کناره می گیرند، در جریان حکمیت «ابو موسی» از هدایت بگمراهی میرفت و «عمرو عاص» از گمراهی بهدایت.

«چون این دو نفر بهم رسیدند و رأی دادند «ابو موسی» از حقیقت برگشت و «عمرو عاص» همچنان بر گمراهیش باقی ماند، بخدا قسم اگر آنها بر طبق دستور قرآن حکم می کردند بر ضد «معاویه» رأی میدادند و اگر موافق با هوس خویش رأی میدادند رأیشان مخالف قرآن بود و ارزش نداشت و چنانچه اصولاً از اظهار نظر خودداری میکردند «ابو موسی» همچنان به امامت علی باقی بود و «عمرو عاص» هم «معاویه» را

خلیفه می دانست».

عباس بعد از این سخنان، از منبر پائین آمد.

امام به «عبد الله بن جعفر» فرمود تا او هم سخنی بگوید و ذهن مردم را بحقیقت حال روشن کند.

«عبد الله» بمنبر رفت و گفت:

«ای مردم! در این جریان توجه بخلافت علی بود، چون گروهی بدیگران رو کرده بودند، شما «ابو موسی» را آوردید و گفتید بداوری او رضایت میدهیم، علی (ع) هم باید راضی باشد.

بخدا قسم، با حکمی که این دو نفر داده اند نه کار شام درست میشود و نه کار عراق تباه میگردد، نه حق علی (ع) از بین میرود

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۰

نه حقی برای معاویه زنده میشود، هرگز وسوسه شیطان و کمی طرفدار حق، موجب محو حقیقت نمی گردد، ما اکنون هم طرفدار علی (ع) هستیم همچنانکه پیش از این هم بودیم».

بعد از منبر فرود آمد «۱۵».

(۱) امام کوششی جدی بعمل می آورد، تا دوباره مردم را به جنگ «معاویه» برانگیزد و این دشمن بزرگ اسلام را از پای در آورد، مردم هم دیگر بار دعوتش را پذیرفتند، ولی خوارج نگذاشتند و فتنه ها و تباهی ها برپا کردند، تا اینکه از کوفه بیرون آمدند و در «نهروان» «۱۶» اردوگاهی برپای ساختند، در این حال «عبد الله بن خباب بن ارت» صحابی پیغمبر بیدارشان رفت شاید از لجاجشان بازگرداند. «۱۷»

(۱۵) - الامامة و السياسة.

(۱۶) - نهروان ناحیه وسیعی است بین واسط و بغداد که شهرهائی از جمله اسکاف و

صافیه و غیر آنها در این ناحیه وجود دارد و عده‌ای از ارباب علم و ادب از این ناحیه برخاسته‌اند، جنگ بین امام و خوارج در این ناحیه اتفاق افتاد و رودخانه بزرگی در این ناحیه جریان دارد، این ناحیه در اواخر، ویران شد و سبب ویرانیش اختلاف پادشاهان و جنگهایشان در زمان سلاجقه بود و کسی ب فکر تعمیر آن نیفتاد و بعلاوه رهگذر سپاهیان بود و بهمین جهت مردم آن کوچ کردند (معجم البلدان، جلد ۸).

(۱۷) - عبد الله بن خباب بن ارت مدنی هم پیمان بنی زهره است، او از طریق پدرش و ابی بن کعب روایاتی از پیغمبر نقل کرد و جمعی دیگر از او روایاتی بیان داشته‌اند، عجللی میگوید: عبد الله از تابعین مورد ثقه بوده که بدست خوارج کشته شده است، زیرا امام او را برای مذاکره به نزد خوارج فرستاد و آنها عبد الله را کشتند، ابن حیان نیز او را از ثقات دانسته و غلابی من گوید عبد الله از ثقات و بزرگان مسلمین بوده است (تهذیب التهذیب)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۱

(۱) چون «عبد الله» به اردوگاه خوارج رسید، گفتند:

- تو کیستی؟

- مرد مؤمنی هستم.

- درباره علی بن ابی طالب چه میگوئی؟

- او امیر المؤمنین است و نخستین کسی است که برسول خدا ایمان آورد.

- اسم تو چیست؟

- عبد الله بن خباب بن ارت صحابی پیغمبر.

- آیا از ما می ترسی؟

- بلی.

- خطری برای تو نیست، حدیثی از پدرت بگویی که از پیغمبر شنیده باشد، شاید

خداوند سودی از آن بما رساند.

- پدرم از پیغمبر روایت می کند که آن حضرت فرمود: پس از مرگ من فتنه ای پدید می آید که دل مردم همچون بدنشان میمیرد، دیروز را ایمان دارند و فردا کافر میشوند.
- ما اینطور حدیث از تو خواستیم؟ بخدا قسم چنان تو را بکشیم که تا کنون کسی را نکشته باشیم.

آنگاه شانه های او را بستند و زنش را هم که حامله و نزدیک وقت

ولی کتب تاریخ در مورد رسالت عبد الله از طرف امام خبری نیاورده اند و فقط عجلی این مطلب را نگاشته است.

در کتاب الاصابه آمده است که عبد الله به کوفه می آمد تا بسپاهیان امام به - پیوندد که در بین راه دچار خوارج شد و آنها عبد الله را کشتند و درباره قتلش داستانی نقل شده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۲

زایمانش بود، گرفتند و هر دو را زیر درخت خرمائی نگهداشتند در این وقت، خرمائی از درخت افتاد یکی از خوارج آن را برداشت و در دهان گذاشت، دیگران با خشونت گفتند آیا مال حرام را میخوری؟
آن مرد خرما را از دهان انداخت.

(۱) چند تن از خوارج شمشیر او را برداشتند و خوکی را که متعلق به یک نفر از اهل ذمه بود کشتند و بعد آن را بفال بد گرفتند و گفتند در اینجا فسادى برپا خواهد شد، آن مرد به نزد صاحب خوک رفت و او را، راضی کرد.

«عبد الله» که این بازیهای مسخره را از آنها دید، به آنها گفت: اگر در این کارهائی که می کنید واقعا راستگو و معتقد هستید و حتی حاضر نمی شوید یک دانه خرماى بزمین افتاده را بخورید، چرا می خواهید من را بکشید؟

بخدا قسم، من در اسلام بدعتی نگذاشته ام، من مؤمن هستم و شما بمن امان دادید و

گفتید از ما ترسی نداشته باش، ولی آنها باین حرفها گوش ندادند، او را آوردند و در کنار نهر آب خوابانند و خوک مرده را برویش انداختند و بعد سر آن صحابی بزرگ را بریدند و بعد به پیش زنش آمدند که بیچاره از ترس تمام اندامش می لرزید و شب مرگ را در برابرش میدید که بر سرش سایه انداخته است و به جسد بیجان شوهرش نگاه میکرد که بر زمین افتاده است. این همسر بهت زده با استرحام و زاری می گفت:

آخر من زن هستم آیا از خدا نمی ترسید؟

ولی آنها به تضرع آن زن بی گناه و بی دفاع توجه نکردند و مثل کلاغها بر سرش تاختند و او را کشتند و شکمش را پاره کردند و بعد به سه زن دیگر روی آوردند و آنها را هم کشتند که یکی از آنها «ام سنان» -

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۳

صیداویه» بود که صحبت پیغمبر را درک کرده بود.

(۱) شر آنها تا این اندازه هم پایان نیافت، بلکه متعرض مردم بی گناه می شدند و وحشت در میان مردم می افکندند و فساد و کشتار براه می انداختند.

امام بناچار، «حارث بن مره عبدی» را به نزدشان فرستاد تا علت اینهمه فساد را که بر پای می کنند پرسد، ولی آنها بی رحمانه، نماینده امام را کشتند چون خبر قتل «حارث» بکوفه رسید و جمعی از اصحاب امام برخاستند و گفتند:

- ای امیر المؤمنین! چرا میگذاری اینها اینچنین در پشت سر ما بمال و جان مسلمانان بتازند، ما را بجنگ آنها ببر و چون نابودشان کردیم آماده نبرد با مردم شام میشویم. امام پیشنهادشان را پذیرفت و خطر آنها را بزرگتر و شدیدتر از خطر «معاویه» احساس کرد، چون آنها نزدیک مرکز خلافت بودند و اگر سپاهیان امام میخواستند بجنگ «معاویه» بروند دچار حملات و کشتار خوارج می شدند و خوارج غیر از خود، همه فرق مسلمین را کافر میدانستند و خونشان و مالشان را حلال می شمردند. «۱۸»

امام آماده حرکت شد و منادی امام فریاد زد:

کوچ کنید، بندگان خدا، کوچ کنید.

(۱۸) - ملل و نحل شهرستانی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۴

(۱)

آغاز جنگ با خوارج

نیروی امام بجانب «نهروان» حرکت کرد و همگی جنگ با این متمردان را لازم میدانستند و چون امام بنهروان رسید، نماینده‌ای به - نزدشان فرستاد و قاتلین «عبد الله بن خباب» و همراهانش و همچنین قاتلان نماینده‌اش «حارث بن مره» را از آنها خواست، ولی آنها یک صدا جواب دادند:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۵

ما همگی آنها را کشته‌ایم و همگی خون آنها و شما را حلال می‌شماریم.

(۱) امام شخصا به نزدشان رفت و خطابه‌ای مستدل بیان داشت و آنها را باشتباه و

خطا کاریشان آگاه کرد و گفت:

«ای گروه جنگ طلب! من شما را از این میترسانم که فردا مردم بر شما لعنت فرستند، شما در کنار این نهر بدون هیچ دلیل و سنتی موضع گرفته‌اید. مگر نمیدانید من شما را از قبول حکمیت بازداشتم و گفتم این پیشنهاد، فریب شامیان است و خبرتان کردم که آنها طرفدار دین و قرآن نیستند و من آنها را از شما بهتر می‌شناسم، من کودکان و مردان آنها را از دیرباز شناخته و فهمیده‌ام که مردانشان بدترین مردان و کودکانشان بدترین کودکانند و همگی فریبکار و حيله‌بازند؟ ولی شما سختم را نپذیرفتید و از من جدا شدید و رأیم را که همراه با خیر و دوراندیشی بود کنار زدید و نافرمانیم کردید و بقبول حکمیت و ادارم ساختید، بعد از این اجبار شرط کردم و تأکید کردم که حکمین

متعهد شوند که حکم قرآن را زنده نگهدارند و مخالف آن را اجرا نکنند، ولی آنها رفتند و بر خلاف حکم قرآن و سنت رأی دادند و از روی هوس داوری کردند و ما هم قضاوت غلط آنها را بدور انداختیم و حال را به وضع نخستین بازگردانیدیم، پس حرف حساب شما چیست و چرا به اینجا آمده‌اید؟».

امام در این گفتار خویش به آنها یادآوری کرد که اصولاً حکمیت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۶

را نپذیرفته و بعد از ترس جان خویش بقبول آن تن در داده‌اند و بعلاوه قبول داوری را مشروط بموافقت آن با قرآن و سنت کرده نه آزادانه و بدون شرط و اکنون که حکم آنها مخالف قرآن است و از روی هوی و هوس، امام آن را مردود میداند.

(۱) ولی افسوس که آن نادانهای نابخرد و لجوج چیزی از استدلال و حقیقت

نمی‌فهمیدند و جوابی به امام دادند که دلیل پستی و سرکشی بی‌اندازه‌شان بود آنها در جواب امام گفتند:

- ما وقتی که آن دو نفر را بحکمیت برگزیدیم اشتباه کردیم و کافر شدیم ولی بعد توبه کردیم، اگر تو هم بکفر خود شهادت دهی و بعد مثل ما توبه کنی، بجانب تو باز میگردیم و به گروه تو می‌پیوندیم و گرنه از خلافت برکنارت می‌سازیم و اگر امتناع ورزی بدورت می‌اندازیم.

امام چنین سخنان زشت و موهنی را که زائیده اندیشه پست و رأی ناچیزشان بود، زشت شمرد و فرمود:

«آیا پس از ایمانم بخداوند و هجرت و جهادم به همراه پیامبر بکفر خود اقرار کنم در این صورت گمراهم و از هدایت یافتگان نیستم.

وای بر شما، چرا خون ما را حلال می‌شمارید و از اجتماع ما خارج شده‌اید؟ اگر مردم دو نفر را برگزینند و به آنها بگوئید بر حق و مصلحت مردم نگاه کنید و این مرد را از کار برکنار کنید و دیگری را بجایش بگذارید بهتر است برای شما که شمشیر هاتان را

روی دوش بگذارید و مردم را بکشید و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۷

خونشان را بریزید، این یک زیانکاری آشکار است». «۱۹»

خوارج که فهمیدند در بحث و سخن حریف امام نیستند در بین خود فریاد زدند:

- با اینها حرف نزنید و بحث نکنید، همه آماده جنگ شوید، بشتابید بشتابید بجانب بهشت.

(۱) چون امام از راهنمایی آنها مأیوس شد و فهمید که هرگز براه حق باز نمیگردند، سپاهیان را آماده جنگ کرد، ولی بآنها گفت در حمله پیشدستی نکنند، خوارج که این آمادگی را دیدند آنها هم مهیای نبرد شدند، آنها اشتیاقی وافر بجنگ داشتند و دلهاشان از عشق جنگ مثل تشنه‌ای که شیفته آب گوارائی باشد، هیجان داشت و در میان خود فریاد میکشیدند:

- کیست که مشتاق بهشت باشد؟!

همگی جواب دادند، حرکت بسوی بهشت، آنگاه حمله زشت و خطرناکی را شروع

کردند و با صدای بلند شعار میدادند: «لا حکم الا لله»

در این معرکه سپاهیان امام دو گروه شدند، دسته‌ای بجانب چپ و گروهی بسوی راست یورش بردند و خوارج را در میان گرفتند و با نیزه و شمشیر بجانشان افتادند و بیش از یک ساعت نکشید که همگی را باستثنای نه نفر کشتند «۲۰».

(۱۹)- الامامه و السیاسة.

(۲۰)- در ملل و نحل شهرستانی آمده که از آن نه نفر دو نفر به عمان و دو نفر به

کرمان و دو نفر به جزیره و یک نفر به تل موزون فرار کردند و عقیده خود را بین مردم اشاعه دادند تا بدعت خوارج بوجود آمد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۸

(۱) چون جنگ پایان یافت و سنگینی آن بازنشست امام به یارانش فرمود جسد «ذو الثدیه» را در میان کشتگان پیدا کنند «۲۱».

یاران امام جستجوی دقیقی کردند و او را نیافتند و برگشتند و گفتند چنین کسی را ندیدیم. امام اندوهناک شد و اضطراب شدیدی او را فرا گرفت و گفت: بخدا قسم، دروغ نگفتی و دروغ زده نشدی و فریاد زد:

وای بر شما، بروید او را در میان کشتگان پیدا کنید، دو مرتبه بجستجو پرداختند و یک نفر او را دید و شتابان بحضور امام آمد و او را خبر داد، چون امام این خبر را شنید فرمود: الله اکبر پیغمبر بمن دروغ

(۲۱) - درباره ذو الثدیه، انس میگوید: در زمان پیغمبر، عبادت زیاد او ما را به شگفتی آورده بود و حالش را برای پیغمبر بیان کردیم. حضرت او را نشناخت در این بین، او وارد شد، پیغمبر چون او را دید گفت این مردی است که علامت شیطان بر چهره اوست. ذو الثدیه پیش آمد ولی بر پیغمبر سلام نکرد حضرت فرمود ترا بخدا قسم وقتی که در آن مجلس بودی نگفتی از من کسی بهتر در میان مردم نیست؟ گفت چرا بعد وارد مسجد شد و بنماز ایستاد پیغمبر فرمود کیست که این مرد را بکشد، ابو بکر گفت من، و رفت که او را بکشد دید که مشغول نماز است، گفت سبحان الله چگونه مردی را که نماز میخواند بکشم پیغمبر ما را از کشتن نماز گزاران نهی کرده است و بجانب پیغمبر برگشت و ماجرا را گفت. پیغمبر دوباره فرمود: کیست که این مرد را بکشد؟ عمر قبول کرد و رفت ولی او را در حال سجده دید، عمر گفت ابو بکر از من داناتر بود و برگشت و به پیغمبر گفت او را در حال سجده دیدم و دلم نیامد که او را بکشم. پیغمبر باز هم فرمود کیست که او را بکشد؟ علی (ع) گفت من، پیغمبر فرمود: اگر او را یافتی بکش، علی (ع) رفت و دید او از مسجد بیرون رفته است به نزد پیغمبر بازگشت و او را خبر داد.

پیغمبر فرمود اگر او کشته می شد حتی دو نفر از امت من اختلاف پیدا نمی کردند و اول تا آخرشان مانند هم بودند. (الاصابه، جلد ۱).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۶۹

نگفت و او مردی است که دستش ناقص است و استخوان ندارد و طرف دیگر آن گوشت آلود است مثل پستان زنان و بر آن مویهائی سر کج روئیده است، پس فرمود: او را پیش من بیاورید.

(۱) بر پیکرش نظر انداخت و بازویش را دید که گوشتهائی بر آن جمع شده و بر

دوشش افتاده مثل پستان زنان و بر آن مویهائی روئیده است وقتی که گوشتها را

می کشند تا وسط دست دیگرش میرسد و باز بدوشش می افتد، چون امام او را بچنین وضعی دید در برابر خداوند بسجده افتاد.

بعد از امام دستور داد که اسلحه و اسبان خوارج را بین سپاهیان تقسیم کنند و اسبابها و غلامانشان را بخانوادهشان تحویل دهند.

فتنه خوارج با چنین حالی پایان پذیرفت اما عواقب وخیم و تلخ کامیهائی بار آورد

همچنانکه جنگ صفین نتایج شومی از خود بجای گذاشت و موجب مصیبت هائی

گردید که بشکست امام انجامید و بروزگار حسن (ع) نیز دندان زشت خود را نشان داد.

و ما در اینجا به بعضی از این عواقب شوم و نتایج خطرناک و تلخی که از حوادث

صفین و نهروان بوجود آمد اشاره می کنیم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۰

(۱)

نتایج تلخی که از صفین و جمل بار آمد

۱- نافرمانی سپاهیان

(۲) پس از جنگهای خونین و بی‌نتیجه صفین و نهروان، ارتش عراق دچار ناتوانی و خستگی شد و بسرکشی و پراکندگی گرائید و علت این تمرد و تفرقه یکی آن بود که گروهی فراوان از سپاهیان عراق در این نبردها کشته شدند و آنها از بستگان و خویشاوندان بازمانده سپاه بودند که مرگشان خانواده‌ها را داغدار و اندوهناک ساخته و سایه‌ای از غم و سوک همه جا بر سرشان گسترده بود و چون ایمانی مستحکم نداشتند بر اثر این فقدانها به جزع افتاده بودند و دیگر آن شجاعت و اشتیاق بجهاد را که قبل از جنگ در وجودشان زبانه می‌کشید از دست داده بودند و بشدت نسبت بجهاد احساس نفرت و خستگی میکردند و خواستار صلح و آسایش بودند.

بهمین دلیل وقتی که امام پس از جنگ نهروان آنها را به نبرد با «معاویه» برانگیخت، سخنش را نشنیدند و پیرویش نکردند و «اشعث» که نهادی ناپاک و مأموریتی پنهان داشت در حضور همگان به امام گفت:

«ای امیر المؤمنین! نیزه‌ها مان شکست و شمشیرها مان کند گشت و تیرها مان خورد شد، ما را بخانه‌هایمان بازگردان تا

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۱

بیشتر آماده شویم و بتوانیم گروه دیگری را آماده کنیم که عده مقتولین را جبران کنند و نبرد با دشمن امکان‌پذیر باشد».

بر اثر گفتار «اشعث»، سپاهیان از اردوگاه بیرون رفتند و - بشهرهایشان بازگشتند و امام یقین کرد که اینها از فرمانش سرپیچیده‌اند و دیگر فرمانش را نمی‌برند و ناچار بکوفه بازگشت. در اینجا است که میفهمیم سپاهیان از جنگ بیزار و خسته بوده‌اند و بصلح و آسایش علاقه داشته‌اند و هر چه امام آنها را بجهاد برمی‌انگیخته، بسیج آنها امکان‌پذیر نبوده است.

۲- مرگ فداکاران

امام در جنگهای صفین و نهروان شخصیت‌های بزرگی از یاران وفادار و مؤمن و بلند پایه‌ای را که به ایمان و اخلاصشان اطمینان داشت از دست داد، آنها راد مردان فداکار و رشیدی بودند که بازوان توانا، اندیشه‌های ارزنده و ایمانهای استواری داشتند و باقیمانده یاران بزرگ پیغمبر بودند، ولی افسوس که آسیای بی‌رحم و سنگین صفین آنها را در هم خورد کرد و اگر آنها در این جنگ خونین و بی‌امان کشته نمی‌شدند مسلماً چنین پراکندگی و شکستی نصیب سپاه امام نمی‌شد.

امام همیشه بیاد این شهیدان فداکار بود و نامشان را به عظمت و نیکی یاد میکرد و در اندوه دردناک مرگشان اشکها می‌ریخت و ناله‌ها میکرد و میفرمود:

«چه زیانبار است که برادران ما خونشان در صفین ریخته شد و دیگر امروز آن دوستان فداکار که شربت اندوهها را می‌آشامیدند و نوشابه‌های تلخ و کدر ناکامیها را بسر می‌کشیدند

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۲

در میان ما نیستند، بخدا قسم آنها خدا را دیدار کردند و پادشاهای بزرگ خود را دریافتند و پس از ترسها بجایگاههای امن و راحت آرمیدند کجایند آن برادران من که راه حقیقت را پیمودند و بحق رسیدند؟ کجاست عمار، کجاست ابن تیهان؟ (۲۲) و کجاست ذو الشهادتین (۲۳) و کجایند همانندان آنها که نیتی پاک داشتند و خوب جنگیدند و بنابکاران تیر انداختند؟».

(۲۲) - مالک بن تیهان اوسی، یکی از شش نفری است که از مدینه بدیدار پیغمبر رفتند و نخستین کسی است از انصار که رسول خدا را دیدار کرد و در لیلۃ العقبه با حضرتش بیعت نمود (و گفته شده است که او نخستین بیعت کننده نبود) مالک بن تیهان پیشوای بنی عبد الاشهل بود، او در جنگهای بدر و احد و دیگر غزوات پیامبر حضور داشت،

گفته شده که او در سال بیستم هجری در زمان عمر وفات یافته و گفته شده است که در جنگ صفین به همراه امام بوده و پس از اندکی در گذشته است (اسد الغابه) و در استیعاب آمده که در صفین شهادت یافته و دلیل آن، گفتار امام است.

(۲۳) - ذو الشهادتین، خزیمه بن ثابت بن فاکه انصاری است که پیغمبر شهادت او را برابر دو مرد دانسته است و علت آن بود که پیغمبر اسبی از سواء بن قیس خرید و بعد سواء این معامله را انکار کرد، خزیمه بنفع پیغمبر شهادت داد، پیغمبر فرمود:

چگونه شهادت میدهی، تو که در جریان معامله نبودی؟

گفت ما به پیامبری تو شهادت دادیم و قرآنی را که از جانب خدا آوردی تصدیق کردیم، چگونه در چنین امر کوچکی سخت را درست ندانیم؟ پیغمبر فرمود:

از این پس، خزیمه بنفع و ضرر هر کس شهادت بدهد بجای دو نفر کافی است و او را ذو الشهادتین نامیدند او در جنگهای بدر و احد و دیگر غزوات با پیغمبر بود و در جنگهای جمل و صفین شرکت داشت ولی نمی جنگید اما وقتی که دید عمار یاسر کشته شد، خزیمه گفت شنیدم از پیغمبر که فرمود عمار را گروه ستمکاران می کشند، پس شمشیر کشید و بدشمن حمله برد تا کشته شد (اسد الغابه، جلد ۲).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۳

(۱) آنگاه دست بر چهره مقدس نهاد و گریه ای طولانی کرد و بعد فرمود:

«آه و اندوه!! از مرگ برادرانی که قرآن را خواندند و استوارش داشتند، در فرمانهای خدا اندیشیدند و برپایشان داشتند، سنت پیامبر را زنده کردند و بدعت‌ها را نابود ساختند، بجهاد دعوت شدند و پذیرفتند و با پیشوایشان پیمان بستند و نشکستند.»

در اینجا بخوبی می بینیم که چگونه امام از مرگ چنان یاران فداکار و با ایمانی می نالد و می گیرد و اندوهی بزرگ بر قلبش که سرشار از محبت و شناخت این برگزیدگان و پاکان است سایه می افکند، همان قهرمان‌هایی که در پرتو راهنمائیهای معنوی و آموزشهای ارزنده امام، بحقیقت پیوستند و برای فضیلت و کمال و پاکی و بلند مقامی،

نمونه‌هایی بزرگ بشمار آمدند.

و چون این رادمردان ارزنده در جنگ صفین در بستر شهادت آرمیدند، دیگر امام تنها ماند و گروهی نابکار و بی‌ارج برایش باقی ماندند که هرگز امام نمیتوانست به اتکای آنها، آرمانهای مقدسش را تحقق بخشد و باصلاح مجتمع اسلامی و اهتزاز پرچمهای عدالت و برابری پردازد.

ولی «معاویه» در جنگ صفین چنین زیانی ندید و یاران فریبکار و همرازان دغلبازش برایش باقی ماندند و بعلاوه کسانی دیگر که دل و دینشان را دنیا فروخته بودند باو پیوستند و نیرومندترش کردند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۴

(۱)

۳- کشورگشاییهای معاویه

«معاویه» که از وضع روانی سپاهیان عراق آگهی داشت و پستی و نافرمانی آنها را نسبت بمقام خلافت احساس کرده بود، سپاهیان جسور و خونخوار خود را بسرزمین‌های اسلامی فرستاد و آنها، شهرها را یکی پس از دیگری اشغال می‌کردند. گروهی از لشکریانش را بمصر فرستاد همان ناحیه زرخیزی که «عمر و عاص» دینش را به آن فروخته بود. سپاهیان اشغالگر «معاویه»، مصر را گرفتند و فرماندارش «محمد بن ابی بکر» را کشتند، در مقابل عراقیها همچنان از فرمان امام سر می‌پیچیدند و در برابر این تجاوزکاریها، خاموش و بی‌تفاوت بودند.

«معاویه» سپاهی دیگر بفرماندهی عنصر جنایتکار و پست‌نهادی بنام «بسر بن ارطاه» «۲۴» بفتح حجاز و یمن فرستاد و آن سردار سنگدل

(۲۴)- ابن ابی ارطاه قرشی، مرد جنایتکار و بی‌رحمی که مرتکب گناهان و جنایاتی شد

که در تاریخ کم نظیر است، از جمله دو کودک عبید الله بن عباس را که حاکم یمن بود بنام عبد الرحمن و قثم در دامان مادرشان سر برید و خویشاوندی آنها را با پیغمبر رعایت نکرد و به قبیله همدان حمله کرد و مردهاشان را کشت و زنهایشان را به اسارت برد و آنها نخستین زنهای مسلمانی بودند که اسیر شدند و همچنین افراد قبیله بنی سعد را کشت و جرائمی دیگر نیز مرتکب شد.

این مرد تبهکار در جنگ صفین بمبارزه امام آمد، امام به او حمله کرد و نیزه‌ای حواله کرد که بسر بزمین افتاد و عورتش را عریان کرد و امام از او روی برگردانید حرث یکی از شعرای عرب در این باره میگوید:

آیا هر روز سواره‌ای که کارش به آخر نمی‌رسد عورتش در میانه سپاهیان نمایان می‌گردد.

علی (ع) نیزه‌اش را از او نگه می‌دارد و معاویه در پنهان بچنین ماجرائی می‌خندد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۵

بمدینه که حاکمش «ابو ایوب انصاری» «۲۵» بود حمله برد و «ابو ایوب» بناچار مدینه را ترک کرد.

(۱) «بسر» وارد مدینه شد و ترس و وحشت تمام مردم بی‌دفاع مدینه را فرا گرفت و دلها بلرزه افتاد.

دیروز هم عمرو عورت خود را نمایان کرد و سرش را پائین انداخت و عورت بسر هم امروز بمانند او آشکار شد به عمرو بسر بگوئید آیا نگاه نمی‌کنید راه خودتان را که دیگر شیر قهرمان را نخواهید دید فقط از عورت‌های خودتان تشکر کنید.

که شما را از مرگ نجات دادند و خداوند برای هر کسی نگهبانی قرار داده اگر عورت‌هایتان نبود از ضربت سنان علی نجات نمی‌یافتید و این خود، شما را از بازگشتن بازمی‌دارد.

هرگاه سپاه انبوه و درخشانی را دیدید که علی در میان آن است، آن را ترک کنید و بکناری بروید همیشه از سپاهیان دور باشید تا مرگ شما را در نیابد زیرا تجربه‌های شما برایتان کافی است.

بسر در اواخر عمرش دیوانه شد و در روزگار معاویه در مدینه یا شام در گذشت و سخن درباره او بسیار است (الاستیعاب).

(۲۵) - ابو ایوب خالد بن زید بن کلیب انصاری از قبیله بنی نجار و باین اسم و کینه معروف است. با پیامبر در پیمان عقبه و جنگ بدر و دیگر غزوات شرکت کرد، وقتی که پیغمبر وارد مدینه شد در خانه ابو ایوب فرود آمد و تا وقتی که خانه‌ای برای خود ساخت در همانجا بود، پیامبر بین او و مصعب بن عمیر عقد برادری بست وقتی که امام از مدینه عازم عراق شد، ابو ایوب را ولایت مدینه داد و بعد ابو ایوب بامام ملحق شد و در جنگ خوارج شرکت کرد، ابو ایوب پس از مرگ هم در جهاد با کفار شرکت میکرد و در سال پنجاه هجری در قسطنطنیه وفات کرد و بعضی مرگ او را در سال ۵۲ نوشته‌اند (الاصابه، جلد ۱).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۶

«بسر» در مدینه بسخن ایستاد و خطبه‌اش، شدت و خشونت و بیرحمی و تهدیدی فراوان در برداشت از جمله گفت:

«ای مردم مدینه! بخدا قسم اگر نه این بود که معاویه با من قراری گذاشته بود، حتی یک نفر بالغ را در مدینه زنده نمی گذاشتم».

(۱) چون این تبهکار، مدینه را گرفت و بکارش پایان داد، متوجه مکه شد و آنجا را گشود و بزور از مردمش برای «معاویه» بیعت گرفت و بعد متوجه یمن شد و حاکمش «عبید الله بن عباس» از برابرش فرار کرد و به کوفه نزد امام رفت تا خطر واقعه را گزارش دهد.

چون «بسر» تبهکار وارد یمن شد از مردمش برای «معاویه» بیعت گرفت و در جستجوی

اطفال «عبید الله بن عباس» در آمد و وقتی که آنها را یافت، هر دو کودک را سر برید، مادر کودکان از این حادثه دردناک به اندوهی جانفرسا فرو رفت و دنیا بر او تنگ شد و غمی بزرگ روح و پیکرش را فرو خورد و غذا و آبش درد و اندوه و سوک بود و چشمانش از گریه باز نمی‌ایستاد تا اینکه شعورش را از دست داد، او با روحی گذاخته در مرثیه کودکانش چنین میسرود:

ای کسی که از مرگ دو پسرم احساس اندوه می‌کنی آنها دو مروارید بودند که از صدف برآمدند ای پرسشگر، آنها قلب من و گوش من بودند و اکنون دلم ربوده شده من اینک خوار و حیران و دردمندم از مرگ کودکانی که رفتند و گذشتند بمن می‌گفتند، بسر مردی جنایتکار است ولی من سخن آنها را نمی‌پذیرفتم
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۷

ولی اکنون که رگهای فرزندانم را برید و بر خاکشان انداخت دانستم که آنها راست می‌گفتند. «۲۶»

(۱) چون این خبرهای دردناک به امام رسید، با روحی دردمند و اندوهگین از تمرّد سپاهیان سست‌نهادش بخطبه ایستاد و فرمود:

«بمن خبر رسید که «بسر» به یمن رفته و آنجا را فتح کرده است و من بخدا قسم چنین می‌بینم که بزودی شامیها بر شما حکومت خواهند داد، چون آنها در هدف باطلی که دارند یگانه‌اند و شما از محور حقی که دارید پراکنده‌اید، شما امام بر حق خود را نافرمانی می‌کنید و آنها پیشوای دروغین خویش را فرمان میبرند، آنها امانت را بصاحبش می‌رسانند و شما خیانت می‌ورزید و آنها در سرزمین خود اصلاح می‌کنند و شما تباهی بار می‌آورید، بخدا قسم اگر دلوی را بشما امانت دهم می‌ترسم بندش را بدزدید.

«خدایا! من از این مردم سیر و خسته شدم و اینها مرا از خود نومید و خسته کردند، این‌ها را از من بگیر و بهترش را بمن ببخش و مرا از اینها بگیر و زمامدار بدی بر آنها

مسلط کن و دلهاشان را همچون نمکی که در آب حل میشود، متلاشی گردان. بخدا قسم دوست می داشتم بعوض شما فقط هزار سواره از قبیله «بنو فراس» (۲۷) میداشتم».

(۲۶) - شرح نهج البلاغه محمد عبده.

(۲۷) - بنو فراس قبیله‌ای از عرب که مشهور بشجاعت و مردانگی است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۸

آنگاه از منبر فرود آمد. «۲۸» (۱) از چنین سخنرانی دردآوری بخوبی بوضع فاسد و بی ثبات سپاهیان خائن امام پی می‌بریم و برای ما تعجیبی باقی نماند که این گروه، امام حسن را تنها گذاشتند و در مبارزه «با معاویه» از حمایتش دست برداشتند.

«معاویه» باین هم قناعت نکرد و لشکری بفرماندهی «سفیان بن - عوف» برای حمله بمردم عراق فرستاد تا در میان خانه‌هاشان بر آنها بتازد، اشغالگران «معاویه» بنواحی «هیت» (۲۹) «و انبار» (۳۰) حمله کردند و کشتاری زشت و سخت بر مردم آن نواحی بیار آمد و همه اموالشان بباد غارت رفت.

گزارش این خبر اسف بار، امام را در اندوهی بزرگ فرو برد چون بمعاینه می‌دید که باطل نیرومند و توانا گردیده و دیگر شکستن چنان قدرت بزرگ شیطانی با چنین سپاهیان سست عنصری امکان‌پذیر نیست، سپاهیان که دلهاشان را خوف و خواری و ذلت فرا گرفته و امام را در چنین تنگنای توانفرسائی قرار داده است.

بازهم امام بسخن ایستاد و سخنی پرهیجان و دردانگیز بیان داشت و چهره یاران سست پیمانش را با خطوطی که از بدبختی و سیه‌روزی و مذلت

(۲۸) - شرح نهج البلاغه عبده.

(۲۹) - هیت شهری از نواحی بغداد است که نخلستانها و محصولات فراوان دارد.

(۳۰) - انبار شهری است در کناره غربی فرات که ده فرسخ با بغداد فاصله دارد، شاپور

ذو الاکتاف آن را ساخته و بعد ابو العباس سفاح، خلیفه عباسی بنای آن را تجدید کرده و کاخهایی در آن بنا کرده و تا آخر عمر در آنجا بوده است (معجم البلدان، جلد ۱).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۷۹

بر آن نمودار است در برابرشان ترسیم کرد و فرمود:

(۱) «آگاه باشید! که من شما را بجنگ با این مردم، شب و روز و پنهان و آشکار برانگیختم و بشما گفتم با آنها بجنگید، پیش از آنکه با شما بجنگند، بخدا قسم مردمی که دشمنان بخانه‌های آنها در آیند و بر آنها بتازند، سخت به پستی افتاده‌اند، همچنان وقت گذرانید و به پستی گرائیدید تا اینکه حمله آنها آغاز شد و شهرهای شما را گرفتند و اینک لشکریان اخو غامد «۳۱» به شهر انبار حمله کرده‌اند، آنها «حسان بن حسان بکری» را کشته و نگهبانان شهر را خلع اسلحه کرده‌اند.

«بمن خبر رسیده است که بخانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه ماست حمله برده، خلخال و دست بند و گردن‌بند آنها را ربوده‌اند و چیزی جز گریه در برابرشان نایستاده است.

شامیان غارتگر با دستبردهائی فراوان بازگشته‌اند و حتی به یک نفر آنها جراحی نرسیده و خونی ریخته نشده است. با شنیدن چنین خبری اگر مرد مسلمانی از غصه بمیرد، جا دارد و حتی بخود منم چینی مرگی سزاوار است.

«شگفتا، بخدا قسم، دل بمرگ می‌پیوندد و اندوه برجان میرسد از اجتماع آنها بر باطلی که دارند و پراکندگی شما از حقی که به آن گرائیده‌اید!! ای زشت باد رویتان بروید دور شوید.

«شما که آماج تیرهای حملات آنها شده‌اید و نمی‌جنید و با

(۳۱) - سفیان بن عوف از قبیله بنی غامد در یمن.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۰

شما می‌جنگند و دفاع نمی‌کنید و امام خود را نافرمانی می‌کنید و بچنین عصیانی راضی هستید.

(۱) «چون در تابستان شما را بجنگ میخوانم میگوئید هوا بشدت گرم است مهلتی بده تا هوا خنک شود و چون در زمستان شما را به نبرد دعوت می‌کنم میگوئید هوا خیلی سرد است مهلتی بده تا هوا گرم گردد. شما از سرما و گرما فرار می‌کنید و از مرگ فرار شما بیشتر است، ای نامردانی که قیافه مردان بخود گرفته‌اید، خیالهای کودکان بر سر دارید و عقلتان باندازه زنان حجله‌نشین است. بخدا قسم دوست میداشتم که شما را نبینم و شناسم، شناختی که پشیمانی ببار دارد و اندوه به همراه می‌آورد. «خدایتان بکشد که قلبم را از غصه پر کردید و سینه‌ام را از اندوه انباشتید و جرعه بجرعه شرنگ اندوه بکامم ریختید و اندیشه و نقشه‌ام را با سرکشی و تمرد و عصیان درهم ریختید».

ولی این گفتار حماسی امام هرگز ارواح و امانده و پوسیده آنها را برنیانگیخت و پستی و تمرد را از جانشان برنداشت. آنها تسلیم غارت - گران و اشغالگران مسلح معاویه شده بودند که بر آنها می‌تاخت و مال و جانشان را هر گونه و هر جا که میخواست به آتش می‌کشید.

(۲)

۴- فتنه خریث «۳۲»

گرفتاریهای امام و اندوهی که از یاران سست پیمان و دشمن حيله‌بازش بازش

(۳۲) - خریث بن راشد ناجی در جنگ جمل همراه علی بود و فرماندهی قبیله مضر را بعهده داشت، عبد الله بن عامر او را بر یکی از نواحی فارس حاکم ساخت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۱

بدل داشت، بهمین جا پایان نیافت، بلکه فتنه و شرّ بزرگتری در برابرش دندان نمود، شرّ بزرگی که از خوارج برمی‌خاست و با جنگ نهروان پایان پذیرفت. عقیده تباه و خطرناک خوارج که از اندیشه چند نفر از باقی ماندگان آنها می‌طراوید، بتدریج ریشه می‌گرفت و مردم بیمار گونه‌ای که دریافت چنین کج‌روی‌هایی را آمادگی داشتند بنشر این عفونت‌ها می‌پرداختند و کم‌کم این زشتی‌ها و خطرهای نضج می‌گرفت و گسترش می‌یافت و مشکل بزرگی را از تمرّد و طغیان در مجتمع اسلامی شکل میداد و در برابر امام می‌ایستاد و چنگ و دندان مینمود.

از جمله «خریت» یکی از خوارج متعصب، به همراهی یارانش بلوائی برپا کرد و بجنگ امام برخاست.

امام، لشکری بجانب خریّت فرستاد تا او را از عصیان بازدارد و بفرمان آورد و هدایت کند.

لشکر امام با گروه خوارج مواجه شد و سخنها و بحث‌هایی بینشان در گرفت، ولی خریّت بر جدال و لجاج خود باقی ماند و بناچار جنگی سخت و خونین در گرفت و پیروزی نصیب هیچ طرف نشد و «خریت» و یارانش بجانب بصره عقب نشستند و لشکر امام بدون نتیجه بکوفه بازگشت.

امام نیروئی قوی‌تر و لشکری نیرومندتر برای رفع غائله خریّت ببصره فرستاد و به «ابن عباس» که فرمانروای بصره بود نوشت که نیروی کوفه را کمک کند و نیازشان را برطرف سازد. «ابن عباس» فرمان امام را

او در جنگ صفین هم شرکت کرد ولی پس از مسئله حکمیت از امام جدا شد و بفارس رفت و بمخالفت امام برخاست (الاصابه، جلد ۱).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۲

اجرا کرد و دوباره جنگی شدید و خونین در گرفت و طرفداران خریّت شکست

خوردند و بهزیمت رفتند ولی «خریت» و بعضی یارانش از تاریکی شب استفاده کردند و بجانب اهواز گریختند.

(۱) در آنجا بذرفتنه بدست خوارج پاشیده شد و مردم نادان و ساده‌لوحی - که ایمانشان استحکام و جلالتی نداشت به او گرویدند و از حقیقت اسلام کناره گرفتند. او عربها را از دادن زکاء و مسیحیان را از پرداخت جزیه بازداشت و گروهی از مسیحیان که مسلمان شده بودند دوباره از دین برگشتند و گروه زیادی دور او را گرفتند و کم کم فتنه بالا گرفت و نیرویش افزونی یافت. قوای امام آنها را تعقیب کرد و بازهم جنگی در گرفت و در این جنگ، خریت و جمعی از یارانش کشته شدند و گروهی به اسارت افتادند، فرماندهی سپاه امام، آنها را که تسلیم شدند و توبه کردند آزاد کرد و بقیه را به اسارت گرفت، آشوبها و فتنه‌ها همچنان در جهان اسلامی افزایش می‌یافت و نواحی تحت حکومت امام را موجی از تشنج فرا میگرفت تا سرانجام بشکست امام و شهادت حضرتش و شکست فرزندش - حسن (ع) - انجامید و زیانهای فراوانی برای امت مسلمان ببار آورد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۳

(۱)

محراب خونین

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۴

(۱) پس از حادثه صفین، امام، در کوفه اقامت گزید، با اندوهی بزرگ و قلبی دردناک و مجروح که از همه سوی سختی‌ها و نارواییها و نامردی‌ها احاطه‌اش کرده او مردمی را میدید که به؟؟؟

و غرض رانیها بر آنها چیره شده و چنان اسیر سستی و پستی گردیده که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۵

هرگز امید حقیقت‌جوئی از آن نمی‌رود و در برابر او، «معاویه» با همه تبهکاریها و باطل‌پرستی‌هایش آنچنان توانائی و شوکتی یافته که دیگر غلبه بر او، غیر ممکن بنظر می‌آید.

زیرا یاران سست ایمان علی (ع) به هیچ روی از فرمان مولای خود، پیروی نمی‌کنند و دچار سرکشی و عصیانی سخت گردیده‌اند. دعوت امام را نمی‌پذیرند و لذت‌جوئی و آسایش طلبی، روح متمریشان را دستخوش پلیدترین نوسانات مادی قرار داده و دیگر حاضر بتحمیل سختی‌های جنگ نیستند و از مرگ میترسند و مفهوم جهاد را درک نمی‌کنند.

این سختی‌ها و ناگواریها چنان کام جان امام را تلخ ساخته بود که دیگر زندگانی برایش دردناک و مصیب بار بود و همیشه آرزوی مرگ میکرد، تا از این دنیای سیاه و تاریک بجهان روشنی‌ها کوچ کند و هر- لحظه این آرزو را تکرار می‌کرد و از خدایش تمنای شهادت مینمود.

(۱) «ماکس نورداو» سخنش راست است که میگوید: دغلبازان باقی میمانند و شایسته کاران نمی‌پایند، زیرا حقیقت‌جویان هرگز نمیتوانند در دنیای باطلها باقی بمانند. و امام شایسته‌ترین انسانی است که از آغاز جهان تا پایان آن بر روزگار چهره نموده و عنصر یگانه‌ای است که همه فضائل را حائز است و سیرت پاکش از همه نقیصت‌ها و آلودگی‌ها مبرا است، هرگز لذت‌ها و خرمی‌ها و فریبندهای دنیا نتوانسته روح بزرگ و آسمانش را جلب کند و او شخصیت ممتازی است که وجودش بزرگترین نمونه عالی انسانیت و ناموس مقدس حیات است و کل کمالات و برتریها در ذات روشن جاویدش تجلی می‌کند و خوی پاک او نمودار استوارترین و پاکترین عقیده‌ها

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۶

و ایمانهاست و در سرشت اصیل او، عشق به عدالت و برابری و انساندوستی میجوشد و در جانش موج حمایت ناتوانان برمی‌خیزد و هرگز آرام نمی‌گیرد.

(۱) پس چگونه چنین وجود عظیم و برتری در این دنیای تاریک باطلها می‌گنجد و می‌پاید و چگونه چنین زعیم بزرگ و پیشوای مقدس و توانائی در بین چنان ملت فاسد و تباه و مرده و دور از حقیقت و فضیلت میتواند پایدار بماند، مردمی که بحق پشت کرده و بنده نفس و دنیا و هوس شده‌اند و حقایق ایمان و جهاد و فضیلت را نمی‌فهمند و مفاهیم عالی رهبری بزرگ انسانی را اصلاً درک نمی‌کنند.

بهمین جهت، امام از خدا میخواست که از مصاحبت چنین گروه نابکاری رهائی یابد و بیدار رفیق اعلیٰ بشتابد، زیرا او دنیا را بخاطر لذت‌ها و کام‌جوئی‌ها و حکمرانیهایش نمیخواست، بلکه خواستار آن بود که مبانی حقیقت را تحکیم بخشد و عدل را پایدار بدارد و حق ستم‌دیده از ستمکار بستاند و اکنون که نمیتوانست چنین برنامه عالی و زنده‌ای را در آن محیط پست و کثیف اجرا کند، دنیا را طرد میکرد و پس میزد و به او میفرمود:

«ای دنیا برو و دیگری را فریب ده، برو دیگری را فریب ده».

بر این اندوه بزرگ امام، فقدان عزیزان و شایستگان و - باقی‌ماندگان دوران پیامبر، غمی سنگین می‌افزود، آنهایی که در مکتب او درس فضیلت و ایمان آموخته بودند، فداکاران جانبازی مثل «عمار یاسر»، «ابن تیهان»، «ذو الشهادتین» و همگنان آنها از چهره‌های شناخته و درخشان گروه مؤمنان که امام بر ایمان و اخلاص آنها در اقامه زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۷

حق و محو باطل و تأیید شعائر دین و سنت پیامبر تکیه داشت و اکنون روزگار همه را از دست علی گرفته و دیگر امید و آرزوئی برایش در این دنیا، باقی نگذارده است. امام با اینهمه درد و تلخی و شکنجه و آزار، بدرگاه خدا می‌نالید و از سویدای جان بتضرع میخواست که از تنگنای این دنیای ناهمراه و ناهموار، رهائیش بخشد، چنانکه قبل از حادثه شهادتش، از این دعاها و فریادها بفرزندش حسن (ع) حکایت کرد و گفت:

«دیشب را اندکی بخواب رفتم و چشمهایم بهم بر آمد، رسول خدا را دیدم که بنزد من آمده است. گفتم ای پیامبر خدا! می بینی که از امت تو، چه کژیها و دشمنیها بر سر من آمده است؟»

فرمود: آنها را نفرین کن. خدایا از اینها بهتر را بمن ده و از من بدتر را به آنها بسپار «(۱)».

دعای امام پذیرفته شد و هنگام آن رسید که این نور روشن بر آسمان بالا رود و این حجت الهی بجایگاه اصلیش در پهنه ملکوت باز گردد و این والاترین روحی است که از زمین به روح و ریحان و جنت نعیم فائز می شود.

(۱) در همین هنگام که امام سخت ترین و تلخ ترین دوران عمر سراپا تلاش و رنج خود را می گذرانید و سنگین ترین بارهای اندوهی بزرگ را بدوش می کشید، چند تن از خوارج ظاهرا برای انجام مراسم حج در مکه گرد آمده بودند و شبی در مسجد الحرام نجوایی خطرناک با خود داشتند و گفتند برای نجات مسلمانان از خونریزی و جنگ باید سه نفر

(۱) - الامامه و السیاسة، جلد ۱.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۸

از کفار!! که منشأ همه کشتارها و تفرقه‌هایند، کشته شوند و این سه نفر علی (ع) و «معاویه» و «عمرو عاص» هستند.

(۱) در این وقت، جنایتکار تبه روزی بنام «عبد الرحمن بن ملجم حمیری» عهده دار کشتن امام شد و «عمرو بن بکر تمیمی» هم قتل «معاویه» را پذیرفت و «حجی بن عبد الله صریمی» هم مرگ «عمرو عاص» را قبول کرد و همگی برای اجرای برنامه خود روز معینی را انتخاب کردند و تصمیم گرفتند. آن روز، هیجدهم ماه رمضان (شب نوزدهم) سال چهارم هجری بود و ساعت ترور نیز سحرگاهی که هنگام نماز است،

تعیین شد. آن وقت از هم جدا شدند و هر کدام بصوب مأموریت خود حرکت کردند. «ابن ملجم» تبهکار، وارد کوفه شد و بخانه دختر عمویش «قطام» در آمد، پسر ملجم عشقی شدید به این زن می‌ورزید و پدر و برادر «قطام» در جنگ نهروان کشته شده بودند و خشم و انتقامی شدید قلب سیاهش را می‌فشرد و بعلاوه همان طرز فکر خوارج را در سر داشت و نسبت به امام شدیداً کینه می‌ورزید. پسر ملجم از «قطام» خواستگاری کرد. «۲» «قطام» درخواست او را نپذیرفت مگر آنکه آتش خشم و انتقامش را فرو نشاند و او را به آرزویش برساند. تبهکار گفت: آنچه خواهی انجام میدهم و ترا به خواست و آرزویت میرسانم. «قطام» میزان مهریه خود را چنین تعیین کرد، سه هزار درهم

(۲) - مروج الذهب، جلد ۱- و در بعضی اخبار آمده که پسر ملجم، رباب دختر قطام را میخواست است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۸۹

پول، یک غلام و یک کنیز و کشتن علی (ع)!

(۱) تبهکار گفت: درخواستهای ترا غیر قتل علی (ع) می‌پذیرم و تو هرگز بچنین آرزویی دست نخواهی یافت.

تبهکار، منظور شوم خود را مخفی میکرد، ولی آن زن زشتخوی شرط اساسی آخری را میخواست و پسر ملجم را که در هیجانی از خشم و شهوت فرو رفته بود بارتکاب جنایت برمی‌انگیخت و می‌گفت:

«اگر در این کار موفق شدی قلب من را شفا داده‌ای و به کام جوئی از من رسیده‌ای و اگر در این حادثه کشته شدی پاداشی که خدا در آخرت بتو میدهد از بهره‌مندیهای دنیا بزرگتر است».

چون تبهکار اصرار آن زن را در این واقعه دریافت، نقشه شوم خود را برای معشوقه‌اش

بر ملا کرد و گفت: برای انجام چنین اقدامی به کوفه آمده است.
«فرزدق» درباره مهریه سنگین «قطام» که محو حیات مقدس و گرانبهای علی (ع) است
چنین می‌سراید:

«من هرگز در میان عرب و عجم مهریه‌ای به این گران‌قیمتی از طرف هیچ بخشنده‌ای
ندیده‌ام.

سه هزار درهم پول، یک غلام و یک کنیز و کشتن علی با شمشیری زهرآلود.
هیچ مهریه‌ای به گرانی قتل علی (ع) نیست هر چند زیاد باشد و هیچ بی‌باکی و کشتاری
چون جنایت پسر ملجم نیست» (۳).

(۳) - مستدرک حاکم، نور‌الابصار، و این دو بیت هم بر آن اشعار اضافه شده است:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۰

(۱) یاران امام که کم و بیش احساس خطر میکردند و از ترور امام بدست خوارج بیم
داشتند، از حضرت خواستند که نگهبانهائی برای خود انتخاب کند، تا وقتی که برای
عبادت و انجام امور مهم از خانه بیرون می‌آید مورد سوء قصد قرار نگیرد، ولی امام
نپذیرفت و فرمود:

«از طرف خداوند زره استواری بر پیکر من است و روزی که مرگ من فرا رسد، این
زره پاره میشود و مرا بمرگ می‌سپارد فعلا تیری نیست که بمن رسد و ضربه‌ای نیست
که مجروحم سازد».

چون ماه رمضان که بهترین ماههاست فرا رسید، همان ماهی که آن قدر در نزد

پروردگار منزلت و قدر دارد که ماه خدایش نامیده‌اند، امام میدانست که در چنین
موقعیت مقدسی بدیدار پاک پروردگارش نائل خواهد شد. در آن شبها، گاهی افطار را
در خانه حسن (ع) بود و گاهی در خانه حسین (ع) و زمانی در خانه «عبدالله جعفر» -
همسر زینب - ولی بیش از سه لقمه افطار نمی‌فرمود و چون از او می‌پرسیدند، می‌گفت:

«دوست دارم خدایم را با شکم گرسنه دیدار کنم» (۴).
 چون شب نوزدهم ماه رمضان فرا رسید، امام را هیجانی شدید فرا گرفت و بشدت در تلاطم افتاد. او در صحن خانه‌اش با اندوه و اسف و در عین حال شور و اشتیاق راه میرفت و به آسمانها نگاه میکرد و از وقوع

اگر در این کار موفق شوند شرافت و افتخاری بدست نیاورده‌اند.
 سگهای تجاوز کار از عرب و عجم ضربت وحشی حمزه را شربت مرگ چشاند.
 و علی (ع) هم از شمشیر پسر ملجم بشهادت رسید.
 بعضی از کتب این اشعار را از ابن ابی میاس مرادی میدانند.
 (۴) - تاریخ ابن اثیر.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۱

حادثه‌ای بزرگ که در این شب رخ میدهد، خبر میداد و می گفت:
 «دروغ نگفت و دروغ گو نبود، امشب است آن شبی که بمن وعده داد» (۵).
 (۱) آن شب را با اندوه و استغفار و تلاوت قرآن پایان رسانید و پیش از آنکه شب به آخر رسد و فروغ صبحگاهی بتابد، وضو گرفت و چون خواست از خانه بیرون رود، مرغابی‌هایی که در خانه بودند و به حسن (ع) هدیه شده بودند، بفریاد آمدند. امام از فریاد آنها وقوع حادثه شومی را پیش‌بینی کرد و فرمود:
 لا حول و لا قوة الا بالله صداهائی است که ناله‌هایی را در پی دارد. (۶)
 حسن (ع) سراسیمه پیش آمد و چون از خروج پدرش در این وقت سحرگاهی به ترس آمده بود، گفت:

- چرا این وقت از خانه بیرون می‌روید؟
- خوابی که دیشب دیدم بر اینم واداشت.
- خیر است چه خوابی دیدید؟

- خواب دیدم که جبرئیل از آسمان بر کوه ابو قیس پائین آمد و دو سنگ برداشت و بر روی بام کعبه بهم زد، سنگها مثل خاکستر، نرم و پاشیده شدند و همه خانه‌های مکه و مدینه را فرا گرفتند.

- تعبیر این خواب چیست؟

اگر تعبیرش ظاهر شود، پدرت کشته می‌شود، و ماتم قتل او همه مردم مکه و مدینه را سوگوار می‌سازد.

(۵) - الصواعق.

(۶) - مروج الذهب، جلد ۲. زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۱ ۳۹۲ محراب خونین
ص: ۳۸۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۲

(۱) سراپای حسن (ع) را وحشتی بزرگ فرا گرفت و اندامش بلرزید و با اضطراب پرسید:

- این فاجعه، کی اتفاق می‌افتد؟

- خداوند در قرآن میفرماید: «هیچ کس نمیداند فردا چه بدست می‌آورد و در کدام سرزمین میمیرد» (۷) ولی حبیب من، پیامبر خدا فرمود این حادثه در دهه آخر ماه رمضان رخ میدهد و قاتل من، پسر ملجم است.

- حال که قاتلت را می‌شناسی او را بکش.

- قبل از جنایت، قصاص جایز نیست، هنوز او کاری نکرده است.

امام بفرزندش سوگند داد که بخانه‌اش برگردد و بخوابد و حسن (ع) چاره‌ای جز اطاعت نیافت. (۸)

و امام در تاریکی سحرگاهی از خانه بمسجد رفت.

در روایات آمده است که بهنگام سحر، خداوند بر دل‌های مؤمنان تجلی می‌کند و

رحمتش را جریان می‌دهد و خیر و سعادت عنایت می‌فرماید.
 امام که بمسجد رسید مردم را برای عبادت خدا و مناجات با پروردگار از خواب بیدار کرد و بعد خود بنماز ایستاد و چون اندام رسایش در برابر خدای بزرگش که یک عمر به پرستش ذات کبریائی او قیام کرده بود، بخاک افتاد و یاد خدا در میان لبهای پاکش بزمزه نشست، پسر ملجم تبه‌کار، شمشیری به کشید و فریاد زد:

(۷) - سوره لقمان، آیه ۳۴.

(۸) - در استیعاب آمده که حسن هم با امام از خانه بیرون رفت و از او جدا نشد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۳

«حکم از خداست نه از تو» «۹»

(۱) ضربت تبه‌کار بر چهره‌ای فرود آمد که در همه عمر در برابر خدای با نهایت خضوع بر خاک می‌افتاد و مغزی را در هم شکافت که جز سعادت مردم نمی‌اندیشید و درباره خیر و هدایت مردم فکر نمی‌کرد و چون این ضربه مرگ‌آور را احساس کرد، فریاد زد:

فزت و رب الكعبه سوگند بخدای کعبه که بحق رسیدم.

امام فائز شد و چه فوز و سعادت بزرگتر از این کامیابی مقدس معنوی است که او به هدف مقدس خود رسید.

او بهنگامی بمقام والای شهادت رسید که در برابر خدا به عبادت جبهه بر خاک می‌سود و نام خدا بین لبهایش می‌پرید، آن هم در خانه خدا و در بزرگترین ماههای سال. امام بکامیابی روحانی خویش رسید و از دیرباز چنین لحظه‌ای را انتظار می‌کشید و از آغاز تا پایان زندگانش هرگز فریب دنیا را نخورد و دست به این مردار عفونت زای نیالود.

امام بسعادت محتوم جاودانه‌اش رسید و چه سعادت بزرگتر

(۹) - پسر ملجم در این جنایت تنها نبود بلکه دو نفر دیگر بنام شیب بن بحیره و مجاشع بن وردان او را همراهی می کردند. قطام که در مسجد بعنوان اعتکاف چادر زده بود، سینه‌های آنها را با حریر پیچید تا قوت قلب داشته باشند. آنها شمشیرها را برداشتند و در برابر در مسجد کمین کردند، اشعث که از قصد آنها آگاه بود گفت زود باشید و گرنه روشنی صبح رسواتان می کند، حجر بن عدی که این سخن را شنید گفت قصد کشتن او را داری خدایت بکشد. پسر ملجم ضربه را وارد کرد و ضربه شیب بدیوار محراب فرود آمد و وردان هم فرار کرد.

(مروج الذهب، جلد ۲).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۴

که بر پیکرش جامه جاودانگی پوشانید و او را بعنوان مظهر عدالت انسانی و نمونه کامل فضائل بشری در دوران حیات معرفی کرد و او با چنین شهادت شکوهمندی از آخرین پلکان رقاء انسانی بالا رفت و اوج همه کمالات را دریافت.

(۱) امام بزرگترین رستگاری آسمانی را دریافت و چه رستگاری از این والاتر که او را با عظمت و خلود همراه ساخت و مکتب مقدس فکری او سرمشقی برای همه انسانهای فضیلت خواه گردید، تا در مسیر روشن تعلیمات مقدس او بمقصد عالی شایستگی و پیروزی برسند و حقیقت کامل ایمان را دریابند.

چون امام در محراب افتاد، فرمود:

«مرا پسر آن زن یهودی، ابن ملجم کشت از دست شما فرار نکند».

مردم از همه سوی بجانب مسجد شتافتند و با صدای بلند میگریستند و فریاد میکشیدند و پیشاپیش همه، فرزندانش بسوی پیکر خونین پدر بزرگوار خود روی می آوردند و صیحه میزدند. امام در محراب افتاده بود و «جعده بن هبیره» «۱۰» و جمعی از مردم می کوشیدند که امام را برای نماز آماده کنند، ولی امام توان حرکت نداشت و امام

چون نگاهش به حسن (ع) افتاد، فرمود که با مردم نماز بخواند.

(۱۰) - جعدۀ بن هبیره مخزومی پسر ام هانی دختر ابو طالب است که عهد پیامبر را درک کرده ولی ابن معین میگوید حدیثی از رسول نقل نکرده است و عجللی میگوید او از تابعین ثقه است (خلاصه تهذیب الکمال) در استیعاب آمده که جعدۀ مردی فقیه بوده که از طرف دائیش علی (ع) ولایت خراسان یافته است، ابو عبیده می گوید ام هانی سه پسر داشته جعدۀ، هانی و یوسف.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۵

(۱) حسن (ع) با مردم نماز خواند و امام همچنان افتاده بود و از فرقش خون میریخت، پس از نماز، حسن (ع)، سر پدر را بدامان گرفت و درحالی که قطرات اشک بر چهره اش میریخت:

- کدامین جنایتکار با شما چنین کرد؟

- همان پسر زن یهودی، عبد الرحمن بن ملجم.

- از کجا فرار کرد؟

- لازم نیست کسی بدنالش برود بزودی در مسجد (کنده) می آورندش، لحظه ای

نگذشت که فریاد مردم بلند شد و تبهکار را که سرش برهنه و بازوانش بسته بود

بحضور آوردند «۱۱». حسن (ع) به تبهکار فرمود:

ای لعنت شده! امیر المؤمنین و امام المسلمین را کشتی، این پاداش خیر خواهی های او

بود که پناهت داد و بخود نزدیکت ساخت و اکنون پاداش خدمات او را چنین دادی؟

و بعد پدرش که دید گانش در پرده ای از خون فرو بسته بود، گفت:

پدر! این دشمن خدا و دشمن تو است که بتوفیق خدا او را گرفتیم، امام دیدگان خود

را گشود و به آهستگی گفت:

حادثه بزرگی بوجود آوردی و کاری خطرناک انجام دادی، این من نبودم که بتو

مهربانی‌ها کردم و بخششها نمودم، آیا این پاداش خدمات من بود؟

(۱۱) - مسعودی می‌نویسد: مردم پسر ملجم را در حال فرار احاطه کردند و سنگبارانش نمودند، مغیره بن نوفل ضربه‌ای بر او نواخت و بزمینش انداخت و او را گرفتند و بمسجد آوردند (مروج الذهب).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۶

(۱) پس به حسن (ع) روی آورد، فرمود: پسر! با اسیرت مدارا کن و بر او رحمت آور و مهربان باش.

- ای پدر! این مرد لعنت شده ترا کشت و ما را سوگوار ساخت و تو میفرمائی که به او مهربانی کنم؟

- پسر! ما خاندان عفو و رحمتیم، از هر چه میخوری باو بده و آنچه می‌نوشی او را بنوشان و اگر مردم به قصاص خونم او را بکش ولی او را مثله مکن که شنیدم پیغمبر فرمود: حتی سگ گزنده را مثله نکنید، اگر زنده ماندم خود میدانم با او چه کنم و من از هر کس سزاوارتر به عفو، زیرا ما خاندانی هستیم که بر گناهکار می‌بخشایم و بزرگواری میورزیم.

فرمود: او را بخانه‌اش بردند و مردم با گریه و اندوه او را بدرقه میکردند و چنان فریاد میکشیدند که نزدیک بود جانشان از حلقوم بیرون آید و با صدای بلند می‌گفتند: امام بر حق کشته شد، امام بر حق کشته شد.

امام در بستر شهادت افتاد و حسن با اندوهی بزرگ و غمی جانکاه پدرش عرضه داشت:

پدرم! پس از تو، به چه کسی پناه ببریم، مصیبت مرگ تو مثل مصیبت جدمان پیغمبر است.

امام او را دربر گرفت و او را تسکین بخشید و فرمود:

پسرم! قلبت را با شکیبائی بخدا بسپار و پاداش خود و برادرانت را در مصیبت من بزرگ گردان.

حسن (ع) گروهی از پزشکان را فرا خواند و ماهرترین آنها

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۷

«اثیر بن عمرو سکونی» «۱۲» بود که گفت جگر تازه گوسفندی را آوردند و رنگی از آن را داخل جراحت سر امام کرد و بیرون آورد و دید سفیدی مغز سر بر آن نشسته و ضربت تا مغز امام فرود آمده است، اثیر، وحشت زده به امام گفت:

ای امیر المؤمنین! وصایایت را بگذار که خواهی مرد. «۱۳»

(۱) حسن (ع) سراسیمه و گریان آنچنان که قلبش در آتشی از اندوه میسوخت، به امام گفت:

پدرم! پشتم را بمرگت شکستی، چگونه میتوانم ترا با این حالت بینم؟

امام به نرمی و آرامی چنین پاسخ داد:

پسرم! دیگر از امروز بعد بر من غم مخور و زاری مکن، امروز جدت پیامبر و جدات خدیجه و مادرت زهرا (ع) را دیدار میکنم و فرشتگان هر لحظه قدم مرا انتظار میکشند، پس بر من اندوه مبر و گریه مکن.

زهری که از شمشیر تبه‌کار چکیده بود در خون امام اثر کرد و چهره درخشانش بزردی گرائید ولی یک لحظه هم از یاد خدا غافل نماند و به پیشگاه پروردگارش عرضه میداشت:

«خدایا! همراهی پیامبران و اوصیاء آنها را از تو میخواهم و درجات بهشتی را از تو مسئلت دارم».

(۱۲) - اثیر بن عمرو سکونی یکی از پزشکان و جراحان ماهر کوفه و صاحب کرسی تدریس بود که صحرائی را بنام او، اثیر نام نهادند.

(۱۳) - الاستیعاب، جلد ۲.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۸

(۱) امام در این حال، بیهوش شد و قلب حسن (ع) از شدت اندوه گداخت و سیلاب اشک تا آنجا که در توان مژگانش بود فرو بارید و قطراتی از آن، بر چهره امام چکید، امام دیدگانش را گشود و چون فرزندش را گریان دید به تسکین و تسلیتش پرداخت و فرمود:

پسرم! چرا میگیری از امروز بر پدرت دیگر اندوه و دردی نیست، پسرم گریه مکن، تو هم روزی با زهر شهید میشوی و برادرت حسین (ع) را هم، با شمشیر خواهند کشت. آنگاه فرزندانش را بمکارم اخلاق وصیت فرمود و درسهای ارزنده‌ای از زندگی به آنان آموخت، اندرزهای ارزنده او متوجه فرزندانش حسن و حسین (ع) و دیگر فرزندانش و بالاخره همه مسلمانان بود.

(۲)

وصایای امام (ع)

شما فرزندانم را به پرهیزکاری و ترس از نافرمانی خدا سفارش میکنم. بدنبال دنیا نروید اگر چه دنیا شما را بجوید و بخواهد. اگر سرمایه دنیا را از دست دادید، اندوهگین نشوید. سخن بحق بگوئید و برای دریافت پاداش آخرت کار کنید. دشمن ستمکاران و یار ستمکشان باشید.

من شما را و همه فرزندانم را و هر کس را که این وصیت‌نامه به او میرسد، بتقوی و رعایت نظم در کارها و اصلاح بین جامعه سفارش میکنم که از جدّ شما، پیامبر خدا شنیدم که میفرمود: «اصلاح بین مردم از

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۳۹۹

یک سال نماز و روزه برتر است».

(۱) خدا را، خدا را، به یتیمان توجه کنید و دهانشان را از غذا خالی نگذارید و در نزد خود خوارشان نگذارید.

خدا را، خدا را، به همسایگانتان توجه کنید که پیامبر شما درباره آنها سفارش میکرد و میفرمود: «درباره رعایت حق همسایه آن قدر بمن سفارش شد که گمان بردم همسایه هم ارث میبرد».

خدا را، خدا را، درباره قرآن بکوشید و نگذارید دیگران بدستوراتش عمل کنند و از شما پیش افتند.

خدا را، خدا را، درباره خانه خدایتان، مبادا دور آن را خالی بگذارید که چنان در گرفتاری افتید که مهلت نیابید.

خدا را، خدا را، در جهاد بسرمایه‌ها و جانها و زبانهایتان در راه خدا.

بر شما باد که بیکدیگر به پیوندید و بیکدیگر ببخشید و ببخشائید و مبادا قطع رابطه کنید و پشت بیکدیگر کنید.

امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید و گرنه بدترین مردم بر شما حکومت یابند. آنگاه بخاندان و خویشاوندانش روی آورد و گفت:

ای پسران عبدالمطلب! مبادا بینم که در خون مسلمانان فرو- رفته‌اید و میگوئید امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد.

مبادا به قصاص خون من غیر از قاتل من کسی دیگر را بکشید، صبر کنید اگر من بر اثر ضربت او مردم او را با یک ضربت بکشید و او را مثله نکنید که پیغمبر فرمود: «حتی سگ گزنده را مثله نکنید». (۱۴)

(۱۴)- شرح نهج البلاغه محمد عبده، جلد ۳.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰۰

(۱) آنگاه به فرزندش حسن (ع) درباره معارف دین و شعائر آن، چنین وصیت فرمود: «پسرم! ترا بتقوی و پرهیز از نافرمانی او سفارش میکنم، نمازت را در وقتش بخوان و زکاه را در جایش پرداز، وضویت را درست بگیر، که نماز بدون طهارت درست نیست، ترا سفارش می‌کنم که از گناهان مردم در گذر، خشم را فرو نشان، به-خویشانت پیوند، با جاهل شکیبائی کن و در دین ژرف‌اندیش باش، در کارها پایداری کن، با قرآن هم پیمان باش، با همسایه نیکی کن، امر بمعروف و نهی از منکر را انجام ده و از زشتی‌ها پرهیز» (۱۵)».

در روز بیستم ماه رمضان موج جمعیت بر خانه امام بر آمد و همگان رخصت عیادت خواستند و امام اجازه داد چون همه نشستند به آنها فرمود: «پیش از آنکه مرا نیاید آنچه میخواهید برسید، ولی کوتاه و سبک برسید و رعایت حالم را بنمائید».

مردم از ترس ناراحتی امام، مزاحمش نشدند.

امام چون احساس مرگ کرد و دانست بزودی بیدار خدایش خواهد شتافت، امر خلافت را پس از خود بفرزندش حسن (ع) واگذار کرد و او را بر امت محمد (ص) زمامدار کرد، تا در همه شئون حیاتی به او مراجعه کنند و اختلافی در اجتماع شیعه پدید نیاید.

«ثقة الاسلام کلینی» (۱۶) می‌نویسد: امیر المؤمنین تعهد خلافت را

(۱۵) - تاریخ ابن اثیر.

(۱۶) - محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی یکی از بزرگترین علمای شیعی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰۱

بفرزندش حسن (ع) وصیت فرمود و فرزندش حسین (ع) و محمد و دیگر فرزندان و بزرگان خاندان و پیروانش را بر این امر گواه گرفت و نامه‌ها و سلاحش را به او

تفویض کرد و گفت: پیغمبر بمن سفارش کرد که اینها را بتو سپارم و بمن فرمود: بتو وصیت کنم که بهنگام مرگ، این ودایع را به برادرت حسین (ع) بسپاری آنگاه فرمود: «ای حسن! از این پس، تو زمامدار مردم و ولی امر آنان هستی». (۱۷)

(۱) برخی مورخین سنت و جماعت نوشته‌اند که امام، فرزندش حسن را به ولایت انتخاب نکرد، بلکه مردم از حضرتش پرسیدند آیا با فرزندت حسن (ع) بیعت کنیم؟ فرمود نه شما را باین کار امر میکنم و نه، باز می‌دارم، خودتان بیناترید. (۱۸)

ولی این سخن، از حقیقت خیلی دور است، زیرا امام از هر کس بشخصیت و موقعیت فرزندش آگاه‌تر است و میدانند که او آقای جوانان اهل بهشت است و او امام مسلمانان است چه بجهاد برخیزد و چه بمصلحتی در خانه بنشیند، چنانکه پیغمبر درباره‌اش فرمود: «او از هر پلیدی و نقصی

است که ثقه الاسلام لقب یافته است، او کتاب کافی را طی بیست سال تألیف کرد که از بزرگترین و ارزنده‌ترین کتب شیعه است و محمد امین استرآبادی میگوید از بسیاری علماء شنیدم که هیچ کتابی با کافی برابری نمی‌کند.

کلینی از مجددین مذهب شیعه در سده سوم هجری است او در سال ۳۲۹ هجری در بغداد وفات کرد و محمد بن جعفر حسینی بر او نماز خواند و در باب کوفه دفن گردید.

کلین دهکده‌ای است از ناحیه فشاپویه از توابع شهر ری و قبر پدرش یعقوب در آنجاست (الکنی و الالقاب).

(۱۷) - اصول کافی.

(۱۸) - مروج الذهب، تاریخ عرب.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰۲

منزه است و آیه تطهیر در قرآن مجید بر این حقیقت دلالت میکند.

(۱) در این صورت آیا کسی جز حسن (ع) هست که از او برتر و نامورتر باشد و امور مسلمانان را عهده دار گردد؟! و این حقیقت بروشنی پیداست که همه شرایط خلافت از علم، تقوی، پارسائی، درست‌اندیشی، شایستگی و احاطه به‌همه نیازمندیهای مسلمانان بنحو کامل در وجود حسن (ع) فراهم بود، پس چگونه امام مردم را به قبول زمامداری او دعوت نکرد و با علم به اینکه امام در امر خدا، دقت و مراقبتی شدید داشت، دینش بس استوار بود و در اقامه حق از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌اندیشید، چگونه امت مسلم را پس از خویش بی‌سرپرست می‌گذارد و ریسمانش را بگردنش می‌افکند و بسوی هدایت و خیر راهنمائی نمی‌کند؟

(۲) چون امام از وصایایش پرداخت سختی و دردهای مرگ را احساس فرمود و بتلاوت آیات قرآن پرداخت و آخرین آیه‌ای که خواند این بود:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».

آنگاه روح پاک و پاکیزه‌اش از این تیره خاکدان پرواز کرد، روح بزرگی که بمانندش خلق نشده بود. «۱۹»

درود بر تو، ای ابو الحسن (ع) روزی که دنیا آمدی و روزی که شهادت یافتی و روزی که به پیشگاه خدایت، زنده برانگیخته می‌شوی.

(۱۹) - در وقت ضربت خوردن آن حضرت اختلاف است، مروج الذهب آن را در هجدهم و استیعاب در هفدهم رمضان آورده است و شیعه نوزدهم میدانند، در مدت عمر حضرتش نیز اختلاف است و آن را شصت و سه و شصت و چهار سال دانسته‌اند، مدت خلافتش چهار سال و نه ماه و شش روز بود و عمر امام حسن (ع) در این وقت سی و هفت سال بود (کشف الغمه).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰۳

پس از تو، دنیا تاریک شد، تو همان نوری بودی که خدایت آفرید تا ظلمت‌های

وحشتناک جهان را روشنائی بخشی.

(۱) ای پیشوای ما! ابو الحسن (ع)! تو بجهان جاوید ابدیت شتافتی، ولی در این جهان کسی حق ترا نشناخت و پایگاه ارجمندت را درک نکرد، اگر انسانیت به حقیقت خواستار سعادت بود ترا بر مقام زمامداری می‌نشانند و اینگونه گرفتار ناکامی نمی‌گردید و دانشها و حقیقت‌ها و ارزندگیهای حیات، برایش بیمقدار نمی‌ماند.

حسن (ع) بتجهیز پدر شهیدش پرداخت و پیکر پاکش را غسل داد و حنوط کرد و در کفن نهاد و چون پاره‌ای از شب بگذشت به همراهی چند تن از فرزندان امام و یاران وفادارش آن پیکر مقدس را از کوفه بیرون برد و در جائی که امروز نجف اشرف است، بخاک سپرد.

همانجا که امروز کعبه آرزوی فضیلت خواهان است و قرارگاه مؤمنان و مکتب دانش‌پژوهان.

چون آن شب اندوهبار که خاطره تلخش در تاریخ بیادگار مانده است پایان یافت، حسن (ع) پسر ملجم تبه‌کار را فرا خواند و چون بحضور رسید از امام پرسید:

- پدرت درباره من چه فرمان داده است؟

- فرمان داد که جز تو کسی را نکشم و شکمت را سیر بدارم و جایگاهت را نیکو سازم، اگر زنده ماند، ترا قصاص کند یا ببخشد و اگر از دنیا رفت ترا بکشم. تبه‌کار گفت: پدرت بحق سخن میراند و قضاوتش در خشنودی و خشم یکسان بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰۴

حسن (ع) ضربه‌ای به او زد که دستش افتاد و با ضربت دیگر کارش را ساخت. (۲۰)

(۱) گروهی از مورخین نوشته‌اند که جسد ابن ملجم پس از مرگش مثله شد و بدون شک این سخن دروغ و ساختگی است، زیرا خود امام مکررا از آن نهی فرمود و بگفته پیغمبر اشاره کرد که فرموده بود مثله حرام است اگر چه به سگ گزنده‌ای باشد در این صورت چگونه فرزند پیغمبر مرتکب این حرام میشود و از دستور جدش سر می‌پیچد.

از طرفی در روایت قائلین به این امر اشتباه است. «طبری» در «ریاض النضره» می‌نویسد: حسین (ع) و «محمد حنفیه» او را مثله کردند و به نهی امام حسن توجهی نداشتند. «ابو الفداء»، «عبد الله جعفر» را نام می‌برد «۲۱» و «ابن ابی الحدید» معتقد است که خود امام حسن (ع) او را مثله کرد «۲۲» همین اختلاف روایت بر ساختگی بودن خبر دلالت دارد.

«دکتر طه حسین» مثله شدن «ابن ملجم» را قطعی میداند و میگوید صاحبان خون به این کار اقدام کردند و سفارش امام را نپذیرفتند و امام به آنها گفته بود که فقط او را بکشند و تجاوز نکنند ولی آنها، جسد قاتل را بدترین صورتی مثله کردند و بعد در آتش سوزانیدند. «۲۳»

ولی حقیقت این است که «طه حسین» در این باره اشتباه میکند و

(۲۰) - تاریخ یعقوبی و از جمله کسانی که می‌گویند ابن ملجم را مثله نکردند طبری است که در تاریخش می‌نویسد و ابن اثیر در الکامل و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین.

(۲۱) - اخبار البشر، جلد ۱.

(۲۲) - شرح نهج البلاغه.

(۲۳) - علی و فرزندان.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰۵

سایر مورخین هم که در بیان مطلب اختلاف دارند راه خطا رفته‌اند، زیرا توجه نکرده‌اند که خونخواهان امام و فرزندان آن حضرت از ارتکاب محرمات و محذورات شرعی بدورند و تربیت والای اسلامی آنها اجازه نمی‌دهد که محرمات دین مقدس اسلام را مرتکب شوند.

(۱) در این هنگام، مقام خلافت بوجود حضرت حسن (ع) زینت یافت و پس از

شهادت پدرش امیر المؤمنین، زمامداری مسلمین را بعهدہ گرفت ولی خلافت را در روزگاری بدست آورد کہ هیچ کس پیش از او با چنین وضعی مواجه نبود، زیرا جهان اسلامی در برابر خطر بزرگ «معاویہ» قرار گرفته بود کہ با دروغ و تجاوز و حیلہ گری، کارش بالا گرفته و حکومتش استحکام یافته بود و شرش داشت بہمہ جا گسترش می یافت و ہر کس کہ ایمانی ناتوان و قلبی تاریک و ضمیری سیاہ داشت و از عقیدہ استوار دینی بر کنار بود بہ او پیوستہ بود و کانونی از دروغ و فساد و نیرنگ ہر روز وسیعتر و قوی تر شکل میگرفت.

باند کثیف و اوباش اموی با حرصی تمام بخردن دین مردم میپرداختند و آنها را بقبول زمامداری معاویہ میفریفتند و «معاویہ» ہم از بیت المال مسلمانان پولهای گزاف و قیمتہای گران برای خریدن دین مردمان می پرداخت و با تمام قوا میکوشید کہ زمامداری حسن (ع) را از پیش بردارد و برای رسیدن بمقام خلافت غاصبانہ اسلامی بہ محو دین و کشتن حقیقت می پرداخت و از هیچ تباهی و نیرنگی بر کنار نبود. بعلاوہ خطرہای بزرگ دیگری در داخل منطقہ خلافت امام چہرہ زشت خود را نشان میداد و چنگالہایش را بہ پیکرہ اجتماع اسلامی فرو میبرد کہ مهمترین آنها همان خطر خوارج بود، خطری کہ در میان سپاہیان زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۱، ص: ۴۰۶

عراق ہم ریشہ دوانیدہ بود و روحیہ لشکریان را میخورد و تباہ میکرد، خطر مسلحی کہ بجان مسلمانان افتادہ بود و پیکرہ دولت جدید را در ہم می شکست و گروہی افراد سادہ و نادان را بخود جلب میکرد و فتنہها برپا می ساخت.

(۱) اینہا دو خطر بزرگی بودند کہ بہ استقبال خلافت حسن (ع) شتافتہ بودند و نہ تنہا امام گرفتار این ناگواریہای بزرگ بود بلکہ مجتمع اسلامی و خلافت معظمی کہ عہدہ دار گسترش امنیت و برافراشتن پرچم عدل و برابری و حفظ حقوق مردم ناتوان و ایجاد مساوات بین مسلمانان بود با چنین خطرات بزرگی درگیر بود و ما گفتار خود را در

اینجا پایان می‌رسانیم تا با استقبال خلافت حسن (ع) برویم و حادثات آن دوران و صلح حضرتش را با معاویه بررسی کنیم.

پایان جلد اول

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳

جلد دوم

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ
 نخستین مظهر و آیت کوثر که بر دامان پاک فاطمه اطهر پدید آمد حسن بود، نشانه‌ای از تجلی مقدس‌ترین پدیده‌ای که از خجسته‌ترین پیوند برین انسانی پدید آمد، همان لؤلؤی که از برزخ دو اقیانوس نبوت و امامت بظهور پیوست و معجز بزرگ مرج البحرين يلتقيان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان را تجسم بخشید و کلام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴

خدا در کلمه وجود چنین موجودی ظاهر شد از نیائی الهام گیر و پدری پیشوا وارثی پدید آمد با وراثتی ابراهیمی و مقصدی محمدی و منهجی علوی و درخششی زهرائی که عصای فرعون کوب موسائی را در دست صلح آفرین عیسائی داشت و تندیس زنده اخلاق قرآنی بود و ابدیت اسلامی را در عمری از مجاهدت و شکیبائی تضمین کرد و بقاع امن و ایمان را بجاویدانگی در بقیع شهادت برافراشت و مکتبش از خاک گرم مدینه بکارآموزی آسمانی انسانی بهمه سوی جهان جهت یافت و در برابر سیاهی و تباهی جبهه گرفت و بمردمی وجهه داد و اصالت بخشید

زندگانی روشن و الهام بخشش در هر قدم و نفس درسی بود حقیقت آموز و سرمشقی انسان ساز و چهره‌اش در برابر زشتی و سیاهی قیافه اهریمنانه دشمن چنان درخشید که

خورشیدش غبار راه بود و کهکشانش گاهی نشانگر در مسیر صعود انسانی و معراج معنوی که خود مشکاه نور الله بود و زجاجه روشن چراغ هدایت و نیرو گرفته از زیت پرتو جلال و جمال، نه شرقی و نه غربی که در مسیر وسط و اعتدال و هر روزش نوری بر چهره افزود و این فروغ از آتش سرخ و ناپایدار طبیعت نبود بلکه پرتوی بود از جایگاه تجلیات ناخاموش جلوه خدائی که هرگزش تاریکی و فسردگی بدنبال نیست. فروغی در پرده جهل دیده‌وران و پیروزی بزرگی در نقاب شکست و حقیقت روشنی در ردای مظلومیت و واقعیت راستینی در محاق ناشناختگی نه در آن روز که در امروز نیز هم:

ای وای از ظلم تاریخ، این کتاب سیاه مجهول و عامل زر و زور که همچنان سطورش با مرکب سیاه تزویر و دروغ می‌کوشد تا سپیدی صحیفه حقیقت را فرو پوشاند و اوراق تاریکش بر افق حقایق انسانی وارونه‌گر سرگذشت‌های دیرین باشد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵

دردها و اندوها که بر چهره مسجد پیامبر پس از گذشت چهارده قرن، در روزگار سنجشها و پژوهشهای تاریخی بازهم نام مقدس حسن را در کنار نام رسوای ابوهریره می‌بینیم همان صحابی نااصیل شکمباره و گربه‌باز و مال‌اندوز و دنیاپرست که بحرین را بروزگار حکومتش چاپید و ته کاسه بیت المالش را لیسید و عمر بن خطاب از مسند حکومت به پائینش کشید و همه سرمایه انبوهش را طبق قانون از کجا آورده‌ای مصادره کرد.

همان آستان بوس دستگاه خلافت جور و همان بازرگان حدیث که ایمانش را در برابر مشتی پول سیاه فروخت و هزاران دروغ به زبان پاک ابلاغ‌گر پیام خدائی بست و امت مسلمان را گمراه کرد و برای تقرب بدرگاه غاصبان ضد مردم چنان گرد و خاکی براه انداخت که هنوز هم چشم گروهی از مسلمانان کور است و از دریافت حقیقت محروم. و در زیر گنبد بلند جامع دمشق نام جاوید حسن در کنار نام عثمان است همان خلیفه

اشرافی اموی که منبر پیامبر را برای جست و خیز میمونهای بنی امیه آماده کرد و اسلام و اسلامیان را بچنان - گودال آشنایکی انداخت که هنوز هم که هنوز است میسوزند و دود می کنند و خاکستر میشوند و اجاق دشمنان را گرم می کنند.

از حسن، سبط اکبر و میراث بر رسالت بزرگ پیامبران و رهبر راستین انسانی در مدینه جدش و زادگاه و مشهدش فقط گوری ویران باقی است و نامش و اخلاق و کرامت و امامتش همچون پیکر پاکش در گورستان جهل و تعصب آن سامان مدفون.

ولی معاویه در شام هنوز هم قهرمان حماسه است و سر سلسله حکومت اساطیری عرب و صحابی بزرگ پیامبر و کاتب وحی و دائی مؤمنان و نه خلیفه الرسول بلکه خلیفه الله!!

هنوز هم در شام، مهمانخانه‌ها و داروخانه‌ها و سالنهای

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶

بزرگ و مجلل غذاخوری را می بینیم که بنام فندق و صیدلیه و مطعم اموی معروف است و جامع بزرگش که نمازگاه بزرگ مسلمانان است نام اموی دارد و این بزرگترین نشانه مظلومیت خاندان رسول است که بر اثر ژاژخائی و عصبیت جاهلی دشمنان و جهل و تن آسائی دوستانشان همچنان ناشناخته‌اند و دسیسه‌سازان و حقه‌بازان بی آزر می که در زیر ماسک فریب دین به پرستش دنیا می پرداختند عزیز و گرامیند و معروف و مشهور و مقبول و محترم!!

در مسجد سلیمانیه شام با یکی از استادان دانشگاه دمشق برخورد کردم که بدانشجویان مسلمانان درس تاریخ میداد ولی در نخستین سخن معلوم شد که بیچاره استاد تاریخ

هنوز هم محکوم دروغهای بزرگ تاریخ و شاگرد مکتب حدیث‌سازان و

روایت پردازان کذاب و جیره‌خوار دستگاه فریب بنی امیه است و معاویه را هم‌تراز علی میداند و میگوید معاویه از اصحاب رسول خداست و پیامبر فرمود اصحاب من همچون ستارگان آسمانند و چنان گرفتار تعصب کور جاهلی است که حاضر نیست مثالب و

قبائح و فضائح این جبار نیرنگباز و فرزند خونخوار پلیدش را بشنود. در جامع دمشق هم بروز میلاد رسول که منمهم فردی از انبوه جمعیت بودم خطیبی بلیغ و سخن پرداز از سجایای پیامبر سخن میگفت و بستایش رسول اسلام میپرداخت و نیکو سخن میراند و هیجان می آورد و داغ می کرد و برمی انگیخت ولی بیرحمانه علی (ع) را در ردیف خالد بن ولید می آورد با ستایشی کمتر از ولید برای علی (ع) همان خالدی که در غزوه احد صف مجاهدان اسلام را در هم شکست و شهیدانی بزرگ بر خاک افکند تا بدانجا که حمزه سید الشهداء بخون غلطید و پیامبر تا دروازه مرگ پیش رفت و اگر مجاهدت و جانبازی بزرگ علی (ع) نبود امروز جامع دمشقی نبود که خطیب عزیز شامی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷

نام علی (ع) را فروتر از نام خالد ببرد.

خالدی که مسلمانان را بنام مرتدین با وجود آنکه بانگ اذان درمی دادند بروزگار خلیفه اول از دم تیغ گذرانید و مالک بن نویره سردار آنها را با بی پروائی کشت و همان شب با همسرش هم بستر شد و او امروز در شهر حمص مسجدی دارد بزرگ و زیبا و ضریحی و دم و دستگاهی و نامی و نشانی و ستون یادبودی و نامی حماسی که برای تحریک سربازان در نطقها و گفتارهای رادیوئی با طمطراق برده میشود اتفاقاً در شهر حمص، شبی در زیر بارانی تند و اسیر سرگردانی غربت و مسافرت، افسری جوان از ارتش سوریه را دیدم و گفتم شما که برای افروختن غیرت رزمی اسلامی این قدر از جناب خالد نام می برید چرا سخنی از علی نمی گوئید مگر او در همه نبردهای آزادی بخش اسلام نخستین فاتح قهرمان نبود؟ بعلاوه خالد فقط مردی جنگاور بود ولی علی دیگر صفات ممتازه انسانی را نیز به همراه داشت، خندید و سرخ شد و هاله ای از شرم بر چهره اش نشست و چون تحصیل کرده و روشنفکر بود روشنفکر مآبانه مثل برخی از روشنفکران ما به استدلالی سرد و بیجان و بی انصافانه

پرداخت و گفت:

سیدنا علی (ع) از خاندان پیامبر است و اگر ما نام او را ببریم در دنیای مترقی امروز به تعصب مذهبی متهم میشویم!!

در مکه هم که فرودگاه وحی آسمانی و کانون نهضت انقلابی ضد جهل و اشرافیت است بازار بزرگ شهر را بنام ابو سفیان نامگذاری کرده‌اند همان عنصر ضد اسلام و ضد انسانی که تا نیرو داشت در همان مکه با پیامبر و کعبه جنگید و چون شکست خورد سر بزیر لاک نفاق فرو برد و چون ماری یخ زده از حرکت بازماند و چون گرمی حکومت عثمانی به پیکرش خلید دوباره جان گرفت و سر برداشت و پسرانش زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸

دژخیمان تاریخ بودند و هشتاد سال با خدا و رسولش جنگیدند و پیشوایان راستین اسلام را بخاک و خون کشیدند و عدل و ایمان را مقهور ستم و فساد خویش کردند. و خیابانی بزرگ با ساختمانهای آسمانخراشش بنام عبد الله زیر است همان پیر کفتار منافقی که در جوانی به همراه پدرش بجنگ عدالت علی رفت و زوزهاش از صدای پارس سگهای حواب بلندتر بود و خاله‌اش ام المؤمنین عایشه را که میخواست از جنگ با علی بزرگ بازگردد دوباره بجبهه کشانید، در جوانی دشمن علی بود و در پیری دشمن حسین (ع) و بزمان حکومت کوتاهش در مکه دشمن پیامبر که دستور داد شعار محمد رسول الله را از بانگ اذان بردارند و گفت نام محمد مرا بیاد خاندانش می‌اندازد و از آن رنج میبرم.

ولی در آنجا نامی از علی و حسنین نیست و صحیفه سجادیه را راه نمی‌دهند و حال آنکه سجادش در همان جا به تربتی پاک غنوده و آهنگ نیایش جاودانه‌اش هنوز هم در آسمان حجاز طنین‌انداز است و عجباً که با وجود تعصب عربی غلیظی که دارند از فقه ابو حنیفه عجمی پیروی می‌کنند و از فقه امام صادق که شصت و پنج سال در همان مدینه زیسته و بزرگترین مکتب اصیل فقهی را پی‌ریزی کرده خبری ندارند و آئین او

را برسمیت نمی‌شناسند

و از درهائی که بر مسجد النبی باز کرده‌اند سه در بنام خلفای راشدین است و ای کاش در چهارمی را لااقل بهمان ردیف باب علی مینامیدند منهای آنکه تنها دری که بفرمان خدا بر مسجد پیامبر بازماند در خانه علی بود ولی خوشبختانه حقیقت همیشه در محاق نسیان و پرده ابهام باقی نمی‌ماند و بتدریج روشنگریها و روشن‌بینی‌ها پدید می‌آید و لاجرم در کتابخانه دانشگاه مدینه کتاب اصول کافی شیعه هم جای میگیرد و معاون دانشگاه هم که گاه به منبر مسجد النبی سخن میگوید روایاتی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹

بلیغ هم از سیدنا علی کرم الله وجهه نقل میکند.

و اکنون در دمشق پایگاه حکومت و قدرت بنی امیه، مزاری از دخترک مظلوم حسین سر برمی‌افزارد که با مشت کوچک و نیرومندش بر گور سیاه و خراب و بویناک معاویه که در ته کوچه‌های کثیف دمشق افتاده میکوبد و زینب قهرمان در مزاری پاک و رفیع بر پای ایستاده و بر ضد هر گونه ستمی فریاد میکشد و آستانش آنچنان قهرمان‌پرور و پرتوان است که سربازان سوری در لباس رزم بدرگاهش می‌ایستند و از روح نیرومندش توان می‌یابند.

و برای نخستین بار، حاکم و حافظ شام مردی شیعی است که اسدوار در جولان بجولان می‌آید و با اشغالگران می‌ستیزد و امروز در شام دو ملیون نفر علی‌اللهی که پدیده افراط گروههای ضد علی بودند و بدنده تفریطی شرک‌آلود افتاده بودند بهمت برخی عالمان بیدار شیعی به تشیع راستین پیوستند و شیعیانی خالص و موحد شدند و این بشارت دمیدن سپیده دمی است که تنها دقایقی چند به تنفس صبح امیدش باقی مانده است.

و اما حسن همان امام مظلومتر از حسین هنوز هم ناشناخته است، چون دیگر امامان، و این ممکن است برای برخی، تلخ و ناخوشایند باشد ولی چه کنیم که ناچاریم واقعیتها را

هر چند رنج آور باشد بپذیریم و اگر نپذیریم در همین جهل و سفه می‌مانیم، که دیگران برای پیشوایان گمراه و گمراه‌گر خود تحقیقها کرده و کتابها نوشته و سخنها گفته و مبالغه‌ها کرده‌اند ولی ما تنها بذکر دعا و ثنا و توسل بسنده کرده‌ایم و فقط در کار زیارتیم و به امید شفاعت از هر ملیون تن شیعه جز چند نفر چیزی از نهج البلاغه نمی‌دانند، حسین (ع) را فقط در نیمروز روز عاشورا می‌شناسیم آن هم در قالب یک داستان تراژدیک و ممثل در چند شعر و مصیبت و روضه و آهنگ.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰

و از حسن سالی یک یا دو روز نام می‌بریم، دور از نقش سازنده‌اش در تاریخ اسلام و فلسفه صلح و ناآگاه از قهرمانی معنوی و تجلی اخلاق و مبارزه و پارسائی و ایمان و پایداریش.

و اینکه گفتم حسن مظلومتر از حسین است سخنی بگزافه نیست که او هم در زمان خودش مظلوم بود و هم در این زمان حسین می‌فرمود (الموت خیر من رکوب العار). او مرگ را بر خواری و قبول عار برگزید و چهره بر مصرع خونین شهادت نهاد. ولی حسن در چنان موقعیت سخت و تلخ بود که بناگزیر سنگینی بار خواری و اتهام را که از سوی دوستان خیانتکار و دشمنان تبه‌کارش به او تحمیل شد بدوش گرفت و حاضر شد که او را خوار کنند و خوارگر مؤمنان بخوانند و این ثقل طاقت‌فرسای تهمت و خفت را مردانه و شجاعانه تحمل کند تا راه برای انقلاب فردای برادرش باز شود

نبرد با معاویه نیرنگباز که در زیر نقاب ایمان و اسلام پنهان شده و نقش خلیفه الهی بر چهره گرفته بود کاری ناممکن بود بحدی که حتی ذو الفقار مرحب کش علی هم نتوانست این نقاب سفت و سخت را پاره کند و نزدیکترین یاران علی فریب دغلبازی این اهریمن فرشته‌نما را خوردند و اکنون حسن می‌خواست به همراه گروهی فریبخوار و نادان و سست پیمان و بی‌ایمان با این عنصر فریبکار بجنگد و مسلماً در این نبرد

رویاری نه تنها شکست با حسن بود بلکه با اسلام و دین خدا بود. پس یک رهبر تاکتیکی بیدار با یک استراتژی مدبرانه باید از برابر چنین دشمنی کنار رود و میدان را دور بزند و بدشمن مجال استراحت بدهد تا لباسش را درآورد و نقابش را بیندازد و زشتی‌ها و پستی‌هایش را نمودار کند و بعد اگر خود فرصت نداشت بدست امام دیگر بر چهره بی‌نقاب دشمن بتازد و دهان گنبدیده‌اش را در هم کوبد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱

استراتژی دردناک حسن چنین بود که با فداکاری سخت‌تر و تلختری از جانبازی حسین، ده سال بار سنگین تهمت‌های ناروا و شتم و ناسزای دوستان و غدر و جنایت را بدوش کشید تا توانست با سرانگشت دقیق تدبیر اصیل بندهای نقاب معاویه و خاندان بنی امیه را کنار بگذارد و چهره زشت و منحوس این دودمان سیاه را آنچنان نمایان سازد که کار برای انقلاب خونین حسینی آسان شود و ضربه کوبنده نهضت عاشورا چنان رسیده و آماده و معد و مستعد گردد که نه تنها برای آن دوران بلکه برای همیشه برای دروغ و فریب و نفاق و فساد و ستم در برابر حق و عدالت و آزادی و ایمان وجهه و جبهه‌ای باقی نماند.

و حسن این بار سنگین امانت و مسئولیت را بدوش گرفت و نقش ناروای خواری و عار را بناچار بر سیمای درخشانش گرفت تا کار ایمان و اسلام بسامان برسد و این فداکاری، کاری از شهادت نه کمتر بلکه بیشتر بود ولی در مدت ده سال صلح هم همیشه در حال و نقش و جامه مبارزه بود حتی بدمشق پایگاه قدرت معاویه رفت و بر مغز آن دژخیم ناپاک در اوج قدرت و فراز کرسی حکومتش و حضور حاشیه‌نشینان ناپاکش کوبید و چنانش و چنانشان رسوا کرد که پوک و خالی و سیه‌روز شدند و از معنویت ادعائیشان تهی ماندند و همچون ببری کاغذی در سن تاثر فریبکاری از هم پاشیدند و بگور بدنامی و سیه‌فرجامی سرنگون شدند و این بود پرتوی از رسالت و رسالت امام حسن در صحنه رهبری راستین آسمانی و انسانی که سرانجام هم به بستر

شهادتش کشانید.

ولی حسن باید باز هم روشنتر و عمیقتر و درستتر شناخته شود و نقش سازنده‌اش بررسی گردد و در مراحل خاص اوضاع اجتماع اسلام سرمشق قرار گیرد، که هر یک از این امامان راستین نمونه و راهبری هستند در لحظات حساس حیات امت مسلم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲

کتابی را که محقق ارزنده شیعی جناب شریف باقر قرشی در باره زندگانی امام مجتبی تألیف کرده برآستی اثری ارزنده و در نوع خود کم‌نظیر است، خوشبختانه ترجمه جلد اول آن چند بار چاپ و با استقبال همگان خاصه طبقه دانش‌پژوهان روبرو شد و همگی در خواست ترجمه و نشر جلد دیگر آن را داشتند ولی این کار از عهده فرد کم‌کار و کم‌توفیقی چون من بر نمی‌آمد تا باز گرفتاری دیگری پیش آمد و این گرفتاریها هم لطف خداست و منشأ حساس حرکتهای و کارها و جنبشها و باز تعهد کردم که پس از رفع آن به ترجمه و نشر جلد دوم کتاب همت کنم که جلد دوم از جلد نخستین مهمتر و اساسی‌تر است زیرا مسائل سیاسی و اجتماعی زندگانی امام را متضمن است و خوشبختانه توفیقی دست داد و بزیارت مزارش در مدینه نائل آمدم و پا برهنه بگورستان خاموش و ویران بقیع تشریف یافتم و در کنار گور مقدسش ایستادم و چون مضجع روشنش خالی از تشریفات و تجملات ظاهری بود خود را نزدیکتر و حساستر یافتم و از روح پاکش برای انجام این کار مدد خواستم و آن امام بخشایشگر هم‌گویا مرا با همه نقصان و کجی پذیرفت و مساعدت فرمود و اینک این کتاب را به محضر مقدسش تقدیم میدارم تا پیروان و ارادتمندانش از آن بهره گیرند و براهی که آن رهبران بزرگ رفتند براه افتند و به پیروزی محتومی که هدف راستین همگانست نائل آیند.

ان شاء الله بهار سال ۱۳۵۴ - فخرالدین حجازی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
 أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى
 الْكَاذِبِينَ

وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ
 جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (القرآن الکریم) (۱)

پس آن کس که پس از آگاهی بحقیقت رسالت تو با تو می ستیزد به او بگوی بیا
 بخوانیم پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را و آنگاه مباحله
 کنیم و نفرین خدای را بر دروغگویان قرار دهیم

آنها در راه دوستی خدای زمینگیران و کودکان بی سرپرست و گرفتاران را سیر
 می کنند، آنها میگویند ما شما را برای خدا سیر می کنیم و انتظار پاداش و سپاسی نداریم
 آنان کسانی هستند که درود و رحمت پروردگار بر آنهاست و آنان راه یافتگانند.

(آیاتی از قرآن مجید در شأن خاندان پیامبر)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴

(۱)

ارمغان

به تو، ای آنکه از زندگیها و بزرگواریها و بخشندگیهایت بشمار نمی آید.
 به تو، ای کسی که با اعلام خلافت تو در روز غدیر نعمت بزرگ هدایت اتمام
 پذیرفت و دین خدا به کمال رسید.

به تو، ای جانشین و داماد و یار و دوست حقیقی پیامبر خدا.

به تو، ای امیر المؤمنین.

پیشکش به روحانیت پاک تو می کنم دومین جلد از کتاب زندگانی امام حسن (ع)

فرزند بزرگ تو را که در امتیاز آیه تطهیر با تو انباز است و جانشین تو در مقام رهبری مسلمانان است، فرزندی که کمالات نامتناهی خود را بجانش ریختی و به ارزنده‌ترین تربیت‌های معنوی نیرویش دادی.

از مقام والای تو امید دارم که این ارمغان را بپذیری و اگر بقبول آن عنایت کنی و با خشنودیت مهر بورزی، برای بنده تو بزرگترین پیروزی و ارجمندترین آرزو خواهد بود.

(مؤلف)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵

(۱)

فرایش کتاب

امام و علامه فقید جناب شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء که خدای آرامگاهش را خرم گرداند بر جلد نخستین این کتاب مقدمه‌ای نگاشت و وعده فرمود که برای جلد دوم آن مقدمه‌ای سودمند بنویسد و حق بیان را ادا کند و پرده‌های ابهام و اشتباه را از چهره حقیقت صلح امام حسن (ع) بردارد.

چون تألیف و چاپ کتاب پایان رسید و به محضرش عرضه گردید آن جناب پایان دوران عمرش را می‌گذرانید و با بزرگواری و عنایت این مقدمه را بر کتاب نگاشت، مقدمه‌ای که مطالب مهم و بررسی‌های ارزنده‌ای را در بردارد و دقایق تاریخی در آن بیان شده و بحق نشانه‌ای از فنون عمیق و تحلیل و پژوهش علمی و تاریخی است و روشی نیک و سودمند در آن بکار رفته است و چون تألیف این کتاب موجب نگارش چنین مقدمه‌ای شده است ما این نگارش محققانه را بر تارک این کتاب می‌نشانیم و این پژوهش عالمانه را که نمونه‌ای از مباحث سودمند امام کاشف الغطاء است بخوانندگان ارمغان میدهیم.

(مؤلف)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶

مقدمه علامه فقید کاشف الغطاء**اشاره**

(۱)

بنی هاشم و بنی امیه حسن (ع) و معاویه

(۲) دشمنی‌ها و کینه‌توزیها بین افراد و گروهها و توده‌ها از جمله غرائز همیشگی است که از نخستین دوران زندگی بشر در سرشت انسان پدیدار بوده و از روزگار هاییل و قابیل مظاهر آن نمایان گردیده است و این برخوردها از آن زمان تا کنون بین ملتها و گروهها استمرار یافته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷

(۱) انگیزه این دشمنی‌ها، غالباً فزونخواهی و خودکامگی و برتری‌جوئی‌هایی است که از خودخواهی و چیرگی و دست‌یابی بمال و مقام و حکومت برمی‌خیزد و خطرناکترین دشمنی‌ها زائیده کشتارها و خونخواهی‌ها و انتقام‌جوئی‌ها است ولی شدیدترین دشمنی‌های درازمدت که سوء تأثیرش همیشگی است و هرگز پایان نمی‌پذیرد و بدوستی نمی‌گراید، عداوتی است که برخاسته از ضدیت ذاتی و عدم هم‌آهنگی معنوی است مثل تضاد همیشگی تاریکی و روشنائی، زشتی و زیبائی بدی و خوبی و مانند آنها که ممکن نیست هیچ‌گاه پایان یابد و زوال پذیرد مگر آنکه یکی از دو طرف متضاد نابود شود و دیگری باقی بماند، چنانکه در منطق گفته میشود که دو چیز ضد هرگز در یکجا جمع و هم‌آهنگ نمی‌شوند و همچنین امکان ندارد که هیچ‌کدام نباشند.

پس بدیها در ویژگی خود همیشه با خوبیها در نبردند و خوبیها نیز با بدیها در ستیزند و هر کدام می کوشند که طرف متقابل را نابود سازند و خود به تنهایی پایدار و حاکم باشند چنانکه تاریکی و روشنایی در یک زمان با هم نمی آمیزند و هر گاه یکی از آنها بر دیگری چیرگی می یابد.

برتریها و پستی های سرشت انسانها نیز همواره با هم پیکار می کنند و سازش بین آنها محال است، دشمنی بنی هاشم و بنی امیه نیز از همین نوع عداوت ذاتی و همیشگی بود که هرگز نمی شد تحت هیچ شرایطی پایان یابد و بصورت همسازی و همزیستی درآید زیرا این برخورد و ستیز پدیده پایداری چون اختلاف نور و تاریکی، بدی و خوبی و پاکی و ناپاکی بود که در طی روزگاران دراز امتداد داشت و هر کدام از این دو تیره با آثار و ثمرات متضاد خود، مشخص و ممتاز بود و بنا بگفته مشهور هر یک از آثار خودشان شناخته می شدند زیرا درخت بوسيله میوه اش که تلخ یا شیرین است شناخته می شود و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸

پاکی و ناپاکی سرشت انسانها نیز از اندیشه ها و کارها و صفات آنها مشخص می گردد. (۱) از عبد مناف دو فرزند پدید آمد یکی هاشم و دیگری عبد شمس که بین آنها از دوران کودکی و جوانی تا پایان زندگیشان دشمنی و برخورد و اختلاف پدید آمد و علت این ستیز و مخالفت، تضادی بود که از روحیه و عمل و روش آنها ریشه میگرفت و بصورتی حادثتر و خطرناکتر در تیره و تبار آنها بوراثت رسید و عداوتهای سهمگین پدید آورد و سرپرست هر یک از این دو قبیله با دیگری بدشمنی برمی خاست و بعداوت خود ادامه میداد تا نوبت بفرزند او برسد و او هم این ستیز را همچنان در طول تاریخ استمرار بخشید، دشمنی هاشم با عبد الشمس، عبد المطلب با امیه، ابو طالب با حرب و محمد (ص) با ابو سفیان، از ثمرات همین ستیز ذاتی و موروثی بود. هنگامی که فروغ جاوید اسلام بدرخشید و پیغمبر هاشمی نسب از سوی خداوند برای

بیم‌رسانی و بشارت بخشی مردم برانگیخته شد، در برابرش فریاد شرک و کفر برخاست و آئین بت پرستی برای نابودی مکتب توحید تجهیز یافت و با تمام توانش برای دشمنی با نهضت اسلام و ویرانی بنای آن آماده گشت و همی کوشید تا اساس این حرکت رهایی‌بخش را که برای نجات انسان از چنگال و حشیگری و جهل پدید آمده بود در هم کوبد.

سرمداران این ستیز ضد اسلامی سه نفر از عناصر سرکش اشرافی بودند بنام ابو جهل، ابو لهب و ابو سفیان و همین نفر سوم بود که ریاست دودمان اموی را بعهده داشت و با اسلام شدیدتر از هر کس دشمنی می‌ورزید و برای نابودی این آئین آسمانی آهنگ جنگ می‌کرد و بهمه دستاویزها چنگ می‌زد و بهر گونه اسباب چینی اقدام می‌ورزید تا مگر این چراغ خدائی را خاموش کند و این فریاد رهایی‌بخش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹

انسانی را ساکت سازد و بقدری در اجرای این اندیشه شوم و کینه‌ورزی با این دعوت راستین مقاومت می‌ورزید و با گروه تازه مسلمان بدشمنی برمی‌خاست که گروهی از مسلمانان از چنگال او فرار کردند و راهی حبشه شدند و به حکومت آن سرزمین پناه بردند، ده سال این فشار و رنج و شکنجه ضد انسانی ادامه یافت و پیامبر و یارانش آزارها دیدند و ناگواریهای فراوانی را تحمل کردند و بالاخره ناچار شدند از سرزمین خویش و پدرانشان که مرکز نشأت و عزت آنها بود بمدینه هجرت کنند، اما ابو سفیان دست بردار نبود و همچنان پیامبر را تعقیب میکرد و برای نابودی رسالت آسمانیش می‌کوشید.

(۱) هر پرچمی که بر ضد اسلام برافراشته می‌شد، بنی امیه و رهبرشان ابو سفیان آن را بدوش می‌کشیدند و شعله هر نبردی که برای نابودی مسلمین زبانه می‌کشید آتش بیارش آنها بودند و غبار پیکار باهتمام آنها برمی‌خاست و همیشه برای خاموشی این فروغ خدائی در کمین بودند و قبائل عرب را بر ضد نهضت اسلامی برمی‌انگیختند و

جنگ افروزان بی‌امانی بودند که یک لحظه از تخریب و توطئه بازمی‌ایستادند. تا اینکه خداوند پیامبرش را به پیروزی آشکاری نائل ساخت و شهر مکه که قرارگاه ابو سفیان و اشراف شرک‌آلود قریش بود فتح شد و اسلام بر آن زمین استیلا یافت و پیغمبر مسلح بحکم قوانین جنگ، همگی را به اسارت گرفت، ولی با کرامت ذاتی و سجیت پاک انسانیش از آنها درگذشت و آزادشان ساخت و فرمود بروید که همگی رها و آزادید و با قبول اسلام ظاهری که با زبان دروغگوشان به آن اقرار کردند اکتفا فرمود آنها اگر چه کلمه توحید را بفریب و نیرنگ بر زبان نپاکشان راندند ولی دل‌هایشان سرشار از کفر و نفاق بود و به اسلام و پیروزی چشمگیر مسلمانان رشک می‌بردند و بدنبال فرصتی بودند تا

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰

آثار اسلام را محو کنند و ریشه آن را از بن درآورند زیرا آنها اسلام نیاورده بلکه، بناچار تسلیم شده بودند و چون برای دشمنی با اسلام یاورانی یافتند دوباره به مخالفت آن برخاستند و به اندازه یک سر ناخن از فساد درونی و تباهی روحی آنها با وجود ورود بدایره اسلامی کاسته نشده بلکه تنها چگونگی دشمنی و نقشه معارضه آنها با اسلام تفسیر یافته بود.

(۱) معاویه و ابو سفیان بدان جهت داخل حوزه اسلامی شدند که با نیات شوم خود، اجتماع اسلام را پراکنده سازند و بفریب و نیرنگ و تخریب پردازند و از داخل بنابودی اسلام دست زنند زیرا دشمن داخلی تواناتر و خطرناکتر از دشمن خارجی است، آنها با حقیقت و ایمان، عداوتی ذاتی داشتند و چنین دشمنی پایدار و ریشه‌داری هرگز پایان نمی‌یابد، این دشمنی تنها برای دست‌یابی به مال و مقام و اطفاء حس برتری جوئی نبود بلکه از یکی تضاد طبیعی و فطری سرچشمه می‌گرفت، عداوتی همچون ضدیت تاریکی با روشنائی، گمراهی با رهبری باطل با حق و ستم با دادگری. بنی امیه با چنین ستیز ریشه‌دار ذاتی خود همچنانکه بر کفر و نیرنگ باطنی خود باقی

بودند خود را در صف مسلمانان جا میزدند و از خجستگی و بهره‌مندیهای اسلام برخوردار می‌شدند و اسلام حتی یک سر موی از همکاری آنها بهره نمی‌برد و کمترین نمی از پروبالشان لمس و احساس نمی کرد زیرا آنها مرغابیانی بودند که عمری را در آب میگذرانیدند و قطره‌ای به پروبالشان نمی گرفتند.

آنها بدان جهت اسلام آوردند تا خونشان ریخته نشود ولی همچنان در کمین بودند تا فرصتی برای ویرانی پایگاه اسلام بیابند و ارکان استوارش را در هم کوبند و هنگامی که خلافت به عثمان رسید و پیشوائی مسلمین را در اختیار تیره خود یافتند بشادمانی پرداختند و آنچه از سیاهی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱

و کفر و حسد در دل پنهان داشتند بروز دادند و روزی ابو سفیان بنی امیه را فراهم آورد و به آنها گفت با این گوی خلافت که بدست ما افتاده بازی کنید زیرا به آن کس که ابو سفیان سوگند می خورد نه بهشتی وجود دارد و نه دوزخی.

(۱) در این وقت زمام اختیار خلیفه اموی را بدست گرفتند و آن را همچون شتری رام به هر جا که خواستند کشیدند و بردند اموال مسلمانان را دست بدست گردانیدند و مردم را بنده و برده خود ساختند، در برابر چنین کج روی و ستمی که مابین مصالح امت اسلام بود. توده‌های مسلم از همه سوی کشورهای اسلامی به عثمان شوریدند و بمدینه آمدند و او را در خانه‌اش محاصره کردند و به او پیشنهاد کردند که از مقام خلافت کناره گیرد و امر انتخاب خلیفه را به شورای مسلمین واگذارد، اما عثمان زیر بار نرفت و تسلیم شورشیان نشد، چون فشار انقلابیون شدت یافت و محاصره عثمان تنگ تر شد و حتی آب و غذا را از او بازداشتند، اعصابش به سستی گرائید و رشته امیدش گسست و میخواست که برای فرونشاندن آتش فتنه و پذیرش پیشنهاد انقلابیون، از خلافت کناره رود و خود را از این مقام پرمسئولیت خلع سازند.

بنی امیه که در آن وقت رهبرشان در مدینه مروان بن حکم و در شام معاویه بود

احساس خطر کردند و دریافتند که اگر عثمان از خلافت کناره گیری کند، زمام خلافت از دستشان می افتد و دیگر هرگز به آن نمیرسند. زیرا مسلمانان اشتباهی کرده بودند و این موقعیت خطیر را به بنی امیه سپرده بودند و اکنون با از دست رفتن چنین موقعیتی دیگر هرگز آن اشتباه تجدید نخواهد شد. و بنی امیه با کدام سابقه درخشان اسلامی یا بخشندگی و بزرگواری و جهاد در راه خدا استحقاق احراز خلافت اسلامی را خواهند داشت بلکه بر عکس آنها همیشه دشمن اسلام بوده و در هر موقعیت و زمانی به رد با آن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲

برخاسته بودند.

(۱) مروان و دار و دسته اش و همچنین رهبرشان معاویه در شام چنین حقیقتی را بخوبی درک می کردند و بهمین جهت قبل از آنکه عثمان از خلافت کنار رود و این موقعیت از دست بنی امیه بیرون افتد تصمیم بقتل عثمان گرفتند و وضعی پیش آوردند که خلیفه کشته شد و آنها نه تنها از این خطر بزرگ بیرون جستند بلکه قتل خلیفه را بهانه ای برای خونخواهی او قرار دادند و مظلومیت او را برخ مسلمانان کشیدند و خود را صاحب خون او شمردند و خونخواهی خلیفه مقتول را بهانه ای برای بدست آوردن خلافت قرار دادند و اگر عثمان کشته نمی شد و پیراهن عثمان وسیله ای برای بهانه تراشی و خلافتکاری آنها نبود هرگز خلافت بمعاویه و مروان و تیره و تبارشان نمی رسید و محال بود که حتی در خواب هم بچنین پیروزی بزرگ و غاصبانه ای دست یابند.

خلافتی که پس از پیامبر بدون هیچ بهائی به خلیفه نخستین رسید و او هم این مقام را با نقشه قبلی بدومین خلیفه واگذار و نقشه این بود که پیشوائی مسلمین از بنی هاشم به بنی امیه که سرسخت ترین دشمنان آنها بودند منتقل شود و باین جهت ریسمان سست شورا بنفع عثمان استحکام یافت و کار بدانجا کشید که معاویه هم که خود و پدرش آزاد شده دست پیغمبر بودند بطمع خلافت افتاد، همو که با پدرش بزرگترین دشمن

اسلام بودند.

ولی عمر به معاویه میدان میداد و او را در تبهکاریهایش آزاد می گذاشت بطوری که هر سال به حساب همه کار گزارانش میرسید و به آنها سخت میگرفت و تنها معاویه از این محاسبه ها و مراقبت ها آسوده بود ..

گزارشهایی که به عمر میرسید از اسراف کاریها و تجمل خواهی های معاویه حکایت میکرد ولی عمر از خطاهای او چشم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳

می پوشید و او را معذور میداشت و میگفت معاویه کسرای عرب است «۱»

(۱) در صورتی که معاویه پیش از این مردی بی چیز و پست و بی شخصیت بود و در نهایت ناداری و سستی بسر میبرد، او همچون دزد تھی دست بدبختی می زیست که از چشم اجتماع افتاده بود و گویند یکی از بزرگان عرب بر پیامبر وارد شد و بهنگام خروج او، پیغمبر به معاویه دستور داد که او را همراهی کند، هوای مدینه بشدت گرم بود و شن های زمین از داغی هوا می گداخت و معاویه کفشی بیانداشت و چون پایش بسختی می سوخت به مهمان پیامبر گفت:

- مرا هم در ردیف خودت سوار کن.

- تو شایسته آن نیستی که در ردیف اشراف و ملوک عرب سوار شوی.

- پس کفشهایت را بمن ده تا پاهایم بر روی زمین داغ نسوزد.

- تو کوچکتر از آنی که نعلین مرا بپوشی.

- پس چه کار کنم که پاهایم از سوزش آفتاب میسوزد.

- در سایه شتر من راه برو که بیش از این شایستگی نداری.

سرنگون شوی ای روزگار و اف بر تو باد که چنین شخص بی همه چیزی حال کسرای عرب شود.

(۱) - عمر همیشه معاویه را به شجاعت می ستود و با لقب‌ها و ستایش‌های خوب او را تجلیل می کرد و موقعیتش را مستحکم می ساخت و هرگز به خورده گیری اشتباهات او نمی پرداخت، بطوری که در کتاب استیعاب بر حاشیه کتاب اصابه جلد سوم ص ۳۷۷ آمده است عده‌ای در نزد عمر از معاویه بد گوئی کردند، عمر گفت (از جوانمرد قریش بد گوئی نکنید که او در حال خشم می خندد و کردارش پسندیده است. ما نمی دانیم چرا عمر نسبت به آزاد شده‌ای که پیامبر به او بچشم تردید نگاه می کرد و در اسلامش شک داشت چنین حمایت و قضاوتی داشت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴

(۱) همین معاویه به همراهی مروان نقشه کشیدند تا عثمان کشته شد و انقلابیون را بقتل او برانگیختند و جریان اعزام سپاهیان شامی به نزدیکی مدینه و دستور معاویه که داخل شهر نشوند دلیل همین اسباب چینی است که در تاریخ مشهور است. یکی از زنان پیغمبر هم آنها را در توطئه قتل همراهی می کرد همان بانوئی که همیشه به عثمان ناسزا می گفت و در مجالس عمومی فریاد میزد این پیر کفتار را بکشید که خداوند او را بکشد ولی بعد که عثمان کشته شد و فرمانش انجام یافت، برای خونخواهی او برخاست و جنجالی خونین برپای کرد و جنگ جمل را براه انداخت و بیش از بیست هزار نفر را بخاک و خون کشید و جنگهای دیگری را بین اهل قبله وقوع داد که یکی از شعرای آن روزگار، عایشه را در این باره توبیخ کرد و چنین گفت: تو خودت منشأ فتنه و بدبختی هستی تو خودت ابری و خودت بارانی تو مردم را به قتل خلیفه برانگیختی و بما گفتی که او کافر شده است و شاعر دیگری در این باره چنین سرود:

عایشه در هودجی سوار شد و به همراه طلحه و زبیر و سپاهیانش بسوی بصره روان شد. او مثل گربه‌ای بود که از شدت گرسنگی بچه‌هایش را می خورد. این نکات تاریخی از اسرار و دقایقی است که باید مورخین منصفانه درباره آن بررسی

کنند و اکنون هم فقط عده کمی عایشه را در این جریان خونین تاریخی بی‌تقصیر می‌دانند و از کار او می‌گذرند.

مقصود ما از بیان این سخن، بیان شقاوت و دشمنی معاویه و ابو سفیان نسبت به اسلام است که چون اسلام بر آنها چیرگی یافت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵

و زوزه نفرت‌انگیزشان در گلو خفه شد، تظاهر به ایمان کردند و نیرنگ و دشمنی خود را در دل نگه داشتند و بدنبال فرصتی می‌گشتند که آنچه در دل دارند بزبان آرند و عملاً بکار بندند.

(۱) معاویه از پدر پیر و خرف خود، زرنگ‌تر و نیرنگ‌بازتر بود و بزرگترین نمونه فریبکاریش تظاهر به اسلام و عمل باحکام آن بود چنانکه طی بیست سال حکومت شام هیچ‌یک از شعایر اسلامی را فرو نگذاشت و به هیچ دستور دینی اعتراض و معارضه نکرد و به فسق و گناه تجاهر نورزید و بظاهر شرابی نوشید و نغمه‌ای نشنود و کسی را نکشت و با سگ و میمون بازی نکرد و دست به آلات طرب نبرد، اما لباس حریر می‌پوشید و ردای زربفت بدوش می‌انداخت و بهانه‌اش این بود که او کسرای عرب است و این تظاهر بدین‌داری برای پنهان کردن نیات ناپاکش بود، همچون آرامش قبل از طوفان و آهسته رفتن شکارچی برای گرفتن شکار.

این تظاهر به دین‌داری که نفاق و کفری سیاه را در میان داشت در دوران مخالفت و ستیز او با امیر المؤمنین (ع) همچنان ادامه داشت و هنگامی که آن حضرت شهادت یافت، معاویه نفسی براحث کشید و شادمانی سراپایش را فرا گرفت و مشغول بند بازی و حيله‌سازی شد.

هنگامی که مسلمانان با امام حسن (ع) بیعت کردند و رادمردان شجاع از یاران علی (ع) و پیروان و دوستانش بر گرد امام فراهم آمدند و گروهی از بزرگان عرب و دندانه‌های تیز جنگاور با سلاحها و اسبابها و تعداد فراوان تسلیم فرمان امام شدند، معاویه موقعیتی

تنگ‌تر و خطرناک‌تر برای خود احساس کرد زیرا حسن (ع) سبط اکبر پیغمبر و فرزند دختر و ریحانه رسول الله بود و بر اثر شرف و انتساب به پیامبر در قلوب مسلمانان محبوبیتی فراوان داشت او در تمام عمرش به یک نفر آزاری نرسانیده بود و بلکه کانون خیر و احسان بشمار میرفت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶

و از طرفی اتهام قتل عثمان بحضرتش نمی‌چسبید زیرا در دوران محاصره عثمان، از خانه خلیفه نگهبانی میکرد در این صورت چگونه میتوان معاویه را با امام حسن (ع) مقایسه کرد و او را که فرزند فاطمه (ع) است با معاویه پسر هند جگرخوار در امر خلافت مسلمین برابر دانست.

(۱) معاویه در برابر چنین موقعیت خطرناکی سخت سراسیمه شد و اندیشه‌های یأس آوری تا سحرگاه او را در بسترش بیدار نگه می‌داشت و می‌آزرد و بسختی می‌کوشید تا از این مهلکه راه فراری بیابد و برای معارضه و مجادله نقشه‌ای طرح کند ولی با زیرکی و نیرنگ بازی عجیبی که داشت بالاخره برای گشودن این گره کور، راهی پیدا کرد و برای رفع این ناگواری بزرگ به دو عامل قوی پناه برد.

نخست سر کیسه را باز کرد و با پخش پولهای کلان و دادن رشوه‌های فراوان، گردن رجال عرب را در برابر خود خم کرد و دهان شجاعان را به عشق طلا به آب انداخت.

از جمله عبید الله بن عباس فرمانده سپاه امام را که تا سر حد جان با حضرتش پیمان بسته بود با پول فریب داد، عبید الله همان سرداری که پسر عموی امام بود و از همه کس به او نزدیکتر و بخاطر همین خویشاوندی، بفرماندهی سپاه برگزیده شده بود و حتی رادمرد شجاع و راستینی چون قیس بن سعد بن عباده که در همه این تلاطمها و خیانتها نسبت به امام وفادار ماند، تحت فرماندهی عبید الله تبه‌کار قرار داشت.

معاویه پنجاه هزار درم برای عبید الله پول فرستاد و به او وعده داد که چون به سپاه شام ملحق شود به همین میزان به او خواهد داد و این فرمانده خائن خود فروش و دین

فروخته در سیاهی شب سپاهیان امام را بی سرپرست گذاشت و به لشکریان شام پیوست. سحرگاه سپاهیان امام، خود را بدون امیر دیدند و قیس بن سعد با آنها نماز گذاشت و این خیانت بزرگ اراده سربازان را بسختی سست کرد و پیش از جنگ آماده فرارشان ساخت در اینجا باید به حضرت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷

حسن (ع) عرضه داشت خداوند قلب پاکت را حمایت فرماید که چگونه این خیانتها و ناگواریهای بزرگ را که چون پاره‌های تاریک شب سیاه همچنان پشت سر هم بر تو فرود می‌آمد تحمل میفرمودی.

(۱) معاویه این نیرنگ را همچنان ادامه میداد و بزرگان شیعه و سرداران لشکر را با پول و وعده میفریفت و بجانب خود میکشید و آن عناصر پست دین فروش و خودباخته، نامردانه به او می‌پیوستند و از این گروه فراوان دعوت معاویه را هیچ کس رد نکرد و از نیرنگ و فریب او سالم نماند مگر عده کمی که از ده نفر تجاوز نمی‌کردند مثل قیس بن سعد و حجر بن عدی و چند تن دیگر که با ایمان استوارشان سنگ‌های سیاه ستم و گمراهی را در هم می‌شکستند و یک چشم بر هم زدن در کفر معاویه و پدرش شکی در دل آنها راه نمی‌یافت.

چنانکه قیس بن سعد در سخن مشهور خود گفت بخدا قسم معاویه را ملاقات نمی‌کنم مگر آنکه بین من و او تیر و نیزه فاصله باشد، این نخستین نقشه معاویه بود برای پیروزی بر امام و بدست آوردن حکومت مستبدانه و غاصبانه بر مسلمانان.

دومین نیرنگ معاویه که اثری شدیدتر و عمیق‌تر داشت که حتی افراد معروف و فهیم هم آن را بخوبی پذیرفتند و گردن نهادند و افکار عمومی مردم تسلیم آن شد پیشنهاد صلح معاویه به امام حسن بود «۱»

و این همان نیرنگ بزرگی بود که بازوان امام را در هم شکست و توان مبارزه‌اش را فرسود، پیشنهاد صلح معاویه یک ضربه ناگهانه و یک فریب کشنده بود که آثار

شومش را بزودی بجای گذاشت، زیرا معاویه توانسته بود با پول فقط فرماندهان سپاه را بخرد

(۱) - این نیرنگ هم مثل نقشه بالا بردن قرآنها بر سر نیزه‌ها بود که سپاهیان عراق را فریب داد و موجب شد که در آستانه پیروزی سپاهیان علی (ع)، حقیقت از مسیر پیروزی منحرف شود

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸

و بفریبد ولی سربازان فراوان امام در این جریان به نوائی نرسیده بودند و با نیرنگ پیشنهاد صلح آنها نیز تسلیم شدند، زیرا سالها بود که دندان جنگ اندام آنها را می‌فشرد بطوری که بزرگانشان در پهنه‌های نبرد کشته شده بودند و خانه‌هایشان ویران گردیده و طی پنج سال متمادی سه جنگ خونین به آنها دندان نشان داده بود، جمل، صفین و نهروان.

(۱) و اکنون برانگیختن مردم به جنگ خونین دیگری برای آنها سخت و سنگین است و برعکس پیشنهاد صلح، پذیرشی همراه لذت و آسایش را بدنبال دارد. در اینجا امام جوانب کار را بدقت بررسی کرد و موقعیت را با محاسبه‌ای دقیق بازشناخت، حسابی که یک ناظر اندیشمند با توجه به آینده و عواقب آن بکار می‌بندد، حساب قبول یا رد پیشنهاد صلح و هر دو را در طرف میزان قرار داد تا بداند کدامیک را باید برتری داد، اگر پیشنهاد صلح را رد کند و برای جنگ پافشاری ورزد در این صورت یکی از دو نتیجه حاصل میشود، یا امام غالب میشود و معاویه شکست می‌خورد و با اینکه اوضاع و احوال حصول چنین نتیجه‌ای را نشان نمی‌دهد و امکان پیروزی امام محال است، بر فرض پیروزی امام، آیا چنین وانمود نمی‌شود که بر بنی امیه ظلم شد و آنها با نیرنگی که دارند لباس مظلومیت نمی‌پوشند و نمی‌گویند دیروز عثمان را که چشم چراغ بنی امیه و امیر مؤمنان بود کشتند و امروز هم بدست بنی هاشم، معاویه دیده

روشن بنی امیه و خال المؤمنین کشته شد، ای وای از این مصیبت و سوک بزرگ!! و بدست بنی امیه نیرنگ باز پیراهن خونی دیگری می‌افتد که با پیراهن عثمان علم کنند و از ظلم بنی هاشم و مظلومیت خود سخن گویند و مردم ساده و بیسواد و عامی هم که بدنبال هر فریادی میروند و عقل و اندیشه‌ای ندارند با آنها هم صدا می‌شوند در این صورت موقعیت خلافت امام چگونه خواهد بود؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹

این در صورتی است که فرض کنیم امام پیروز شود.

(۱) اما اگر حسن (ع) در این جنگ شکست بخورد هر گوینده‌ای می‌گوید با توجه باوضاع و احوال که نشان میداد شکست امام قطعی است چرا خود و یارانش را به مهلکه انداخت؟ در صورتی که معاویه به او پیشنهاد صلح کرد، تا خونها ریخته نشود و امام سرکشی کرد و نپذیرفت و اکنون هم مستوجب چنین سرنوشتی است. در چنین وقتی معاویه فرصت می‌یابد که نیرنگهای خود و پدرش را که از دیرباز درباره اسلام پنهان کرده بود آشکار کند و مردم را به جاهلیت نخستین بازگرداند و دوباره پرستش لات و عزیزی تجدید گردد و برای خاندان پیغمبر راه چاره‌ای باقی نماند. با چنین بررسیهایی، امام دریافت که پذیرش صلح، بهتر از بروز جنگ است و بدین جهت آن را پذیرفت، تا نهاد نهانی معاویه برملا شود و آنچه را در دل دارد پیش از آنکه غالب یا مغلوب شود نمایان کند و جنگ هم بر مردم تحمیل نگردد و بخونریزی کشانده نشوند.

پیش از این هم گفتیم که معاویه در ظاهر مسلمان بود ولی در نهان با اسلام عداوتی عمیق داشت و این تظاهر بخاطر وجود مزاحمین و مخالفین بزرگی چون علی (ع) و حسن (ع) بود که او را مجبور میکرد برای فریب مردم پرده نازکی بر روی تبهکاریها و گناهان و اندیشه پلید خود بیاویزد و دشمنی خود را با اسلام که تا سر حد ریشه کن کردن دین و خاموش ساختن فروغ آن بود فعلا مکتوم دارد و این کتمان بخاطر ترسی

که از توجه مردم به امام حسن و پدرش علی (ع) داشت ادامه می‌یافت. اکنون امام حسن میدان را برای معاویه خالی می‌کند و حکومت مسلمین را به او وامیگذارد و از خصومت دست میکشد تا معاویه آنچه را در نهاد سیاه خود پنهان دارد آشکار کند و کفر و طغیانش را نشان زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰

دهد و پرده ریا و فریبی را که بر چهره زشت و میثومش بسالیان دراز فرو افکنده بود بردارد و مردم واقعیت او را آنچنان که هست بشناسند و راز ناپیدایش مکشوف گردد. (۱) معاویه که چنین میدانی بدست آورد با کردار ناروایش این پیش‌بینی درست را تحقق بخشید و خیلی زود سرشت ناپاکش را بروز داد و به محض آنکه اساس صلح تحکیم یافت در حضور گروهی از مسلمانان بر منبر رفت و گفت: «من با شما ن جنگیدم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید بلکه مبارزه من با شما برای بدست آوردن حکومت بود و اکنون تمام شرایطی را که در صلح با حسن (ع) پذیرفته‌ام زیر پاهایم میگذارم».

دشمنی و بی‌شرمی و بی‌ظرفیتی و سیه‌روئی این مرد را نگاه کنید، بخدا قسم اگر قبول پیشنهاد صلح نتیجه‌ای جز همین سخنان نداشت برای رسوائی معاویه دلیلی کافی بود که مردم بمیزان کفرش آگهی یابند، اکنون دیگر درباره او چه گمان خوبی میتوان داشت که او همین روش کفرآور و گناهان پیاپی و دشمنی علنی خود را با اسلام و کوشش برای ویرانی ارکان آن را همچنان ادامه داد.

اگر صلح حسن (ع) نمی‌بود، معاویه، فرزند نامشروع زیاد را به پدرش ابو سفیان نسبت نمی‌داد و سخن پیامبر را که فرمود فرزند متعلق به بستر ولادت است و زناکار را باید سنگسار کرد بدون هیچ ترس و پروائی بدیوار نمی‌زد.

اگر صلح حسن (ع) نمی‌بود معاویه، حجر بن عدی آن پیشوای عابد و اوّاب با ده تن از بهترین صحابه پیامبر و تابعین را بدون هیچ گناهی در بلندیهای عذراء شام زنده بگور

نمی‌کرد.

اگر این صلح نمی‌بود، معاویه، عمرو بن الحمق، صحابی بزرگ پیامبر را نمی‌کشت و سرش را بشام نمی‌برد و این نخستین سری بود که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱

در اسلام از شهری بدیگر شهر برده شد.

(۱) اگر این صلح انجام نمی‌یافت، معاویه حضرت حسن (ع) را بدست جعه دختر

اشعث مسموم نمی‌کرد.

و بالاخره اگر چنین صلحی صورت نمی‌پذیرفت معاویه باقیمانده فرزندان شایسته کار مهاجر و انصار را به قبول بیعت یزید مجبور نمی‌کرد، و این جوان زشتخوی و تبه‌کار را

به پیشوایی مسلمانان بر نمی‌گزید و سیاه‌کاریهای فضاحت بار دیگری را که نمیتوان به آمار آورد مرتکب نمی‌شد، در این صورت با یک امعان نظر دقیق میتوان فهمید که در

چنین ماجرائی بحقیقت کدامین نفر شکست خورد و چه کسی پیروز شد؟

اکنون مشخص می‌شود که امام با قبول چنین صلحی، چگونه کوشش‌های معاویه را بر

باد داد و اساس فریبکاریش را ویران ساخت تا اینکه حق پدیدار شد و باطل نابود

گشت و در اینجاست که یاران باطل دچار زیان و خسروانی فراوان میشوند.

پس در چنان موقعیتی قبول صلح برای حسن (ع) واجب و مشخص بود، همچنانکه

جنگ و انقلاب بر ضد یزید در شرایط بعدی بر برادرش حسین (ع) واجب و لازم بود

و این دو روش بظاهر متضاد پدیده اختلاف دو روزگار و موقعیت و دو فرمانروا و

حاکم بود.

بهمین روی صلح امام حسن (ع) که موجب رسوایی معاویه گشت و شهادت امام حسین

(ع) که بدست یزید انجام گرفت موجب شد که حکومت سفیانی در اندک زمانی

واژگون گردد.

اگر این دو سبط پیامبر در این دو طریق مبارزه قربانی نمی‌شدند تمام کوشش‌های نیای

بزرگشان در یک چشم بر هم زدن نابود می‌شد و دین سفیانها جایگزین دین اسلام می‌شد، دین بنی امیه یا دین فریب و نیرنگ، دین گناه و تبهکاری دین شراب و ترانه؛ دین روسپیان، دین سگ و میمون و دین کشتار شایسته کاران و پایداری بدکاران و زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲

نافرمانان. پس خداوند بشما ای پیشوایان جوانان اهل بهشت بهترین پاداش را عنایت فرماید، پاداشی از اسلام و اهل آن به برترین روی، بخدا قسم که ستایش پرستندگان و یکتاپرستی موحدان و اقامه فرایض و پایداری سنت و اجرای احکام شریعت و راهیابی امت از گمراهی به هدایت، پس از خدا و رسولش مرهون منت شماست و این فضیلت و حجت همیشه برای شما باقی خواهد ماند.

(۱) پیامبر برای انسانیت، راهنمایی و نیکوئی و روشنائی و خجستگی و برکت را به ارمغان آورد و همه انسانها را از این همه بهره‌مندی بدون هیچ امتیاز رنگ و خون و نژاد برخوردار ساخت او اسلام و نور آشکار هدایت را برای جهانیان به همراه آورد و با ابراز بزرگترین فداکاریها باستحکام بنیانهای اسلامی همت گمارد و به استواری و تکمیل و اتمام این بنای عظیم معنوی اقدام فرمود و کوچکترین نقص و کژی و ناتمامی در آن بجای نگذاشت، در مقابل آن ابو سفیان و دودمان پلیدش که بمفهوم صریح قرآنی، درخت ناپاک بشریند در چهره‌های زشتی بمانند معاویه و یزید و مروان پرچمهای کفر و شرک را برافراشتند و به اساس ایمان اسلامی حمله بردند تا ریشه‌های این آئین را برکنند و بخاموشی این فروغ الهی پردازند «میخواهند با دهانهای خود نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند نمی‌گذارد و نور خود را فروزانتر می‌سازد هر چند کافران را ناخوش آید».

در برابر چنین هجومی اهریمنی، دو سبط بزرگ پیامبر استقامت ورزیدند و با آنچه در توان و قدرت داشتند سدی نیرومند برای نگهبانی بنیان دین پدید آوردند و برای حفظ این آئین تابناک، جان خود و یاران و کودکان خود را به قربانی دادند و آنچه از مایه و

سرمایه و زندگی و حیات و نعمت داشتند در این راه مقدس فدا کردند و اگر این قربانی و شهادت و فداکاری و بذل و ایثار نبود. دین اسلام بصورت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳

داستانی از قصص تاریخی درمی آمد و از اسلام و امت انقراض یافته آن جز نامی در تاریخ و طومارها باقی نمی ماند.

(۱) خداوند، بزرگ و پاک و شایسته ستایش است، در اینجاست که بر ما واجب است که پایگاه عظیم و مهر عمیق پیامبر بزرگ و رهایی بخش اسلام را بشناسیم و درک کنیم، مهری بزرگ و عظمتی خیره کننده که نه تنها از سطح عرف و عادت بالاتر است بلکه بمیزان خرد و دریافت بشری نمی آید، پیامبر بزرگ و شخصیت والائی که محبوب مبدأ یگانه آفرینش است و سراسر وجودش را موجی از هیبت و بزرگواری و عظمت فرا گرفته پیامبری که هرگز تند باد حوادث او را تکان نداد و خواستهای شخصی او را از مسیر هدف منحرف نساخت و حتی یک لحظه به بیهودگی و یاوگی نگرائد و عمر گرانمایه اش را یکدم به بی ثمری نگذرانید چنانکه خود فرمود (من اهل لهو و بیهودگی نیستم و هیچ کس در این مورد بمانند من نیست) پیامبری که هیبت معنوی و شکوه و سنگینی پایگاهش باندازه ای بود که چون مردی بر او وارد شد تمام اندامهایش بلرزه در آمد و پیامبر به او فرمود (مترس که من فرزند همان زنی هستم که خوراکش گوشتهای پخته در آفتاب بود).

پیامبر بدین جهت چنین سخنانی را بر زبان میراند و با یاران خویش فروتنانه رفتار میکرد که بیم آن داشت مبادا پیروانش مانند مسیحیان درباره او مبالغه و غلو ورزند و او را چون عیسی فرزند خدا بخوانند ولی با همان شخصیت عظیم و جاودانه اش حسنین را در برابر دیدگان مردم بدوش میکشید و با صدای بلند می گفت، (ای فرزندان من بر شتری نیکو سوار شده اید و شما هم سواران خوبی هستید).

و چون حسین (ع) که پسر کوچکی بود در حال سجده بر شانه جدش سوار می شد

پیامبر سر از سجده بر نمی داشت تا فرزندش از دوش او بزیر آید و این نمونه شدت دوستی و ارادت پیامبر بفرزندش حسین بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴

(۱) روزی پیامبر بر منبر سخن، پیروانش را هدایت میکرد و پند میداد که حسین از آن سوی مسجد پیش دوید و ناگهان بزمین افتاد، پیامبر سخنش را قطع کرد و از منبر بزیر آمد و فرزندش را گرفت و بالای منبر رفت و او را بدامن گرفت و فرمود خدا شیطان را بکشد، فرزندان موجب آزمایشند، چون فرزندم بزمین افتاد گویا قلب من افتاد).
و حوادث دیگری از این نمونه که نشان دهنده شدت انس و علاقه پیغمبر به دو فرزندش بود، رخ میداد که اکنون در صدد بیان آن نیستیم و می گوئیم که این محبت سرشار بدان سبب نبود که حسنین فرزندان دختر او بودند و این پیوستگی خانوادگی موجب ابراز این همه عاطفه شدید و خارق العاده نمی گردید که از میزان عرف و عادت همگی بیرون باشد. بلکه بدون شک در اینجا رازهای بزرگ و اسرار دقیق و ژرفی نهفته بود، رازهایی بس بزرگ و روحی که بر پیوند جسمی برتری داشت. آیا نباید این حقیقت بزرگ را بپذیریم که پیغمبر از دیدگاهی بلند و متعالی تر از افق زمان حقایق حیات را می دید و روح مقدس او بر وقایع آینده مشرف بود و شعاع دیدش در پرده روزگار فردا نفوذ میکرد و بر صفحات تاریخ و تکوین احاطه ای کامل داشت؟

او با چشمان پرنفوذ معنویش گذشته و حال و آینده را بیک دیده می نگریست و حوادث آینده را بمعاینه در برابر دیدگانش مجسم می دید نه بصورت یک پیش بینی ذهنی بلکه بچهره یک حقیقت بارز و واقعی پیغمبر بدرستی میدید که دو فرزندش در راه دفاع از دین و نگهبانی شریعتش چه رنجها میبردند و چگونه مال و جان خود و فرزندانشان را در طریق وصول باین هدف مقدس فدا و قربانی کنند و گرانبهاترین و عزیزترین فدیها را به پیشگاه خداوندی تقدیم میدارند.

حسن (ع) زهر تلخ و کشنده معاویه را چندین بار می‌نوشت تا

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵

بنوبت آخر جگرش پاره پاره می‌شود و پس از آن حسینش که نمونه عالی فداکاری و شهادت است در راه نگهبانی آئین جدش فدا میشود و با سینه و گلوگاه و سرش به پیشواز شمشیرها و نیزه‌ها و پیکانهای دشمن میرود تا اسلام را از نقشه‌های خطرناک فریب بنی امیه که برای نابودی دین و کندن ریشه آن در سر دارند نگه دارد.

(۱) او جان خویش و یاران و فرزندان را که چهره‌های خجسته‌عالیترین هدف‌های ارزنده ایمانی بودند برای نگهداری اسلام و بنیانهای استوارش از هجوم ویرانگر بنی امیه به رنج و خطر انداخت تا اینکه اسلام از این خطر سالم ماند و فروغ تابنده‌اش دامن گسترده و حقایقش آشکار شد و کافران نابود شدند و تبه‌کاران بخسران افتادند و کلمه الله برتری و اعتلا یافت و کلمه دشمنان خدا فروکش کرد و همه مسلمانان از نخستین روزگار اسلام تا کنون بلکه تا دامان رستاخیز و ام‌دار و گروگان سپاس و امتنان این دو پیشوای بزرگند و اگر این دو قربانی بزرگ و بی‌مانند تاریخ نمی‌بود بلی اگر این دو پیشوای بزرگ فدای هدف‌های عالی اسلامی و انسانی نمی‌شدند، بر اثر تبه‌کاری و تلاش زشت بنی امیه، دوباره مردمان بهمان آئین جاهلی نخستین بازمی‌گشتند بلکه بدتر و واژگون‌تر.

در این صورت رفتار پیامبر نسبت بفرزندان فداکارش و مهر و بزرگداشتی که درباره آنان مبذول می‌داشت هرگز غریب و شگفت‌انگیز نمی‌نماید و چون پیامبر، پیش آمدهای دردناکی را که در انتظار فرزندان او بود می‌شناخت، بلکه بمعاینه می‌دید و مجاهدت تلخ و گدازنده‌ای را که در راه حفظ آئینش انجام می‌شد بدرستی احساس میکرد بهمین جهت آنها را در آغوش می‌فشرد و می‌بوید و می‌گفت (اینها دو فرزندان من و دسته‌های گل خوش‌بوی من هستند) و به یقین که پیغمبر عطر روحانی الهی را از وجود آنها

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶

استشمام میکرد و نور خدائی را در پیشانی بلندشان می‌دید و در اینجاست که میدانیم و واجب است بدانیم که حسن و حسین (ع) نوری یگانه‌اند و یکی را بر دیگری به اندازه یک سر موی نباید ترجیح داد. هر یک از آنها به ایفای فریضه امامت خویش قیام کردند و رسالت خود را به نیکوئی و تمامی انجام دادند و برنامه‌ای را که از طرف پدر و نیاشان از نخستین روز امامتشان طرح شده بود اجرا کردند.

(۱) اگر بخواهیم شناخت حسن ع را گسترده‌تر درک کنیم و دلیری و جنگاوری و نیروی قلب و توان رویارویی و برهان رسا و بی‌اعتنائیش را به پول و ریاست و شکوه حکومت ظاهری دریابیم باید بسخنان استوار و نامه‌های صریح او توجه کنیم و گفتار و بحث‌های آتشین حضرتش را با بزرگان منافقان و سردمداران کافر حق ناشناس در حضور معاویه نگاه کنیم، موقعی که معاویه آنها را با حضرت حسن بمعارضه انداخت تا از آن جدل لذت ببرد و بر چانه حاشیه‌نشینان یاوه‌گویی بخندد اشخاص حقه‌باز و پرلافی مثل عمرو عاص و پسر شعبه و مروان و دیگران از عناصر جهنمی زشتکاری که یک لحظه بخدا ایمان نیاوردند، در چنین هنگامه‌ای عظمت روحی امام و بلندی مقامش همچون موجی که از اقیانوس برمی‌خیزد مشخص شد و اگر از اینهم بیشتر بخواهیم باید گفتارش را در بستر شهادت ارزیابی کنیم، هنگامی که میخواست از زندان این تیره خاکدان به اوج ملکوت پرواز کند و سخنانی که بدان هنگام به برادرش محمد حنفیه درباره حضرت حسین بیان داشت آنجاست که اسرار امامت گشوده می‌شود و پرتو روشنگر حقایق پیشوائی و رهبری چهره مینماید و اصالت آسمانی نبوت و ولایت کلیه الهیه بازشناخته میشود و مشخص میگردد که حقیقت ولایت در انحصار خدا و رسول و علی ع و فرزندان اوست چنانکه قرآن مجید می‌سراید (پیامبر به مؤمنان از جانهای آنها برتر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷

و چیره‌تر است) و بدیگر جای گفت (همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خداوند و پیامبر اوست و کسانی که نماز را برپای میدارند و زکاء میدهند و در برابر خدای رکوع می‌کنند) و این آیه را مفسران در شأن علی میدانند و پیامبر در روز غدیر فرمود (هر کرا من مولایم این علی پیشوای اوست) در اینجا قلم سرکشی کرد و محدوده مقال را شکست و بچالاکی از مسیر بیان و مقصد بیرون جست.

(۱) کوتاه سخن در بیان مطلب آنکه دشمنی بنی هاشم و بنی امیه پدیده اختلاف هدایت و گمراهی و روشنائی و تاریکی بود.

اگر روزگار دودمان بنی امیه را از دوران عبد‌الشمس تا مروان در صفحات تاریخ بررسی کنیم چیزی در این اوراق سیاه جز فریب و نیرنگ و پیمان‌شکنی و تبهکاری و گناه و خیانت و زنا و حرام‌زادگی و آنچه بمفهوم پستی و رذیلت است نمی‌بینم. و بر عکس چون سیره بنی هاشم را از دوران نخستین تا همین عصر بررسی کنیم در صفحات درخشان این تاریخ روشن آنچه را که بمفهوم شرف و فضیلت است از وفا و راستی و دلیری و پاکدامنی و پاکی زایش و بزرگی روح و برتری همت و قربانی شدن در راه وصول بمبدأ، به نیکی درمی‌یابیم و همه برجستگی‌هایی که پدیده کرامت اخلاقی و پاکی نژاد است در روش این خاندان بزرگ و طاهر تاریخ بروشنی مشهود و مشخص است.

اگر کسی بخواهد برای بنی امیه عذری بتراشد و بگوید علت دشمنی آنها با بنی هاشم بدست آوردن قدرت و حکومت بوده است می‌گوئیم عذر طرفداران بنی امیه در عصر حاضر در ادامه این عداوت چیست در صورتی که امروز با چنین دشمنی جسورانه‌ای بهره‌ای در دنیا و اجری در آخرت نمیتوانند برای خود دست و پا کنند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸

(۱) در اینجا باید به این آیه از قرآن استناد کرد که گفت:

«آیا شما را به زیانکارترین مردمان آگهی دهم آنان که تلاش و کوشششان در این دنیا گم و تباه میشود و چنین می‌پندارند که کرداری نیکو دارند».

«اینها در این جهان و آن جهان زیانکارند و این خود یک زیان و خسران آشکار است».

سپاس خدائی را که بچشمانم برای شناخت کفر بصیرت داد و دیدگانم را به اسلام و گرایش به پیشوائی حسن و حسین (ع) و خاندان پاک پیامبر روشنی بخشید و از آستان خداوندی میخواهم، چنانکه مرا بشناخت آنها و پذیرش رهبری‌شان منت‌دار خود فرمود مرا در آن جهان نیز با آنان همراه گرداند و بشفاعت آنها و دوری از دشمنانشان، کرامت عنایت فرماید.

شما را دوست میدارم مادام که ابر می‌بارد و رعد می‌غرد و ژاله میریزد
از هر کس که دشمن شماست بیزاری میجویم زیرا شرط دوستی، دوری از دشمن
شماست

و بدرستی باید پذیرفت که امام حسن (ع) در مدت کوتاهی که پس از پدرش زندگی کرد چنان بار سنگینی از ناگواری و اندوه را تحمل کرد که پیامبران از برداشت آن ناتوان بودند و این رنجها و سختیها هرگز از مصائبی که بر حسین (ع) در روز عاشورا گذشت کمتر نبود، و این سختیهای دردناک و ضربه‌های کوبنده‌ای که بر این دو برادر وارد شد اگر چه بظاهر و شکل و اسلوب مختلف بود ولی در اصل یکی بود و از یک منشأ برمی‌خاست.

همچنانکه حسین (ع) در برابر انبوه مصائب و امواج تباهی‌ها چنان استقامتی ورزید که فرشتگان آسمانی را به شگفتی افکند برادرش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹

حسن (ع) هم با دشمن فریبکارش پیکار کرد و با شکیبائی اعجاب‌انگیزی تلخ‌ترین و جانکاه‌ترین خیانت مردم را تحمل فرمود و هرگز در این نبرد بسستی نگرائید و ابراز ناتوانی و سراسیمگی نکرد و سرمایه و اموالی را که معاویه از او غصب کرد و در تیول

بنی امیه قرار داد به هیچ شمرد و یک‌هزارم آن را نگرفت و پارسائیش را به ننگ مال دوستی هرگز نیالود.

(۱) پس نبایستی امتیازی بین این دو برادر قرار داد و گفت صبر حسن کمتر از شکیبائی حسین است و مصیبت و رنج و اندوهش سهلتر و قابل تحمل تر.

پس درود خداوند بر شما باد ای پیشوایان هدایت و فرزندان علی و زهرا (ع) تا بدان گاه که فضیلت میدرخشد و پستی به نیستی و بدنامی میرسد.

سخنان خود را به بیان اشعاری که در خاتمه قصیده رثاء حسینی (ع) بیش از پنجاه سال پیش سروده‌ام پایان می‌دهم.

چنان آبی از چشمانم می‌بارد و آتشی از قلبم زبانه می‌زند که هرگز ابرها و برق‌ها تحمل آن را ندارند
و شعری دیگر

دودمان شریف و روشن و نژاد پاکی که از بلندمرتبگی به بی‌نهایت رسید و به قاب و قوسین الهی پر کشید

اگر بخواهیم حسب و نسب افراد را بشماریم می‌بینم که گردش سیارگان چگونه بر آنها حمله برد و نابودشان کرد

پس من نسبی ندارم مگر آنکه خود را بشما ای دودمان پیامبر پیوند دهم

پس من را دودمان و افتخاری نیست مگر آنکه بخویشاوندی شما مفتخر شوم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰

این کلمات را انگشتان لرزان و قلم من ناتوان بدون آمادگی قبلی در ساعات آخر روز

بیست و یکم ماه رمضان که روز شهادت پیشوای اوصیاء و رهبر راستین انسانها علی

علیه اسلام است در سال ۱۳۷۳ هجری قمری برشته نگارش کشید.

محمد حسین آل کاشف الغطاء در مدرسه علمیه نجف اشرف

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱

(۱)

بیعت

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳

(۱) اسلام به مسأله خلافت توجهی خاص و مهم دارد و مسئولیتهای بزرگی برای آن قائل است تا مسلمانان را برانگیزد و در میدانهای دانش و اندیشه رهانشان سازد، بسوی خیرشان بکشانند و از راههای تاریک تباهی دورشان گرداند «۱»

خلافت مسئول تهیه همه اسبابهایی است که به امت نیرو و آسایش بخشد، نگهبانی دین و حفظ شئون مسلمین و منافع و مصالح عمومی مردم بعهدہ مقام خلافت است و خلیفه محوری است که سیاست راستین مردم و پیشروی و پاکی همگان بر گرد آن می‌گردد. حقیقت اسلام و ایدئولوژی و احکام آن مصالح دینی و سیاسی مردم را متضمن است و دین و سیاست در اسلام بهم پیوسته و هرگز از هم جدا نمی‌شود و این حقیقت را گروهی فراوان از خاورشناسان بخوبی دریافته و به آن توجه داشته‌اند چنانکه یکی از آنها می‌گوید:

(اسلام دینی نیست که فقط به ظواهر مذهبی توجه داشته باشد بلکه بمسائل سیاسی و اجتماعی نیز عنایتی کامل دارد چنانکه مؤسس بزرگ آن در عین حال که پیامبری برگزیده بود در کار حکومت

(۱) - خلافت از مصدر خلف بمعنی از پی درآمدن است و از آن بجانشینی تعبیر میشود چنانکه می‌گویند فلاتی کسی را در میان قومش خلیفه خود گردانید و در قرآن مجید آمده است که (موسی گفت ای هارون در غیاب من خلیفه من در میان مردم باش بعد

در عرف اسلامی منظور از خلافت، رهبری معنوی و اجتماعی است که به آن ولایت عامه میگویند و خلیفه پیشوای همه مسلمانان و مسئول اداره امور آنها در جمیع جهات است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴

و فرماندهی نیز شخصیتی نمونه بشمار میرفت که بهمه روشهای حکومت و سیاست آگاهی کامل داشت.

(۱) و مستشرق دیگر بنام جیت میگوید:

(اسلام فقط به مجرد عقاید دینی فردی اکتفا نمی کند بلکه ایجاد و اداره اجتماع آزاد و مستقلی را طرح ریزی کرده و در امر سیاست و حکومت روشی خاص دارد و در این باره قوانین و برنامه‌های مخصوصی را وضع کرده است) «۱» خلافت با اسلام پیوندی مستحکم و گسست‌ناپذیر دارد و جزئی از برنامه و فصلی از بنیانهای اساسی آن است که بایستی در میدان زندگی مسلمانان چنین برنامه اصیل و استواری اجرا گردد. شیخ محمد عبده در این باره میگوید: (حقیقت اسلام از اعتقاد و قانون تلفیق یافته و برای انتظام امت اسلامی، حقوق و حدود و قوانینی را تنظیم و ترسیم کرده است، و چون هر مسلمانی که بظاهر معتقد به اسلام است بهمه فرمانهای آن گردن نمی‌نهد و بر اثر هواپرستی و تجاوز، حقیقت را زیر پا می‌گذارد و بحقوق مردم تجاوز می‌کند، برای اجرای عدالت و تحکیم اساس مجتمع اسلامی، بایستی نیروی فائده‌ای وجود داشته باشد تا تبهکاران را بکیفر رساند و حکم قضات اسلامی را اجرا کند و نظم جامعه را برپای دارد) «۲»

اسلام به همراه مجموعه کاملی از نظامات و قوانین عالی انسانی ظهور کرد و هدفش تنظیم زندگی مردم و نگرهبانی حقوق و قضاء اسلامی از ستم و زیان بود تا دادگری و آسایش در همه سوی سرزمین‌های اسلامی گسترده شود و طبیعی است که برای اجرای چنین برنامه‌های ارزنده‌ای باید پیشوائی اصیل و نیرومند عهده‌دار وظیفه اداره امور

مسلمانان باشد و حمایت جامعه اسلامی را بر عهده گیرد و زندگی امت

(۱) - النظام السیاسی فی الاسلام ص ۱۵

(۲) - الاسلام و النصرانیة ص ۶۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵

مسلم را با واقعیت حیات تطبیق دهد.

(۱) ولی چه کسی میتواند پیشوائی مسلمانان را متعهد گردد و اداره امور میهن اسلامی

را وظیفه‌دار شود، پاسخ آن را بایستی از امیر المؤمنین (ع) شنید که صفات خلیفه را

بروشنی، بیان می‌کند و میفرماید:

(شما میدانید که خلیفه نباید در نگرهبانی نوامیس و خون و اموال عمومی و احکام

اسلامی و اجرای وظایف زمامداری، کوتاهی ورزد و سرمایه مردم را غارت کند و

نباید در امر رهبری ناآگاه و بی‌دانش باشد و مردم را بگمراهی اندازد و نبایستی ستمکار

و تجاوزگر باشد و پیوندهای اجتماعی را از هم بگسلد و ثروت عمومی را حیف و میل

کند و گروهی را بر دیگران برتری دهد و نباید رشوه‌خوار باشد و حقوق مردم را پامال

کند و خلیفه بایستی حدود اسلامی را اجرا کند و هیچ تبهکاری را بدون کیفر نگذارد و

هیچ سنتی از فرمانهای اسلامی را بلا اجرا نگذارد که در این صورت امت اسلامی تباه

میگردد) «۱»

پس در نظر علی (ع)، کسی میتواند امور مسلمانان و حفظ مصالح و شئون آنها را

عهده‌دار شود که دستی گشاده در امر رهبری داشته باشد و به هیچ روی در انجام این

مسئولیت بزرگ کوتاهی نورزد و به نیازمندیهای مردم آگاه باشد و سرمایه‌های عمومی

را به غارت نکشد و رشوه نگیرد و حدود الهی و سنت‌های پیامبر را معطل نگذارد و

چنانچه پیشوای اسلامی از چنین صفات بارز و مشخصات ارزنده‌ای بر کنار باشد،

جامعه مسلمین در روزگار او با سیل بنیان‌کن بدبختی‌ها و سیه‌روزیها مواجه میشوند و

اندوه و انحراف بر محیط اسلامی سایه می‌افکند.
قرآن حکیم هم گویای چنین حقیقتی در داستان حضرت ابراهیم

(۱) - نهج البلاغه، شرح محمد عبده ۱۹ / ۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶

است و شرط برقراری امامت را در خاندان او چنین بیان می‌دارد:

(ای ابراهیم ما ترا پیشوای مردمان قرار دادیم، ابراهیم گفت این امتیاز را در دودمان من

هم مقرر فرمای خداوند فرمود پیمان ما بستمکاران نرسد) «۱»

(۱) مفسران می‌گویند که منظور از پیمان خداوندی امامت است و امامت همان

خلافت، «۲»

پس هر کس که ستم کند نباید بمقام خلافت برسد، این ستم در هر مرحله‌ای از حیات

باشد فرق نمی‌کند، چه بخودش و چه ب دیگران «۳»

اسلام اهتمام فراوانی درباره خلافت مسلمین ابراز داشت، تا کسی پیشوای مسلمانان

شود که نمونه کاملی از عدل و حق و رمز بزرگی از دادگری و برتری باشد و مصالح

امت مسلم را بخوبی رعایت کند و پیروزیها و بزرگواریهای روشنی را در زمینه مجتمع

مسلمان تحقق بخشد و چنین صفات بارز و مشخصات دقیق و عظیمی در مسئله پیشوائی

اسلامی جز در خاندان پیامبر پیدا نمی‌شود، دودمانی که به اراده خداوند، هر گونه

پلیدی از اندیشه و عمل و اخلاق آنها بدور است و خداوند پاک و پاکیزه‌شان ساخته و

پیامبر، آنها را موازی با قرآن کریم دانسته است و چون هرگز باطل از پیش و پس بر

این کتاب عزیز وارد نمی‌شود، خاندان رسول هم از رخنه هر گونه بطلان و گناهی در

امانند.

آنها بگفته پیامبر کشتی نجات و پناهگاه مردمند و این بر اهمیت

(۱) - سوره بقره آیه / ۲۴ و ۱

(۲) - مجمع البیان

(۳) - ظلم بنفس مثل سجده در برابر بت و ارتکاب گناهان، علمای شیعه از این آیه به شایستگی حضرت علی استدلال کرده‌اند زیرا آن حضرت بر خلاف سایر خلفا، قبل از ظهور اسلام هم در برابر بتان سجده نکرد
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷
مقام آنان گواهی روشن است و امیر المؤمنین درباره امتیازات و صفات و فضائلشان چنین میفرماید:

(۱) (آنها زندگانی دانش و مرگ نادانی هستند، شکیبائی آنها از دانششان و ظاهرشان از نهادشان آگهی میدهد و خاموشی آنها بیانگر سخن آنهاست، هرگز با حق مخالفت نکردند و درباره آن اختلاف نوزیدند آنها پایگاه اسلام و پناهگاه مسلمانانند، با تلاش آنها حقیقت در جایگاه خودش قرار می‌گیرد و باطل از مقامش می‌افتد و زبان ناحق بریده میشود، آنها دین را با فهم و شناخت و خرد و رعایت فرمان آن درک کردند و فقط بشنیدن روایت اکتفا نکردند، زیرا سخنگویان دانش فراوانند و مجریان آن اندک) «۱» افزون از این امتیازات و ارزندگیها و مواهبی که خاندان پیامبر از آنها برخوردارند، پیغمبر با نص صریح آنها را به جانشینی خود برگزیده و خلافت را مخصوص آنها دانسته و از دیگران در امر پیشوائی مسلمین شایسته‌ترشان دانسته است و در این باره نصوص متواتری از آن حضرت بیان شده چنانکه میفرماید:

(همیشه این دین پایدار است تا روز رستاخیز فرا رسد و دوازده امام بر امت من رهبری خواهند کرد که همه آنها از دودمان قریش هستند).

و همچنین پیامبر فرموده پس از من دوازده امام خواهند آمد که همگی از قریشند و احادیث فراوان دیگری که در این باره از پیامبر رسیده که بصراحت مقام عالی خلافت را در انحصار همین دوازده نفر دانسته و فرموده است که اینها کشتی‌های نجات و

رهبران مسلمانند.

از جمله امامان پاک دوازده گانه که پیامبر آنها را بخلافت خویش معرفی کرده و در تبلیغ رسالت آسمانیش امین شمرده، امام حسن (ع) سبط اکبر و ریحانه اوست که او را به امامت منصوب

(۱) - شرح نهج البلاغه محمد عبده ۲ / ۲۵۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸

داشته و درباره او و برادرش فرموده است:

(۱) حسن و حسین (ع) هر دو بر امت من امامند اگر به مصلحتی بنشینند یا بضرورتی برخیزند).

امیر المؤمنین هم او را پس از خویش به احراز مقام خلافت معرفی کرد و پس از ضربت پسر ملجم که بشهادتش انجامید حسن (ع) را در وصیت خود به امامت منصوب کرد.

مسلمانان هم بنابراین وصیت، پس از شهادت امیر المؤمنین بجانب حسن (ع) هجوم آوردند و در صبح روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت در مسجد کوفه به بیعتش شتافتند.

حسن (ع) در میانه گروهی از باقیماندگان شایسته مهاجرین و انصار بمسجد آمد و بر منبر سخن بالا رفت و پس از ستایش و سپاس پروردگار بذکر فضائل رهبر فقید عدالت و شهید بزرگ انسانیت امیر المؤمنین علیه السلام پرداخت و برخی امتیازات آن حضرت را بر شمرد و سپس فرمود (دیشب مردی از این جهان رخت بر بست که نه از پیشینیان و نه از آیندگان کسی در شایسته کاری به او نمیرسد، او به همراه پیامبر خدا در راه خدا جهاد و از جان پیامبر نگهبانی می کرد.

پیغمبر همیشه پرچم مجاهدین اسلامی را به او می سپرد و فرشتگان به همراهش بودند و

هرگز از پهنه نبرد، جز با پیروزی بازمی‌گشت و خداوند پیروزی مسلمین را بدست او تحقق می‌بخشید.

او در شبی به ملکوت اعلیٰ پر کشید که عیسی هم در همان شب به آسمان رفت و یوشع بن نون وصی موسی نیز در همین شب چشم از جهان فرو بست. پدرم در حال مرگ چیزی از پولهای زرد و سفید از خود باقی نگذاشت مگر هفتصد درم از باقیمانده بخششهایش که میخواست با آن زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹ خدمتکاری برای خاندانش بخدمت گیرد».

(۱) در این وقت چهره روشن پدر در برابر دیدگانش بنظر آمد و گریه گلویش را گرفت و باران اشک بر گونه‌هایش بارید و همه مردم بگریه آمدند و اندوهی بزرگ و دردی جانکاه بر دلها سایه افکند.

امام بسخنان خود ادامه داد و پایگاه بلند معنویش را بر همگان بیان داشت و بزرگواری و شرفی را که از سوی خداوند به او ارزانی شده بمردم اظهار کرد و گفت:

«ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و آنکه نمی‌شناسد بداند که من حسن پسر علی (ع) هستم، من پسر پیامبر و فرزند جانشین پیغمبرم، من پسر پیامبر بیم رسان و بشارت‌بخش و فرزند رسول خدایم که مردم را بفرمان الهی بسوی خدا میخواند، من پسر چراغ روشن هدایت انسانهایم و از خاندانی هستم که فرشته وحی بر ما فرود می‌آمد و از خانه ما به آسمان میرفت و من از دودمان پاکی هستم که خدای، پلیدی را از آنها دور داشته و بپاکی معنوی پاکیزه‌شان ساخته است و من از خاندانی هستم که خداوند دوستی آنها را بر همه مسلمانان واجب شمرده و در قرآن مجید به پیامبرش فرموده است:

(بگو من از شما در برابر تبلیغ رسالت آسمانیم پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمیخواهم و کسی که بکسب نیکی پردازد ما هم بر پاداش نیکی او می‌افزایم).

(۲) سخنان رسای امام مطالب مهم زیر را در بر دارد:

۱- امام، مردم را به مجاهدات پدرش و گرفتاریها و سختی‌های بزرگی که در راه گسترش اسلام و نگهبانی پیامبر متحمل شده بود آگاه کرد و از پایداریهای او در پهنه‌های هولناک نبرد سخن گفت و در طریق این شناخت شاخص، رسائی بیان و اعجاز و ایجاز کلام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰

را بنهایت درجه رسانید چنانکه گفت (از پیشینیان و آیندگان هیچ کس در مقام عمل به او نرسید) و کسی که گذشتگان به پایگاه او نرسند و آیندگان نتوانند موقعیت او را دریابند مسلماً شخصیتی بزرگ است که بر همه مصلحان و بزرگان در ادوار تاریخ برتری یافته و چنین مقامی بحق شایسته پدرش امیر المؤمنین است که در موقعیتهای حساس و خطرناک تاریخ در گذشته و آینده هیچ کس بمقام او نرسیده و بمانند حضرتش در عمل و جهاد و نگهبانی از آئین اسلام، چنین پایگاهی را احراز نکرده است.

(۱) ۲- در گفتار برترین و نیکویش قداست شبی را که روان پدرش به بهشت جاوید پر کشید بمردم بیان داشت که در آن شب مسیحای پیامبر به آسمان عروج کرده و یوشع بن نون وصی موسی بجوار خداوندی فائز شده است و در همین شب بزرگ هم پیشوای اوصیاء و رهبر پرهیزکاران و نگهبان حوزه اسلام، الامام علی (ع) بدیدار حق شتافته و چنین شبی شریفترین و نامی‌ترین شبها در پیشگاه خداوندی است.

(۲) ۳- در حضور آن گروه انبوه از پارسائی پدرش و بی‌اعتنائی او به مایه‌های دنیائی سخن گفت و اشاره کرد که پدرش بهنگام مرگ اندوخته‌ای از خود بجای نگذاشت و حال آنکه با موقعیتی که داشت میتوانست در کاخهای بزرگ نشیمن گزیند و جامه‌های حریر و دیبای گرانبها بپوشد و خوراکیهای لذیذ بخورد و غلامان و کنیزان فراوان بخدمت گیرد ولی او از همه این بهره‌گیریها و بهره‌کشیها چشم پوشید تا به آنچه

خدایش در دیگر سرای از نعمت‌ها و کرامت‌ها و سعادت‌ها وعده داده است برسد و در این دنیا نیز از نامی جاویدان و ستایشی عطرآگین و یادی نیکو که همراه با تقدیس و بزرگداشت در نزد همگان است برخوردار گردد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱

(۱) ۴- سخنان امام، متضمن دعوت به قبول بیعت و خلافت او بود و این دعوت نیکوترین و جذاب‌ترین سخن بلیغ را به همراه داشت، زیرا خود را بمردم بدرستی و راستی شناسانید و گفت که او فرزند پیامبری است که مردم را بسوی خدا فرا خواند، او پسر قائد بزرگی است که چراغ روشن هدایت خلق است و او از خاندانی است که خداوند، پلیدی را از آنها برداشته و پاکیزه‌شان ساخته است، در این صورت آیا برای احراز مقام خلافت کسی شایسته‌تر از او هست که چنین کمالات و برتری‌هایی در او فراهم آمده باشد؟

(۲)

قبول بیعت

اشاره

چون سخنان امام که فقط اندکی از آن را تاریخ بیان داشته است پایان رسید، عبید الله بن عباس پیش آمد و مردم را به قبول بیعت امام برانگیخت و گفت، این پسر پیامبر شما و جانشین امام شماست با او بیعت کنید مردم این دعوت را پذیرفتند و فرمانبرداری خود را همراه با پذیرش و خشنودی اعلام داشتند و گفتند:

(او در نزد ما محبوب است و حقش بر ما واجب و برای خلافت بحقیقت شایسته است)

«۱»

همگی بسوی امام هجوم آوردند و با او بیعت کردند و در حقیقت این بیعت با خدا و پیامبرش بود.

نخستین کسی که با امام بیعت کرد، سردار بیدار و درست‌اندیش انقلابی، قیس بن سعد انصاری بود که با سخنانی که از آن شوق و حماسه می‌بارید و آماده پیکار با دشمنان خدا و اسلام بود گفت:

(دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم بر اساس دستورات کتاب خدا و سنت پیامبر و جنگ با تجاوزکاران) امام خواست به قیس به سعد بفهماند که عمل بکتاب خدا و سنت پیامبر و اتخاذ روشی در این مسیر نیازی

(۱) - مقاتل الطالیین، الارشاد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲

بشرط جنگ با تجاوزکاران ندارد زیرا همه چیز در کتاب خدا و سنت رسول بیان شده است باین جهت با نرمی و مهربانی فرمود (بر کتاب خدا و سنت پیامبرش که همه شرایط را در بر دارد) «۱»

(۱) ابن قتیبه می‌نویسد، هر گروهی که میخواستند بیعت کنند امام به آنها می‌فرمود: (با من بر مبنای پذیرش و شنوائی و فرمانبری بیعت کنید و با هر کس که جنگ می‌کنم بجنگید و با هر کس صلح می‌کنم صلح کنید) چون مردم این سخن را شنیدند از بیعت سرباز زدند و دست از آن کشیدند و امام هم دست خود را نگهداشت «۲» مردم بجانب حسین (ع) روی آوردند و فریاد زدند دستت را بگشا تا همچنانکه با پدرت بیعت کردیم با تو نیز بیعت کنیم و با تجاوزکاران گمراه شامی بجنگیم، حسین (ع) آنها را از خود راند و فرمود:

(بخدا پناه می‌برم که بیعت شما را تا برادرم حسن زنده است بپذیرم).

چون حسین (ع) دعوت آنها را نپذیرفت بناچار با ناراحتی بیعت حسن (ع) را پذیرفتند ولی این سخن بعید و نادرست می‌آید

(۱) - تاریخ ابن اثیر، تاریخ ابن خلدون

(۲) - بیعت عبارت از پیمانی است که مردم با پیشوای خود می‌بندند و امور رهبری را به او وامیگذارند و تسلیم امر او میشوند و با او مخالفتی نمی‌کنند و در اداره امور اجتماعی مطیع نظر او هستند و در موقع بیعت بمنظور تأکید این این پیمان دست خود را در دست او میگذارند، مثل خریدار و فروشنده‌ای که عقد معامله‌ای را می‌بندند چنانکه ابن خلدون در مقدمه‌اش بیان کرده است و بیعت نوعی قرارداد اجتماعی است، چنانکه ژان ژاک روسو هم بیان داشته و این نظریه نشان میدهد که تشکیل یک اجتماع و امت بر اساس قراردادی است که بین افراد صورت می‌پذیرد و هر فردی که داخل اجتماع میشود در واقع پیمانی با آنها می‌بندد و عضوی از اجتماع ملت میشود و ژان ژاک روسو بر اساس این نظریه استدلال کرده و صریحاً به بررسی جوانب آن در کتاب قراردادهای اجتماعی پرداخته است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳

که بگوئیم امام، در نخستین مرحله خلافت طرفدار سازش باشد زیرا می‌بینیم که امام در مواقع مختلف آمادگی خود را برای جنگ ابراز داشته و هرگز بسازش و صلح با دشمن تن در نمی‌داده است چنانکه در این باره. بتفصیل سخن خواهیم گفت

(۱) اگر هم درستی این خبر را بپذیریم باید بگوئیم که در میان آن جمعیت، گروه جنجالی و آشوبگر خوارج جا گرفته بودند که میخواستند اغتشاش و سراسیمگی راه بیندازند و مردم را با تهدید وقوع جنگ تازه بترسانند و از دور امام پراکنده سازند، زیرا هیچ اعتقادی بخلیفه جدید نداشتند، ولی شیعیان خاص و یاران فداکار امام، دل‌هائی سرشار از ایمان داشتند و نسبت به امام، اطمینان و محبت و اخلاصی فراوان ابراز میکردند.

و اگر هم هیچ سخنی نباشد، اگر این خبر، متضمن صلح باشد، همچنین مسئله جنگ و اراده نبرد را نیز در بر دارد و از هر دو جانب سخن می‌گوید هم از دوستی با کسی که

فرمان امام را بپذیرد و هم از جنگ با کسی که از اطاعت سرپیچد چه از گروه خوارج باشد و چه از مردم شام و بهمین جهت چنین شرطی بر خوارج گران می‌آمد و آنها فقط طرفدار جنگ با شامیان بودند و مبارزه با گروه دیگری جز اهل شام را نمی‌خواستند و ما پیش از آنکه پرده از چهره این راز برداریم بتفضیل سخن می‌پردازیم:

(۲)

۱- قبول خلافت

اشاره

گروهی از ناقدین تاریخ می‌پرسند چرا امام در چنین موقعیت خطرناکی که مسلمانان دچار آشوبها و تندباد ناگواریها بودند خلافت را پذیرفت و شایسته بود که امام در این کار شتاب نورزد و مدتی صبر کند تا ببیند چه پیش می‌آید و ما جواب آنها را به محقق فقیه مرحوم آل یاسین که خداوند آرامگاهش را خرم نگه دارد وامی‌گذاریم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴

(۱)

اول

وقتی که میدانیم مردم ناگزیرند که از دینی پیروی کنند و در دین‌داری پیشوائی را که از جانب پیامبر انتخاب شده برهبری خود برگزینند امام هم که ملزم بقیام برای اجرای وظایف رهبری در سایه یاری و همکاری مردم است بایستی بیعت مردم را بپذیرد. توجه مردم هم در آن زمان برای امام، حجت بود زیرا هر چند در ظاهر حال، مردم از نقاط مختلف کشور اسلامی نسبت به امام اظهار فرمانبرداری کردند و بیعتش را پذیرا شدند در این صورت قبول خلافت برای امام واجب بود و نمی‌توانست از آن سرباززند.

(۲)

دوم

ناقدین تاریخی مسأله خلافت حسن (ع) را فقط از جنبه حکومت ظاهری و دنیائی بررسی می‌کنند در صورتی که شایسته است این مسأله مهم اسلامی، بیشتر از جنبه دینی و معنوی مورد بحث قرار گیرد و در این مورد بین مسائل دینی و دنیائی در نظر امام فرق فاحشی وجود داشت و ما می‌بینیم که از نظر معنوی در این باره نه تنها زیانی متوجه امام نشد بلکه در حقیقت پیروزی بزرگی نصیبش گردید که ما در موقع مناسب به تشریح کامل آن خواهیم پرداخت و امام را از تحمل اینهمه ناگواری پروائی نبود زیرا آنها را در راه نگهداری حقیقت اسلام برداشت می‌کرد و کسی از حسن (ع) سزاوارتر به تحمل اینهمه رنج و ناگواری نبود زیرا او فرزند پیامبر و میراث بر رسالت اوست.

(۳)

سوم

اگر هم بفرض، امام حسن با پایگاه بلند معنویش پیشوای مسلمانان نبود و در استوای اعلائی نسب ممتاز و مرکزیت علمی و معنوی قرار نمی‌داشت بازهم در چنین هنگامه خطرناکی نمی‌توانست

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵

خود را از حوادث کنار بکشد و یا متعمداً مردم را در امواج خطرمند روزگار پشت سر نهد و بی‌اعتنائی پیش گیرد، اگر چه مردم او را تنها بگذارند، بلکه ناگزیر است در این رویدادهای زشت و سیاه از جامعه اسلامی دفاع کند و از مردم بخواهد که برای پایداری حق و زشت شماری تباهی‌ها قیام کنند همچنانکه حسین (ع) بروزگار خویش چنین کرد «۱»

(۱) با چنین دلایلی شیخ فقید جناب آل یاسین، ضرورت پذیرائی خلافت امام و لزوم

شتاب در قبول دعوت گروهی فراوان از مسلمانان را که بنام او فریاد میزدند مدلل میدارد و بدون شک اگر امام از مقام خلافت بزیر می‌آمد و زمام امر امت را از دست می‌نهاد دچار گرفتاریها و مشکلاتی می‌شد که هرگز رفع آنها امکان‌پذیر نبود و پس از آنکه همه مردم برای پذیرائی خلافت او فراهم آمده بودند چه مسئله‌ای او را از عدم تسریع در قبول خلافت تبرئه می‌کرد؟

(۲)

۲- بیعت همگانی

جهان اسلامی آن روز بر قبول زمامداری امام حسن اجتماع کرد و همه مردم از سرزمین‌های دور و نزدیک فرمان امام را پذیرفتند و اطاعت و خضوع در برابر حکومتش را ابراز کردند، در کوفه چهل و دو هزار نفر با شنوائی و پذیرائی با او بیعت کردند، همچنین مردم بصره و مدائن و همگی مردم عراق و حجاز به آنها پیوستند و فارسیان بوسیله زیاد بن ابیه و مردم یمن بدست سردار بیدار و با تدبیر جاریه بن قدامه، قبول بیعت کردند و جز معاویه و یارانش که خلافت علی (ع) را هم نپذیرفت کسی از پذیرش خلافت امام سرپیچی نکرد.

پس خلافت حسن (ع) هم بمانند پدرش با پذیرش همگانی و قبول افکار عمومی انجام یافت

(۱) - صلح امام حسن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶

(۱)

۳- استقرار دولت

چون مراسم بیعت پایان یافت امام به تنظیم امور حکومت پرداخت و کارگزاران دولت را تعیین فرمود و افراد خوشنام و شریف از مؤمنان راستین و شایسته کاران مسلمین را برگزید و فرمانهای اندیشمندانه‌ای صادر کرد و صد در صد بر حقوق سپاهیان افزود چنانکه پدرش علی (ع) هم در جنگ جمل چنین کرد.

و این اقدام نخستین امام که نشان دهنده بخشایش و نیکی و احسان او بود، دلها و شمشیرهای ارتش را بفرمان آورد چنانکه ابن کثیر می‌نویسد (مردم او را بیشتر از پدرش دوست می‌داشتند) «۱»

همچنین در استواری بنیان دولت و سامان سامان‌بخشی به امور حکومت و استقرار و نگهداری آن، تلاشهایی اساسی معمول داشت و در سخنان خود ب مردم و مسئولین امور، لزوم اطاعت از مقام خلافت را یادآوری میکرد و آنها را بفرمانبرداری و همکاری برمی‌انگیخت زیرا او از خاندان پیامبر و حلقه‌ای از زنجیره گرانبهای دودمان رسول بود که پیغمبر برای امتش بیادگار گذاشت.

امام پیروانش را از فریب و دروغ و نیرنگ معاویه و شنیدن سخنان ناهنجار و دعوت‌های نابکارانه او بر حذر میداشت و به همگامی و یگانگی و هم‌آهنگی دعوت میکرد، تا بر ضد دودمان خیانت شعار معاویه که اساس اسلام را تهدید میکردند و حیات مجتمع اسلامی را بخطر مرگ انداخته بودند، به پیکار برخیزند و آنها را از سر راه مسلمانان بردارند

(۲)

۴- اشتباهات تاریخی

بعضی از مورخین و همچنین نویسندگان معاصر درباره بیعت امام حسن بر اثر کمی آگاهی و عدم تحقیق دچار اشتباهاتی شده‌اند

(۱) - البدایه و النهایه ج ۸ ص ۴۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷

که لازم است به برخی از این خطاهای تاریخی اشاره کنیم:

(۱) ۱- مسعودی می‌نویسد (با امام حسن دو روز پس از مرگ پدرش بیعت کردند) «۱»

این سخن با آنچه همه مورخان نوشته‌اند موافق نیست و بنا بر روایات تاریخی، در سحرگاه همان شب که پیکر پاک امام بخاک سپرده شد جریان بیعت انجام گرفت.

(۲) ۲- استاد محمد فرید وجدی می‌نویسد (بیعت با امام حسن قبل از مرگ پدرش

انجام یافت و پس از آن پدرش وفات کرد) «۲»

این سخن هم مانند پیش بر خلاف آراء همگی مورخین است و همگی عقیده دارند که

مردم پس از شهادت امیر المؤمنین، با امام حسن بیعت کردند و تا آنجا که ما میدانیم

هیچ مورخی چنین خبری را نقل نکرده است.

(۳) ۳- شیخ محمد خضری درباره بیعت امام می‌نویسد (حسن (ع) دید که بیعت مردم با

او مثل بیعت با پدرش همگانی نیست و فقط شیعیان او در عراق به او پیوسته‌اند) «۳»

این سخن بواقع نادر است زیرا بیعت با امام منحصر به مردم عراق نبود و کارگزاران

خلافت در همه شهرهای اسلامی چنانکه قبلاً گفتیم از مردم برای امام بیعت گرفتند و

هیچ نقطه‌ای از سرزمین‌های گسترده اسلامی جز نقاطی که در زیر فرمان معاویه بود از

قبول بیعت سرپیچی نکرد.

(۴) ۴- دکتر طه حسین می‌نویسد (حسن خود را کاندید خلافت نکرد و مردم را بقبول

بیعت دعوت نمود بلکه قیس بن سعد مردم را به بیعت امام برانگیخت و مردم گریستند

و پیشنهادش را پذیرفتند

(۱) - التنبیه و الاشراف

(۲) - دائرة المعارف و کنز العلوم و اللغه فرید وجدی

(۳) - اتمام الوفاء فی سیره الخلفاء

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸

و بعد از آن امام حسن برای پذیرفتن بیعت مردم بیرون آمد (۱)

این سخن کاملاً نادرست و از واقعیت بدلائل زیر بدور است.

(۱) ۱- این که نوشته است، حسن (ع) خود را برای خلافت نامزد نکرد و بعد هم به

بیعت آنها اعتراض نورزید و واقعیتی ندارد زیرا امام در خطابه‌ای که پس از شهادت

پدرش ایراد کرد و از او ستایش نمود، مردم را به بیعت خویش دعوت کرد و آنها را به

اطاعت خود برانگیخت و بهمین جهت از امتیازات نفسی و برتریهای دودمان خویش

که فقط انحصار به او و خاندانش دارد سخن گفت و بیان چنین فضائلی پس از گفتاری

که در سوک پدرش ایراد کرده، جز دعوت به بیعت، مفهوم دیگری ندارد و نشانگر،

انگیزش جامعه اسلامی بقبول خلافتی است که جز او کسی شایسته احراز آن نیست.

(۲) ۲- و اینکه گفت، قیس بن سعد مردم را در غیاب امام بقبول بیعت دعوت کرد و

پس از آن امام حاضر شد و مردم با او بیعت کردند، سخنی نادرست و اشتباهی آشکار

است، زیرا بیعت پس از سخنرانی امام انجام یافت و پیش از آن وقتی برای این کار نبود

و کسی که پس از خطابه امام مردم را دعوت بپذیرش خلافت کرد عبید الله بن عباس

بود و نخستین کسی هم که این دعوت را پذیرفت چنانکه قبلاً گفتیم قیس بن سعد بود

متأسفانه مطالبی که دکتر طه حسین درباره امام حسن (ع) نوشته بیشترش نادرست و

دور از تحقیق است، او در مسئله صلح امام حسن (ع) و سایر وقایع روزگار امام بطور

سطحی سخن گفته و بدون تحقیق گذشته و رفته است و هرگز به تحقیق نپرداخته و به

واقعیت نزدیک نشده است و ما به اشتباهات تاریخی و استنتاجات نادرست او در جای

خود اشاره خواهیم کرد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹

(۱)

جنگ سرد

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱

(۱) انتقال خلافت به فرزند رسول موحی از اندوه و اضطراب به پسر هند برانگیخت و دچار سرگردانی شدیدی شد و بسختی بدست و پا افتاد زیرا می دانست که امام دارای موقعیت و محبوبیت عظیمی در بین مسلمانان است و پایگاه بلندی را در نهاد مردم حائز است، بدان جهت که فرزند رسول بزرگوار اسلام و از هر کس در نزد پیامبر عزیزتر و نزدیکتر است و احادیث متواتری از آن حضرت درباره عظمت مکانت و بلندی شان امام در میان مردم شایع شده و چگونه میتوان او را با پسر هند مقایسه کرد و معاویه را با حسن (ع) برابر دانست، زیرا معاویه از شاخه های درخت پلیدی است که قرآن مجید به آن اشاره کرده و مسلمانان از کینه توزیهای او و پدر و خاندانش نسبت به اسلام از آغاز طلوع حقیقت این دین بزرگ بخوبی آگاهی دارند.

اضطراب سراپای معاویه را فرا گرفته بود و سایه سنگین اندیشه ای تلخ همه شب تا سحرگاه، بستر خوابش را به ناآرامی می کشید و از انتقال خلافت اسلامی به امام، شدیداً رنج می برد، او می دانست که امام، از شریعت پیامبر و روش پدرش که نبرد با سرکشان را واجب می شمرد هرگز عدول نمی کند و معاویه هم اکنون پرچمدار طغیان و تجاوز است. پس امام همه کوشش خود را برای مبارزه با او بکار خواهد برد، علاوه بر این هیچ گونه راهی برای حمله بشخصیت حسن (ع) و تهمت بر او وجود ندارد و معاویه نمیتواند او را مانند پدرش بکشتن عثمان متهم سازد زیرا امام از

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۲

مدافعین عثمان و نگهبانان خانه او بهنگام محاصره بود، پس حسن (ع) را به چه افترائی متهم کند و کدام انحراف و گناهی برای او بتراشد با اینکه میدانند حضرتش از هر منقصتی مبرا است و به همه برتریها و بزرگواریها ممتاز و مشخص است.

(۱)

شورای اموی

معاویه ناگزیر شورائی فوری تشکیل داد و یاران رازدار و مخلص و پیروان صمیمی و مورد اعتمادش را بدربارش فرا خواند و آنها را از موقعیت خطرناکی که برایش پیش آمده آگاه کرد و از خطر فوری و بزرگی که بر حکومتش سایه افکنده سخن گفت و اضافه کرد چنانچه تصمیماتی قاطع گرفته نشود و تلاشی مؤثر و کوبنده انجام نیابد، خطری وحشت‌آور همگی را به نیستی تهدید خواهد کرد.

پس از بررسیهای لازم و تبادل افکار، همگی در موارد زیر، اتفاق رأی یافتند.

- (۲) ۱- اعزام جاسوسان و خبرگزاران چیره دست بهمه شهرهائی که خلافت امام را پذیرفته‌اند، مخصوصاً به کوفه و بصره تا از جریانات بخوبی آگاهی یابند و معاویه را آگاه سازند و بدانند میزان وفاداری مردم نسبت به امام چه اندازه است بعلاوه در بین مردم به سمپاشی پردازند و مردم را از نیروی معاویه و ناتوانی حسن (ع) بترسانند.
- (۳) ۲- نامه‌هائی برای بزرگان عرب و رؤسای قبایل و سرشناسهای شهرها بنویسند و رشوه‌های کلانی به آنها پردازند و آنها را چنانچه با معاویه همکاری کنند و حسن را تنها بگذارند به دادن منصب‌های بزرگ دولتی وعده دهند. ولی همگی اتفاق کردند که انجام اقدام دوم، موکول به وصول گزارش جاسوسان شود و پس از آن در فرصت مناسب برای فریقین مقامات محلی اقدام گردد.

در اجرای این امر، معاویه دو نفر از جاسوسان ماهر و مورد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۳

اعتماد خود را که به زیرکی و چیره دستی آنها اطمینانی خاص داشت برگزید یکی از آنها از قبیله حمیر بود که به کوفه اعزام شد و دیگری که از بنی القین بود عازم بصره شد.

وقتی که جاسوسان به محل مأموریت خود وارد شدند و اجرای برنامه‌های تعیین شده را آغاز کردند، بزودی نقشه‌های آنها بر ملا شد و پلیس شهری آنها را دستگیر کرد. حمیری را بحضور امام آوردند و امام دستور قتل او را صادر فرمودند و دیگری هم بحضور حاکم بصره که عبد الله عباس بود آورده شد و عبد الله فرمان داد او را اعدام کردند.

(۱)

اخطار امام

اشاره

پس از ظهور این تجاوز آشکار، امام طی نامه‌ای به معاویه اخطار کرد و به تهدید او پرداخت و معاویه را به اعلان جنگ وعده داد، باین شرح:

(اما بعد، تو جاسوسهائی بسوی من فرستادی و به دسیسه پرداختی مثل اینکه آرزومند جنگ هستی و بدون شک بخواست خداوندی بچنین خطری خواهی افتاد، بمن گزارش داده‌اند که تو خود را آماده کاری می‌کنی که آدمهای خردمند هرگز به آن دست نمی‌زنند، تو در این باره مثل کسی هستی که درباره‌اش گفته‌اند:

ما و آنان که به همراه ما جان می‌سپارند چون کسی هستند که راه می‌پیماید و شب می‌آرامد تا سحرگاه براه افتد و به آن کس که راهی دیگر را می‌پیماید بگوی تو هم راه ما را برگزین که بزودی به آن خواهی رسید در این نامه‌ها اراده و درست‌اندیشی امام بخوبی لمس میشود و تصمیم امام بر شروع جنگ، در صورتی که معاویه بر سرکشی خود پافشاری کند و در گناه و تمردش باقی بماند مشخص میگردد، امام در

این نامه همچنین از خوش حالی معاویه در شهادت امیر المؤمنین

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۴

ابراز نفرت می کند.

(۱)

پاسخ معاویه

معاویه از وصول نامه امام، بشدت ناراحت شد و در صدد برآمد از فریبکاری خود عذر

بخواهد و از خودش در برابر کار زشتی که مرتکب شده دفاع کند و در این مورد

چاره‌ای جز این ندانست که خوشحالی‌اش از شهادت امیر المؤمنین را انکار کند زیرا از

دروغ گفتن پروائی نداشت و فریب و کذب و نیرنگ سرپای وجودش را فرا گرفته

بود، درباره اعزام جاسوسها و خبر گزارها هم بهتر آن دانست که جریان را بسکوت

واگذارد و از بیان آن چشم‌پوشد و عذری نترشد، بنابراین در پاسخ امام چنین نوشت:

اما بعد، نامه‌ات رسید و از مضمونش آگهی یافتم و من از شنیدن خبر مرگ علی (ع) نه

خوش حال شدم و نه اندوهگین، نه امیدوار گشتم و نه تأسف خوردم «۱»

و اما درباره پدرت باید بشعر اعشی بنی قیس بن ثعلبه توجه کرد که گفت: «۲»

(۱) - ابن کثیر در البدایة و النهایة می نویسد معاویه از قتل امام ابراز تأسف و اندوه کرد

ولی این سخن درست نیست زیرا خود معاویه میگوید من از این خبر، اندوهناک نشدم.

بعلاوه تأسف او با روش خصمانه‌ای که با امام داشت و دشنام آن حضرت را واجب

می دانست و شیعیانش را میکشت جور در نمی آید

(۲) - اعشی بنی قیس همان اعشی کبیر است که نامش میمون بن قیس است او در

دهکده منفوحه از نواحی یمامه بدنیا آمد و خانه و قبرش همانجاست میگویند او

نصرانی بود و نخستین کسی است که شعر را وسیله گدائی قرار داده است او بمکه آمد

و قصد دیدار پیامبر را داشت و آن حضرت را بقصیده‌ای ستایش کرده بود که مطلعش این است:

آیا دید گانت را در شب از گرسنگی می‌بندی و همچون مارگزیدگان شب را سحر
می‌کنی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص ۶۵: تو بخشنده‌ای و تو مردی دلاوری که چون دلها
از ترس در سینه‌ها بطپش افتد

چنان در میدان جنگ بدشمن ضربه میزنی که زنها بسو کواری بر سینه کوبند
امواج خروشان دریا که برمی‌خیزند و نی‌زارها و پلها را فرا می‌گیرند
هرگز از تو بخشنده‌تر نیستند که هزاران بدره زر بمستمندان می‌بخشی (۱) از این نامه،
میزان زیرکی و فریبکاری معاویه بخوبی درک میشود و همچنین سستی و ناتوانی اراده
و ترسش از امام بخوبی نمایان است زیرا به ستایش و بزرگداشت امام علی (ع)
می‌پردازد و خوش حالی خود را از شهادت امام انکار می‌کند و اگر ترس و وحشتی
نداشت

و از آن قصیده است

ترا مر بینم که بدستور محمد ص گوش ندادی پیامبر خداوند هنگامی که سفارش کرد
و گواه گرفت

اگر توشه‌ای از تقوی نداشتی و از دنیا رفتی و پس از مرگ توشه‌دارانی را دیدی
پشیمان می‌شوی که چرا مانند او نبودی و خود را بمانند او آماده نساختی شاعر در بین
راه ابو سفیان را دید و گفت می‌خواهم این قصیده را برای پیامبر بخوانم، ابو سفیان صد
شتر برای او جمع کرد و به او داد و از منظورش منصرف کرد و او را برگردانید، شاعر
در راه بازگشت در نزدیک خانه‌اش، شترش رم کرد و بر زمینش زد و جابجا مرد این
شعر هم از اوست:

روزگار حتی کوههای سخت را از هم می‌پاشد و بزغاله‌های دست و پا سفید از قله‌اش
بزیر می‌آیند

خیلی چیزهایی را که با همدن دنیا پراکنده می‌کند و از هم می‌پاشد پس از اجتماعشان
(معجم الشعراء مرزبانی ج ۲ ص ۴۰۱)
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۶
هرگز از دشمنش چنین ستایشی نمی‌کرد.
(۱)

اخطار عبد الله عباس

اشاره

عبد الله عباس هم که از طرف امام، حکومت بصره را داشت نامه‌ای به معاویه نوشت و
اعزام جاسوسان و خبرگزاران را به کوفه و بصره زشت شمرد و معاویه را از چنین
تجاوزکاریهای آشکار بر حذر داشت و تهدید کرد، به این شرح:
تو از بنی القین جاسوسی به بصره فرستادی تا اخباری بدست آورد و برای تو بفرستد و
با این خلافکاری خواستی بما چیرگی یابی و به آرزوهایت برسی، کردار تو درست
بماند شعری است که أمیة بن ابی الصلت گفته است «۱»
بجان تو، من و خزاعی وارد می‌شویم مثل گوسفندی که سحرگاه گورش را بدست
خودش میکند
و کارد تیزی را بدست خودش برمی‌انگیزد و آخر شب با همان کارد کشته میشود
تو گروهی را شماتت می‌کنی که دوست تو هستند و نابود شدند و روز سختی بر آنها
درآمد «۲» (۲)

پاسخ معاویه

معاویه در پاسخ نامه ابن عباس هم به فریبکاری پرداخت و کوشید تا کردار زشت خود را بپوشاند و به او چنین جواب داد (اما بعد، حسن (ع) هم مثل تو نامه‌ای برای من نوشت و مرا آماج

(۱) - در رساله جمهره العرب نامش امیه بن اسکر آمده است و او از اقدام طارق که موجب شد پیامبر بر قبیله او پیروز شود اندوهناک شد و این اشعار را که معاویه بآن مثل زده است سرود

(۲) - الاغانی (ج ۸ ص ۶۲) شرح ابن ابی الحدید (ج ۴ ص ۱۲)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۷

بدگمانی و بی‌تدبیری قرار داد و تو در گفتارت راه درست نپیمودی، مثل شما، حکایت گر داستان طارق خزاعی است که باین شعر امیه را پاسخ گفت بخدا قسم نمی‌دانم (و من راستگویم) که چگونه از کسی که مرا متهم میکند عذر بخواهم

وای بر من اگر زبینه هلاک شود و بنی‌لحیان از شرافت دور شوند (۱) در این نامه هم معاویه، همان گفتاری را که در پاسخ امام نوشته بود تکرار کرد و شادمانی خود را از شهادت علی (ع) تکذیب کرد و زیرکیها و فریبکاری‌های فراوانی بکار برد و به ابن عباس نوشت، که حسن (ع) هم من را بشادمانی در شهادت علی (ع) تویخ و سرزنش کرده است، در صورتی که امام او را از مسأله مهمتری که فرستادن جاسوسهاست بر حذر داشته و به تهدید او پرداخته و به اعلان جنگ وعده داده بود، ولی معاویه این جریان را مسکوت گذاشت و فقط مسئله نخستین را مطرح کرد تا مردم از آمادگی برای جنگ باخبر نشوند و روحیه ارتش شام ضعیف نگردد و یاران حسن (ع) برای آغاز جنگ آمادگی نیابند.

(۲)

نامه ابن عباس به امام

بدنبال این مکاتبه، عبد الله عباس که مردی متفکر و بیدار بود نامه‌ای بحضور امام نوشت و حضرتش را بجنگ با معاویه و مقابله با این دشمن بزرگ مسلمانان برانگیخت، این نامه روشنگر حسن تدبیر و سیاست درست ابن عباس و آگاهی کامل او بوضع اجتماع اسلامی آن روز و توجه دقیقش به نهاد سپاه بنی امیه و دشمنی عمیق آنها نسبت به اسلام و مسلمانان است، متن نامه:

(اما بعد، مسلمانان پس از مرگ علی علیه السلام، ولایت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۸

ترا پذیرفتند، پس برای جنگ آماده شو و با دشمنت بستیز برخیز، به یارانت نزدیک شو، و آراء کسانی را که به آنها بدگمانی در صورتی که دنیایشان رخنه‌ای بر تو وارد نیاورد خریداری کن، و مردانی را که از خاندانهای شریف و بزرگند بکار گمار تا طرفدارانشان با تو از در اصلاح در آیند در این صورت است که همه مردم برگرد تو فراهم می آیند و به انجام فرمانت اجتماع می کنند.

(۱) گروهی مردم از اینکه هنوز حق بر جای خود استقرار نیافته، دلخوش نیستند در صورتی که سرانجام، عدالت پدیدار می شود و دین عزت می یابد، و این بسیار بهتر از آن است که مردم چیزی را بخواهند ولی پایانش، ظهور ستم و خواری مؤمنان و چیرگی تبهکاران باشد.

همانسان که پیشوایان عدل رفتار کردند تو هم از آنها پیروی کن، آنها هرگز دروغ را جز بهنگام جنگ و اصلاح بین مردم جایز نمی دانستند، زیرا جنگ همیشه اقتضای حيله و فریب دشمن را همراه دارد.

این را بدان که از آن جهت مردم از پدرت علی (ع) روی گردانیدند و بمعاضیه روی آوردند که او همه مردم را برابر می شمرد و در بخش غنیمت‌ها و درآمدها بین همگان

به تساوی رفتار میکرد و این عدالت بر مردم گران می‌آمد. و دانسته باش که تو اکنون با کسی جنگ می‌کنی که از آغاز پیدایش اسلام، با خدا و پیامبرش می‌جنگید تا اینکه دین خدا استقرار یافت و چون حقیقت توحید گسترش یافت و آئین شرک نابود شد و دین اسلام چیرگی یافت، معاویه و دار و دسته‌اش بناچار، دین را بظاهر پذیرفتند، آنها قرآن را میخواندند ولی آیاتش را به مسخره می‌گرفتند و نماز را با تنبلی و تنگدلی میخواندند و فرمانهای دین را به ناخوشی انجام میدادند و چون دیدند که در آئین اسلام، فقط زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۹

پرهیزگاران و نیکوکاران بروی کار می‌آیند و عزت می‌یابند، چهره شایسته کاران بخود گرفتند تا مسلمانان آنها را آدمهای خوبی بدانند تا بدانجا که مردم آنها را در امانت‌های خود شریک شمردند و گفتند حسابشان با خدا، اگر در گفتار و کردارشان راستگویی و راستینند برادران ایمانی مایند و اگر نادرست و ناراستند، خودشان در نتیجه کج رویهایشان بزبان خواهند افتاد.

(۱) اکنون تو گرفتار چنین گروه و فرزندان و همانندان آنهائی که بخدا قسم در همه عمرشان جز راه سرکشی نپیموده‌اند و هر روز بر دشمنی خود نسبت به اسلامیان افزوده‌اند، پس با اینها نبرد کن و هرگز خواری و شکست را پذیرا مباش پدرت هرگز حاضر نبود مسأله حکمیت را بپذیرد ولی مردم بر او شوریدند و مجبور به قبولش کردند و چنانچه آن داوری بر پایه عدالت انجام می‌شد او در امر خلافت از هر کس شایسته‌تر بود، ولی داوری بر بنیان هوس و نیرنگ انجام گرفت و علی (ع) آن را نپذیرفت و بر همین حال باقی ماند تا مرگش فرا رسید.

تو هم هرگز مقامی را که بحق شایسته‌انی فرو مگذار و در این راه تا بهنگام مرگ مبارزه کن.

و السلام»

در این نامه مطالب پراهمیتی بیان شده که ذیلا به بررسی آنها می‌پردازیم:
 (۲) ۱- ابن عباس به امام پیشنهاد می‌کند که اشراف پرنفوذ را روی کار آورد و دین کسانی را که مورد بدگمانی اند خریداری کند، تا پراکندگی مردم برطرف شود و همگی در صف واحدی در آیند و به نیروی آنها مبارزه با معاویه و مقاومت در برابر سپاه او ممکن گردد.

ولی ابن عباس گویا از این نکته غفلت داشت که سیاست راستین و دادگرانه اهل بیت که بر مبنای حقیقتی اصیل استوار است با چنین زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۰

کارهای ناروایی هرگز هماهنگی ندارد و امام نمیتواند دست به هرگونه اسباب چینی و سیاستی که مخالف اصول اسلامی است بزند هر چند که پیروزی قاطع او در انجام چنین نارواییهایی باشد و ما بزودی در این مورد بشرحی گسترده‌تر در فصل صلح امام خواهیم پرداخت.

(۱) ۲- در این نامه علل اساسی شکست ظاهری امیر المؤمنین (ع) و پیروزی معاویه بیان و بررسی شده است مهمترین علت اینکه، امام به اجرای سیاست برابری و عدالت می‌پرداخت و همه مسلمانان را در پخش غنائم و درآمد بیت المال، یکسان می‌شمرد و هیچ کس را بر دیگری برتری نمی‌داد زیرا اسلام بتساوی همگانی فرمان داده بود و تعلیمات دادگرانه‌اش بین سیاه و سفید تفاوت نمی‌گذاشت و دیواره‌های امتیاز بین توانگران و ناتوانان را در هم می‌کوبید و مردم را بگفته پیامبر همچون دندان‌های شانه قرار داد که همه آنها فرزندان آدمند و آدم از خاک است و کسی را بر دیگری برتری و امتیازی جز به پرهیزکاری و شایسته کاری و کفایت نیست.

علی (ع) چنین سیاست عادلانه‌ای را پیروی میکرد و در چنین راه روشنی گام برمی‌داشت تا اینکه بهترین نمونه عالی دادگری بشمار آمد و پیشوای عدالت انسانی گردید.

از جمله مظاهر حکومت داد‌گرانه‌اش، بخششی متساوی بین بانوئی قریشی و کنیزی گمنام بود که خشم آن بانو را برانگیخت و به پیش امام آمد و با فریادی پر حرارت و خشم آلود گفت:

آیا در تقسیم مال، من و این کنیز را یکسان می‌شماری؟
امام به او نگاهی سبک کرد و مشتی خاک را برداشت و در میان مشتش زیر و رو کرد و فرمود:

این خاکها بر هم هیچ‌گونه برتری ندارند.

چنین مساواتی بر مردم گران آمد و برداشت چنین دادگری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۱

دقیقی بر آنها سخت بود زیرا آنها فقط منافع شخصی خود را میخواستند و بهمین جهت خلافت علی (ع) را رها کردند و تسلیم حکومت ستمکارانه معاویه شدند که هدفی جز پیروی شهوتها و رسیدن به آرمانهایش نداشت.

(۱) ۳- ابن عباس در نامه‌اش به دریافتهائی که از خوی و سرشت بنی امیه و نهاد سیاه و نهانیهای درونشان داشت اشاره کرد و بروشنی بیان داشت که آنها مجموعه‌ای از گروه بی‌دینان و مشرکانند و اکنون امام با کسانی می‌جنگد که از آغاز طلوع اسلام با خدا و دین و پیامبرش به نبرد برخاسته‌اند و هنگامی که خداوند دینش را یاری کرد و اسلام بر همه عرب استیلا یافت، بنی امیه بناگزیر مسلمان شدند ولی اسلام آنها از روی ایمان نبود بلکه از ترس تیزی شمشیر و خطر مرگ بود، آنها به اسلام تظاهر می‌کردند آنها آیات قرآن را تلاوت می‌کردند ولی از روی مسخره و ریشخند نه از راه ایمان و اعتقاد، نماز را از روی کسالت و ناخوشی می‌خواندند و فرائض را از روی اکراه و نفاق بجا می‌آوردند و چون دیدند نقش آنها بخطا رفته و راهی برای رهائی ندارند و با چنین روشی به کامیابی نمی‌رسند زیرا در این آئین فقط نیکوکاران و شایستگان عزت می‌یابند و خداوند در قرآن فرموده (گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست)

بناچار به فریب و ریا پرداختند و به شایسته کاری و تقوی و ایمان تظاهر کردند و شرک و نفاق و کینه‌توزی به اسلام را در نهاد ناپاکشان پنهان ساختند و چنان در اطاعت خدا و فرمانبری و اجرای فرائض دینی تظاهر کردند که مردم آنها را در امور و شئون اجتماعی خود شرکت دادند ولی بازهم نسبت به آنها شک داشتند و بایمانشان بدگمان بودند.

(۲) ۴- این نامه نیز متضمن تحریک امام به جنگ منافقین و از دین برگشتگان است، جنگی که تا آخرین نفر ادامه یابد تا امت از شر این گروه رها شوند و از فریبشان ایمنی یابند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۲

بدون شک چنین نامه‌ای را که دانشمند بزرگوار امت یعنی ابن عباس بسوی امام فرستاد اثری نیکو بجا گذاشت زیرا او امام را به پیکار بر ضد معاویه و به مقاومت در برابر طغیانش برمی‌انگیخت و اعلان جنگ را واجب می‌شمرد.

(۱) زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲، ص ۷۲ نامه امام به معاویه ص: ۷۲

نامه امام به معاویه

اشاره

امام نامه دیگری به معاویه نوشت و او را دعوت به قبول بیعت و اطاعت از مقام خلافت کرد و از او خواست که چون دیگر مسلمانان در دائره مجتمع اسلامی قرار گیرد و این نامه را بوسیله دو نفر از شخصیت‌های ممتاز و سرشناس مسلمان که مورد اعتماد همگان بودند بشام فرستاد، این دو نفر یکی حارث بن سوید تمیمی «۱» و دیگری جندب الازدی «۲» بود متن نامه چنین است:

(از بنده خدا، حسن امیر المؤمنین به معاویه پسر ابی سفیان.

اما بعد، خداوند محمد (ص) را برانگیخت با صفت مشخص رحمة للعالمین، و بدست

او حق را آشکار کرد و شرک را برانداخت و عرب را بطور عموم و قریش را خصوصاً عزت بخشید و فرمود

(۱) - حارث بن سوید تمیمی، کینه‌اش ابو عائشه است او از راویانی است که روایاتی از صحابه پیغمبر از جمله حضرت علی (ع) و ابن مسعود نقل کرده است و گروهی از محدثین مورد اعتماد هم از او روایاتی بیان داشته و مقام او را بزرگ شمرده‌اند ابن معین می‌گوید او محدثی قابل اعتماد بود، و دیگری می‌گوید او روایات معتبری از علی ع نقل کرده است و مکانت او را می‌ستاید و در موقعیت او کافی است که امام حسن او را معتمد خود دانسته و بسفارت بسوی شام فرستاده است او در اواخر دوران عبد الله زبیر درگذشت (تهذیب التهذیب ج ۲)

(۲) - ابو عبد الله جنبد الازدی یکی از صحابه است که از پیغمبر نقل کرد که فرمود (حد جادوگر این است که او را بشمشیر بکشند) و از گروهی از صحابه پیغمبر از جمله علی ع و سلمان فارسی روایاتی آورده که گروهی دیگر این روایات را از او نقل کرده‌اند و ابن حیان او را از ثقات تابعین می‌شمارد او در آخر خلافت معاویه وفات کرد (تهذیب التهذیب ج ۲)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۳

(همانا این، یادآوری برای تو و مردم تو است) «۱» (۱) و چون خداوند روان او را بجوار خویش بالا برد، عرب در امر جانشینی او به منازعه برخاست، قریش گفتند ما از بستگان و خویشان پیامبریم و شایسته نیست کسی با ما در امر جانشینی او به مخالفت برخیزد، اعراب هم این حق را به قریش واگذاشتند ولی قریش حقی را که اعراب واگذارده بودند درباره ما انکار کردند و از ما بازستاندند هیئات که قریش درباره ما انصاف نکردند و برتری در دین و سابقه اسلامی ما را نادیده انگاشتند.

لاجرم مبارزه تو هم با ما در امر خلافت، کاری خلاف حقیقت است که همه میدانند و

اثری پسندیده در اسلام بجای نمیگذارد، سرانجام همگی بخدا خواهیم پیوست، ما همیشه از خدا خیر و نیکی می‌خواهیم و امیدواریم در این دنیا چیزی بماند که در آخرت موجب نقصان ما شود.

هنگامی که خداوند، علی (ع) را بجوار خود برد، مسلمانان پس از او، مقام خلافت را بمن سپردند، از خدا بترس ای معاویه و به وضع امت محمد (ص) نگاه کن و خون مردم را مریز و کارشان را با قبول خلافت من اصلاح کن، و السلام» (۲) این نامه بطرزی دیگر نیز روایت شده است که صورتی گسترده‌تر دارد که ما برای استفاده بیشتر بنقل آن می‌پردازیم:

«از حسن بن علی، امیر المؤمنین به معاویه پسر ابی سفیان.

درود بر تو خدائی را بر تو می‌ستایم که خدائی جز او نیست اما بعد، خداوند جل جلاله، محمد (ص) را بعنوان رحمه للعالمین و منت مؤمنان و همه مردمان برانگیخت (تا هر انسان زنده‌ای را بترساند و حق

(۱) - سوره زخرف آیه ۴۴

(۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۴

را بر کافران استوار دارد) «۱»

(۱) پیامبر هم رسالت خدایش را بمردم رسانید و به اجرای فرمان او برخاست تا اینکه خداوند او را بجوار رحمت خویش برد و او در تبلیغ رسالت سستی و کوتاهی نورزیده بود.

و پس از آنکه خداوند به کوشش او حق را آشکار کرد و شرک را نابود ساخت و قریش را اختصاصی خاص بخشید و فرمود (این قرآن یادی برای تو و قوم تو است) ولی چون از دنیا رفت، اعراب درباره جانشینی او به اختلاف برخاستند، قریش به آنها

گفتند، ما از دودمان او و خاندان و دوستان او هستیم و شما شایسته آن نیستید که درباره احراز مقام و حق محمد (ص) با ما دشمنی ورزید، اعراب، سخن قریش را پذیرفتند و دانستند که حق و حجت با آنهاست و کسی نباید به مخالفت آنها برخیزد و بدین جهت، بدعوتشان پاسخ قبول دادند و تسلیم امرشان شدند.

پس از این ما هم که از خاندان پیامبریم بهمین دلیل سزاواری خود را به قریش ابراز داشتیم ولی آنها بمانند اعراب، نسبت بما رعایت انصاف نکردند، آنها بدلیل خویشاوندی پیامبر، امر خلافت را از اعراب گرفتند ولی چون ما که از خاندان پیامبر و اولیاء او هستیم این حق را خواستیم، از ما باز گرفتند و با ستم و دشمنی ما بر اجتماع چیرگی یافتند و حق ما را پایمال کردند، پس میعاد ما دادگاه الهی است و خداوند دوست و یاور ماست.

(۲) واقعا جای شگفتی است که گروهی بر ما بتازند و حقی را که سزاوار آن هستیم از ما بگیرند هر چند که دارای فضیلت و سابقه‌ای در اسلام باشند، ولی ما از اختلاف و ستیز با آنها دست برداشتیم زیرا

(۱) - سوره یس آیه ۷۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۵

بیم آن داشتیم که دوباره منافقان و احزاب «۱» فرصتی یابند و به بنای دین رخنه‌ای وارد سازند و باین بهانه به تبهکاری پردازند و امروز شگفت آورتر از هر شگفتی، ای معاویه قیام تو برای بدست آوردن مقامی است که هرگز شایسته آن نیستی، نه در دین به فضیلتی شناخته شده‌ای و نه از خود اثر سودمندی بجا گذاشته‌ای، تو دسته‌ای از همان دار و دسته احزابی، تو پسر بزرگترین دشمن پیامبر خدا و کتاب او هستی خداوند شر تو را کفایت خواهد کرد و به حسابت خواهد رسید، بزودی میمیری و میدانی که سرانجام کار با کیست، بخدا قسم که خدا را با دستی تهی دیدار می کنی و خداوند کیفر

کردارت را خواهد داد و خداوند نسبت به بندگانش، ستمکار نیست

(۱) هنگامی که علی (ع) راه خود را بسوی خدا پیمود (درود خدا بر او باد روزی که در گذشت، و روزی که خدا به پذیرش اسلام بر او منت نهاد و روزی که زنده برانگیخته شود) مسلمین پس از او مرا به خلافت برگزیدند، من از خداوند میخواهم، چیزی در این دنیای گذران بمن نبخشد که روز رستخیز در پیشگاه او از رحمت و کرامتش بکاهد، این نامه را بدان جهت بتو می‌نویسم که بین من و خدا عذری درباره تو نماند، چنانکه حقیقت را بپذیری بهره‌ای فراوان خواهی برد و مصلحت مسلمین را رعایت خواهی کرد پس دست از تبهکاری همیشگی خود بردار و تو هم بماند همه مسلمانان بخلافت من تسلیم شو، تو خودت میدانی که من در امر خلافت مسلمانان، از تو شایسته‌ترم، هم در پیشگاه خدا و هم در نزد هر مسلمان خداجوئی که خویشان دار است و قلبش بخدا پیوسته است،

(۱) - احزاب، گروهی هستند که برای کشتن پیغمبر، هم آهنگ شدند، آنها از قبایل قریش، غطفان، بنی مره، بنی اشجع، بنی سلیم و بنی اسد بودند که جنگ احزاب را که همان غزوه خندق است براه انداختند و سردار همگی آنها ابو سفیان بود، این جنگ در سال پنجم هجری اتفاق افتاد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۷

مزار پاک حضرت مجتبی (ع) در گورستان بقیع (مدینه)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۷۹

مدینه شهر سکوت، شکوه، آرامش، صلح، ایمان و روشنائی و تلاش و سازندگی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۱

دورنمای گنبد خضرای نبوی (ص) از قبرستان بقیع.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۲

پس بیا و از خدا بترس و از سرکشی دست بردار و خون مسلمانان را نگهدار، بخدا قسم خیری نمی‌بینی که خداوند را با دست‌های خون‌آلود دیدار کنی بلکه صلاح تو در این است که با همه مسلمانها هم آهنگ شوی و تسلیم و اطاعت را بپذیری و با اهل حق و آنها که از تو شایسته‌تر در این کارند به مخالفت برنخیزی تا خداوند بدین وسیله آتش جنگ و کینه‌توزی را فرو نشاند و مسلمانان همه یک سخن شوند و پیوندشان بشایستگی گراید و اگر بخواهی همچنان در سرکشی باقی بمانی، به همراه گروهی از مسلمانان، آهنگ تو می‌کنم و به محاکمات می‌پردازم تا خداوند بین ما داوری کند و او بهترین داوران است (۱)».

(۱) مطالب این نامه با هر دو گونه‌ای که بیان شد، امور مهمی را باین شرح در بر دارد:

۱- سخن امام متوجه مسئله مهم خلافت اسلامی است و گویای این حقیقت است که این مقام والا و پر مسئولیت، در انحصار خاندان پیغمبر است و هیچ کس را حق احراز آن نیست و اگر کسی بخواهد با اعمال زور، چنین موقعیت بزرگی را بچنگ آورد و از دودمان نبی بگیرد بر آنها ستم و تجاوز کرده و میراثشان را بستم ربوده است.

امام در بیان این حقیقت بهمان برهانی استدلال کرد که قریش آن را عنوان کردند و به اعراب گفتند چون ما از خویشان و بستگان پیامبریم به جانشینی او از شما سزاوارتریم، این شعاری که قریش به آن ندا دردادند، ریشه و بنیانش به نحو کامل در نزد اهل بیت بود زیرا آنها شاخسارهای این درخت پاک و از هر کس به پیامبر نزدیک‌تر و پیوسته‌تر بودند و شگفتی اینجاست که عرب حجت قریش را در این باره پذیرفت ولی قریش این حق را برای خاندان رسول

(۱) - نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۳

پذیرفت و سبب این حق‌ناشناسی رشک و کینه‌ای بود که نسبت بخاندان پیامبر در دل

داشتند بهمین جهت بر خاندان پیامبرشان تاختند و دشمنی را به آخرین حد رسانیدند و در فشار و آزارشان کوتاهی نکردند و عترت پاک رسول در این هنگامه با سنگدلیهای رنگارنگ و اندوه و گرفتاریهایی گونه‌گون روبرو گردیدند.

(۱) ۲- امام در ضمن این نامه، راز سکوت و تسلیم خاندان پیامبر را در مسئله غصب خلافت بیان میدارد و می‌گوید علت خاموشی ما، ترس از پراکندگی امت بود و برای نگهداری جامعه اسلامی و اعلاهی کلمه توحید به این تجاوز تلخ تن دردادیم تا دار و دسته‌های منافقان که همچنان بر ستیز و نفاق خود باقی بودند و با مرگ پیامبر، نیرومندتر شده بودند فرصتی برای حمله به اسلام نیابند و به محو آثار این آئین نوحاسته برنخیزند.

با توجه بهمین خطر بزرگ بود، که مصلحت اسلام را بر تضييع حق خود برتری دادند، چنانکه امیر المؤمنین طی نامه‌ای که بمردم مصر می‌نویسد به این حقیقت اصیل تصریح می‌فرماید و می‌گوید:

(چون پیامبر که درود خدا بر او بود از دنیا رفت، مسلمانان بر سر جانشینی او به اختلاف برخاستند، بخدا قسم هرگز ترسی بخود راه نمیدادم و هرگز به اندیشه‌ام نمی‌گذشت که عرب دارد این مقام را از خاندان پیامبر، باز می‌دارد و مردم بسوی دیگری هجوم می‌آورند.

من بدان جهت دست از این منازعه بازداشتم و خود را کنار کشیدم که دیدم، مردم برای نابودی دین اسلام آماده می‌شوند و من ترسیدم که اگر با سکوت خود، دین اسلام و پیروان آن را یاری نکنم بزودی شاهد ویرانی بنای آن خواهم بود. این مصیبت برای من بزرگتر از آن بود که خلافت من از دست برود، زیرا فرماندهی چند روزه بر شما بزودی پایان می‌یابد همچنانکه درخشندگی سراب محو

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۴

میشود و ابرها پراکنده می‌گردند.)

پس، خاندان پیغمبر بمنظور نگهبانی اسلام و رعایت مصلحت مسلمین، دست از خواستاری حق خود برداشتند و مردم را بجنگ و کشیدن شمشیر برنیانگیختند و تسلیم امر خدائی شدند.

(۱) ۳- امام در نامه‌اش بشدت ابراز شگفتی می‌کند که شخصی همچون معاویه میخواهد خود را بجانشینی پیامبر جا بزند و با فرزند او بستیزه پردازد در صورتی که او از همان دار و دسته‌ای است که دنیا را بجنگ با پیامبر به آتش کشیدند و آئین جاهلی و کینه‌ورزیهای قومی را بر او شورانیدند و چگونه اکنون میخواهد با فرزند پیامبر که یادگار وارث و جانشین اوست ستیزه کند و همین شگفتی را علی «ع» هم در برخورد معاویه با خلافت اسلامی داشت که چگونه معاویه که هیچ فضیلتی در اسلام ندارد و اثری پسندیده از خود نسبت به اسلام باقی نگذارده با کدام حقی و اقدام شایسته‌ای خود را شایسته احراز این مقام بزرگ و مقدس میدانند؟

(۲) امام به معاویه تذکر میدهد که پس از شهادت علی «ع» همه مسلمانان، خلافت او را پذیرفته و تسلیم فرمانش شده‌اند و این حقیقت بایستی برای معاویه حجتی باشد که آن را بپذیرد و مانند، دیگر مسلمانان به حقیقت و منطق و صواب تسلیم شود.

(۳)

پاسخ معاویه:

معاویه در برابر نامه امام، بازهم به فریب و نیرنگ دست زد و نامه‌ای باین شرح در پاسخ امام نگاشت: «اما بعد، آنچه درباره پیامبر نوشته بودی، دانستم، و معتقدم که او از همه پیشینیان و آیندگان، بداشتن فضائل شایسته‌تر است، از اختلاف مسلمانان پس از درگذشت پیامبر سخن گفته بودی و بتصریح به تهمت أبو بکر و عمر و ابو عبیده امین و مهاجرین شایسته پرداخته بودی و از این

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۵

مسأله ابراز ناراحتی کرده بودی که امت مسلمانان در اختلاف مسئله خلافت قریش را سزاوارتر دانسته بودند ولی توجه نکردی که قریش هم به همراه انصار و شخصیت‌های با فضیلت و دین از میان خویش داناترین و خداترستین و نیرومندترین فرد را در امر سرپرستی مسلمانان انتخاب کرده بودند و چنین شخص شایسته‌ای ابو بکر بود که به مقام خلافت رسید و در این انتخاب هیچ‌گونه کوتاهی نشد و اگر شخص دیگری را از ابو بکر شایسته‌تر میدانستند او را برمی‌گزیدند و حمایت از اسلام را به او وامی‌گذاشتند و خلافت را به ابو بکر نمودند اکنون هم همین مسأله بین من و تو اتفاق افتاده است و اگر من میدانستم که تو در کار مردم واردتر هستی و احاطه بیشتری در اداره امور مسلمانان داری و سیاست بهتری در پیش می‌گیری و برای جنگ با دشمن ورزیده‌تری و بهتر میتوانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت بتو وامی‌گذاشتم.

(۱) پدرت بر عثمان شورید تا اینکه او بستم کشته شد و خداوند بخونخواهی او پرداخت و هر کس که خداوند خونخواه او باشد خونس بهدر نمی‌رود، آن وقت پدرت زمام امور مردم را بدست گرفت و بین مردم تفرقه انداخت بدین جهت همانندان او در سابقه ایمان و مجاهدت با او به مخالفت برخاستند و او ادعا کرد که آنها پیمان‌ش را شکسته‌اند و با آنها جنگید و خونهای بزمین ریخت و حرمتشان را شکست و خونشان را حلال دانست، آنگاه بجنگ ما آمد و خواست ما را به بیعت خود درآورد و بزیر فرمانش درآورد ولی جنگ به حکمیت کشید و قرار شد نماینده‌ای از جانب ما و نماینده‌ای از طرف او به مشاوره پردازند و بنفع مردم حکم دهند و دوباره امت را به یگانگی و هماهنگی درآورند و از او پیمان گرفتیم که به حکمیت آنها تسلیم شود و ما همچنین پیمانی را گردن نهادیم و چنانکه میدانی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۶

آنها او را از خلافت برکنار کردند ولی بخدا قسم پدرت به رأی آنها تسلیم و خشنود نشد و بفرمان خداوندی شکیبائی نورزید و اکنون تو چگونه حقی را که از پدرت سلب

شد از ما مطالبه میکنی؟ اکنون بخودت و دینت بیندیش و بنگر و السلام (۱)».

(۱) این پاسخ بصورت گسترده‌تری نیز روایت شده که شرح آن را بدین گونه می‌آوریم:

«از بنده خدا معاویه، امیر المؤمنین به حسن بن علی درود بر تو، من می‌ستایم بر تو خداوندی را که جز او خدائی نیست اما بعد نامه‌ات بمن رسید و آنچه را که درباره محمد «ص» و برتریش بر پیشینیان و آیندگان همگی از قدیم و جدید و کوچک و بزرگ گفته بودی دانستم، بخدا قسم او رسالتش را ابلاغ کرد و چیزی از پند و راهنمایی فرو نگذاشت تا خداوند ما را از نابودی نجات داد و بوسیله او نایبانی را روشنی بخشید و مردم را از نادانی و گمراهی برهانید، خداوند به او بهترین پادشاه را عنایت فرماید، پاداشی به پیامبری در برابر نجات مردمش، و درود خداوند بر او باد روزی که دنیا آمد و روزی که به پیامبری برانگیخته شد و روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده برانگیخته شود.

(۲) تو از مرگ پیامبر و اختلاف مسلمانان در امر خلافت و پیروزی آنها بر پدرت سخن گفتی و صریحا ابو بکر و عمر فاروق و ابی عبیده امین آن یاور پیغمبر را متهم کردی و مهاجرین و انصار رسول الله را در این تهمت شریک ساختی و بر کنار ماندن پدرت را از خلافت، ناخوش دانستی، تو در نزد ما و همه مسلمانان مورد بدگمانی نیستی و تو را گناه کار و پست نمیدانیم و بهمین جهت از تو انتظار داشتم که سخن بدرستی بگوئی و گذشتگان را به نیکی یاد کنی. مسلمانان بهنگام

(۱) - نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۷

اختلاف در کار خلافت، (۱) هرگز برتری و سابقه شما در اسلام و خویشاوندی با پیامبر و موقعیت شما را در اسلام و بین مسلمین از یاد نبردند و تصمیم گرفتند خلافت را به

قریش که در نزد پیامبر موقعیتی خاص داشتند بسپارند و بعد افراد شایسته قریش و انصار و دیگر مردم مسلمان بر آن شدند که مقام جانشینی رسول را به کسی واگذارند که سابقه‌ای بیشتر در اسلام داشته باشد و از همه کس بهتر خدا را بشناسد و خدا دوست‌تر و در کار رهبری مردم نیرومندتر باشد و پس از بررسی کامل ابو بکر را انتخاب کردند و این انتخاب بوسیله ارباب دین و دانش و بصیرت انجام گرفت و این اقدام، شما را به تهمت زدن وادار کرد در صورتی که آنها سزاوار تهمت نیستند و هرگز مرتکب اشتباه نشدند و اگر کسی را می‌شناختند که می‌توانست جای ابو بکر را بگیرد و از حریم اسلامی نگهبانی کند مسلماً او را برمی‌گزیدند ولی آنها می‌دانستند که در این انتخاب مصلحت اسلام و مسلمین را رعایت کرده‌اند، خداوند آنها را از طرف اسلام و مسلمانان پاداش نیکو عنایت کند.

(۲) دعوت ترا درباره قبول صلح و بیعت دانستم، جریانی که اکنون بین من و تو پدیدار شده درست مثل همان ماجرائی است که بین شما و ابو بکر پس از مرگ پیغمبر وقوع یافته بود و اگر میدانستم که تو در کار نگهبانی مردم از من شایسته‌تری، و بر امور مسلمانان احاطه بیشتری داری و سیاست تو بهتر است و در جمع مال مسلمانان نیرومندتر و در مبارزه با دشمن ورزیده‌تری دعوت ترا برای قبول بیعت می‌پذیرفتم و اکنون هم ترا برای این کار سزاوار می‌دانم ولی خودت می‌دانی که سابقه من در کار حکومت بیشتر است و در رهبری این مردم تجربه‌ای زیادتر دارم و سنین عمرم درازتر است پس شایسته این است که تو خلافت من را بپذیری و فرمان مرا گردن نهی و پس از زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۸

من خلافت مسلمین بعهد تو باشد در این صورت تمام موجودی بیت المال عراق برای تو خواهد بود که بهر جا که می‌خواهی ببری و مالیات هر ناحیه از عراق را که بخواهی بتو وامی گذاریم که برای هزینه زندگانت تصرف کنی و همه‌ساله نماینده‌ات آن را وصول کند و برایت بفرستد و هیچ کس بتو جسارتی نکند و هیچ کاری بدون مشورت

توانجام نیابد، پس در کاری که طاعت خدا در آن است نافرمانی مکن، خداوند ما را و تو را بر طاعت خویش یاری کند همانا خداوند شنواست و هر درخواستی را می‌پذیرد و السلام «۱».

(۱) این نامه مشتمل بر دروغ و نیرنگ و مغالطه کاری معاویه است و چنانکه دکتر احمد رفاعی میگوید باید نظر کوتاهی بمطالب آن بشرح زیر بیندازیم «۲».

(۲) ۱- معاویه در این نامه نوشته است که مسلمانان در موقع اختلاف در امر خلافت برتری و سابقه شما را در اسلام و خویشاوندیتان را به پیامبر از یاد نبردند، در صورتی که حوادث پس از مرگ پیامبر، نادرستی این سخن و خلاف واقع بودنش را اثبات می‌کند، زیرا خاندان پاک پیامبر پس از رحلت رسول، دشوارترین رنجها و سختی‌ها را متحمل شدند و هنوز جراحت فقدان پیغمبر التیام نیافته و پیکر رسول خدا دفن نشده بود که کارها را در دست گرفتند و در سقیفه جمع شدند و برای غصب خلافت به بند و بست هلاکت باری پرداختند و خاندان پیامبرشان را فراموش کردند و به حق و رأی آنها اعتنائی نکردند و چون انتخاب ابو بکر بانجام رسید، با شتاب بخانه دخترش و پاره تنش هجوم بردند و مشعل‌های آتش را برای سوزانیدن خانه او به همراه بردند و امیر المؤمنین را که برادر و جانشین پیغمبر بود بزور شمشیر به-

(۱) - نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید

(۲) - عصر المأمون

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۸۹

مسجد بردند تا از او به عنف بیعت بگیرند و او از هر کس پناهی می‌جست و کسی به حمایتش بر نمی‌خاست و پس از این ماجرا، سالیان دراز به گوشه انزوا پناه برد و اندوههای سخت و دردهای تلخی را تحمل کرد و از آن روز همچنان سختی‌ها و ناراحتی‌های فراوان خاندان پیامبر را احاطه کرده بود و هنوز پنجاه سال از مرگ پیغمبر

نگذشته بود که عترت رسول را به اسارت گرفتند و در بیابانها از شهری به شهر دیگری کشاندند و سرهای بریده پسران پیامبر را به نیزه کردند و دخترانش را به اسیری بردند (مردم از دور و نزدیک آنها را می دیدند و کاروانیان و شهرنشینان بحالشان آگهی می یافتند).

آیا با چنین مصیبت های بزرگی که به عترت رسول وارد آوردند، درست است که بگوئیم حق آنها را شناختند و ادا کردند و فضیلتشان را انکار نکردند؟

(۱) ۲- در نامه آمده است که گروهی شایسته از قریش و انصار و دیگران، امر خلافت را به قریش واگذاشتند در صورتی که اصحاب شایسته و نیکوکار پیغمبر همگی با امیر المؤمنین بودند و به خلافت ابو بکر راضی نشدند و دلایلی فراوان بکار بردند و چنین انتخابی را انکار کردند که ما بتفصیل در جلد اول این کتاب بیان کردیم.

نتیجه اشتباه بزرگ قریش در این انتخاب به اینجا کشید که عناصری مثل معاویه و یزید و مروان و ولید بر گردن مسلمانان سوار شوند و چنین حاکمان ستمکاری بلاد اسلامی را در اندوه و رنج فرو برند و چنان امت مسلمان را به پستی و ننگ بیالایند که همه با یزید بیعت کنند و خود را بنده او بدانند و این ماجراهای زشت و تأسف بار، پدیده همان اقدامی بود که باصطلاح، شایستگان قریش!! انجام دادند و مقام خلافت را از خاندان رسول باز گرفتند و اکنون معاویه به چنین اقدام ناصوابی استدلال می کند پس باید گفت (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۰

(۱) ۳- از سخنان شگفت آور معاویه این است که می گوید: «اگر میدانستم که تو در حفظ امت از من ورزیده تر و به اداره امور آگاه تر و در سیاست چیره دست تر و ...»

بلی احاطه معاویه به مسائل اسلام و حسن سیاست او در اداره مردم، موقعی که بزمامداری بی رقیب رسید معلوم شد. او به محض استقرار بر مقام غاصبانه خلافت به کشتار فجیع مسلمانان شایسته و نیکوکار دست زد و گروهی از آنان را با شکنجه و رنج

به زندانها انداخت و از آگاهی کامل او نسبت به حقایق اسلام همین بس که زیاد بن ابیه را فرزند نامشروع پدرش ابو سفیان دانست و او را به برادریش برگزید و دستور داد که بر منابر و دعای نماز، به امیر المؤمنین دشنام دهند و پسرش یزید تبهکار را پس از خود به خلافت مسلمانان بگماشت و هزاران جریمه و زشتکاری دیگری که چهره تاریخ را برای همیشه سیاه کرد.

(۲)

اخطار معاویه:

اشاره

پس از این نامه، معاویه نامه تهدید آمیزی به امام نوشت و او را از مخالفت با خود بر حذر داشت و در برابر به امام وعده داد که اگر خلافت معاویه را بپذیرد پس از او مقام خلافت به امام واگذار شود، اینک متن نامه: (اما بعد، همانا خداوند آنچه بخواهد درباره بندگانش انجام میدهد و هیچ چیز فرمانش را از اجرا باز نمی‌دارد، و او زود به حسابها میرسد، ترس از اینکه اختیار و آرزویت بدست مردمی سبک رأی و اوباش بیفتد و نابخردان درباره ما ابراز عقیده کنند، چنانکه از ادعای خود باز گردی و خلافت من را بپذیری منم بوعده خود وفا می‌کنم و شرایط پیمان را بجا می‌آورم و در این مورد چنانکه اعشی شاعر بنی قیس گفت عمل می‌کنم که گفت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۱

«اگر کسی بتو امانتی سپرد به آن وفا کن تا پس از مرگ ترا امین بخوانند. اگر دوست بی‌نیاز بود به او رشک مبر و اگر در سرمایه فانی شده بود به او جفا مکن.» و پس از من خلافت بتو خواهد رسید که از هر کس شایسته‌تری و السلام).

گمان می‌رود این نامه را که رنگی تهدید گونه دارد معاویه هنگامی به امام نوشته است که با سرداران سپاه عراق روابطی مستحکم برقرار کرده و آنها اجرای نقشه‌های خائنانه

معاویه را تعهد کرده‌اند و مسلم است که معاویه تا چنین روابطی با آنها برقرار نکند و از عدم همکاریشان با امام مطمئن نشود چنین نامه‌ای نمی‌نویسد.

(۱)

پاسخ امام:

امام اعتنائی به تهدیدهای معاویه نکرد و در پاسخ به درست‌اندیشی و پافشاری در جنگ پرداخت، به این شرح: (اما بعد، نامه‌ات بمن رسید در آن هر چه خواسته‌ای گفته‌ای من بتو پاسخی نمی‌گویم زیرا می‌ترسم بر سرکشی خود بیفزائی و بخدا از چنین چیزی پناه می‌برم، بیا و از حق پیروی کن و نیک میدانی که من سزاوار آنم و این گناهی بر من است که سخنی بدروغ بگویم و السلام).

و این آخرین نامه‌ای است که بین امام و معاویه مبادله شد و پس از آن معاویه دانست که فریب و نیرنگ او اثری نخواهد داشت و اشتباهکاریهای سیاسی او سودی نخواهد بخشید و فهمید که امام آماده جنگ است و ناگزیر او هم برای جنگ مهیا شد و بتییه و سائل نبرد پرداخت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۳

(۱)

اعلان جنگ

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۵

(۱) وقتی که اشتباهکاریهای معاویه و نیرنگ‌های سیاسی او بی‌نتیجه ماند، دانست که

بهترین راه برای حصول پیروزی او اعلان جنگ است و گرنه موقعیت از دست او

خواهد رفت و فرصتی برایش باقی نمی‌ماند بعلاوه موارد زیر او را وادار کرد که به

جنگ شتاب کند:

(۲) ۱- او پیوندی محکم با بزرگان عراق و سرداران سپاه امام و رؤسای قبیله‌ها برقرار کرده بود و دین و دل ارزان آنها را با پول خریده و به وعده‌های فراوان امیدوارشان کرده بود، آنها هم در نهان به خیانت به امام و اجرای مقاصد شوم معاویه تصمیم گرفته بودند و دلیل این جریان بخشنامه‌هایی است که معاویه به کارگزاران خود نوشت و آنها را به آمادگی جنگ فرا خواند تا هر چه زودتر به او بپیوندند و در این نامه‌ها اعلام داشت که طرفداران امام به او پیوسته‌اند.

(۳) ۲- او می‌دانست که سپاهیان امام دچار پراکندگی شده و از فرمانبری پیشوای خود سرپیچیده‌اند و این حقیقت تلخ موجب اموری است که منجر به صلح گردید و با تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

(۴) ۳- معاویه از خطر داخلی بزرگی که عراق را تهدید میکرد و شام از آن در امان بود آگاهی کامل داشت، این خطر، عبارت از نفاق‌افکنی خوارج بود که نقشه‌های شوم خود را در همه سوی عراق طرح کرده و مردم را به مخالفت و هجوم برمی‌انگیختند و هدف آنها سرکشی و نافرمانی نسبت به خلافت امام بود و عقیده پست خود را زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۶

در همه شهرها گسترش می‌دادند تا مردم را با خود هماهنگ سازند و بر ضد مقام خلافت برانگیزند.

(۱) ۴- شهادت امام امیر المؤمنین علیه السلام که موجب شد عراق از داشتن پیشوائی موجه و سخنور بی‌بهره بماند، پیشوائی که مردم را بحق راهنمایی میکرد و به نیکی و صواب برمی‌انگیخت و اکنون مردم عراق با مرگ او در تاریکی انبوهی فرو رفته بودند و بمانند کاروانی بودند که رهنما و دلیل خود را از دست داده باشد.

این مسائل موجب شد که معاویه تصمیم بجنگ بگیرد و در اعلان آن شتاب ورزد و اگر عراق بچنین ناگواریهائی دچار نشده بود هرگز معاویه راهی برای جنگ نمی‌یافت

و همه تلاشهایش را برای تأخیر جنگ و عقد پیمان موقت بکار می‌برد (چنانکه با امپراطور روم چنین روشی را در پیش گرفت) تا وضع روشن شود چنانکه ما سخنانش را که ترس و سراسیمگی از آن می‌بارید فراموش نمی‌کنیم، او بهنگامی که مردم عراق صف واحدی را تشکیل داده و از پراکندگی و ناتوانی بر کنار بودند چنین گفته بود (چشمهای آنها از زیر کلاه خود در جنگ صفین یادآور نابخردی من بود) و در ستایش هماهنگی سپاهیان عراق می‌گفت (دل‌های آنها همانند قلب انسانی واحد است) و اگر مردم عراق دچار اختلاف و تفرقه نبودند هرگز معاویه نمیتوانست به آنها اعلان جنگ کند و در این کار شتاب ورزد.

(۲)

بخشنامه معاویه:

معاویه بخشنامه‌ای که مضمون واحدی داشت بهمه کارگزاران و فرماندارانش فرستاد و همه را به آمادگی جنگ با امام برانگیخت و دستور داد که با همه نیروها و وسائل خود برای نبرد به او بپیوندند.

اینک متن بخشنامه:

«از بنده خدا معاویه، امیر المؤمنین به فلان پسر فلان و از جانب او

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۷

بدیگر مسلمانان، درود بر شما، من خدائی را بر شما می‌ستایم که خدائی جز او نیست،

اما بعد خداوندی را سپاس می‌گویم که دشمن شما و قاتلان خلیفه شما را از میان

برداشت، خداوند بلطف خودش، مردی از بندگانش را وادار کرد تا ناگهانی علی بن

ابی طالب را بکشد و پس از او یارانش همه پراکنده شدند و به اختلاف افتادند، اکنون

نامه‌هایی از بزرگان و اشراف آنها بمن رسیده که همگی برای خود و قبیله‌شان از من

امان خواسته‌اند، پس تا نامه من بشما رسید با تمام وسائل و افراد سپاه و آمادگی کامل

بسوی من شتاب کنید که بحمد الله بخونخواهی و آرزوی خویش خواهید رسید و خداوند سرکشان و دشمنان شما را نابود خواهد کرد و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته».

(۱) کارگزاران و فرمانداران معاویه به محض وصول این بخشنامه، بتحریک مردم پرداختند و آنها را به قیام و آمادگی جنگ با ریحانه رسول و فرزند گرامیش واداشتند و در مدتی کوتاه، نیروئی سهمگین و منظم به معاویه پیوست که در تعداد و وسیله و اسلحه و آمادگی هیچ گونه نقصی نداشت.

وقتی که این نیروی سهمگین از سپاهیان منظم فراهم آمد و طمعکاران بی آزر می که جز پول هیچ چیز دیگری را تقدیس نمی کردند با معاویه همراه شدند، معاویه آنها را بسوی عراق بسیج داد و خود شخصا فرماندهی کل سپاه را بعهده گرفت و ضحاک بن قیس فهری را بجای خود در شام گذاشت، تعداد سپاهیان معاویه به شصت هزار نفر رسید و بعضی بیشتر از این گفته اند علاوه بر اینکه، سپاهیان شام گوش بفرمان معاویه بودند و همگی امرش را می پذیرفتند و مجری خواست او بودند و اقرار داشتند که هرگز نباید با او مخالفت کنند و فرمانش را نبرند.

معاویه به همراهی سپاه انبوهش بیابانها را درنوردید تا به جسر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۸

منبج رسید «۱».

(۱)

توس مردم عراق:

اشاره

وقتی که خبر حرکت معاویه و سپاه فراوانش بسوی عراق در همه جا منتشر شد مردم را سراسیمگی و هراسی فراوان فرا گرفت و امام که از این خبر آگهی یافت بعضی از

یارانش را فرمان داد تا در شهر فریاد زنند (الصلاة الجامعة) تا مردم برای نماز در مسجد جامع فراهم آیند و دیری نپائید که گروه انبوهی در مسجد فراهم آمدند، امام بیرون آمد و بر منبر بالا رفت و خدا را ستایش و سپاس گفت و بعد فرمود:

«اما بعد خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت اگر چه آنها را ناخوشایند باشد و به مجاهدین فرمود در نبرد شکیبائی و استقامت ورزید که خداوند همراه پاینده گان است و شما مردم به خواست و آرمانتان نمی توانید برسید مگر که سختیها را تحمل کنید، بمن خبر رسید که معاویه دانسته است که ما بسوی او حرکت کرده ایم، او

(۱) - منبج بر وزن منزل شهری باستانی است که فاصله آن تا حلب دو روز راه است و بدست ساسانیان ساخته شده است و شعرا درباره آن اشعاری سروده اند که در رأس آنها بحتری قرار دارد و مبتنی در این شعر به سخن او اشاره کرده می گوید:

گفته شد که آرامگاهش در منبج است و بخشند گیش به افق میرسد و بازخواست می کند که چرا از او درخواست نکرده اند.

ابراهیم بن مدبر هم به این ناحیه که کنیز زیبائی در آن داشته عشق میورزیده و گفته است:

در شب عین المرج بخیال او افتادم شوقم برانگیخته شد و اندوهم فزونی یافت
بروی بام برآمدم و گردن کشیدم بدقت نگریستم و چشمهایم دوخته شد
شاید خانه های منبج را بینم و قلبم آرام یابد و اندوهم برطرف شود (معجم البلدان ۸/ ۱۶۹)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۹۹

هم بجانب ما آمده است. خدا شما را ببخشاید همگی بسوی نخیله «۱».

که قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگریم و بنگرید و بینیم و بینید که چه میشود

«۲».

(۱) چون سخن امام پایان یافت، مردم یکه خوردند و زبانشان لال شد و رنگشان چنان زرد شد که گوئی بسوی مرگ کشانده می‌شدند، هیچ کدام فرمان امام را نپذیرفتند زیرا از سپاه شام می‌ترسیدند و سلامت را دوست داشتند و طرفدار تن آسائی و سازش بودند و این پستی و خواری در نخستین دعوت بجهاد از آنها پدید آمد که از آینده‌ای خطرناک خبر میداد و سرنوشتی شوم و ناامیدی از پیروزی را به همراه داشت.

چون صحابی بزرگ و اندیشمند و بیدار عدی بن حاتم «۳»، سکوت همگانی مردم و امتناع آنها را از پذیرفتن فرمان امام دید، بسختی خشمگین شد و چون شعله آتشی زبانه کشید و خاموشی آنها را زشت شمرد و از آن خواری رسواکننده بهیجان آمد و با گفتاری که از آن حماسه و اراده می‌بارید چنین گفت:

«من عدی پسر حاتم هستم، سبحان الله، چه موقعیت زشت و رسوائی دارید، آیا فرمان امام و فرزند پیامبران را نمی‌پذیرید، کجایند آن سخنوران توانائی که زبانشان بهنگام سخن دلها را

(۱) - نخيله تصغير نخله است (درخت کوچک خرما) و ناحیه‌ای است در راه شام نزدیک کوفه که معاویه در آنجا با خوارج جنگید و ابن‌الاصم در سوگواری آنها گفت:

من همان دینی دارم که آزمندان داشتند در روز جنگ نخيله در برابر کاخهای ویران
(معجم البلدان ۸ / ۲۷۶)

(۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳ / ۴

(۳) - عدی بن حاتم طائی، پدرش حاتم است که در بخشندگی و دهش معروف است، کنیه عدی ابی، طریف است، او در سال نهم هجری بحضور پیامبر آمد و از نصرانیت به اسلام گرائید و داستان مسلمان شدن او شیرین و دراز است
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۰

می شکافت، شما هنگامی که دیواری را می بینید مثل روباهان بسوراخش می خرید، آیا از دشمنی خدا نمی ترسید و عیب و ننگ آن را نمی فهمید».

(۱) آنگاه با اظهار فرمانبری و اطاعت کامل رو به امام کرد و گفت:

«خداوند راههای پیروزی را بتو بنمایاند و از ناخوشی ها برکنارت دارد و ترا از آغاز تا پایان، توفیق بخشد، سخن ترا شنیدیم و فرمانت را بررسی کردیم اینک گوش بفرمان توایم و در آنچه بگوئی و بیندیشی فرمانبرداریم».

که ابن کثیر در کتاب اسد الغابه آورده است، او از پیغمبر احادیث فراوانی بیان داشته است، عدی مردی شرافتمند و بخشنده بود و در نزد قومش و دیگر مردمان مرتبه ای بلند داشت او می گفت هنگامی که وقت نماز می رسد با اشتیاق فراوان به ادای آن می پردازم، روزی عدی بر عمر بن خطاب وارد شد و متوجه شد که عمر با تکبر به او نگاه می کند و ناچیزش می شمارد، عدی گفت آیا مرا می شناسی؟

عمر گفت بلی و خدا ترا بهتر می شناسد، خدای ترا به شناختی نیکو گرامی داشت، بخدا ترا می شناسم، تو بهنگامی که دیگران کافر بودند، مسلمان شدی، حق را در موقعی که دیگران انکارش میکردند شناختی و به پیمان الهی در وقت فریب دیگران وفا کردی و در آن هنگام که مردم به اسلام پشت می کردند به دین روی آوردی عدی گفت مرا بس است، مرا بس است. او در فتوحات عراق و جنگهای قادسیه و نهروان و نبرد جسر با ابو عبیده حضور داشت، از بزرگواری و بخشنندگی او نقل کرده اند که اشعث بن قیس، شخصی را به پیش عدی فرستاد و درخواست کرد که دیگهای حاتم را به او عاریه دهد، عدی همه دیگها را پر غذا کرد و برایش فرستاد، اشعث پیغام داد که من آنها را خالی میخواستم عدی پاسخ داد ما دیگ خالی را بکسی عاریه نمی دهیم، او همیشه مقداری نان به لانه مورچگان می ریخت و می گفت اینها همسایگان ما هستند و بر ما حقی دارند، عدی از عثمان کناره گرفت و در جنگ صفین در التزام امام جنگید و

چشمش جراحی برداشت، او دو فرزند داشت که یکی از آنها در التزام علی ع کشته شد و دیگری در جنگهای صفین و نهروان همراه امام بود، از عدی رشادتهای فراوان نقل شده است. او در سال ۶۹ هجری در سنین ۱۲۰ سالگی در کوفه یا قرقیسا درگذشت، شرح حال او در اسد الغابه، الاصابه، الاستیعاب و تهذیب التهذیب آمده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۱

(۱) پس اراده خود را به مردم ابراز داشت و گفت:

«من اکنون به قرارگاه سپاه میروم هر کس میخواهد با من بیاید».

عدی از مسجد بیرون آمد و بر اسبش که بر در مسجد آماده بود سوار شد و یکنه بسوی قرارگاه سپاه تاخت و به غلامش گفت اگر صلاح خود می داند همراهیش کند و خود را به نخيله رسانید و خود تنها در آنجا بماند (۱).

همچنین خشم و سراسیمگی فراوانی، سردار بزرگ قیس بن سعد ابن عباده و معقل بن قیس ریاحی (۲) و زیاد بن صعصعه تمیمی را فرا گرفت و از سکوت مردم و ناپذیرائی آنها برافروخته شدند و مردم را از این سستی و پستی سرزنش کردند و روح نشاط و هیجان را برای جنگ و رویارویی با دشمن در آنها برانگیختند و آنگاه متوجه امام شدند و مثل عدی بن حاتم نسبت به او ابراز وفاداری و اطاعت کردند. امام از آنها سپاسگزاری کرد و موقعیت و اندیشه پاکشان را ستود و فرمود: «من همیشه شما را به نیت راستین و وفا و اخلاص می شناختم، خدایتان پاداش نیکو دهد».

امام با شتاب برای مبارزه با عدوان و طغیان اموی از کوفه

(۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۲) - معقل بن قیس، محضر پیامبر را درک کرده است، ابن عساکر می گوید، عمار معقل را بحضور عمر آورد تا او را از فتح شوشتر آگهی دهد، او همچنین به جنگ بنی

ناجیه که مرتد شده بودند اعزام شد، معقل از سرداران سپاه علی «ع» در جمل و رئیس پلیس آن حضرت بود، خلیفه بن خیاط میگوید: بعد از شهادت علی «ع»، معقل با مستور ابن علقمه یربوعی، سردار خوارج مبارزه کرد و همه آنها را از میان برداشت، این واقعه بسال ۴۲ هجری در زمان معاویه رخ داد و گفته شده است که در سال ۳۹ هجری در زمان خلافت علی «ع» بود، این خبر در کتاب الاصابه ۳/ ۴۵۷ آمده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۲

خارج شد (۱) و مغیره بن نوفل بن حرث «۱» را بجای خود گذاشت و به او دستور داد که مردم را برای جهاد برانگیزد و به نخيله بفرستد و خود با سپاه فراوان ولی سست‌نهاد خویش (چنانکه وصفش بیاید) بیابان را در نوشت تا به نخيله رسید در آنجا اندکی بپایند و به تجهیز و بسیج سپاه پرداخت و بعد از آنجا کوچ کرد و به پیش تاخت تا به دیر عبد الرحمن وارد شد «۲» و در آنجا سه روز بماند تا دیگر سپاهیان از پشت سر به او برسند و تصمیم گرفت که مقدمه‌ای از سپاهیان را به پیش بفرستد تا از وضع دشمن آگهی یابند و او را در هر کجا که هستند متوقف سازند تا نتواند از این بیشتر به پیش بیاید.

امام، برای اجرای این مأموریت، گروهی از یاران وفادار و شجاع و ماهر خود را انتخاب کرد که تعدادشان به دوازده هزار نفر میرسید و فرماندهی آنها را به پسر عمویش عبید الله بن عباس سپرد و قبل از حرکت آنها، سردارشان عبید الله بن عباس را فرا خواند و او را با گفتاری ارزنده چنین سفارش فرمود:

(۱) - مغیره بن نوفل بن حرث بن عبدالمطلب هاشمی در زمان پیامبر در شهر مکه پیش از هجرت بدنیا آمد و گفته شده است که فقط شش سال، روزگار پیغمبر را درک کرد، کنیه‌اش ابو یحیی بود و امامه دختر ابی العاص بن ربیع را به همسری گرفت. امامه پیش از او، همسر حضرت علی «ع» بود و امام بهنگام مرگ وصیت کرد که با مغیره

ازدواج کند، او در جنگ صفین همراه امام بود و در زمان خلافت عثمان قضاوت میکرد، مغیره از پیامبر فقط یک حدیث روایت کرده که رسول فرمود «هر کس عدالت را نستاید و ستم را زشت نشمارد بجنگ خدا برخاسته است» (اسد الغابه ۴/ ۴۰۷)

(۲) - در کتاب الخرائج و الجرایح ص ۲۲۸ آمده است، گروهی که میخواستند با امام بجنگ رفتند و عده فراوانی از فرمان امام سر پیچیدند و بسخنان و وعده‌های خود وفا نکردند و امام را هم مانند پدرش علی «ع» فریب دادند، امام ده روز در نخيله ماند و فقط چهار هزار نفر به او پیوستند، امام ناگزیر به کوفه بازگشت و نسبت بمردم ابراز تنفر کرد و ضمن خطبه‌ای فرمود «شما من را هم مثل پدرم فریب دادید».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۳

(۱) «پسر عمویم، دوازده هزار نفر از سواران دلیر و قاریان قرآن را به همراه تو میفرستم که هر یک مرد آنها با گروهی میتواند برابری کند، با آنها راه بیفت ولی با آنان نرمخو باش و با روی باز و بالهای مهربانی به آنها نزدیک باش زیرا آنها باقیمانده یاران معتمد امیر مؤمنانند، بحرکت خود تا شط فرات ادامه ده و از آن بگذر، تا به نزدیک سپاهیان معاویه برسی و آنها را از حرکت بازدار تا من بیایم، که من با شتاب از دنبال تو فرامی‌روم و هر روز گزارش امور را بمن برسان و با قیس بن سعد و سعید بن قیس در کارها مشورت کن، چون در برابر معاویه قرار گرفتی آغاز بجنگ مکن و اگر او به نبرد پرداخت تو هم با او مبارزه کن، چنانچه در جنگ کشته شدی قیس بن سعد فرماندهی سپاه را بر عهده گیرد و در صورت مرگ او سعید بن قیس عهده‌دار فرماندهی سپاه خواهد بود.» این سفارش، متضمن مسائل زیر است:

(۲) ۱- آگهی فراوان امام بر امور دولت و حکومت، زیرا امام سفارش می‌کند که با سپاهیان به نرمی و مهربانی رفتار شود و سپاهیان را به نیکی می‌ستاید که آنها از یاران وفادار و مورد اعتماد امیر المؤمنین هستند و فرماندهی سپاه بایستی خوش‌روئی و عاطفه گرمی به آنها ابراز دارد تا ایمان و اخلاص سپاهیان نسبت به دولت اسلامی افزایش یابد

و طبیعی است چون گروه رزمندگان به حکومت خود اخلاص ورزیدند و سیاستش ایمان آوردند، پابرجای می ماند و دژ استواری را تشکیل می دهند که دشمن خارجی نمیتواند به آن رخنه کند و از تباهی و تفرقه داخلی هم برکنار می ماند و موجبات پایمردی و استقامتش فراهم می شود.

(۳) ۲- به عبید الله فرمان می دهد که آغاز بجنگ نکند و بر معاویه در نبرد پیشدستی نکند و بگذارد جنگ از جانب معاویه شروع شود زیرا معاویه از مصادیق سخن خداوند است که در قرآن فرمود:

«در راه خدا با کسانی بجنگید که با شما می جنگند و هرگز

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۴

تجاوز نکنید که خداوند تجاوز کاران را دوست نمی دارد» (۱).

(۱) ۳- سفارش می کند که فرمانده سپاس باید در شئون فرماندهی با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کند و فرماندهی سپاه را در صورت مرگ عبید الله به آنها می سپارد و بدین وسیله به افراد لشکر می فهماند که پیروی از عبید الله مربوط به موافقت رأی این دو نفر است و عبید الله نمیتواند با خود رأی و خود کامگی فرمان دهد، و با معتمد شمردن قیس و سعید که همانند آنها در میان سپاه کسی نیست و به نیکوکاری و دوستی اهل بیت کسی به پایه آنها نمی رسد مقام این دو مشاور را بزرگ می شمارد تا مسئولیت فرماندهی بین سه نفر پخش شود و اغراض فردی حاکم نگردد. در اینجا ناگزیریم برخی موارد مربوط به این بحث را بیان کنیم:

(۲)

۱- انتخاب عبید الله:

عده زیادی می پرسند علت انتخاب عبید الله بن عباس بفرماندهی سپاه چیست و چرا امام چنین شخصی را به این مقام پرمسئولیت برگزید در صورتی که در میان سپاهیان افرادی

وجود داشتند که ایمانشان مستحکمتر و اخلاصشان زیادتر بود و عقیده‌ای نیرومندتر داشتند، مثل قیس بن سعد و سعید بن قیس و همانندان آنها از افراد مطمئن سپاه که بهر جهت از عید الله برای رهبری لشکریان سزاوارتر بودند؟

در پاسخ این پرسش باید گفت اولاً، امام بدان جهت فرماندهی سپاه را به عید الله تفویض کرد تا او را بیش از پیش به جنگ تشویق کند و برانگیزد و بر میزان وفاداریش بیفزاید، دوم اینکه او مردی با کفایت و توانا بود و بدرستی می‌اندیشید و شایسته احراز چنین مقامی بود زیرا او در مکتب امیر المؤمنین تربیت شده بود و به علت همین کفایت و قدرت بود که علی (ع) او را به حکومت یمن منصوب فرمود.

(۱) - سوره بقره آیه ۱۸۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۵

دیگر آنکه او ملزم بود نهایت کوشش خود را در جنگ با معاویه ابراز کند زیرا او در مقام انتقام و خونخواهی از معاویه بود و بسر بن ارطاة سردار معاویه دو فرزند عید الله را در هجوم به یمن کشته بود و بالاخره فرماندهی سپاه را عید الله مطلقاً بر عهده نداشت بلکه مقام فرماندهی را مثلثی متعهد بود که قیس بن سعد و سعید بن قیس دو پهلوی دیگر آن را تشکیل میدادند و در این باره مرحوم آل یاسین حق مطلب را بدرستی ادا کرده است «۱».

(۱)

۲- تعداد سپاهیان:

سخن مورخان در مورد تعداد سپاهیان که با امام از کوفه به مظلّم سباط حرکت کردند مختلف است، ابن ابی الحدید از سپاهی عظیم یاد می‌کند و عدد آنها را نمی‌آورد فقط تعداد مقدمه لشکر را که همراه عید الله بن عباس بودند دوازده هزار نفر

می‌نویسد و میگوید همگان از سواران ورزیده عرب و قاریان مصر بودند «۲». طبری و بعضی از مورخان تعداد سپاه را چهل هزار نفر نوشته‌اند «۳» ولی از سخنانی که بین امام و بعضی از یاران او بمیان آمد چنین برمی‌آید که نفرات سپاهیان به یکصد هزار نفر می‌رسیده است، چنانکه سلیمان بن سرد ضمن اعتراض به قبول صلح، به امام چنین گفت: «برای ما شگفتی آور است که چگونه معاویه بیعت ترا نپذیرفت در درحالی که می‌دانست صد هزار نفر از جنگندگان عراق با تو هستند «۴» و نیز چنین برمی‌آید که سپاهیان عراق نود هزار نفر

(۱) - صلح امام حسن «ع»

(۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۳) - تاریخ طبری

(۴) - الامامة و السياسة.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۶

بوده‌اند «۱» و همچنین هفتاد هزار نفر هم گفته شده «۲» و سخنانی دیگر هم در این باره هست ولی ما تعداد نفرات را چهل هزار نفر میدانیم و دلیل ما سخن نوف بکالی «۳» است که می‌گوید هنگامی که امام علی «ع» قصد جنگ دیگری با معاویه داشت، یک هفته پیش از شهادتش ده هزار سوار بسرداری حسین «ع» بسیج کرد و ده هزار با ابو ایوب و ده هزار نفر با قیس بن سعد و گروه‌هایی با سردارانی آماده بازگشت بصفین کرد و هنوز به جمعه نرسیده بود که پسر ملجم با شمشیر بر او حمله برد «۴».

(۱) از این سخن چنین برمی‌آید که سپاه مسلح و مجهزی آماده نبرد بوده‌اند که نام عده‌ای دیگر از سرداران آنها برده نشده و تعدادشان مشخص نیست و بدون تردید آنها نیز به ده هزار نفر می‌رسیده‌اند و همه این سپاهیان پس از شهادت امام علی «ع» با حسن «ع» بیعت کرده و برای جنگ با معاویه بسیج شده‌اند، سخن ابو الفداء هم این

(۱) - تاریخ یعقوبی نامه زیاد را در پاسخ معاویه که زیاد او را تهدید کرده بود قبل از اینکه زیاد به معاویه بپیوندد چنین آورده است (فرزند هند جگرخوار و لانه نفاق نامه‌ای بمن نوشته و مرا تهدید کرده و وعده داده است درحالی که بین من و او پسران پیامبر با نود هزار سپاهی قرار دارند).

(۲) - در کتاب البدایة و النهایة آمده است که مردی بحضور حسن «ع» آمد و در دست امام نامه‌ای بود، آن مرد گفت این نامه چیست امام فرمود نامه‌ای است که معاویه نوشته و بمن وعده‌هایی داده و تهدیدهایی کرده است، مرد گفت آیا آن را می‌پذیری امام فرمود: می‌ترسم، هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا بیشتر یا کمتر مردانی روز قیامت بیایند که از رگهایشان خون بریزد و بحضور خداوند شکایت برند که چرا خون ما ریخته شد؟ نزدیک به این مضمون را ابن ابی الحدید هم نوشته است.

(۳) - نوف بکالی از یاران امیر المؤمنین و بگفته تغلب، وابسته به قبیله بکال از قبایل همدان است و گروهی که بیشترند آن را بکیل خوانده‌اند، ابن ابی الحدید بکال را قبیله‌ای از حمیر میداند که نوف بن فضاله، صحابی امیر المؤمنین از این قبیله است این مطلب در تعلیقات ص ۳۵۶ بیان شده است.

(۴) - شرح نهج البلاغه محمد عبده

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۷

خبر را تأیید می‌کند که گفته است: امام حسن با سپاهی آماده نبرد با شامیان شد که با پدرش بیعت کرده بودند «۱».

(۱) سخن ابن اثیر هم مؤید این گفته است که می‌نویسد:

چهل هزار نفر با امیر المؤمنین از سپاهیان‌ش بیعت کردند که تا پای جان به همراهش بجنگند و بنابودی سپاه شام پردازند، در همین هنگام که امام آماده حرکت بود، شهادت یافت (و چون خداوند اراده‌ای کند کسی نتواند آن را بازگرداند) پس از مرگ

امام که مردم با فرزندش حسن بیعت کردند، خبر رسید که معاویه بسوی عراق پیش می‌آید، امام با سپاهسانی که با پدرش بیعت کرده بودند آماده جنگ شد و از کوفه بجانب سپاه معاویه حرکت کرد (۲).

تأکید دیگر این خبر، سخن مسیب بن نجبه است که در مورد صلح به امام گفت: «در شگفتم که تو با داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی» (۳).

در این صورت طبق روایات پی‌درپی تاریخی تعداد سپاهیان امام چهل هزار نفر بوده است، امام محقق و مورخ فقید آل یاسین، اخبار مختلف را در این باره بررسی کرده و پس از پژوهش دقیق و بازشناسی روایات تاریخی باین نتیجه رسیده که تعداد سپاهیان امام فقط بیست هزار نفر یا اندکی بیشتر بوده است (۴).

با همه اینها، اختلاف در تعداد سپاهیان چندان مهم بنظر نمی‌رسد، زیرا اگر هم تعدادشان فراوان باشد ولی از هوسها و آرمانهای گوناگونی پیروی کنند بناگزی شکست می‌خورند و خوار میشوند و هرگز به پیروزی نمی‌رسند، زیرا پیروزی و چیرگی به اخلاص و ایمان و اعتقاد و هم‌آهنگی سپاهیان بستگی دارد نه بتعداد فراوان آنها،

(۱) - تاریخ ابو الفداء

(۲) - الکامل

(۳) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۴) - صلح الحسن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۸

و سپاهسانی اندک ولی پیوسته و همکار و هماهنگ می‌توانند پیرویهائی بزرگ بدست آورند و نیروی دشمن را هر چند از آنها فراوان‌تر و قویتر باشد در هم کوبند، سپاهیان عراق هم اگر چه نفراتی فراوان و تجهیزاتی کامل داشتند ولی چون گرفتار پراکندگی و سستی و پستی بودند چگونه می‌توانستند پیروز شوند و با وجود این از هم پاشیدگی و

تفرقه، تعداد فراوانشان چه سودی داشت؟

(۱)

۳- چگونگی سپاهیان:

اشاره

بدون شک، ارتش، ستون نیرومندی است که بنای حکومت بر آن استوار است و پایداری و استحکامش بر آن است و با نیروی خویش دولت و ملت را از تجاوز بیگانه نگه میدارد و تکیه گاه همگان در امنیت و نظم عمومی است بشرطی که به حکومتش ایمان داشته باشد و به هدف دفاعی خود اخلاص ورزد ولی اگر خیانت ورزد و بمقام فرماندهی عالی خود دشمنی کند و در پی انتقام و منتظر فرصت باشد تا از قبول مسئولیت شانه خالی کند و بفرمان دشمن درآید، مسلماً در هیچ یک از میدانهای نبرد خارجی و داخلی پیروز نمی‌شود و در جو سیاسی آلوده‌ای که ابرهای سیاه نفاق و نافرمانی افق آن را فرا گرفته هرگز به چیرگی دست نمی‌یابد.

ارتش عراق هم که به همراه امام برای نبرد با معاویه بسیج شده بود چنین وضع نابسامانی داشت و در فتنه‌ها فرو رفته بود و موج بدبختی و تیره روزی چنانش در هم فشرده بود که خطرش برای امام از خطر معاویه بزرگتر بود، چنانکه شیخ مفید، بخوبی وضع این سپاه را بیان می‌کند و با ابتکاری خاص آنها را به گروه‌هایی گوناگون بخش می‌کند و می‌گوید:

(۲) مردم عراق که به همراه امام آماده جهاد شدند ارتشی بس عظیم و سنگین بودند

ولی بتدریج سست و سبک و اندک شدند زیرا از

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۰۹

گروه‌هایی مختلف تشکیل شده بودند، بعضی شیعیان امام و پدرش بودند و بعضی از خوارج که میخواستند به هر گونه که پیش آید بجنگ معاویه بروند، برخی فتنه‌انگیزانی

بودند که فقط دل به غارت و غنیمت بسته بودند و گروهی شکاک که حق را از باطل بدرستی نمی‌شناختند و عده زیادی که پیرو تعصب‌های قبیله‌ای بودند و از رؤسای قبیله پیروی میکردند و کاری با دین نداشتند «۱».

و شیخ مفید درباره وضع روحی و اجتماعی آنها می‌نویسد: جنگ را ناخوش میداشتند و طرفدار آسایش و سلامت و خواستار تسلیم و سازش بودند و می‌افزاید که سپاهیان عراق اندیشه‌هایی متضاد و عقایدی مختلف را پیروی میکردند و ما اینک به شناخت آنها می‌پردازیم:

(۱)

۱- شیعه

این گروه با ایمان و مخلص، تعداد کمی را در سپاه عراق تشکیل میدادند زیرا اگر جناح نیرومند و فراوانی بودند، امیر المؤمنین به قبول حکمیت تن در نمی‌داد و حسن «ع» ناگزیر به پذیرش صلح نمی‌شد، این گروه اندک که در طرز فکر و عقیده با دیگر سپاهیان اختلاف داشتند زیرا خلافت را حق خاندان پیامبر میدانستند و عقیده داشتند که اهل بیت رسول، جانشینان او و نگهبانان و یاران اصیل اسلامند و اجرای فرمانشان بر همه مسلمانان واجب است.

(۲)

۲- خوارج

گروه دیگری که بسپاهیان امام پیوسته بودند خوارج بودند که میخواستند بهر وسیله و حيله‌ای که باشد بجنگ معاویه بروند و این خواست آنها دلیل ایمان بشایستگی حسن «ع» و ناسزاواری معاویه نبود بلکه آنها امام و معاویه را نظیر هم میدانستند و آنها را به یک

(۱) - ارشاد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۰

چشم میدیدند و می گفتند که هیچ کدام از اینها شایسته خلافت اسلامی نیستند ولی بدان جهت در جنگ معاویه شتاب داشتند که او را از امام نیرومندتر میدانستند و به این منظور به سپاه امام پیوستند تا کار معاویه را تمام کنند و چون معاویه از میان برداشته شد نابودی حسن «ع» برای آنها آسان بود و او را هم مانند پدرش بناگهانی می کشتند.

(۱)

۳- آزمندان

عده‌ای از طمعکاران دنیاپرست نیز در صف سپاهیان امام وارد شده بودند که ایمانی به ارزشهای معنوی نداشتند و نه عدالت را تقدیس میکردند و نه حق را می شناختند. آنها بدنبال سودجوئی و آزمندی شخصی خود بودند و مراقب بودند که پیروزی با کدام گروه است تا به آن ملحق شوند.

(۲)

۴- شکاکها

بدون شک این گروه تحت تأثیر تبلیغات سوء خوارج و دعوت‌های غلط بنی امیه قرار گرفته و در حقانیت خاندان پیامبر به شک افتاده بودند و رسالت معنوی و اصلاحی اهل بیت را به چیزی نمی گرفتند و چنانچه آتش جنگ زبانه می کشید بیاری امام بر نمی خاستند زیرا آنها عقیده و ایمانی نداشتند که از آن دفاع کنند.

(۳)

۵- پیروان رؤسای قبایل

این گروه، تعدادی فراوانتر داشتند و خطرشان هم بیشتر و بزرگتر بود، زیرا کور کورانه و بدون اراده فرمان بزرگان و رؤسای قبیله را اطاعت میکردند، اندیشه و درک و دریافتی نداشتند و مسئولیت واجب خود را نمی‌شناختند و یاوگانی بی‌ثبات و پا در هوا بودند و بیشتر مردم عراق چنین بودند که هر گروه به یکی از رؤسای قبایل پیوسته و زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۱

مطیع بدون اراده او بودند و اکثر این رؤسای خیانت پیشه هم در نهانی با معاویه پیوند و پیوستی خائنانه داشتند، همانند قیس بن اشعث، عمرو بن حجاج، حجار بن ابجر و دیگر کسانی مثل آنها از خوارج و منافقان که در بزرگترین تبهکاری و فاجعه تاریخ که قتل حسین (ع) پیشوای جوانان بهشت است شرکت کردند.

اینها گروه‌هائی بودند که نه تنها سپاه عراق را شکل میدادند بلکه همه عراقیها چه آنها که بسیج شدند و چه آنها که بر جای ماندند دارای همین خصوصیات و مشخصاتی بودند که شیخ مفید به آنها اشاره کرده است و اینها بحدی تبهکار و منحرف بودند که نه تنها در جنگ بلکه در صلح هم از شرشان کسی نمیتوانست در امان بماند.

(۱)

۴- اشتباهات تاریخی:

اشاره

برخی مورخان در این زمینه مرتکب اشتباهاتی شده‌اند که توجه به آنها لازم است، باین شرح:

(۲)

۱- الحاکم

حاکم نیشابوری می‌نویسد که حسن فرماندهی مقدمه سپاه را که تعدادشان ده هزار نفر بود به پسر عمویش عبد الله بن جعفر سپرد «۱» این خبر را تنها حاکم نقل کرده و همه مورخان بر خلاف این گفته‌اند عقیده دارند که فرماندهی مقدمه سپاه به عبید الله بن عباس واگذار شد تا به همکاری قیس بن سعد و سعید بن قیس متعهد آن شود، تعداد سپاه او هم دوازده هزار نفر بوده که الحاکم آن را ده هزار نفر نوشته است.

(۳)

۲- یعقوبی

مورخ نامور، یعقوبی در تاریخش می‌نویسد: امام حسن (ع)

(۱) - مستدرک الحاکم ۳ / ۱۷۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۲

هجده روز پس از شهادت پدرش آماده جنگ معاویه شد «۱». این سخن اشتباه است، زیرا امام بعد از نامه‌نویسی‌هایی که در فصل گذشته بیان شد آماده نبرد با دشمن گردید و ظاهراً مدت این مکاتبه‌ها دو ماه طول کشیده است و پس از آنکه همه اقدامات امام در دعوت معاویه بتسلیم و قبول خلافت آن حضرت بی‌نتیجه ماند و معاویه با سپاهیان‌ش بجانب عراق حرکت کرد، امام آماده جنگ شد نه قبل از آن و همه مورخان با این سخن هم‌آهنگند مگر اینکه نوشته یعقوبی را چنین تصحیح کنیم که این مدت هجده روز سرآغاز مکاتبات فیما بین بوده است.

(۱)

۳- ابن کثیر

ابن کثیر می‌نویسد که امام حسن قصد نداشت با کسی جنگ کند و گروه عظیمی از مسلمانان که مانند آن دیده و شنیده نشده بود رأی خود را بر امام تحمیل کردند و

حسن بن علی (ع)، ناگزیر قیس بن سعد بن عباده را به همراهی دوازده هزار نفر در مقدمه سپاه بجنگ معاویه فرستاد (۲)». این سخن درست نیست زیرا اگر امام آهنگ جنگ نداشت، چنان نامه‌هایی به معاویه نمی‌نوشت و او را تهدید نمی‌کرد و به اعلان جنگ در صورتی که تسلیم فرمان او نشود وعده نمی‌داد و اگر نمیخواست جنگ کند بمنبر نمی‌رفت و مردم را بجهاد بر نمی‌انگیخت و به آمادگی جنگ دعوت نمی‌کرد چنانکه بتفصیل در این باره سخن گفتیم.

و اینکه نوشته است گروهی انبوه که مانند آن را کسی نشنیده امام را بجنگ وادار کردند نیز گفته‌ای نادرست است و دلیلش سرباز زدن آنها از قبول جنگ و نافرمانی از امام و خاموشی آنها در برابر سخنان آن حضرت است که قبلا به آن اشاره کردیم.

(۱) - تاریخ یعقوبی ۱۹۱ / ۲

(۲) - البدایه و النهایه ۱۴ / ۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۳

(۱)

۴- طه حسین

دکتر طه حسین می‌نویسد: حسن (ع) بعد از انجام بیعت بمدت دو ماه یا نزدیک آن، هیچ اقدامی نکرد و نامی از جنگ نبرد و آماده نبرد نشد تا اینکه قیس بن سعد و عبید الله بن عباس بالتماس افتادند و عبد الله بن عباس از مکه نامه‌ای برای امام فرستاد و در ضرورت جنگ پافشاری کرد و او را به آغاز نبرد برانگیخت و گفت باید مانند پدرت با معاویه پیکار کنی «۱». گفتار طه حسین در این مورد قابل بررسی است، به این شرح: (۲) ۱- اینکه می‌گوید امام حسن دو ماه را بدون هیچ اقدامی گذرانید و نامی از جنگ

نبرد و آماده آن نشد، از حقیقت بدور است و نظیر گفته ابن کثیر است که شرح آن گذشت و شاید طه حسین سخن خود را از او گرفته و به نامه‌های امام توجهی نکرده باشد زیرا نامه‌های امام بروشنی بر اراده‌اش درباره جنگ حکایت دارد بدلیل آنکه در ضمن یکی از نامه‌های خود میفرماید «چنانچه همچنان بر گمراهی و یاغیگری خود باقی بمانی با گروه مسلمانان بجنگ تو خواهیم آمد تا خداوند بین ما فرمان دهد و او بهترین داوران است».

و این گفتار صریح و روشن، بطلان گفتار طه حسین را ثابت می‌کند و شاید دکتر اصولاً نامه‌های امام را نخوانده که مرتکب چنین اشتباهی شده است، علاوه بر این، اصولاً امام وظیفه‌دار مبارزه با معاویه است، زیرا خداوند جهاد با سرکشانی را که در میان امت اسلامی تفرقه می‌افکنند و بر پیشوای مسلمانان شورش می‌کنند واجب دانسته و در قرآن مجید فرموده است (با کسانی که از میان مسلمانان بسرکشی برمی‌خیزند بجنگید تا فرمان خدا را گردن نهند).

و پیامبر فرمود (هر کس از پیش خود امامی را برای خودش

(۱) - علی و فرزندانش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۴

یا مردم بتراشد نفرین خدا بر او است و باید با او جنگ کنید). معاویه هم بر امیر المؤمنین پیش از این شوریده و شهرها را بخون کشیده و مردم را گرفتار اندوه و سوک و سختی ساخته است در این صورت نبرد با او از مهمترین واجبات اسلامی است و امام که فرزند پیامبر است چگونه از چنین وظیفه‌ای سر می‌پیچد؟

(۱) ۲- اینکه می‌گوید، قیس بن سعد و عبید الله بن عباس پافشاری و التماس کردند که امام آماده جنگ شود، خیال و اشتباهی دیگر است زیرا همچنانکه پیش از این گفتیم و روایات تاریخی هم دلالت می‌کند، هنگامی امام بجنگ برخاست که معاویه به عراق

تاخته بود و کسی امام را در چنین موقعیتی وادار بجنگ نکرد زیرا موقعیت خطرناک و فرصت تنگ و کوتاه اقتضای چنین بسیجی را میکرد و اگر امام بجنگ معاویه نمیرفت و بدفع حمله او نمی پرداخت، معاویه همچنان پیش می آمد و کوفه را اشغال میکرد و امام را به- اسارت می گرفت، در این صورت دفاع و جهاد برای امام کاری واجب بود و نیازی به پافشاری و ترغیب کسی نداشت.

نوشته های طه حسین در این زمینه آمیخته با غلط و اشتباه است و فاقد بررسی ها و پژوهش های لازمی است که باید در مطالب علمی رعایت شود و از نظرات و تمایلات فردی برکنار بماند.

باید دانست که تاریخ چنان با اغراض و غلطها و ناروایها آمیخته شده که برای یک مورخ محقق درک حقایق آن بسیار دشوار است مخصوصا در اینگونه موارد که برخی مورخان جیره خوار، بخاطر قلب حقیقت و حمایت بنی امیه و تزییع حق اهل بیت، به- نشر گفتاری دروغین پرداخته و بر چهره حقایق، پوششی از کذب و ناروایی اندوخته اند و در چنین موقعیتی باید با تحقیق و بررسی کامل به کشف واقعیت های تاریخی پردازیم و گفته هائی را که راویانش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۵

ناشناخته و یا منفردند نپذیریم و به نوشته مورخین معروف و ارزنده ای که از انحراف بدورند و سخنی بدروغ نگفته اند توجه کنیم.

(۱) و سزاوار نیست که طه حسین به روایات افرادی چون ابن کثیر که زائیده تعصب و خلاف واقع و دور از حقیقت است اعتماد و استناد کند.

منشأ خطاها و اشتباهات مورخین جدید اعتماد بهمین مصادری است که آلوده به تعصب و ناروایی است و همچنین عدم بررسی و تحقیق درباره روایات واحدی است که بنفع حکومت های جابرانه وقت بیان شده است.

در این زمینه مورخی که میخواهد حقایق تاریخی را کشف و بیان سازد نباید انحصارا

بچنین مصادری اعتماد کند، بلکه باید آزادانه و دور از تعصب بدرک واقعیت‌های گذشته که امروز نیازی فراوان به آن داریم پردازد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۷

(۱)

در مدائن

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۱۹

(۱) در متون تاریخی حوادث دردناکی بچشم میخورد که دلها را آب میکند و دردها و حسرتها بیار می آورد و این حوادث منشأ آثار دردناک و پدیده تبهکاری‌های سیاهی است که برای بشر سختی‌هایی فراوان بمانند گسترش ستم و نشر نامردمی و پایمال شدن حق و نابودی دادگری بیار آورده است و جانکاه‌ترین و سیاه‌ترین حوادث، پیروزی ستمکاران بر پیشوایان حقیقت و عدالت است که نیروهای اصلاحی را از کار بازمی دارد و ارزشهای انسانی را در هم می‌کوبد و سرکشی و ستم را در سرزمینها می‌گسترده.

یکی از نمونه‌های بارز این حوادث دردناک و سیاه که به زشت‌ترین صورتی در تاریخ اسلامی بوقوع پیوست داستان نبرد امام حسن با معاویه است که منجر به چیرگی معاویه گردید و نیروی ضد اسلامی و قدرت سرکش مخالف مسلمین به قهر و غلبه، پیروز گردید و مبادی متعالی انسانی را که اسلام برکشیده و برآورده بود، بشکستی دردناک کشانید.

این از بی‌ارزشی و پستی دنیاست که معاویه بر فرزند و ریحانه پیامبر غلبه کند و او را از حقی که شایسته آن است براند و خود بر دوش مسلمانان به نام اسلام سوار شود همان اسلامی که او از بزرگترین دشمنانش بوده است.

پیروزی ظاهری معاویه زائیده علل و عواملی فراوان است و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۰

مهمترین آنها حوادثی است که در مسکن «۱» اتفاق افتاد، همانجائی که مقدمه سپاه امام به آن وارد شد و حوادث دردناک دیگری که در مدائن قرارگاه عمومی سپاه امام بوقوع پیوست و امام در آنجا همه گونه دردها و ناگواریها و نامردمیها و پیمان شکنیهای فراوان را متحمل شد و ناگزیر بپذیرش صلح گردید و مجبور شد با دشمن از در مسالمت درآید، اکنون ما به بررسی و تحقیق چنین حوادثی که منجر بصلح گردید می پردازیم:

(۱)

حوادث مسکن

اشاره

پس از آنکه امام، فرماندهی مقدم سپاه را به عبید الله بن عباس سپرد، او به همراهی سپاه بیابانها را طی کرد تا بناحیه سینور رسید و از آنجا بسوی شاهی رفت «۲» و بفرات پیوست و همچنان پیش رفت تا به- مسکن رسید و در آنجا اردو زد و رویاروی سپاه معاویه قرار گرفت.

معاویه که دشمن را در برابر دید، خرابکاری و فریب و فتنه-

(۱)- مسکن بر وزن منزل محلی است نزدیک (اوانا) بر کنار نهر دجیل که بعدا بین عبد الملک مروان و مصعب بن زبیر در سال / ۷۲ هجری جنگی در آنجا اتفاق افتاد و مصعب و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسیدند و همانجا مدفون شدند و قبرشان در آنجا معروف است (معجم البلدان ۸ / ۵۴)

(۲)- شاهی ناحیه ای نزدیک قادسیه است که شریک بن عبد الله قاضی کوفه تا آنجا به

استقبال زنی بنام خیزران رفت و سه روز منتظر ماند و غذایش تمام شد و ناچار نانهای خشکیده را با آب نم میداد و میخورد و علاء بن منهال شاعر که این منظره را دید چنین سرود:

اگر کسی باشد که حماقتش کم باشد ترا از وضعی که بدان دچار شده‌ای بازمی‌دارد تو در اینجا هر روز چه میکنی؟ میخواهی زنی را که از حج باز میگردد دیدار کنی سه روز است که در شاهی مانده‌ای و توشه‌ای جز نان خشک و آب خالی نداری (معجم البلدان)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۱

انگیزی را آغاز کرد و بهمه و سائل دست برد تا مقدمه سپاه را بهم ریزد و هماهنگی آنها را در هم شکند و روحیه سپاه را تضعیف کند و در اجرای چنین نقشه شیطنی خائنه‌ای به ایجاد ترس و پخش دروغ در میان سپاهیان امام پرداخت و آنها را به نافرمانی و سرکشی وادار کرد که بعضی از آنها را باین شرح بازگو می‌کنیم:

(۱)

اعزام جاسوسها

نخستین دسیسه خطرناک معاویه برای ایجاد فساد در سپاه امام، اعزام جاسوسان و خبر گزاران بود تا لشکریان را بترسانند و به - سستی و پستی کشانند و در این ماجرا همگی یک سخن چنین می‌گفتند:

«حسن طی نامه‌هایی معاویه را بصلح دعوت کرده است پس چرا شما خود را بکشتن می‌دهید؟» (۱)

این دروغ و بهتان بزرگ، موجی از سراسیمگی و ترس در میان سپاهیان برانگیخت و روح تمرد را در واحدهای لشکر پدید آورد.

(۲)

بخش رشوه

معاویه، تنها به این کار تخریبی اکتفا نکرد بلکه اقدامی خطرناک تر انجام داد و دل و دین ارزان سرداران سپاه و بزرگان مقیم مسکن را با پولهای گزاف خریداری کرد و واگذاری پستهای حساس را به آنها وعده داد. آن نامردمان هم دعوت او را می پذیرفتند و بجانبش میرفتند و در تاریکی شب و روشنائی روز به سپاهیانش می پیوستند، عید الله هم گزارشهای هر روزه را به امام میداد «۲».

(۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۱۵/۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۲

(۱)

فریب عید الله**اشاره**

وقتی که معاویه دید بوسیله پول، گروه زیادی را بسوی خود کشانیده است، با کوشش بیشتری بفریب دلهای مضطرب و جلب جانهای بیمار پرداخت و تصمیم گرفت عید الله بن عباس فرمانده سپاه را هم فریب دهد و بسوی خود بکشاند و ماجرا را بدست او پایان بخشد، بدبختانه عید الله بن عباس هم که از خویشان نزدیک پیامبر بود در برابر این فریب پایدار نماند و خیانت ورزید و جانب حق و هدایت را ترک گفت و به گروه خیانت و ستم گرائید، متن نامه‌ای که معاویه بوسیله آن عید الله را فریب داد چنین بود: «حسن نامه‌ای بمن نوشته و درخواست صلح کرده تا حکومت را بمن واگذارد، اگر همین حالا بپیوندی فرمانده خواهی بود و گرنه پس از این فرمانبردار میشوی، اگر حالا دعوت من را بپذیری یک میلیون درهم خواهی گرفت اکنون نیمی از این پول را بتو

میدهیم و نیمی دیگر را بهنگام ورود بکوفه بتو خواهیم پرداخت» (۱).

در این نامه دروغ صریح و بهتان مسلم بخوبی نمایان است که می‌نویسد حسن (ع) نامه‌ای برای من نوشته و درخواست صلح کرده است!! کی امام درخواست نامه صلح برای معاویه نوشته است؟

آیا در نامه‌ها و پیغامهایی که در صورت عدم اطاعت معاویه تهدید بجنک شده چنین سخنی گفته شده یا حرکت امام بجنک معاویه گویای چنین مسئله‌ای است؟ بعلاوه در نامه‌هایی که بین امام و عبید الله نگاشته می‌شد هرگز چنین خبری از امام نرسیده است، در اینجا شکی نیست که عبید الله از چنین دروغ و بهتانی بخوبی آگاه بوده است و بعلاوه اگر امام درخواست صلح کرده است چرا معاویه این پول گزاف را می‌پردازد و در برابر چنین گشاده دستی رسوا از عبید الله چه می‌خواهد؟

(۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۸/۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۳

(۱)

خیانت فرمانده

نامه معاویه، شوری در دل عبید الله انداخت و برای ارتکاب بزرگترین جرم و خیانت به اندیشه فرو رفت و وعده‌ها و دروغهای معاویه در برابر چشمش چنین نمایان می‌شد:

۱- نامه امام در مورد پذیرش صلح بر حسب ادعای دروغین معاویه.

۲- اگر حالا به سپاه معاویه بپیوند فرمانده است و بعدا فرمانبردار خواهد بود.

۳- بچنگ آوردن یک میلیون درهم.

عبید الله شب را در همین اندیشه پایان برد و سرگردانی همه وجودش را فرا می‌گرفت و پول فراوان معاویه در برابر چشمش میدرخشید و دلش را می‌فریفت، او میدانست که

در حکومت اسلامی بنی هاشم هرگز مقدار کمی هم از این پول کلان به او نخواهد رسید زیرا بنیان خلافت اسلامی بر اساس دادگری و برابری است و پول مفت و زیاد در سایه چنین آئینی بدستش نمی‌رسد، بالاخره نفس خیانتگر و فریبکار بر او چیرگی یافت و نامردانه پیمان را شکست و بخاطر دنیا، دعوت معاویه را پذیرفت و از حق کناره گرفت و از راه استوار ایمان منحرف شد. بخدا و پیامبرش خیانت کرد و سبط رسول را تنها گذاشت و بقرارگاه سپاهیان ستم و جنایت پیوست و برای همیشه جامه ننگ و رسوائی و بدنامی را پوشید.

در تاریکی شب سپاه، عید الله به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان، اردوگاه امام را ترک گفت و بقرارگاه سپاه شام پیوست «۱» کسانی هم که به همراه او به معاویه پیوستند آزمندان هواپرستی بودند که در دل‌هایشان از نقش دین اثری نبود و مسئولیت این خیانت

(۱) - تاریخ یعقوبی ۱۹۱ / ۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۴

بزرگ بگردن عید الله خائن و تبه‌کار افتاد که انحراف ننگینش بقایای سپاه را سراسیمه کرد و وحدت اردوگاه امام را از هم پاشید. چنین نقشه خائنانه معاویه از مهمترین عوامل پیروزی او بود که او را به آرزوی سیاهش رسانید و بر حوادث چیره‌اش ساخت و موجب از هم پاشیدگی ارتش امام و سستی اراده سپاهیان شد و خیانت و فریب را در نبرد حق و باطل گسترش داد.

(۱)

سراسیمگی سپاه

سحر گاهان بقیه سپاه، سراغ فرمانده خود را گرفتند تا با او نماز بگذارند ولی او را نیافتند و چون از خیانت او آگاه شدند و دانستند که به سپاه معاویه پیوسته است، بسختی سراسیمه شدند و موجی از فتنه و ترس آنها را فرا گرفت و میانشان اختلاف افتاد، قیس بن سعد که این ماجرای زشت و سیاه را دید و فتنه‌های تاریکی از فریب و خیانت را بنظر آورد که طنابهای خیمه بدبختی را بروی لشکر کشیده است، با تصمیم و اراده قاطع، سپاهیان را فراهم آورد و با آنها نماز گزارد و پس از آن بسخن گفتن ایستاد و بدلهای مضطرب، آسایش بخشید و براه ایمان و امانت هدایتشان کرد و گفت:

«این عبید الله و پدرش و برادرش حتی یک روز برای اسلام، منشأ خیری نبوده‌اند، پدرش که عموی پیامبر بود در غزوه بدر بجنگ رسول خدا رفت تا اینکه ابو الیسر کعب بن عمرو انصاری (۱) او

(۱) - کعب بن عمرو انصاری سلمی، بعد از پیمان عقبه در جنگ بدر شرکت کرد و عباس عموی پیغمبر را در جنگ اسیر کرد و پرچم مشرکین را از دست ابی عزیز گرفت و در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین بود و در سال پنجاه و پنج هجری در مدینه وفات کرد (استیعاب ۴/ ۲۱۵، تهذیب التهذیب ۸/ ۴۳۷) و او آخرین نفر از اهل بدر بود که در گذشت و در همه نبردهای علی (ع) در خدمت امام بود و بهنگام مرگ صد و بیست سال داشت. در مسند

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۵

را به اسارت گرفت و بحضور پیامبر آورد و پیغمبر در برابر آزادیش از او فدیة گرفت و بمسلمانان بخشید، برادرش را هم علی (ع) بفرمانداری بصره فرستاد و او اموال بیت المال را دزدید و با آن کنیزهایی خریداری کرد و خیال کرد که برای او حلال است. این عبید الله هم از طرف علی (ع) فرماندار یمن شد ولی در حمله بسر بن ارطاة از یمن گریخت و فرزندانش را بجای گذاشت تا بدست دشمن کشته شدند اکنون هم می بینید

که چه خیانت بزرگی را مرتکب شد «۱».

(۱) قیس بن سعد با سخنان اثربخش و استوارش احساسات سپاهیان را برانگیخت و شعور و اندیشه همگی را بحقیقت گرایش داد و همه در منطق مستحکم او حقیقت را دریافتند و در شخصیتش ایمان کاملی را احساس کردند و بدرستی فهمیدند که عبید الله، سرشتی خیانت‌بار داشته و مورد بدگمانی بوده است زیرا اگر شعوری درست و عاطفه‌ای انسانی داشت هرگز از یمن فرار نمی‌کرد و فرزندانش را بدست جلادی چون بسر بن ارطاه نمی‌سپرد که آنها را بکشد. سپاهیان در همه جناحها، به او پیوستند و سخنش را پذیرفتند و اعلام وفاداری کردند و گفتند:

(شکر خدای را که او را از میان ما بیرون برد) «۲»

فرماندهی سپاه، پس از خیانت عبید الله بنا بفرمان قبلی امام،

حدیثی درباره او آمده که پیامبر او را برای انجام کاری فرستاد و او را مردی پشت کاردار دید و درباره‌اش دعا کرد و گفت خدایا ما را بوجود او بهرمنند گردان. کعب آخرین صحابی پیامبر است که پس از همه در گذشته است و وقتی که این حدیث پیامبر را برایش نقل میکردند می‌گریست و می‌گفت (از عمر درازم بهره بردند و من آخرینشان بودم)

(۱) - مقاتل الطالیین

(۲) - مقاتل الطالیین ص ۳۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۶

به قیس واگذار شد و نیروهای مسلح به اختیار او درآمد و قیس پس از احراز مقام جدید، گزارشی به امام فرستاد و او را از حوادث دردناک گذشته و قبول فرماندهی جدید آگاه کرد، متن گزارش قیس چنین است:

(۱) «سپاهیان در ناحیه جنوبیه نزدیک مسکن اردو زدند و در برابر معاویه قرار گرفتند. معاویه نامه‌ای برای عبید الله بن عباس فرستاد و او را بسوی خود فرا خواند و پرداخت یک میلیون درهم را به او وعده داد که نیمی را فوراً پردازد و بقیه را در کوفه به او تحویل دهد، عبید الله هم نیمه شب به قرارگاه سپاه معاویه پیوست و در ردیف خاصان او قرار گرفت سپاهیان سحرگاه او را نیافتند و قیس با آنها نماز گزارد و به اداره امورشان پرداخت (۱)».

خداوند قلب امام را یاری کند بهنگامی که چنین گزارش دردناکی را دریافت داشت و غمی بزرگ و دردی جانکاه بجانش فرو آمد و از پیروزی و نصرت ناامید شد و دانست که سپاهیان واقعت و ایمانی ندارند و بهنگام جنگ او را بدشمن می‌سپارند و چون آتش نبرد زبانه کشد به او خیانت می‌ورزند.

سپاهیان هم که با امام در مدائن اردو زده بودند چون از خیانت عبید الله و پیوست او بدشمن آگهی یافتند به فتنه‌انگیزی پرداختند و در امواج شر و فساد فرو رفتند و ترس و لرز همگی را فرا گرفت و سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی بودند که بمعاویه بپیوندند و پولهای فراوانی از او دریافت کنند.

(۲)

دروغهای گمراه‌گر

معاویه که با رشوه‌های کلان خود، وحدت و اراده ارتش عراق را در هم شکست، راه دیگری برای گسترش فساد و کشتن روح

(۱) - الارشاد ص ۱۷۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۷

مبارزه در سپاهیان عراق پیش گرفت و گروهی جاسوس و نیرنگ باز به اردو گاههای

امام چه در مسکن و چه در مدائن گسیل داشت تا دروغها و تهمت‌هایی تکان‌دهنده را پخش کنند و سربازان را در وحشتی عمیق فرو برند، دروغ‌پردازیهای معاویه رنگهای مختلفی داشت از این قبیل:

- ۱- در مدائن شایع کردند که قیس بن سعد با معاویه سازش کرده و به او پیوسته است «۱» سپاهیان هم در قبول این شایعه شکی نداشتند، زیرا قبلا عبید الله بن عباس که از همه کس به امام نزدیکتر بود، چنین خیانتی را مرتکب شده بود و اکنون چه مانعی دارد که قیس هم همان راه را رفته باشد؟
- ۲- در مسکن هم متقابلا به شایعه‌پردازی دست زدند و گفتند که امام بمعاویه پیشنهاد صلح داده و معاویه هم آن را پذیرفته است «۲».
- ۳- در مدائن خبر دادند که قیس بن سعد در مسکن کشته شده است پس شما فرار کنید «۳».

این دروغها و شایعات جعلی، اعصاب سپاهیان امام را خورد کرد و روحیه جنگاوریشان را کشت و همگی از هم پراکنده شدند و قشری سیاه از فتنه و آشوب بر آنها سایه افکند.

(۱)

بررسی حوادث

فتنه‌های سیاهی که بر سپاه امام سایه افکند و خیانت‌های رسواگری که به وقوع پیوست موجب شد که در مرحله نخست مقدمه ارتش امام را که از همه جناح‌هایش نیرومندتر بود از هم بپاشد و عوامل شکست چنین بود:

(۱) - البدایة و النهایة ۸ / ۱۴

(۲) - تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۹۱

(۳) - حیاة الحیوان دمیری ۵۷/۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۸

- ۱- فرار افراد وجیه المله و پرنفوذ اشرافی و خانواده‌های سرشناس بجانب معاویه.
 - ۲- خیانت عبید الله بن عباس فرمانده کل قوا، به سبط پیامبر حضرت امام حسن (ع).
 - ۳- خیانت هشت هزار نفر از سپاهیان امام و پیوستن بقرارگاه سپاه معاویه که باقیمانده سپاه مقدمه را پس از این انشعاب خطرناک دچار اختلال و ناتوانی کرد.
 - ۴- سراسیمگی و ترس همه سپاهیان در مسکن و مداین که بر اثر نشر دروغها و شایعات جاسوسان معاویه پدید آمد و گاهی می‌گفتند که قیس بن سعد کشته شده و زمانی امام را بصلح با معاویه متهم می‌ساختند.
- این خلاصه‌ای از خطرهای زشت و دردناکی بود که سپاه امام به آن گرفتار شد و هماهنگی واحدهای آن از هم شکافت و روحیه نبردشان به ناتوانی گرائید، چنانکه هرگز قدرت رویارویی با حوادث را نداشت و نمیتوانست از خود دفاع کند و دشمن را از برابرش براند، ولی در مقابل آنها سپاه دشمن از همه نیروها و توانها بهره‌مند بود و جبهه‌ای واحد داشت، در این صورت آیا میتوان گفت که مقدمه سپاه امام با وجود آن همه لطمه‌هایی که خورده توانائی نبرد با ارتش مجهز و پرتوان معاویه را داشته است؟
- (۱)

حوادث مدائن

اشاره

امام حسن (ع) از کوفه به همراهی سپاهی مختلط و مختلف از هر- نوع گروهی که هر کدام عقیده و خواست و آرمانی داشتند بسوی معاویه حرکت کرد و مسیر خود را از ناحیه حمام عمر طمی کرد و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۲۹

بجانب دیر کعب در مظلّم سابط (۱) پیش راند و در آنجا اردو زد و معاویه هم بلافاصله در میان سپاه امام به فتنه‌انگیزی پرداخت و آنها را دچار گرفتاریها و سختی‌هایی فراوان کرد چنانچه شرح برخی از آنها گذشت و اکنون وقایع دردناکی را که در برابر حسن (ع) به وقوع پیوست بیان میداریم.

(۱)

ایجاد ترس

نخستین اقدام معاویه برای از هم پاشیدن ارتش امام، ایجاد وحشت و ترس بود و به این منظور عبد الله بن عامر را فرستاد تا سپاه عراق را بترساند و وحشت و خوفی شدید در میانشان پراکند.

عبد الله در برابر سپاه امام با صدائی بلند فریاد کشید و گفت:

ای مردم عراق، من جنگ را بصلاح شما نمیدانم، من پیش از معاویه می‌آیم و او با سپاهی انبوه از همه مردم شام تا به - ناحیه انبار پیش آمده است، از من به ابو محمد (حسن ع) سلام برسانید و بگوئید ترا بخدا قسم خودت و این مردم را از مرگ رهایی ده.

سپاه عراق از شنیدن این سخن بهم برآمدند و ترسی سخت که بتصور هم نمی‌آید آنها را فرا گرفت و بسرزنش یکدیگر پرداختند و جنگ را ناخوش داشتند و مبارزه را خطرناک دانستند.

(۲)

بزرگان رشوه‌خوار

رشوه‌خواری در گذشته و حال تنها راهی است که استعمارگران

(۱) - مظلّم سابط ناحیه‌ای در نزدیکی مدائن است و علت نامگذاری آن معلوم نیست،

زهره بن حویه درباره آن شعری چنین سروده است:

آگاه باشید و به ابو حفص پیامی برسانید به او از قول دلاوری توانا بگوئید ما خاندان
طوران را برگزیدیم

در ناحیه مظلّم که اسبها را میدوانند زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۰
برای استعمار ملت‌ها و نابودی آزادی و استقلال آنها پیش می‌گیرند، معاویه هم در
دادن رشوه با تمام توانش می‌کوشید و دلها و دین‌ها و شخصیتها را برای استواری بنیان
حکومتش خریداری میکرد و برای پیروزی بر خلافت امام بهر وسیله‌ای دست میزد و به
هر راهی میرفت زیرا برای رسیدن به هدف هر گونه وسیله‌ای بکار می‌افتد، رشوه‌های
معاویه رنگهای مختلفی داشت تا هر کس را بنحوی بفریبد، باین شرح:

(۱) ۱- پست‌های مهم و مقامهای بلندی به اشخاص وعده میداد مثل فرمانداری یکی از
استانها، یا فرماندهی سپاه، تا بشرطی که به امام خیانت کنند و بدولت او بپیوندند به آنها
واگذار شود.

۲- بخشیدن پولهای کلان از صد هزار درهم گرفته تا بیشتر از آن.

۳- وعده همسری با هر یک از دخترانش و این دلیل پستی و فرومایگی اوست که به
چنین کاری نیز برای رسیدن به خلافت دست بزند و گویای پستی روح و فرو رفتن او
در زشتخوئی و تبهکاری است.

این رشوه‌های رنگارنگ معاویه نشانگر شناخت عمیق او بروحیه مردم عراق است، او
کسانی را می‌شناخت که دین خود را بیول میفروشدند و از این راه آنها را می‌خرید و
کسانی را که برای پول ارزش قائل نبودند با پست و مقام فریب می‌داد و اشخاصی را
که خواستار پیوند و خویشاوندی با او بودند به ازدواج دخترانش بسوی خود میکشاند،
چنانکه شیخ صدوق رحمه الله در این باره می‌نویسد:

معاویه یکی از جاسوسهای خود را به نزد عمرو بن حرث «۱»

(۱) - عمرو بن حرث بن عثمان قرشی مخزومی کوفی، عمرش در وقت رحلت پیامبر دوازده سال بود و جزء کودکان رهاشده‌ای بود که پیغمبر در فتح مکه پدرشان را آزاد کرد. عمرو از طرف زیاد و عبید الله والی کوفه بود و در سال ۸۵ یا ۹۸ هجری درگذشت (تهذیب التهذیب ۱۷/۷)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۱

و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر «۱» فرستاد و هر کدام را وعده داد که اگر امام حسن (ع) را بطور ناگهانی بکشند، فرماندهی سپاه را به آنها خواهد بخشید، یا دخترش را به همسری آنان می‌دهد و یا چندین هزار درهم می‌بخشد، این خبر که به امام رسید زرهی در زیر لباس می‌پوشید و هر گاه به نماز می‌ایستاد آن زره را در برداشت «۲»

(۱)

انبوه رشوه‌خواران

صاحبان جانهای بیماری که اثری از تهذیب دین را نیافته بودند بمعایه گرویدند و شیرینی دنیاشان بفریفت و وعده‌های معاویه در کامشان مزه کرد و سر به آستانش نهادند و دعوتش را لبیک گفتند و فرمانش را پذیرفتند، نامه‌نویسی‌ها شروع شد و سرشناسان و اشراف و وجیه‌المله‌های دنیا خواه طومارهایی نوشتند و برای معاویه فرستادند و آمادگی خود را برای گسستن از امام، هر طور که معاویه بخواهد اعلام داشتند و این نامه‌ها متضمن دو مطلب بود:

۱- حسن (ع) را پنهانی یا آشکار تسلیم معاویه کنند.

۲- هر وقت که معاویه بخواهد امام را بناگهانی بقتل برسانند.

(۱) - حجار بن ابجر عجلی پدرش نصرانی بود و پدرش گفت مردم را می‌بینم که داخل دین اسلام می‌شوند و من هم می‌خواهم مسلمان شوم، پدرش گفت صبر کن تا ترا

پیش عمر ببرم تا مسلمان شوی ولی باید در این پذیرش مقصدی عالی داشته باشی و او را به نزد عمر برد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و پسرم حجار می گوید اشهد ان محمدا رسول الله، عمر گفت چرا خودت نمی گوئی؟

گفت من امروز یا فردا می میرم، مرزبانی در معجم الشعراء می نویسد ابجر در زمان امیر المؤمنین چندی کم قبل از شهادتش، بمذهب نصرانیت در گذشت و جنازه او را نصرانیها تشییع کردند و پسرش حجار با گروهی از مردم در کناره‌ای او را مشایعت می کرد (الاصابه ۱/ ۳۷۳) در بسیاری از کتب تاریخی آمده است که حجار از جمله کسانی است که به امام حسین ع نامه نوشت و او را به عراق دعوت کرد ولی چون امام به عراق آمد این مرد تبه‌کار پیشاپیش سپاه کوفه بجنگ آن حضرت آمد.

(۲) - علل الشرایع ص ۸۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۲

(۱) معاویه هم عین این نامه‌ها را برای امام میفرستاد تا امام را به خیانت سپاهیان‌ش آگاه کند، امام، با دریافت این نامه‌ها به تباهی و پستی و بدبینی یارانش یقین پیدا کرد «۱». از آثار شوم رشوه و خیانت که دل‌های بیمار را فرا گرفته و ارزش‌های انسانی را بباد داده بود وقوع حادثه اسف‌انگیز دیگری بود که اندوهی فراوان برای امام بار آورد. امام فرماندهی از قبیله کنده را به همراه چهار هزار نفر به انبار فرستاد و به او فرمان داد که در آنجا فرود آید و هیچ کاری نکند تا دستور لازم به او برسد وقتی که فرمانده کندی در انبار فرود آمد، معاویه نامه‌ای به همراه پیکی برای او فرستاد و گفت: اگر بسوی ما بیائی فرمانداری یکی از نواحی شام یا عراق را بتو وامی گذارم و هیچ کس را بر تو نمی گمارم و پانصد هزار درهم نیز برای او فرستاد، فرمانده خائن کندی پولها را گرفت و به همراه دویست نفر از خویشان و یارانش بمعاویه پیوست، امام از شنیدن این خبر بسختی اندوهناک شد و از این مردمی که بخیانته گرائیده و جانب باطل و گمراهی را گرفته‌اند غمی بزرگ بدل گرفت و دردمندان بسخن ایستاد و فرمود:

«این مرد کندی هم به معاویه پیوست و بمن و شما خیانت کرد و من چندین بار گفتم که شما مردم وفائی ندارید و بندگان دنیااید، اکنون مرد دیگری را بجای او میفرستم ولی میدانم او هم بزودی مثل رفیق شما بما خیانت میکند و رضای خداوند را درباره ما مراعات نمی‌کند».

امام مرد دیگری را از قبیله بنی مراد یا چهار هزار نفر بسوی معاویه فرستاد و در حضور مردم به او تأکید کرد که خیانت نورزد، اما به او خبر داد که تو هم مثل آن فرمانده کندی خیانت می‌کنی

(۱) - جنات الخلود فصل نهم، کشف الغمه ص ۱۵۴ و کتابهای دیگر.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۳

و او را قسم داد که مرتکب چنین خطائی نشود ولی باز هم به او اطمینانی نداشت و بمردم خبر میداد که این مرد هم بزودی خیانت خواهد کرد.

(۱) فرمانده مرادی هم به همراه سپاهیان به انبار رفت و معاویه که از ورودش خبر یافت، پیک‌هایی بدیدارش فرستاد و نامه‌ای مثل همان نامه که بر فیکش نوشته بود به او فرستاد و پنج هزار درهم و شاید پانصد هزار درهم به او پرداخت کرد و فرمانداری یکی از نواحی شام یا عراق را به او وعده داد، فرمانده خائن هم به امام نارو زد و راه معاویه را در پیش گرفت و به پیمانهای که بسته بود وفا نکرد «۱».

چنین خیانت‌هایی را گروهی فراوان از اشراف و سرشناسان عراق مرتکب شدند و زلزله‌ای در بنیان لشکر انداختند و هماهنگی آنها را از هم پاشیدند.

(۲)

غارت اردوگاه امام

جانهای سپاه امام به آخرین حد پستی و زشتی رسید و ابرهای سیاهی بر آنها سایه افکند که برقی از شرافت و بزرگواری در آن نمی‌درخشید، بحدی که از ارتکاب هرگونه گناه و تباهی پروائی نداشتند و چنان به پستی گرائیده بودند که اموال یکدیگر را بغارت میبردند و جسارت را به آنجا رسانیدند که به اردوگاه امام هجوم بردند و وسائل و اثاثه آن حضرت را بیغما بردند و بگمان قوی در این تبه‌کاریها، گروه خوارج سهمی بزرگ داشتند زیرا آنها حرمتی برای امام و اموال مردم قائل نبودند و آنها اموال هر کس را که حاضر بقبول اندیشه‌های تباهشان نبود بر خود حلال می‌دانستند، غارتگری اموال امام دو بار باین شرح انجام گرفت:

(۱) - البحار - ۱۱۰ / ۱۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۴

(۱) ۱- موقعی که معاویه به پنهانی به جاسوسهایش دستور داد که در سپاهیان عراق شایع کنند که قیس بن سعد کشته شده است و مردم که چنین خبری را شنیدند به غارت اموال یکدیگر پرداختند و کار را به یغمای اردوگاه امام کشانیدند «۱»
بقرار روایت بعضی کتب تاریخی، آنها حتی فرشی را که امام بر روی آن نشسته بود از زیر پایش کشیدند و ردایش را از دوشش برداشتند «۲».

۲- وقتی که معاویه، مغیره بن شعبه و عبد الله بن عامر و عبد الرحمن بن حکم را برای مذاکرات صلح بجانب امام فرستاد، آنها پس از بازگشت از حضور امام برای فتنه‌انگیزی با صدای بلند می‌گفتند «خداوند بوسیله فرزند پیامبر، خون ما را حفظ کرد و امام دعوت صلح را پذیرفت» سپاهیان که این گفتار دروغ را شنیدند دچار سراسیمگی سختی شدند و به خیمه امام حمله بردند و آن را غارت کردند «۳».

(۲)

تکفیر امام

سیاهی نادانی و بدبختی بر این سپاه بی‌عقیده و زشت‌خوی چنان خیمه زد که در میدان گمراهی و شقاوت همچنان می‌تاختند و هر گونه سرکشی و گناهی را مرتکب می‌شدند و کار جهل و سیه‌دلی را بجائی رسانیدند که بعضی حکم بتکفیر فرزند پیغمبر دادند و جراح بن سنان بقصد کشتن امام به آن حضرت تاخت و فریاد زد:

«ای حسن، تو هم بمانند پدرت مشرک شدی؟!»

گروهی این تجاوز و گستاخی دردناک را بساحت فرزند پیامبرشان دیدند

(۱) - تاریخ طبری ۴ / ۱۲۲، البدایه و النهایه ۸ / ۱۴

(۲) - البحار، اعیان الشیعه، تاریخ یعقوبی

(۳) - البحار، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۵

و بحمایتش برنخاستند و مرد تبهکار را سرزنش نکردند، زیرا دیگر پند و نصیحت اثری نداشت و کسی بحق نمی‌گرایید، بگمان زیاد، کسانی که امام را تکفیر می‌کردند همان گروه خوارج بودند و کسی جز این بدکاران جرأت چنین جسارتی را نداشت.

(۱)

سوء قصد به امام

اندوه‌ها و گرفتاریهای امام از سپاهیان نابکارش باین اندازه هم پایان نیافت و دردهائی بزرگتر در انتظارش بود تا بدانجا که گروهی از رشوه خواران و خوارج آهنک جانش کردند و امام سه بار مورد سوء قصد قرار گرفت ولی جان سلامت برد.

۱- بهنگام نماز، تیری بسوی امام انداختند ولی به حضرتش آسیبی نرسید.

۲- جراح بن سنان بران امام ضربتی فرود آورد و تفصیل این ماجرا بطوری که شیخ مفید می‌نویسد چنین است:

امام خواست که میزان فرمانبری پیروانش را بیازماید و در این مورد آگاهی بیشتری یابد، بدین جهت فرمان داد که منادی مردم را بنماز جماعت فراخواند و پس از ادای نماز بسخن ایستاد و فرمود:

«ستایش خدای راست چنانکه ستایشگران او را می‌ستایند و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست چنانکه هر گونه گواهی بر یکتائیش چنان گواهی میدهد و شهادت میدهم که محمد (ص) بنده او و فرستاده اوست که خدایش بحق فرستاد و امانت‌گذار و حیش فرمود. اما بعد، من بخدا قسم امید میدارم که بلطف و منت پروردگاری بهترین اندرزگوی بندگانش باشم و هرگز کینه‌ای از هیچ مسلمانی بدل نمی‌گیرم و نسبت بکسی اراده بد و نیت ناروائی ندارم و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۶

بهرتر است از پراکندگی و تفرقه‌ای که دوست میدارید، آنچه من درباره شما میدانم و میخواهم از خواست خود شما بهتر است، پس نافرمانی من را نکنید و رأی مرا ناچیز نشمارید، خداوند، من و شما را ببخشاید و ما را به آنچه خواست و خشنودی اوست هدایت فرماید»

(۱) مردم بیکدیگر نگاه کردند و بهم گفتند منظورش از این گفتار چیست؟ بعضی گفتند بخدا قسم میخواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد. تا این سخن بین آنها رد و بدل شد فریاد زدند این مرد، کافر شده است و به خیمه‌اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند حتی سجاده‌اش را از زیر پایش کشیدند و مرد تبهکاری بنام عبد الرحمن بن عبد الله بن جعال ازدی به امام حمله برد و عبایش را از دوشش برداشت، امام بدون ردا باقی ماند و شمشیرش همچنان بر میانش بود و گفت تا اسبش را آوردند و گروهی از خاصان و شیعیانش او را در میان گرفتند و به نگهبانیش پرداختند و امام گروه دیگری از قبیله ربیعیه و همدان را هم فراخواند تا دورش را

گرفتند و دیگر مردمان را، کنار زدند و امام با همراهانش براه افتاد ولی جمعی از غیر شیعیانش در صف نگهبانان جا گرفتند و چون امام به مظلّم سابط رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان دشنه‌ای بیرون کشید و افسار قاطر امام را گرفت و فریاد زد: «اللّه اکبر، ای حسن تو هم مانند پدرت بخدا شرک آوردی!!»

و با دشنه‌اش ران امام را درید امام گردن او را کشید و هر دو بر زمین افتادند و مردی از شیعیان امام بنام عبد اللّه بن حنظل طائی خود را بروی جراح انداخت و دشنه را از دستش گرفت و بر او نواخت و مردی دیگر بنام ظبیان بن عماره خود را بروی او زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۷

انداخت و بینی او را کند و امام را که بسختی مجروح شده بود بر تختی خوابانیدند و بمدائن بردند و به قصر سفید که مرکز فرمانداری مدائن بود برای معالجه منتقل کردند. (۱)

(۱) ۳- با خنجر هم در وقت نماز به آن حضرت حمله بردند و مضر و بش ساختند (۲). پس از این حوادث دردناک، اندیشه‌های پلید این نامردمان بر امام روشن شد و دانست که تبهکاریها و شروری از این بیشتر بر او وارد خواهد شد و ممکن است او را بگیرند و تسلیم معاویه کنند و کرامتش را بهدر دهند یا با سوء قصد دیگری خونش را بریزند و بدون آنکه مسلمانان از قربانی کردن او سودی ببرند بزندگیش خاتمه دهند. (۲)

موقعیت خطرناک

وضع دردناک امام در چنین موقعیت لرزان و ناگواریهای سپاهی که هر بردباری را به ناشکیبائی میکشد همراه با اندیشمندی و بیداری بود و خردمندی و درست‌اندیشی و احتیاط او در چنین هنگامه‌ای که سپاهی به آن دچار شده بود ایجاب میکرد که بزرگان و سرداران سپاه را فراهم آورد و پدیده‌های تلخ و زیانهای فراوانی را که صلح با معاویه

ببار می آورد به آنها یادآوری کند و از این روی بآنها فرمود:
 «وای بر شما، بخدا قسم، معاویه به وعده‌هایی که بشما در برابر کشتن من داده است وفا نخواهد کرد و من میدانم اگر با او از در مسالمت درآیم مرا آزاد می‌گذارد که بدین پیامبرم رفتار کنم و خدای بزرگ را پرستش کنم اما شما! بدرستی می‌بینم که فرزندانان بدریوزگی پسران آنها بروند و از آنها آب و نان بخواهند و آنها با

(۱) - الارشاد ص ۱۷۰

(۲) - ینابیع الموده ص ۲۹۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۸

وسائلی که در اختیار دارند به فرزندان شما چیزی ندهند، ای مرگ و دوری رحمت خدا بر آنان باد با کارهای ناروایی که می‌کنند و بزودی ستمکاران خواهند دانست که چه سرنوشت شومی خواهند داشت».

(۱) ولی گفتار مستدل امام که برای مصلحت‌اندیشی و لزوم پایداری آنها بیان می‌شد هرگز تأثیری نمی‌بخشید و هر آن بر تنگی موقع امام و شدت گرفتاری‌ها و ناگواریهای دردناک حضرتش افزوده می‌شد و فرماندهان سپاه از فرصت جراحی و معالجه امام استفاده می‌کردند و برای پیوست فضاحت بارشان به معاویه بیشتر تلاش می‌کردند و بهر وسیله‌ای دست می‌بردند و امام از همه این اقدامات ننگین و خواریهای خیانت باری که برای پیوستن بدشمن مرتکب می‌شدند بخوبی آگاهی داشت.

بواقع وضع امام در چنین هنگامه اسف باری موجب سرگردانی و حیرت بود زیرا از یک سوی میدید که مبارزه با معاویه یک جهاد واجب و ضروری است که بفرمان دین و لزوم شرع باید انجام یابد و از سوی دیگر بهم پاشیدگی و دگرگونی سپاه عراق را میدید و شاهد اسباب چینی‌های رسواگری بود که برای کشتن او صورت می‌پذیرد و بناچار از اصلاح آنها نومید شد و دست از آنان بازداشت و با همه اینها بازهم خواست

آنها را بیازماید و از میزان پایداریشان در صورت شعله‌ور شدن آتش جنگ آگهی یابد و بدین جهت به یارانش فرمان داد تا سپاهیان را بنماز جماعت فرا خوانند و چون همگان فراهم آمدند بسخن ایستاد و پس از ستایش پروردگار چنین فرمود:

«بخدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می‌جنگیم، اما دیگر دشمنی‌ها سلامت را از میان برداشت و سراسیمگی به -

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۳۹

شکیبائی پایان داد، شما روزی که به جنگ صفین می‌رفتید دینتان پیشاپیش دنیااتان بود ولی امروز دنیااتان، دین شما را به پشت افکنده است، شما اکنون بین دو گروه از کشتگان قرار دارید، کشته‌هائی که در صفین بر آنها می‌گیرید و کشتگانی که در نهر و خوار و کینه‌توزند».

(۱) امام در این گفتار رسا از بعضی عوامل که موجب پراکندگی و نابودی سپاه شده‌اند سخن گفت و بعد اشاره به درخواست صلح معاویه کرد و فرمود:

«آگاه باشید که معاویه ما را بکاری میخواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده‌اید بر او حمله می‌بریم و با ضربه‌های شمشیر بر او فرمان میرانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می‌پذیریم و بدرخواستش رضایت می‌دهیم»

هنوز سخنان امام پایان نیافته بود که از همه سوی لشکر فریادی هماهنگ بلند شد و فریاد زدند: زنده می‌مانیم، زنده می‌مانیم «۱».

امام پس از این ماجرای دردناک، دانست که اگر بخواهد با معاویه بجنگد تنها و دست خالی میماند و هیچ‌کس در این مبارزه سخت یاریش نمی‌کند و پناهگاه استواری هم ندارد که به آن پناه برد و از نقشه‌های رسوای فرماندهان ارتش آگهی یافت که می‌خواهند او را دست بسته تسلیم معاویه کنند یا بناگهانی بکشند و با مشاهده چنین موقعیت سیاهی، مصلحت را در پذیرش صلح دید و پیش از آنکه فاجعه‌ای ننگین پیش

آید در قبول آن شتاب ورزید.

یزید بن وهب جهنی به بدحالی دائمی امام و کینه‌توزی او باش بی‌سر و پای کوفه نسبت به آن حضرت اشاره میکند و میگوید: وقتی که امام از شدت جراحت در مدائن بستری بود به عیادتش رفتم و گفتم:

«ای پسر پیغمبر، مردم سرگردانند».

(۱) - حماة الاسلام ۱/ ۱۲۳، المجتبی ابن درید ص ۳۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۰

(۱) امام با غمی بزرگ و اندوهی ژرف و دردناک بمن چنین پاسخ داد:

«بخدا قسم، من معاویه را از اینها بهتر میدانم که خود را شیعه من شمارند و آهنگ جانم را دارند و خیمه‌ام را غارت می‌کنند و اموالم را میبرند، بخدا اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروانم و خاندانم در امان بمانند برایم بهتر است که بدست این مردم کشته شوم و خاندانم نابود گردند، بخدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت بدست اینها بیفتم و کشته شوم، اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینها گردن مرا می‌گیرند و تسلیم دشمن می‌کنند و آنگاه معاویه یا مرا میکشد یا بر من منت می‌گذارد و رهایم می‌کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم میماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همیشه منت می‌گذارند».

امام در این گفتار از آنچه بدست این شیعه نمایان دروغین به او خواهد رسید خبر داد و از گستاخی و جسارتی که بشخصیت ممتازش وارد خواهند آورد سخن گفت و پایان کار این منافقان را بیان داشت که یا او را می‌کشند و یا تسلیم معاویه می‌کنند معاویه هم یا او را می‌کشد و یا رهایش می‌سازد و قدرت خود را به امام می‌نمایاند و این برای همیشه بنی هاشم را دچار ننگ و سرافکنندگی خواهد کرد.

(۲) امام با توجه به این وضع نابسامان و حوادث خطرناک، عواقب جنگ با معاویه را از

نظر گذرانید و نتایج شوم و سیاه و خطرانی را که برای اسلام و مسلمین پیش خواهد آمد بررسی کرد و دید از میان اینهمه سپاهی فقط گروهی بسیار اندک بحمایت او برمی خیزند و این گروه را خاندان پیامبر و عده‌ای از صحابه وفادار رسول و شاگردان زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۱

امیر المؤمنین که پرچمدار تعلیمات و حقایق اسلامی هستند تشکیل میدهند و اگر اینان در زیر سنگ آسیای جنگ نابود شوند همه معنویات اسلام از بین می‌رود و کیان دین و پایگاه آئین در هم کوفته می‌شود، زیرا همین گروه اندک‌اند که توانائی گسترش حقایق دین را دارند، بعلاوه از قربانی شدن آنها سودی نصیب اسلام نمی‌شود، زیرا معاویه با فریب کاری سپاهی که دارد به اندام این قربانیان لباس تجاوز کاری می‌پوشد و آنها را به نافرمانی و اخلال نظم در امنیت همگانی متهم می‌سازد و جنگ با آنها را برای حفظ کیان اسلامی و امنیت مسلمین از اخلال و اضطراب واجب می‌شمارد.

(۱) بحق در چنین هنگامه خطرناکی، سرگردانیها و حیرتهائی فراوان پیش می‌آید و باید از این تنگنا با اندیشه‌ای درست بیرون آمد و یا قربانیهای فراوانتری باید داد.

امام دید که فعلا مصلحت در پذیرش صلح است و پس از آن بایستی برای واژگونی قدرت معاویه بنحوی دیگر اقدام کرد و به او میدان داد تا چهره زشت خود را نشان دهد و عار و عیارش را بر همگان آشکار سازد، بدین جهت صلح را پذیرفت، صلحی که بهر روی ضروری بود و عقل و شرع آن را واجب میدانست و وضع نابسامان آن روز اقتضای چنین اقدامی را داشت، علاوه بر اینها، علل دیگری هم برای صلح وجود داشت که بتوضیح آنها می‌پردازیم و هر گونه شک و تردیدی را در این مورد برطرف می‌سازیم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۳

(۱)

بررسی صلح

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۵

(۱) درباره صلح امام حسن، گمانها و گفتاری فراوان پیش آمده که از میان آنها دو رأی کاملاً بتمام معنی متضاد ابراز شده است و یکی از این دو رأی مسلماً نادرست و اشتباه است، چنانکه در دو نظر مخالف یکی از آنها مسلماً غیر واقع خواهد بود. «اول» نخستین رأی از این دو نظریه متضاد، از تبرئه امام در مورد صلح حکایت می‌کند و این اقدام را برای امام موفقیتی بی‌اندازه میداند، و عللی در تأیید این نظریه بیان شده است و گروهی از دانشمندان و پژوهشگران می‌گویند حسن (ع)، امام بود و امام از هرگونه خطا و اشتباهی بدور و معصوم است و هرگز کاری را که مخالف مصالح امت باشد انجام نمی‌دهد، و ما از آنها در پایان این گفتار، نام می‌بریم، علت دیگری هم که در تأیید علت نخستین بیان شده بر بنیان مدارک استواری است که ناگزیری امام را در پذیرش صلح مدلل میدارد مانند تباهی توده مردم و خیانت بزرگان و سرشناسان و سرداران سپاه و عواملی دیگر.

[نظریه سطحی و صاحبان آن]

اشاره

«دوم» خلاصه نظریه دوم، بیانگر ناتوانی امام و عدم احاطه او بشؤون سیاست ملی و اداره امور حکومت است و اینکه امام نتوانسته است از روشهای سیاسی بعنوان اینکه چنین روشهایی مخالف دین است استفاده کند. آنها می‌گویند لازم بود که امام با معاویه بجنگد، اگر پیروز می‌شد که به هدف خود میرسید و گرنه در راه مجد و عظمت که شعار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۶

بنی هاشم و هدف مصلحن است شهید می شد.

این رأی بطواهر امر متوجه است و راهی به واقعیت و حقیقت ندارد و پدیده عدم آگهی به مسائلی است که آن روز امام گرفتار آنها بود و از شناسائی مردم آن زمان و روش و اعتقادشان حکایت می کند و بدین جهت نظریه ای سطحی است که از تحقیق و واقعیت بدور است، صاحبان این نظریه بشرح زیرند:

(۱)

۱- صفدی

صفدی در شرح این فرد شعر از قصیده لامیه العجم می نویسد:

آسایش طلبی اراده انسان را از بلندهمتی بازمی دارد و مرد را به بیکارگی می افکند و می افزاید که گروهی از بزرگان و سرشناسان پیشین که دارای دانش و مقام بودند، بخاموشی و انزوا گرائیدند و موقعیت و مقام خود را بدیگران سپردند از جمله حسن بن علی بن ابی طالب که بمعایه گفت وامهای من را پرداخت کن تا منم خلافت را بتو واگذار کنم، معایه هم وام او را پرداخت و خلافت را بچنگ آورد «۱».

(۲)

۲- دکتر فیلیپ حتی

این مورخ، می نویسد (در آغاز حکومت معایه جهشی بزرگ بر مخالفت او پدید آمد و مردم عراق، حسن بن علی را خلیفه شرعی دانستند و خلافتش را پذیرفتند و اقدام آنها هم منطقی بود زیرا حسن بزرگترین پسران علی و فاطمه بود و فاطمه هم تنها دختری بود که پس از مرگ پیامبر از او باقی مانده بود اما حسن تمایل به کام جوئی و بزرگ منشی داشت و بحکومت و اداره امور مسلمانان علاقه ای نداشت

(۱) - شرح لامیه العجم ۲/ ۲۷ - صفدی در این نظریه اشتباهی بزرگ کرده، کجا امام مقام خلافت را در برابر پرداخت وامش بمعایوه واگذار کرده؟ از این تهمت باید بخدا پناه برد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۷

و مرد استقامت نبود، بدین جهت از خلافت کناره گرفت و به مستمری سالیانه‌ای که معاویه به او می‌پرداخت قناعت ورزید!! «۱».

(۱)

۳- علائلی

او در تاریخ الحسین. می‌نویسد (حسن میتوانست از راه مشورت و حماسه، سپاهیان پراکنده خود را فراهم آورد و بجنگ برانگیزد و روح اراده و پایداری را در بین آنها زنده کند چنانکه سرداران پر استقامتی مانند ناپلئون بچنین اقدامی دست زدند، ناپلئون هم سپاهیان داشت که مانند لشکریان عرب بر اثر نبردهای طولانی از هم پاشیده شده بودند و جنگ‌هایی پیاپی که در اروپا ادامه داشت آنها را ناتوان ساخته بود ولی ناپلئون به همراه سپاهیان در امواج مرگبار جنگ فرو رفت «۲».

(۲)

۴- «روایت م روندس»

این مستشرق میگوید «بنا به اخبار تاریخی، حسن دارای نقص قوای معنوی بوده و شایستگی عقلی در رهبری مردم و نجات آنها را نداشته است!!» «۳».

(۳)

۵- لامنی

این انگلیسی تبهکار گنه‌پیشه که از تاریخ اسلامی هیچ چیز نمی‌داند می‌نویسد:

(۱) - العرب ص ۷۸

(۲) - قسمت دوم از تاریخ الحسین ص ۲۸۳

(۳) - عقیده‌الشیعه که به عربی برگردانده شده است، این مستشرق از دشمنان و

کینه‌توزان اسلام است و کتابش سرشار از دروغ و حمله به اسلام و ناچیز شمردن ارزشهای اسلامی و شخصیت‌های بزرگ مسلمان است، استاد سید عبد‌الهادی مختار در مجله‌البیان‌الزاهره در شماره مخصوصی که بنام حضرت سید‌الشهداء منتشر شده بدروغها و افتراهای نابجای او پاسخ گفته است (سال دوم شماره ۳۵ - ۳۹)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۸

«پس از قتل علی، با حسن بیعت شد و یارانش تلاش کردند که او را بجنگ با معاویه برانگیزند ولی حسن که مردی آسایش طلب و خویش‌ن دوست و بی‌همت!! بود بدرخواست و التماس آنها اعتنائی نکرد و همیشه در اندیشه آن بود که با معاویه سازش کند و کارش باین سبب با مردم عراق به اختلاف کشید و کار بدانجا رسید که سپاهیان، حسن را که فقط اسما امام آنها بود مجروح کردند و حسن در این وقت هیچ نقشه‌ای جز بکنار آمدن با امویان نداشت و معاویه هم بر سر مزد واگذاری خلافت با او چانه میزند، حسن با پرداخت دو میلیون درهم مستمری به حسین قناعت نکرد بلکه برای خودش هم پنج میلیون درهم مستمری می‌خواست تا بقیه عمر را در یکی از نواحی فارس بگذراند.

(۱) مردم عراق که از این قرار و مدار آگاه شدند با حسن (ع) به مخالفت برخاستند و به او اعتراض کردند و معلوم شد که امام آنچه را که معاویه از او خواسته پذیرفته است و مخالفت و اعتراض مردم عراق بحدی شدید شد که فرزند پیامبر با جرئت به پشیمانی خود اقرار کرد و ضمناً درخواست اضافه مستمری خود را تکذیب نمود.

و بالاخره کار به آنجا کشید که امام حسن عراق را ترک گوید و راهی مدینه شود!!
 (۱)

(۱) - دائرة المعارف اسلامی ج ۷ ص ۴۰۰ مطالب این کتاب سراسر دروغ و تهمت است و حمله‌های ناروا و تهمت‌های نابجا به اسلام و پیشوایان بزرگ مسلمین وارد آورده است مخصوصاً بحث‌هایی که درباره شیعه بوسیله لامنس نوشته شده که سراسر دروغ و بهتان نسبت به ائمه شیعه است، علت هم آن است که انجمن‌های تبشیر مسیحی که چنین نوشته‌های ناروایی را با قلمهای مزدور خود مینگارند وظیفه‌دار حمله باسلام و مخدوش ساختن فریبکارانه به حقایق آنند و علاوه بر این نوشته‌هاشان سطحی و بی‌ارزش و دور از تحقیق و بررسی کامل در متون تاریخی است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۴۹

(۱) اینگونه تاریخ‌نویسانی که از صلح امام حسن انتقاد می‌کنند یا نسبت به اسلام حسادت و کینه می‌ورزند و یا در کار تحقیق از داشتن انصاف و اندیشه آزاد بی‌بهره‌اند و گفتارشان مستند بدلائیل روشن تاریخی نیست و قضاوتی هم که غیر منصفانه درباره امام حسن کرده‌اند پدیده ناآگاهی آنها از تاریخ اسلام و ماجراهای گوناگونی است که امام را در آن دوران احاطه کرده و پذیرش صلح ناچارش ساخته است و تاریخ‌نویسی که میخواهد چهره روش شخصیت‌های اسلامی را برای مردم ترسیم کند، باید بتمام اوضاع و احوال آن روزگاران احاطه یابد تا نظراتش درست و خالی از اشتباه باشد.

در بی‌مایگی نوشته‌های بعضی از این مستشرقین داستان خنده‌آوری است که توجه به آن در اینجا لازم است، یکی از مستشرقین و مورخین اروپائی که به ایران می‌آید و در شهر تهران زبان فارسی را فرا می‌گیرد و میخواهد درباره اوضاع اجتماعی و خصوصیات اخلاقی ایرانیان کتابی بنویسد، یک روز صبح باربرهائی را می‌بیند که ااثه و لوازم

خانگی را با خود میبرند و عده‌ای هم پیشاپیش آنها موسیقی می‌نوازند از کسی می‌پرسد اینها چیست؟

میگوید جهاز عروس است و دوباره می‌پرسد اسم داماد چیست؟ آن مرد میگوید (منظورت چیست) شب که میشود، مستشرق مردی را می‌بیند که در خیابان زنش را کتک میزند، از کسی می‌پرسد جریان چیست؟ می‌گوید این مرد زنش را که بدون جهت خانه را ترک گفته و رفته است کتک میزند، مستشرق می‌پرسد اسم این شوهر چیست؟ آن مرد می‌گوید (منظورت چیست) مستشرق گمان می‌کند اسم دامادی که صبح برایش جهاز می‌بردند و اسم شوهری که شب زنش را کتک میزد (منظورت چیست) است و می‌آید و در کتاب تاریخی که برای ایران تهیه می‌کند می‌نویسد، در تهران دامادی را دیده که صبح برایش جهاز می‌برده‌اند و همان شب عروس را در خیابان کتک می‌زده و نامش هم (منظورت چیست) بوده است. این وضع مستشرقین در امور بسیار ساده و بدیهی است و چنین اشخاصی چگونه میتوانند درباره حوادث پیچیده گذشته بررسی و تحقیق کنند و اگر هم بگوئیم تحریفی در تاریخ نکرده‌اند، مسلماً باید بدانیم که گفتارشان قابل اعتماد نیست و باعث تأسف است که جوانهای ما توجهی فراوان بگفتار این خارجیها پیدا کرده و نوشته‌هایشان را که دور از واقعیت و تحقیق کامل است می‌پذیرند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۰

(۱) آنچه ما اکنون می‌نگاریم نتیجه آگهی ما به بعضی عوامل یا اندکی از شناخت برخی علل است که موجبات صلح امام را با دشمنش فراهم آورد و خلاصه بعضی بررسیها و بازشناسی‌هایی است که از حوادث گذشته و وقایع بعدی دوران صدر اسلام بدست آورده‌ایم و روحیه سپاه معاویه و اعمال ناروای او را از متون تاریخی کشف کرده‌ایم، در مقابل بتاریخ و روش پسندیده و روشن امام و سیاست راستین خاندان پیغمبر وقوف یافته و دانسته‌ایم که آنها برای رسیدن بحکومت، هرگز به اسباب چینی‌ها

و فریبکاریهائی که مخالف روح اسلام است دست نمی‌زنند. اینک پیش از آنکه علل صلح را بررسی کنیم، نمونه‌هائی از جریانات گذشته را برای اثبات نظریه خود می‌آوریم زیرا بازگشت به آن مسائل برای بیان این حقایق، بهر جهت ضروری می‌نماید و باز کردن پیچیدگیهای تاریخ و نگاه به آنچه در آن دوران می‌گذشت برای ما اهمیتی فراوان دارد و ما نظر خوانندگان را بدین جهت بمطالب زیر معطوف می‌داریم:

[نمونه‌هائی از جریانات]

اشاره

(۲)

۱- بی‌انضباطی ارتش

اشاره

بزرگترین خطری که حکومت‌ها با آن روبرو می‌شوند غالباً زائیده بدسرشتی واحدهای سپاه و مخالفت و نافرمانی آنها با فرماندهی کل قواست، سپاه عراق هم بچنین پراکندگی و عصیان‌گری گرفتار بود در صورتی که سپاه معاویه گرفتار این وضع نابسامان نبود و یکپارچه از مقام فرماندهی خود اطاعت میکرد و از چنین لרزشها و لغزشها و واژگونگیها برکنار بود. علت از هم پاشیدگی و سراسیمگی و تفرقه سپاه عراق را باید در موارد زیر بررسی کرد:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۱

(۱)

الف - اخلاهای حزبی**اشاره**

یکی از بزرگترین خطراتی که ارتش را تهدید می‌کند، اخلاهای حزبی و جنددستیهای شومی است که وحدت آن را در هم می‌کوبد، خاصه آنکه گروه‌هایی در سپاه پیدا شوند که با مقام حکومت مخالفت ورزند و یا پیوندی پنهانی با بیگانگان برقرار سازند و با الهام و کمک‌گیری از آنها نظام و انضباط ارتش را در هم ریزند، در این صورت دولت هرگز نمیتواند نه دیر و نه زود بحصول پیروزی دست یابد. در ارتش عراق هم دو حزب نابکار وجود داشت که هرگز نسبت بحکومت امام وفادار نبودند و همه تلاش و کوشش خود را برای برانداختن دولت هاشمی بکار میبردند، این دو حزب عبارت بودند از:

(۲)

حزب اموی

اینها از خاندانهای سرشناس و گروه‌هایی اشرافی بودند که تنها هدفشان بدست آوردن پست و مقام و رسیدن به پول و قدرت بود، بمانند عمر بن سعد، قیس بن اشعث، عمرو بن حریث، حجار بن ابجر، عمرو بن حجاج و دیگر کسانی که هیچ پیوندی با فضیلت و بزرگمردی نداشتند و اینها مهمترین عناصر شکل دهنده سپاه بودند که با معاویه سروسری داشتند و به او وعده داده بودند که امام را ترور کنند و یا دست بسته تحویلش دهند و در میان سپاه عراق کارهای ننگین و خطرناکی به این شرح مرتکب می‌شدند:

۱- جاسوسهایی بودند که وقایع سپاه امام را آنچه پنهان و آشکار بود می‌نوشتند و برای آگاهی معاویه میفرستادند.

۲- شیوه پلید واسطگی را دنبال میکردند و دلالتی بودند که بین معاویه و بزرگان عراق بایجاد ارتباط میپرداختند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۲

۳- در میان سپاهیان به هوچیگری و جنجال بازی دست میزدند و آنها را از نیروی معاویه و ضعف قوای امام میترسانیدند و چنین کارهای ناروایی موجب ناتوانی و پراکندگی سپاه و تلاشی قدرت و ضعف روحیه افراد می گردید.

(۱)

حزب خوارج

برنامه این دار و دسته خطرناک، مبارزه با حکومت وقت و تلاش در واژگونی آن با دست یابی بهممه وسائل بود. آنها افکار نادرست خود را بطرز خطرناکی در بین سپاهیان عراق پخش میکردند و ناشرین این اندیشه‌های سیاه برخورد آراء را لازمتر میدانستند و به دلها و دماغها حمله میبردند و افراد را بگمراهی می کشاندند، چنانکه زیاد بن ابیه درباره اثربخشی گفتار خوارج می گفت «اثر سخن آنها در دلها بیشتر از تأثیر آتش در هیزم خشک است» و مغیره بن شعبه، شدت نفوذ آنها را در مردم چنین توصیف میکرد «اینها بهر شهری که میروند مردمش را فاسد می کنند» (۱).

خوارج با همین فریبکاری و سفسطه بازی خود مردم ساده و سطحی و عامی را تحت تأثیر قرار دادند و با صدای بلند شعار دادند و گفتند (جز حکم خدا فرمانی نیست) در صورتی که بقول فان فلوتن منظورشان حکم شمشیر بود نه حکم خدا (۲).

نقشه و اندیشه خوارج، قیام بر ضد خلافت اسلامی بود و آن را جهادی دینی میدانستند و قربانی شدن در آن راه را لازم می شمردند و بدین جهت زشت ترین و سیاه ترین انقلابها را بر ضد حکومتها برآوردند و میدان را بر آنها تنگ میکردند، خوارج کینه ای شدید نسبت به حکومت بنی هاشم ابراز میداشتند، زیرا در جنگ نهروان،

بزرگان و گروهی کثیر از آنها را کشته بود، بدین جهت در صدد انتقام

(۱) - طبری ۱۰۹/۶

(۲) - سیاده العربیه ص ۶۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۳

برآمدند و بناگهان بر امیر المؤمنین (ع) حمله بردند و در محراب پرستش بخونش کشیدند، همین سوء قصد را نسبت به امام حسن (ع) هم انجام دادند و با دشنه‌ای رانش را در هم شکافتند و حکم بتکفیرش دادند.

بدبختانه تعداد آنها در میان سپاه امام فراوان بود و بنا بنوشته کتب تاریخ، اکثریت لشکریان عراق را همین خوارج تشکیل میدادند «۱».

(۱) و این دو حزب که بر سپاه عراق چیرگی داشت همه نیروهایش را برای ایجاد تباهی و پاشیدن تخم اختلاف و پراکندگی در میان سپاهیان بکار میبرد تا جائی که آنها را در میان فتنه‌ها و هواپرستی‌ها سرنگون ساخت، علاوه بر این گروهی فراوان از لشکریان بودند که نسبت به امام بی تفاوت بودند و از هدف عالی و مقدس پیشوای خود پیروی نمیکردند و به اندیشه تنگ و کوتاه آنها، امام کسی بود که بحکومت دست یابد، بهر طریق که باشد و حسن (ع) و معاویه برایشان یکی بود، هر چند که حسن (ع) در راه دین می‌جنگید و معاویه برای دنیا.

بنابراین کسی باقی نماند که حکومت بنی هاشم را یاری کند و به جانب‌داریش برخیزد مگر گروه اندکی از شیعیان که علویان را بحق شایسته امامت میدانستند. امثال سردار نامی قیس بن سعد و سعید بن قیس و عدی بن حاتم طائی و حجر بن عدی و رشید هجری و حبیب بن مظاهر و مانند آنها از شاگردان امیر المؤمنین که متأسفانه تعدادها اندک بود چنانکه خداوند در قرآن میفرماید «و تعداد آنها کم بود» و بر اثر نیروی اندکشان توانائی نگهبانی حکومت امام را در برابر آن همه ناهنجاری که پیرامونش را

گرفته بود نداشتند و اگر عده

(۱) - اعیان الشیعه ۴ / ۴۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۴

آنها فراوان بود هرگز امیر المؤمنین (ع) ناچار پذیرش حکمیت نمی شد و امام حسن (ع) بناگزیر صلح را نمی پذیرفت.

(۱)

ب- خستگی از جنگ

اشاره

سرشت مردم کوفه و روحیه پست آنها همراه با آسایش طلبی و خستگی و تن آسائی بود و بقول معروف (خستگان رأیی ندارند) اهل تلاش و فکر و اراده نبودند، علاوه بر این سرشت و طبیعت دو عامل دیگر بر این خستگی و ناتوانی می افزود.

(۲)

۱- جنگ‌های پیاپی

از جمله عوامل خستگی و ستوه سپاه عراق جنگ‌های پیاپی بود که بمنظور فتوحات و دفاع از خلافت اسلامی انجام گرفت و مخصوصاً دو جنگ صفین و نهروان، اعصاب مردم عراق را خورد کرد و نیرویشان را در هم شکست و گروهی زیاد از آنها در زیر سنگ آسیای جنگ نابود شدند و بدین جهت جنگ را ناخوش می‌داشتند و طرفدار صلح و سلامت بودند.

(۳)

۲- ناامیدی از غنیمت

سپاه عراق در جنگهای جمل و صفین و نهروان غنیمتی نبرد و چیزی بچنگ نیاورد زیرا امیر المؤمنین با مخالفان خود معامله با کفار را نمیکرد که اموالشان را بین مسلمانان پخش کند، بلکه پس از جنگ بصره (جمل) دستور داد همه غنیمتها را بصاحبان اصلی بازگرداند، اکنون هم سپاهیان عراق میدانستند که امام حسن همان روش پدرش را پیروی می کند و از راه او انحراف نمی جوید، بنابراین اگر با معاویه بچنگند چیزی از غنائم گیرشان نمی آید از این روی بنافرمانی پرداختند و ابراز تمرد کردند و خستگی را بهانه ساختند.

این خستگی و سستی و عدم آمادگی بچنگ تنها در «مسکن»

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۵

اردوگاه امام ظاهر نشد بلکه پیشینه‌ای دراز داشت و از هنگامی که قرآنها بر سر نیزه شد و بعد هم جنگ نهروان پیش آمد، حس عافیت طلبی و ناخوشایندی جنگ در مردم کوفه پدیدار شد و همه جناحهای لشکر خواستار آسایش و سلامت بودند و همچنانکه در جلد نخستین این کتاب آمد، تجاوزهای فراوانی از طرف نیروی معاویه بنواحی عراق انجام میگرفت و مردم بی گناه غارت می شدند و نیکان از دم شمشیر می گذشتند ولی سپاهیان عراق همچنان خواب و خاموش می ماندند و عواطف دینی و شعور انسانی، آنها را بدفاع از مسلمانان و مقابله با دشمن تجاوزکار وادار نمیکرد.

(۱) هر چند امیر المؤمنین آنها را بجهاد برمی انگیزخت فرمانش را نمی پذیرفتند و هر چه آنها را بیاری خویش میخواند پاسخش نمیدادند بطوری که دردهائی تلخ بکام جان امام ریخته می شد و غمی بزرگ بر دلش می نشست و در خطبه‌های رسایش از خفت و خواری عراقیان سخن می گفت و میفرمود:

«از سخن گفتن با شما بستوه آمدم، شما بزندگی دنیا خشنود شدید و آن را در برابر آخرت، عوضی گرفتید و خواری را بجای عزت برگزیدید هرگاه شما را بجهاد با دشمن میخوانم چشمهایتان بچرخش می افتد مثل اینکه بدریای مرگ می افتید و از

بیهوشی به مستی احتضار می‌گرائید».

امام همچنان بسخنانش درباره سرزنش و سرکوفت آنها ادامه میداد و از سستی و پستی آنها در آمادگی جنگ ابراز اندوه میکرد و میفرمود:

«شما استحکامی ندارید که کسی بتواند به استواریتان تکیه کند و بخدا قسم میدانم اگر تنور جنگ داغ شود و میدان نبرد گداختگی یابد شما پسر اُبی طالب را تنها می‌گذارید. و در خطبه‌ای دیگر درباره عدم آمادگی آنها برای جهاد در راه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۶

خدا و اندوه جانکاهی که از رفتارشان بدل دارد سخن می‌گوید و میفرماید «آنها را به پنهان و آشکار و آغاز و انجام، بجهاد می‌خوانم، گروهی با اکراه و ناراحتی می‌آیند و بعضی خود را بدروغ به بیماری میزنند و برخی هم با خواری در خانه می‌نشینند، از خدا میخواهم که مرا از دست آنها بزودی نجات دهد بخدا قسم اگر آرزوی شهادت را در نبرد با دشمن نداشتم حتی یک روز با این مردم بسر نمی‌بردم و روبرویشان نمی‌شدم

«(۱)» (۱) و در خطبه‌ای دیگر فرمود:

«بخدا قسم کسی که گول شما را بخورد فریب خوار است و کسی که بخواهد بکمک شما پیروزی یابد از کمان شکسته‌ای بی‌زه تیر انداخته است، کار بجائی رسیده که بخدا قسم سخن شما را، راست نمی‌دانم و به همکاری شما امید نمی‌بندم و به پشتوانه نصرت شما، دشمن را نمی‌ترسانم، آخر شما را چه میشود، دردتان چیست، چه میخواهید؟

«(۲)».

نهج البلاغه خطبه‌های فراوانی را در این باره متضمن است که امام در گفتارش، درد بزرگ و اندوه ژرف خود را از پستی و ناهماهنگی سپاهیان عراق ابراز داشته تا بدانجا که بتعبیر خودش، دلش را از خشم و اندوه مالا مال کردند و شرنگ تلخ غم را جرعه جرعه بکامش ریختند.

خستگی و ستوه سپاهیان عراق در تمام روزگار خلافت امیر المؤمنین ادامه یافت و چون

مقام پیشوائی به حضرت حسن رسید به زشت ترین روی چهره نمود و تا دعوت معاویه را برای صلح شنیدند همگی فریاد زدند، زنده می مانیم، زنده می مانیم. این شعار ننگین دلیل ادامه ترس و ناتوانی آنها از جنگ بود و نشان میداد که هرگز آماده جهاد نیستند و در هر حال نسبت به امام وفادار نیستند و اگر نبردی با معاویه

(۱) - شرح نهج البلاغه محمد عبده ۳ / ۶۷

(۲) - شرح نهج البلاغه محمد عبده ۱ / ۷۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۷
در گیرد خود را کنار می کشند.

(۱)

ج - فقدان نیروهای ارزنده

از دیگر عوامل سستی و پراکندگی سپاه عراق، فقدان شخصیت های بارز و عناصر پرتوانی از مردان نامی اسلام بود که بحق خاندان پیامبر ایمان داشتند و پایگاه معنوی آنها را می شناختند و سپاه عراق همیشه به آنها مهر می ورزید و مقامشان را ارج می نهاد زیرا آنها از نیکان اسلام بودند و در راه گسترش این آئین مقدس، رنجها برده و آزمایشهایی نیکو باقی گذارده بودند، آنها در ایجاد آمادگی لشکریان و بکارگیری آنها در رسیدن به هدفهای اسلامی نقشی بزرگ داشتند.

مردانی همچون صحابی بزرگ عمار یاسر و سردار نامی هاشم مرقال و ثابت بن قیس و ذوالشهادتین و نظائر آنها که در اسلام و ایمان به آن سابقه ای درخشان داشتند که در جنگ صفین بشهادت رسیدند و طبق آمار تاریخ نویسان سی و شش نفر از رزمندگان غزوه بدر که آخرین ستارگان تابناک افق ایمان و نیکمردان صحابه پیامبر بودند در نبردهائی که آزمندان و کجروان بر ضد وصی پیامبر براه انداخته بودند، شهید شدند و

مرگ این گروه کوبه‌ای هولناک بر اندام سپاهیان عراق نواخت و آنها را از وجود چنین سرداران و رهبرانی محروم ساخت و پس از آن ارتش عراق گرفتار گروه منافقان و خوارج تبه‌کار شد و با دسیسه آنها بنیان قدرت نظامی آن در هم شکست و مسلماً چنانچه این شخصیت‌های ممتاز اسلامی در سپاه امام حسن بودند، امام ناگزیر بپذیرش صلح با معاویه نمی‌شد.

(۲)

د- دعوت بصلح

از دیگر عوامل ضعف اراده سپاه عراق و فروکش کردن زبانه انقلاب در نهاد آنان، نیرنگ معاویه در پیشنهاد صلح بود و این زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۸ پیشنهاد بظاهر لذیذ در دهان افراد ساده و نادان، بشیرینی مزه داد و عمال معاویه هم که در سپاه عراق رخنه کرده بودند همگی را بپذیرش صلح برمی‌انگیختند. در این میانه اکثریت سپاهیان از نقشه‌ها و اندیشه‌های معاویه آگهی نداشتند و نمیدانستند که این پیشنهاد هم نیرنگی نظیر ماجرای قرآن بر نیزه کردن است علاوه بر اینکه اکنون گروهی از فرماندهان لشکر امام هم خیانت ورزیده و بمعاویه پیوسته‌اند. زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲ ۱۵۸ د - دعوت بصلح ص: ۱۵۷

در هر صورت اکثریت افراد سپاه، از پیشنهاد صلح استقبال کردند و سلامت را بر جنگ برگزیدند و امام هم نمیتوانست چنین مردمی را بجنگ با معاویه و پایداری در برابر نیروی او برانگیزد.

(۱)

ه- خیانت فرمانده سپاه

دون‌همتی و خیانت بزرگ و رسوای عبید الله بن عباس فرمانده مقدمه سپاه امام هم از عوامل دردناک و مؤثری بود که ارتش عراق را به پراکندگی و ناتوانی کشانید و ضربتی هولناک بر اندام آن گروه فرود آورد و آنان که جانی بیمار و ناتوان داشتند فرصت و بهانه‌ای خوب برای خیانت به امام پیدا کردند و عمل ناروای عبید الله را وسیله‌ای برای تبهکاری خود دانستند، چون عبید الله پسر عموی امام و از خویشان نزدیک او بود و از قدیم گفته‌اند:

وقتی که نزدیک‌ترین کسانت از تو بریدند عجیب نیست که دورماندگان تسلیم دشمنت کنند این خیانت بزرگ عبید الله، اندوهی بزرگ و غمی تلخ بجان امام انداخت، زیرا این مرد خیانتکار، دین و انتقام خون فرزندان و عنوانهای قبیلگی و خویشاوندی نزدیک با پیامبر و امام و پیمانی را که با سوگند مستحکم کرده بود، هیچ کدام را رعایت نکرد و فراموشش شد که او نخستین کسی بود که در مسجد کوفه با امام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۵۹

بیعت کرد و در این خیانت به افکار عمومی و سرزنش تاریخ اعتنائی نداشت.

(۱)

و- رشوه‌های معاویه

با پول میتوان گردن مردان را بزنجیر بندگی کشید و مردم سرزمینها را بفرمان آورد و شعله اندیشه‌ها را خاموش کرد و دهان نیرومندان را به آب انداخت. معاویه هم با تکیه بهمین واقعیت تلخ، دست بگشاده دستی زد و ریخت‌وپاشی عجیب راه انداخت و دین و دل اشراف و سرشناسان عراق را خرید زیرا جز این راهی برای حصول پیروزی نداشت، آنها هم در برابر مشتی پول، به پیشوای بزرگ خود خیانت کردند و در تاریکی شب و روشنائی روز دور از هر ننگ و عار و بی‌پروا از خشم خدا بمعاویه پیوستند و این تبهکاری زشت و سیاه، روح عصیان و نافرمانی را در سپاهیان

برانگیخت و همگان را سست و سراسیمه کرد.

اکثریت این سپاه سیاه، هدف مقدسی را در این جنگ تعقیب نمی کردند و بسوی سودها و آرزهای خود می شتافتند چنانکه یکی از آنها در معرکه جنگ می گفت «هر کس بما پول بدهد بنفع او می جنگیم».

چنانکه شاعری، یک نفر از همین کشته شدگان راه پول را هجو کرده و خطاب به پسرانش میگوید:

پدرتان در راه خدا جهاد نکرد بلکه در راه پول کشته شد سپاهییانی که در جنگ هدفی مادی داشته باشند، هرگز در مبارزه اخلاص نمی ورزند و به انقلابشان وفادار نیستند و چنین مردمی برای حکومت خود از بیگانگان خطرناک ترند.

درباره فساد مردم عراق و عشقی که به پول معاویه داشتند همین بس که چون امام حسن در اثر سوء قصد مجروح شد و به مدائن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۰

منتقل گردید بمنظور درمان بخانه سعد بن مسعود ثقفی «۱» رفت، مسعود از جانب امیر المؤمنین فرماندار مدائن بود و امام حسن هم او را در مقام فرمانداریش ابقاء کرد، در این وقت بطوری که میگویند مختار برادرزاده مسعود که جوانی کم سال بود به نزد عمویش آمد و گفت:

(۱) «عمو جان، میخواهی برای همیشه بی نیاز شوی و شرافت یابی؟».

- چه باید بکنم؟

- حسن را دست بسته تسلیم معاویه کن!!

مسعود از این سخن ناهنجار برآشفت و گفت:

لعنت خدا بر تو باد، من پسر پیامبر را بگیرم و بمعاویه تحویل دهم؟ تو مرد بدی هستی
 (۲).

در صورت صحت چنین روایتی، این تنها مختار نبود که اندیشه اش را خیانت فرا گرفته

بود بلکه اکثریت سپاهیان که با امام بودند بسوی سوده‌های پست دنیائی مسابقه میدادند و این خیانتکاری منحصر بزمان امام حسن هم نبود بلکه در زمان امیر المؤمنین هم چنین سودجوئیها و دین‌فروشی‌هائی وجود داشت، چنانکه امام زین العابدین میفرماید «معاویه بوسیله پول با علی (ع) می‌جنگید» (۳).

معاویه نقطه ضعف را در سپاه امام حسن دریافته بود و بهمین

(۱) - سعد بن مسعود ثقفی چنانکه بخاری می‌نویسد از یاران پیامبر است و طبرانی میگوید حضور پیامبر را دریافته است امیر المؤمنین او را در بعضی نواحی، حاکم ساخت و در جنگ صفین همراه امام بود، این حدیث را او از پیغمبر نقل کرده است که حضرت نوح هر گاه لباس می‌پوشید یا چیزی می‌خورد و می‌آشامید خدا را سپاس می‌گفت و بهمین جهت بنده شکرگزار نامیده شد (الاصابه ۲ / ۳۴)

(۲) - تاریخ طبری و الاصابه ولی بعضی از محققین این خبر را درست نمی‌دانند و آن را مجعول می‌شمارند و این خبر بعید است زیرا مختار مردی هدایت یافته و پارسا بود.

(۳) - خطط المقریزی ۲ / ۴۳۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۱

روی، آنها را در موج رشوه‌ها غرق میکرد آنها هم فرمانش را می‌پذیرفتند و خاندان پیامبر و یادگار رسول را ترک می‌گفتند.

(۱)

ز - شایعات دروغین

دیگر از موجبات پراکندگی و نابودی سپاه عراق، شایعات دروغین و بی‌اساسی بود که بوسیله ستون پنجم معاویه در مدائن پخش می‌شد، گاهی میگفتند قیس بن سعد کشته شده و زمانی می‌گفتند با معاویه صلح کرده است و سپاهیان هم این شایعات را

می‌پذیرفتند و به فتنه و اختلاف می‌افتادند و مهمترین و خطرناکترین شایعاتی که بکلی نظام لشکر را از هم گسست، جنجال فرستادگان معاویه و دروغ‌پردازی و هوچیگری آنها بود این عده که بحضور امام آمده بودند پس از بازگشت با صدای بلند می‌گفتند: امام پیشنهاد صلح را پذیرفته است. مردم هم که این گفتار را شنیدند ناگهان همچون موجی برآشفتند و به خیمه امام حمله بردند و اموالش را غارت کردند و بحضرتش جسارت ورزیدند، در چنین وضعی اگر فرماندهان لشکر امام، اندک بوئی از انسانیت و بزرگواری برده بودند بحمایت امام برمی‌خاستند و جلوی این اوباش بی‌سر و پا را می‌گرفتند و صبر میکردند تا حقیقت امر روشن شود ولی آنها در جای خود ماندند و بیاری پیشوای خود قدمی برنداشتند.

در اینجا سخن ما در مورد بررسی عوامل پراکندگی و ناتوانی سپاه امام پایان می‌یابد و بدیهی است که نیروی ارتش قلب حساس حکومت و مرکز نگهداری آن است تا آن را از حمله‌ها و مخاطرات برهاند ولی با چنان وضعی که سپاهیان امام گرفتار آن بود آیا امام می‌توانست به هدفهای عالی و راستین خویش برسد و با نیروی عظیم و یکپارچه معاویه بجنگ پردازد؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۲

(۱)

۲- نیروی دشمن

اشاره

دومین عاملی که امام را ناگزیر بپذیرش صلح کرد نیروی عظیم ارتش دشمن بود بطوری که امام با چنان سپاهیان بی‌روحیه و پراکنده‌ای که داشت نمیتوانست با آنها جنگ کند و در برابرشان بایستد بطوری که معاویه با چنین نیروی عظیمی توانست با امیر المؤمنین بجنگد و اکنون هم که امام حسن با چنین قوای مجهزی روبرو شده بود

چاره‌ای جز قبول صلح نمی‌دید و اکنون بتشریح موارد این مسأله میپردازیم.
(۲)

الف- فرمانبرداری سپاه

معاویه دوستی خود را در دل‌های سپاهیان‌ش کاشته و بر افکار و عواطف آنها چیرگی یافته بود، زیرا بخواست و تمایلاتشان آگهی داشت و مطابق میل آنها رفتار میکرد، از این روی او را دوست میداشتند و او هم نسبت بلشکریانش محبت میورزید و چنین نیروئی کاملاً در اطاعت و اراده معاویه بود و معاویه با فریب و نیرنگ در مغز سپاهیان‌ش فرو کرده بود که او حجت و جانشین خلفاست و پیغمبر وارثی شرعی غیر بنی امیه ندارد، چنانکه مورخین می‌نویسند وقتی که ابو العباس سفاح «۱» شام را گشود، گروهی از بزرگان و سرشناسان شام بنزد او آمدند و سوگند خوردند که تا کنون نمی‌دانسته‌اند که پیغمبر خویشاوندان و خاندانی غیر بنی امیه داشته باشد، تا اینکه بنی عباس

(۱) - ابو العباس نخستین خلیفه بنی عباس است که در سال ۱۰۸ هجری در حمیه از نواحی بلقاء دنیا آمد و در سوم ربیع الاول ۱۳۲ هجری با او در کوفه بیعت کردند، او مردی خونخوار بود و کارگزارانش را برای فتوحات بشرق و غرب میفرستاد و بسال ۱۳۶ هجری در جدری وفات کرد (تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۰۰)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۳

خلافت را بدست آوردند، (۱) در این باره ابراهیم بن مهاجر بجلی «۱» شعری سروده و میگوید:

ای مردم خبری از من بشنوید تا شگفتی زیادی بر شگفتی شما افزوده شود شگفتی از فرزندان عبد الشمس است که باب دروغ را بروی مردم باز کردند آنها گمان می‌کنند که وارث پیغمبرند و فرزندان عباس بن عبد المطلب وراثتی ندارند بخدا قسم آنها دروغ

گفتند و ما نمی دانیم که جز خویشاوندان کسی میراث بر باشد «۲»

علت هم آن بود که برخی راویان دروغگوی مزدور اخباری در دمشق و نواحی شام نشر میدادند و میگفتند که معاویه وارث پیامبر و نزدیکترین افراد بمقام رسالت است و برای او و شجره ناپاک خانواده اش ستایشها و کرامتهائی فراوان میتراشیدند تا جائی که او را در صف نخستین شایسته کاران و نیکان جا میزدند و اطاعت بنی امیه را بر هر مسلمانی واجب می شمردند و حتی از این بیشتر هم درباره این دودمان سیاه ابراز عقیده میکردند چنانکه فان فلوتن می گوید مردم شام دار و دسته بنی امیه را حزب دین و نظام اسلام میدانستند و معاویه در نظر بنی امیه جانشین خدا بود و پسرش یزید هم امام مسلمین و عبد الملک مروان امین خدا!!! «۳»

دوستی کور کورانه مردم شام نسبت بمعاویه تا اندازه ای بود

(۱) - ابراهیم بن مهاجر بجلی که به ابو اسحاق کوفی معروف است روایاتی از راویان مورد اعتماد نقل کرده و دیگران هم از او روایت کرده اند بعضی او را در نقل احادیث، موثق و بعضی هم ضعیف میدانند (تهذیب التهذیب ۱/ ۱۶۷)

(۲) - مروج الذهب ۲ / ۳۳۵

(۳) - سیاده العربیه ص ۷۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۴

که مطیع محض او بودند و معاویه میتواند آنها را بهر کجا که میخواهد بکشاند و بهر کاری هر چند مخالف دین باشد وادارد و به نیروی آنها همه آرزوهایش برسد و در شدت اطاعت آنها همین بس که امیر المؤمنین (ع) آرزو میکرد که دو تن از سپاهیان نافرمان خود را با یک نفر از طرفداران معاویه مبادله کند.

(۱)

این روزگار هرزه‌درای بمعاویده فرصت داد که سپاهسانی را بفرمان آورد که نمونه کاملی از سادگی و بی‌خردی بودند بطوری که بیشترشان نمی‌دانستند کدام طرف قباشان درازتر است، تاریخ از نادانی این گروه، حکایتها دارد و نمونه‌هایی فراوان از حماقت و بی‌مایگی و ناآگاهیشان را ضبط کرده است، چنانکه می‌گویند یکی از مردم کوفه پس از جنگ صفین که بر شتر خودش سوار بود وارد دمشق شد و مردی شامی به او درآویخت و گفت:

«این ماده شتر از من است که در صفین از من ربوده‌ای».

زدو خوردی در بین آنها پا گرفت و دعوا بحدی داغ شد که بمعاویده شکایت بردند و مرد شامی پنجاه نفر گواه آورد که همه شهادت دادند این ماده شتر از اوست، معاویه هم بزیان مرد کوفی حکم کرد و فرمان داد فوری شتر را بمرد شامی بازگرداند، مرد عراقی با نهایت شکفتی به معاویه گفت:

«خدایت اصلاح کند، این شتر نر است نه ماده»

معاویه گفت «فرمانی است که صادر شده».

وقتی که مردم رفتند، معاویه، مرد عراقی را خواست و قیمت شتر را از او پرسید و چند برابر آن قیمت به او بخشید و نیکی‌ها به او کرد و آنگاه به او گفت:

«به علی بگو، من با صد هزار سپاهی بجنگ او می‌آیم که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۵

بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارند» (۱).

(۱) وقتی که پنجاه نفر از مردم شام بین شتر نر و ماده فرقی نگذارند، بدون شک اکثریت قاطع آنها، حق را هم از باطل باز نمی‌شناسند و حتی بامتیاز بین محسوسات هم آگهی ندارند، بی‌سروپایانی پادروهاوند که از اندیشه و راهیابی بدورند و بزرگترین دلیل بر بی‌خبری و نادانی آنها داستان شهادت عمار یاسر، صحابی بزرگ پیامبر است که چون در جنگ صفین شهید شد اختلافی شدید در بین سپاهیان شام پدید آمد زیرا

پیامبر فرموده بود «ای عمار پسر سمیه، ترا گروهی سرکش و ستمکار خواهند کشت» عمرو عاص برای فرونشاندن این اختلاف گفت، قاتل او کسی است که او را بجنگ ما آورده است، مردم هم سخن او را پذیرفتند و دوباره فرمان معاویه را گردن نهادند و مسلم است وقتی که حکومت فریبکاری، چنین سربازان ساده و بی خبری را در اختیار داشته باشد بآرمانهایش می رسد.

معاویه همچنان مردم شام را در بی خبری نگه میداشت و در تاریکی نادانی فرو میبرد و در میدان شقاوت رها میکرد و در آتش بندگی خویش می گذاخت و برای اینکه هرگز از زنجیر بندگیش نگریزند و چشم و گوششان باز نشود، بین آنها و دیگر مردم، دیواری آهنین ایجاد میکرد و نمی گذاشت کسی با آنها تماس بگیرد و یا آنها با سایر مردمان پیوند یابند، زیرا میترسید فکرشان باز شود و اندیشه آنها روشن گردد و حقیقت را دریابند و بفریب و دروغ معاویه آگاه شوند و بر او بشورند و خلافت اسلامی را به اهلسن بسپارند.

(۲)

ج- هم آهنگی

در بخشهای پیشین گفتیم که سپاه عراق، دچار اختلافات

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۳۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۶

و پراکندگی عجیبی بود، زیرا حزبه و دار و دسته‌های مخالف، بنیان ارتش را در هم کوبیده و قدرت خلافت اسلامی و حکومت بنی هاشم را از هم پاشیده بودند ولی بر عکس، سپاه شام دچار چنین گرفتاری خطرناک حزبی نبود و نیروی مخالفی بر ضد حکومت شام در بین ارتش وجود نداشت بلکه آسایش و سازگاری و آرامش بر دمشق

و نواحی آن خیمه زده بود و نه در میان سپاه و نه در سراسر شام، آشیانه‌ای برای خوارج و تبلیغ چیان آنها وجود نداشت که بتوانند مردم را بر ضد حکومت مرکزی برانگیزند و همین همبستگی و هماهنگی داخلی بود که بر نیروی معاویه و گسترش نفوذ و توان او می‌افزود.

(۱)

د- قدرت نیروی سپاهی

معاویه همه نیروهای مادی و معنوی خود را برای تجهیز و توان‌بخشی ارتش خود بکار میبرد و به مجرد اینکه میخواست با امپراطوری روم درگیری پیدا کند با او پیمان ترک مخاصمه بست و باج‌ها و هدیه‌های فراوانی پیشکش امپراطور کرد تا جنگی فیما بین در نگیرد و اعصاب سپاهیان ضعیف نشود، بعلاوه سپاهیان را برای جنگ و فتوحات بجائی نفرستاد آنها جز نبرد صفین بجنگی نپرداختند و بهمین جهت در آمادگی و نشاط و نیروی خود باقی بودند.

وقتی هم که معاویه به همراه سپاهیان دمشق آماده جنگ با امام حسن (ع) شد بخشنامه‌ای برای تمام کارگزاران و فرماندارانش در همه نواحی تحت فرمانش فرستاد و از آنها خواست تا نیروهای خود را آماده کنند و برای جنگ با فرزند پیامبر به او پیوندند و در مدتی کوتاه، نیروهای عظیم و مجهز بسپاه او پیوست و باین ترتیب، سپاهی فراوان و نیرومند و شکوهمند و فرمانبردار بسوی عراق بسیج

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۷

شد و امام حسن با مشاهده چنین نیروی عظیم و هماهنگی دانست که هرگز نمیتواند به همراه سپاهیان پست و سست و پراکنده خود که فریب و دروغ و خیانت بر آنها سایه افکنده، بمقابله دشمن نیرومندش پردازد.

(۱)

ه- اطرافیان فریبکار

علاوه بر نیروی مجهز سپاهیان فراوانی که در اختیار معاویه بود، نیروی دیگری هم در اطرافش بودند که بفعالیت و توان بخشی و طرح و اجرای نقشه‌ها و دسیسه‌های خطرناک می‌پرداختند، و این باند سیاه، همان توطئه‌چینان و دیپلماتها و فریبکارانی بودند که بخاطر پول و مقام دور امیر شام را گرفته بودند و کارهای او را روبراه میکردند، سیاستمداران زیرکی مثل مغیره بن شعبه که درباره زیرکی و - حقه‌بازیش می‌گفتند «اگر شهری هشت در داشته باشد که فقط با نیرنگ و فریب از هر در آن باید بیرون رفت، مغیره از تمام این هشت در خارج میشود» و درباره مکر و سیاست‌بازیش گفته می‌شد «مغیره با هر مشکلی که روبرو شد آن را می‌گشاید و درباره دو کار مختلفی که هر کس در آن به اشتباه افتد، مغیره رأی درست خود را میدهد» و دیگر از همدستان معاویه عمرو عاص بود که دژ خوفناکی از مکر و خدعه بشمار میرفت چنانکه درباره‌اش می‌گفتند «اگر همه مردها فراهم آیند کسی به چیره دستی و تلاشگری به عمرو عاص نمیرسد» همین مرد سیاست باز بود که چون عثمان از کار برکنارش کرد، پیشاپیش انقلابیون، بر ضد عثمان براه افتاد و مردم را از سرزمین‌های دور و نزدیک به مخالفت عثمان برانگیخت و در این باره میگفت بخدا قسم من حتی چوپانها را بر عثمان برمی‌انگیزم چه رسد به بزرگان و سرشناسان عرب، و چون خبر قتل عثمان را شنید گفت من ابو عبد الله هستم که به هر جراحی دست زدم آن را خونین کردم. و این همان

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۸

عمرو عاص است که نقشه قرآن بر سر نیزه کردن را طرح و اجرا کرد و سپاهیان عراق را در هم ریخت و دچار آشفته‌گی و اختلاف کرد.

(۱) معاویه چنین فریبکاران آشوبگری را به همراه داشت، نابکارانی که زهر را با عسل

می‌آمیختند و پیکر باطل را لباس حق می‌پوشانیدند و در اجرای نقشه‌های سیاه خود از ارتکاب هیچ زشتی و گناهی روی گردان نبودند و هدف آنها پیروزی بر خاندان پیامبر و گروه شایستگان از اصحاب رسول و بالاخره پیروزی بر خود اسلام بود و امام حسن (ع) در برابر چنین گروهی با قبول صلح بهترین روشی را که همه اندیشمندان انتخاب می‌کنند برگزید و برای نگهداری فرزندان و خاندان پیامبر و حفظ جان شیعیان مؤمن، دوران‌دیشی مفیدی را معمول داشت، زیرا قربانی شدن خاندان رسول و شیعیان علی (ع) در این موقع هرگز بمصلحت عمومی مسلمانان نبود، و این گروه فریبکار و سیاست‌باز می‌توانستند، شهادت این رادمردان را وارونه جلوه دهند و به این قربانی رنگ دیگر بزنند و بازهم بنفع نقشه‌های پلید خود از آن استفاده کنند.

(۲)

و- پولهای کلان

معاویه در مدت حکومت شام پولی فراوان بچنگ آورده بود زیرا آن پولها را هرگز در راه مصالح مسلمین خرج نمی‌کرد و فقط بخیرداری دین‌ها و دلها می‌پرداخت تا در کار حکومتش پابرجای بماند و قدرتش را بر مسلمانان استوارتر کند.

معاویه بر سرزمین‌های اسلامی حمله میبرد و اموال مسلمانان را بیغما میبرد و مالیاتها و عوارضی سنگین بر مردم وضع میکرد و با زور و فشار پولهایی را که مردم توانائی پرداخت آن را نداشتند از آنها میگرفت و درآمدهای تازه‌ای مثل هدیه‌های نوروز و غیر آن سرازیر خزانه‌اش میکرد بطوری که گنجینه‌اش سرشار از درهم و دینار زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۶۹

می‌شد و این پولهای زرد و سفید را با گشاده دستی تمام در راه جنگ با فرزند پیامبر خرج میکرد تا بر آن حضرت پیروزی یابد و امام میدید که مبارزه با معاویه و نیروهائی که از پول و سپاه و اطرافیان نیرنگباز در اختیار دارد با چنین وضعی امکان‌پذیر نیست، و

چاره‌ای جز قبول صلح ندارد زیرا معاویه با همه نیروهایش بجنگ مسلمانان آمده و گستاخیهای بکار میبرد که جز خداوند، کسی از خطرات آن آگاه نیست.

(۱)

۳- ترور امیر المؤمنین

از دیگر سبب‌هایی که امام حسن را به پذیرش صلح برانگیخت قتل ناگهانی و ناجوانمردانه پدرش بود که اندوهی پایدار و تأسفی سخت در جان‌ش پدید آورد زیرا علی (ع) را بدون هیچ گناهی کشتند، او برای خود نه مالی اندوخته بود و نه روشی غیر اسلام داشت و نه سودی را بخود اختصاص داده بود، زندگانی او همانند زیست مستمندان و ناتوانان بود و میکوشید تا زندگانی آنها را همراه نعمت‌ها و خیرات کند، در همه دوران زمامداری و دیگر گاه‌های زندگانش برای پایداری دادگری و نابودی ستم میکوشید و برای یاری ستم‌دیدگان و تأمین زندگی ناتوانان و محرومان تلاش میکرد، با اینهمه به قتل دردناکش اقدام کردند و در دامان محراب پرستش بخاک و خونش کشیدند و حرمت او و احترام سفارش پیامبر را درباره‌اش شکستند.

امام حسن (ع) پس از وقوع چنین جرمی بزرگ که درباره پدرش انجام شد، از اصلاح چنین مردمی نومید شد و دانست که آنها هرگز بسوی حقیقت و درستی باز نمی‌گردند، از این روی کردارشان را زشت شمرد و از سرپرستی آنها کناره گرفت و خود در این باره فرمود:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۰

«کشتن پدرم، مرا از شما بیزار کرد».

سزاوار هم این است که قتل ناجوانمردانه امام امیر المؤمنین پیشوای بزرگ عدالت اجتماعی، از عواملی باشد که امام حسن از پیشوائی چنین مردم نادانی که در امواج

فتنه‌ها و آزمندی‌ها فرو رفته و از راه راستین ایمان انحراف جسته‌اند کناره‌گیری کند.
(۱)

۴- جلوگیری از خونریزی

دیگر از عوامل صلح امام، تمایل شدید آن حضرت به حفظ جان مسلمانها بود، زیرا نمی‌خواست خون آنها بدون جهت ریخته شود و اگر جنگ با معاویه درمی‌گرفت، شیعیان و خاندانش قربانی می‌شدند و ریشه اسلام کنده می‌شد، چنانکه در دفاع از صلح خود فرمود:

«من ترسیدم که ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود و خواستم برای دین نگهدارانی باقی گزارم».

و در پاسخ بعضی معترضین بصلح فرمود:

«از آن روی با معاویه صلح کردم که شما را از کشتن برهانم» (۱)

و در خطبه‌ای که در مدائن ایراد کرد، کوشش خود را در حفظ جان و خون مسلمانان ابراز کرد و چنین گفت:

ای مردم، اختلافی که بین من و معاویه وجود داشت بر سر حقی بود که سزاوار آن بودم ولی از حق خود برای اصلاح کار امت و حفظ خون آنها گذشتم. (۲)
و تا آن اندازه برای نگهداری مسلمانان اهتمام می‌ورزید که بهنگام مرگ، به برادرش حسین سفارش کرد که حاضر نیستم در مورد

(۱) - دینوری ص ۳۰۳

(۲) - اعیان الشیعه ۴/ ۴۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۱

دفن پیکرم، اندک خونی بزمین ریخته شود و خواست واقعی او حفظ جان مسلمانان

بود و میخواست که آرامش و امن در بین آنها برقرار بماند و در این راه همه کوششها و تلاشهایش را بکار میبرد.

(۱)

۵- منت معاویه

امام میدانست اگر جنگ با معاویه را بیاغازد او باش بی سر و پای عراق او را دست بسته تسلیم معاویه می کنند و معاویه هم بگمان غالب از کشتن او میگذرد و رهایش میکند و این کار را برای خود برتری و کرامتی می شمارد و دستی سفید و شسته از ننگ بر بنی هاشم پیدا می کند، زیرا معاویه بعنوان رهاشده دست پیامبر، عار و ننگی همیشگی به همراه داشت، چنانکه امام به این مسأله توجه داشت و ضمن گفتارش چنین فرمود: «بخدا قسم، اگر با معاویه بجنگم، مردم عراق گردنم را می گیرند و تسلیم معاویه ام میکنند و بخدا قسم اگر در حال عزت با معاویه صلح کنم بهتر است که با اسارت بدست او کشته شوم و یا بر من منت گزارد و از قلم دست بردارد و برای همیشه ننگی برای بنی هاشم باقی بماند و معاویه بر آیندگان ما و مردگان ما پیوسته منت بگذارد». و این علت از دوراندیشی امام حکایت می کند زیرا نمی خواست هرگز برای دشمنش بزرگواری و فضیلتی باقی گذارد.

(۲)

۶- حوادث مدائن

علت دیگری که امام را بقبول صلح وادار کرد حوادث دردناکی بود که در مدائن بوقوع پیوست و تفصیل آن در بخشهای پیشین بیان شد و خلاصه آن چنین است:

الف- خیانت فرماندهان سپاه و سرشناسان عراق و پیوست آنها به معاویه.

ب- حکم به تکفیر امام که از طرف خوارج صادر شد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۲

ج - سوء قصدهای مکرر به امام.

د - غارت اردوگاه امام.

اینها عواملی بود که امام را پذیرش صلح ناگزیر ساخت و چنانکه میدانیم شدت و خطر این عوامل بهر روی قبول صلح را لازم مینمود و امام را از آغاز جنگ بر کنار میداشت.

(۱)

۷- حدیث پیامبر

پیامبر با نگرش گسترده‌اش که حوادث آینده را هم از نظر می‌گذرانید نه بعنوان تصور و پیش‌بینی بلکه بمعاینه و حقیقت‌میدید که پس از مرگ او، بزودی مصیبت‌هایی بزرگ به امتش خواهد رسید و فتنه‌ها و ناگواریها بر پیروانش سایه خواهد افکند تا بدانجا که به تلاشی و نابودی نزدیک خواهند شد و نجات مسلمانان از آن حوادث تلخ و خطرناک بدست نواده بزرگترش امام حسن (ع) خواهد بود و سخن جاودانه‌اش را در این باره بیان داشت و فرمود «پسر من حسن (ع) پیشوای مسلمانان است و خداوند بدست او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح را برقرار خواهد کرد» این سخن پیامبر تا ژرفای جان امام حسن از همان دوران کودکی ناخنهایش استحکام می‌یافت نفوذ کرد و چنین موقعیت ترسناک در برابر دیدگانش تجسم داشت و او میدانست که گفتار جدش پیامبر همچون آیات قرآن کریم، قابل تحقق است. این نیای بزرگوارش بود هم‌اکنون سخن شیوایش در گوش او طنین می‌انداخت که گاهی به مادر گرامیش بتول از چنین واقعه‌ای خبر میداد و گاهی بر منبر و دیگر وقت بیارانش و بالاخره در هنگامهای بیشمار این حدیث را بیان میداشت و بزبان الهام غیبی میفرمود «این پسر من پیشوای امت است و بزودی خداوند بوسیله او بین دو گروه از مسلمانان صلح برقرار خواهد ساخت». (۱)

(۱) - مآخذ این حدیث در جلد نخستین این کتاب بیان شده است. الاصابه جلد اول زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۳

(۱) این سخن پیغمبر در روحیه امام اثری عمیق داشت و اکنون دو گروه از مسلمانان را در مدائن رویاروی هم میدید.

یکی از این دو گروه، پیروان راستینش بودند از نیکمردان و شایسته کاران مسلمان که هدفهای متعالی اسلام را در نظر داشتند و حقیقت و واقعیت آن را می شناختند.

دیگر گروه پیروان معاویه بودند که از سادگی و نابخردی راهی کج را می پیمودند، اینها اگر چه بروی امام زمانشان شمشیر می کشیدند ولی بالاخره دعوی مسلمانی میکردند و اگر آسیای جنگ بچرخش می افتاد، گروهی کثیر از این دو گروه نابود می شدند و کیان اسلام بتکان می افتاد و نیروهایش شکاف برمی داشت، در این صورت چه کسی میتواند دشمنان نیرومند بیگانه را که مراقب تلاشی صفوف مسلمانان بودند تا بر آنها بتازند از یورش بمیهن اسلامی بازدارد و کدام کس به غیر فرزند پیامبر، نگهبانی اسلام و نگهداری مسلمین را رعایت میکرد؟

بدین جهت، امام صلح را اختیار کرد با آنکه خاری در چشم و استخوانی در گلو داشت چنانکه شمس الدین صقلی متوفای ۵۶۵ هجری می گوید علت برکناری امام حسن از خلافت، همین حدیث پیامبر بود «۱».

بعضی از راویان گمان برده اند که پیامبر در گفتار خود بیارانش از مدت خلافت اسلامی سخن گفته و فرموده است «خلافت اسلامی پس از من سی سال طول خواهد کشید و سپس پادشاهی مبدل میشود» و از همین روی نظر داده اند که در صلح امام حسن (ع)

(۱) - انباء نجباء الابناء.

این سی سال پایان یافته و مفهوم این حدیث بوقوع پیوسته است. «۱»
 (۱) حسن (ع) بسخن جدش پیامبر در این باره توجه داشت و میدانست که چاره‌ای جز
 واگذاری حکومت بمعاوینه ندارد، علاوه بر این پدرش علی (ع) هم او را از این
 حادثات خبر داده و فرموده بود:

«ای حسن، چه حالی خواهد داشت زمانی که بنی امیه زمام امور مسلمانان را بدست
 گیرند و امیر آنها (معاویه) مردی باشد شکمباره و پرخوار، گشادروده و شهوتران و
 نادان که بخورد و سیر نشود و شرق و غرب میهن اسلامی را بزیر فرمان آورد و مردم را
 به بندگی خود کشاند، حکومتش بدرازا کشد، بدعت و گمراهی را رواج دهد و
 حقیقت و روش پیامبر را بمیراند، ثروتها را به وابستگان و خویشانش ببخشد و حق را به
 اهلش نسپارد، در حکومت او مؤمنان خوار شوند و تبهکاران به قدرت و مقام رسند،
 اموال مسلمانان بین یارانش دست بدست بگردد، بندگان خدا را باستثمار کشد و
 حقیقت در حکومتش کهنه شود و مظاهر باطل پدیدار گردد و هر کس او را بحق
 دعوت کند کشته شود. «۲»

پیامبر و جانشین راستینش از پشت پرده غیب، گرفتاری مسلمانان را به اینهمه اندوه و
 گرفتاری میدیدند و میدانستند که

(۱) - البدایه و النهایه ۸ / ۴۱ بنظر من این حدیث از احادیث ساختگی است زیرا خلافت
 اسلامی از زمان عثمان، بطور کامل تغییر مسیر داد و او بود که مفاهیم خلافت را
 دگرگونه ساخت و بنی امیه را بر حکومت و اموال مسلمانان، چیرگی داد و قدرتهائی
 در اختیارشان نهاد که توانستند با امیر المؤمنین به مقابله پردازند و پیامبر درباره چنین
 حوادثی که در مسأله خلافت او بوقوع می‌پیوست خبر داد و فرمود دین شما با نبوت و
 رحمت آغاز شد و پس از آن بحکومت جباران گرفتار خواهد شد (تاریخ الخلفاء
 سیوطی ص ۶) سخن پیامبر هم به تحقق پیوست زیرا دین اسلام در آغازش نبوت و

رحمت بود و پس از آن در زمان بنی امیه بحکومت ستم و سرکشی آنها گرفتار آمد.
(۲) - بحار الانوار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۵

مسلمین بر اثر سستی و خواری و یاری نکردن حق و همکاری باطل، کارشان بجائی خواهد رسید که زنازادگان و رهاشدگان بر آنها حکومت کنند و بدترین حال و عذاب دچارشان سازند و سرمایه‌های عمومی را بخود اختصاص دهند و مسلمانان را به بندگی خود گیرند.

(۱) معاویه خودش هم حتی در زمان امیر المؤمنین می دانست که سرانجام، حکومت مسلمانان را بچنگ خواهد آورد و برای آنکه در این امر اطمینان کامل یابد، به صحنه‌سازی پرداخت و عده‌ای را به کوفه فرستاد تا شایع کنند که معاویه مرده است، این سخن در همه جا پخش شد و وقتی که امیر المؤمنین آن را شنید فرمود:
«همگی از مرگ معاویه سخن می گویند، بخدا قسم او نمرده است و بخدا قسم تا آنچه را که زیر پای من است بدست نیاورد نمی میرد» «۱». این خبر که بمعاویه رسید، به پیروزی خود اطمینان یافت زیرا میدانست که امام، دروازه شهر دانش پیامبر و امانت‌دار راز اوست و سخنش از واقع بدور نیست و از طریق حق بخطا نمیرود.
با توجه بچنین مسائلی است که امام حسن (ع) با صلح خود از طرف مسلمانان راستین، لقب مصلح بزرگ یافت و جدش پیامبر هم قبلا او را بچنین لقبی خوانده بود.
(۲)

۸- عصمت امام

اشاره

گروهی از دانشمندان اسلامی، علت صلح امام را عصمت آن حضرت دانسته‌اند، زیرا امام، معصوم است و هرگز به اشتباه، نمی گراید و همواره مصالح و خیر عموم مسلمین

را در نظر می‌گیرد و عواملی هم که درباره صلح امام بیان کردیم، گویای همین حقیقت است و از حقایق صلح پرده برمی‌دارد و لزوم آن را مسلم می‌سازد

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۲۹۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۶

و مسائلی را که امام در آن دوران فرا گرفته بود و ناچارش پذیرش صلح کرد بیان میدارد و ما گفتار برخی از این دانشمندان را ذیلاً مینگاریم:

(۱)

۱- شریف مرتضی

شریف مرتضی علم الهدی رحمه الله «۱» در این باره می‌گوید:

«مسلم است که امام حسن (ع) معصوم است و حجت‌های آشکار و دلایلی استوار، او را تأیید میکند و ما ناگزیریم در برابر گفتار و کردار امام تسلیم باشیم هر چند دلیل آنها را بدرستی و گستردگی ندانیم و در ظاهر امر، مردم از چنین اقداماتی ناراضی باشند» «۲».

(۲)

۲- سید بن طاووس

دانشمند بزرگ و نابغه اسلامی سید بن طاووس «۳» که خداوند،

(۱) - شریف مرتضی، علی بن الحسین که نسب آشکارش به حضرت موسی بن جعفر میرسد در روزگار خودش پیشوایی طالبین را بعهده داشت و لقبش مرتضی و علم الهدی بود، ولادتش سال ۳۵۵ هجری و وفاتش بسال ۴۳۶ اتفاق افتاد و از برادرش شریف رضی بزرگتر بود، شیخ طوسی می‌گوید: مرتضی در علوم فراوان، یگانه دوران بود و همه فضیلت‌ها را داشت و پیشرو علوم مختلف از جمله علم کلام و فقه و اصول و

ادب و دیگر دانشها بود و دیوان شعری داشت که بیش از ده هزار شعر در آن بود و

تألیفات گوناگونی از فنون مختلف فراهم آورد (معجم الادباء ۱۳/ ۱۴۶)

(۲) - تنزیه الانبیاء ص ۶۹

(۳) - سید بن طاووس، سید بزرگوار و کامل و عابد و مجاهد، رضی الدین ابو القاسم

علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی است که به علت چهره زیبا و

خشونت پاهایش طاووس لقب یافت. او در شهر حله سکونت داشت و از سادات

بزرگوار و بزرگان اسلامی است که تألیفاتی فراوان دارد و درباره ارزشها و دانشهای او،

عالم بزرگ سید محمد باقر خوانساری در کتاب روضات الجنات ۳/ ۴۳ - ۴۷ بتفصیل

سخن گفته و در کتاب الکنی و الالقاب ۱/ ۳۲۸ آمده است که سید، ریاست طالبین را

بعهدده داشت او در زیر گنبد سبز رنگی می نشست و مردم که برای استفاده بحضورش

میرفتند بجای لباس سیاه، جامه سبز می پوشیدند و این جریان پس از واقعه بغداد بود،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۷

آرامگاهش را پاکیزه نگه دارد، در وصیتی که به پسرش می کند صلح امام حسن را به

علت عصمت او بیان میدارد و عوامل دیگری را هم که ما برشمردیم یادآوری میکند و

به پسرش می گوید:

(۱) «شگفت آور نیست که گروهی، جدت امام حسن را درباره صلح با معاویه مورد

اعتراض قرار میدهند، ولی این کار بفرمان جدش پیامبر صورت گرفت و ما می بینیم که

پیامبر با کافران صلح کرد، پس عذر امام در این مورد کاملاً روشن است.

هنگامی هم که برادرش حسین (ع) بیاری مردم عراق برخاست و دعوت آنها را

پذیرفت و با یزید تبهکار مصالحه نکرد، همین مردم عراق، یا بجنگش آمدند و یا به

گوشه خواری خزیدند و پس از حادثه جانگداز کربلا هم، شنیده نشد که این مردم از

قتل شنیع فرزند پیامبر، خشمگین شوند و بر یزید بشورند و از مقام خلافت بزیرش

آوردند ولی همین مردم بنفع عبد الله بن زبیر قیام کردند و او را در گمراهیش یاری

نمودند و در چنین روش غلط و زشت رسوا شدند و در اختیار این راه پست و زشت سوء نیت آنها آشکار شد، در این صورت آیا از چنین مردمی انحراف از راه مستقیم ایمان بعید است و آخرش دیدیم که چگونه به آن وضع نادرست و پست که خود انتخاب کرده بودند گرفتار شدند.» (۱)

علی بن حمزه در این باره چنین سرود:

این هم علی فرزند موسی بن جعفر است بمانند علی پسر موسی بن جعفر
او در مقام امامت لباس سبز می پوشید و این در مقام ریاست لباس سبز می پوشد شاعر در
این شعر به حضرت رضا (ع) اشاره میکند که در وقت ولیعهدی لباس سبز می پوشید،
سید بن طاووس در روز دوشنبه پنجم ذی قعدة سال ۶۶۴ هجری در گذشت.
(۱) - كشف الحجة لثمره المهجة شامل وصایای سید طاووس به پسرش ص ۴۶.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۸

(۱) سید طاووس، نخستین علت صلح امام را عصمت آن حضرت از خطا و اشتباه
میداند و آن را با مصالحه جدش که در حدیبیه با مشرکین انجام داد مقایسه میکند و
همچنانکه صلح پیامبر با مشرکان مکه بدون شک، متضمن مصالح همگانی مسلمانان
بود، صلح امام هم با دشمنش مصلحت عامه مسلمین را در بر داشت.
دلیل دوم را هم گرفتاری امام به نابکاری پیروان گمراهش میدانند که هیچ گونه ارزشی
برای برتری‌های انسانی قائل نبودند و به ارجهای روحی و معنوی آگهی نداشتند و در
نتیجه، امام ناچار پذیرش صلح گردید.

سید، درباره زشتخوئی و انحطاط اخلاقی مردم عراق دلیل می آورد و میگوید این مردم
چنان در تباهی فرو رفته بودند که خلافت یزید شراب‌خوار و تبهکار را پذیرفتند و در
بزرگترین فاجعه سیاه تاریخی که قتل پیشوای جوانان اهل بهشت حضرت حسین بن
علی (ع) است، یزید را یاری کردند و هیچ اندوه و اعتراضی در برابر این جرم بزرگ از

خود نشان ندادند و بر یزید تبه‌کار نشوریدند و او را از مقام زمامداری مسلمانان سرنگون نکردند، و ما در بحث‌های گذشته علل انحطاط اخلاقی مردم عراق را بتفصیل بررسی کردیم.

(۲)

۹- نمایش واقعیت بنی امیه

معاویه پیش از آنکه حکومت اسلامی را بچنگ آورد، بظاهر خود را موظف به اجرای تعالیم اسلامی میدانست و در حفظ مصالح مسلمین تلاش میکرد ولی بدون شک ایمانی به اسلام نداشت و به ریاکاری و فریب می‌پرداخت و مانند آن شکارچی بود که آهسته و آرام بسوی شکارش گام برمی‌داشت.

او کفر و نفاق باطنیش را در تظاهر به اسلامیت پنهان میداشت و نهاد ناپاک و دشمنیش با مسلمانان را در اندرون تیره خود، مخفی زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۷۹ نگه میداشت.

(۱) امام حسن (ع) با صلح خود بمعاویه میدان داد تا چهره واقعیش را نمایش دهد و عار و عیارش را بمردم نمودار کند و به آنهایی که فریب سالوس او را خورده‌اند نشان دهد که معاویه بزرگترین دشمن اسلام است به این جهت میدان را برایش خالی گذاشت و حکومت را به او سپرد تا این کسرای عرب (چنانکه او را لقب داده بودند) سیاست جهنمیش را که مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر است به اجرا گذارد و بنیان امت اسلام را در هم شکند و نیروهایش را نابود کند و بر رادمردان ارزنده اسلامی بتازد و آنها را بسخت‌ترین رنجها گرفتار کند و هر کس را که می‌خواهد بکشد و بزنجیر کشد و مسلمانان را وادار کند که از خاندان پیامبرشان بیزاری جویند و بر روی منابر نسبت به آنها گستاخی کنند و دشنامشان دهند و آنچه را که در نهاد سیاهش پنهان است بر

همگان آشکار کند.

معاویه بزودی پرده از چهره سیاهش برداشت و خودش را رسوا کرد و مسلمانان واقعیت این عنصر سرکش را دریافتند و بستمکاری و تجاوزگریش بحقوق همگانی آگهی یافتند و اگر صلح امام حسن هیچ سودی جز همین رسواگری بنی امیه نداشت کافی بود چنانکه مرحوم کاشف الغطاء در مقدمه همین کتاب به این مسأله اشاره کرده است.

(۲) معاویه به محض اینکه خلافت اسلامی را بچنگ آورد به همه بنیانهای اسلامی حمله برد و آهنگ ویرانی آن را کرد تا فروغ این دین آسمانی را خاموش کند و پرچمش را در هم پیچد و آثارش را محو کند و ریشه‌هایش را برکند و دوباره آئین جاهلیت سیاه پیشین را زنده سازد و ما پیش از آنکه بشرح تبهکاریها و دشمنی‌های او که چهره تاریخ را سیاه کرده پردازیم عداوتهای پدر و مادر معاویه را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۰

نسبت به اسلام بیان می‌داریم و سخنان پیامبر را درباره پستی این خاندان پلید یادآوری می‌کنیم تا ببینیم آیا چنین عنصری شایستگی آن را دارد که زمام حکومت اسلامی را بدست گیرد و بر امت مسلمان فرمان داد و هر کار که می‌خواهد انجام دهد و بدون هیچ مراقبت و محاسبه به حکومتش ادامه دهد؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۱

شناخت بنی امیه

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۳

(۱)

ابو سفیان و هند

ابو سفیان از بزرگترین دشمنان پیامبر بود، او دار و دسته‌های مختلف عرب را بر ضد پیامبر رهبری میکرد و به پشتیبانی یهود برمی‌خاست و بتقویت همه نیروهای مخالف اسلام می‌پرداخت، پس از جنگ بدر که افراد خاندانش و هفتاد نفر از بزرگان قریش بدست مجاهدان اسلامی کشته شدند، شراره رشک و کینه‌اش بیشتر زبانه گرفت و جان‌گنه‌کارش در اندوهی سخت فرو رفت و بدنبال فرصتی می‌گشت که بر پیامبر بتازد و انتقام خون کشتگانش را بگیرد و آتش حسد و کینه‌اش را فرو نشاند.

ولی خداوند نیرنگ بوسفیانی را بخود او بازگردانید و پیامبرش را یاری کرد و به اسلام عزت بخشید و ابو سفیان و حزب سپاهش را خوار و منکوب کرد.

مکه بدست پیامبر گشوده شد و رسول پیروز اسلام بیاری خداوندی بمکه وارد شد و بتان را در هم کوبید و پیکره آل خدایان دروغین را در هم شکست و توحید بر همه جای پرتو افکند، ابو سفیان با اکراه به اسلام درآمد، بگونه عنصری خوار و شکست خورده و بیچاره و همراه ننگ و بدبختی و بدنامی.

ولی جاهلیت شرک‌آلود پیشین همچنان در نهادش بود و اسلام ظاهرش نتوانسته بود خوی زشت و منش پلید و سیاهش را دیگرگون

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۴

کند، و خانه‌اش لانه خیانتکاران و پناهگاه امنی برای منافقان بود «۱».

(۱) چون مسلمانان بفاجعه دردناک مرگ پیامبر گرفتار شدند و ابو بکر پیراهن خلافت را پوشید، ابو سفیان سراسیمه بحضور امیر المؤمنین آمد و آن حضرت را بشورش و انقلاب برانگیخت تا با ابو بکر بمبارزه برخیزد و خلافت اسلامی را بخود انتقال دهد. در این ماجرا، ابو سفیان اعتقادی بشایستگی و حق امیر المؤمنین نداشت بلکه می‌خواست شکافی در صف مسلمین پدید آرد و به تخریب و بنیان‌کنی اساس اسلام

پردازد، اما، امام که از اندیشه‌های پلید او آگهی داشت از او روی گردانید و از خود دورش ساخت. ابو سفیان از آن پس همچنان در گوشه‌های فراموشی و گمنامی بسر میبرد و مسلمانان با چشم شک و تردید به او نگاه میکردند ولی چون عثمان بروی کار آمد و بنی امیه را بخود نزدیک ساخت و امور مهم مسلمانان را به آنان واگذاشت، ابو سفیان در اجتماع ظاهر شد و ستاره بختش بالا رفت و فرصت آن را یافت که حسادت و دشمنیش را نسبت به پیامبر، آشکار کند، چنانکه روزی بر آرامگاه حمزه سید الشهداء ایستاد و چشمهای از حدقه بیرون جسته‌اش را به آن گور انداخت و لبهایش بجنبش درآمد و گفت: «ای ابا عماره، آن حکومتی که دیروز بر سر آن بر ما شمشیری می‌کشیدی امروز بدست پسران ما افتاد و اکنون با آن بازی می‌کنند».

آنگاه لگدی بر آن قبر مقدس نواخت و دلش خنک شد و خاطرش آرامش یافت و چشمهایش روشن شد، این حرکات زشت در برابر چشمها و گوشهای عثمان انجام می‌یافت و جناب خلیفه به او اعتراض نمیکرد و به مجازاتش نمی‌پرداخت (انا لله و انا الیه راجعون).

این نمونه‌ای از کفر و کینه‌توزی ابو سفیان نسبت به اسلام بود

(۱) - الاستیعاب

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۵

(۱) ولی هند همسر او هم در این دشمنی و بی‌شرمی دست کمی از او نداشت بلکه بر پیامبر، حسادتی بیشتر میورزید و همواره مشرکان را بجنگ و مبارزه بر ضد رسول برمی‌انگیخت و چون جنگ بدر پایان یافت و گروهی از بستگان او و دیگر مشرکان در آن نبرد کشته شدند، سوک و اندوهش را بر آن مشرکان پنهان داشت «۱» تا قریش را به - انتقامجویی بیشتری برانگیزد، در این وقت گروهی از زنان قریش بنزدش آمدند و گفتند:

«آیا در مرگ پدرت و برادرت و عمویت و دیگر افراد خاندانت گریه نمی کنی؟»
 او با آهنگی که از شدت خشم میلرزید گفت:
 «آیا میخواهید که من بر آنها بگیرم و خبر به محمد و یارانش برسد و مرا و زنان بنی
 خزرج را شماتت کنند؟ نه بخدا، چنین نمی کنم تا انتقام آنها را از محمد و یارانش
 بگیرم و از این پس روغن و عطر بر سرم نمی زنم تا اینکه با محمد و یارانش بجنگم،
 بخدا اگر میدانستم که اندوه از دلم بیرون میرود، میگریستم، ولی این غم بزرگ از
 جانم بر نمی خیزد مگر همچنانکه عزیزانم را کشتند از آنها انتقام بگیرم» هند همچنان
 مدتها بماند و اندوهش را نمایان ساخت و در بستر ابو سفیان نخواست و روغن بر سرش
 نمالید تا آنکه

(۱) - عادت مردم جاهلیت این بود که بر کشتگان خود نمی گریستند تا انتقام خون آنها
 را بگیرند و پس از آن زنانشان بگریه می پرداختند چنانکه شاعرشان در این باره سروده
 است:

آن کس که شادمان بمرگ کشته ای گردید باید زنان ما را در روشنائی روز بیاورد
 و ببیند که زنان حسرت زده ما ناله می کنند و در سحرگاه بر چهره های خود سیلی میزنند
 صبح الاعشی ۴۰۵/۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۶

جنگ احد فرا رسید (۱) و انتقامش را با قتل حمزه سید الشهداء گرفت و او را مثله کرد
 و جگرش را در آورد و پس از انجام این کار زشت شادمانی و خوشحالیش را بروز داد
 و چنین رجز خوانی کرد:

جان دردمندم در احد شفا یافت هنگامی که جگرش را از شکمش بیرون کشیدم
 دیگر آنچه در جانم می خلید بیرون رفت ما در جنگ همچون شیری به پیش تاخیم
 پیامبر که چنین روش زشتی را از هند نسبت به عمویش حمزه دید، بسختی خشمگین

شد و با غضبی شدید فرمود:

«هرگز بمانند امروز چنین خشمناک نشده‌ام». و سپس فرمود:

«هرگز بسختی اندوه مرگ حمزه سوگوار نمی‌شوم».

روزی که ارتش پیامبر پیروز شد و شهر مکه را گشود، ابو سفیان در کوچه‌ها و خیابانهای مکه با آنکه ناراحت بود فریاد میزد هر کس اسلحه‌اش را بزمین گذارد و یا بخانه‌اش برود و یا بخانه ابو سفیان پناه برد در امان است، هند که این فریاد را شنید، سیلی محکمی بر صورت همسرش نواخت و بدون اختیار فریاد زد:

«این مرد پلید کثیف را بکشید، زشت باد چهره کسی که پیشاپیش این گروه است»

و بعد به مردم مکه روی کرد و آنها را به جنگ بر ضد پیغمبر برانگیخت با آهنگی خشمگین و حماسی فریاد زد:

«ای مردم آیا نمی‌جنگید و از شهرها و جانهای خود دفاع نمی‌کنید؟»

هند با چنین فریادهائی مردم مکه را بجنگ و امیداشت و آتش انقلاب را در بین آنها برمی افروخت، ولی خداوند، نیرنگ او را برگردانید و تلاشش را تباه کرد و اسلام و پیروانش را پیروزی بخشید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۷

(۱) اینها پدر و مادر معاویه بودند که نسبت به اسلام، چنین کینه‌توزی میکردند و بقانون وراثت، این دشمنی و حسادت نسبت به اسلام و پیامبر بفرزندشان معاویه منتقل شد، علاوه بر این، پیامبر همیشه بنی امیه را بدیده خواری و تحقیر نگاه میکرد زیرا رنجها و دردهائی فراوان از آنها برده بود و دستور داد که چند تن از آنها مثل حکم و مروان و سعید بن عاص و ولید را از مدینه تبعید کنند و بمسلمانان میفرمود تا از این خاندان دوری کنند و آنها را شجره ملعونه می‌نامید، معاویه هم که شاهد چنین رفتاری از جانب پیامبر بود در نهاد ناپاکش کینه و حسادتی شدید نسبت به پیامبر و خاندانش پدید آمد.

سخنان پیامبر درباره معاویه

از پیامبر سخنانی فراوان درباره معاویه و تحقیر او روایت شده که از آن جمله است:

- ۱- روزی پیغمبر فرمود، اکنون از این گذرگاه مردی می آید که بیرون از دین در قیامت محشور میشود و لحظه‌ای بعد معاویه از آن راه وارد شد «۱».
- ۲- پیغمبر، روزی ابو سفیان را دید که بر خری سوار است و معاویه افسار خر را میکشد و برادرش یزید آن را از عقب میراند، با مشاهده آنها، رسول خدا فرمود: خداوند، مرد خر سوار و جلودار و عقب‌دار او را لعنت کند «۲».

(۱)- تاریخ طبری ۱۱/۳۵۷ و از نصر بن مزاحم روایت است که پیامبر فرمود:

کسی از این راه وارد می‌شود که غیر مسلمان از دنیا میرود (کتاب صفین ص ۲۴۷)

(۲)- تاریخ طبری ۱۱/۳۵۷، این خبر را حضرت امام حسن (ع) از پیامبر نقل کرده و

نصر بن مزاحم در کتاب صفین ص ۲۷۴ آورده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۸

(۱) ۳- براء بن عازب می‌گوید: روزی ابو سفیان و پسرش معاویه بجانب پیامبر

می‌آمدند، حضرت گفت: خداوند، این مرد پست و فرومایه را لعنت کن، براء گفت

این مرد فرومایه کیست پیامبر فرمود معاویه است. «۱»

۴- زنی بحضور پیامبر آمد و با حضرت مشورت کرد تا با معاویه ازدواج کند، پیغمبر او

را از چنین کاری بازداشت و فرمود معاویه مردی پست و بی‌سر و پاست.

۵- ابو برزه اسلمی «۲» می‌گوید روزی در حضور پیامبر بودیم که صدای موسیقی و

آواز بگوشمان رسید، در آن وقت هنوز فرمان قطعی حرمت شراب نرسیده بود، مردی

رفت که خبر بیاورد و پس از بازگشت گفت، معاویه و عمرو عاص با آهنگ آواز

میخوانند و خطاب بیکدیگر این شعر را میخوانند:

«یاران پیامبر استخوانشان در جنگ بیرون می‌افتد و نابود می‌شوند و آنکه می‌ترسد که

بمیرد از جنگ کناره می گیرد»

پیامبر که این سخن را شنید دست بدعا برداشت و عرضه داشت:

«خداوندا، آنها را در آتش فتنه سرنگون کن و بدوزخشان انداز» (۳).

پیغمبر که با بینش ماورائی خود از حوادث آینده خبر میداد،

(۱) - کتاب صفین ص ۲۴۴ این خبر را حضرت امام حسن نیز نقل کرده است

(۲) - ابو برزه، نضله بن عبید از یاران پیامبر است که احادیثی از پیغمبر و از طریق ابو بکر نقل کرده و گروهی هم احادیثی از او روایت کرده‌اند ابن سعد می‌نویسد، او در مدینه می‌زیست و بعد ببصره رفت و در جنگ خراسان شرکت کرد، بنا بگفته خطیب، او در جنگ نهروان در الزام امیر المؤمنین جنگید و بعد در جنگ خراسان شرکت کرد و در خراسان در گذشت و بعضی مرگ او را در نیشابور یا در بصره و جای دیگر می‌دانند (تهذیب التهذیب ۱۰ / ۴۴۶)

(۳) - وقعه صفین ص ۲۴۶، مسند احمد ۴ / ۴۲۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۸۹

میدانست که معاویه بزودی حکومت مسلمانان را بچنگ خواهد آورد بدین جهت مسلمانان را از خطر او بر حذر میداشت و قتل معاویه را واجب می‌شمرد و میفرمود: «هرگاه دیدید معاویه بر منبر من خطبه میخواند گردنش را بزید» (۱).

(۱) امام حسن هر وقت این حدیث را از جدش نقل میکرد با اندوهی فراوان میفرمود: «چنین نکردند و رستگاری هم نیافتند» (۲)

معاویه در زمان پیامبر همچنان خوار و در هم شکسته و بی‌سر و پا و پست می‌زیست، مردی بدنام و ننگین و بیچاره بود که پیغمبر او را لعنت میکرد و مسلمانان اهانت و تحقیرش میکردند ولی چون خلافت به عمر رسید بر خلاف دستور رسول خدا، از فرومایگی به بلندپایگی رسید و عمر او را به مقام خلافت نزدیک کرد و پس از آن همه

پستی و تیره روزی، بالایش کشید و حکومت شام را به او بخشید و مقامهای بلندی به او داد و پایگاه قضاوت و امامت نماز جماعت را به او واگذارد و امین بیت المالش ساخت و پستهای حساسی را که منوط به عدالت و اعتماد بود به وی تفویض کرد و چنان

(۱) - بعضی از روایت سازان مزدور این حدیث را تحریف کرده اند چنانکه خطیب در تاریخ خود از جابر نقل می کند که پیامبر فرمود (هر وقت معاویه را دیدید که بر منبر من سخن میگوید به نزدش بروید که او مردی امین است) و حاکم در تاریخ خود از قول ابن مسعود می نویسد که پیغمبر فرمود (هر وقت معاویه را بر منبر من دیدید بسویش بشتابید که او امین و راستگوست) در برابر این احادیث ساختگی باید گفت چگونه معاویه میتواند مردی امین باشد که با وصی پیامبر خدا جنگید و دستش را بخون مسلمانان آلوده کرد و مردان نیک و شایسته را بیرحمانه کشت و مرتکب تبهکاریهای شد که نمایانگر جاهلیت و بی دینی او بود.

(۲) - وقعه صفین

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۰

در محبت و تحکیم موقعیت معاویه زیاده روی کرد که بر خلاف همه کارگزاران و فرماندارانش که هر سال بحسابهایشان رسیدگی میکرد، حسابی از معاویه نمی خواست و مراقبتی در کارش نمی کرد و هر چه به خلیفه می گفتند که معاویه از طریق امانت انحراف جسته و به سرمایه های عمومی دستبرد می زند و جامه های گرانبهای حریر می پوشد، اعتنائی به این گزارشها نمیکرد و بیشتر به بزرگداشت او می پرداخت و میگفت «معاویه کسرای عرب است».

(۱) وقتی که توطئه شورای شش نفری برای پایمال کردن حق خاندان رسول چیده شد در واپسین روزهای زندگی، بازهم عمر بتقویت موقع معاویه پرداخت و روح آز و سرکشی را در او برانگیخت و به اعضای شوری گفت:

«اگر بیکدیگر رشک بردید و به کینه‌توزی پرداختید و بر ضد یکدیگر نشستید و نقشه کشیدید، معاویه بر شما حکومت خواهد کرد» و در آن وقت، معاویه فرمانروای شام بود. (۱)

باید دید چرا عمر در میان آن همه فرمانداران و کارگزارانش فقط معاویه را بر می‌کشید و توان می‌بخشید و چرا اعضای شوری را از قدرت و شکوه معاویه می‌ترسانید؟ در صورتی که اعضای شوری دارای موقعیتهائی ارجمند بودند و (چنانکه گفته می‌شد) پیامبر بهنگام مرگ از آنها راضی بود، بعلاوه اگر عمر از قدرت و چیرگی معاویه بر اعضای شوری بیم داشت چرا او را در مقام فرمانروائیش ابقا می‌کرد؟ در اینجا پرسشهای شگفت‌انگیزی پیش می‌آید که باید به آنها جواب بدهند.

(۲) بهر حال معاویه در نزد عمر شخصیتی ممتاز و اثربخش داشت و خلیفه به او مهر می‌ورزید و چون خلافت به عثمان رسید، قدرت

(۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۱۸۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۱

معاویه بالا گرفت و فرمانروائیش در شام به پادشاهی و قدرت مطلقه تبدیل شد و چنانکه در جلد نخستین این کتاب نوشتیم، چیرگی و نفوذی فوق العاده یافت و چون عثمان بر اثر خلافتکاریها و اشتباهاتش بدست مسلمانان کشته شد، معاویه قتل خلیفه را دستاویزی برای رسیدن به هدفهای شومش قرار داد و بر خلافت امیر المؤمنین ع شورید و حضرتش را در این ماجرا سهم شمرده و در نتیجه ضرباتی کوبنده از کشمکشها و گرفتاریها بر اسلام وارد ساخت و اجتماع مسلمین را دچار پراکندگی کرد و این حوادث دردناک به پیروزی او و شکست امیر المؤمنین و فرزندش امام حسن ع منجر شد و چون پس از ماجرای صلح، حکومت مسلمین را بچنگ آورد، به احیاء آئین جاهلیت نخستین پرداخت و برای نابودی دین اسلام و ویرانی بنیان و محو آثار آن

کوشید و با استفاده از میدان بی‌رقیب حکومت جابرانه‌اش بارتکاب زشت‌ترین اعمال دست زد و در بروز آنچه در دل نهان داشت بی‌پروا همت گماشت در ابراز دشمنی با اسلام و مسلمین از هیچ کس نترسید و امام حسن ع با قبول صلح به او میدان داد که واقعیتش را نشان دهد و پرده نازکی را که بنام دین بر چهره هولناکش انداخته بود پاره کند و ما اینک برخی از تبهکاریها و اندیشه‌های سیاه او را ذیلاً مینگاریم:

[برخی از تبهکاریها و اندیشه‌های سیاه معاویه]

اشاره

(۱)

۱- دشمنی با پیامبر

معاویه در نهادش نسبت به پیامبر و خاندان او بسختی دشمنی میورزید و با تمام نیرو برای نابودی کلمه اسلام و نابودی آثار آن می کوشید از جمله نمونه‌های این عداوت، گفتار مغیره بن شعبه است.

مطرف فرزند مغیره می گوید، من بیشتر اوقات به همراه پدرم بدیدار معاویه می رفتیم و پدرم با او گفتگو میکرد و پس از بازگشت، از درایت و عقل شگفت‌انگیز معاویه سخن می گفت، شبی پدرم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۲

اندوهگین بخانه آمد و از شدت اندوه دست به غذا نبرد و همچنان در غمی بزرگ فرو رفته بود ما ساعتی همچنان منتظر ماندیم و گمان بردیم که شاید خاطرش از ما رنجیده است، به او گفتم:

«چرا امشب ترا غمگین می بینم؟»

«پسرم، من از نزد پلیدترین مردم می آیم»

«جریان چیست؟»

(۱) «با معاویه خلوت کرده بودم و به او گفتم ای امیر المؤمنین اکنون که بهمه آرزوهایت رسیده‌ای بهتر است که جانب عدالت و نیکی را بگیری، اکنون پیر شده‌ای و باید به برادرانت که بنی هاشمند توجه کنی و به پیوند این خویشاوندی پردازی، بخدا قسم من از طرف آنها برای تو خطری احساس نمی‌کنم»
معاویه بمن گفت:

«هیئات، هیئات، برادر قبيله تیم (ابو بکر) به خلافت رسید و با مردم به عدالت رفتار کرد و آنچه بایست بکند انجام داد ولی تا مرد یادش هم از دلها برفت، و فقط مردم گفتند ابو بکر مرد، پس از او برادر قبيله عدی (عمر) خلافت یافت و ده سال تمام کوشید و کمر بخدمت مردم بست ولی بخدا قسم تا مرد نامش هم از یادها برفت و فقط مردم گفتند عمر مرد، پس از او برادر ما عثمان به خلافت رسید مردی که در نسب همانند نداشت، کرد آنچه کرد و سرانجام با او چنان رفتار کردند و بخدا قسم تا مرد نامش نیز بمرد و کسی دیگر بیاد او و آنچه با او کردند نیفتاد اما برادر هاشمیان (پیامبر) هر روز پنج بار بنامش فریاد میزنند و میگویند (اشهد ان محمدا رسول الله) پس ای بی‌مادر، پس از این برای من چه باقی میماند مگر آنکه نام او را دفن کنم!! «۱»

(۱) - ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۵۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۳

این رویداد، بروشنی از کفر و بی‌دینی معاویه حکایت میکند و حسادت و کینه شدید او را نسبت به پیامبر، نمودار می‌سازد، او از نام بردن پیامبر بهنگام اذان رنج میبرد و بخشم می‌آید و اگر میتوانست از شدت عداوتی که نسبت به پیغمبر و خاندان او داشت این شعار بزرگ اسلامی را محو میکرد و کما اینکه در روزگار خلافتش در چهل روز جمعه بهنگام نماز، صلاه بر پیامبر را ترک کرد و وقتی علتش را پرسیدند گفت:

«نام پیغمبر را نمی‌برم تا اطرافیان‌ش بزرگ نشوند!!» (۱)

(۱)

۲- تعطیل حدود

معاویه به اجرای حدود اسلامی اعتنائی نداشت و با آنکه گناه مجرمین ثابت می‌شد به آنها کیفر نمی‌داد، چنانکه گروهی از دزدان را بحضورش آوردند و فرمان داد تا دستهای آنها را بریدند ولی آخرین دزدی که هنوز دستش را نبریده بودند خطاب بمعاویه این شعر را سرود:

دست راستم را به پناه امیر المؤمنین می‌آورم تا به عفو تو دچار سرنوشت شومی نشود
مرا دستی نیکوکار بود اگر عیب آن را پوشی و هرگز یک عیب نمیتواند خوبها را از
بین برد

اگر چه دنیا دوست داشتنی است ولی خیری در آن نیست وقتی که دست چپ من همراه
دست راست نباشد قلب معاویه از این اشعار بمهر آمد و گفت:
«با تو چه کار کنم مگر نمی‌بینی که دستهای یارانت را بریدم؟»
مادر دزد گفت:

«ای امیر المؤمنین آن را کفاره گناهانت قرار بده»

(۱) - النصائح الکافیة ص ۹۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۴

معاویه دستور داد دست از او بردارند و آزادش کنند و این نخستین حدی بود که در
اسلام اجرا نشد. (۱)

(۱)

۳- تجویز ربا

اسلام رباخواری را شدیداً تحریم کرده و آن را از بزرگترین گناهان و جرائم دانسته است و رباخوار و ربا دهنده و واسطه و شاهد آن در منطق اسلام ملعونند، ولی معاویه اعتنائی بحرمت ربا نداشت چنانکه عطاء بن یسار می گوید. معاویه جامی زرین یا لوحه‌ای طلائی را در برابر وزن بیشتری از طلا فروخت، ابو درداء گفت «۲» از پیامبر شنیدم که از اینگونه معامله نهی میکرد مگر آنکه وزن آنها برابر باشد، معاویه بدون اعتنا بنهی پیامبر و تحریم این معامله گفت:

«من اشکالی در این کار نمی‌بینم».

ابو درداء از این گستاخی بهم برآمد و خشمگین از پیش معاویه رفت و گفت:

«من دیگر بهانه‌ای برای همکاری با معاویه ندارم زیرا او در برابر

(۱) - البدایة و النهایة ۸ / ۱۳۶

(۲) - در نام ابو درداء اختلاف است و بعضی آن را عامر یا عویمر دانسته‌اند نام پدرش را نیز عامر یا مالک یا عبد الله گفته‌اند، نسب او به کعب بن خزرج انصاری میرسد، او در روز بدر مسلمان شد و در جنگ احد شرکت کرد، پیامبر درباره‌اش فرمود (ابو درداء حکیم امت من است) او قبل از مسلمان شدن تجارت میکرد و بعد آن را ترک کرد، معاویه در زمان خلافت عمر، قضاوت دمشق را به او سپرد، دو سال قبل از قتل عثمان وفات کرد و بعضی مرگ او را در سال ۳۲ و بعضی پس از جنگ صفین نوشته‌اند (الاصابه، الکنی و الاسماء) ابو درداء از پیامبر نقل میکند که آن حضرت فرمود: «ارزنده‌ترین عمل در میزان مؤمن خوش خوئی است و خداوند، دشنام دهنده ناسزاگو را دشمن میدارد».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۵

فرمان رسول خدا از خودش رأی میدهد بنابراین دیگر در سرزمینی که او فرمانروائی میکند زندگی نمی‌کنم».

بدین جهت شام را ترک کرد و بمدینه پیامبر رفت و با خشم و نفرت از پست قضاوت شام کناره گرفت. «۱»

(۱)

۴- اذان در نماز عید

طبق دستور شریعت اسلام، اذان و اقامه فقط مخصوص نمازهای واجب شبانه روزی است و در نمازهای دیگر مثل نمازهای نافله و نمازهای عیدین و آیات دستور به ترک آنها داده شده است و پیامبر فرمود در نماز عیدین اذان و اقامه نیست. «۲»

این سنت در زمان خلفاء نیز جریان داشت «۳» ولی معاویه توجهی به این سنت نکرد و در نماز عید هم اذان و اقامه را مقرر داشت و با این عمل، با دستور پیامبر مخالفت کرد و در شریعت اسلام بدعت گذاشت. «۴»

(۲)

۵- خطبه قبل از نماز عید

در سنت اسلامی مقرر است که پس از انجام نماز عید، خطبه بخوانند و پیامبر پس از انجام نماز عید فطر به خطابت ایستاد و در حضور مسلمانان سخن گفت و مسلم است که عمل پیامبر بمانند دستورش لازم الاجرا است، پس از پیغمبر هم خلفاء همین روش را ادامه دادند «۵»، ولی معاویه به این سنت هم توجه نکرد و پیش از نماز عید خطبه خواند و بنی امیه هم از او پیروی کردند و سنت پیامبر

(۱)- النصائح ص ۹۴

(۲)- کشف الغمه شعرانی ۱/ ۱۲۳

(۳)- سنن ابو داود ۱/ ۷۹

(۴)- شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۴۷۰

(۵) - سنن ابو داود ۱/ ۱۷۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۶

را کنار گذاشتند. «۱»

(۱)

۶- زکاة بر عطایا

اسلام زکات را بر درآمدهای مخصوص وضع کرده و فقها موارد آن را بیان داشته‌اند و بر موارد دیگر زکات واجب نیست ولی معاویه از این دستور اعراض کرد و بر عطایا نیز زکات وضع کرد در صورتی که به اجماع مسلمین، چنین کاری جایز نیست «۲». حال این کار را بر اثر ندانستن حکم شرعی کرده یا تعمد به مخالفت با سنت داشته معلوم نیست، ولی مخالفت او با شریعت اسلامی به روش او نزدیکتر است.

(۲)

۷- استعمال عطر در حال احرام

بر کسی که به حج میرود و احرام می‌بندد واجب است مادامی که در این حال است از استعمال عطر خودداری کند و پس از خروج از احرام استعمال عطر برایش جایز است، ولی معاویه بر خلاف این دستور، در حال احرام، بخود عطر میزد «۳» و در این کار یا به اسلام عناد میورزید و یا از دستورات آن آگهی نداشت.

(۳)

۸- استعمال ظروف طلا و نقره

در اسلام بکار بردن ظروف طلا و نقره حرام است ولی معاویه آشکارا با این حرمت مخالفت میکرد و در خوردن و آشامیدنش از آن ظروف استفاده میکرد وقتی که دستور

پیغمبر را درباره حرمت این کار به او گوشزد کردند گفت:
«من مانعی در این کار نمی بینم». (۴)

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۴۷۰

(۲) - تاریخ یعقوبی

(۳) - النصائح ص ۱۰۰ و دیگر کتب

(۴) - النصائح ص ۱۰۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۷

(۱)

۹- پوشیدن لباس ابریشمی

اسلام پوشیدن لباس حریر و ابریشمین را برای مردان جز در موقع جنگ حرام کرده است ولی معاویه عملاً لباس حریر می پوشید و اعتنائی بحرمت آن نداشت. (۱)

(۲)

۱۰- تجاوز بمال مردم

اسلام، تجاوز بمال مردم را تحریم کرده و کسی حق ندارد بدون جهت چیزی از کسی بگیرد ولی معاویه با بی پروائی و بی اعتنائی بچنین دستوری، اموال مردم را می گرفت و به ثروت های عمومی تجاوز میکرد. (۲)

(۳)

۱۱- خریداری دین مردم

بدترین و پست ترین معامله در بازار تجارت، خریداری دل و دین مردم است که حکایت از بدسرشتی خریدار و مشتری میکند.

معاویه در این کار مهارت داشت و بدون ترس و پروا بچنین معامله‌ای دست میزد بطوری که مورخان می‌نویسند چند نفر بنامهای، احنف بن قیس، جاریه بن قدامه، جون بن قتاده و حنات بن یزید بحضور معاویه آمدند و معاویه بهر کدام صد هزار درم بخشید ولی به حنات بن یزید هفتاد هزار درم داد، وقتی که از حضور معاویه بازگشتند هر کدام از مقدار جایزه خود سخن می‌گفتند و حنات که فهمید به او کمتر رسیده است، خشمگین به نزد معاویه بازگشت معاویه گفت:

«چرا برگشتی؟»

«تو مرا در میان قبیله بنی تمیم رسوا کردی، نسب من صحیح است و عمرم دراز آیا من فرمانروای قبیله ام نیستم؟»

(۱) - النصائح ص ۱۰۱

(۲) - تاریخ یعقوبی ۲/۲۰۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۸

«چرا»

«پس چرا درباره من پستی بخرج دادی و به کسانی که مخالف تو بودند بیشتر از من بخشیدی؟» مقصودش احنف و جاریه بود که در جنگ جمل همراه علی (ع) بودند ولی حنات در آن جنگ شرکت نکرده بود.

معاویه بدون هیچ شرم و پروائی گفت:

«من دین آنها را خریدم ولی دین ترا بخودت واگذاشتم»

حنات گفت «منهم دینم را میفروشم»

معاویه دستور داد که تمام جایزه را به او بپردازند. «۱»

(۱)

بروزگار بنی امیه، در تمدن اسلامی، هرزگی و بیشرمی گسترش یافت و پرده دری و بی‌عفتی همه جا رواج یافت و شاعران درباره عشق بازی با زنان شعرها می‌گفتند و غزلها می‌سرودند و نخستین کسی که درباره فحشاء و زشتکاری شعر سرود و رسوائیهای دستگاه معاویه را برملا کرد عبد الرحمن بن حسان بن ثابت بود که درباره دختر معاویه اشعاری سرود و به عشقبازیش پرداخت. (۲)

(۱) - الکامل ۳ / ۱۸۵

(۲) - عبد الرحمن بن حسان بن ثابت خزر جی انصاری در زمان پیامبر دنیا آمد و شاعری کم سخن بود، ابن معین او را از تابعین اهل مدینه و ابن حبان او را از ثقات آنها میدانند. وی در سال ۱۰۴ هجری درگذشت لکن ابن عساکر این تاریخ را درست نمیدانند و میگویند او چهل و هشت سال زندگی کرده است در این صورت او باید پدرش را درک نکرده باشد زیرا او در سال پنجاه و چهار درگذشته است ولی ثابت شده که وی در زمان پدرش مردی بوده و پدرش درباره‌اش گفته است:

کیست که شاعری کند پس از حسان و پسرش و کیست که قرآن را تفسیر کند پس از زید بن ثابت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۱۹۹

(۱) چون این خبر به یزید رسید خشمناک شد و به پیش پدرش معاویه رفت و با اندوه و خشم فریاد کشید و گفت:

- پدرم، عبد الرحمن بن حسان را بکش

- چرا؟

- درباره خواهرم شعر عاشقانه گفته

- چه گفته؟

- گفته است که:

شب درازم را به اندوه گذراندم و از ماندن در جیرون بستوه آمدم معاویه با خنده و مسخره به یزید گفت:

«پسرم، شب دراز و اندوه او چه ربطی بما دارد؟، خدایش از رحمت دور گرداند». یزید به پدرش گفت، او در ادامه شعرش چنین می گوید:

بعقیده مؤلف اگر ثابت شده باشد که او در زمان پیامبر دنیا آمده و تا سال ۱۰۴ می زیسته است بنابراین باید ۹۸ سال عمر کرده باشد و ۴۸ سال اشتباه است (الاصابه ۳/ ۶۷)

زمخشری در کشف آورده است که عبد الرحمن قصیده‌ای درباره معاویه گفته که بعضی از اشعار آن چنین است:

هان به معاویه بن حرب برسانید همان پیشوای ستمگران سخن اعتراض آمیزم را
معاویه پسر هند و فرزند صخر که نفرین خدا بر این مرد حرام زاده باد
تو در زمان حکومت مرگ را بما چشاندی و بزرگ زادگان را به بزرگان ملحق ساختی
امیر المؤمنین پدر حسین (ع) در جنگ سر جدت را با شمشیر در هم شکافت
ما شکیبائیم و انتظار می بریم پاداش شما را در روز دادخواهی قیامت
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۰

(۱) بهمین روی بشام سفر کردم و دوستانم درباره ام خیالهای خوشی داشتند

- خوش گمانی خاندانش بما چه مربوط است؟

- پدرم او در شعرش چنین میگوید:

آن دختر همان زهر است که چون مروارید غلطان بر همه گوهرها برتری دارد - پسر
واقعا هم خواهرت چنین است، او راست گفته - او باز هم چنین گفته است:

اگر بخوایم نژاد او را بستائیم در بزرگی و مقام نظیری ندارد - راست گفته است،

پسرم!

- او گفته است:

من آن دختر را در کاخ سبز به آغوش گرفتم و او در روی سنگهای تراشیده مرمر راه
میرفت - پسر جان، اینطور که شاعر گفته نبوده است
یزید مرتبا از اشعار رسواگر عبد الرحمن برای پدرش میخواند ولی معاویه از شاعر دفاع
میکرد و میگفت گناهی ندارد و مستحق پیگرد و کیفر نیست، اشعار عاشقانه عبد
الرحمن همه جا انتشار یافت و دختر معاویه رسوا شد و عده‌ای بنزد معاویه آمدند و
گفتند این مرد بدختر تو گستاخی کرده و باید مجازاتش کنی ولی معاویه از تعقیب
شاعر خودداری کرد و گفت چاره دیگری برایش میکنم، تا اینکه روزی عبد الرحمن
به پیش معاویه رفت و معاویه از او به گرمی استقبال کرد و او را روبروی خود بر تخت
نشاند و به شاعر گفت:

- دختر دیگرم از تو شکایت دارد

- برای چه؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۱

(۱) - چون درباره خواهرش شعر گفته‌ای و از او یادی نکرده‌ای - او حق دارد شکایت
کند، من درباره او هم شعر خواهم گفت:
عبد الرحمن غزلی هم درباره دختر دیگر معاویه سرود و مردم که آن را شنیدند گفتند
ما گمان می کردیم که عبد الرحمن روی غرضی برای دختران معاویه شعر می گفته حالا
فهمیدیم که بدستور خود معاویه بوده است. «۱»

این داستان به آشکارائی از تباهی اخلاق معاویه و بی تفاوتی او در برابر رسوائیهای
خانوادگیش پرده برمی دارد و بهمین جهت فساد اخلاق در همه جا گسترش یافت و
هرزگان و هوسرانان بنوامیس مسلمانان تعرض میکردند و شهوترانی و لذت یابی در
روزگار بنی امیه بنهایت درجه رسید، ابو دهبلی حجمی هم درباره دختر معاویه شعری
عاشقانه گفت «۲» ولی معاویه با او به نرمی رفتار کرد و جایزه‌اش داد «۳» بنی امیه هم

راه معاویه را پیش گرفتند و دنیا را میدان وسیعی برای

(۱) - اغانی ۱۳ / ۱۴۹

(۲) - ابو دهب و هب بن زمعه بن اسید حجمی شاعری ستایشگر و نیکو سخن بود که این شعر از اوست:

ای کاش با بخیلان هم به بخل رفتار می کردند تا آنها نتیجه کردارشان را می چشیدند
ای کاش روزی مردم به اندازه بخشندگیشان بود توشه‌ای به اندازه توشه‌شان و فراخی
بقدر فراخی آنها

ای کاش در چهره مردم نشانه‌ای بود که نشانگر اخلاقشان بود وقتی که بهم می رسیدند
ای کاش بدکار همیشه با بدی همراه بود و جاهلان بردبار می شدند و از جهل
بازمی ایستادند (معجم الشعراء ۱ / ۱۱۷). اشعار زیادی از این شاعر در مجله آسیائی
بریتانیا چاپ شده است.

(۳) - اغانی ۶ / ۳۹، ۱۵۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۲

هرزگی و هوسرانی خود قرار دادند و مردم را به فسق و تباهی کشانیدند و بسوی
گمراهی و گناه و زشتی حرکت دادند.

(۱) در بی شرمی و رسوائی معاویه گفته‌اند که کنیز سپید روی و زیبا خرید و غلامش
خدیج را بخوابگاه آن کنیز که عریان خوابیده بود برد و عصای کوچکی را که در
دست داشت به شرمگاه کنیز نواخت و گفت اینجا محل کامیابی من است «۱» بعد آن
کنیز را به یزید بخشید و باز نظرش برگشت و او را به عبد الله بن مسعوده فزاری داد «۲»
و به او گفت:

این کنیز سپید روی رومی برای تو باشد تا برایت فرزند سفید بیاورد «۳».

مورخان داستانهای بسیاری از هرزگی و ناپاکی معاویه آورده‌اند که نشانگر بی‌اعتنائی

او به ارزشهای عالی انسانی است.

(۱) - البدایة و النهایة ۸ / ۱۴۰

(۲) - عبد الله بن مسعود بن حکمة فزاری را در کودکی جزء اسیران فزاره بحضور پیامبر آوردند و آن حضرت او را بدخترش فاطمه بخشید و فاطمه (ع) او را آزاد کرد و مدتی در خدمت علی (ع) بود ولی بعد بمعاونیه پیوست و در و در شمار بزرگترین دشمنان امام درآمد و پس از واقعه حره (حمله بمدینه) فرمانده سپاه دمشق شد و تا زمان خلافت مروان در آن سمت باقی ماند و گفته شده است که او در سال ۴۹ هجری با سپاه عبد الرحمن بن خالد بن ولید بجنگ رومیان رفت و چون فرمانده سپاه در سرزمین روم از دنیا رفت عبد الله فزاری بجای او بفرماندهی سپاه برگزیده شد و این اولین مقامی بود که به آن دست یافت و شاعری درباره اش گفت:

ای پسر مسعود نیزهات را به استواری برپای دارهمچنانکه سفیان بن عوف آن را برپای کرد و چون عبد الله بحضور معاویه رفت معاویه از او درباره این شعر پرسید، عبد الله گفت شاعر میخواست مرا در ردیف سفیان بن عوف بستاید در صورتی که من همتای او نیستم (الاصابه ۲ / ۳۵۹)

(۳) - البدایة و النهایة ۸ / ۱۴۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۳

(۱)

۱۳- حدیث‌سازی

اشاره

خداوند در کتاب کریمش فرموده است (کسانی بتهمت و دروغ دست میزنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان دروغگویانند) «۱» معاویه کسانی را که بخدا و پیامبرش

دروغ می‌بستند بخود نزدیک میکرد و چنین نامردمانی را که ایمان به خدا و قیامت نداشتند بدستگاهش راه میداد و پولهای کلانی به آنها می‌بخشید و بدروغ دروغ‌پردازی و حدیث‌سازی تشویقشان میکرد تا احادیثی دروغین در فضیلت او و بنی امیه و اهانت به خاندان پاک پیامبر مخصوصا امیر المؤمنین بسازند و پردازند و نشر دهند و بهمین جهت بخشنامه‌ای برای همه فرمانداران و کارگزارانش باین شرح فرستاد:

«در میان مردم بررسی کنید و راویانی را که شیعیان عثمانند و از فضائل و بزرگواریهای او سخن میگویند پیدا کنید و آنها را گرامی دارید و تشریف بخشید و روایت‌هایی را که درباره عثمان و پدرش نقل می‌کنند برای من بفرستید».

کارگزاران معاویه هم طبق این دستورها رفتار میکردند و حدیث‌سازان و دروغ‌پردازان مزدور را قرب و منزلتی خاص می‌بخشیدند و پولهای فراوانشان میدادند و حدیثهای دروغی را که در فضیلت عثمان ساخته می‌شد برای معاویه می‌فرستادند. مردم هم که میدیدند حکومت وقت، جاعلین حدیث را بدروغ‌گویی برمی‌انگیزد و مقام و مرتبه‌شان میدهد و پولهای کلان در اختیارشان میگذارد آنها که فریب دنیا را خورده بودند به جعل احادیث می‌پرداختند و مزد خود را از بودجه مخصوص می‌گرفتند و گروهی زیاد در فضیلت معاویه حدیث می‌ساختند و دینشان را بدنیا می‌فروختند از جمله احادیث مجعول این بود که پیامبر فرمود:

(۱) - سوره نحل آیه ۱۰۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۴

«خداوندا! بمعاویه، حقایق قرآن و حساب آخرت را بیاموز و او را از عذاب نگه‌دار و به بهشتش داخل کن!!»

(۱) و ترمذی در کتابش آورده است که پیامبر فرمود: «خداوندا! معاویه را رهنما و

رہیافته قرار ده»

و حارث بن اسامه نقل کرد که پیغمبر فرمود:
 «ابو بکر ناز کدلتین و مهربانترین افراد امت من است و آنگاه بذکر فضائل دیگر خلفاء
 و جمعی از صحابه پرداخت و درباره معاویه فرمود: «معاویة بن ابی سفیان، بردبارترین و
 بخشنده‌ترین پیروان من است». (۱)

و روایت کردند که پیامبر اشاره به فضیلت یارانش کرده و درباره معاویه فرموده است:
 «معاویة بن ابی سفیان رازدار من است!!» (۲)

المقدسی حکایت می‌کند که در مسجد جامع شهر واسط دیدم گروهی دور مردی را
 گرفته‌اند و او از قول پیامبر حدیثی نقل می‌کند و میگوید که آن حضرت فرمود، روز
 قیامت خداوند معاویه را بخود نزدیک می‌سازد و او را در کنار خود می‌نشاند و دستش
 را بدست میگیرد و او را بر اهل محشر مانند عروسی جلوه میدهد!!
 المقدسی به مرد حدیث ساز گفت، چرا خداوند معاویه را باین

(۱) - تطهیر الجنان و اللسان، چاپ شده در حاشیه صواعق المحرقة ص ۲۴

(۲) - تطهیر الجنان و اللسان ص ۲۶، ابن حجر به چنین روایات دروغینی که در فضیلت
 معاویه و تبرئه او از جنایتش نقل شده استناد کرده و او را در شمار یاران راستین و
 مجاهد پیامبر آورده است، خداوند ابن حجر را با این نارواییهایش از نعمت بصیرت
 محروم ساخته و از راه راست بیرونش برده است که این چنین دشمنان خدا و اسلام را
 در کتاب خود بزرگ شمرده و به ستایش کسانی که موجب ننگ اجتماع مسلمانان
 پرداخته است، متأسفانه مسلمانان گرفتار چنین مورخان خیانتکاری شده‌اند که بدیده
 تاریک بواقعیتها نگاه میکنند و با تهمت‌ها و دروغ‌هایشان به اسلام و مسلمانان جنایت
 می‌ورزند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۵

مقام میرساند؟ جواب داد برای آنکه با علی (ع) جنگید.

المقدسی گفت: ای گمراه دروغ میگوئی.

(۱) خطیب دروغگو فریاد زد ای مردم این رافضی را بگیرید، مردم بر سر او ریختند تا دستگیرش کنند ولی شخصی که او را می‌شناخت از دست مردم نجاتش داد. «۱»
 المقدسی همچنین می‌نویسد که مردی میگفت معاویه پیامبر مرسل است و وقتی که به او اعتراض کردم میخواستند مرا بکشند «۲» و دروغگوی دیگری روایت کرد که من در حضور پیامبر بودم و ابو بکر و عمر و عثمان و علی (ع) و معاویه نیز حاضر بودند در این وقت مردی وارد شد و عمر گفت یا رسول الله این مرد میخواهد از ما بدگوئی کند و پیغمبر از او روی در هم کشید آن مرد گفت من چنین قصدی ندارم فقط میخواهم از معاویه بدگوئی کنم پیامبر گفت وای بر تو مگر نمیدانی که معاویه از یاران من است و این سخن را سه بار تکرار کرد و بعد پیامبر حربه‌ای برگرفت و بمعاویه داد و گفت این حربه را بر گردن این مرد بگذار معاویه حربه را گرفت و آهسته بر حلقومش بمالید، من بخانه رفتم و چون شب فرا رسید آن مرد که نامش راشد کندی بود در بستر خوابش سرش از تنش جدا شد و بمرد. «۳»

ساده‌دلان و نابخردان که تحت تأثیر چنین احادیث دروغین و تبلیغات ننگینی قرار گرفته بودند، نسبت بمعاویه تعصبی شدید داشتند، چنانکه مورخین نوشته‌اند، عبد الرحمن نسائی وارد دمشق شد، مردم دمشق درباره معاویه و فضیلت‌هایش از او پرسیدند پاسخ داد:

آیا معاویه حاضر است که صفاتش یکان‌یکان شمرده شود تا فضیلتش بر دیگران معلوم شود؟

(۱) - المقدسی ص ۱۲۶

(۲) - المنتظم ص ۶۰

(۳) - الغدیر ۱۰ / ۱۳۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۶

(۱) و بدیگر روایت، گفت من فضیلتی برای معاویه نمی شناسم مگر آنکه خداوند هرگز شکم او را سیر نکرد، مردم شام بر او هجوم آوردند و دستگیرش کردند و آن قدر بر روی سنگلاخهایش کشیدند که جان سپرد. «۱»

معاویه میخواست با جعل چنین احادیثی، بر پیکر خود جامه قداست و ایمان بپوشد و اعتماد مردم را بخود جلب کند و از راه عقیده بر مردم حکومت کند، لکن همه کوششهایش بباد میرفت زیرا مردم به او و بمسلمانیش با نگاه شک و تردید مینگریستند زیرا او از شاخه‌های همان درخت ناپاکی بود که قرآن از آن یاد میکرد و در تمام روزگار رسالت با پیامبر مخالفت میورزید و سپاهها بر سر پیغمبر بسیج میکرد، بعلاوه خود معاویه جرائمی بزرگ مرتکب می شد، چنانکه بر ضد وصی رسول خدا و باب علم پیامبر بجنگ برخاست و مردان نیکوکار را بیرحمانه کشت و مسلمانان نامی شایسته را طرد کرد و در شریعت اسلام بدعتها گذاشت و دیگر تبه‌کاریهایی را مرتکب شد که چهره تاریخ را سیاه کرد و طبیعی است که اینهمه سیه کاری و جنایت و جرم بوسیله احادیثی ساختگی و دروغین هرگز محو نمی شود.

(۲) بهر حال، احادیث جعلی درباره فضائل عثمان و معاویه افزونی یافت و معاویه ترسید که دروغ‌پردازیهای دجالهای حدیث رسوایش کند و از هدف بازش دارد و نتواند ضربه‌ای را که میخواهد بخاندان پیامبر وارد کند، از این روی به کار گزارانش طی نامه‌هایی فرمان داد که دیگر دست از این کار بردارند و در برابر، احادیثی بسود شیخین وضع کنند زیرا چنین کاری برای مبارزه با خاندان رسول و تحقیر مقامشان، سودمندتر و آسانتر است، اینک متن بخشنامه: «حدیث درباره عثمان

(۱) - طبقات السبکی ۸۴/۲، وفيات الاعیان ۳۷/۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۷

فراوان شد و در همه شهرها پخش گردید، اکنون که نامه من بشما میرسد، به راویان بگوئید روایاتی درباره ابو بکر و عمر بسازند زیرا من فضائل و سوابق آنها را بیشتر دوست میدارم و چنین روایاتی چشم مرا روشن می کند و برهان آن خاندان (خاندان پیامبر) را بهتر باطل می سازد و از ستایش عثمان برای آنها سخت تر و گرانتر است.»

(۱) فرمانداران و قاضیان معاویه این نامه را برای مردم خواندند و حدیث سازان، دست بکار جعل روایت در ستایش ابو بکر و عمر شدند و معاویه فرمان داد که آن احادیث را جمع آوری و نسخه برداری کنند و رونوشتهایی برای همه کارگزارانش در شهرها فرستاد و دستور داد آنها را روی منبرها بخوانند و در مجامع عمومی نشر دهند و بمعلمین بدهند تا جزء برنامه دروس محصلین قرار دهند و کودکان را وادار بحفظ آنها کنند.

حکومت‌های دست‌نشانده محلی هم در اجرای این دستور، کوششی فراوان بکار بردند و همه طبقات مردم بحفظ این روایات ساختگی پرداختند، حتی کودکان و زنان و خدمتکاران و سپاهیان، چنین احادیث دروغین را از بر کردند. «۱»

برخی از این احادیث را بر حضرت باقر (ع)، عرضه داشتند و مورد تکذیب آن حضرت قرار گرفت، چنانکه ابان می گوید درباره این روایات به امام باقر ع گفتم:

«اصلحك الله، درباره این روایات اظهار نظر فرما.»

روایت‌ها باین شرح در حضور امام خوانده شد:

«پیشوای پیر مردان اهل بهشت ابو بکر و عمرند» «۲».

(۱) - سلیم بن قیس ص ۲۹، شرح ابن ابی الحدید ۱۵ / ۳

(۲) - مزدوران حدیث پرداز این حدیث را در برابر سخن پیامبر ساخته‌اند که فرمود حسن و حسین پیشوای جوانان اهل بهشتند، درباره این حدیث از امام جواد پرسیدند فرمود بخدا قسم در بهشت پیرمردی وجود ندارد بلکه همه جوانان نو رسیده‌اند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۸

(۱) «فرشتگان به عمر الهام می‌کنند و عمر ملائکه را ملاقات می‌کند».

«وقار و آرامش گویای زبان عمر است»

«فرشتگان از عثمان شرم دارند». (۱)

و این روایات را تا صد حدیث به امام عرضه داشتند که مردم آنها را درست

می‌پنداشتند (۲) و امام فرمود بخدا قسم همه اینها دروغ و بهتان است. (۳)

محدث معروف ابن عرفه که به نفظویه (۴) مشهور است می‌گوید:

بیشتر احادیث مجعول که در فضیلت صحابه روایت شده در روزگار بنی امیه ساخته

شده است تا حدیث‌سازان به آنها تقرب جویند و بنی امیه گمان میکردند با وضع چنین

روایتی بینی بنی هاشم را بخاک

(۱) - بی‌پایگی این حدیث کاملاً آشکار است زیرا معلوم نیست که آیا عثمان از

فرشتگان کار زشتی را دیده که آنها از او شرم دارند یا فرشتگان عثمان را در حال

زشتکاری دارند که عثمان از آنها شرمسار است و بر ما معلوم نیست که این شرم چه

معنی دارد.

(۲) - به روایتی این احادیث مجعول به دویست روایت میرسید.

(۳) - سلیم بن قیس ص ۲۹، شرح ابن ابی الحدید ۱۵ / ۳.

(۴) - ابراهیم بن محمد بن عرفه ازدی در سال ۲۴۴ هجری در واسط بدنیا آمد و صاحب

تألیفاتی نیکوست ولی بعلت سیاه‌چردگی و بدقوارگی او را به نفت تشبیه میکردند از

اشعار اوست که گفته است:

قلب من در عشق تو نرمتر از دو گونه تو است و نیرویم از پلکهای چشمت سست‌تر

است

چرا رقت نیاورم بر کسی که خود را رنج می‌دهد از ستمی که بر او می‌رود و بتو عشق

میورزد ابو عبد الله واسطی او را هجو کرده و میگوید:

اگر کسی خوش حال میشود که فاسقی را نبیند.

باید بکوشد که نبطویه را نبیند.

خداوند او را به نیمی از نامش سوزانیده.

و به نیم دیگرش بر او وای باد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۰۹

میمالند «۱»

(۱) معاویه بجعل چنین احادیثی که در مناقب شیخین ساخته می شد قناعت نکرد بلکه دروغ پردازان را وادار کرد تا روایاتی از قول پیغمبر بر ضد اهل بیت جعل کنند و پولهای فراوانی در این راه خرج میکرد، چنانکه به جلاد معروف سمره بن جندب چهار صد هزار درم بخشید تا آیه ای از قرآن را بر ضد امیر المؤمنین تفسیر کند و او هم گفت که آیه (در میان مردم کسی هست که سخنش ترا بشگفتی می آورد ولی خداوند به آنچه در دل دارد آگاهست و او بزرگترین دشمن است که چون حکومت یابد می کوشد تا در زمین فساد راه بیندازد و مردم را بکشد و کشاورزی ها را نابود کند و خداوند فساد را دوست ندارد) «۲» درباره علی (ع) نازل شده است!! و این تفسیر ننگین را برای مردم شام بر روی منبر خواند و مزدی کلان از بیت المال مسلمین بجیب زد، اموال همان بیت المال که بدستور اسلام بایستی در راه مصالح امت و کمک به ناتوانان و مستمندان مصرف شود و پسر هند این ثروت عمومی را در راه مبارزه با اسلام و تزییع شخصیت های بزرگ دین مصرف میکرد، همان شخصیت های بزرگ و مقدسی که در همه جنگها از جان پیامبر دفاع میکردند و معاویه و پدرش برای بدست آوردن موقعیتی با آنها می جنگیدند. در چنین هنگامه ای بود که آزمندان و منحرفین از اسلام دست بجعل احادیثی درباره اهانت بخاندان پیامبر می زدند تا پولهای کلان و سرمایه هائی فراوان بچنگ آورند، چنانکه عمرو عاص بمردم شام گفت که پیامبر

درباره آل ابی طالب فرمود:

(۱) - النصائح الکافیة ص ۷۴ و کتابهای دیگر

(۲) - سوره بقره آیه‌های ۲۰۳ و ۲۰۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۰

«آل ابی طالب، دوستان من نیستند بلکه دوست من خدا و مؤمنان شایسته کارند» (۱)

(۱) بهمین ترتیب، احادیثی بر ضد خاندان رسالت از طرف جاعلین روایت نقل می‌شد،

همان خاندان که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده و پاکیزه‌شان ساخته است و بنی امیه میخواستند از این راه، نور خدا را خاموش کنند و مسلمین را از پیشوایان واقعیشان دور سازند، پیشوایانی که پیامبر به امامت آنها تصریح کرده و بجانشینی خود پس از مرگش در امت مسلمان معرفی فرموده است.

امام باقر درباره کذب و فساد این احادیث سخن می‌گفت و میفرمود:

«روایات زشت و ننگینی درباره علی (ع) و حسنین (ع) جعل کرده‌اند و خدا میداند که همه آنها باطل و دروغ و بهتان است» (۲).

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «استاد ما ابو جعفر اسکافی گفته است که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را وادار کرد تا روایاتی زشت و دروغ درباره علی (ع) جعل کنند تا موجب طعن و تنفر از آن حضرت باشد و در برابر جوایزی برای آنها مقرر داشت و عده‌ای مانند ابو هریره و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر با جعل چنین احادیثی رضایت خاطر معاویه را بدست آوردند» (۳).

این اقدامات معاویه که بر ضد خاندان پیامبر صورت می‌گرفت در جامعه اسلامی ایجاد پراکندگی میکرد و دروغ بستن بر خدا و رسول را همه جا شیوع میداد و یاران راستین پیغمبر، باین اخبار گوش نمیدادند و روایانش را معتمد نمیدانستند چنانکه میگویند،

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۱۵

(۲) - سلیم بن قیس ص ۴۵

(۳) - شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۶۳ چاپ احیاء کتب عربی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۱

بشیر عدوی «۱» به پیش ابن عباس آمد و خواست حدیثی از پیامبر نقل کند ولی ابن عباس بسخنش گوش نداد و به او نگاه نکرد و با تحقیر و توهین روبرویش کرد، بشیر گفت:

«چرا نمیخواهی حدیثی از من بشنوی؟ من از پیامبر برایت حدیث میگویم تو بان گوش نمی دهی؟»

(۱) ابن عباس با ابراز تنفر گفت:

«ما وقتی که می شنیدیم کسی از پیغمبر حدیثی میگوید، گوشها و چشمهایمان متوجه او می شد و گفتارش را می شنیدیم ولی از وقتی که مسلمانها دچار خواری و دشواری شده اند تا کسی را نشناسیم بسخنش گوش نمی دهیم «۲»».

مسلمانان بنا بگفته ابن عباس دچار خواری و دشواری شدند و براههائی رفتند که از راه راست ایمان جدا بود آنها پروائی از دروغ بستن بخدا نداشتند و تهمت به پیامبر را گناه نمی دانستند و در این صورت تردید در اینگونه روایات، ضروری بود. فاجعه بزرگی که مسلمانان به آن گرفتار شدند و در معرض آزمایشی سخت قرار گرفتند این بود که حدیث های ساختگی بدست نویسندگان و راویان مورد اعتماد رسید و آنها همچنین روایاتی را در کتابهای خود آوردند و بدون شک اگر بواقعیت آنها آگاه بودند مسلماً آنها را می انداختند و تبری می جستند و در کتاب خود نمی آوردند چنانکه مدائنی از جاعلین حدیث در روزگار بنی امیه سخن میگوید و ما عین کلام او را در اینجا می آوریم:

«احادیث ساختگی فراوان و بهتانهای شایع، در همه جا

(۱) - بشیر بن کعب بن ابی الحمیری عدوی که عامری هم گفته می‌شود طبق گفته ابن سعد از مردم بصره است و بقول او ان شاء الله مورد اعتماد است و نسائی هم او را معتمد دانسته است (تهذیب التهذیب ۱ / ۴۷۱) و ما نمیدانیم چگونه مورد اعتماد است که ابن عباس از او روی گردانیده است.

(۲) - فجر الاسلام ص ۲۵۸ و کتابهای دیگر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۲

گسترش یافت (۱) و گروهی از فقها و قضات و حکمرانان باین طریق رفتند و خطری بزرگ از سوی قراء ریاکار و مستضعفان انجام میگرفت کسانی که به عبادت و پارسائی تظاهر میکردند ولی به جعل احادیث می‌پرداختند تا به حکومت‌های وقت نزدیک شوند و بهره کافی ببرند و به پولهای زیاد و املاک فراوان دست یابند، این احادیث بالاخره بدست راویان متدینی که دروغ و بهتان را جایز نمیدانستند رسید و آنها چنین احادیثی را گرفتند و پذیرفتند و در کتابهای خود نوشتند و آنها را درست و حق دانستند و اگر بیطلان این روایات آگهی داشتند مسلماً بنقل آنها نمی‌پرداختند» (۱).

کتابها از این احادیث مجعول پر شد و با اسرائیلیات (۲) و خرافه‌های ابی هریره درآمیخت و زیان‌هایی فراوان برای اسلام بیار آورد و شریعت متعالی اسلام را آلوده کرد و موجب تباهی معتقدات مسلمانان و پراکندگی اجتماع آنها شد.

بدون شک اگر خلفا بجمع آوری و نگارش احادیث پیامبر، اهتمام می‌ورزیدند، امت مسلمان از چنین اختلافها و فتنه‌هایی بر کنار میماند ولی آنها این کار را نکردند بلکه ابو بکر بعضی احادیث پیغمبر را جمع کرد و آتش زد (۳).

عمر هم که بعد روی کار آمد درباره جمع آوری احادیث پیغمبر، با صحابه به مشورت پرداخت و همگی آن را لازم دانستند عمر مدتی در این باره اندیشید ولی بعداً تغییر عقیده داد و گفت «چنانکه میدانید درباره تدوین کتابی از سنتها و سخنان پیغمبر با شما

گفتگو کردم ولی

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۳

(۲) - اسرائیلیات خرافاتی است که منافقان یهودی که بظاهر اسلام آورده بودند جعل کردند و در رأس آنها کعب الاحبار قرار داشت.

(۳) - تذکره الحفاظ ۵ / ۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۳

بعد متوجه شدم که پیش از شما اهل کتاب، کتابهایی در ردیف کتاب آسمانی خود نوشتند و پس از چندی بهمان کتابها روی آوردند و کتاب خدا را کنار گذاشتند و من بخدا قسم نمی گذارم کتاب دیگری با کتاب خدا مشتبه شود بهمین جهت از این کار خودداری میکنم» (۱).

(۱) ولی این سخن را نمیتوان مستدل شمرد، زیرا سخنان پیامبر به هیچ وجه مخالف کتاب خدا نیست و تدوین احادیث رسول موجب دوری مردم از قرآن نمی شود و مستلزم روی گردانی از آن نیست و در این مورد، بیشتر گمان بر این است که خلفا از آن جهت حاضر بجمع آوری گفتار پیامبر نشدند که بخشی بزرگ از آن درباره فضیلت خاندان رسول و لزوم دوستی آنها بود و مراجعه به آنها را در همه احوال واجب می شمرد و از طرفی آنها نمیتوانستند بخشی از احادیث را جمع کنند و بخشی را که مربوط به اهل بیت است کنار بگذارند و اگر آن روایات را هم که در شأن اهل بیت بود، جمع میکردند با روش خلفاء مابین بود روشی که موجب پایمال کردن حق اهل بیت و شکست آنها و دوری آن خاندان از پایگاهی بود که خداوند به آنها عنایت فرموده بود و این اقدام نشان دهنده شدت حسادت و کینه نسبت بخاندان پیامبر بود حتی وقتی که فهمیدند، پیغمبر میخواهد جانشینی خود را به اهل بیت بسپارد، و در این باره فرمانی بنویسد، جلویش را گرفتند و در آخرین ساعات عمر پیامبر قلب پاکش را

رنجه دادند و گفتند (کتاب خدا ما را بس است) و پس از آن گفتند (نبوت و خلافت در یک خاندان فراهم نمی آید) در این صورت چگونه حاضر می شدند که احادیث پیامبر درباره فضیلت خاندانش ثبت و تدوین شود.

(۱) - تقييد العلم ص ۵۰ و نزديك به اين خبر در طبقات ابن سعد ۳ / ۱ ص ۲۰۶ آمده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۴

بهر حال، بزرگترین خطر و مصیبتی که در روزگار معاویه بمسلمانان وارد آمد، جعل احادیث و روایاتی بود که بفرمان او ساخته و منتشر شد و پراکندگیها و اختلافاتی فراوان برای مسلمانان فراهم آورد و بدون شک چنین اقدامی، از بزرگترین جرائم و جنایات معاویه بحساب می آید.

(۱)

۱۳- استلحاق زیاد

پیامبر فرمود، (فرزند، متعلق به بستر همخوابگی است و زناکار را باید سنگسار کرد) ولی معاویه سخن پیامبر را بدون هیچ بیم و پروائی بدیوار زد و برای استواری بنیان حکومت و پایداری قدرتش، گفته رسول خدا را وارونه کرد و به آشکار حکم پیامبر را رد کرد و طبق رسم ننگین جاهلیت، زیاد بن ابیه را به برادری خود ملحق ساخت. خداوند در قرآن میفرماید (آیا بدنبال رسم جاهلیت میروید؟

چه کسی فرمانش از حکم پروردگار برای یقین آوران نیکوتر است؟) (۱)

ولی معاویه، رسم و حکم جاهلیت را پذیرفت و سنت مردود و مرده آن دوران سیاه را زنده کرد و زیاد بن ابیه را که فرزند زنی بدکاره بود به برادری خود ملحق ساخت، سمیه زنی روسپی بود که در طائف پرچم فاحشگی بر بالای خانه اش برافراشته بود و به

حارث ابن کله از درآمدش مالیات می‌پرداخت (۲)».

(۱) - سوره مائده آیه / ۵۰

(۲) - حارث بن کله بن عمر ثقفی از پزشکان و شاعران مشهور عرب بود، این شعر از اوست:

من که تو را برگزیدم از آگاهی قبلی نبود و نه به امیدی و از اشتباه نگاهی
چون غریقی بودم که در موج سیل می‌پنداشت در آب کمی فرو رفته وقتی که باران بر
او می‌بارید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۵

او در محله روسپیان که در خارج شهر طائف بود سکونت داشت که آنجا را دهکده
فاحشگان می‌گفتند (۱)».

(۱) مادر زیاد، چنین زن پلید و بدکاره‌ای بود ولی معاویه پروائی نداشت که فرزندان
روسپی را بخود با نسبت برادری پیوند دهد. علت این استلحاق ننگین را مورخین چنین
می‌نویسند که زیاد بن ایه از طرف امیر المؤمنین، بر بخشی از فارس حکومت میکرد و
پس از شهادت امام (ع)، همچنان زیاد در حکومت خود باقی ماند و معاویه از موقعیت
و سرسختی او می‌ترسید و بیم آن را داشت که بر جانبداری امام حسن بماند و برای
حکومت شام خطری جدی پیش آورد، از این روی باو چنین نوشت:

نامه معاویه به زیاد

(۲) «از امیر المؤمنین معاویه بن ابی سفیان به زیاد فرزند بندگان، اما بعد تو بنده‌ای

هستی که بناسپاسی نعمت پرداختی و خود را سزاوار رنج و گرفتاری کردی، در
صورتی که سپاس از ناسپاسی بهتر است.

درخت از رگ و ریشه‌اش شناخته می‌شود و شاخه از اصلش برمی‌خیزد و تو نه مادری

داری و نه پدری و در این گاه بنابودی میگرایی، گمان می‌کنی که از چنگال قدرت من بیرونی و نیروی حکومت من بتو نمی‌رسد، دور است که هر اندیشمندی، رأیش درست درآید و ممکن

من برای بنده خدا اندرز گوئی را _____

دیدم که هر بردباری را از خودپسندی باز میداشت

خوشبخت آنکه پندی در غیر خویش بیابد و تجربه‌ها استواری و عبرت آموزد
اگر شعری برایت بفرستم بتو میفهمانم که پوزشها را کنار بگذاری وقتی که سودی بتو
نمیرساند (معجم الشعراء ص ۱۷۳)

(۱) - مروج الذهب ۳ / ۳۱۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۶

نیست که هر خردمندی در مشورتش نصیحت گوید، تو دیروز بنده‌ای بودی و امروز فرمانروای سرزمینی هستی که هر کس ای فرزند سمیه باین مقام نرسد.

(۱) اکنون که نامه من بتو میرسد، از مردم برای من بیعت بگیر و آنها را بفرمان من درآور و در اجرای این فرمان شتاب کن در این صورت خونت محفوظ و جانت در امان است و گرنه به آسانی بر تو دست می‌یابم و با کوششی اندک بحسابت میرسم و سوگند بر راستی یاد میکنم که ترا پا برهنه بر روی خارها از فارس تا شام میکشانم و در بازار شام همچون بنده‌ای میفروشم و به همانجایت میفرستم که پیشتر در آنجا بودی و بعد بیرون آمدی و السلام.»

معاویه در این نامه، زیاد را بنده میخواند و به بردگی او اعتراف میکند و میگوید چون بر تو دست یابم در بازار شام ترا میفروشم تا بجای نخستینت بازگردی.

چون این نامه به زیاد رسید از شدت خشم بینی او باد کرد و فرمان داد تا مردم جمع شوند و پس از ستایش خداوند چنین گفت:

خطبه زیاد

(۲) «پسر هند جگرخواره و کشنده شیر خدا حمزه که خلافها پدید آورده و در بین مردم نفاق افکنده است همان سرپرست دار و دسته‌ها که پولش را در راه خاموش کردن نور خدا خرج می‌کند نامه‌ای برای من نوشته و رعد و برقی براه انداخته از ابرهائی بی‌باران و پراکنده که با نسیمی اندک از هم می‌پاشد و دلیل ناتوانی او این است که پیش از توانائی بتهدید می‌پردازد، آیا از چنین کسی که بی‌جهت می‌ترساند باید ترسید؟ هرگز، معاویه براهی دیگر می‌رود و برای کسی سر و صدا راه می‌اندازد که در میان طوفانها و صاعقه‌ها پرورش یافته است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۷

من چرا از معاویه بترسم درحالی که بین من و او فرزند دختر پیامبر و پسر عمویش به همراه صد هزار سپاهی از مهاجرین و انصار قرار دارند.

بخدا قسم اگر امام بمن فرمان دهد بلائی بسر معاویه بیاورم که در روز روشن ستاره‌های آسمان را ببیند و بوی تند خشونت را همچون بوی شدید خردل در دماغش احساس کند، امروز دیگر سخنی با شما ندارم، فردا همه جمع شوید تا ان شاء الله با هم مشورت کنیم.»

(۱) زیاد که چنین رعد و برقی براه انداخت و بتهدید و توییخ معاویه پرداخت بدان جهت بود که از گرفتاری و خواری و پراکندگی سپاه امام خبر نداشت و گمان میکرد که سپاه عراق بهمان نیرو و نشاط پیشین خود باقی است و از صد هزار نفر جنگجویان مهاجر و انصار موج میزند و نمیدانست که این سپاه چگونه دچار بدبختی و از هم پاشیدگی شده و نشاط و نیرویش را از دست داده است و بزرگان و سرشناسان مهاجر و انصار در جنگ صفین و واقعه نهروان کشته و نابود شده‌اند و در سپاه فعلی عراق از آن سرداران نامور جز گروهی انگشت شمار باقی نمانده‌اند و در چنین موقعیتی اگر امام از

زیاد درخواست کمک میکرد هرگز فرمانش را نمی‌پذیرفت و به نیرنگ می‌پرداخت چنانکه به مجرد آگهی یافتن از ناتوانی سپاه عراق بلافاصله به معاویه پیوست و نسبت به امام خیانت کرد، می‌بایست همچنین کاری کند، زیرا زیاد هم از همان سست پیمانهای متزلزلی بود که پلیدی سرشتش انجام هر گونه خیانتی را ایجاب میکرد و بهر حال پرده از چهره سیاهش برداشته می‌شد چنانکه دیدیم پس از ماجرای ننگین استلحاق، بصورت خطرناکترین دشمنان امیر المؤمنین و شیعیان و فرزندان او درآمد. چیزی نگذشت که زیاد بن ابیه بنامه معاویه چنین پاسخ داد:

نامه زیاد بمعاویه

(۲) «اما بعد، ای معاویه نامه‌ات بمن رسید بگفتارت آگهی یافتم،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۸

اکنون ترا بمانند غریقی می‌بینم که بریشه‌های سست گیاهان چنگ زده و بی‌پای قورباغه‌ها چسبیده است به امیدی که زنده بماند، ناسپاس و مستوجب عذاب کسی است که با خدا و پیامبرش بچنگ پردازد، اگر بردباریم جلوم را نمی‌گرفت و نمی‌ترسیدم که مردم مرا نادان بنامند آن قدر از ننگها و تبه‌کاریهایت برمی‌شمرم که به هیچ آبی شسته نشود، و اما اینکه مرا فرزند سمیه نامیدی اگر من فرزند سمیه هستم تو پسر ابن جماعه هستی «۱».

(۱) گمان می‌کنی که به آسانی بر من دست می‌یابی و با کوششی اندک گرفتارم می‌کنی؟ آیا گنجشکی کوچک میتواند باز شکاری را بترساند و یا گوسفند میتواند گرگی را بخورد، بهر راهی که اراده داری برو و هر کاری که میخواهی بکن، ولی بدان بجائی که نمی‌خواهی فرود می‌آیم و بطریقی که ترا خوشایند نیست می‌کوشم و بزودی میدانی که کدامین ما، در برابر حریفش بزانو در می‌آید و کدامیک بر دشمنش می‌تازد؟ والسلام»

معاویه که این نامه را خواند هراسی شدید بدش افتاد و وحشتی بزرگ سراپایش را فرا گرفت و بلافاصله مغیره بن شعبه دیپلمات بزرگ عرب را فرا خواند و به او گفت:

«ای مغیره می‌خواهم در کار بزرگی با تو مشورت کنم، مرا در کار راهنمایی کن و با اندیشه کوشایت بمشورت من پاسخ گوی، برای من باش تا من هم برای تو باشم، تو رازدار من هستی و محرم خاندان منی»

مغیره گفت:

«جریان چیست؟ بخدا قسم من بمانند آبی که در جویبار برود

(۱) - زیاد اشاره به روایت تاریخ کرد که بگفته مورخین، هند قبل از ازدواج با ابو سفیان، بمعاویه آستن بوده و بهمین جهت هند را شوهر داده‌اند که رازش فاش نشود، متهمین به همخوابگی با هند جماعتی از اعراب بوده‌اند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۱۹

بفرمان تو میروم و مثل شمشیری که در دست دلاوری نیرومند باشد در اختیار تو هستم»

(۱) معاویه که به فرمانبرداری و وفاداری مغیره اطمینان یافت از راز مهمش پرده برداشت و گفت:

«ای مغیره، زیاد در فارس بحکومت نشسته و در برابر ما چون افعی صدا میدهد، او مردی با اراده و متفکر است که اندیشه‌ای نافذ دارد و رأیش بخطا نمی‌رود، من از او بیم دارم و آنگاه هم که صاحبش زنده بود از او می‌ترسیدم و از تیزهوشی او هراسی سخت بدل دارم، چگونه میتوان به او دست یافت و چاره برای تغییر رأی او چیست؟ مغیره زیرک و فریبکار که از گرفتاری بزرگ معاویه آگاه شد گفت:

باید او را فریب داد و بطمع انداخت و نامه‌ای به چرب‌زبانی برایش نوشت.

مغیره بخصائص روانی زیاد آگهی داشت و از خواستها و آرمانهای هوسبارش باخبر بود و او را برای معاویه چنین تعریف کرد:

«زیاد مردی است که خواهان مقام و بزرگی است و دلش میخواهد که بر منبرها بالا رود و سخن بگوید، بنابراین اگر نسبت باو مهر بورزی و نامه نرمی برایش بنویسی بتو میل می کند و اعتماد میورزد، پس برایش نامه ای بنویس تا خودم برایش ببرم».

معاویه نصیحت مغیره را پذیرفت و نامه ای سراپا دروغ و نیرنگ و فریب برایش باین شرح نگاشت.

نامه معاویه به زیاد

(۲) «از امیر المؤمنین معاویه بن ابی سفیان به زیاد بن ابی سفیان.

اما بعد، گاهی میشود که اشتباه و هوس، مرد را بمیدان مرگ می اندازد، ترا طبق ضرب المثل معروف بایستی قاطع رحم و رفیق زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۰

دشمن نامید، بجهت سوء ظنی که بمن داری و کینه ای که در دل می پروری، خویشاوندیت را با من از یاد بردی و بستگی خانوادگی من را بریدی و حرمت نسبی خود را با من در هم شکستی، چنانکه گوئی تو برادر من نیستی و صخر بن حرب (ابو سفیان) پدر من و تو نیست و بین من و تو قرابتی وجود ندارد، من خونخواهی پسر ابی العاص را می کنم و تو با من مبارزه می کنی، و این بی رگی تو از جانب زنان است تو مانند مرغی هستی که یک تخم خود را به بیابان بیندازد و تخم دیگر را بزیر بالش نگه دارد، اکنون می بینم که باید نسبت بتو مهر بورزم و از بدیهایت در گذرم و پیوند خویشاوندیت را استوار دارم و در کار تو طریق احسان را بیمایم، بدان ای ابو مغیره هر چند در اطاعت این گروه بکوشی و بحمایت آنها شمشیر بزنی بازهم از آنها دورتر خواهی شد زیرا دشمنی بنی شمس با بنی هاشم شدیدتر از خطر کارد تیزی است بر گاو افتاده ای که برای کشتن، دست و پایش را بسته باشند.

پس خدایت رحمت آرد، بخاندان خودت بازگرد و بخویشاوندانت پیوند و مانند

مرغی نباش که با پروبال دیگران پرواز کند. تو اکنون مردی مجهول النسبی و بجان خودم علت آن لجبازی تو است در صورتی که من از نسب تو و درخشندگی پیوندت بخوبی آگاهی دارم، پس اگر میخواهی که به من پیوندی و بسختم اعتماد داری در امر حکومت من شریک هستی و اگر نمیخواهی با من باشی و اطمینانی بگفته من نداری پس بهتر است که لااقل نه دوست من باشی و نه با من دشمنی کنی و السلام».

حرکت به دمشق

(۱) مغیره این نامه را که بصلاحدید او نوشته شده بود گرفت، نامه‌ای سراپا نیرنگ و دروغ و دور از هر گونه فروغ صدق و حقیقت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۱ و فوراً از دمشق راهی فارس شد و به پیش زیاد رفت، زیاد او را به احترام پذیرفت و بکنار خودش نشانید مغیره نیرنگ باز و دسیسه‌ساز، از هر در سخنی گفت و روشهای فریبکارانه مختلف را چنان بکار برد که دلش را بدست آورد و بر افکار و مشاعر زیاد غلبه یافت و بالاخره فرزند سمیه بخواست مغیره پاسخ مثبت داد. زیاد که در شبکه نیرنگ مغیره افتاده بود، مقرر حکومت خود را در فارس ترک گفت و راهی دمشق شد و بارگاه معاویه در آمد، امیر شام او را خوش آمد گفت و بپهلویش نشانید و بخواهرش جویریہ دختر ابی سفیان دستور داد تا زیاد را بخانه خود دعوت کند و تا زیاد بحضور خواهر معاویه رسید، جویریہ سر و موی و صورتش را در برابر زیاد برهنه کرد و گفت تو برادر و محرم من هستی و ابو مریم بمن چنین خبری را داده است.

رسوائی استلحاق

(۱) معاویه زیاد را بجامع دمشق برد تا برادری او را بمردم اعلام کند در این وقت ابو مریم سلولی شراب‌فروش برای دادن شهادت در برابر انبوه مردم شام برخاست و گواهی داد که ابو سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرده است، شهادتی که ابو سفیان و معاویه را به ننگ زد و زیاد را رسوا کرد، متن شهادت این بود:

«گواهی میدهم که ابو سفیان در زمان جاهلیت شبی به میخانه من در طائف درآمد و گفت فاحشه‌ای برای همخوابگی میخواهم من گفتم چنین زنی پیدا نمی‌شود مگر سمیه کنیز حرث بن کلد، ابو سفیان گفت اگر چه زنی بوی ناک و کثیف است او را بیاور، زیاد در این وقت بشدت خشمگین شد و سخن ابو مریم را برید و گفت: «خاموش شو، ابو مریم بتو گفتند شهادت بده و نگفتند که ناسزا بگویی».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۲

(۱) ابو مریم گفت:

«اگر دست از من بردارید بهتر است، من آنچه را که با چشم‌هایم دیده‌ام می‌گویم» و بسخنانش چنین ادامه داد:

«بخدا قسم، پیراهن آن زن را گرفتم و در را بروی آنها بستم و متحیر نشستم، دیری نپائید که ابو سفیان بیرون آمد و عرق از پیشانی‌اش پاک میکرد گفتم، ای ابو سفیان چطور بود، گفت اگر پستانهایش افتاده نبود و بوی متعفن نداشت تا بحال مثل او را گیر نیاورده بودم».

این شهادت ابو مریم بود درباره بدکارگی و رسوائی سمیه که چهره انسانیت را سیاه میکرد ولی معاویه از چنین فضیحتی، شرم نداشت و به غیرتش بر نخورد و حیا نکرد و چرا پسر هند از اینهمه ننگ و رسوائی و پستی و خواری خجالت بکشد که دامنش باین گونه پستی‌ها و زشتی‌ها و نیرنگ‌ها آنچنان آلوده شده که رذیلت جزء وجودش گردیده و از عناصر شکل دهنده شخصیتش شده است «(۱)».

معاویه، زیاد بن ابیه را به خودش ملحق کرد تا از دشمنیش آسوده شود و از وجود او برای رسیدن به آرمانها و تقویت بنیان حکومتش بهره‌برداری کند.

ابراز تنفر همگانی

اشاره

(۲) استلحاق زیاد، تنفر شدیدی در میان مسلمانان برانگیخت و همه می‌گفتند که معاویه به مخالفت پیامبر برخاسته و سنت آن حضرت را کنار گذاشته است و همگی بوضع اسلام بیمناک شدند و گروهی از آزاد مردان مسلمان، خشم و تنفر خود را نسبت بمعاویه و زیاد اعلام داشتند که ما به اشاره برخی از این ناقدین می‌پردازیم:

(۱) - التاج جاحظ ص ۱۰۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۳
(۱)

۱- امام حسن (ع)

امام حسن (ع) نامه‌ای برای زیاد نوشت و زشتی این کار ننگین را برای او بیان داشت و اعلام کرد که اسلام به هیچ‌وجه چنین کاری را نمی‌پذیرد، متن نامه چنین است:
«از حسن ع فرزند فاطمه (ع) به زیاد پسر سمیه، اما بعد، پیامبر فرمود، فرزند به فراش زناشوئی وابسته است و زناکار باید سنگسار شود و السلام» (۱).
همچنین، امام در حضور معاویه و عمرو عاص و مروان بن حکم به زیاد گفت: زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲ ۲۲۳ ۱ - امام حسن (ع) ص: ۲۲۳
«ای زیاد ترا با قریش چه نسبت است؟ من برای تو موقعیت درستی نمی‌شناسم، نه شاخه رویائی داری، نه پیشینه ثابتی و نه خانواده بزرگواری، بلکه مادرت زنی روسپی بود که

مردان قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند و وقتی که دنیا آمدی عرب برای تو پدری نمی‌شناخت تا اینکه این معاویه پس از مرگ پدرش ادعای برادریت را کرد، تو چه افتخاری داری؟ برای تو بدکاری سمیه بس است و برای ما افتخار پیوند پیامبر کافی است.» (۲)

(۲)

۲- امام حسین (ع)

حضرت سید الشهداء، امام حسین (ع) وقتی که دید معاویه دارد بنیانهای اسلامی را در هم می‌کوبد چهره‌اش از شدت خشم برافروخت و برای معاویه نامه‌ای نوشت و تبه‌کاریهایش را برشمرد و به استلحاق زیاد اعتراض فرمود. متن نامه در این باره چنین است:

«آیا تو نیستی که مدعی برادری با زید، زید پسر سمیه که

(۱) - شرح ابی الحدید ۷۳ / ۴

(۲) - المحاسن و المساوی بیهقی ۵۸ / ۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۴

بر فراش بندگان ثقیف دنیا آمد و تو گمان میکنی که او پسر پدر تو است در صورتی که پیامبر فرمود، فرزند به بستر زناشوئی متعلق است و زناکار باید سنگسار شود، تو سنت پیامبر را کنار گذاشتی و از هوس خودت پیروی کردی و راه هدایت خدا را نیمودی.» (۱)

(۱)

۳- یونس بن عبید

یونس بن عبید از جمله کسانی بود که در آن هنگامه زشت حضور داشت و همه بخشهای این نمایشنامه سیاه را دید و به اعتراض معاویه برخاست و اقدام او را زشت شمرد و گفت:

«ای معاویه، پیامبر فرمود که فرزند به بستر ازدواج وابسته است و زناکار باید سنگسار شود و تو فرمان دادی که فرزند به زناکار متعلق است و با کتاب خدا مخالفت کردی و از سنت پیامبر کنار رفتی و شهادت ابو مریم را در مورد زناکاری ابو سفیان پذیرفتی». معاویه خشمگین شد و او را بمرگ تهدید کرد و گفت:

«ای یونس خاموش باش و گرنه بخدا قسم چنانت پیروز آورم که بازگشتت آسان نباشد.

یونس گفت مگر نه این است که سیر ما بسوی خداست، در این صورت آنچه میخواهی بکن.

معاویه گفت، آری «۲».

(۲)

۴- عبد الرحمن بن حکم

این ناخشنودی و تنفر حتی بنی امیه را هم در بر گرفت و به معاویه شدیداً اعتراض کردند، چنانکه عبد الرحمن بن حکم به همراه گروهی از بنی امیه به نزد معاویه آمد و به او گفت:

«تو در راه خود خواهی خودت ما دودمان بنی عاص را خوار

(۱)- رجال کشی ص ۳۳

(۲)- مروج الذهب ۲ / ۱۳۱۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۵

و رسوا ساختی».

(۱) معاویه روی به مروان کرد و گفت:

«این دیوانه بی پدر و مادر را بیرون کن» مروان گفت «بله بخدا این مرد دیوانه و ناتوان است».

معاویه گفت: بخدا اگر بردباری و گذشت من نمی بود بتو ثابت می کردم که ناتوان نیست مگر شعری که درباره من و زیاد گفته است نشنیده ای، مروان گفت چه گفته است؟ معاویه گفت چنین سروده است:

آیا بمعاویه پسر حرب نباید بگویم

که روزگار چگونه با این کار به تنگی افتاد

آیا بخشم می آئی اگر گفته شود که پدرت پاک بود

و راضی میشوی که بگویند پدرت زناکار بود

گواهی میدهم که خویشاوندی تو با زیاد

مانند خویشاوندی فیل با کره خراست

و گواهی میدهم که سمیه زیاد را بزاید

و سنگی را، این کار، درست در نمی آید

معاویه در وقت خواندن این اشعار، اندوهناک شد و گفت بخدا، از او راضی نمی شوم مگر اینکه به پیش زیاد برود و از او پوزش بخواهد و خشنودش کند.

عبد الرحمن که معاویه از او خشمگین بود بکوفه رفت تا به پیش زیاد برود و از او

پوزش بخواهد و از زیاد اجازه ورود خواست ولی زیاد به او اجازه نداد، عبد الرحمن

گروهی از سرشناسان قریش را واسطه قرار داد و بالاخره بحضور زیاد رسید، زیاد از او

روی گردانید و بعد متوجه او شد و گفت:

- تو آن حرفها را زده ای؟

- چه گفته ام؟

- همان حرفهائی که نباید بگوئی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۶

- خدایت شایسته گرداند، گناهی بر عتابگر نیست و از گناهکار باید در گذشت، (۱)
اکنون اشعارم را بشنو:

- بگو آنچه داری

بسوی تو ای ابا مغیره توبه می کنم از آنچه در شام از لغزش زبانم جاری شد
خلیفه چنان در این باره خشمگین شد که مرا خواند تا ناسزایم بگوید
و من پوزش از او خواستم و گفتم بجانب تو می آیم، پس شأن تو غیر شأن من است
من حقیقت را پس از اشتباه رأی خود شناختم و بعد از گمراهی که از انحراف قلبم بود
زیاد شاخه‌ای از ابو سفیان است که بخرمی در بهشت سر می کشد
من ترا برادر و عمو و پسر عمویم می بینم ولی نمیدانم تو مرا با چه عیبی می بینی
همانا زیاده در دودمان ابو سفیان از انگشت میانی من عزیزتر است
آیا بمعایه پسر حرب می رسد که تو به آنچه که میخواستی رسیدی؟ زیاد گفت:
تو مرد احمقی هستی که فقط شعر میگوئی و با زبانت سخن می سازی، آب دهانت
بخشم و رضا میریزد ما شعرت را شنیدیم و پوزشت را پذیرفتیم، اکنون نیازت چیست؟
- نامه‌ای به امیر المؤمنین بنویس که از من راضی شده‌ای؟

زیاد به منشی خود دستور داد رضایت نامه‌ای برایش بنویسد،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۷

(۱) عبد الرحمن نامه را گرفت و به پیش معاویه برد و وقتی که اشعارش را خواند،
معاویه گفت خدا بفریاد زیاد برسد، مگر نفهمید که تو در شعرت گفتی (زیاد در
خاندان حرب زیادی است؟) معاویه هم از عبد الرحمن در گذشت و او را بموقعیت
نخستین باز گردانید «۱».

(۲)

۵- ابو عریان

ابو عریان پیرمردی نابینا ولی زبان آور بود، روزی زیاد با همراهانش سواره از برابر او گذشتند، ابو عریان گفت: اینهمه سر و صدا چیست؟ گفتند موکب زیاد بن ابو سفیان است.

ابو عریان گفت: بخدا قسم، ابو سفیان، غیر از یزید و معاویه و عتبه و عنبسه و حنظله و محمد، از خود فرزندی باقی نگذاشت، پس زیاد از کجا آمده است؟ بعضی از نزدیکان زیاد، ماجرا را برای او گفتند و زیاد دستور داد مقداری پول به او بدهند تا زبانش را نگاه دارد. فرستاده زیاد به پیش او آمد و گفت ای ابا عریان، پسر عمویت زیاد امیر عراق دویست درم برای تو فرستاده تا بمصرف زندگانیت برسانی. ابو عریان از شدت شادمانی قلبش بیرواز آمد و گفت:

(او صله رحم کرد الحق که پسر عموی من است) روز دیگر که موکب زیاد از برابر او گذاشت زیاد سلامش داد و ابو عریان بگریه افتاد، زیاد گفت چرا گریه میکنی ابو عریان گفت صدای ابو سفیان را در صدای زیاد می شنوم. بلی، پول این چنین در دلهای تباه که اعتقادی در آن راه نیافته اثر میگذارد، ابو عریان هم مردی بی ایمان بود که با این جایزه ناچیز تغییر عقیده داد، معاویه که این خبر را شنید این اشعار

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۷۱، الاستیعاب ۱ / ۵۵۲ - ۵۵۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۸

را برایش نوشت:

(۱)

چگونه پولهایی که برایت فرستادند ترا ای ابو عریان رنگ کرد
تو دیروز زیاد را نمی شناختی و امروز آنچه را که نمی شناختی می شناسی

خدا زیاد را توفیق دهد که با پول آنچه را که از آن می‌ترسید بخود نزدیک ساخت ابو
عریان که این اشعار را خواند در پاسخ معاویه چنین گفت:
از جایزه‌ای که دلها را زنده میکند سخن گفتم ولی تو ای پسر ابو سفیان ما را فراموش
کردی

اما زیاد، مقامهایش نیکو است در نزد ما و ما بحق او بهتان نمی‌زنیم
کسی که راه خیر را ببندد نتیجه‌اش به او میرسد یا اگر راه بدی را ببندد جزایش را در هر
جا که باشد می‌یابد (۱).

(۲)

۶- ابو بکره

از دیگر کسانی که در ماجرای استلحاق زیاد بر معاویه خشمگین شد و زیاد را سرزنش
کرد ابو بکره برادر زیاد بود که بسختی روش برادرش را زشت شمرد و با او قطع رابطه
کرد و بیدارش نرفت و وقتی که زیاد بسفر حج میرفت ابو بکره بدار الحکومه رفت و
یکی از نگهبانان که او را دید با شتاب به نزد زیاد رفت و گفت:
- ای امیر، برادرت ابو بکره وارد قصر شد (۲).

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۷۱

(۲) - ابو بکره، نفع بن حارث بن کلد است و گفته میشود نام پدرش مسروح و بنده
حارث بوده که حارث او را بفرزندی خود ملحق ساخته و او برادر زیاد بوده است و از
آن جهت ابو بکره لقب یافته که از باروی طائف به بکره رفته و بحضور پیامبر راهنمایی
شده است او با جمعی از یارانش در زمان عمر مرتکب

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۲۹

- وای بر تو آیا او را دیدی؟

- این اوست که دارد می آید.

ابو بکره پیش آمد تا ببالای سر زیاد رسید و زیاد پسرش را در دامان نشانده بود، ابو بکره بدون آنکه توجهی به زیاد کند به منظور تحقیر او به پسر زیاد گفت: «ای پسر، پدرت مرتکب گناهی بزرگ شد، مادرش زنا کرد و زیاد از پدر اصلیش کناره گرفت نه بخدا قسم، من نمیدانم که هرگز سمیه ابو سفیان را دیده باشد و اکنون پدرت میخواهد گناهی بزرگتر مرتکب شود فردا میخواهد به حج برود و در این سفر ناگزیر بدیدار ام حبیبه دختر ابو سفیان که ام المؤمنین و همسر پیغمبر است خواهد رفت در این صورت اگر همسر پیغمبر به او اجازه ورود داد، مصیبت بزرگی بر پیامبر وارد می شود و اگر به او اجازه ورود نداد رسوائی بزرگی به پدرت خواهد رسید، ابو بکره این سخن را گفت و رفت و زیاد جواب داد «ای برادر، خداوند در برابر نصیحتی که کردی بتو پاداش نیکو بدهد چه خشمگین باشی و چه بر تو خشم گیرند» (۱).

(۱)

۷- یزید بن مفرغ

این شاعر با استعداد و نابغه با دو فرد شعر زیاد را چنان هجو کرد که برای همیشه در برابر نسلهای آینده او را به ننگ و رسوائی کشید.

گناهی شد و عمر آنها را تازیانه زد و بعد توبه کردند و شهادتشان پذیرفته می شد اما ابو بکره شهادتش حایز نماند، بگفته ابن سعد، در زمان فرمانروائی زیاد در بصره مرده است و بگفته مدائنی در سال ۵۰ هجری در گذشته است و بعضی میگویند در سال شهادت امام حسن (ع) از دنیا رفته است (تهذیب التهذیب ۱۰/ ۴۶۹، استیعاب چاپ شده در حاشیه الاصابه ۳/ ۵۳۷) ابو بکره بهنگام مرگ بفرزندانش وصیت کرد که پدر او ابو مسروح حبشی بوده است.

(۱) - ابن ابی الحدید ۴ / ۷۰، الاستیعاب ۱ / ۵۵۰ با اختلاف کم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۰

اندیشه کن که در تفکر برای تو عبرتی باشد

آیا در این کار به فضیلتی غیر از فرمانروائی رسیدی؟

سمیه در دوران زندگانش نفهمید که پسرش فرزند گروهی از مردان قریش بود.

زیاد از این شعر بسختی اندوهگین شد و گفت: هرگز بمانند این دو شعر هجو نشده‌ام

«۱».

(۱) شاعر به این دو بیت هم اکتفا نکرد بلکه اشعاری سخت‌تر و کوبنده‌تر در هجای

معاویه و زیاد سرود و آنها را به ارتکاب این گناه بزرگ که حرمت اسلام را در هم

شکست مورد اعتراض و انتقاد قرار داد، که اینک برخی از اشعارش را می‌آوریم که

نمودار قریحه نیکوی اوست:

گواهی میدهم که مادرت در نیامیخت با ابو سفیان به آشکارائی و روائی

بلکه رابطه‌اش پنهانی بود از ترس و حذر شدید

پس هنگامی که معاویه بمیردمردمت را به پراکندگی بشارت ده و همچنین سرود:

همانا زیاد و نافع و ابا بکره در نزد من داستانی شگفت‌انگیز دارند

اینها سه مردند که آفریده شده‌اند در شکم یک زن و همه یک پدر دارند

یکی از آنها چنانکه میگویند قرشی است و دیگری بنده است و سومی پسر عمویش

عربی است «۲»

(۱) - نهایت الارب فی فنون الادب ۳ / ۲۸۱ و در روایت دیگر زیاد گفت هیچ چیز مثل

شعر ابن مفرغ مرا اندوهناک نکرد.

(۲) - الاصابه ۱ / ۵۶۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۱

(۱) مسعودی در مروج الذهب نوشته است که این اشعار را از خالد بخاری آورده که در هجو زیاد موقعی که عباد را به برادری خود استلحاق کرد سروده است:

ای عباد هرگز بدنای از تو دور نمی شود زیرا تو مادر و پدری از قریش نداری به عبید الله بگو، تو پدری نداری که معلوم باشد و کسی نسب ترا نمی داند استلحاق عباد هم به زیاد مثل استلحاق زیاد بمعایه انجام گرفت و این کار بر خلاف سنت پیامبر بود که فرمود (هر کس پدر دیگری غیر از پدر اصلیش برای خود ادعا کند بهشت بر او حرام است).

زیاد در انجام این جرم بزرگ از معاویه سرمشق گرفت و این معاویه بود که باب فساد را گشود و با اسلام و تعالیم و دستورات آن بدون هیچ گونه ترس و پروائی مخالفت ورزید.

(۲)

۸- حسن بصری

و از جمله عتابگران بر معاویه، که عمل او را زشت شمرد حسن بصری است «۱» که استلحاق زیاد را از تبهاریها و گناهان معاویه دانست و گفت:

(۱) - حسن بصری پدرش ابو یسار غلام زید بن ثابت انصاری بود و مادرش زن خوبی بود که کنیزی ام السلمه همسر پیغمبر را بعهدده داشت، حسن دو سال به پایان خلافت عمر دنیا آمد و گفته میشود که در حال بردگی در مدینه دنیا آمد. او از بزرگان و پیشوایان تابعین بود و در آغاز ماه رجب سال ۱۱۰ هجری در بصره وفات کرد و در تشییع جنازه اش گروه انبوهی شرکت کردند، حمید طویل میگوید حسن در شامگاه پنجشنبه مرد و صبح روز جمعه بمرگ او گریستیم و بعد از نماز جمعه او را بخاک سپردیم و همه مردم جنازه او را تشییع کردند بطوری که نماز عصر در مسجد خوانده

نشد و تا آن روز سابقه نداشت که نماز جماعت عصر در اسلام ترک شده باشد، زیرا همه مردم در کار دفن او بودند و کسی در مسجد نماند، ولی ابن سیرین بعلت اختلافی که با حسن داشت در تشییع جنازه‌اش شرکت نکرد (وفیات الاعیان ۴/۱۲۴) حسن از همکاران بنی مروان بود چنانکه درباره‌اش گفته‌اند (اگر زبان حسن و شمشیر حجاج نبود، دولت مروانیان از لانه‌اش بقعر گور سرنگون می‌شد) راویان اخبار، گفته‌اند حسن در حدیث تدلیس می‌کرد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۲

«معاویه مرتکب چهار گناه شد که اگر هیچ کدام از آنها نبود فقط یکی از آنها برای مجرمیتش کافی بود، امت را بوسیله نابخردان به پراکندگی انداخت، و خلافت را بازیچه قرار داد، و با یاران شایسته - کار پیامبر در این کار بمشورت نپرداخت، پسرش یزید مست و شراب‌خوار را که لباس حریر می‌پوشید و طنبور می‌نواخت بجانیشینی خود برگزید، زیاد را به ادعای برادری بخود ملحق ساخت در صورتی که پیامبر فرموده بود (فرزند وابسته به بستر زناشوئی است و زناکار را باید سنگسار کرد) و وای بر او از کشتن حجر و یاران حجر، دو بار» (۱).

این چهار گناه بزرگ معاویه که برخی از تبه‌کاریهای او را تشکیل میداد در شمار زشتترین کارهای اوست و بزودی خداوند او را بحسابی سخت خواهد کشید و این جرائم از جمله گناهان فراوانی است که معاویه مسلمانان را به آنها گرفتار کرد.

(۱)

۹- سکتواری

علامه سکتواری گفت «نخستین سنتی که از سنتهای پیامبر به آشکارا رد شد ادعای معاویه به برادری زیاد است در صورتی که ابو سفیان از زیاد بیزاری می‌جست و می‌گفت زیاد پسر من نیست و بقطع نسبش فرمان داد، ولی وقتی که معاویه بفرمانروائی

رسید زیاد را بخود پیوست و بفرمانداریش برگزید و زیاد بن اُبیه (پسر زن زناکار) آنچه توانست از سرکشی و اهانت نسبت بخاندان پیامبر انجام داد» (۲).
این نه نفر عده‌ای از گروه عتابگران بمعایه بودند که استلحاق زیاد را زشت شمردند و اکثرشان بدون شک در طریق عقیده و به اقتضای غیرتی که درباره اسلام داشتند بمعارضه با معاویه برخاستند.

آنها می‌دیدند که معاویه با چنین کاری روش جاهلیت را زنده

(۱) - تاریخ طبری ۱۵۷/۶، تاریخ ابی الفداء ۱۹۶/۱

(۲) - محاضرة الاوائل ص ۱۳۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۳

می‌کند و در دین بدعت می‌گذارد و فرمانهای اسلام را نابود می‌سازد تا به خواست نابجایش که حکومت بر مسلمانان است برسد و نیروهای مخالف را بهر وسیله که هست در هم کوبد.

(۱) در هر حال، زیاد می‌کوشید تا همه وسائل را برای اثبات نسب جدیدش و پیوند به دودمان اموی برانگیزد چنانکه نامه‌ای برای عایشه نوشت و در آغاز کلام، خود را زیاد بن ابی سفیان نامید تا به این وسیله نسب جدیدش تثبیت شود و این نامه را دلیلی بر درستی ادعایش قرار دهد و در این مکاتبه ترس از عایشه بخود راه نداد ولی عایشه به او چنین پاسخ داد (از عایشه ام المؤمنین به فرزندش زیاد) «۱» و چون عایشه او را زیاد بن ابو سفیان نخواند، تلاش زیاد بی‌نتیجه ماند و به پستی و خواری کشیده شد و وقتی که حکومت کوفه یافت بمردم گفت:

- اکنون که به کوفه آمده‌ام فقط از شما درخواستی دارم.

- آنچه می‌خواهی تقاضا کن.

- برادری من را با معاویه تأیید کنید.

مؤمنین و آزاد مردان کوفه مخالفت خود را با این درخواست اعلام داشتند و گفتند: «ما شهادت بدروغ نمی دهیم» (۲).

اعراب هرگز حاضر نشدند که این زنازاده را به برادری معاویه بخوانند اما زور و فشار معاویه موجب شد که شناسنامه او در دفتر قریش ثبت شود و تا پایان دوران بنی امیه او و فرزندان او از چنین امتیازی استفاده می کردند ولی وقتی که بنی امیه انقراض یافتند و خلافت به بنی عباس رسید، مهدی خلیفه عباسی این استلحاق را نپذیرفت و دستور داد که نام خاندان زیاد را از دیوان قریش و عرب خارج کنند

(۱) - النصائح ص ۵۸

(۲) - طبری ۱۲۳/۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۴

و این واقعه بسال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاد و در نتیجه خاندان زیاد بهمان نسبت نخستینشان که انتساب به یکی از بردگان رومی بود باز گشتند.

(۱)

۱۵- کارگزاران و فرمانداران معاویه

اشاره

امت اسلامی در زمان معاویه رنگهائی گونه گون از ستمها و رنجهای سیاه را مشاهده می کرد، زیرا حکومت ستمکار وقت، با زور و عنف بدوش مردم سوار بود و با گرفت و گیر و ترور و وحشت بر مسلمانان حکم میراند و ثروتها را بزور می گرفت و ارزشهای عالی انسانی را بحساب نمی آورد بطوری که فریاد مردم از آن همه تجاوز و ستم بلند شده و اجتماع اسلامی را ترس همگانی فرا گرفته بود و همه جا شبخ خوفناک هراس و سراسیمگی بچشم می خورد.

از جمله مظاهر این ستمگری همه جائی، تسلط گروهی فرومایه و خونریز و جلادهای بی‌باک بود که بفرمان معاویه در سرزمینهای اسلامی حکومت میکردند و همه جا به غارت و ویرانگری می‌پرداختند و با هوس و شهوت بر مردم حکم میراندند و هیچ اعتنائی به اجرای عدالت نداشتند چنانکه خوارج از قساوت این حکومت و ستم و تجاوز آن بحقوق مردم می‌گفتند:

«بنی امیه گروهی هستند که همچون جباران با مردم رفتار می‌کنند و بهر کس بدگمان شدند او را می‌گیرند و به میل خود قضاوت میکنند و با خشم خود مردم را میکشند» (۱) این یک معرفی دقیق از سیاست بنی امیه بود که با ستمکاری راه سخت‌گیری و جنایت را در همه جا می‌پیمودند و ایمانی بحقوق انسانیت و کرامت آن نداشتند و حق زندگی برای کسی قائل نبودند و مردم را به کشتار گاهها و زندانها می‌کشاندند و قضاوتشان از روی

(۱) - البیان ۱ / ۹۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۵

هوس و شهوت بود و در فرمانهایشان اعتنائی به کتاب خدا نداشتند و از روی خشم و غضب و در راه اغراض و هدفهای خودشان هر کس را که میخواستند می‌کشتند.

(۱) چنانکه عمرو عاص وزیر معاویه و حاکم مصر آنچه در نهاد شیرش جا داشت در موارد ناچیز شمردن حقوق مسلمانان بیان میکرد و می‌گفت (سواد بستان از قریش است) در صورتی که مال مسلمانان بود و همچنین دیگر منابع اقتصادی که بخیال عمرو عاص تعلق به قریش داشت، او چه حقی در این باره داشت که اموال مسلمانان را بچاپد و با دستور پیامبر مبارزه کند و آشکارا با هدفها و مبادی اسلامی اعلام جنگ کند؟ حکومت بنی امیه می‌کوشید تا جاهلیت را زنده گرداند و از بت‌های شکسته‌اش دفاع کند، و اموال مسلمانان را بر باید و با ظلم و زور بر شئون اسلامیان چیرگی یابد.

در این گاه، کسرای عرب (چنانکه می گفتند) مجرمین و خونریزها را بر گردن مسلمانان سوار میکرد و به آنها حکومتی مطلق و خودکامه می بخشید تا بمال و جان مردم هر گونه که میخواهند تجاوز کنند و ستم آنها را تأیید میکرد و حکومت جائزانه شان را مستحکمتر میساخت و به جانبداریشان می پرداخت، آنها هم در دوران حکومت سیاهشان، مردم را به بندگی میگرفتند و به ترس و خواریشان میکشانند. ما در اینجا مختصری از شرح حال برخی از این فرمانروایان سیه کار را می نگاریم و بعضی اعمال زشت آنها را نشان میدهم.

(۲)

۱- سمره بن جندب

یکی از همکاران تبه کار معاویه که همه جا در گسترش ستم و سیاهی، معاویه را یاری میکرد سمره بن جندب آن مرد شقی زشتکار بود که گناهان او چهره تاریخ و صفحات کتب اخلاق و سیر را سیاه کرد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۶

و ما پیش از آنکه بشرح جنایات او در زمان حکمرانیش پردازیم اشاره ای به روشهای ناپسند او در زمان پیامبر می کنیم.

این مرد نابکار در زمان پیغمبر به نفاق و سرکشی معروف بود و چنانکه راویان می نویسند، سمره یک درخت خرما در بوستان مردی انصاری داشت و برای این درخت همیشه مزاحم آن مرد بود، انصاری بحضور پیامبر آمد و از مزاحمت سمره شکایت کرد، رسول خدا سمره را خواست و به او فرمود:

- درخت را به این مرد بفروش و پولش را بگیر

- نمی فروشم

- یک درخت دیگر در برابر درخت بگیر

- چنین کاری را نمی‌کنم
 - نخلستانش را از او خریداری کن
 - این کار را هم نمی‌کنم
 - درخت را بمن ببخش و در مقابل بهشت را برایت ضمانت می‌کنم.
 - چنین کاری نمی‌کنم
- پیغمبر که تا این حد عناد سمره و پلیدی و شر او را دید درحالی که بشدت ناراحت بود بمرد انصاری فرمود:
- برو درختش را بینداز، او حقی در این باره ندارد «۱».

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۶۳، زمخشری در الفائق آورده است که پیامبر بسمره فرمود تو مردی زیان‌رسانی، و در اسلام زیان و زیان‌رسانی نیست و در روایت زراره حضرت باقر (ع) میفرماید که پیامبر به مرد انصاری فرمود برو درختش را از بیخ برکن و به پیشش بینداز زیرا در اسلام زیان و زیان‌رسانی نیست و فخر المحققین در تشریح باب رهن، تواتر این حدیث را بیان کرده است ولی تواتری که او ادعا کرده است یا اجمالی است یا معنوی، اما تواتر لفظی که غیر حاصل است زیرا در نقل حدیث اختلاف لفظی دیده میشود و درباره این قاعده ما بطور مبسوط در جزء سوم کتاب ایضاح الکفایه سخن گفته‌ایم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۷

(۱) این داستان دلیل بزرگی بر شقاوت و گنهکاری سمره و ادامه تباهی اوست که انسانیت و بزرگواری را در وجودش کشته و به بدبختیش کشانده است تا بدانجا که آقای پیامبران و شریفترین مخلوقات جهان برای رفع نزاع و دشمنی به او پیشنهادهایی عادلانه می‌کند و حتی در عوض این درخت کم ارزش، به او وعده کاخی در بهشت که جایگاه مؤمنان و صالحان است میدهد ولی او سخن رسول خدا را نمی‌پذیرد و بر

عناد و سرکشی‌اش باقی میماند و سعادت را از خود میراند و بشقاوت می‌گراید. از دیگر گناهانش اینکه پس از تحریم شراب در اسلام، سمره شراب می‌فروخت و این خبر که بعمر رسید گفت:

«خداوند سمره را بکشد، پیامبر فرمود خدا یهود را لعنت کند که پیه بر آنها حرام شد و آن را میفروختند» (۱)

سمره چنین وضعی در سرکشی و تبهکاری و خشونتش داشت و چون معاویه بخلافت رسید زیاد او را به نیابت خود بحکومت بصره گماشت و این مرد جنایتکار در کشتن مردان نیکوکار و نابودی بی‌باکانه مردم زیاده‌رویهای بی‌رحمانه کرد چنانکه محمد بن سلیم می‌گوید از انس بن سیرین پرسیدم (۲):

«آیا سمره کسی را هم کشته است؟»

(۱) - مسند ابن حنبل ۱/ ۲۵ و در روایت زمخشری در کتاب الفائق آمده است که عمر گفت خدا لعنت کند یهود را که پیه بر آنها حرام شد ولی یهود آن را آب کردند و فروختند.

(۲) - انس بن سیرین انصاری در یک سال یا دو سال باقیمانده از خلافت عثمان بدنیا آمد. او روایاتی از بعضی اصحاب پیامبر نقل کرده و جمعی هم این روایات را از او بیان داشته‌اند. ابن معین و دیگران میگویند او محدثی مورد اعتماد بوده است و ابن سعد میگوید او محدثی معتمد بوده ولی احادیث اندکی نقل کرده است و عجللی او را از تابعین موثق میدانند که در سال ۱۱۸ یا ۱۲۰ هجری وفات کرده است (تهذیب التهذیب ۱/ ۳۷۴).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۸

(۱) انس با خشم و اندوه گفت:

آیا میتوان کشته‌های ثمره را به آمار آورد؟ زیاد او را در حکومت بصره بجای خود

گذاشت و بکوفه آمد و وقتی که بازگشت دید، سمره هجده هزار نفر از مردم را کشته است، زیاد به سمره گفت:

«آیا نترسیدی که از این گروه لااقل یک نفرشان بی گناه باشد؟»

سمره جلاد آدمکش با کمال پروائی و بی پروائی به آشکارا گفت:

«اگر همین اندازه دیگر هم میکشتم ترسی نداشتم (۱)»

ابو سوار عدوی (۲) می گوید، سمره در یک سحرگاه از بستگان من هفتاد نفر را که بجمع آوری قرآن پرداخته بودند کشت (۳).

عوف درباره کشتارها و بی رحمی های سمره میگوید، بهنگامی که سمره به همراهی سوارانش از مدینه می آمد نزدیک خانه های بنی اسد که رسید، یک نفر از خانه اش بیرون آمد، ناگهان یکی از سواران سمره باو حمله برد و بدون جهت حربه ای بر او نواخت و بخاکش انداخت، سواران که گذشتند و سمره فرا رسید آن مرد را آغشته بخون دید، پرسید:

«این کیست؟»

گفتند، پیشتان سپاه امیر به او حمله برده اند.

سمره در نهایت غرور و سرکشی گفت: «هرگاه شنیدید که سپاهیان ما می آیند از برابر آنها باید فرار کنید» (۴).

(۱) - الکامل ۳/ ۱۸۳، طبری ۶/ ۱۳۲

(۲) - ابو سوار عدوی نامش حسان بن حریث یا حریث بن حسان و یا منقذ است، او احادیثی از امیر المؤمنین و امام حسن (ع) روایت کرده و دیگران آن احادیث را از او روایت کرده اند بگفته ابن سعد و ابی داود از راویان موثق بوده است و نسائی در الکنی می نویسد ابو سوار حسان بن حریث عدوی از راویان ثقه بوده است (تهذیب التهذیب

(۳) - تاریخ طبری ۱۳۲ / ۶ و کتابهای دیگر

(۴) - الکامل ۱۸۳ / ۳ و امام شرف‌الدین هم در کتاب فصول المهمه ص ۱۲۲ این خبر را آورده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۳۹

(۱) این مرد سرکش آدمکش هیچ پروائی از کشتن مردم نداشت و بهر کس بدگمان می‌شد او را می‌کشت بدین جهت به او گفتند:

«ای سمره، فردا پاسخ خدایت را چه میدهی؟ مردی را به پیش تو می‌آورند و می‌گویند

از خوارج است تو هم دستور میدهی که او را بکشند، بعد نفر دومی را می‌آورند و

میگویند آن مردی را که کشتی خارجی نبود، بلکه برای انجام کاری از خانه‌اش بیرون

آمده بود و ما به اشتباه او را آوردیم و گفتیم خارجی است تو هم دستور قتل او را

دادی، حال این نفر دوم از خوارج است، تو فرمان قتل نفر دوم را هم دادی!»

سمره که نهاد ناپاکش را سرکشی و گمراهی فرا گرفته بود بدون هیچ پروائی گفت:

«چه اشکالی دارد؟ اگر اهل بهشت بود که به بهشت می‌رود و گرنه بدوزخ می‌افتد» (۱)

حسن بصری می‌گوید: مردی از خراسان به بصره آمد و اموالی را که زکاه مالش بود به

بیت المال تحویل داد و برائت نامه‌ای هم گرفت که او از خوارج نیست و بعد بمسجد

آمد و دو رکعت نماز خواند که ناگاه مأمورین سمره او را گرفتند و باتهام خارجی

بودن به پیش سمره آوردند و او هم دستور داد تا گردنش را زدند ولی بعد آن

برائت‌نامه را نزد مقتول یافتند، که بخط متصدی بیت المال نوشته شده بود، ابو بکره که

این ماجرا را شنید با نهایت خشم به پیش سمره آمد و گفت:

«ای سمره آیا سخن خداوند را نشنیدی که فرمود (رستگار شد آن کس که زکاه مالش

را بخشید و بیاد خدا بود و نماز خواند؟)»

سمره گفت برادرت زیاد بمن چنین فرمان داده است (۲)

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۳۶۳

(۲) - شرح ابن ابی الحدید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۰

(۱) سمره همچنان تحت فرمان زیاد، بکشتار می‌پرداخت و چون زیاد در گذشت بخدمت پسر تبهکار و ستمگرش عبید الله درآمد و رئیس پلیس او شد و در ارتکاب بزرگترین جرمه‌های سیاهی که تاریخ ثبت کرده یعنی قتل پیشوای جوانان اهل بهشت و فرزند پیامبر، حضرت امام حسین (ع) با ابن زیاد شرکت جست و مردم را بجنگ با آن حضرت برانگیخت «۱».

از تبهکاری سمره نقل می‌کنند که گروهی از مسلمانان را بحضورش آوردند و سمره از یک نفرشان پرسید، چه دین داری؟ گفت شهادت میدهم که خدائی جز الله نیست و محمد (ص) رسول خداست و من از خوارج بیزاری می‌جویم، سمره دستور داد تا گردن آن مرد بی‌گناه را زدند و در همان جلسه بیش از بیست نفر مسلمان بدستور او کشته شدند «۲».

سمره این جنایتهای سیاه را برای خشنودی معاویه انجام میداد و وقتی که معاویه او را از فرمانروائی بصره برکنار کرد گفت:

«خدا لعنت کند معاویه را، بخدا قسم اگر آنچه‌ان که فرمان معاویه را می‌بردم خدا را اطاعت میکردم هیچ‌گاه مرا عذاب نمی‌کرد» «۳»

این جنایتهای زشت و سیاه که از سمره سر میزد زائیده نهاد ناپاک و سرشت زشت او بود که از انسانیت و مهربانی بهره‌ای نداشت و همه وجودش را جنایت و شر و آدم‌کشی فرا گرفته بود.

(۱) - شرح ابن ابی الحدید

(۲) - النصائح ص ۵۴

(۳) - نفس المصدور، و عجب از بخاری است که گفته‌های سمره را گرفته و مورد اطمینان دانسته و در کتابش آورده است (۱۳۸ / ۸) در صورتی که با چنین جنایات بزرگی که راویان از سمره نقل کرده‌اند می‌بایست او را جزء از دین برگشتگان بحساب آورد و روایتی از او نقل نکند، خدا بکشد تعصب را که مردم را در خطرهای بزرگ می‌اندازد و از راه راست منحرفشان می‌سازد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۱

(۱)

۲- بسر بن ارطاه

از جمله سرداران و همکاران معاویه در ایجاد ترور و وحشت و تهدید و جنایت، بسر بن ارطاه، همان عنصر پست و تبهکاری است که سیاه‌ترین جنایتهای تاریخی را مرتکب شد و پیرمردان نمازگزار را کشت و کودکان شیرخوار را سر برید تا بنیان حکومت ستمگرانه معاویه را مستحکم سازد.

بسر بن ارطاه که بفرمان معاویه به همراه گروهی سپاهیان سفاک به یمن حمله برد، مرتکب جنایتها و زشتکاریهای سیاهی شد که تاریخ نظیر آن را بیاد ندارد. معاویه پیش از حرکت بسر بجانب یمن او را احضار کرد و فرمان خشن و آتشی بنامش صادر نمود که دستور کشتارها و تهدیدها و غارتهای فراوانی را متضمن بود. اینک متن فرمان:

«بسوی مدینه راه بیفت و در بین راه مردم را بران و بترسان و اموال هر کس را که بفرمان ما نیست غارت کن و چون بمدینه رسیدی چنین وانمود کن که میخواهی همه را بکشی و بگو که عذر هیچ کس را نمی‌پذیری و کسی از مرگ در امان نیست و چنانشان بترسان که همه آماده مرگ شوند، بعد دست از آنها بردار و به مکه برو ولی در آنجا مزاحم کسی نشو ولی در بین راه مردم را بترسان و متفرق کن تا بصنعاء برسی

که در آنجا شیعیان علی سکونت دارند و گزارش آنها بمن رسیده است (۱). بسر جنایتکار هم فرمان پسر هند را انجام داد و مسلمانان را سراسیمه ساخت و همه را به هراس و ترس افکند و کشتار و فساد و غارت را در همه سرزمینها براه انداخت و زنان قبیله همدان را به اسارت گرفت و برای فروش ببازارها برد و آنها نخستین زنانی بودند

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۱۱۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۲

که در اسلام اسیر شدند (۱) (۱) و در بین راه جمعی از مسلمانان را که در کنار چاهی فرود آمده بودند گرفت و با فرزندانشان بچاه انداخت (۲) بعد بمدینه حمله برد و بدون هیچ مقاومتی وارد شد و بمنبر رفت و کفر و سرکشیش را اعلام کرد و گفت اگر معاویه مرا از قتل شما باز نداشته بود حتی یک پسر تازه بالغ را هم زنده نمی گذاشتم. او یک ماه در مدینه ماند و خانه‌ها را خراب کرد و مردم را به زحمت و وحشت انداخت و هر کس را که متهم به شرکت در قتل عثمان میکردند می کشت بعد با سپاهیانش به یمن حمله کرد و گروه فراوانی از شیعیان بی گناه را کشت و دستور داد دو کودک عبید الله بن عباس فرماندار فراری یمن را آوردند و فرمان داد آنها را بکشند، مردی از قبیله کنانه به او گفت:

چرا این دو کودک بی گناه را می کشی؟ آنها که گناهی ندارند اگر میخواهی آنها را بکشی من را بکش، بسر دستور داد آن مرد را بکشند و بعد هم آن دو کودک را کشتند، زنی از قبیله کنانه در برابر این جنایت شوم و سیاه، مغزش بجوش آمد و با فریاد و ناله‌ای دردناک گفت:

(ای بسر تو که مردها را می کشی، چرا این دو بچه را کشتی؟

بخدا قسم چنین کودکانی نه در اسلام و نه در جاهلیت هرگز کشته نمی شدند. بخدا

قسم ای پسر ارطاه، حکومتی که بکشتن کودکان و پیرمردان و بیرحمی و قطع

پیوندهای انسانی روی کار باشد بدترین حکومتهاست) «۳».

(۱) - الاستیعاب ۱/ ۱۶۵، العلم الشامخ ص ۵۷۰

(۲) - النصائح ص ۵۴

(۳) - الکامل ۳/ ۱۹۴، طبری ۶/ ۸۰ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱/ ۱۲۰)

می نویسد بسر به قبیله بنی کنانه رفت و بزنان آنها گفت بخدا قسم قصد داشتم بروی شما شمشیر بکشم، یکی از زنان دلیر قبیله با اعتراض گفت (بخدا قسم دلم می خواهد که این کار را بکنی) بسر پس از آن به صنعاء حمله کرد و یکصد تن از بزرگان و ریش سفیدان ایرانی را در آنجا کشت، زیرا یکی از زنان ایرانی بنام دختر بزرگ، کودکان عبید الله بن عباس را در خانه اش پنهان کرده بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۳

(۱) بلی بخدا قسم حکومت معاویه حکومتی بد و سیاه بود که بر بنیان ستم و جور قوام داشت و خونریزی و ایجاد ترور و وحشت در دل های مردم نیکوکار مسلمان برنامه دولتش را شکل میداد.

مورخین می نویسند که بسر بن ارطاه بیش از سی هزار نفر مسلمان بی گناه را کشت غیر از گروهی که آنها را بآتش سوزانید «۱».

(۲)

۳- ابو هریره

ابو هریره دوسی که شیخ زیانکارش می گفتند مرد پست و بی شخصیت و گمنامی بود که در کودکی شیفته گربه بود و این حیوان را خیلی دوست میداشت و بهمین جهت ابو هریره (پدر گربه بچه) لقب یافت «۲» بخشی از عمرش را به فقر و فلاکت گذرانید و بسختی میزیست و گاهی که چیزی گیرش نمی آمد در خانه ها خدمتکار می شد تا

شکمش را سیر کند «۳» و بهمین وضع ننگ آور راضی بود و وقتی که فروغ اسلام درخشید او هم مثل دیگران اسلام آورد ولی همچنان در بیچارگی و ناداری بسر میبرد و ناچار خودش را در شمار فقرای صنفه جازد «۴».

او خودش را به پیغمبر می چسباند تا مگر شکمش سیر شود و معده خالیش پر گردد «۵» و مدتی به این وضع گذرانید و با شکمی گرسنه

(۱) - ابن ابی الحدید ۱ / ۱۲۰.

(۲) - در کتاب المعارف ۱ / ۹۳ آمده است که ابو هریره می گفت چون در کودکی با گربه بازی میکردم این لقب را بمن دادند، بخاری در صحیح خود ۲ / ۱۴۹ می نویسد ابو هریره بدان جهت گربه را دوست میداشت که پیامبر فرمود، خداوند زنی را بجرم آنکه گربه‌ای را در خانه محبوس کرده و به او آب و غذا نمی داد بجهنم برد.

(۳) - الاصابه ۴ / ۲۰۷، این خبر را ابو نعیم در الحلیه و ابن سعد در طبقات نیز آورده‌اند.

(۴) - صنفه سایبانی در مسجد پیغمبر بود که مهمانهای مسلمانان در آنجا بسر میبردند (قاموس، فیروزآبادی).

(۵) - صحیح بخاری ۲ / ۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۴

و بدنی برهنه بدون خانه و خانمان بسر میبرد (۱) ولی چون خلافت به عمر رسید مورد مرحمت خلیفه قرار گرفت و عمر او را از سیاهی فقر و پستی بیچارگی نجات داد و حکومت بحرین را در سال بیست و یکم هجری به او سپرد و پس از دو سال که از خیانتهایش آگهی یافت نه تنها از حکومت برکنارش کرد بلکه اموالی را که از مسلمانان گرفته بود مصادره کرد و به او گفت:

وقتی که ترا به حکومت بحرین فرستادم کفشی در پایت نداشتی و حالا بمن گزارش داده‌اند که اسبهای بیبهای هزار و ششصد دینار خریده‌ای.

ابو هریره که از شدت ترس میلرزید گفت:

«ای امیر المؤمنین، این اسبها زاد و ولد اسبهای است که بمن بخشیده‌اند».

عمر با خشم و فریاد گفت، هر چه خورده و بهره برده‌ای برایت بس است این اضافه درآمدها را پس بده.

ابو هریره گفت اینها مال تو نیست.

عمر فریاد زد چرا بخدا قسم، اکنون پشتت را در هم می‌شکنم.

خلیفه آن قدر تازیانه بر او نواخت که خون جاری شد و درحالی که از شدت درد بخود

می‌پیچید، موافقت کرد که اموالش را تحویل دهد و بناچار گفت:

آنها را بردار، من بحساب خدا میگذارم، عمر برای اینکه گفتار ناحقش را پاسخ دهد گفت:

«این در صورتی است که اموالت را از راه حلال بدست آورده باشی و با رضایت

بخشی، آیا تو از سرزمین دور بحرین آمده‌ای و این اموال را مردم برای تو جمع

کرده‌اند نه برای خدا و مسلمانان، مادرت امیمه یک گوسفندچران بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۵

(۱) عمر همه سرمایه‌های ابو هریره را که در روزگار حکومتش دزدیده بود از او

گرفت «۱» و او دوباره در گوشه گمنامی و بدبختی خزید و داغ خیانت و دزدی به

پیشانی‌ش خورد ولی چون خلافت به عثمان رسید او را بخود نزدیک ساخت و در

شماره یارانش شمرد و او هم به جعل حدیث در فضیلت عثمان پرداخت و گفت که

پیامبر فرموده است:

(هر پیامبری در میان پیروانش دوستی دارد و دوست من عثمان است) «۲».

(هر پیامبری رفیقی در بهشت دارد و رفیق من عثمان است) «۳».

و احادیث دیگری که بر پیغمبر خدا بدروغ بست و از قول رسول خدا احادیثی در

فضیلت عثمان و معاویه جعل کرد، وقتی که مسلمانان بر اثر انحراف و تصرفات نابجای

عثمان بحقوق مسلمین بر او شوریدند و او را کشتند و خلافت به امیر المؤمنین (ع) رسید دیگر بار ابو هریره بگوشه بدنای و فلاکت افتاد و چون دید مدینه دیگر جای او نیست راهی دمشق شد و بمعایه پناه برد و خود را به امیر شام نزدیک ساخت و برای تقرب بدستگاه او به هر خیانتی دست زد و بجعل احادیث در فضیلت معاویه پرداخت و بمردم شام گفت:

پیامبر فرمود «خداوند سه نفر را امین و حی خود شمرد، من و جبرئیل و معاویه!!»
و نیز به مردم شام گفت که روزی پیامبر سهمی بمعایه بخشید و فرمود «این سهم ترا باشد تا در بهشت مرا دیدار کنی!!» (۴)
ابو هریره همچنان حدیث پشت سر حدیث در فضیلت معاویه

(۱) - العقد الفرید ۱ / ۲۵

(۲) - این خبر را ذهبی در میزان الاعتدال ضمن شرح حال اسحاق بن نجیح آورده و بطلان آن را قطعی دانسته است.

(۳) - ذهبی این خبر را در میزان الاعتدال ضمن شرح حال عثمان بن خالد آورده و آن را از منکرات وی شمرده است.

(۴) - خطیب بغدادی این دو روایت را در تاریخش آورده و امام شرف الدین آنها را دروغ دانسته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۶

و بنی امیه و بعضی صحابه می ساخت تا خود را بمعایه نزدیک کند و از دنیای او بهره گیرد، (۱) معاویه هم به او پول های کلانی می بخشید و مقامش را بالا میبرد و بر او لباسهای گرانبها از خز و کتان می پوشید «۱» و در سالی که معاویه به عراق رفت ابو هریره هم به همراه او بود و وقتی که ازدحام شدید مردم را در استقبال معاویه دید دستش را بر دوش معاویه نهاد و گفت:

«ای مردم عراق، آیا گمان می‌کنید که من برسول خدا دروغ می‌بندم و خود را به آتش دوزخ می‌اندازم؟»

بخدا قسم که از پیامبر خدا شنیدم که میفرمود (هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است و هر کس که در حرم من حادثه‌ای پدید آورد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان بر او باد و من اکنون گواهی میدهم که علی (ع) در مدینه حادثه می‌ساخت).

معاویه در برابر این حدیث دروغین و ننگین، ابو هریره را نواخت و به او جایزه‌ای بزرگ پرداخت و حاکم مدینه‌اش کرد «۲» ابو هریره مستحق چنین پاداش بزرگی هم بود زیرا حدیثی بر ضد امیر المؤمنین جعل کرد تا بمعاویه نزدیک شود و به سودجوئیها و طمع‌ورزیهای ننگینش برسد.

این پیرمرد زیانکار با احادیث مجعولش ضرباتی شدید بر اسلام وارد ساخت و شریعت اسلامی را لکه‌دار کرد و خرافات و اوهامی سیاه به آن چسبانید و آنچه را که پیوندی با دیانت نداشت ضمیمه دین کرد و مسلمانان را به پراکندگی کشانید و آنها را در اصول اعتقادی و فروع آن و در همه چیز، دچار دسته‌ها و گروههای مختلف و مخاصم گردانید.

(۲) دانشمند و پیشوای بزرگ و فقید اسلامی جناب شرف الدین در

(۱) - صحیح بخاری ۱/ ۱۷۵

(۲) - ابن ابی الحدید ۱/ ۳۵۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۷

کتاب جاویدانش بنام (ابو هریره) درباره احادیث موضوعه ابو هریره بتفصیل سخن گفته و همچنین علامه کبیر شیخ محمود ابو ریه در کتاب (شیخ المضره) آن احادیث مجعوله را نقد و ثابت کرده که همگی ساختگی و دروغ است و ابو هریره در رأس حدیث‌سازان و - دروغ‌پردازان قرار دارد و اکنون مسلمانان نیاز مبرمی به چنین مباحث

آزادی دارند که پرده از چهره این دجالهای ضد اسلامی بردارد و از خیانت‌های این جعالان که نسبت به اسلام و مسلمین روا داشته و چنین احادیث دروغی را ساخته‌اند سخن گوید.

(۱)

۴- زیاد بن ابیه

اشاره

خطرناکترین و ستمکارترین فرمانداران معاویه، زیاد بن ابیه بود، بطوری که مورخان مینگارند، او نخستین کسی بود که سلطه جائرانه‌اش را بسختی تحکیم کرد و برای استحکام حکومت معاویه شمشیر کشید، او مردم را به مجرد سوء ظن می‌کشت و با کمترین شبهه‌ای مجازات میکرد «۱».

او نخستین کسی بود که گارد مخصوص پیشاپیشش با گرزهای آهنین حرکت میکردند و عمالش در برابرش روی کرسی‌ها می‌نشستند و اولین کسی بود که نگهبانان و پاسبانان را بدرگاه خود گماشت «۲» و معاویه هم بر اقتدارش افزود و فرمانفرمائی بصره و کوفه و سجستان و سند و هند را به او سپرد «۳».

این سرزمینهای اسلامی در چنگال قدرت او دچار هزاران گرفتاری و سیه‌روزی و بدبختی شد و هرج و مرج همه‌جا را فرا گرفت و همه آزادیها از بین رفت و افکار مردم از چنین اقتدار جائرانه‌ای دچار اضطراب و آشفتگی گردید، حکومتی که چیزی از مهر و عاطفه

(۱)- الکامل ۱۰/۱۸۳

(۲)- صبح الاعشی ۱/۴۱۶

(۳)- طبری ۶/۱۳۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۸

سرش نمی‌شد و با تهمت و بدگمانی هر کسی را میگرفت و دست و پاها را میبیرید و چشمها را درمی‌آورد بطوری که سایه مرگ بر سر بزرگان و آزادمردان سنگینی میکرد و میزان سخت‌گیری و وحشت به اندازه‌ای رسید که بتصور در نمی‌آمد، (۱) چنانکه خود زیاد در خطبه‌ای که بدون نام و ستایش خدا ایراد کرد از این سیاست کدر و سیاه و نقشه‌های خطرناک خود پرده برداشت و گفت:

«من بخدا قسم، رفیق را بجای رفیق میگیرم و ساکن را بجای مسافر و آمده را بجای رفته و سالم را بجای مریض، تا بجائی که یک نفر از شما به برادرش بگوید سعد را نجات بده که سعید کشته شد» و بخطبه‌اش چنین افزود:

«ما برای هر جرمی، مجازاتی قائل شده‌ایم، هر کس گروهی را غرق کند غرقش می‌کنیم و هر کس آتشی بر مردمی بیفروزد او را می‌سوزانیم و هر کس خانه‌ای را سوراخ کند قلبش را سوراخ می‌کنیم و هر کس قبری را بشکافد، زنده مدفونش می‌کنیم، بخدا قسم که در میان شما گروه فراوانی هستند که بدست من بخاک خواهند افتاد، پس پروا کنید که از آنها نباشید» (۱)

منظور از چنین گفتاری این است که حدود و قصاصی که خداوند و پیامبرش برای مجرمان وضع کرده‌اند بعقیده زیاد برای مردم بصره و کوفه کافی نیست و آنها را براه مستقیم نمی‌آورد، زیرا در احکام اسلامی نیامده که هر کس را که غرق کند غرقش کنند و اگر بسوزاند، بسوزانندش و اگر کسی خانه‌ای را سوراخ کند قلبش را سوراخ کنند و هرگز اسلام فرمان نداده است که اگر کسی قبر مرده‌ای را نبش کند او را زنده بگور کنند و اسلام هرگز در اثر سوء ظن کسی را کیفر نمی‌دهد.

دستورات اسلامی چنین است ولی زیاد، مجازاتهای سنگین خود را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۴۹

بنوعی دیگر انجام میداد و تازه این کیفربخشی‌ها، جزئی کوچک از جنایتهای بزرگش بود.

(۱) چنین سیاست زشت و سیاهی را که زیاد اعلام میکرد، بر مسلمانان ناشناخته بود و به آن عادت نداشتند و دلیل آن بود که مجری چنین سیاستی مردی سرکش و ستمگر است که میخواهد بزور بر مردم حکومت کند و دلهاشان را از ترس و هراس لبریز سازد و غاصبانه آنها را بفرمان خود درآورد.

سیاست غلط زیاد که بموجب آن سالم بجای مریض و آمده بجای رفته مجازات می‌شد بهر جهت از عدالت و مهربانی بدور بود و وقتی که زیاد چنین سیاستی را اعلام میداشت، ابو بلال مرداس بن ادیه برخاست و به آرامی گفت:

«خداوند بر خلاف گفتار تو فرمان داده و فرموده است (بار گناه کسی را بدوش دیگری نباید نهاد «۱») و هر کس نتیجه کار خود را می‌بیند «۲») بنابراین وعده‌های خداوندی از وعده‌های تو بهتر است».

زیاد با خشم و فریاد به او چنین پاسخ داد:

«ما برای تو و یارانت راهی نمی‌بینیم مگر اینکه در موج خون شنا کنی «۳»)»

زیاد چنین برنامه هراس‌انگیز و ستمگرانه‌ای را اجرا میکرد و همه آزادمردان و اندیشمندان را بکام مرگ کشید تا قدرت ستمگرانه‌اش استحکام یابد و کار آدمکشی را بجائی رسانید که گروهی را که به بی‌گناهی آنها آگاه بود و میدانست هیچ‌گونه دخالتی در کارهای سیاسی ندارند بیرحمانه می‌کشت، چنانکه روزی نگهبانان او مردی عرب را

(۱) - سوره نجم آیه ۳۸

(۲) - سوره نجم آیه ۳۹

(۳) - طبری ۱۳۵ / ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵۰

دست بسته بحضورش آوردند، زیاد به او گفت:

- مگر صدای جارچی‌ها را نشنیدی؟

- نه بخدا من از پیش گوسفندانم می‌آمدم که شب فرا رسید و ناچار بگوشه‌ای پناه بردم تا صبح شد و فرمان امیر را نشنیدم.

- بخدا قسم میدانم که راست می‌گوئی ولی مصالح اجتماعی ایجاب می‌کند که ترا

بکشم «۱»

(۱) سپس دستور داد او را بدون هیچ گناهی گردن بزنند، زیاد این چنین بیرحمانه خون

مسلمین را می‌ریخت و حرمتی برای جان مسلمانان قائل نبود و مسئولیتی در این باره

احساس نمی‌کرد، مخصوصاً این جنایتکار پست در ریختن خون شیعیان علی (ع)

بی‌پروائی می‌کرد و آنها را زیر هر ستاره ولای هر سنگ و کلوخی که می‌یافت می‌گرفت

و دست و پاهایشان را می‌برید و بر شاخه‌های درخت خرما بدارشان می‌آویخت و

چشمهایشان را بیرون می‌آورد و بخاک و خونشان می‌کشید «۲» و این بر عهده خداست

که از او انتقام بگیرد در برابر خونهایی که ریخته شد و جانهای با ارزشی که بهراس

افتاد و زنانی که بیوه شدند و کودکانی که مردند.

اینان گروهی از فرمانداران معاویه و جلادان خونخواری بودند که بر امت مسلمان

مسلط شدند و فرزندان آنها را کشتند و زنان را باقی گذاشتند و اموال را بغارت بردند و

به گسترش فساد و گناه تعمد ورزیدند.

(۲)

ستمی همه جائی

کارگزاران پسر هند در همه سرزمین‌های اسلامی در گسترش ستم و تجاوز تلاشی پی‌گیر داشتند و ادارات آنها، مرکز هراس و سراسیمگی بود و در گاهشان دروازه گرفتاریها و ستمکاریها بشمار میرفت

(۱) - طبری ۱۳۵ / ۶

(۲) - ابن ابی الحدید ۱۵ / ۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵۱

و هر کس به آنجا روی می‌آورد به آتش ستم می‌سوخند چنانکه عبد الملک در این باره می‌گوید، مردم بزندگانی اندکی قناعت میکردند و با همسری موافق میزیستند و هرگز بدستگاه ناپاک ما راه نمی‌یافتند که آزاری بینند «۱».

(۱) فرمانروایان اموی، ستمگری و تجاوز به حقوق مردم را به آخرین اندازه رسانیده بودند و اموال آنها را بناحق می‌ربودند و مالیاتهای سنگین به مسلمانها تحمیل میکردند و به پرداخت آن با نهایت سنگدلی و ادارشان میکردند چنانکه فان فلوتن می‌نویسد: بجای آنکه خلفاء (حاکمان اموی) از مأمورین خود مسئولیت و حساب و کتابی بخواهند و آنها را از ستم گستری و جنایت بازدارند برعکس در دزدی و غارتگری با آنها شریک می‌شدند و پولهای را که با رسوائی از مردم گرفته می‌شد بالا می‌کشیدند و به هر گونه تجاوزی که از طرف کارگزارانشان نسبت به اموال مردم صورت می‌گرفت رضایت میدادند و این گونه شرکت در غارت اموال عمومی دلیل آن بود که بیش از هر چیز به پر کردن خزانه مرکزی توجه داشتند «۲».

معاویه و دیگر حاکمان بنی امیه هرگز بحساب کارگزارانشان نمی‌رسیدند و آنها را از ستم و تجاوز بحقوق مسلمین باز نمی‌داشتند چنانکه عقبه بن هبیره اسدی ضمن اشعاری خطاب بمعاویه از ستمگری عمال و غارتگری اموال مردم مینالد و میگوید:
ای معاویه ما انسانیم کمی با ما نرمی کن آخر ما کوه و آهن که نیستیم

زمین‌های ما را خوردید و از کشاورزی خالی کردید دیگر کشاورزی و دروگری اینجا پیدا نمی‌شود

ما مردمی شدیم که همه چیزمان از دست

رفت

(۱) - الکامل ۱۰/۱۸۳ (۲) - السیاده العربیه ص ۲۸ زندگانی حسن بن علی (ع)

، ج ۲، ص: ۲۵۲ ولی یزید و پدر یزید بر ما حکومت می‌کنند وقتی که ما نبود شدیم باز هم بخلافت طمع دارید

نه ما و نه شما هیچ کدام همیشه زنده نخواهیم ماند

از منافع خلافت دست بردارید و درستکار باشید و فرومایگان و بردگان را بر ما فرمانروا نکنید

حقوق ما را به برابری پردازید و نمی‌خواهیم بینیم که سربازهای پشت سر یکدیگر بسر ما می‌آیند.

(۱) راعی نمیری شاعر هم خطاب به عبد الملک مروان شعری سروده و از جور و ستم

کارگزاران خلیفه نالیده است که چگونه مردم فقیر و بیچاره شده و سر به بیابانها

نهاده‌اند و جز یک شتر برای فرار خود چیزی برایشان نمانده است، او چنین می‌سراید:

ای خلیفه خدا ما گروهی هستیم مسلمان که صبح و شام سجده می‌کنیم

این ستمگران روزی که فرمانشان دادی نافرمانی کردند و اگر بدانی، گرفتاریهایی برای

مردم پدید آوردند

شیرمردان را گرفتند و پشتشان را شکستند با تازیانه و ایستاده بزنجیرشان کشیدند

تا آنجا که بر استخوانشان باقی نگذاشتند گوشتی و در دل‌هایشان فهم و ادراکی نماند

بر آنها سیلی‌ها نواختند و سرنگونشان کردند و آنها را در ترس و هراس باقی گذاشتند

توشه او را بردند و زمینگیرش کردند چنانکه نتوانست بجای دیگر برود

او امیر المؤمنین را میخواند و در برابرش بیابانی بود که بادها بدامنش می‌وزید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵۳ مثل هدهدائی که تیراندازان بال او را بشکنند و سرنگون شده از رهروان کمک بخواهد
 ای خلیفه خدا همانا بستگان من همگی چون پرندگان شدند که توانائی پرواز ندارند
 اینها گروهی هستند در اسلام که ترک نکردندز کاه را و تباه ساختند نمازشان را
 آنها مردم مرتد یمامه را نابود کردندهمچنانکه ستمکاران کشته میشوند
 در فصل بهار شیرها را نوشیدندمگر ترش و تلخ و اندک
 یحیی بر آنها تاخت و مستحکم ساخت بندی را که مسلمانان آن را سنگین دیدند
 فرمانهائی داد که بی نیازان را نیازمند کردبعد از بی نیازی و فقیرها را بیچاره ساخت
 اکنون بستگان من کارشان را وا گذاشتندبتو، یا منتظرند مدت کمی را (۱)».

(۱) این شعر که اسف و اندوهی بزرگ را در بر دارد نشانگر حقیقت تلخی است که شاعر در مضامین آن بتصویر ستمکاریهای والیان بنی امیه پرداخته و از تجاوزات آنها بحقوق مسلمانان سخن گفته است.

این تبهکاریها همچنان ادامه داشت و حتی در روزگار عمر بن عبد العزیز هم که میگویند دادگرترین پادشاهان بنی امیه بوده است چنین ستمگریهای سیاهی استمرار داشت و کارگزاران او هم از هیچ کاری در غارت اموال مردم و ربودن ثروت‌های عمومی فروگذار نمی کردند چنانکه کعب اشعری خطاب به او چنین می سراید:

(۱) - طبقات فحول الشعراء ص ۴۳۹. جمهره اشعار العرب ص ۳۴۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵۴ اگر تو فرمانروایانت را مراقبت میکنی همانا کارگزارانت در زمین همچون گرگهایند
 آنها فرمانت را هرگز نمی پذیرندمگر آنکه گردنهایشان را با شمشیر بزنی
 شمشیرهایی که در چنگ پشستازان بینا باشدو در فرود آمدنش زجرها و عذابها پدید آید (۱)».

مردی به عمر بن عبد العزیز که روی منبر بود چنین خطاب کرد و گفت: کسانی که در سرزمینها مأموریت دادی فرمانت را انداختند و حرامها را حلال دانستند آلوده دامنان بر منبرها بالا رفتند و همگی به ستمکاری و تجاوز پرداختند میخواستم امانتداری در آنها بیابم به عدالت ولی هیئات که مسلمان امینی پیدا نمیشود (۲)». (۱) مسلمانان در آن روزگار آزمایشی سخت را می گذرانیدند و ستم بزرگی را از حکومت اموی که برای نابودی حق تعمدی وافر داشت تحمل میکردند، روزگاری سیاه که سایه امویان بر آن سنگینی میکرد و می کوشیدند که با عدالت مبارزه کنند و فقر و بیچارگی را در همه سرزمینهای اسلامی رواج دهند. این جنایتها که از معاویه و دیگر ملوک بنی امیه برشمردیم موجب شد که مردم بر آنها بشورند و خشم گیرند و اجتماع اسلامی در همه مراحل تاریخ به این دودمان سیاه نفرین فرستد و با آنها دشمنی ورزد، زیرا آنها در دوران حکومتشان واقعیت کفر و جاهلی خود را نشان دادند، واقعیتی که هیچ گونه پیوستی با حقایق اسلامی نداشت.

(۱) - البیان و التبیان

(۲) - البیان و التبیان

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵۵

(۱) ظهور این واقعیت و نمایش این چهره سیاه بوسیله صلح امام حسن (ع) پدید آمد و این صلح میدانی بود که بنی امیه را پروای تاخت و تاز داد تا ماهیت خود را بمردم نشان دهند و زنده و مرده معاویه در معرض لعن و دشنام قرار گیرد و حکومت بنی امیه بصورت نمونه سیاهی از سلطه جابرانه ضد مردمی در آید.

ما بهمین شرح مختصر از جنایات بنی امیه که چهره تاریخ را سیاه کرد قناعت می کنیم جنایاتی که فقط با صلح امام حسن (ع) چهره از زیر نقاب فریب و تدلیس بیرون کشید و طغیان امویان و شایستگی خاندان پیامبر را اثبات کرد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵۷
(۱)

سیاست اهل بیت

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۵۹

(۱) شایسته است که در بیان اسباب و علل صلح امام حسن ع، شمه‌ای از سیاست اهل بیت را بیان داریم تا اصالت سیاست مبنائی آنها روشن شود و به هدفهای متعالی آنها که در سایه حکومت راستین اسلامی تحقق می‌پذیرد آگهی یابیم. تشریح این سیاست پاک و روشن بما امکان میدهد تا بهتر به علل صلح امام با حکومت سرکش روزگارش پی ببریم و بدانیم چرا و چگونه، نیروهای اهریمنی بنی امیه در مبارزه با امام و پدرش امیر المؤمنین پیروزی یافتند.
(۲)

سیاست مبنائی

سیاست راستینی که بایستی بر همه سرزمینهای اسلامی پرتو افکند در نظر اهل بیت سیاست مبنائی است که متضمن مصالح عمومی است و باید وسائلی برانگیخته شود تا جامعه به پیشرفتهای مادی و معنوی نائل گردد و به آرمانها و هدفهای متعالیش برسد و در برابر عوامل جور و جنایت حمایت شود و برابری در همه سامانها تحقق یابد و فرصتها و موقعیتهائی کافی بوجود آید تا مجتمع اسلامی از هر گونه فقر و نابسامانی در امان ماند.

سیاست اهل بیت بر بنیان دادگری کامل و حقیقت محض استوار است تا همه هدفها و آرمانهای روشن اسلامی در سایه حکومتی راستین، شکل پذیرد و این پیشروترین و

متعالی‌ترین سیاستی است که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۰

همه مردم مشتاق و خواهان آنند و عدالت سیاسی و عدالت اجتماعی هم در سایه چنین وضعی پدید می‌آید و در همه مراحل آن اطمینانی دور از اضطراب و امنیتی بیرون از هراس و عدالتی منزله از ستم تحقق می‌یابد و این درست بر خلاف سیاست سیاه و جابرانه بنی امیه است که شعار و تجاوز را برافراشتند و بهمه فریب‌ها و نیرنگها دست می‌زدند تا مصالح مردم را پایمال منافع شخصی خود سازند و بناحق و ناروا بر مجتمع مسلمانان حکومت کنند

(۱) سیاست اهل بیت هرگز بر مبنای نیرنگ و فریب و ریا و آشوب و گمراهی و روشهای غیر واقعی قرار نداشت بلکه سیاستی بود صریح و روشن در همه هدفها و برنامه‌هایش تا عدالت در همه جا گسترش یابد و همین سیاست صریح که در اقامه عدل و حق با نهایت وضوح پافشاری داشت موجب شد که سودجویان و آزمندان بر ضد آن برخیزند و خواهان روشی و حکومتی باشند که منافع شخصی آنها را بهدر ندهد و اگر خاندان پیامبر به خواستهای نامشروع آنها پاسخ مثبت میدادند، هرگز خلافت آنها بدیگران منتقل نمی‌شد ولی خاندان پیامبر، خشنودی خدا را می‌جستند و راه روشن حقیقت را می‌پیمودند و از اجرای نقشه‌های مخالف دین برکنار بودند.

(۲)

خلافت در نظر اهل بیت

خلافت در نظر خاندان پیامبر، سایه عدالت پروردگار در روی زمین بود که در پرتو آن بایستی عدالتی همگانی پدید آید و امن و رفاه همه جا را فراگیرد و همه مردم در آسایش و مصونیت بسربرند و چنانچه خلافت از چنین امتیازاتی برکنار باشد برای خاندان پیامبر حائز ارزشی نخواهد بود، چنانکه امیر المؤمنین درحالی که کفش خود را

پینه می‌زد در ناحیه ذی قار به ابن عباس فرمود:

- ای ابن عباس، این کفش بچند می‌ارزد؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۱

- ای امیر المؤمنین، این کفش ارزشی ندارد.

- بخدا قسم این کفش در نزد من از حکومت بر شما ارزنده‌تر است مگر آنکه بتوانم

حقی را برپای دارم و باطلی را نابود کنم کفش علی که از لیف خرما بود برای او از حکومتی که در آن عدالت استقرار نیابد و باطل نابود نگردد بیشتر ارزش داشت تا چه رسد به حکومتی که جابرانه، عدالت را تباه سازد و حق را بمیراند و باطل را زنده سازد.

(۱) امیر المؤمنین (ع) در یکی از گفتارش علت مخالفت با بیعت ابو بکر را چنین بیان میدارد:

«خداوندا تو میدانی که ما برای رسیدن به قدرت و حکومت و یا بچنگ آوردن مال

بی ارزش دنیا نمی‌کوشیم بلکه می‌خواهیم که دین تو را استقرار بخشیم و در زمین تو

صلح و شایستگی پدید آوریم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امان مانند و حدود تعطیل

شده‌ات اجرا گردد» (۱).

و بهمین دلایل استوار بود که علی (ع) علنا بر ابو بکر خشم گرفت و از پذیرش خلافت

او خودداری کرد و دلایلی فراوان بر شایستگی خود بر احراز مقام خلافت بیان داشت

ولی با او به جنگ برنخاست تا وحدت و اجتماع امت از هم نپاشد و در این امر از

فرمان پیامبر پیروی کرد که به او فرمود:

«ای علی تو مانند کعبه‌ای که مردم باید بسوی تو بیایند و تو نباید بسوی آنها بروی، پس

اگر به نزدت آمدند و خلافت را بتو عرضه داشتند از آنها بپذیر و اگر نیامدند تو هم به

پیش آنها نرو تا اینکه خودشان بسویت بیایند» (۲) در این صورت بر مسلمانان واجب

(۲) - اسد الغابه / ۳۱۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۲

است که از خاندان پیامبرشان پیروی کنند و بسوی آنها روی آورند، تا عترت رسول بین آنها بر طبق فرمان خدا حکم کنند و بحقیقت روشن و راه راست هدایتشان کنند. ولی مردم آن روزگار فریب دنیا را خوردند و حکومت‌های وقت گولشان زدند و از آنها بسود هوسها و آزهایشان بهره بردند و در نتیجه خلافت از خاندان پیامبر به ناهلان منتقل شد و هزاران بدبختی و سیه‌روزی برای مسلمانها پدید آمد و وضع نابسامانی پیش آمد که مسلمانها در طول تاریخ هنوز هم گرفتار نتایج شوم آن هستند.

(۱)

هدفهای برتر

اشاره

مقاصد عالی و نمونه‌های برتری که خاندان پیامبر، پرچمدار آن بودند و سیاست خود را بر بنیان آن استوار کردند، چنین است:

(۲)

الف - عدالت

سیاست اسلامی با همه مفاهیم و جوانبش بر بنیان داد‌گری استوار است که به آن گرایش مطلق دارد و همه برنامه‌هایش را در پرتو آن متمرکز و اجرا میکند و به کارگزارانش فرمان میدهد که عدالت را در همه پهنه‌های زندگی نمایان سازند و نایستی فرمانی از روی هوس و غرضهائی که مخالف اصول عدالت است صادر کنند چنانکه خداوند در قرآن میفرماید:

(وقتی که بین مردم حکم می‌کنید به داد‌گری فرمان دهید) «۱» و نیز میفرماید:

«ای داوود ما ترا در روی زمین بجانیشینی خود برگزیدیم پس در میان مردم بحق فرمان ده و از هوس پیروی مکن که از راه خدا دور خواهی ماند» (۲).

(۱) - سوره نساء آیه ۵۶

(۲) - سوره ص آیه ۲۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۳

(۱) و همه مسلمانان اقرار دارند که اگر فرمانروایی از عدالت انحراف جست باید از حکومت برکنار شود چنانکه امیر المؤمنین یکی از فرماندارانش را که بنا بشکایت زنی بنام سوده دختر عماره همدانی در حکومتش بی‌قانونی کرده بود از کار برکنار ساخت و درحالی که می‌گریست گفت:

«خداوندا، تو بر من و آنها گواهی که هرگز به آنها نگفته‌ام که بر بندگانت ستم کنند و حق ترا ترک گویند» و فوری فرمان عزل او را صادر کرد (۱) و امام صادق ع میفرمود: (از خدا بترسید و دادگری را پیشه کنید چنانکه خودتان به ستمکاران اعتراض می‌کنید (۲)).

خوشبختی هر ملت و پیشرفت آن وابسته به عدالت فرمانروایان اوست و اگر حکمرانان بساحت عدالت تجاوز کنند و در حکومت خود ستم ورزند، سرزمینها دچار سیه‌روزی و واژگونی میشود و اختلافها و برخوردها همه جا را فرا میگیرد و از این روی اسلام، توجهی فراوان به این حقیقت دارد که قضاوت و حکومت بمردان شایسته و معتمد واگذار شود زیرا فرمانروایی و قضاوت همراه با اشتباهات و لغزشهایی است که فقط شایسته کاران و بزرگان از آن در امان میمانند و متأسفانه تعداد آنها هم کم است و ما درباره گسترش عدالت بطور مشروح در کتاب نظام سیاسی در اسلام سخن گفته‌ایم و در اینجا نیازی به تفصیل بیشتر نداریم بلکه منظورمان این است که درباره سیاست اهل بیت شمه‌ای بنگاریم و بیان داریم که سیاست آنها بر مبنای عدالت همگانی استقرار

یافته و همه هدفهایشان بر چنین حقیقتی استوار است.

(۲)

ب- برابری

اسلام نعمت برابری را چنان بر اجتماع اسلامی بمانند باران

(۱)- عقد الفرید ۱ / ۲۱۱

(۲)- اصول کافی ۲ / ۱۴۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۴

بمساوات باریده که هرگز در تاریخ انسانی نظیری نداشته است و به آشکارائی لزوم

برابری و دادگری را بین همه افراد انسانی و نژادها و طبقات اعلام داشته و برای

سفیدپوستان بر سیاهپوستان و عرب بر غیر عرب هیچ گونه امتیازی قائل نشده و همه را

مانند دندانهای شانه مساوی دانسته و برای هیچ یک بر دیگری فضیلتی جز به تقوی و

عمل نیکو بحساب نیاورده است چنانکه استاد جیب میگوید:

«اسلام تنها دیانتی است که همیشه میکوشد همه انسانها را با نژادها و ملیتهای گوناگونی

که دارند در یکجا فراهم آورد و از پراکندگیها و دشمنیهای آنان جلوگیری کند و

بنیانش بر مساوات استوار است و اکنون که شاهد اینهمه برخوردها و اختلافها در

دولتها و ملت‌های شرق و غرب هستیم چاره‌ای جز گرایش به اسلام نداریم» (۱).

(۱) امیر المؤمنین ع در روزگار حکومتش اجرای چنین برابری و دادگری را بحد کامل

رعایت می‌کرد و به فرمانداران و کارگزارانش فرمان میداد که در بین مردم حقیقت

مساوات را حتی در نگاه کردن بچهره آنها معمول دارند چنانکه در یکی از فرمانهایش

می‌نویسد:

«پروبال مهر و عنایت خود را بر مردمان بگستران و چهره خود را به آنها گشاده گردان

و با همگان به نرمی رفتار کن و حتی در نگاه کردن به آنها مساوات را رعایت نما «۲» و در اشاره و سلام به همه یکسان باش تا ستمگران به ستم تو طمع نورزند و ناتوانان از عدالت تو نومید نگردند» «۳».

اجرای همین سیاست دادگرانه موجب شد که آتش کینه‌ها و حسادتها زبانه گیرد و نیروهای اهریمنانه سرکشان قدرت یابد

(۱) - النظام السیاسی فی الاسلام ص ۳۱۹

(۲) - منظور این است که در کارهای بسیار ساده هم رعایت عدالت لازم است.

(۳) - شرح نهج البلاغه محمد عبده ۳ / ۸۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۵

و در مبارزه با حکومت عادلانه او پیروز شوند (۱) چنانکه مدائنی می‌نویسد:

(از مهمترین عواملی که موجب پیروزی عرب بر علی بن ابی طالب ع گردید رعایت

مساواتی بود که بین همه مردمان اجرا می‌شد بطوری که برای اشراف نسبت به

تهیدستان و عرب بر غیر عرب امتیازی قائل نبود و رؤسای قبایل را بر افراد عادی برتری

نمیداد)

سرکشان قریش و جباران عرب که در التزام آنان بودند به هیچ روی هدفهای عالی

اسلامی را که متضمن اجرای برابری همگانی و گسترش عدالت و مبارزه با ستم بود

نمی‌پذیرفتند و خواهان امتیازهای جاهلی و تجاوز به اموال مسلمانان بودند و میخواستند

که همچنان بر مستمندان و ناتوانان چیره باشند و این خواستهای نادرست با روش فرزند

ابو طالب که پیشوای عدالت بزرگ اجتماعی در روی زمین بود مغایرت داشت، امام

حسن ع هم از روش و نقشه پدرش پیروی میکرد و از آن راه روشن، هرگز انحراف

نمی‌جست و بهمین سبب در برابر امواج دشمنی‌ها و کینه‌توزیها قرار گرفت.

(۲)

ج- آزادی

اسلام آزادی را برای همه پیروانش مقرر داشته و حکومت اسلامی را به حمایت آزادی و اجرای آن در پهنه زندگی فرمان داده است. آزادی همه جانبه‌ای که در همه شئون حیاتی مردم جریان داشته باشد، یعنی آزادی عقیده، آزادی اندیشه، آزادی ابراز رأی و آزادی در همه مراتب سیاسی و اجتماعی و اسلام همه این آزادیها را معتبر شمرده و از حقوق طبیعی انسانها در همه احوال دانسته است.

چنانکه امیر المؤمنین ع بروزگار خلافتش آزادی را با همه مفاهیمش بمردم بخشید و آنها را بقبول خلافت خود مجبور نساخت و جبرا بزیر فرمان خود نیاورد بلکه مخالفان حکومت خود را آزاد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۶

گذاشت تا هرگونه که بخواهند از آزادی خود بهره بگیرند و هیچ گاه متعرض آنها نشد و آزاری به آنها نرسانید، (۱) چنانکه با خوارج هم، چنین روشی را معمول داشت و ابتدا با آنها بجنگید، بلکه آنها را از طغیانشان ترسانید و با استدلال به اشتباهکاریهای آنها پاسخ داد.

ولی چون دید که دست از اندیشه سیاهشان بر نمی دارند و بر تمرد و نفاقشان باقی هستند بناگزییر آنها را از سر راه مسلمانان برداشت و میدانشان را خالی کرد اما این کار بهنگامی صورت گرفت که آنها در میهن اسلامی به تباہکاری پرداختند و امنیت مسلمانان را به مخاطره انداختند و آنگاه بر طبق فرمان خداوند، با آنها مبارزه کرد که خداوند میفرماید: (با کسانی که سرکشی می کنند جنگ کنید تا فرمان خدا را بپذیرند). پس از نبرد با خوارج، بازهم گروهی زیاد بین مردم عراق بودند که از روش نادرستشان پیروی میکردند ولی امام متعرض آنها نشد و سهم آنها را از بیت المال قطع نکرد و مانع خروجشان از کوفه نگردید، بلکه به آنها آزادی داد و مراقبتی از جانب حکومت بر

کارهایشان انجام نداد و به زندان و زنجیرشان نکشید و همین آزادی وسیع را به دار و دسته بنی امیه هم داد و هرگز به آنها تعرضی نکرد و آزاری باین عده که از بزرگترین دشمنانش بودند نرساند. چنین آزادی همه جایی و همگانی که از طرف امام به دار و دسته‌های مخالف حکومتش داده شد هرگز در تاریخ انسانی نظیر ندارد و نشان می‌دهد که سیاست سازنده اسلامی بر مبنای آزادی و عدم زور و جبر و تحمیل بر مردم استوار است و اجتماع را به آنچه نمیخواهند وادار نمی‌کند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۷

(۱)

د- صراحت و راستی

سیاست راستین و روشنی که خاندان پیامبر شعار آن را برافراشتند در پرتو واقعیت و راستی میدرخشد و از هر گونه نفاق و نیرنگ بدور است، و سیاستی که مردم را به وعده‌های دروغ نمی‌فریبد و به آرزوهای دروغین نمی‌کشاند بلکه در همه نقشه‌ها و برنامه‌هایش، صراحت و صدق نمایانست.

خاندان پیامبر در همه هنگامه‌های حیات چنین سیاستی را ابراز می‌داشتند و در منطق آنها هرگز نیرنگ و دروغی وجود نداشت چنانکه امام حسین ع فرزند پیامبر و نمونه روش اسلام راستین، بمردم مکه و کسانی که در بین راه به او پیوستند وقتی که خبر قتل نماینده‌اش در عراق، شهید عظیم مسلم بن عقیل به او رسید با صراحت از شهادت خود سخن گفت و بخیانت مردم کوفه و پیمان‌شکنی آنها تصریح کرد و فرمود پایان این سفر مرگ و شهادت است و در نتیجه گروهی از دنیاپرستان و آزمندان که به همراهش آمده بودند از دورش پراکنده شدند و امام در چنان موقعیت خطرناکی با نهایت صراحت، به بیان حقیقت پرداخت و پرده از چهره هدف و نقشه‌اش برداشت تا آنها که با اویند با بینش کامل بمیدان جهاد آیند و بدستور اسلام که متضمن راستی و صراحت

و مبرا از هر گونه دغل کاری و فریب است عمل کنند.

اگر نیرنگ و فریب بهر شکلی از اشکالش در اسلام جایز بود هنگامی که معاویه دشمن بزرگ اسلام بر امیر المؤمنین ع شورید، علی ع میتواندست پس از قتل عثمان با او کمی مدارا و سازش کند و او را در حکومت شام باقی گذارد و پس از آنکه خلافتش استقرار یافت او را از کار برکنار کند و از شر و تمردش خلاص شود ولی اسلام به او اجازه چنین سازش ناروایی را نمی‌داد بهمین جهت امام زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۸

حتی برای مدتی کوتاه بمعاویه اجازه حکومت نداد و این اثربخش‌ترین نمونه سیاست راستین امام بود.

(۱) از این روشنتر، مسئله صراحت امام در ماجرای شورای شش نفری است که امام دعوت عبد الرحمن بن عوف را که یکی از اعضای شورای برگزیده عمر بود نپذیرفت، عبد الرحمن با نهایت التماس می‌گفت حاضر است با امام بیعت کند و او را بمقام عظیم خلافت اسلامی برگزیند بشرطی که امام از روش شیخین (ابو بکر و عمر) پیروی کند و سیاست آنها را ادامه دهد ولی امام چنین شرطی را نپذیرفت و اعلام داشت که جز به کتاب خدا و سنت پیامبرش در رهبری مردم و شئون لازمه آن رفتار نخواهد کرد در صورتی که می‌توانست با این شرط در ابتدا موافقت کند و بعد از آن سرپیچد و سیاستش را بر طبق هدفهای اسلامی اجرا کند و مخالفان حکومت خود را بگیرد و ببندد ولی او از دروغ و نیرنگ پرهیز کرد و در قول و عمل جز بصدق و صراحت نگرائید.

اسلام همواره به راستی و صراحت فرمان می‌دهد و پیروان خود را از هر نیرنگی که بواقعیت نمی‌پیوندد و حکومتی راستین پدید نمی‌آورد باز میدارد چنانکه پیامبر فرمود:

«راستگو باشید که راستی شما را به نیکوئی و نیکوئی شما را به بهشت هدایت می‌کند و مادام که انسان راست می‌گوید و در جستجوی راستی است خداوند نامش را در شماره

راستان مینگارد، از دروغ پرهیزید که دروغ انسان را به گناه و گناه آدمی را به آتش می‌افکند و مادام که انسان دروغ بگوید و به نادرستی گراید در نزد خداوند نامش در شمار دروغگویان نوشته میشود» (۱).

خاندان پیامبر هم سیاست خود را بر اساس راستی و روشنی

(۱) - روایت مسلم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۶۹

بنیان می‌نهادند و از مکر و فریب بدور بودند (۱) چنانکه امیر المؤمنین ع میفرمود:

«اگر نیرنگ و فریب روشی جهنمی نمی‌بود من فریبکارترین مردم بودم».

و بیشتر اوقات آه‌هایی دردناک می‌کشید و درحالی که از خیانت‌های دشمنش دلی

اندوهناک داشت میفرمود:

«ای وای، آنها بمن نیرنگ میزنند و میدانند که من از فریشتان آگاهم و از آنها بهتر راه

مکر را می‌دانم ولی چون نیرنگ روشی جهنمی است در برابر خدعه آنها شکیبائی

میورزم و کاری را که آنها می‌کنند نمی‌کنم» (۱).

و درباره غدر و نیرنگ میفرمود:

«هر نیرنگبازی در قیامت پرچمی دارد که بوسیله آن شناخته میشود» (۲).

مکر و فریب از جان‌هایی برمی‌خیزد که ایمانی به ارزش‌های انسانی و حقایق دینی ندارند

و امیر المؤمنین ع فریبکاران را از ایمان بخدا دور میداند و میفرماید:

«کسی که بداند چه سرنوشتی در قیامت دارد هرگز به نیرنگ نمی‌پردازد و ما اکنون در

روزگاری هستیم که بیشتر مردمش حیل‌باز و تزویرکارند و نادانان، آنها را سیاستمدار و

چاره‌جو میداند، چه میشود آنها را؟، خدایشان بکشد! آنها میدانند که دگرگونی دل و

نیرنگبازی مانع رعایت امر و نهی خداست ولی توجهی به آن ندارند و در پی بدست

آوردن قدرت و فرصت هستند و پروائی در کار دین ندارند».

(۱) - جامع السعادات ۱/ ۲۰۲

(۲) - نهج البلاغه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۰

(۱) و در پاسخ یکی از بندگان و شهوت و مقام که گفته بود امام آگاهی به شئون

سیاست ندارد و معاویه از او آگاه‌تر و به اداره حکومت شایسته‌تر است، فرمود:

«بخدا قسم معاویه از من آگاه‌تر و زیرک‌تر نیست بلکه او نیرنگ می‌بازد و نافرمانی

میکند و اگر فریبکاری ناشایسته نبود من زیرک‌ترین مردم بودم» (۱).

سیاست امیر المؤمنین و ائمه اهل بیت در همه شئون حیاتی نمایانگر ارزشهای سیاسی

نیکوئی بود که اسلام آن را اعلام میداشت و اسلام هرگز فریب و نیرنگ و دروغ را

نمی‌پذیرد و هرگونه نفاقهای اجتماعی را هر چند پیروزیهای سیاسی موقتی را در

برداشته باشد امضاء نمی‌کند زیرا خلافت اسلامی مهمترین مرکز حیاتی مسلمانان است

و باید اعتماد همگانی را برانگیزد و بحقوق اجتماع و امت ایمان داشته باشد.

امام حسن ع هم از روش راستین و برنامه متعالی پدرش پیروی میکرد و به هیچ وسیله‌ای

که مورد تصویب دین نباشد دست نمیزد و از راههایی که بواقعیت نمی‌پیوست برکنار

بود و اگر بعضی روشهای معاویه را اتخاذ میکرد هرگز معاویه بر او پیروز نمی‌شد

چنانکه در این باره به سلیمان صرد فرمود:

«اگر برای دنیا می‌اندیشیدم و بخاطر آن کار میکردم و میکوشیدم معاویه از من تواناتر و

نیرومندتر نبود ولی من مثل شما فکر نمی‌کنم».

امام در ضمن این گفتار، نشان می‌دهد که اگر فقط بخاطر دنیا کار میکرد بر دشمنش

پیروز می‌شد ولی برای بدست آوردن حکومت در چنان موقعیتی باید دست بکار

اقداماتی شد که با دستورات اسلامی، همساز نیست و او از همه مسلمانان برعایت و

نگهبانی فرمانهای اسلامی بیشتر عشق میورزد.

(۱) - نهج البلاغه ۲ / ۲۰۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۱

(۱)

ه- فرمانداران و کارگزاران

سیاست اهل بیت بر این است که کارگزاران دستگاه حکومت اسلامی بایستی در شایستگی و پاکی و کفایت و قدرت در شئون مملکت از بهترین افراد اجتماع باشند تا مصالح همگانی را در برابر دیدگان خود قرار دهند و در روش خود دادگری ناب و سزاواری محض را بین مردم رواج دهند و امین مردمان باشند و بودجه حکومت را در راه آسایش اجتماع بمصرف رسانند و قبل از هر چیز از رشوه خواری برکنار مانند و چشم بدست مردم نباشند زیرا رشوه خواری موجب سقوط اخلاق و گسترش تباهی و باطل در کشور اسلامی میگردد، چنانکه امیر المؤمنین ع بفرماندهان سپاهش چنین نوشت:

«اما بعد، پیشینیان شما از آن جهت نابود شدند که حق را از مردم بازداشتند و باطل را فرایش خود نهادند» (۱). از مهمترین عواملی که حکومت را واژگون می سازد و بنابودی می اندازد بازندان حق مردم است که مجبور میشوند حق خود را بوسیله رشوه بگیرند و طبیعی است که چنین کاری امنیت عمومی را بخطر می اندازد و اجتماع را آشفته می سازد و موجب گسترش ستم و تباهی می گردد.

خاندان پیامبر به این مسأله دقیق تر می نگریستند و ژرف تر به بررسی آن می پرداختند تا آنجا که به فرمانداران خود دستور می دادند که با مردم هیچ گونه رابطه ای حتی ارتباط دوستی و عاطفی نداشته باشند و بهمین جهت وقتی که به امیر المؤمنین خبر دادند، سهل بن حنیف حاکم بصره به ضیافتی دعوت شده و آن را پذیرفته است، عملش را زشت

شمرد و نامه‌ای سرزنش آمیز به او نوشت و فرمود:
«اما بعد، بمن خبر رسید که یکی از جوانان بصره ترا به

(۱) - نهج البلاغه ۱ / ۱۵۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۲

ضیافتی دعوت کرده و تو با شتاب دعوتش را پذیرفته‌ای و بر سفره‌ای رنگین از غذاهای گوناگون و ظرفهای پرنشسته‌ای، هرگز گمان نمی‌کردم به ضیافتی بروی که توانگران به آن راه یابند و گرسنگان از آن برکنار باشند، درست بیندیش که این خوراکیها از کجا آمده و نخست نگاه کن که آیا این غذاهای رنگارنگ از راه حلال بدست آمده یا حرام و آنگاه دست بسفره دراز کن «۱».

(۱) اشعث بن قیس که میخواست خود را به امیر المؤمنین نزدیک سازد و به خلافتش تقرب جوید، روزی ظرفی از حلوی شیرین و مطبوع به پیش امام فرستاد و امام در برابر چنین ارمغانی فرمود:

«در شگفتم از کار مردی که در خانه مرا کوید و ظرفی سر بسته از غذا برآیم آورد، از این هدیه نابجا چنان بهم برآمدم که گویا آب دهن افعی یا زهر آن را برایم در کاسه ریخته‌اند به او گفتم این جایزه است یا زکاء یا صدقه که اینها بر ما اهل بیت حرام است گفت نه هدیه‌ای است که بحضور آورده‌ام به او گفتم زنان سوگوار بر تو بگریند، آیا ادراک خود را از دست داده‌ای یا دیوانه‌ای یا از خرد بدوری، بخدا قسم اگر هفت اقلیم و آنچه را در آنهاست بمن ببخشند تا در برابر خداوند را نافرمانی کنم بگرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای هرگز چنین نخواهم کرد، دنیای شما در برابر من از برگی که در دهان ملخی باشد و آن را بچود بی‌ارزش تر است.

علی ع را به لذت‌های ناپایدار و نعمت‌های گذران چه کار، بدرگاه خدا از تاریکی خرد و زشتی لغزش پناه می‌برم و از او در همه‌گاه یاری میجویم» «۲».

با اجرای چنین سیاست سازنده‌ای عدالت اجتماعی تحقق می‌یابد

(۱) - نهج البلاغه محمد عبده ۷۸ / ۳

(۲) - نهج البلاغه محمد عبده ۲۴۴ / ۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۳

و امنیت و آسایش همه جا دامن می‌گستراند و ستم و تجاوز نابود می‌گردد.

(۱)

و- خدمات سپاهی

سیاست اهل بیت، هرگز مردم را بزور بخدمت سپاهی در- نمی‌آورد و به جبر و نارضائی بجبهه جنگ نمی‌فرستاد، بلکه آنها را بجهاد میخواند و جهاد یکی از فرائض الهی است. در این صورت اگر کسی بجهاد رفت فرمان خدا را بجا آورده و اگر در خانه نشست از فرمان خدا سرپیچیده است و لازم نیست که مردم مورد تهدید و خشم قرار گیرند بلکه در اتخاذ تصمیم بجهاد آزاد هستند، امام حسن (ع) هم در نبرد با معاویه همین اصل را اجرا کرد و مردم را به زور وادار بجهاد نکرد بلکه آنها را بجهاد دعوت فرمود چنانکه پدرش امیر المؤمنین هم در جنگهای جمل و صفین و نهروان همین رفتار را با سپاهیان خود داشت، آنها میخواستند که مردم بعنوان دفاع از عقیده و ایمان خویش و اجرای فرمان خدا جهاد کنند ولی بنی امیه برعکس، مردم را به عنف و زور بسیج میکردند و متخلفین را به سخت‌ترین کیفرها میرسانیدند، چنانکه بگفته مورخان، وقتی که عبید الله بن زیاد مردم را به جنگ حضرت سید الشهداء بسیج میکرد مردی شامی را که از رفتن بجهاد خودداری کرد کشت و حجاج هم عمرو بن ضامی برجمی را که به سپاهیان مهلب بن ابی صفره نپیوست بقتل رسانید و شاعری در این باره گفت:

یکی از دو راه را انتخاب کن یا چون ابن ضبابی مرگ را و یا پیوستن به لشکر مهلب را و همین نقشه تهدیدآمیز بنی امیه بود که مردم را پذیرش جنگ وادار می ساخت و اگر امام حسن (ع) هم سپاهیان را بزور بزیر فرمان می آورد و متمردان را کیفر می داد و به هر کس بدگمان

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۴

می شد او را عقوبت می کرد، لشکرش این چنین دچار ورشکستی و از هم پاشیدگی نمی شد، ولی امام راه راست و روشنی را می پیمود که در آن هیچ انحراف و نیرنگی نبود و خشنودی خدا را بر هر چیز مقدم می دانست.

(۱)

ز - سیاست مالی

سیاست مالی اهل بیت متضمن مصرف بودجه مرکزی در راه مصالح عمومی مانند ایجاد تأسیسات خیریه و تنظیم منافع حیاتی مردم بود تا برای همیشه شبح سیاه فقر و درماندگی از بین برود، آنها حتی یک درهم را در راهی غیر از منافع مردم مصرف نمی کردند و در این مورد احتیاطی شدید معمول می داشتند چنانکه امیر المؤمنین (ع) وقتی که طلحه و زبیر برای گفتگوهای شخصی بحضورش آمدند فرمود چراغ بیت المال را خاموش کنند زیرا چراغی که با روغن بیت المال بسوزد نباید در استفاده های شخصی و خصوصی بکار آید.

همین روش حاد و سختگیرانه در حفظ اموال مردم بود که حسودان عرب و کینه توزان قریش را بر ضد او برانگیخت و گروهی بحضورش آمدند و درخواست کردند که سیاست خود را تغییر دهد و به او گفتند:

«ای امیر المؤمنین، این اموال را ببخش و اشراف و بزرگان عرب و قریش را بر بندگان و غیر عرب برتری ده و مخالفین خود را استمالت کن و بخود نزدیک گردان».

امام از این سخن سست و پست بخشم آمد و فرمود:
 «شما بمن دستور می‌دهید که پیروزی را با ستمکاری بدست آورم؟» «۱»-
 امتیاز عرب بر بردگان و بخشیدن اموال عمومی به اشراف و

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۱۸۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۵

سرشناسان، در نظر فرزند ابی طالب جرمی بزرگ و تجاوز بحقوق مسلمانان بشمار
 میرفت، و علی (ع) که پیشوای عدالت و برابری انسانی بود هرگز بزیر بار چنین گناهی
 نمی‌رفت.

(۱) اموال مسلمانان باید در راه مصالح آنها و تأمین زندگی محرومان و مستمندان
 صرف شود و رئیس دولت حق ندارد که آنها را بخود اختصاص دهد یا بکس و کارش
 ببخشد زیرا چنین کاری خیانت بخدا و مردم است و امیر المؤمنین بروزگار زمامداریش
 این سیاست مالی عادلانه را اجرا کرد و هرگز خانه و ملکی نگرفت و به آسایش و رفاه
 نپرداخت و جز جامه کهنه خویش لباسی نپوشید و خوراک لذیذی نخورد و از
 کامیابیهای زندگی بهره‌ای نبرد و زندگانش برابر با زندگانی بیچارگان و محرومان
 اجتماع بود، چنانکه هارون از پدرش عنتره نقل می‌کند که روزی بدیدار علی (ع) در
 بنای خورنق کوفه رفتم و دیدم قطیفه‌ای کهنه بر دوش دارد و هوا بشدت سرد است به
 او گفتم:

«ای امیر المؤمنین خداوند برای تو و خاندانت از بیت المال بهره‌ای مقرر داشته، چرا با
 جانت چنین می‌کنی؟ فرمود (بخدا قسم، من جامه‌ای از مال مردم نپوشیده‌ام و این قطیفه
 را با خود از مدینه آورده‌ام) «۱».

او برای پرهیز از سرما لباسی جز همان قطیفه که از مدینه آورده بود بر تن نداشت در
 صورتی که می‌توانست جامه‌های حریر گرانبها بپوشد ولی او هرگز نمی‌خواست از

اموال عمومی بنفع خود استفاده کند و حتی چیزی بخاندان و پسرانش اختصاص دهد، چنانکه ابو رافع متصدی بیت المال می گوید «۲):

(۱) - الکامل ۸ / ۱۷۳

(۲) - نام ابو رافع ابراهیم بود، میگویند او مردی قبطی بود که مسلمان شد و بعضی نوشته‌اند که غلام عباس عموی پیغمبر بود و چون عباس مسلمان شد ابو رافع پیامبر را به مسلمان شدن او بشارت داد و از بندگی آزاد شد مرگ او بگفته بعضی در زمان عثمان و بقول دیگر در زمان علی (ع) بود (استیعاب ۴ / ۷۰)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۶

(۱) علی امیر المؤمنین (ع) وقتی بخانه رفت گردن‌بند مرواریدی بگردن دخترش دید و دانست که از بیت المال است رنگش دگرگون شد و درحالی که بند بندش می‌لرزید پیش من آمد و گفت:

این گردن‌بند را از کجا آورده؟ بخدا قسم دستش را می‌برم.

من که این خشونت و سختی را دیدم گفتم:

بخدا قسم ای امیر المؤمنین، من او را در برابر ضمانت به او عاریه دادم.

امام آرام شد و خشمش نشست و فرمود:

(وقتی که با فاطمه (ع) ازدواج کردم فرشی نداشتم و فقط پوست گوسفندی در خانه

بود که شبها بر روی آن می‌خوابیدیم و روزها بروی دیگرش گوسفندها را علوفه

میدادیم و غیر از فاطمه کسی در خانه خدمت نمی‌کرد «۱»). و این بهترین نمونه یک

دادگری متعالی است که امام امتیازی برای دخترش نسبت بدختران مسلمانان قائل

نمی‌شد، و این آخرین و بالاترین درجه عدالتی است که هیچ کس پایه آن نرسیده

است.

نمونه دیگر از مساوات حکومت علی (ع) و احتیاط کامل در رعایت عدالت آن

حضرت روایتی است که عاصم بن کلیب «۲» از پدرش نقل میکند و میگوید:
اموالی از اصفهان برای علی (ع) رسید و حضرت آن را به هفت

(۱) - الکامل ۸ / ۱۷۳

(۲) - عاصم بن کلیب بن شهاب جرمی کوفی روایاتی از صحابه بزرگ پیامبر نقل کرده و گروهی دیگر آن روایات را از او نقل کرده‌اند و بگفته ابن معین و نسائی از ثقات محدثین بوده و ابن شهاب او را از عابدان و بهترین مردمان کوفه دانسته است او متهم پذیرش مذهب مرجئه گردید ولی از آن برائت جست، ابن حیان او را از ثقات شمرده و میگوید او مورد اعتماد و امین بود و در سال ۱۳۷ ه درگذشت (تهذیب التهذیب / ۵)
(۵۵)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۷

بخش تقسیم کرد و قرص نانی را هم که روی بارها یافت هفت تکه کرد و هر تکه را روی یکی از بخشها گذاشت و رؤسای هفت قبیله را فرا خواند که این سهمیه‌ها را بردارند و بین افراد خود تقسیم کنند و خودش بمیان آنها رفت و با قرعه سهام را به آنها داد.

(۱) این همان عدالت متعالی و برتری است که در هیچ یک از دوران تاریخ تحقق نیافته است عدالتی که زائیده بینش و تجربت است و به آخرین پایگاه اعلای برابری در زمینه زمامداری اسلامی رسیده است و ما هرگز نمیتوانیم به هیچ روی نظام سیاسی راستینی بوجود آوریم که عدالت بزرگ اسلامی چنانکه در روزگار فرزند ابی طالب تحقق یافت و فرزندانش نیز بهمان راه رفتند صورت پذیرد. در اینجا سخن خود را درباره تشریح سیاست والای اهل بیت پایان میدهیم. در این صورت اگر امام حسن (ع) از این رویه عالی انحراف می جست و راه سرکشان را می پیمود و به مداهنه و سازش می پرداخت و اموال مسلمانان را به مصرفی دیگر میرسانید هرگز حکومت به پسر هند

نمی‌رسید تا برای رسیدن بحکومت و حفظ آن بهمه راه‌های ناروا برود ولی امام نگهبانی اسلام و حفظ ارزشها و معنویت و آینده اسلام را برگزید و روش پیامبر و پدرش را پیمود همان روشی که با هیچ طریقی جز صراط اسلام سازگار نبود. اکنون باید پاسخ ناقدین صلح امام توجه کرد که می‌گویند چرا امام شهادت را اختیار نکرد و شایسته بود که او هم مانند برادرش سید الشهداء (ع) در راه مبارزه با بنی امیه پیکار کند تا کشته شود و ما بهنگام بحث درباره موقعیت امام حسین (ع) در مسئله صلح، پاسخی مفصل و گسترده بچنین انتقادهائی خواهیم داد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۷۹

(۱)

مقررات صلح

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۱

(۱) مورخان در شناخت نخستین کسی که به پیشنهاد صلح مبادرت کرد اختلافی فراوان دارند، ابن خلدون و جمعی از مورخان عقیده دارند که امام حسن (ع) پس از پراکندگی سپاهیان پیشهاد صلح کرد «۱» و گروهی دیگر می‌گویند پس از آنکه سرداران سپاه امام، نامه‌هایی بمعاویده نوشتند و آمادگی خود را برای تسلیم شدن بحکومت شام اعلام کردند معاویه نامه‌ای به امام نوشت و خواهان صلح گردید «۲».

سبط جوزی می‌گوید: معاویه نامه‌ای محرمانه به امام نوشت و تقاضای صلح کرد و امام نپذیرفت ولی بالاخره ناگزیر شد آن را بپذیرد «۳».

ولی گمان غالب این است که معاویه پیشنهاد صلح کرد،

(۱) - تاریخ ابن خلدون ۱۸۶/۲ و در اصابه آمده است که چون امام بوسیله خنجر

مجروح گردید عمرو بن سلمه ارحبی را به پیش معاویه فرستاد و شرایط صلح را به او اعلام فرمود و در کتاب الکامل ۳/ ۲۰۵ آمده است که چون سپاهیان امام پراکنده شدند امام طی نامه‌ای بمعاویه، از او تقاضای صلح کرد، ابن ابی الحدید هم در ۴/ ۸ همین خبر را آورده است.

(۲) - ارشاد ص ۱۷۰، کشف الغمه ص ۲۰۶ و مقاتل الطالبیین ص ۲۶

(۳) - تذکره الخواص ص ۲۰۶ و حاج احمد افندی در کتاب فضائل الاصحاب ص ۱۵۷ می‌نویسد: ممکن است هر دو خبر را باین طریق درست دانست که اول معاویه نامه‌ای در این باره به امام نوشته و بعد امام شرایط صلح را بیان فرموده است. وی نام بعضی مآخذ تاریخی را هم در کتاب خود آورده است. یعقوبی در ۲/ ۱۹۲ تاریخ خود می‌نویسد: وقتی که امام دید سپاهیان پراکنده شدند و توانائی جنگ ندارد با معاویه صلح کرد و دیگران همچین نوشته‌اند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۲

زیرا ترسید مردم عراق دوباره به افکار خود بازگردند و بیدار شوند و میدانست که آنها زود تغییر رأی میدهند و ممکن است دوباره آماده جنگ شوند و دلیل دیگری که ثابت می‌کند معاویه تقاضای صلح کرده است سخنان امام است که ضمن خطبه خود در مدائن فرمود:

«آگاه باشید که معاویه بما پیشنهادی داده که در آن عزت و انصاف وجود ندارد».

(۱) در هر صورت بررسی این مسأله ضرورتی ندارد زیرا اگر امام تقاضای صلح کرده باشد گناهی بر او نیست، چون پراکندگی و خیانت سپاه و گرفتاریهای فراوانی که امام را در بر گرفته بود حضرتش را برای چنین پیشنهادی ناگزیر می‌ساخت و اگر معاویه در پیشنهاد صلح پیشدستی کرده باشد باز هم بدون اشکال است زیرا علل و عوامل صلح را بطور کلی بیان داشتیم و نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم، آنچه اکنون مهم است بیان مقررات صلح است که از طرف امام پیشنهاد گردید.

مورخین در بیان شرایط صلح اختلافاتی فراوان دارند و گفتار آنها در این باره مختلف است و ما بعضی گفته‌های آنها را در زیر مینگاریم:

۱- بعضی مورخین نوشته‌اند که امام، عمرو بن سلمه همدانی و محمد اشعث کندی را برسالت نزد معاویه فرستاد تا از نظرات معاویه آگهی یابند و معاویه نامه‌ای به این شرح بوسیله آنها برای امام فرستاد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه به حسن بن علی از طرف معاویه بن ابی سفیان نوشته می‌شود:

من با تو صلح می‌کنم که حکومت مسلمانان پس از من بتو برسد و در این پیمان خدا و رسولش را به استوارترین پیمانها گواه می‌گیرم، عهدی که خداوند به محکم‌ترین روی از بندگانش بگیرد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۳

و تعهد می‌کنم که هرگز دشمنی و مخالفتی با تو نکنم و زیانی نرسانم و هر سال یک میلیون درهم از بیت المال بتو پردازم و مالیات ناحیه پسا و دارابگرد را بتو واگذارم که کارگزارانت آن را وصول و بدستور تو مصرف کنند».

(۱) این عهدنامه را، عبد الله بن عامر و عمرو بن سلمه کندی و عبد الرحمن بن سمره و محمد اشعث کندی گواهی کردند و در ماه ربیع الآخر سال چهل و یک هجری نوشته شد.

طبق این نامه، معاویه در برابر امام، در سه مورد تعهد کرده است:

(۱) خلافت پس از او به امام واگذار شود.

(۲) هر سال مبلغ یک میلیون درهم به امام پرداخت گردد.

(۳) مالیات دو بخش از نواحی فارس به امام واگذار شود تا کارگزاران امام آنها را دریافت کنند.

امام این نامه را دریافت داشت و یکی از مردان بنی عبدالمطلب را بنام عبد الله بن

حارث بن نوفل که خواهرزاده معاویه بود، به نزد معاویه فرستاد و به او فرمود به پیش دائیت برو و به او بگو اگر مسلمانان در امان خواهند بود با تو صلح می‌کنم. عبد الله به پیش معاویه رفت و پیغام امام را رسانید و گفت امام، خواستار در امان بودن همه مسلمانان است، معاویه این شرط را پذیرفت و نامه سفیدی را امضاء کرد و گفت امام هر شرطی را که می‌خواهد در این نامه بنویسد. عبد الله این نامه را که متضمن اختیارات تام امام در بیان شرایط صلح بود با خود آورد و امام شرایط صلح را در آن نوشت و ما شرایط پیشنهادی امام را با بررسی روایات مختلفی که در این باره شده است بیان می‌داریم زیرا اختلافی در اصل این جریان وجود ندارد و فقط دکتراطه حسین درباره آن اشکال

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۴

کرده است «۱».

(۱) ۲- گروهی از جمله طبری و ابن اثیر، جریان را به گونه‌ای دیگر آورده‌اند که

خلاصه آن چنین است:

امام نامه‌ای بمعاویه نوشت و شرایطی برای صلح پیشنهاد کرد که چنانچه آنها را بپذیرد و اجرا کند صلح برقرار شود و گرنه پذیرفته نشود، معاویه نامه امام را گرفت و پیش خود نگه داشت.

پیش از رسیدن این نامه، معاویه نامه سفید امضائی برای امام نوشته بود تا هرگونه شرایطی را که برای صلح می‌خواهد در آن بنویسد و امام در این نامه سفید شرایط بیشتری مرقوم داشت و آن را نزد خود نگه داشت و چون خلافت به معاویه رسید امام از او خواست که به شرایط اخیر صلح رفتار کند ولی معاویه گفت، من همان شرایطی را می‌پذیرم که طی نامه پیشین مقرر داشته بودی و امام حسن (ع) فرمود باید طبق پیمانی که بستی و تعهدی که کردی همه شرایطی را که پذیرفته‌ای اجرا کنی، در این مورد اختلافی پدید آمد ولی معاویه به هیچ‌کدام از شرایط صلح وفا نکرد «۲».

در این روایت هیچ‌گونه اشاره‌ای بشرایط امام در مرحله نخستین و شرایط دیگر آن حضرت در نامه سفید امضاء، نشده است فقط ابو الفداء در تاریخ خود به شرایط نخستین امام اشاره میکند و میگوید:

«حسن (ع) نامه‌ای به معاویه نوشت و برای صلح شرایطی قائل شد و گفت اگر این شرایط را بپذیری من سخت را می‌شنوم و فرمان میبرم!! معاویه هم اجابت کرد. پیشنهاد حسن (ع) این بود که موجودی بیت المال کوفه به او واگذار شود و مالیات دارابگرد از نواحی فارس متعلق به او باشد و هرگز معاویه علی (ع) را دشنام ندهد. معاویه حاضر نشد که از دشنام علی (ع) دست بردارد، امام از او خواست

(۱) - الفتنه الکبری ۲/ ۲۰۰

(۲) - الکامل ۳/ ۲۰۵، طبری ۶/ ۹۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۵

که لااقل در حضور او به پدرش ناسزا نگویند، معاویه این شرط را پذیرفت ولی به آن هم وفا نکرد «۱».

(۱) ولی گفته ابن اثیر و طبری درست بنظر نمی‌آید زیرا اگر شرایط اخیر امام دارای اهمیت بوده است، چرا به آنها اشاره‌ای نشده و در تاریخ ذکر نگردیده است و اگر از آن شرایط باید چشم پوشیم با وجود بی‌خبری معاویه و عدم اقرار او به چنین مقرراتی، چه لزومی به تثبیت آنها بود، علاوه بر این، معاویه در چنان موقعیتی آماده بود که هرگونه پیشنهاد امام را بپذیرد.

(۲) ۳- ابن عبد البر چنین نقل می‌کند که «امام نامه‌ای به معاویه نوشت و گفت بشرطی خلافت را به او وامی‌گذارد که هیچ‌یک از مردم مدینه و حجاز و عراق را که در زمان پدرش بر ضد معاویه اقدامی کرده‌اند مورد تعقیب قرار ندهد. معاویه از این پیشنهاد بشدت شادمان شد ولی گفت ده نفر را از این گروه هرگز امان نخواهم داد و ضمن

نامه‌ای به امام اظهار داشت که من عهد کرده‌ام هرگاه بر قیس بن سعد دست یابم زبان و دست او را ببرم، امام در پاسخ او نوشت چنانچه بخواهی قیس یا دیگری را بمیزانی کم یا زیاد آزار برسانی هرگز با تو بیعت نخواهم کرد، معاویه هم نامه سفید امضائی برای حسن (ع) فرستاد و گفت آنچه میخواهی در این نامه بنویس که من خواهم پذیرفت و با این وضع صلح برقرار شد و امام شرط کرد که خلافت پس از معاویه به او برسد و معاویه همه این مقررات را قبول کرد» (۲).

بر طبق این روایت معلوم می‌شود که مهمترین شرط امام در قبول صلح، امنیت همه یاران او و پدرش بوده و چنین شرطی در صدر

(۱) - تاریخ ابی‌الفداء ۱ / ۱۹۲

(۲) - الاستیعاب ۱ / ۳۷۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۶

مهمترین مقررات صلح بیان شده است و اما اینکه صلح بدین گونه برقرار شده است در باره‌اش باید تردید داشت.

(۱) ۴- گروهی از مورخین عقیده دارند که امام و معاویه طبق پیمان نامه‌ای بشرح زیر با یکدیگر صلح کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم «این صلح نامه‌ای است که بموجب آن حسن بن علی بن ابی طالب با معاویه بن ابی سفیان صلح می‌کند و مقرر میدارد که بشرطی حکومت مسلمانان را به او وامی‌گذارد که طبق فرمان خدا و سنت پیامبر و روش خلفای شایسته‌اش عمل کند و پس از خود کسی را بخلافت مسلمین انتخاب نکند و تعیین خلیفه را بشورای مسلمانان واگذارد و همه مسلمانان در سرزمین خدا در شام و عراق و حجاز و یمن امنیت یابند و یاران و شیعیان علی و مالها و زنان و فرزندان‌شان در امان باشند. و معاویه بن ابی سفیان باید در این پیمان در گرو عهد و میثاق الهی باشد پیمانی که

خداوند هر یک از بندگانش را به اجرای آن ملزم میدارد و هرگز نباید نسبت به حسن (ع) و برادرش حسین (ع) و هیچ کدام از فرزندان پیامبر در پنهان و آشکارا آزاری روا دارد و توطئه‌ای بچیند و هیچ کس را در میهن اسلامی به وحشت و هراس بکشاند و جمعی بر این پیمان گواهی دادند و خداوند بهترین گواهیست» (۱).

این صلح‌نامه با بهترین صورتی چگونگی صلح را که متضمن مقرراتی مهم در حفظ مصالح مسلمانان است بیان میدارد ولی ما تردید داریم که همه مقرراتی که امام تعیین کرده است در این نامه ذکر شده باشد. بنابراین ما همه شرایطی را که مورخان یاد کرده‌اند بیان میداریم، اگر چه همه آنها تمام مقررات صلح را بیان نکرده و فقط

(۱) - فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۵۴، کشف الغمه اربلی ص ۱۷۰، البحار ۱۰/۱۱۵،

فضائل الاصحاب ص ۱۵۷، الصواعق المحرقة ص ۸۱.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۷

بذکر بعضی از آنها پرداخته‌اند و دیگر شرایط را مورخین دیگر نوشته‌اند ولی همگی اقرار دارند که تمام مقررات صلح را نقل نکرده‌اند.

(۱) اینک مجموعه شرایط:

۱- واگذاری خلافت بمعایه بشرطی که بکتاب خدا و سنت پیامبر «۱» و روش خلفای شایسته عمل کند «۲».

۲- معاویه حق ندارد برای خود جانشینی برگزیند و پس از او خلافت به حسن «۳» و بعد از او به حسین باید برسد «۴».

۳- همه مردم در هر رنگ و نژادی که هستند از امنیت کامل برخوردار باشند و معاویه باید از آنچه پیشتر کرده‌اند درگذرد و هیچ کس را ببهانه دشمنی‌های گذشته کیفر ندهد و با مردم عراق بخشونت رفتار نکند «۵».

۴- معاویه حق ندارد خود را امیر المؤمنین بنامد «۶».

۵- در حضور معاویه اقامه شهادت نشود «۷».

۶- به امیر المؤمنین دشنام ندهد «۸» و از حضرتش جز به نیکی یاد نکند «۹».

(۱)- این ماده در پیمان نامه‌ای که بیان کردیم یاد شده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۸/۴، آن را آورده است.

(۲)- البحار ۱۰/۱۱۵، النصائح الکافیة چاپ دوم ص ۱۵۹ که از کتاب فتح الباری و صحیح بخاری نقل شده است.

(۳)- الاصابه ۱/۳۲۹، طبقات الکبریٰ شعرانی ص ۲۳، حیات الحیوان دمیری ۱/۵۷، تهذیب التهذیب ۲/۲۲۹، تهذیب الاسماء و اللغات ۱/۱۹۹، ذخائر العقبیٰ ص ۱۳۹، الامامة و السیاسة ۱/۱۷۱، ینابیع الموده ص ۲۹۳ و در این کتاب آمده است که خلافت بعد از معاویه به آراء شورای مسلمین باشد.

(۴)- عمدة الطالب جمال حسنی ص ۵۲

(۵)- دینوری ص ۲۰۰، مقاتل الطالبیین ص ۲۶

(۶)- تذکرة الخواص ابن جوزی ص ۲۰۶

(۷)- اعیان الشیعة ۴/۴۳

(۸)- نفس المصدر

(۹)- مقاتل الطالبیین ص ۲۶، شرح نهج البلاغه ۴/۱۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۸

(۱) ۷- حق هر ذیحقی را به او برساند «۱».

۸- شیعیان علی (ع) در هر کجا که هستند در امان باشند و متعرض آنها نگردد «۲».

۹- بین فرزندان مقتولینی که در جنگ‌های جمل و صفین جزء سپاهیان علی (ع)

بوده‌اند یک میلیون درهم تقسیم کند و این مبلغ را از مالیات دارابجرد بپردازد «۳».

۱۰- موجودی بیت المال کوفه را به امام بپردازد «۴» و وامهای او را ادا کند و هر سال

صد هزار درم به امام بدهد «۵».

۱۱- هرگز به امام حسن (ع) و برادرش حسین (ع) و هیچ‌یک از خاندان پیامبر در آشکارا و نهان ستمی و آزاری نرساند و هیچ‌کس را در سرزمین‌های اسلامی به وحشت نیندازد «۶».

این‌ها مقررات و مواد صلحی بود که مورخان یاد کرده‌اند اما اینکه آیا امام همه این مواد یا برخی از آنها را یاد کرده است بحثی است که باید مورد بررسی قرار گیرد و ما قبل از آنکه به تحلیل و تحقیق این مقررات پردازیم باید بدانیم که این صلح در کجا برقرار شد و چه وقت مقررات آن اجرا گردید.

(۲)

مکان صلح

بنوشته مورخان موثق، مراسم صلح در ناحیه مسکن انجام یافت و در این سرزمین با حضور گروهی عظیم از مردم شام، مقررات

-
- (۱)- فصول المهمة ص ۱۴۴ و مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۷/۲
- (۲)- اعیان الشیعة ۴۳/۴، طبری ۹۷/۶، علل الشرایع ص ۸۱
- (۳)- البحار ۱۰/۱۰۱، تاریخ دول الاسلام ۱/۵۲، الامامة و السياسة ص ۲۰۰، تاریخ ابن عساکر ۴/۲۲۱ در این کتاب آمده که مالیات پسا و دارابگرد ...
- (۴)- تاریخ دول الاسلام ۱/۵۳
- (۵)- جوهرة الکلام ص ۱۱۲
- (۶)- البحار ۱۰/۱۱۵، النصائح الکافیة ص ۱۶۰
- زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۸۹
- صلح اعلام و اجرا شد ولی بعضی مورخین عقیده دارند که صلح در بیت المقدس

برقرار شد «۱». و برخی محل صلح را ناحیه‌ای بنام اذرح در سرزمین شام میدانند «۲»، ولی این دو قول اخیر، درست بنظر نمیرسد و نمیتوان به آن اعتماد کرد.

(۱)

زمان صلح

زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲ ۲۸۹ زمان صلح ص : ۲۸۹

همچنانکه در مورد مکان صلح بین مورخان اختلاف است در زمان صلح همچنین اختلافی وجود دارد، چنانکه موقع عقد و اجرای صلح، ربیع الاول سال چهل و یک هجری، ربیع الآخر و جمادی الاولی ذکر شده است بنابراین مدت خلافت امام به ترتیب پنج ماه و نیم، شش ماه و چند روز و هفت ماه و چند روز بحساب می‌آید «۳». و بعضی صلح را در ربیع الاول سال چهارم هجری میدانند «۴»، ولی صحیح‌ترین روایت بقول بیشتر مورخان مدت خلافت آن حضرت را شش ماه بیان میدارد.

بعضی مورخین این سال را که صلح در آن برقرار شد (اندوه همیشگی) و برخی (سال اتحاد همگانی) نامیده‌اند و منظور گروه اخیر این بوده که در این سال مسلمانان پس از تفرقه و پراکندگی به اتحاد گرائیده‌اند ولی بنظر ما این نامگذاری کاملاً بر خلاف حقیقت است زیرا در این سال بود که مسلمانان گرفتار بزرگترین شر تاریخ شدند و فتنه‌ها همچون پاره ابرهای سیاه بر آنها سایه افکند و حقایق دین دگرگون

(۱) - تاریخ الخميس ۲ / ۳۲۳، دائرة المعارف بستانی ۷ / ۳۸

(۲) - تذکره الخواص ص ۲۰۶

(۳) - تاریخ ابی الفداء ۱ / ۱۹۳

(۴) - تهذیب التهذیب ۲ / ۲۲۹ و در کتاب استیعاب آمده است که امام در جمادی الاول سال ۴۱ هجری خلافت را بمعاونیه واگذار کرد و کسانی که میگویند صلح در

سال چهل هجری اتفاق افتاد اشتباه کرده‌اند، در تاریخ سینا آمده است که امام در ۲۶ ربیع الثانی سال چهل و یک هجری از خلافت کناره‌گیری کرد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۰

گردید و سنت‌های اسلامی عوض شد و خلافت اسلامی به مسیر دردناکی منتقل شد و از ستمکاری به ستمکار دیگری به وراثت رسید تا بدانجا که میهن اسلامی در موجی از خون و ستم و جنایت فرو رفت (۱) چنانکه جاحظ میگوید: «در این سال معاویه بر مسند پادشاهی تکیه زد و قدرت خود را بر باقیمانده اعضای شوری و انبوه مسلمانان مهاجر و انصار تحمیل کرد، پس این سال را نباید (سال اتحاد همگانی) (عام الجماعة) نامید بلکه باید آن را سال پراکندگی و قهر و زور نامید، سالی که امامت اسلامی به پادشاهی کسری و مقام قیصر تبدیل یافت (۱)».

در این سال دروازه خلافت بر هر دو پاشنه‌اش بروی معاویه کسرای عرب باز شد و همه گونه ستم و جنایت بمردم رو آورد و مسلمانان مخصوصاً شیعیان علی (ع) به چنان رنج و گرفتاری و اندوه و جنایتی گرفتار آمدند که تاریخ نظیر آن را بیاد ندارد.

ابن ابی الحدید درباره جریانات پس از صلح می‌نویسد «هیچ کس از مؤمنان باقی نماند مگر آنکه از مرگش می‌هراسید و در سرزمینها فراری بود و پناهگاهی پیدا نمی‌کرد» آیا با وجود چنین ستم همه جایی و همگانی سزاوار است که چنین سالی را سال یگانگی و دوستی بنامیم؟

(۲)

بررسی و تحقیق

اشاره

در اینجا ناگزیریم نظری هر چند کوتاه بشرایطی که امام درباره صلح ارائه فرمود بیندازیم و به اختصار درباره آنها تحقیق و بررسی کنیم زیرا چنین مقرراتی حائز اهمیت

فراوانی بود و موجب شد که پیروزی ظاهری معاویه را بشکستی مفتضحانه بکشاند و خوار و رسوایش کند و از عنوان حاکم عادل به واپسین مقام زمامداران ستمگر سرنگونش سازد.

(۱) - الغدیر ۱۰/ ۲۲۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۱

(۱) اما شرایطی که شرحش گذشت همگی جز دو شرط مورد قبول ماست یکی اینکه امام درخواست کرده باشد که موجودی بیت المال کوفه به او واگذار شود دیگر آنکه بخواهد تا هر ساله برای او و برادرش حسین «ع» حقوقی سالیانه قائل شوند.

درباره شرط اول باید گفت که چنین پیشنهادی کاملاً از واقعیت بدور است زیرا بیت المال کوفه و موجودی آن در اختیار شخص امام بود و بهر نحو که میخواست در آن تصرف میکرد و مانعی در برابر نداشت در این صورت لزومی نداشت که از معاویه بخواهد که این اموال در اختیار او قرار گیرد، دیگر آنکه بیت المال کوفه موجودی فراوانی نداشت زیرا سیاست اهل بیت همیشه ایجاب میکرد که موجودی بیت المال فوراً بمصرف مصالح مسلمین برسد.

شرط دیگر هم بعید بنظر میرسد زیرا امام هرگز نیاز و احتیاجی بمال معاویه نداشت و اگر هم چنین شرطی از طرف امام پیشنهاد شده باشد مانعی برای امام ندارد، زیرا گرفتن حق مسلمانان از فرمانروایان ستمکار کاری لازم است چنانکه در این باره بتفصیل در پاسخ به اعتراض بمسئله سفر امام بدمشق سخن خواهیم گفت و بگفته بعضی مورخان، این دو شرط را معاویه در مراحل نخستین صلح تعهد کرده و دیگر مورخین، چنین شرایطی را از جانب امام دانسته‌اند.

بهر حال هدف از شرایطی که امام در قبول صلح ارائه فرمود، ایجاد امنیت همگانی برای مسلمانان و دعوت آنها به بیداری و رهائی از استبداد بنی امیه بود و همچنین نشان

میداد که امام همچنان حق شرعی خود را که خلافت اسلامی است برای خود ثابت می‌داند و معاویه را مردی غاصب می‌شمارد و هیچ‌گاه از حق مسلم امامت خود چشم نمی‌پوشد. اینک شرایط صلح را بدین شرح بررسی می‌کنیم:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۲

(۱)

۱- عمل بکتاب خدا

امام با ارائه چنین شرطی، میدان را برای معاویه خالی نگذارد تا هر گونه که بخواهد بر مسلمانان حکومت کند بلکه او را ملزم ساخت که باید در سیاست خود و کارگزارانش فرمان خدا و سنت پیامبر را رعایت کند و چنانچه می‌دانست که معاویه در پرتو تعلیمات قرآن و در مسیر فرامین اسلامی حرکت می‌کند هرگز چنین شرطی را مقرر نمی‌داشت و آن را از مهمترین شرایط صلح بشمار نمی‌آورد.

(۲)

۲- مسأله جانشینی

امام در پیمان صلح، مسأله بسیار مهمی را مطرح فرمود و به انتقال خلافت اسلامی پس از مرگ معاویه توجهی دقیق کرد و معاویه را ملزم ساخت که جانشینی برای خود انتخاب نکند و خلافت را پس از خود به امام و برادرش حسین (ع) واگذارد. و به گفته بعضی مصادر تاریخی، خلافت را پس از خود بتعیین شورای مسلمانان بسپارد در هر دو صورت امام خواست است که خلافت به پایگاه والای حقیقی خود بازگردد و پیشنهاد چنین شرطی بدان جهت بود که امام از روش سیاه معاویه بخوبی آگاهی داشت و می‌دانست که معاویه خلافت را بصورت پادشاهی جابرانه‌ای در می‌آورد و آن را در خاندان تبهکار خود موروثی می‌سازد و هدف امام این بود که مردم را بچنین واقعیت

تلخی آگاه سازد و بیدارشان گرداند تا در صورت اجرای چنین تصمیم شومی بر ضد او بشورند.

(۳)

۳- امنیت همگانی

از شرایط مهمی که امام به اجرای آن اهمی خاص داشت گسترش امنیت و ایجاد آسایش و رفاه بین همه مسلمانان در هر نژاد و قومیت بود و از مهرورزی گرم و روشن امام نسبت بجامعه اسلامی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۳

حکایت میکرد، چنانکه در این ماده مقرر فرمود که معاویه حق ندارد هیچ کس را به بهانه حوادث گذشته تعقیب کند و یا مردم عراق را دچار سختی و انتقامجوئی سازد، زیرا امام می دانست که معاویه به محض روی کار آمدن دست بکشتار و کیفر خواهد زد و مؤمنان را بانتقام جنگ صفین بنابودی خواهد کشانید.

(۱)

۴- نفی عنوان امیر المؤمنین

طبق شرط پیشنهادی امام، نباید معاویه خود را امیر المؤمنین بنامد، بمفهوم چنین شرطی، معاویه حق سلطه دینی و معنوی بر امام و سایر مسلمانان ندارد بلکه حاکم زورگوی و غاصبی است که بچیرگی و عنف بر مسلمانان تسلط یافته و حکومت او غیر شرعی و غاصبانه است و در این صورت خلافت و امامت اسلامی برای امام محفوظ می ماند.

(۲)

۵- منع اقامه شهادت

ارائه چنین شرطی، معاویه را بخواری و رسوائی میکشاند و ثابت می‌کند که او حاکمی ستمکار و متجاوز است، زیرا بنا بگفته فقها، اقامه شهادت باید در حضور حاکم عادل شرعی انجام یابد و این از وظایف خاصه حاکم شرع است و وقتی که اقامه شهادت در حضور معاویه درست نباشد، حکومت او صلاحیت شرعی ندارد و چنین حاکمی، غاصب و زورگوی و ستمگر است و فرمانش قابل اجرا نیست و حق ندارد در شئون مردم دخالت کند و در این صورت بر مسلمانان واجب است که بر او بشورند و این مقام را از او بازگیرند و به کسی سپارند که عدالت ورزد و خون مسلمانان را حفظ کند و مال و جان و ناموس اجتماع اسلامی را نگهداری نماید و این شرط نشان میدهد که خلیفه حقیقی اسلامی امام است و معاویه زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۴ مردی غاصب و زورگو است.

(۱)

۶- ترک دشنام به امیر المؤمنین (ع)

امام در شرایط صلح، مقرر داشت که معاویه باید دشنام به امیر المؤمنین (ع) را ترک گوید و باین وسیله خواست کینه‌توزی صریح و همیشگی پسر هند را نسبت به علی (ع) نشان دهد و بمردم بگوید که معاویه با اهانت بمقام امیر المؤمنین (ع) تعالیم و شئون اسلامی را زیر پا میگذارد زیرا اسلام اهانت و دشنام دادن به هر مرد مسلمان را تحریم کرده و معاویه با چنین زشتکاری رسوای خود اهمیتی بدستورات اسلامی نمی‌دهد، و چنانکه با وجود قبول این شرط، بازهم در برابر اجتماع مسلمانان بساحت امیر مؤمنان گستاخی میکرد، شرایط پیمان را به هیچ می‌انگاشت و امام با ارائه چنین شرطی معاویه را رسوا کرد و ماسک فریبی را که بنام دین بر چهره زشت و سیاهش انداخته بود پاره

کرد.

(۲)

۷- امنیت عمومی شیعیان

امام به یاران خود و شیعیان راستین پدرش مهری شدید میورزید و در مقررات صلح، شرط کرد که معاویه بایستی خون آنها را نریزد و متعرض و مزاحم آنها نگردد و آزارشان نرساند و این شرط از مهمترین مقررات صلح بود چنانکه مرحوم آل یاسین می گوید «امام در پیمان صلح شرط کرد، که شیعیان او و پدرش بایستی در امان بمانند و بازماندگان نشان نگهداری شوند و باین وسیله میخواست پاداش ارادت و استقامت آنها را بدهد و همچنانشان در نگهبانی حقیقت و یاری مخلصانه مقام ولایت نگهدارد و برای احقاق حق و حمایت از خاندان پیامبر آماده‌شان سازد» (۱). و بیشتر شرایط این پیمان‌نامه

(۱) - صلح الحسن ص ۲۵۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۵

متضمن مصالح شیعیان و حفظ حقوق آنها بود تا از هر گونه تعرض و گزندی در امان باشند.

(۱)

۸- خراج دارابگرد

امام ضمن شرایط صلح، معاویه را ملزم ساخت که در آمدی را به شیعیان او و پدرش اختصاص دهد و در این زمینه خراج ناحیه دارابگرد را تعیین فرمود (۱). باید دانست که درآمدهای حکومت اسلامی چند گونه است: برخی از این عواید به اصطلاح فقهی، فیء نام دارد که شامل مالیات زمینهای است که

مسلمانان ضمن فتوحات بدست آورده‌اند و این درآمد بایستی در راه مصالح عمومی مصرف شود و شئون اجتماعی به نیروی آن قوام گیرد و صرف بودجه ارتش شود و ایجاد بهره‌مندیهای همگانی را در بر گیرد.

نوعی دیگر از درآمدهای حکومت اسلامی صدقه است که بر سرمایه‌های مخصوص و واردات بازار تجارت وضع میگردد و بایستی از سرمایه‌داران گرفته شود و بمستمندان پرداخت گردد تا ریشه نیازمندی قطع شود و مبارزه‌ای شدید بر ضد فقر و مسکنت بوجود آید چنانکه پیامبر فرمود:

«من مأمورم که صدقات را از توانگران شما بازگیرم و بمستمندان پردازم».

در این زمینه امام حسن (ع) نمی‌خواست که صدقات را بگیرد زیرا صدقه بر خاندان پیامبر حرام بود و از طرفی چون صدقه، اختصاص به مستمندان و گرسنگان و سیه‌روزان داشت، امام حاضر نبود از چنین بودجه‌ای برای شیعیان خود استفاده کند و بهتر آن دید از خراج

(۱) - دارابگرد سرزمین وسیعی در حدود اهواز است که بوسیله مسلمانان گشوده شد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۶

دارابگرد که زمینهای آن از اراضی مفتوح العنوه است بهره گیرد و بدون منع شرعی درآمد این اراضی را به شیعیان اختصاص دهد و مسلم است که امام حق چنین تصرفی را بنفع مصالح اسلامی دارد.

(۱)

۹- امان بخاندان پیامبر

امام از معاویه طبق چنین شرطی، پیمان گرفت که نباید نسبت به او و برادرش حسین ع و دیگر افراد خاندان رسول گستاخی و جسارتی ورزد و علیه آنها توطئه بچیند و فریبی

و دسیسه‌ای بکار برد و امنیت آنها را به مخاطره اندازد، زیرا می‌دانست که معاویه با سرشت پست و تباهی که دارد بالاخره بچنین کاری دست خواهد زد و از هیچ جنایتی نسبت بخاندان پیامبر، پرهیز نخواهد کرد و چنانکه دیدیم آن حضرت را با زهر مسموم ساخت و امام با ارائه چنین شرطی و دیگر مقرراتی که برای صلح تعیین فرمود خواست تا پرده از روی فریبکاریهای معاویه بردارد و عار و عیار این عنصر زشتکار را نشان دهد و بمسلمانان بفهماند که این مرد تبه‌کار هیچ‌گونه تعهد و مسئولیتی را در برابر دین و جامعه مسلمین نمی‌فهمد و نمی‌پذیرد.

(۲) اینها برخی از مقررات پیشنهادی صلح بود که از طرف امام ارائه شد و بررسی آنها از کمال عقل و اندیشه نافذ آن حضرت حکایت می‌کند که توانست بدین وسیله بر دشمن فریبکاری چیرگی یابد و ماهیت واقعی او را بمردم بشناساند، چنانکه مرحوم آل یاسین درباره این پیمان‌نامه می‌نویسد:

«بررسی مواد پیمان‌نامه صلح و مقرراتی که از طرف امام تعیین شد، بشایستگی ما را از احاطه علمی امام و آگاهی دقیق آن جناب باخبر می‌سازد و بخوبی نشان می‌دهد که چگونه امام بشرایط دقیق سیاستی راستین توجه داشته و دیپلماسی آگاهانه‌ای را رعایت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۷

فرموده است، و اگر اجرای چنین سیاستی را کسی دیگر در بین ملت و مملکت خود با شرایطی هم نظیر متعهد می‌شد بدون شک در رأس سیاستمداران بزرگ و اندیشمندان دقیق‌النظر قرار می‌گرفت و هرگز به سستی رأی و شکست اجتماعی متهم نمی‌گردید و بلکه بر هر گونه تردید و اشتباهی در ترسیم نقشه‌های اجتماعی فائق می‌آمد و بدرستی نشان میداد که با شایستگی فکری هیچ‌گونه موقعیتی را در زمینه عملی از دست نداده و از سرگردانیها و سستی‌ها بکنار رفته است و تعیین همین شرایط بزرگترین دلیل اندیشه رسای امام است که برای نگهبانی مردمش در حال آینده، تدبیری راستین و عمیق و نیکو بکار برده و مقررات پیمان صلح را در برابر دشمن نابکاری بدرستی ارائه فرموده

است (۱)».

(۱) - صلح الحسن ص ۲۵۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۲۹۹

(۱)

موقعیت امام حسین (ع)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۱

(۱) وضع و موقعیت حضرت سید الشهداء امام حسین (ع) هم در جریان صلح بمانند نظر و عقیده برادرش امام حسن (ع) بود و او هم در چنان شرایطی، رعایت صلح و مسالمت را ضروری میدانست و عقیده داشت که در موقعیت نابسامان و از هم پاشیدگی سپاه عراق، وقوع جنگ با معاویه بسود مسلمانان نیست و معاویه میدان بیشتری برای زشتکاری‌های خود می‌یابد و ضربه‌های هولناکتری و پیکره مجتمع مسلمین وارد می‌سازد.

و ما طی فصلهای گذشته از خیانت‌های رسوای سران سپاه عراق سخن گفتیم و بیان داشتیم که چگونه به سپاهیان معاویه می‌پیوستند و یا در نهان با معاویه پیوند و پیوستی خائنه داشتند و حاضر بودند که امام را ترور کنند و یا دست بسته تسلیم معاویه نمایند و با چنین وضع سیاه و دردناکی چگونه امام میتوانست به پشت گرمی این سپاهیان خیانتکار و فرصت طلب بجنگ با معاویه اقدام کند.

امام حسین (ع) که شخصاً این صحنه اندوه بار را بمعاینه میدید و حوادث تلخی را که برادرش به آن گرفتار بود از نظر میگذرانید بخوبی میدانست که به امید این سپاهیان از هم پاشیده و خائن و تبهکار هرگز نمیتوان با معاویه جنگید و بر او پیروز شد و بهمین سبب اقدام برادرش را در پذیرش صلح تأیید می‌کرد و هرگز با نظر امام مخالفت

نمی نمود.

ولی برخی از مورخین گمان میبرند که امام حسین (ع) از اقدام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۲

برادرش ناخشنود بوده و به امام گفته است:

«ترا بخدا پیشنهاد معاویه را میپذیر و روش پدرت را ترک مکن».

(۱) و امام حسن (ع) در جوابش گفت: «من در این کار از تو داناترم» (۱).

و همچنین گفته اند که امام حسن (ع) به پسر عمویش عبد الله ابن جعفر فرمود:

«من فکری بنظرم رسیده و دوست دارم که تو هم از آن پیروی کنی». عبد الله گفت چه

بنظرت رسیده؟ امام فرمود «میخواهم بمدینه بروم و در آنجا اقامت گزینم و خلافت را

بمعاویه واگذارم، زیرا فتنه ها بدرازا کشید و خونها ریخته شد و پیوندها گسسته شد و

مرزها ناآرامی یافت» (۲).

پسر جعفر، سخن امام را پذیرفت و گفت:

«خداوند ترا از امت محمد پاداش نیکو دهد، منم با تو هستم».

بعد امام بدنبال حسین (ع) فرستاد و وقتی که آمد به او گفت:

«من اراده ای دارم و دوست دارم که تو هم آن را بپذیری».

حسین (ع) گفت چه اراده ای دارید؟

امام نظر خود را همچنانکه به عبد الله بن جعفر بیان داشته بود به برادرش نیز اظهار کرد:

حسین (ع) خشمگین شد و گفت:

«پناه بخدا، اگر پدرت را در آرامگاهش تکذیب کنی و سخن معاویه را بپذیری».

امام حسن (ع) از سخن برادرش ناراحت شد و گفت:

(۱) - اسد الغابه و غیره

(۲) - تاریخ ابن عساکر ۴ / ۲۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۳

«بخدا قسم هر چه گفتم با آن مخالفت کردی، بخدا قسم میخواهم که ترا در خانه‌ای بیندازم و درش را گل کنم، تا این کار تمام شود».

وقتی که حسین (ع) دید برادرش خشمگین شد و در اجرای صلح پافشاری میکند، بناچار تغییر عقیده داد و بنرمی گفت:

«تو بزرگترین پسران علی (ع) و جانشین او هستی و ما پیرو اندیشه تو هستیم، آنچه میخواهی بکن» (۱).

(۱) بدون شک این روایت تاریخی نادرست و ساختگی است زیرا امام حسین (ع) به عواملی که برادرش را بقبول صلح وادار کرد آگاه بود و رأیش کاملاً با نظریه امام موافق بود و هرگز مخالفت و اختلافی در این باره نداشت، چنانکه وقتی امام حسن (ع) بقبول صلح تن درداد، گروهی از سرداران و سرشناسان سپاه بحضور امام حسین (ع) آمدند و از او خواستند که صلح با معاویه را نقض کند و با او بجنگ پردازد ولی امام حسین (ع) پیشنهاد آنها را نپذیرفت و چنانچه نظرش مخالف رأی امام بود، پیشنهاد آنها را قبول نکرد.

وقتی هم که امام حسن (ع) از دنیا رفت، عده‌ای از بزرگان عراق نامه‌هایی برای امام حسین (ع) نوشتند و از آن حضرت خواستند که بر ضد معاویه انقلاب کند ولی امام در پاسخ آنها فرمود:

«تا معاویه زنده است هیچ اقدامی نمی‌کنم و هنگامی که مرد در این باره می‌اندیشم» (۲).

خودداری حسین (ع) از جنگ تا وقتی که معاویه زنده بود بروشنی نشان میدهد که امام، برقراری صلح موقت با او را ضروری

(۱) - تاریخ ابن عساکر

(۲) - ارشاد مفید و دیگر کتب.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۴

میدانسته است زیرا قیام بر ضد معاویه و قربانی شدن در جنگ با او هیچ گونه سودی نداشت چون معاویه با فریبکاریهای خود چنانکه پیشتر گفتیم مسیر انقلاب را منحرف میکرد و حتی از آن بنفع خود بهره میبرد.

(۱) ولی در این هم شکی نیست که امام حسین از صلح با معاویه غمی بزرگ در دل داشت چنانکه برادرش حسن (ع) هم از این ماجرا بسختی رنج میبرد ولی آنها با چنان شرایطی جز قبول صلح چاره‌ای نمی‌یافتند و توان جنگ با معاویه را نداشتند. دلیل نادرستی خبری که مورخان درباره مخالفت امام حسین با صلح برادرش آورده‌اند این است که میگویند امام حسن به برادرش گفت «به هر کاری که دست زدم تو مخالفت کردی».

سستی و نادرستی این سخن کاملاً روشن است زیرا این گفته بیانگر مخالفت صریح امام حسین با نظرات برادرش امام حسن است در صورتی که این دو برادر هر دو در دامان پیامبر تربیت یافته‌اند و شارع اسلام چنان مکارم اخلاق و روش راستین حیات را به آنها آموخته بود که نمونه کاملی از اخلاق عظیم پیامبر بودند و در این صورت چگونه حسین (ع) با برادرش در امری که متضمن مصالح عالیّه مسلمانان بود مخالفت میکرد. امام حسین (ع) همیشه مقام برادرش را بزرگ می‌شمرد و بتجلیل مقامش می‌پرداخت و هرگز بر خلاف نظرش رفتار نمی‌کرد چنانکه امام باقر (ع) در این باره میفرماید: «حسین بمنظور احترام برادرش حسن هرگز در برابر او سخن نمی‌گفت» (۱).

با چنین احترامی که حسین (ع) درباره برادرش رعایت میکرد

(۱) - مناقب ابن شهر آشوب ۲/ ۱۴۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۵

آیا سزاوار است که بگوئیم حسن (ع) به برادرش گفت، به هر کاری که دست زدم تو با آن مخالفت کردی!!

(۱) دکتر طه حسین هم، این خبر دروغین را در کتابش آورده و میگوید «حسین (ع) از صلح برادرش ناخشنود بود و با آن مخالفت میکرد تا آنجا که امام حسن میخواست او را بزنجیری آهنین بکشد و تا انجام صلح او را همچنان مقید نگه دارد!!» و می‌افزاید که «حسین از اقدام به صلح عیجوثی میکرد زیرا آن را مخالف روش پدرش میدانست» و بالاخره میگوید «امام حسین دید ناچار است که از نظر برادرش پیروی کند و بدین جهت اطاعت نمود ولی در مدینه پس از چند سال که از صلح گذشت، امام حسین (ع) بشدت مشتاق جنگ بود و بدنبال فرصتی می‌گشت که جنگ را دوباره آغاز کند» (۱). و اینکه گفته است «امام حسین با صلح برادرش مخالفت می‌کرد تا بدانجا که امام حسن او را تهدید کرد که بزنجیر آهنینش خواهد کشانید و علت مخالفت حسین (ع) این بود که صلح را با روش پدرش مغایر میدید» سخنی نادرست است زیرا اگر امام حسین از صلح برادرش ناراضی بود، دعوت مردم کوفه را پس از اجرای صلح می‌پذیرفت و بجنگ با معاویه برمی‌خاست و یا پس از شهادت برادرش بر ضد معاویه انقلاب میکرد، علاوه بر این اگر صلح امام مخالف روش امیر المؤمنین بود، حسین (ع) حتی یک لحظه سکوت نمی‌کرد، زیرا خاموشی در اجرای حق نمودار ترس و معصیت است و خود امام حسن هم بر خلاف روش پدرش که همان سنت رسول الله است اقدامی نمیکرد و صلح را نمی‌پذیرفت.

البته حسین (ع) شوقی فراوان بجهاد داشت چنانکه تشنه‌ای

(۱) - الفتنۃ الکبریٰ ۲/ ۲۱۳ و این روایات را استاد محمود عقاد در کتاب ابی‌الشهداء

نادرست دانسته است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۶

به آب نیازمند باشد و غمی بزرگ بر دلش سنگینی میکرد ولی در این اندوه جانگاہ تنها نبود و برادرش هم در همه این دردها و ناکامیها با او همراه بود و هر دو با هم بسختی و تلخی، شکیبائی میورزیدند و منتظر فرصتی بودند که بر حکومت بنی امیه برشورند ولی فرصتی که پیروزی حتمی در بر داشته باشد مادامی که معاویه زنده بود بدست نمی آمد و جنگ معاویه زیانهای فراوانی را برای اسلام و مسلمین بار می آورد.

(۱) در اینجا یک مسئله دیگر باقی می ماند که ما اشاره ای بآن در علل صلح نکردیم، مسئله ای که ناقدین صلح روی آن پافشاری می کنند و میگویند چرا امام حسن با وجود نداشتن یاران فراوان بجنگ با معاویه نپرداخت، زیرا در این صورت او هم مانند برادرش حسین بمقام شهادت نائل می آمد و ما پاسخ این شبهه را به پیشوای بزرگ علمی اسلامی جناب آیه الله فقیه سید عبدالحسین شرف الدین وامیگذاریم زیرا آن مرحوم در مقاله ای تحت عنوان (انقلاب حسین دست آورد صلح حسن) پرده از این راز برداشته است و این مقاله که در جراید محلی عربی نشر یافت پاسخگوی این مسأله است که در زیر بشرح آن میپردازیم:

«از مدتی پیش در نظر داشتم به بررسی صلح امام حسن پردازم و شبهه ای را که در دل بعضی افراد کم مطالعه و ناآگاه از مسائل تاریخی پدید آمده برطرف کنم زیرا بیشتر مردمان بمصادر اصیل علمی درباره شناخت خاندان پیامبر مراجعه نمی کنند و خضوع آنها را در حال سختی و آسودگی در برابر مبدأ اعلای آفرینش در نمی یابند همان مبدأ مقدس و متعالی که خاندان پیامبر به اطاعت او اهتمامی تمام داشتند و جان خود را در راه او فدا می کردند و سراپا مطیع فرمان خداوند بودند و آنجا که خدا میخواست دست بر هم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۷

می نهادند و بخواست او در موقعیتی دیگر دست بمبارزه می گشادند.

(۱) من در پی فرصتی بودم که این شبهه را از اقدام حضرت ابی محمد الحسن فرزند

پیامبر در مورد صلح برطرف سازم و با دلایل علمی، حقیقت را بیان سازم و پرده از چهره این واقعیت بردارم ولی گرفتاریهای سنگینی که بر دوش میکشیدم مرا از انجام این وظیفه باز میداشت ولی اکنون بطور اختصار به این مسئله حساس اشاره میکنم و بدفع این شبهه میپردازم امید آنکه سخن من بصورت دانه‌ای درآید که درختی بارور از آن برخیزد و فرصتی پیش آید که نگارندگان آزاد با قلمهای تیز و پرتوان خود به همراه اندیشمندان بزرگ به روشنگری حقایق پردازند.

اتفاقاً این شبهه پیشینه‌دار است و در زمان امام هم گروهی افراد کوتاه‌اندیش از یاران حضرت حسن بصلح امام اعتراض داشتند و امام را بخاطر نجنبیدن با معاویه سرزنش میکردند تا بدانجا که خطر قتل امام پیش آمد و عده‌ای از یاران امام بحضورش آمدند و خشن‌ترین سلامها را به او دادند و گفتند «سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان». البته میتوانیم عذر آنها را در شدت احساسات و حرارت نیروی حماسی آنها بدانیم که بر نیروی خردشان غلبه کرده بود و بسختی طرفدار جنگ بودند و مصالح عمومی را در استقرار صلح درک نمی‌کردند.

ممکن هم هست چنین باشد ولی ما نمی‌خواهیم عذر آنها را بپذیریم بلکه مقصودمان بررسی و بیان شبهه است و می‌خواهیم آن را از زبان دوست و دشمن در گاههای مختلف مورد مطالعه قرار دهیم و ثابت کنیم که ایراد چنین شبهه‌ای زائیده ناآگاهی و عدم احاطه بمسائل اساسی است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۸

(۱) ما بهنگامی که صلح و جنگ امام را در میزان یک بررسی درست اندازه می‌گیریم می‌بینیم کفه صلح کاملاً بر جنگ برتری دارد و معیارهای دقیق علمی به آن اعتبار می‌بخشد و چنانچه مسأله را از نظر مادی و یا از نظر روانی بسنجیم لزوم صلح از هر جهت ضروری مینماید.

از نظر مادی که نگاه کنیم می‌بینیم که امام حسن به همراهی سپاهیان سست عنصر و

بیچاره‌ای می‌جنگد که قبل از نبرد آماده فرارند و چگونه امام میتواند به امید چنین نیروی از هم پاشیده‌ای با معاویه بجنگد، معاویه فریبکاری که حتی توانست بر ارتش امیر المؤمنین پیروز شود در صورتی که سپاهیان علی (ع) دارای چنان معنویتی بودند که زمین در زیر پایشان میلرزید و امتیازات دیگری نیز داشتند که سپاهیان امام حسن فاقد چنان معنویت‌ها و مزایائی بودند.

در اینجا میتوان گفت که شایسته بود امام حسن با وجود همین شرایط نبرد کند تا شهید شود و با افتخار جان سپارد ولی در اینجا دقت نظری در شناخت موقعیت آن زمان لازم است و با یک بررسی کامل در می‌یابیم که در آن روزگار با فریب کاریهای معاویه چهره شهادت مسخ می‌شد و معاویه به آن رنگ خروج بر ضد مسلمانان و اخلاص‌گری در نظم اجتماعی مسلمین می‌داد زیرا در آن وقت یک ملاک راستین حقیقی برای شناخت واقعیتها وجود نداشت تا قربانی شدن و فداکاری کردن اثر عمیق خود را در افکار و اذهان باقی بگذارد و در نتیجه خون شهید بهدر میرفت و نه تنها بی‌جهت می‌مرد بلکه نام و اعتبارش هم بعنوان مرگی دیگر لوٹ می‌شد.

در آن روزگار حیات اجتماعی اسلامی دیگرگون شده و بسود یک حکومت ستمکار تغییر جهت داده و نفع‌پرستی یک پادشاهی شکل گرفته از کنار خلافت اسلامی بهمه سوی چنگ انداخته بود،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۰۹

اما معاویه با زیرکی و فریبکاری خائنانه‌اش توانسته بود چهره شوم حکومت خود را در پرده فریبی از تظاهرات اسلامی و مظاهر مسلمانی چنان بپوشاند که اکثریت مردم بواقعیت ننگین او پی نبرند.

در چنین وضعی امام حسن (ع) به دو علت چاره‌ای جز قبول صلح نداشت:

(۱) ۱- دنیا آنچنان بمعاویه روی آورده بود که با کمک پول و فریب توانست پسر عموی امام را که سردار سپاهش بود بفریبد و بسوی خود بکشاند.

۲- اگر امام خود را بدامان مرگ می‌انداخت و بشهادت میرسید معاویه چهره شهادت را منع میکرد و حتی از آن بنفع خود بهره میبرد.

در این صورت چه نفعی مادی در کشته شدن امام حاصل می‌شد جز اینکه معاویه از مرگ و حیات امام در صورت جنگ سود میبرد. همین سیاست اثربخش و نافذ امام بعقیده من بزرگترین دلیل عظمت آن حضرت بود که در خطرناکترین هنگامه‌ای که اسلام بنابودی تهدید می‌شد با اجرای آن توانست پرده سالوس از چهره زشت معاویه سرکش و طاغوت خیانتکار تاریخ بردارد و اگر صلح امام نمی‌بود مردم از نهاد سیاه معاویه و دودمانش آگاه نمی‌شدند و در آن صورت شهادت حسین (ع) همچنین اثر جاودانه‌ای پدید نمی‌آورد.

و اگر بخواهیم از جنبه معنوی مسئله صلح امام را بررسی کنیم بازهم می‌بینیم که مسلماً کفه آن بر جنگ برتری دارد، زیرا حسن (ع) حکومت را بخاطر حکم‌روائی نمیخواست بلکه هدفش از حکومت اصلاح حال امت و گسترش عدالت و آسایش در بین مسلمانان بود و گمان نمی‌کنم که این عقیده معنوی مخالفتی با دلیل مادی صلح داشته باشد زیرا پدر و جد امام همچنین روشی را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۰

داشتند و حسن (ع) که میراث بر حقایق اسلام بود از کانون روشنی الهام میگرفت که نفوذ و قدرت را بدون اجرای عدالت و خیر به هیچ می‌انگاشت.

(۱) بهمین جهت برای حسن (ع) فرود از مقام خلافت بسیار آسان بود زیرا با شرایط موجود نمی‌توانست به ایجاد خیر و عدالت پردازد و در سایه همراهی گروهی که در گودال شهوات سرنگون شده بودند و خود را به پول معاویه میفروختند امکان اجرای دادگری برای امام نبود بلکه بر او واجب بود که از خلافت دست بردارد و میدان را برای بنی امیه خالی بگذارد، واقعیت انحرافی خود را نشان دهند و بدین ترتیب نقشه سیاسی راستین امام اجرا شود و حق و باطل بدرستی و روشنی نمایان گردد.

پس آنها که اجرای صلح را بر امام خرده میگیرند هرگز احساس بیشتری از شخص امام نسبت بدردهائی که او را فرا گرفته بود نداشتند.

بنابراین قربانی شدن و فداکاری مهم امام این بود که دردهای فراوانی را در زمینه برکناری از مقام خلافت تحمل نماید و اعتراضهای فراوانی را در راه وصول به هدفهای مقدس و متعالیش بجان خریداری کند، پس فداکاری حسن (ع) از شهادت حسین (ع) اگر زیادتر نباشد کمتر نیست.

پس اگر از جنبه مادی و یا معنوی به بررسی این مسأله پردازیم در هر حال باین نتیجه میرسیم که صلح حسن (ع) از اساسی‌ترین مبانی قیام آزادی‌بخش حسین (ع) است و در نزد گروه امامیه هر دو فداکاری یکی است اگر چه مظاهر آنها مختلف و یا بظاهر مخالف باشد و بحق باید گفت که روز عاشورا دست آورد و نتیجه روز مدائن است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۱

(۱) درود خداوند بر دو پیشوای جوانان اهل بهشت باد، خداوند بیاد فداکاریهای آنها به هر روز و هر گاه و در آینده مسلمانان را بهره‌مند سازد و اعراب و همه مسلمانها را تحت رهبری و راهنمائیهای آنان توفیق بخشد و در موقعیت دشوار کنونی براه راستین آنها را هدایت فرماید» (۱).

با توجه به این گفتار عالم بزرگ اسلامی مرحوم شرف الدین که بدلائیل محکم علمی استوار است بر ما مشخص می‌شود که اگر امام حسن (ع) در آن موقعیت سیاه و خطرناک، جان خود را می‌باخت و قربانی می‌شد، شهادتش بدون نتیجه می‌ماند و حقی پایدار نمیشد و باطلی نابود نمی‌گردید، زیرا معاویه با فریبکاری و نیرنگ‌بازیش مسئولیت را بگردن امام می‌انداخت و خودش را در ارتکاب جرم تبرئه میکرد و بمردم می‌گفت (من حسن را بصلح دعوت کردم ولی او نپذیرفت و خواهان جنگ بود من میخواستم که او زنده بماند ولی او اراده قتل مرا داشت، نظر من این بود که خون مسلمانان ریخته نشود اما او میخواست که مردم در نبرد بین ما کشته شوند).

با ظاهر سازی و ریاکاری شگفت‌انگیزی که معاویه تا آن روز از خود نشان میداد میتوانست بدین گونه حقایق را وارونه نشان دهد در آن صورت شهادت امام بدون اثر و بی‌فایده میماند.

اما شهادت جاودانه حسین (ع) با موقعیت زمان و مقتضیات آن روز کاملاً موافق بود زیرا یزید تبه‌کار همچون پدرش مشاوران نیرنگ باز و دیپلماتی مثل عمرو عاص و مغیره بن شعبه و مانند آنها را در حاشیه دستگاه خود نداشت تا امور خلافتش را اداره کنند و از جهل و غرورش بکاهند و بدوران یزید، این دغلبازان مرده بودند و کسی از آنها باقی نمانده بود و در این موقعیت مناسب بود که

(۱) - روزنامه الساعه شماره مخصوص سید الشهداء سال چهارم شماره ۹۰۸ و مجله

الغری شماره مخصوص امام حسین سال نهم شماره ۱۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۲

حسین (ع) نهضت خود را آغاز کرد و قیام مقدس و خونینش عمیق‌ترین و حتمی‌ترین نتایج را در سقوط حکومت بنی امیه بار آورد.

پس صلح حسن (ع) و شهادت حسین (ع) بر اصول اندیشه‌ای راستین استوار بود و از تعلیمات آسمانی پیامبر الهام میگرفت و اگر صلح حسن و انقلاب حسین نمی‌بود امروز از اسلام اسمی و از قرآن نامی و رسمی باقی نمی‌ماند، چنانکه کشاف الغطاء طی مقدمه‌ای که بر جلد اول این کتاب نوشته‌اند به این حقیقت اشاره کرده و چنین گفته‌اند:

(۱) «همچنانکه بر حسین (ع) واجب بود و چاره‌ای جز این نداشت که با طاغوت زمانش بجنگد و در این راه آنچنان بکوشد که خود و یارانش کشته شوند و خاندانش که یادگار پیامبر بودند به اسارت روند، همچنان از لحاظ فن سیاست و لزوم پیروزی از جنبه درست‌اندیشی صرف‌نظر از فرمان خداوندی و مشیت الهی بر امام حسن

(ع) هم واجب بود و چاره‌ای جز این نداشت که با فرعون زمانش صلح کند و اگر صلح حسن و شهادت حسین نبود از اسلام اسم و رسمی باقی نمی‌ماند و همه کوششهای پیامبر تباه می‌شد و خیرها و برکتها و رحمت‌هایی که برای مردم از آسمان آورده بود به نابودی می‌گرائید». بلی، اگر حسن (ع) صلح نمی‌کرد و حسین (ع) به انقلاب نمی‌پرداخت، اسلام از بین میرفت و پرچمش در هم پیچیده می‌شد زیرا حسن (ع) با صلح خود معاویه را رسوا کرد و دشمنی پیشینه‌دار او را نسبت به اسلام و مسلمین نمایان ساخت و حسین با قربانی شدن جانگدازش حکومت بنی‌امیه را ساقط کرد و برای همیشه هر ستمگر مستبدی را شکست داد و به هر مصلحی که بخواهد بر ضد خود کامگی و ستمگری قیام کند درس فداکاری آموخت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۳

(۱)

معاویه در برابر امام

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۵

(۱) شاید، سخت‌ترین درد و اندوهی که بر انسانی وارد آید تأسفی باشد که بهنگام دیدار معاویه به امام حسن (ع) دست داد و این ملاقات دردآور غمی بزرگ و تلخ بر جان امام وارد آورد زیرا بمعاینه میدید که باطل معاویه پیروز شد، و ستمکاری حکومت سیاه او استقرار یافته است و آنچه بر اندوه امام می‌افزود پیش‌بینی آینده تاریک مسلمانان بود که در زیر سایه سنگین حکومت ننگین بنی‌امیه به هزاران سختی و سیه‌روزی گرفتار می‌آمدند و چنین آینده شومی جان امام را به تأسفی سخت می‌کشاند.

امام با نهایت اکراه در نخيله «۱» و یا کوفه «۲» با معاویه روبرو شد و گروهی انبوه از

مسلمانان در این هنگامه سیاه حضور داشتند و با بی‌صبری تمام انتظار می‌کشیدند که این پادشاه پیروز چگونه به آنها امنیت و آسایش خواهد بخشید و مقررات عدالت را خواهد گسترانید؟

ولی تا معاویه به منبر رفت پلیدی ذات زشتش را نمودار ساخت و ستمگری و بدکاریش را که در طول نبرد با امیر المؤمنین «ع» و امام حسن «ع» پنهان داشته بود با کمال بی‌پروائی بر مسلمانان آشکار کرد و گفت:

(۱) - ابن ابی الحدید ۱۶ / ۴ و گفته است که معاویه این خطبه را در نخيله خوانده است.

(۲) - تاریخ یعقوبی ۱۹۲ / ۲، ارشاد مفید ۱۷۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۶

(۱) «ای مردم، پیروان هر پیامبری که به اختلاف افتادند سرانجام باطل آنها بر اهل حق چیره شد» معاویه که این سخن واقعی را در آغاز بیانش ایراد کرد متوجه شد که بزبان خود سخن گفته و برای تصحیح بیانش گفت «مگر این امت» سپس گفتار ناروایش را متوجه مردم عراق کرد و منظورش را از مبارزه بیان داشت و بصراحت گفت که هدفش از جنگ، بچنگ آوردن حکومت بوده نه خونخواهی عثمان و با نهایت بی‌پروائی گفت:

«بخدا قسم، با شما جنگ نکردم برای آنکه نماز بخوانید و روزه بگیرید و به حج بروید و زکاة بدهید، زیرا شما خودتان این کارها را می‌کنید، بلکه بدان جهت با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم و خداوند هم این مقام را اگر چه شما ناراضی هستید بمن بخشید».

سپس با کمال صراحت از پیمان‌شکنی و عدم اجرای مقررات صلح سخن گفت و چنین ادامه داد:

«بدانید هر خونی که در این فتنه ریخته شده بهدر رفته است و هر گونه شرطی را که در

این پیمان پذیرفته‌ام اکنون در زیر پاهایم می‌گذارم «۱» و کار شما مردم در صورتی سامان می‌یابد که سه موضوع را مورد توجه قرار دهید:

۱- اگر بودجه‌ای باشد بشما پرداخت خواهد شد ۲- سپاهیان در موقع خود بخانه‌هاشان بازمیگردند ۳- باید با دشمنان در خانه‌هاشان بجنگید و چنانچه با آنها نجنگید آنها با شما خواهند جنگید.»

واقعا ادامه جنایتکاری جز این مفهومی ندارد.

(۱) - طبق روایت ابی اسحاق سبیعی معاویه گفت (بدانید هر شرطی که با حسن (ع) بستم اکنون زیر پاهایم می‌گذارم و به آن رفتار نمی‌کنم) و ابن ابی الحدید و شیخ مفید هم آن را تأیید کرده‌اند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۷

(۱) عبد الرحمن بن شریک «۱» که این سخنان را برایش نقل کردند می‌گفت (بخدا قسم این سخن نمودار بی‌پروائی و پرده‌داری است) و ابو اسحاق سبیعی که از راویان این خطبه است می‌گوید (بخدا قسم، معاویه مردی فریبکار و حيله‌باز است) بعد معاویه با گستاخی فراوان بدشنام امیر المؤمنین (ع) و امام حسن «ع» زبان گشود و بدون هیچ پروا و هراسی به آنها ناسزا گفت و باین ترتیب در اولین فرصت شرایط صلح را نقض کرد.

(۲)

سخنان امام حسن (ع)

اشاره

معاویه از امام درخواست کرد که بر منبر بالا رود و کناره‌گیری خود را از خلافت اعلام دارد و گفته‌اند که عمرو عاص چنین تقاضائی کرد زیرا گمان میبرد که امام، توانائی سخنوری ندارد و بالنتیجه در برابر مردم خجل میشود، در صورتی که به کرات

در زمان پدرش و پس از شهادت آن حضرت گفتاری بلیغ ایراد کرده بود و کسی او را در سخنوری ناتوان نمیدانست بعلاوه امام حسن «ع» از خاندانی بود که در سخنوری و رسائی کلام و فصاحت و استدلال شهرتی خاص را حائز بودند. امام بر منبر بالا رفت و مردم سراپا گوش شدند چه آنها که به امام عشق میورزیدند و چه آنها که دشمنش بودند و امام سخنی فصیح و رسا در آخرین مرحله بلاغت بیان داشت و بمردم اندرز داد و آنها را به یگانگی و برادری فرا خواند و از ستمهایی که پس از مرگ پیامبر بخاندان او رفته است سخن گفت و گرفتاریها و اندوههای بزرگی را که بر اثر غصب خلافت به آن دچار شده‌اند بیان داشت و در پایان بیانش معاویه را در هم کوبید.

(۱) - عبد الرحمن بن شریک نخعی کوفی از پدرش روایت می‌کرد و بخاری در کتاب الادب از او روایت کرده است، ابن حبان او را از ثقات دانسته و می‌گوید گاهی خطا می‌کرده است او در سال ۲۲۷ هجری در گذشت (تهذیب التهذیب ۶ / ۱۹۴).
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۸

متن گفتار امام

(۱) «ستایش خدای راست، آنچه‌ان که هر ستایشگری او را بستاید و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست همچنانکه هر گواهی به یگانگی او شهادت میدهد و گواهی میدهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست که خدایش برای هدایت مردم فرستاد و او را بر وحی خویش امین دانست، درود خدا بر او و خاندانش باد. اما بعد، بخدا قسم امیدوارم که بلطف و منت خداوندی نسبت به بندگان خدا از هر کس در نصیحت و اندرز صادق‌تر باشم و کینه مسلمانی را بدل‌نگیرم و اندیشه بدی بر زبان مردم در سر نپرورانم، بدانید که اتحاد و هم‌آهنگی اگر چه آن را ناخوش دارید

برای شما از پراکندگی و تفرقه هر چند که خواهان آن باشید بهتر است. بدانید که من بمصالح شما از خود شما آگاه‌ترم پس با رأی من مخالفت نکنید، خداوند من و شما را بیامرزد و به آنچه محبت و رضایتش در آن است راهنمایی فرماید (۱)». آنگاه رو به انبوه مردم کرد و گفت:

ای مردم، دقیق‌ترین زیرکی تقوی است و نابخردانه‌ترین بی‌خردی، گناه و نافرمانی است، بخدا قسم اگر در بین جابلق (۲) و جابرس (۳) (منظور شرق و غرب جهان است، م) بدنبال مردی

(۱) - ارشاد مفید ص ۱۶۹

(۲) - جابلق بر وزن با درد به روایت ابن عباس ناحیه‌ای دور در مغرب است و مردم آن از فرزندان عادند (المعجم ۳/ ۳۲)

(۳) - جابرس شهری در دورترین ناحیه مشرق است و یهودیان عقیده دارند که فرزندان پیامبرشان حضرت موسی در جنگ طالوت و یا حمله بخت النصر، از برابر دشمن فرار کردند و خداوند که وضع آنها را چنین دید در این سرزمین آنها را فرود آورد بطوری که دست هیچ کس به آنها نمی‌رسید و زمین در زیر پایشان گردید تا به جابرس رسیدند که طول شب و روزشان مساوی بود و در همانجا اقامت گزیدند و کسی تعداد آنها را جز خداوند نمی‌دانست و اگر یک نفر از یهودیان میخواست به پیش آنها برود او را می‌کشتند و می‌گفتند به نزد ما نیامدی مگر اینکه سنتت فاسد شده باشد و بهمین جهت خون او را حلال می‌دانستند (المعجم ۳/ ۳۳)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۱۹

بگردید که جدش پیامبر خدا باشد جز من و برادرم حسین کسی را نمی‌یابید، (۱) این را می‌دانید که خداوند شما را بوسیله جدم هدایت فرمود و از گمراهی رهائی بخشید و از نادانی بدانائی برکشید و پس از خواری عزیزتان ساخت و بعد از کمی به فراوانی تان

رسانید. معاویه با من درباره خلافت که حق من بود نه او بمبارزه برخاست و من در باره صلاح مردم و پایان جنگ اندیشیدم شما هم که با من بیعت کرده‌اید که با هر کس صلح کنم صلح کنید و با هر کس که بجنگم بجنگید و اکنون صلاح در این دیدم که با معاویه صلح کنم و از جنگ دست بردارم زیرا میدانم نگهداری خون مسلمانان بهتر از ریختن آن است و در این کار جز صلاح و بقاء شما نظری ندارم و نمیدانم شاید اینهم آزمایشی برای شما باشد و سودی تا بهنگامی که فرمان خدا فرا رسد (۱). آنگاه به ستمهایی که بخاندان پیامبر رسیده اشاره کرد و فرمود:

«معاویه گمان می‌کند که من او را سزاوار خلافت میدانم و خود را شایسته چنین مقامی نمی‌شمارم، معاویه دروغ می‌گوید و این مائیم که از هر کس بزمامداری مسلمانان بر طبق آیات قرآن و سنت پیامبر شایسته‌تریم ولی پس از مرگ پیغمبر تا کنون بر ما ستمها رفت و بین ما و آنها که بر ما ستم کردند و بر گردنهای ما جهیدند و مردم را بر ما بشورانیدند و سهم ما را از بیت المال گرفتند و مادرمان فاطمه را از میراث پدرش برکنار داشتند، خداوند داوری خواهد کرد.

بخدا قسم اگر مردم پس از مرگ پیامبر با پدرم بخلافت بیعت میکردند و آسمان باران رحمتش را بر آنها فرو می‌بارید و زمین بر کتشان میداد و معاویه نمی‌توانست بمقام خلافت اسلامی طمع بندد.

(۱) - کشف الغمه ص ۱۷۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۰

(۱) ولی بهنگامی که پایگاه زمامداری مسلمین از جایگاه اصلیش برکنار ماند، قریش بر سر تصاحب آن به اختلاف افتادند و کار بجائی رسید که ره‌اشدگان و فرزندانشان یعنی توای معاویه و یارانت بحرص خلافت افتادید و پیامبر فرمود مردمی که در آن نادانان بفرمانروائی رسند به پستی و خواری می‌افتند مگر آنکه دانایان و شایستگان را

بروی کار آورند چنانکه بنی اسرائیل هارون را با آنکه خلیفه پیامبرش میدانستند کنار زدند و از سامری پیروی کردند و این مردم مسلمان هم پدرم علی (ع) را رها کردند و دیگران را به خلافت پیامبر برگزیدند در صورتی که پیامبر به علی فرموده بود که تو نسبت بمن همچون هارون نسبت بموسی هستی ولی پس از من پیامبری نخواهد آمد و همه مسلمانان دیدند که پیغمبر در روز غدیر، پدرم را بجانشینی خود برگزید و بحاضران فرمان داد که این انتصاب را بدیگران برسانند.

همین قریش بودند که پیامبر از دست آنها به غار گریخت و اگر یآوری میداشت هرگز از مکه فرار نمیکرد و این پدرم بود که بهنگام دعوت پیامبر دستش را به بیعت پیامبر گشود ولی دیگران پاسخش ندادند، و بوقتی که هیچ کس بیاریش برنخواست پدرم از رسول الله حمایت کرد.

خداوند هارون را بهنگامی که بنی اسرائیل بناتوانیش کشاندند و میخواستند او را بکشند در فراخی حمایتش جای داد و همچنین خداوند پیامبر را به وقتی که از ترس به غار پناه برده بود بکنف مرحمتش کشانید و همچنین من و پدرم بروزگاری که شما مردم بشکست و انزوایمان انداختید در دامان گسترده لطف الهی قرار گرفتیم و این سنتهای الهی است که در طول تاریخ از پی هم می آید. (۱) آنگاه امام، خطاب بگروه مردم چنین فرمود:

(۱) - البحار ۱۰/۱۱۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۱

(۱) سوگند بخدائی که محمد (ص) را به حق برانگیخت هر کس در حق ما خاندان پیامبری کوتاهی کند خداوند از میزان عملش میکاهد و دولت معنوی و حقیقی شایسته‌ای که بما بخشیده است سرانجامی پرفیض و سعادت را همراه دارد و شما مردم در آتیه‌ای نزدیک بچنین حقیقتی آگاه خواهید شد.

سپس، امام بمعاضه رو کرد و به او در برابر ناسزاگوئی به علی (ع) چنین پاسخ داد: ای کسی که به پدرم علی دشنام میدهی، من حسنم و پدرم علی (ع) است و تو معاویه‌ای و پدرت صخر است. مادر من فاطمه ع و مادر تو هند است و نیای من پیامبر خدا و جد تو عتبۀ بن ربیعہ است و مادر بزرگ من خدیجه و مادر بزرگ تو فتیله است لعنت خدای بر آن کس که شهرتش از ما کمتر و نژادش از ما پست تر است و شرش در گذشته و حال فراوانتر و کفر و نفاقش پیشینه‌دارتر است.

ناگهان از همه سوی جمعیت فریاد برآمد آمین، آمین و هر کس این سخن را شنید گفت آمین، آمین و ما هم اکنون می‌گوئیم آمین، آمین» این رساترین سخنانی است که تاریخ بیاد دارد زیرا امام روشن‌ترین حقایق را در قالب فصیح‌ترین الفاظ بیان فرمود و موقعیت خود را در آن هنگامه سیاه با دقیق‌ترین وضعی نشان داد و پیوست این حادثه را با ستمی که بر پدرش علی (ع) رفت تشریح کرد و همه این گناهان را بعهدہ کسی انداخت که پس از پیامبر، بناحق جامه خلافت را پوشید و کار را بجائی رسانید که اکنون معاویه چنین پایگاه شامخی را به ستم بچنگ آورد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۲

(۱)

موقعیت قیس فرمانده

وقتی که قیس فرمانده آهنین سپاه امام، خبر صلح را شنید خورش منجمد شد و موجی از اندوه سراپایش را فرا گرفت و چنان ابرهای حسرت بر او سایه افکند که آرزوی مرگ کرد و با خود می‌گفت چگونه پیشوای حق با امیر باطل صلح کرد؟! او همچنان سرگردان و ناتوان و حیرت زده بود و نمی‌توانست قدم از قدم بردارد و بندش میلرزید و موج اندوه وجودش را فرا گرفته بود و ناگهان بغضش ترکیب و بلند بلند گریست و این شعر را با قلبی گداخته زمزمه کرد:

در سرزمین عال بمن از مسکن خبر رسید که امام بر حق بصلح گرائیده است من همیشه با دشمنی که می شناختم در جنگ بودم و اینک با اندوه و ترس ستاره می شمارم بعد رو به سپاهیانم کرد و در حالی که اندوه و جزع بر جانم سایه افکنده بود با آهنگی آهسته و دردناک گفت:

«یکی از دو راه را انتخاب کنید، یا بدون امام بجنگید و یا بیعت گمراهی را بپذیرید. سپاهیانم که در زیر سایه سنگین اندوه و خواری نفس میکشیدند گفتند: «بدون امام می جنگیم».

و با خشمی فراوان بسپاهیان شام حمله بردند و آنها را بسختی عقب راندند، معاویه از این ماجرا سراسیمه شد و قیس را به تطمیع و تهدید کشانید ولی قیس در پاسخ گفت:

«نه بخدا قسم مرا نمی بینی مگر آنکه بینمان شمشیر و نیزه باشد.»

معاویه که این سرسختی را دید، نامه‌ای سرزنش آمیز بدین شرح برایش نوشت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۳

(۱) «اما بعد، تو مردی یهودی هستی که بی جهت خود را ببدبختی می کشانی و بجنگی که سودی برایت ندارد دست میزنی. در این جنگ اگر دوستانت پیروز شوند فریب میدهند و بیرون می اندازند و اگر دشمنان پیروزی یابند ترا میگیرند و می کشند. پدرت هم با کمان بدون زه تیراندازی میکرد و تیرش هدفی نداشت و در میان مردم تفرقه انداخت و جدائیها پدید آورد تا اینکه قوم و قبیله اش خوارش ساختند و سرانجام در ناحیه حوران با غربت و تنهائی جان سپرد و السلام.»

قیس هم به معاویه چنین پاسخ داد:

«اما بعد، تو، بت پسر بت هستی که بناخوشی اسلام را پذیرفتی و در بین مسلمانان تفرقه انداختی و با میل و رغبت از دین بیرون رفتی و خداوند دینت را نپذیرفت و از اسلام بهره‌ای بتو نبخشید، نفاق افکنیت چیز تازه‌ای نیست تو تا توانستی با پیامبر اسلام

جنگیدی و جزء دار و دسته مشرکین بودی و با خدا و پیامبر و مؤمنان همیشه بمبارزه برخاستی، تو از پدرم به بدی یادی کردی، بجان خودم قسم او تیر را از کمان زهدارش بسوی دشمنان دین پرتاب میکرد و کسانی بمبارزه‌اش برخاستند که جایگاهش را نمی‌شناختند و بگردش نمیرسیدند، تو من را یهودی پسر یهودی دانستی ولی خودت میدانی و همه مردم میدانند که من و پدرم دشمن دینی بودیم که تو آن را ترک کردی و از یاران دینی بودیم که تو آن را پذیرفتی و به آن گرائیدی و السلام»

این نامه، بدرستی واقعیت معاویه را نشان میدهد و وقتی که معاویه نامه را خواند رگهایش باد و بینی او ورم کرد و میخواست به آن جوابی سخت بدهد ولی وزیر فریبکار و دیپلماتش عمرو عاص او را از آن کار بازداشت و باو گفت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۴

(۱) اگر نامه‌ای برایش بنویسی پاسخی سخت‌تر بتو خواهد داد و اگر رهایش کنی، سرانجام او هم مانند دیگر مردم تسلیم خواهد شد.

معاویه سخن عمرو را پذیرفت «۱» و نامه نرمی به او نوشت و گفت:

«بفرمان چه کسی می‌جنگی؟ مگر نمی‌بینی که امام تو با من صلح کرد؟»

ولی قیس به این سخن قانع نشد و همچنان بر آهنگش پافشاری میکرد ولی معاویه می‌ترسید که آتش فتنه بالا گیرد و اوضاع دیگرگون شود بهمین جهت نامه‌ای سفید امضاء برای قیس فرستاد و به او پیغام داد که در این نامه هر چه میخواهی بنویس ولی عمرو عاص از این ماجرا خشمگین شد زیرا نمیتوانست تکریم و بزرگداشتی چنین را نسبت به قیس تحمل کند و بمعاویه گفت:

«این نامه را برایش نفرست و با او جنگ کن».

ولی معاویه، شدت حسادت عمرو عاص را احساس کرد و دانست بمصلحت او سخن نمی‌گوید و به او گفت:

«در هر صورت، ما اگر بخواهیم با او جنگ کنیم گروهی از لشکر شام کشته می‌شوند و

پس از مرگ آنها چیزی برای من نیست، بخدا قسم من با او هرگز نمی‌جنگم مگر اینکه ناچار شوم»

فرستاده معاویه نامه سفید امضاء را به قیس رسانید و پیغام معاویه را ابلاغ کرد، قیس بمدتی به اندیشه فرو رفت و سرانجام دید که چاره‌ای جز پذیرفتن روش سایر مردم ندارد زیرا با نیروی اندکش نمیتواند با معاویه جنگ کند و قدرت پرتوانی هم سراغ ندارد که به آن پناه برد تا از بیعت با معاویه خلاص شود ناچار با پیشنهاد فرستاده معاویه موافقت کرد و در نامه فقط برای خود و یارانش امان خواست

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۵ و مسعودی در مروج الذهب ۲/ ۳۱۹ گفته است که این نامه‌ها وقتی بین قیس و معاویه مبادله شد که قیس در زمان خلافت امیر المؤمنین فرماندار مصر بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۵
و چیز دیگری درخواست نکرد «۱».

(۱) ولی حاضر نشد که بدیدار معاویه برود زیرا سوگند خورده بود که جز با شمشیر و نیزه با معاویه دیدار نکند. معاویه که از سوگند قیس خبر یافت دستور داد تا شمشیر و نیزه‌ای بیاورند و بین آنها قرار دهند تا قیس سوگندش را نشکند، بناچار قیس بدیدار معاویه رفت و انبوه سپاهیان دورش را گرفتند و به او دیده دوختند.
قیس با گامهائی سنگین درحالی که سرش را پائین انداخته و نفسش از شدت خشم و اندوه شماره افتاده بود پیش آمد و وقتی که در برابر جمعیت قرار گرفت چنین گفت:
«ای گروه مردم، شما شر را بجای خیر پذیرفتید و خواری را بجای عزت و کفر را بجای ایمان برگزیدید تا اینکه پس از امیر المؤمنین و پیشوای مسلمین و پسر عموی پیامبر، اکنون آزادشده پسر آزاد شده بر شما حکومت میکند. مردی که داغ بدبختی بر چهره‌تان میزند و با شمشیر بر شما فرمان میراند، پس چگونه خود را باخته‌اید و وضع

خود را در نمی‌یابید، بلکه خداوند بر دل‌های شما مهر نهاده و شما حقایق را درک نمی‌کنید. «۲»

آنگاه روی به امام کرد و بحالت شکستگی و خواری و با سخنی آهسته و لرزان گفت: «آیا از بیعت شما آزادم؟»

امام از سخن قیس، بشدت برافروخت و فقط با یک کلمه باو چنین پاسخ داد: «آری».

ولی معاویه به این قناعت نکرد و بیش‌رمی و پروائی و کم-

(۱) - الکامل ۳/۲۰۷، طبری ۶/۹۴

(۲) - تاریخ یعقوبی ۲/۱۹۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۶

ظرفیتی را بنهایت رسانید و گفت:

«ای قیس، آیا با من بیعت می‌کنی؟»

قیس با آهنگی آهسته و اندوهناک گفت:

«آری».

پس سرش را پائین انداخت و دست‌هایش را بروی رانش نهاد و بسوی معاویه دراز نکرد،

ولی معاویه از تختش برخاست و خودش را بروی قیس انداخت و دستش را بدست

قیس کشید ولی قیس دستش را بلند نکرد.

(۱) در اینجا سخن ما، درباره دیدار امام با معاویه پایان می‌یابد، دیداری که بزرگترین

دردها و غم‌های جانکاه را برای امام در بر داشت.

امام پس از این ماجرا آماده عزیمت بمدینه شد تا عراق را ترک گوید، همان عراق که

مردمش به او و پدرش علی (ع) خیانت کردند و عهد و پیمان‌شان را شکستند و اکنون

امام، این عراق و مردمش را به معاویه و بنی امیه می‌سپارد تا بدلخواه خود هر چه

بخواهند بسرشان بیاورند و آسایش و امنیت و عدالت را از آنها بازگیرند و با جسارت و قساوتی هولناک با عراقیها رفتار کنند.

مردم عراق پس از بازگشت امام، به اشتباه سیاه خود پی بردند و از آسایشی که در سایه حکومت بنی هاشم داشتند با درد و حسرت یاد میکردند و از ناسپاسیها و بی حرمتیها و پیمان شکنیهای که نسبت به امیر المؤمنین و فرزندش امام حسن (ع) روا داشتند بشدت پشیمان بودند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۷

(۱)

مخالفان صلح

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۲۹

(۱) اندوه و گرفتاری شدید و همیشگی امام، تنها به تأثرات سخت او از صلح با معاویه پایان نیافت بلکه بصورت دردی سخت تر و غمی بزرگتر که تا ژرفای جانش نفوذ میکرد ادامه یافت و این درد بزرگ اعتراضات شدید مخالفان صلح از سوی دوستان و دشمنانش بود که از ضربه شمشیر برایش کاری تر و کشنده تر بود و امام از سوی این گروه، گفتاری ناروا و حملاتی توان فرسا را تحمل میکرد و آنچه از دوستانش در این باره باو میرسید از طعن دشمنان، اثری دردناکتر داشت، زیرا دوستانش بهتر از هر کس به حوادث و خیمی که او را بقبول صلح ناگزیر ساخت آگهی داشتند و بازهم دست از حمله و اعتراض برنمی داشتند، اینک به ذکر پاره‌ای از سخنان ناروای آنها و پاسخ امام به اعتراضاتشان می پردازیم:

(۲)

۱- حجر بن عدی

قهرمان عقیده و نمونه ایمان، حجر بن عدی با اعصابی متشنج و دلی اندوهگین به پیش امام آمد و گفت:

«اما بخدا قسم، دوست داشتم که می‌مردم و همگی با تو امروز جان می‌دادیم و چنین ماجرائی را نمی‌دیدیم، اکنون ما شکست خورده و حسرت زده بخانه‌ها مان باز می‌گردیم و دشمنان ما شادمان و پیروز بشام می‌روند.»

معلوم نیست چگونه دهان حجر بن عدی بچنین سخن تند و سختی باز شد در صورتی که او از هر کس بوضع دردناک امام آگاه‌تر زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۰

بود و میدانست که سختی‌ها و فشارهای فراوانی که امام را در بر گرفته بود ناچارش پذیرش صلح کرد مگر اینکه بگوئیم شدت احساسات تند و اندوه فراوان موجب شد که حجر چنین سخنی را بگوید.

(۱) امام دست حجر را گرفت و او را بگوشه‌ای خلوت برد و در بیان علت صلح به او چنین فرمود:

«ای حجر، سختت را در مجلس معاویه شنیدم ولی هر انسانی مجبور نیست که آنچه را تو دوست میداری او هم دوست بدارد و رأی و نظرش بمانند طرز فکر تو باشد، بخدا قسم من این کار را برای بقاء شما انجام دادم و اراده خداوند هر روز به گونه‌ای است.» (۱)

و به حجر فهماند که سپاهیان‌ش گروهی نابکار و خائن بودند و اگر در عقیده ایمان نشانی از حجر داشتند هرگز صلح را نمی‌پذیرفت.

و فلسفه صلح این بود که افرادی همچون حجر و همانند او از مؤمنان برای اجرای افکار

خود در موقعی مساعدتر باقی بمانند.

(۲)

۲- عدی بن حاتم

عدی، همان مرد نامی و نمونه‌ای که در عقیده و ایمان و جهاد در راه خدا زبانزد همگان بود، از انعقاد صلح، انقلابی تند در نهادش زبانه کشید ولی با سخنی نرم و کلامی مؤدبانه در حالی که اندرونش از شدت درد و اندوه می‌گداخت به امام چنین گفت:

«ای پسر پیامبر، دوست داشتم پیش از آنکه چنین ماجرائی را بینم می‌مردم، تو ما را از پهنه عدالت خود بمحیط جور کشاندی و از حق بازداشتی و به باطلی که از آن میگریختیم دچار ساختی، اکنون دچار خواری و پستی شدیم و بدبختی بزرگی ما را فرا گرفت.

امام از سخن عدی، بسختی اندوهناک شد و برای بیان علت صلح به او فرمود:

(۱) - مناقب ابن شهر آشوب ۲ / ۱۶۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۱

«ای عدی، من دیدم مردم اشتیاقی فراوان بصلح دارند و از جنگ بسختی بیزارند و هرگز نخواستم جنگ را به آنها تحمیل کنم و بهتر دانستم که جنگ را بروزی که موعده آنست موکول کنم (زیرا اراده خداوند هر روز به گونه‌ای است).» (۱)

(۱) امام در پاسخ خود از ناآمادگی سپاهیان برای جنگ سخن گفت و علت صلح را بیان داشت و مهمتر آنکه اعلام داشت که هرگز نبرد با معاویه را از یاد نمی‌برد بلکه منتظر فرصتی است که دوباره بجنگ با معاویه برخیزد ولی عدی، بپاسخ امام قناعت نکرد و با گامهائی سنگین و دلی پرشور و لبریز از حماسه به همراهی عبیده بن عمر بحضور امام حسین (ع) رفت و با گفتاری که از آن آشوب و انقلاب می‌بارید چنین

گفت:

«ای ابا عبد الله، خواری را بجای پیروزی خریدید و اندک را گرفتید و بیشتری را از دست دادید، ما به اطاعت سر نهادیم و روزگار با ما دشمنی کرد، حسن را با صلحش واگذار و خود شیعیانت را از کوفه و دیگر جاها فراهم آر و من و رفیقم را بفرماندهی مقدمه سپاه بگمار تا هنوز پسر هند از جای نجبیده بضر بشمشیر از پایش درآوریم».

حسین (ع) به عدی چنین پاسخ داد:

«ما صلح را پذیرفته‌ایم و راهی برای شکستن آن نداریم». «۲»

(۲)

۳- مسیب بن نجبه

«۳» مسیب، از مؤمنان مشهور و شایستگان نیکوکاری بود که

(۱)- سوره رحمن

(۲)- دینوری ص ۲۰۳

(۳)- مسیب بن نجبه کوفی از امیر المؤمنین و حذیفه احادیثی نقل کرده و گروهی احادیث او را روایت کرده‌اند، او به همراه سلیمان بن صرد بخونخواهی امام حسین قیام کرد و در سال ۶۵ هجری کشته شد، ابن سعد در کتابش می‌نویسد مسیب ابن نجبه بن ربیع بن ریح در جنگ قادسیه و جنگهای امیر المؤمنین شرکت داشت و عسکری می‌گوید مسیب از پیامبر احادیث مرسله‌ای نقل کرده ولی حضور پیغمبر را درک نکرده است (تهذیب التهذیب ۱۰/۱۵۴)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۲

به دوستی و اخلاص اهل بیت شهرتی خاص داشت، او هم از انعقاد صلح، بسختی متأسف شد و اندوهی سخت بدل گرفت و با قلبی غمین و دردمند بحضور امام آمد و

گفت:

(۱) «شگفتی من از کار تو پایان‌ناپذیر است، تو با آنکه چهل هزار سپاهی به همراه داشتی با معاویه صلح کردی و برای جانت تضمینی نگرفتی و پیمانی درست نبستی او هم به تو وعده‌ای فیما بین داد، آنگاه گفت فقط بشخص تو پیشنهادی دارم. امام فرمود: نظرت چیست؟»

مسیب پاسخ داد:

«نظرم این است که بوضع پیشین جنگ بازگردی زیرا معاویه پیمان خود را شکسته است»

امام در بیان مصلح، به او فرمود:

«ای مسیب اگر من خواهان دنیا باشم هرگز معاویه از من در نبرد پایدارتر نیست ولی من صلاح شما را در این کار دیدم تا دست از کشتن یکدیگر بردارید». (۱)

امام در سخن خود بیان داشت که اگر خواهان دنیا باشد و بمقام و قدرت و حکومت عشق بورزد، از معاویه پایدارتر و بهنگام جنگ استوارتر است ولی پیروزی بر معاویه مستلزم فریبکاری و دروغ و نیرنگهائی است که با دین مغایرت دارد و او هرگز بچنین کارهای خلافی دست نمی‌زند بلکه از روش پدرش که بر میزان حق و عدالت و شریعت اسلام است پیروی می‌کند.

(۱) - تاریخ ابن عساکر ۲/ ۲۲۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۳

(۱)

«۱» مالک بن ضمیره نیز برای اعتراض بحضور امام آمد «۲» و با نهایت خشونت با امام سخن گفت امام در جوابش فرمود:

«من ترسیدم که ریشه مسلمانان از زمین کنده شود و تو میخواهی که این دین نابود شود.» «۲»

امام برای او درباره لزوم صلح دلیل آورد و فرمود اگر جنگ برقرار می شد مسلمانی در روی زمین باقی نمی ماند و او برای حفظ جان مسلمانان و بقای آنها بصلح تن در داده است.

(۲)

۵- سفیان بن ابی لیلی

سفیان که مذهب خوارج را داشت به نزد امام آمد و با گفتاری که زائیده روح پلیدش بود، به امام چنین گفت:

«سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان!!».

امام به او فرمود:

«وای بر تو، ای خارجی، با من به خشونت سخن مگوی، آنچه ما را بقبول صلح وادار کرد رفتار ناهنجار شما بود که پدرم را کشتید و بمن خنجر زدید و اردوگاهم را غارت کردید، شما وقتی که

(۱) - مالک بن ضمیره ضمری بدانشمندی و فضیلت معروف و از ملازمان صحابی بزرگ پیغمبر جناب ابو ذر بود و حضور پیامبر را دریافت، او بهنگام مرگ وصیت کرد که سلاحهایش را به مجاهدان بنی ضمیره بسپارند و تأکید کرد که این سلاحها نباید در جنگ با خاندان پیغمبر بکار برده شود، برادرش گفت آیا در وقت مرگ هم چنین سخنانی بر زبان می آوری جواب داد، بلی چنین است، وقتی که سید الشهداء «ع» به

عراق آمد و مردم کوفه بجنگ امام رفتند یکی از یاران پسر زیاد به پیش موسی پسر مالک آمد و نیزه‌اش را به عاریت خواست تا با فرزند پیامبر جنگ کند و موسی نیزه را به او داد وقتی که رفت یکی از زنان خانواده مالک گفت آیا وصیت پدرت را فراموش کردی؟ موسی بدنبال آن مرد رفت و نیزه را از او گرفت و شکست (الاصابه ۳ / ۴۶۰)

(۲) - البحار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۴

بجنگ صفین می‌رفتید دینتان پیشاپیش دنیاتان بود و امروز دنیاتان فرایش دین شماست، من دیدم که مردم کوفه نمیتوان اعتماد کرد و هر کس بخواهد بکمک آنها پیروز شود، شکست می‌خورد و آراء آنها هماهنگ نیست، پدرم از آنها سختی‌ها کشید و زجرهای تلخی تحمل کرد، کوفه شهری است که بزودی خراب میشود و مردمش کسانی هستند که در دین تفرقه انداختند و گروه‌هایی پراکنده شدند «۱».

(۱)

۶- بشیر همدانی

بشیر در مدینه به ملاقات امام رفت و گفت:

- سلام بر تو ای خوار کننده مؤمنان!!

- علیک السلام، بنشین

وقتی که بشیر نشست امام به او فرمود:

- من مؤمنان را خوار نکردم بلکه به آنها عزت بخشیدم، قصدم از صلح این بود که شما را از مرگ برهانم زیرا دیدم یارانم آماده جنگ نیستند. «۲»

(۲)

۷- سلیمان بن صرد

سلیمان در عقیده و ایمان و دوستی خاندان پیامبر از یاران برگزیده امیر المؤمنین بود و در ماجرای صلح در مدائن حضور نداشت وقتی که خبر دردناک صلح را شنید بمدینه آمد و بحضور امام رسید و گفت:

- درود بر تو ای خوار کننده مؤمنان

- علیک السلام، بنشین

(۱) - تذکره الخواص ص ۲۰۷، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و کشی در کتاب

رجال خود این خبر را بصورتی دیگر آورده‌اند.

(۲) - دینوری ص ۲۰۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۵

سلیمان نشست و به امام چنین گفت:

(۱) «ما از صلح تو با معاویه سخت بشگفتی افتادیم و نمی دانیم چرا خلافت را بمعاویه واگذاشتی در صورتی که صد هزار مرد جنگی از مردم عراق با تو بودند که همگی از بیت المال حقوق میگرفتند و بهمین تعداد از فرزندان و غلامشان نیز بتو می پیوستند و علاوه بر اینها شیعیان تو در بصره و حجاز همراهیت میکردند و تو بدون آنکه برای حفظ جان خودت تضمین بگیری و از این قرارداد سودی ببری این کار را کردی و بین شما مقرراتی برای صلح انجام گرفت و گواهایی از شرق و غرب گواهی دادند که پس از معاویه خلافت بتو برسد، البته این برای ما آسان است ولی شنیدی که معاویه در برابر همه مردم پس از صلح گفت، من با اینها شرطهایی بستم و وعده‌هایی دادم و به آرزوهایی سرگرمشان ساختم تا آتش جنگ خاموش شود و فتنه‌ها بخوابد و تفرقه‌ها پایان پذیرد ولی اکنون همه آن قراردادها و پیمانها را زیر پایم میگذارم. بخدا قسم منظور معاویه از گفتارش نقض همه پیمانها و قراردادهاست، پس تو هم با او به خدعه پرداز و جنگ را دوباره بیاغاز و بمن اجازه بده تا بکوفه بازگردم و کار گزار

معاویه را از آنجا بیرون کنم و خلع معاویه را اعلام دارم پس تو هم با او چنین رفتار کن که خداوند فریب خائنان را بشمر نمی‌رساند».

سخنان سلیمان، دلیل روشنی بر دوستی و اخلاص نسبت به امام است که می‌خواهد حسن (ع) را بجنگ با معاویه برانگیزاند و او را به شکستن پیمانش وادار کند، زیرا معاویه به عهدش وفا نکرده و مقررات صلح را با سخنانش در حضور همه مردم زیر پا گذاشته است.

سخنان سلیمان مردمی را که در حضور امام بودند برانگیخت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۶

و همگی پیشنهاد او را در مورد تجدید جنگ تأیید کردند و با فریاد گفتند «سلیمان را به کوفه بفرست و ما را با او همراه کن و وقتی که شنیدی عامل معاویه را بیرون کرده و خلع او را اعلام کرده‌ایم تو هم خودت را بما برسان».

(۱) ولی مصلحت همگانی مسلمانان خلع معاویه و شکستن پیمان را ایجاب نمی‌کرد، زیرا این کار بعلت جو نامساعد آن وقت و ظهور فتنه‌ها و جنجالها و کمی یاران و خواری دوستان و فراوانی دشمن غیر ممکن بود، بدین جهت امام، آنها را بسکوت واداشت و احساساتشان را، تسکین داد و بعد از ستایش و سپاس پروردگار به آنها چنین فرمود:

«اما بعد، شما یاوران و دوستانان مائید و شما را به اخلاص و یآوری و پایداری درباره خاندان پیغمبر می‌شناسیم، سخنانتان را فهمیدم، اگر می‌خواستم برای دنیا فکر کنم و برای بدست آوردن مقام بکوشم، هرگز معاویه از من کوشاتر و داناتر نبود، ولی من رأی دیگری دارم و خود شما را گواه می‌گیرم که برای حفظ جان شما و صلاح کارت‌ان، بقبول صلح تن در دادم، از خدا بترسید و فرمان او را بپذیرید و در خانه‌هایتان بنشینید و دست از معارضة بردارید تا نیکوکاران آرامش یابند و از شر بدکاران برهند، زیرا پدرم بمن می‌گفت، معاویه بزودی روی کار خواهد آمد و حکومت را بدست خواهد

گرفت، بخدا قسم اگر با همه کوهها و درختها بجنگ او برویم، بازهم این کار خواهد شد، زیرا فرمان خداوندی تغییر نمی‌پذیرد و قضای الهی دیگرگون نمی‌شود. و اینکه گفتید، من مسلمانان را خوار کرده‌ام، بخدا قسم اگر خوار شوید و آرامش یابید برای من بهتر است که عزت یابید و کشته شوید، اگر خداوند حق ما را بسلامت بما بازپس دهد می‌پذیریم و از او کمک و یاری می‌خواهیم و اگر این حق را از ما بگیرد بازهم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۷

خشنودیم و از او می‌خواهیم که رحمت و برکتش را بر ما فرو بارد.

(۱) اکنون شما باید تا معاویه زنده است در خانه‌های خود بمانید و همچون پلاس خانه‌تان بی حرکت باشید ولی وقتی که معاویه مرد، از خدا می‌خواهیم که بما در راه هدفمان اراده و استقامت عنایت کند و در کار مبارزه یاریمان بخشد و ما را بخود وانگذارد زیرا خداوند یاور پرهیزکاران و نیکوکاران است» (۱)

امام طی سخنانش یاران خود را تا معاویه زنده است بشکیبائی و آرامی دعوت کرد و علل صلح را چنانکه بتفصیل از آن سخن گفتیم برای آنها بیان داشت.

(۲)

۸- عبد الله بن زبیر

عبد الله زبیر همان مرد فرومایه و پلیدی است که بدشمنی اهل بیت معروف است، چنین فردی به صلح امام اعتراض کرد و حضرتش را به ترس و زبونی متهم ساخت، امام به او فرمود:

«گمان می‌کنی من به علت ترس و زبونی با معاویه صلح کردم؟ وای بر تو، چه می‌گوئی؟، من ترسیدم که پسر دلیرترین مردان عربم و فاطمه پیشوای زنان جهان مرا بدنیا آورده است؟! وای بر تو هرگز ناتوانی و ترس بمن راه ندارد ولی علت صلح من،

داشتن یارانی چون تو بود که ادعای دوستی من را می‌کنید و در دل نابودی من را می‌خواهید، پس چگونه می‌توانم باشخصی مثل تو اطمینان داشته باشم».

پسر زبیر امام را به ترس و ناتوانی متهم کرد ولی هرگز چنین نیست و ترس از کجا به حسن (ع) راه یافته است؟ از سوی پدرش که شیر خدا و رسول اوست یا از نیاکانش که یکی پیامبر است و دیگری ابی طالب پیشوای مکه، یا از دو عموی بزرگوار شهیدش، حمزه

(۱) - محاسن و مساوی بیهقی ۱ / ۶۰ - ۶۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۸

و جعفر یا از سوی برادرش حسین (ع) که پدر شهیدان است و یا خودش ترسو است که در میدانهای جنگها دلیرها کرده و در یوم الدار و جنگ جمل و مظلم ساباط، شجاعتها از خود نشان داده است؟ حسن (ع) همان شیری است که هر جا حمله برد مرگ را به پیش میراند و این سخنی است که دشمنش درباره‌اش گفته است.

(۱)

۹- ابو سعید

ابو سعید هم مانند دیگران به پیش امام رفت و بحضرت در مورد پذیرش صلح اعتراض کرد و با سرزنش گفت:

«ای پسر رسول خدا، چرا در برابر معاویه سستی کردی و صلح او را پذیرفتی، تو خود میدانی که حق با تو است و معاویه مردی گمراه و سرکش است».

- ای ابو سعید مگر من حجت خدا بر بندگانش نیستم و پس از پدرم پیشوای مسلمانان نمی‌باشم؟

- چرا

- ای ابو سعید، من بهمان جهت با معاویه صلح کردم که پیامبر با بنی ضمیره و بنی اشجع و مردم مکه در حدیبیه صلح کرد آنها کافران به تنزیل قرآن بودند و معاویه و یارانش کافران بت‌آویل.

«ای ابو سعید، وقتی که من از جانب خدای تعالی امام مسلمانان باشم دیگر نباید مرا در جنگ یا صلح متهم بنادانی کنی اگر چه علت و حکمت آن را ندانید مگر در قرآن نخواندی وقتی که خضر کشتی را سوراخ کرد و پسری را کشت و دیواری را تعمیر کرد، حضرت موسی که علت این کارها را نمی‌دانست خشمگین شد و چون خضر حکمت آن را بیان داشت راضی و آرام گردید و اکنون هم شما در مورد کاری که حکمت آن را نمی‌دانید بر من خشم میگیرید من اگر این کار را نمی‌کردم حتی یک نفر از یارانم در روی زمین زنده

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۳۹

نمی‌ماند».

(۱) امام هم بمانند پیامبر هر کار میکند بر وفق مصالح بزرگی است که از مردم پوشیده است و پس از مدتی به فلسفه آن آگاهی می‌یابند، امام در این مورد صلح خود را تشبیه بکارهای خضر کرد وقتی که خضر، کشتی را سوراخ کرد و پسری را کشت و دیواری را برپای داشت و چون موسی علت این کارها را نمی‌دانست به او اعتراض میکرد و بسختی با او بمعارضه می‌پرداخت ولی چون حکمت آن کارها را دریافت به حقیقت امر اقرار کرد و اطاعت خضر را پذیرفت.

همچنین یاران امام هم چون حکمت صلح را نمی‌دانستند به آن حضرت اعتراض میکردند و خشمگین می‌شدند.

(۲)

یکی دیگر از یاران امام هم که آتش خشمش زبانه کشیده بود با اندوهی فراوان به امام گفت:

«ای پسر پیامبر، با این کار که کردی، گردنهای ما را در برابر این سرکش بخواری افکندی»

امام فرمود:

«بخدا قسم، بدان جهت، خلافت را بمعایه و اگذاشتم که یار و یآوری نداشتم و اگر میداشتم، شب و روز با معاویه می جنگیدم تا خدا بین من و معاویه داوری کند، ولی من مردم کوفه و دغلبازی آنها را می شناختم و آن افراد تبهکار هرگز نمیتوانستند بسود من مبارزه کنند زیرا آنها وفائی نداشتند و بقول و عملشان هرگز اطمینانی نبود آنها مردمی پراکنده و از هم پاشیده بودند و چنانکه می گویند، دلهایشان با ما ولی شمشیرهایشان بروی ما آخته بود».

امام بخوبی نشان میداد که در نبرد با معاویه، یار و یاور وفادار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۰

و راستینی نداشت و مردم کوفه وفائی نداشتند و بسخن و کردارشان اعتمادی نبود و در این صورت چگونه میتوانست با معاویه بجنگد؟

امام بصورتهای مختلف، پاسخ ناقدین و اعتراض گران صلح را میداد و شبهاتشان را رفع میکرد و علت و حکمت صلح را بیان میداشت و دلایلی استوار برای هر کس بگونه ای می آورد تا اصالت کار و درستی نظر و اندیشه اش بر همگان آشکار شود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۱

(۱)

بسوی مدینه

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۳

(۱) امام چند روزی در کوفه با دلی اندوهناک باقی ماند و اندوهی فراوان از نابکاری شیعیانش بجان داشت، که او را با گفتاری سخت و زشت آزار میدادند و از دیگر سوی دست یافتن معاویه و دار و دسته‌اش بمقام والای خلافت، او را به غمی بزرگ گرفتار کرده بود ولی همچنان شکیبا و خویشان دار بود و خشمش را فرو میخورد و کارش را بخدا وامی گذاشت.

بالاخره تصمیم گرفت که عراق را ترک گوید و از شهری که به او و پدرش خیانت کرد بیرون شود و راهی مدینه گردد از این روی آهنگ خود را بیارانش اعلام داشت و چون همه خبر یافتند، مسیب بن نجبه فزاری و ظبیان بن عماره تمیمی «۱» بحضورش آمدند تا امام را وداع گویند، امام که اندوهی فراوان از انحراف زمامداری مسلمانان بدل داشت به آنها فرمود:

«سپاس خدای را که بر فرمانش چیره است و اگر همه مردم بخواهند قضای او را دگرگونه کنند نمیتوانند».

از سخنان امام، تسلیم به قضا و حکمت الهی لمس می‌شد و اندوه و درد فراوانش از تزییع حق شرعیش نمودار بود.

(۱) - ظبیان بن عماره تمیمی از امیر المؤمنین روایاتی آورده است، بخاری در الصحابه از او نام میبرد و ابن حاتم و ابن حبان او را از تابعین می‌دانند (الاصابه ۲ / ۲۳۲) ابن حبان او را از ثقات میداند و ابن حاتم درباره او خطائی نقل نمیکند (لسان المیزان ۳ / ۲۱۵)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۴

(۱) مسیب که دید سایه اندوه بر شاخسارهای نبوت سنگینی می‌کند و دو شاخه درخت نبوت در زیر بار غمی بزرگ خم شده‌اند و می‌ترسند که شیعیانشان مورد تهاجم حکومت بنی امیه قرار گیرند به حسنین (ع) عرضه داشت:

«بخدا قسم برای ما پروائی از بنی امیه نیست که بخواهند ستمی روا دارند و انتقامی بگیرند، اکنون آنها با تمام توانشان میکوشند که دوستی ما را بخود جلب کنند».

امام حسین (ع) از اخلاص و وفاداری مسیب سپاسگزاری کرد و فرمود:

«ای مسیب. ما می‌دانیم که تو دوستدار ما هستی»

امام حسن (ع) هم او را بپاداش دوستی اهل بیت بشارت داد و فرمود:

«از پدرم شنیدم که می‌گفت پیامبر فرمود هر کس دوستدار گروهی باشد، همراه آنها خواهد بود».

مسیب و ظبیان از امام خواستند که در کوفه بماند ولی امام دعوت آنها را نپذیرفت و فرمود:

«راهی جز رفتن نداریم» (۱)

امام آماده سفر شد و به همراهی خاندانش راهی مدینه گردید، همگی مردم کوفه به وداع امام آمدند و با آه و اندوه میگریستند (۲) و بدبختانه می‌نالند که چگونه کاخ آمالشان واژگون شد و سعادت همیشگی خود را بدست خویش از دست دادند آنها می‌دیدند که قرارگاه خلافت و ثروت بیت المال از شهر آنها بدمشق انتقال یافته، اکنون سایه شمشیری تیز بر سرشان سنگینی می‌کند و خواب آرامشان

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۶/۴

(۲) - تحفة الانام با خوری ص ۶۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۵

از دست رفته است، تا دیروز کوفه مرکز خلافت و پایگاه توانایان و دولت‌مداران بود ولی اکنون پس از خیانتی که به امام کردند از یاریش روی گردانیدند کوفه هم شهری چون شهرهای دیگر است و بهره و امتیازی خاص ندارد.

(۱) کوفیان می‌بینند که انبوه سواران شام بشهرشان سرازیر میشوند و بر آنها چیرگی

می یابند و حکومتی سخت و خشن و هراس آور که بوئی از مهر و دوستی ندیده در کوفه استقرار می یابد.

امام به همراهی خاندانش و ابو رافع متصدی بیت المال از کوفه کوچ کردند و کوفه بی امام در موجی از ناگواری فرو رفت و خیمه اندوهی سیاه بر آن سایه انداخت و از هر سوی بدبختی و ویرانی و سیه روزی فرایش گرفت.

خداوند بیماری طاعون را در بین کوفیان شیوع داد و گروهی فراوان باین بیماری گرفتار شدند و جان سپردند و مغیره بن شعبه فرماندار کوفه از ترس مرگ متواری شد و پس از چندی که بکوفه بازگشت طاعون بسراغش آمد و هنوز لذت حکومت را نچشیده بود که بگودال گور سرنگون شد. (۱)

کاروان امام راهی مدینه شد و بیابان را در هم نوشت تا به دیر هند رسید (۲) و امام از آنجا نگاهی غمگانه بکوفه کرد و شعری را که نمودار شدت اندوه و اسف او بود چنین بزبان آورد:

من خانه دوستانم را از روی دشمنی ترک نمی گویم زیرا آنها از پایگاه و پیمان من دفاع می کردند (۳).

امام کوفه را با حسرت و اندوه وداع کرد ولی از فریبها

(۱) - مسعودی در حاشیه کتاب ابن اثیر ۹۷/۶

(۲) - دیر هند ناحیه ای است در حیره که هند دختر نعمان بن منذر بن آنجا رفت و به نام او معروف گردید.

(۳) - شرح ابن ابی الحدید ۶/۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۶

و خیانتهایی که بر او رفته بود سخنی بزبان نیاورد. (۱) کدام نفس ملکوتی است که از شهری چنین که به او خیانتها کرده و دشمنیها ورزیده شکایتی نکند و شعری را در

وداع آن بخواند که بیانگر امتنان از وفاداری وفاداران آن باشد؟! کسانی که از موقعیت و میثاق امام حمایت کردند، آنها که در مدائن از جان امام نگرهبانی کردند و در روزهای سخت ماجرای مسکن بیاری او گامی استوار داشتند، برادرانی راستین و یارانی نیکوکار که شمارشان اندک بود. کاروان امام بحرکت خود ادامه داد و هنوز راه دوری نپیموده بود که فرستاده معاویه فرا رسید و از امام خواست که بکوفه بازگردد و با گروه خوارج که سر برداشته بودند بجنگد، ولی امام نپذیرفت و طی نامه‌ای بمعاویه چنین نوشت:

«اگر بخواهم با کسی از اهل قبله بجنگم با تو خواهم جنگید ولی برای صلاح مسلمانان و حفظ جانشان از تو دست برداشتم» (۱).

امام بدون اعتنا به درخواست معاویه بحرکت خود ادامه داد و به هر شهر و ناحیه‌ای که میرسید مردم به استقبالش می‌شتافتند و بحضورش تشریف می‌یافتند و نخستین پرسش آنها درباره صلح و واگذاری خلافت بمعاویه بود و امام جریان حال را به آنها باز میگفت و مردم ابراز ناخشنودی و تأسف میکردند زیرا از حکومت و تسلط معاویه بیم داشتند ولی امام چاره‌ای جز صلح نمیداشت زیرا خیانت و پراکندگی سپاهیان او را بپذیرش چنین صلحی ناچار کرده بود. کاروان امام بمدینه رسید و مردم شهر که از ورود حسن (ع) آگهی یافتند همگی به پیشوازش رفتند زیرا خیر و احسان بسویشان روی می‌آورد و سعادت و رحمت در شهرشان فرود می‌آمد و نیکی‌هایی که از زمان عزیمت امیر المؤمنین به آنها پشت کرده بود اینک به آنها باز می‌گشت.

(۱) - الکامل ۳ / ۲۸۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۷

امام بمدینه آمد و ده سال در آن اقامت گزید، مدینه از فیض و عنایتش سرشار شد و همگان از مهربانی و لطف امام بهره بردند و ما باختصار شرحی درباره شئون و کردار

امام بمدت اقامتش در مدینه بیان میداریم:

(۱)

مکتب امام

امام، مکتب بزرگ خود را در مدینه برپای داشت و به نشر فرهنگ اسلامی و رهبری اجتماع بسوی دین اقدام کرد و تعلیمات اسلامی را به مردم آموخت و دانشمندان بزرگ و محدثان و راویان مشهور برای درک فیض بمکتبش شتافتند و امام برای ادای رسالت اصلاحی جاودانه‌اش میدانی تازه یافت و به روشنی افکار و بیداری مردم خفته و بی‌خبر پرداخت.

مورخان اسلامی نام شاگردان بزرگ مکتب امام را چنین بیان کرده‌اند:

پسرش حسن مثنی، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علاء بن - عبد الرحمن، شعبی، هبیره بن برکم، اصبع بن نباته، جابر بن خلد، ابو الجوزاء، عیسی بن مأمون بن زراره، نفالہ بن مأموم، ابو یحیی، عمیر بن سعید نخعی، ابو مریم قیس ثقفی، طحرب العجلی، اسحاق ابن یسار، محمد بن اسحاق، عبد الرحمن بن عوف، سفین بن اللیل و عمرو بن قیس «۱». مدینه به فروغ چنین ستارگان علم و روایت میدرخشید و در علم و ادب و فرهنگ، بارورترین نواحی اسلامی بود. امام همچنانکه به گسترش فرهنگ و دانش میپرداخت مردم را نیز به مکارم عالی اخلاقی و کردار نیکو و پیروی از روش پیامبر دعوت میکرد و مشعل فروزان اخلاق عالی پیامبر را در اصلاح اجتماع و پاکسازی جان مسلمانان،

(۱) - تاریخ ابن عساکر ج - ۱۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۸

روشن نگه میداشت و اخلاق متعالیش چنان اوج داشت که نیکی و گذشت و احسانش حتی بدشمنانش میرسید، چنانکه وقتی خبر یافت ولید بن عقبه بیمار شده با اینکه از

شدت دشمنی او بخاندان رسول آگاه بود به عیادتش رفت و چون ببالینش نشست و لید گفت:

«از آنچه نسبت بهمه مردم کرده‌ام بدرگاه خدا توبه میکنم اما از آنچه نسبت پدرت علی (ع) کرده‌ام هرگز توبه نمی‌کنم!!»
امام برخاست و هیچ‌گونه معارضه‌ای با او نکرد بلکه هدایائی نیز برایش فرستاد.
(۱)

مهربانی به مستمندان

باران مهر و عنایت امام بر بیچارگان و دردمندان می‌بارید و آنچه داشت به آنها انفاق میکرد و دل‌هایشان را به خیر و احسان خود مالا مال می‌ساخت، از نمونه‌های بزرگواریش اینکه مردی بحضورش نیاز برد، امام فرمود آنچه میخواهی در نامه‌ای بنویس و بیاور، آن مرد احتیاجات خود را در نامه‌ای نوشت و تقدیم کرد، امام دستور داد تا چندین برابر نیازش به او پردازند. حاضران گفتند:

«ای پسر پیغمبر، این نامه برای این مرد چه قدر پربرکت بود.»

امام فرمود:

«برکتش برای ما بیشتر بود، زیرا او ما را شایسته احسان شمرد، آیا نمی‌دانید که احسان در صورتی ارزنده است که پیش از درخواست انجام گیرد؟ و اگر بخشندگی پس از نیاز بردن باشد بیهای آبروی نیازمند تمام میشود و شاید که نیازمند، شب را به اضطراب بین امیدواری و نومیدی بسر برد و نداند که آیا نیازش برآورده میشود یا نومید باز میگردد و وقتی که برای درخواست می‌آید اندامش میلرزد و دلش ترسان است و اگر نیازش برآورده شود در برابر، آبرویش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۴۹

را ریخته است و این آبروریزی او از احسانی که دریافته است گرانتر تمام میشود.»

امام، حمایت کار محرومان و درماندگان و پناهگاه زنان بی سرپرست و یتیمان بود، چنانکه در جلد اول این کتاب برخی از بخشندگیهایش را که نمونه برتری در احسان و نیکوکاری بود یاد کردیم.

(۱)

پناهدهندگی

امام در مدینه جدش پناهگاه بلندی برای پناه خواهان و دژ استواری برای فراریان از مظالم ستمگران بود، وقت خود را به برآوردن نیاز مردمان و دفع ستم از ستمدیدگان مصروف میداشت.

چنانکه مورخان می نویسند، سعید بن سرح که بخاندان پیامبر اراداتی خاص داشت مورد خشم زیاد بن ابیه قرار گرفت و زیاد او را احضار کرد، سعید که احساس خطر کرد از کوفه فراری شد و بمدینه رفت و به امام پناه برد، زیاد هم برادر و فرزندان و زن سعید را بزدان انداخت و خانه اش را خراب و اموالش را مصادره کرد.

امام از این خبر بشدت ناراحت شد و نامه ای به زیاد نوشت و از او خواست که به سعید امان بدهد و بستگانش را آزاد سازد و خانه اش را تعمیر کند و اموالش را پس بدهد. متن نامه چنین است:

«اما بعد، تو یکی از مسلمانان را مورد خشم قرار داده ای» در صورتی که سود او سود مسلمانان و زیانش زیان آنهاست خانه اش را ویران کرده ای، مالش را گرفته ای و خاندانش را بزدان انداخته ای، تا نامه بتو میرسد خانه اش را بساز و مالش را بپرداز و شفاعت من را درباره اش بپذیر تا اجر یابی و السلام»

امام در این نامه، زیاد را به نیکی واداشت و از بدکاری بازداشت و به او فرمود که اموال سعید را پس دهد و به او و خاندانش آزار نرساند زیرا او مرتکب گناهی نشده که مستحق چنین کیفری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۰

باشد ولی زیاد از خواندن این نامه از شدت خشم بینیش باد کرد، چون امام او را پسر ابی سفیان نخوانده بود و از شدت خشم جواب جسارت آمیزی به امام داد که نمودار نهاد پلید و پستی ذات او بود متن پاسخ زیاد چنین است:

(۱) «از زیاد بن ابی سفیان به حسن پسر فاطمه

اما بعد نامه‌ات رسید، نامت را پیش از نام من نوشته بودی در صورتی که تو نیازمندی و من سلطانم. تو یکی از رعایائی چگونه مانند یک فرمانروای مسلط فرمان می‌دهی؟ تو درباره مرد فاسقی برای من نامه می‌نویسی که از بداندیشی بتو پناه آورده است و تو هم با خشنودی به او پناه داده‌ای، بخدا قسم هرگز نمیتوانی او را نگهداری اگر چه او را بین پوست و گوشت پنهان کنی، اگر بتو دست یابم هرگز به نرمی رفتار نمی‌کنم و مراعات حالت را نمی‌نمایم و بهترین گوشتی را که دوست دارم بخورم گوشت تو است، پس این مرد گناهکار را به کسی که از تو شایسته‌تر است تسلیم کن، اگر او را بخشیدم برای شفاعت تو نیست و اگر او را کشتم بجرم محبت او پیدر فاسق تو است!! و السلام».

زیاد در این نامه، بی‌پروائی و بی‌شرمی و زشتخوئی خود را نشان داد و لطف و عنایت امیر المؤمنین و امام حسن را به ناسپاسی و تباهی پاسخ داد و فراموش کرد که حکومت فارس را بتفویض آنها بدست آورده است

اف بر تو ای روزگار، واژگون شوی ای دنیا که زنازاده‌ای مثل پسر سمیه به فرزند و ریحانه رسول جسارت ورزد و به کرامتش اهانت کند.

آنچه چنین غروری را به زیاد می‌دهد و دماغش را پرباد میکند، تسلط جابرانه‌ای است که به آن دست یافته و گرنه دارای چه فضیلت و مزیتی است که بخواهد به آن افتخار کند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۱

(۱) امام از خواندن نامه زیاد تبسمی فرمود زیرا علت خشم او را میدانست، چون امام او را پسر ابی سفیان نخوانده بود.

امام جریان را به معاویه نوشت و نامه زیاد را به همراه آن فرستاد و نامه دیگر به زیاد نوشت و شخصیت پوشالیش را در هم شکست و بلندگیش را فروکوفت و نسبت ننگینش را به ابی سفیان مردود شناخت، چنانکه قبلا به این نامه اشاره کردیم.

نامه امام که بمعاویه رسید و از اهانت زیاد نسبت بمقام والای امام آگهی یافت فوراً نامه‌ای به این شرح برای زیاد نوشت:

اما بعد، حسن بن علی نامه ترا که در جواب نامه‌اش درباره فرزند سرح نوشته بودی برای من فرستاد و از کار تو بشدت در شگفت ماندم و دانستم که تو دو گونه فکر میکنی، یکی به وراثت ابو سفیان و دیگری از جانب مادرت سمیه، آنچه از ابو سفیان به ارث میبری بردباری و درست‌اندیشی است ولی از سوی مادرت به گونه‌ای دیگر می‌اندیشی و از همین جهت نامه‌ای به حسن می‌نویسی و پدرش را دشنام میدهی و علی را فاسق مینامی در صورتی که بجان خودم تو به فسق سزاوارتر از پدر اوئی.

اما اینکه نامش را پیش از تو نوشته است حق دارد زیرا مقامی بس بلند دارد و اگر عقلت را بکار اندازی می‌بینی که از مقام تو نمی‌کاهد و اینکه او بتو فرمان داده است، حسن چنین حقی را دارد و اینکه شفاعت او را نپذیرفتی، افتخاری را از دست داده‌ای زیرا و بهر جهت از تو برتر و والاتر است.

پس تا نامه من بتو میرسد دست از خاندان سعید بن ابی سرح بردار و خانه‌اش را بساز و اموالش را بپرداز و متعرض و مزاحم او نباش، من نامه‌ای به حسن (ع) نوشتم که سعید مختار است که در مدینه بماند یا بشهرش بازگردد و تو حق نداری که او را با دست

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۲

یا زبانت بیازاری.

(۱) و اما اینکه در نامه‌ات حسن را به مادرش نسبت دادی و از پدرش نام نبردی، وای بر

تو، حسن (ع) کسی نیست که بتواند کسی بسویش تیر جسارت پرتاب کند، ای بی‌مادر، تو حسن را به کدام مادری نسبت میدهی؟ مگر نمی‌دانی که مادرش فاطمه دختر رسول خداست و اگر علم و عقل میداشتی میدانستی که این افتخار برای او بزرگتر است.

و بعد معاویه در آخر نامه‌اش اشعاری در ستایش امام به این شرح نوشت:
اما حسن پسر همان کسی است که پیش از او بهر کجا حمله میرد مرگ هم به همراهش بود

آیا شیر جز بمانند خود شیری می‌زاید؟ حسن هم نظیر و همانند همان پدر است و اگر بخواهیم بردباری و خرد او را بسنجیم باید با وزن کوههای بلند اندازه بگیریم. «۱» معاویه در این نامه به ارزندگیها و شرافت و بلندپایگی و مقام والای امام اعتراف کرد و گفت اگر بردباری امام را با کوه اندازه بگیریم، باز هم سنگین تر خواهد بود، پس واژگون باد روزگاری که به عنصری مثل زیاد میدان میدهد که به کرامت امام جسارت ورزد و بحضرتش ستم کند.

(۲)

با حبیب بن مسلمة

حبیب بن مسلمة فهری که از فرومایگان قریش و کاسه‌لیسان دستگاه معاویه بود «۲» و نسبت بخاندان پیامبر کینه و حسادت میورزید

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۷۲

(۲) - حبیب بن مسلمة بن مالک قرشی فهری که او را حبیب الروم می‌گفتند زیرا با رومیان سروسری و رفت و آمدی داشت، او از یاران مخلص معاویه بود و در جنگ صفین و دیگر معرکه‌ها در رکاب معاویه بود معاویه او را بفرمانداری ارمنستان فرستاد و

او بسال ۴۲ هجری در همانجا بمرد (الاستیعاب ۱/۳۲۷)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۳

روزی در حال طواف کعبه با امام حسن (ع) برخورد کرد امام به او فرمود:

«ای حبیب، مسیر تو در راه طاعت خدا نیست.»

حبیب به مسخرگی به امام گفت:

«ولی روشی که درباره پدرت داشتم در مسیر طاعت خدا بود!!»

امام بگفتار نادرست حبیب چنین پاسخ داد:

«بخدا قسم، تو برای بدست آوردن منافع اندک و ناپایدار دنیا، فرمان معاویه را گردن

نهادی، اگر او دنیای تو را تأمین کرد، در برابر آخرت را از تو بازگرفت، تو اگر کار

خیری هم انجام دهی خود را مشمول این آیه میدانی که خداوند فرمود:

«گروهی دیگر که بگناهان خود اقرار کردند و نیکوکاری و بدکاری را بهم

در آمیختند» (۱)

در صورتی که اشتباه میکنی و تو مشمول این آیه از قرآنی که خداوند فرمود:

«نه چنین است بلکه دل‌های آنها بر اثر تبه‌کاریشان سیاه و تیره شده است» (۲) بعد او را

ترک فرمود و روی گردانید. (۳)

(۱)

جلوگیری از پیوند با امویان

معاویه علاقه داشت تا با بنی هاشم پیوند خویشاوندی برقرار کند تا بدین وسیله شرف و

عزتی یابد بهمین جهت نامه‌ای به مروان حکم، فرماندار مدینه نوشت تا زینب دختر عبد

الله جعفر را برای یزید خواستگاری کند و مهریه زینب را به هر قیمتی که پدرش

خواست تعیین کند و همه وامهای عبد الله جعفر را پردازد و بدین وسیله بین

(۱) - سوره توبه آیه ۱۰۲

(۲) - سوره مطفین آیه ۱۳

(۳) - احکام القرآن رازی ۳ / ۱۸۱ و زهر الآداب ابی اسحاق ۱ / ۵۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۴

بنی هاشم و بنی امیه صلح و پیوندی پایدار برقرار کند.

(۱) مروان بدنبال عبد الله فرستاد و دخترش زینب را برای یزید خواستگاری کرد، عبد الله گفت:

«اختیار زنان ما بدست امام حسن (ع) است، از او خواستگاری کنید».

مروان بحضور امام آمد و زینب را برای یزید خواستگاری کرد، امام فرمود:

هر کس را که می‌خواهی دعوت کن، مروان رفت و گروهی زیاد از بنی هاشم و بنی

امیه را در یک مجلس فراهم آورد و بعد بسخرانی ایستاد و گفت:

«اما بعد، امیر المؤمنین فرمان داده است که زینب دختر عبد الله جعفر را برای یزید بهر

مهریه‌ای که پدرش تعیین کند خواستگاری کنم و همه قروض عبد الله را پردازم و بین

بنی هاشم و بنی امیه صلحی پایدار برقرار سازم و یزید جوانی است که هرگز همتائی

ندارد و بجان خودم افتخار شما به پیوند یزید بیشتر از افتخار او بانتساب شماست و یزید

کسی است که ابرها ببرکت او باران می‌بارند!!»

مروان گمان میکرد که ارزش افراد به قدرت و حکومت آنها وابسته است و نابخردی و

نادانی خود را با چنین گفتاری بیان داشت ولی امام، بیهوده گوئیهایش را پاسخ داد و بهر

جمله از سخنانش جوابی محکم داد و بعد از ستایش و سپاس خداوند چنین فرمود:

«اما اینکه گفتمی مهریه زینب را هر مبلغ که پدرش بخواهد می‌پذیریم، باید بدانی که ما

از سنت پیامبر درباره خاندان و دخترانش سر نمی‌پیچیم» (۱).

(۱) - سنت رسول خدا در مورد میزان مهریه دخترانش چهارصد درهم بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۵

(۱) «و اینکه گفتمی قرض پدرش را می پردازیم، هرگز سابقه نداشته که زنان ما با مهریه خود قرض پدرهاشان را پردازند».

«و اینکه گفتمی بین بنی هاشم و بنی امیه صلح برقرار میشود ما برای خدا و در راه خدا با شما دشمنی می کنیم و هرگز بخاطر دنیا آشتی نمی کنیم».

«اینکه گفتمی یزید همتائی ندارد، همتایان او همان همتایان گذشته در جاهلیتند و مقامی بر او افزوده نشده است».

«و گفتمی که افتخار ما به خویشاوندی یزید بیشتر از افتخار او نسبت بمانست، در این مورد باید گفت که اگر خلافت از نبوت برتر باشد افتخار با شماست ولی چون نبوت زمامدار خلافت است شما باید بما افتخار کنید».

«و اینکه گفتمی ابرها از برکت یزید باران می بارند، این سخنی است که فقط و فقط درباره پیامبر و خاندان او گفته شده است».

امام، با گفتار استوارش، سخن مروان را از هم گسیخت و به بی پروائیش پاسخ گفت و برای اینکه همه تلاشهای مروان را از هم بپاشد و کاخ آرزویش را در هم کوبد فرمود:

«ما بهتر دانستیم که زینب را به پسر عمویش قاسم پسر محمد بن جعفر نامزد کنیم و اکنون زینب را به او میدهم و مهریه اش را یکی از املاک خودم در مدینه قرار میدهم. این مزرعه را معاویه به ده هزار دینار از من میخرید و من نفروختم».

مروان در برابر این گفتار و اقدام امام، عقل از سرش پرید و بدون اختیار فریاد زد:
«ای بنی هاشم، مرا فریب دادید؟»

ولی مروان خودش به فریبکاری سزاوارتر بود، زیرا امام کار خیری انجام داد و حاضر نشد که دوشیزه پاک علوی به ازدواج یزید تبهکار و ناپاک درآید.

مروان گزارش امر را برای معاویه فرستاد و معاویه که گزارش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۶

را خواند با تأثر گفت!!

«از آنها تقاضای خویشاوندی می‌کنیم ولی نمی‌پذیرند در صورتی که اگر آنها از ما چنین درخواستی کنند آن را می‌پذیریم» (۱).

(۱) امام از نقشه‌های خائنه معاویه آگهی داشت و می‌دانست که مقصود معاویه از پیوند خویشاوندی با بنی‌هاشم تقویت موقعیت خانوادگی و تحصیل آبرو و حیثیت است و امام با مخالفت خود نقشه‌های معاویه را بهم زد و تلاشهایش را خنثی کرد. به امام خبر دادند که معاویه گفته است:

«بنی‌هاشم بخشنده‌اند و بنی‌امیه بردبارند و بنی‌زبیر دلاورند و بنی‌مخزوم بلندپروازند». امام مقصود معاویه را از این گفتار دانست و فهمید که معاویه این سخن را برای تقویت خاندان خود و تضعیف دیگران گفته است باین جهت فرمود:

«خدا معاویه را بکشد، می‌خواهد که بنی‌هاشم این قدر ببخشند که تهیدست شوند و بنی‌امیه با بردباری خود مردم را جلب کنند و آل‌زبیر با دلاوریهای خود هلاک شوند و بنی‌مخزوم با تکبر و بلند-

(۱) - مقتل الحسین خوارزمی ۱/۱۲۴ و در مجمع الزوائد ۴/۲۷۸ از قول معاویه ابن‌خدیج آمده است که گفت معاویه مرا به نزد امام حسن فرستاد تا یکی از دختران و یا خواهرانش را برای یزید خواستگاری کنم، من بحضور امام آمدم و پیغام معاویه را رسانیدم امام فرمود ما دختران خود را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذاریم، خودت برو و از دخترم خواستگاری کن من به پیش دختر رفتم و از او برای یزید خواستگاری کردم، دختر گفت بخدا قسم این کار انجام‌پذیر نیست زیرا معاویه از فرعون پیروی میکند و مردان را می‌کشد و زنان را وامی‌گذارد، من بحضور امام آمدم و گفتم دخترت امیر المؤمنین را به فرعون تشبیه میکند فرمود ای معاویه از دشمنی ما پرهیز زیرا پیامبر فرمود هر کس نسبت بخاندان من کینه و حسادت ورزد خداوند او را به گودال آتش

می‌اندازد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۷

پروازی، مردم را از خود برانند» (۱).

امام همچنان، نقشه‌های پلید معاویه را بهم میزد و پرده از چهره زشت او برمی‌داشت و قدرتش را درهم می‌شکست و هرگز از سلطنت و حکومتش نمی‌ترسید.

(۱)

معاویه در مدینه

بگفته خوارزمی، معاویه سفری بمدینه کرد و تجلیل و احترام و بزرگداشت مردم را نسبت به امام حسن (ع) مشاهده کرد و بسختی ناراحت شد و ناگزیر با ابو‌الاسود دؤلی و ضحاک بن قیس فهری بمشاوره پرداخت و گفت برای حسن چه تدبیری بیندیشم تا او را از چشم مردم بیندازم و از میزان اهمیت و احترامش در نزد مردم بکاهم، ابو‌الاسود در پاسخش گفت:

«البته امیر المؤمنین بهتر میدانند، ولی عقیده من این است که امیر المؤمنین چنین کاری نکنند، زیرا هر چه بگویند مردم، آن را بحساب حسادت شما می‌گذارند و برای او احترام و عظمتی بیشتر قائل میشوند.

ای امیر المؤمنین، حسن (ع) جوانی راستگوی و حاضر جوابست و پاسخ گفتارت را به استواری می‌دهد و استخوان پایت را در هم میکوبد و ناروایی‌هایت را آشکار میکند، در این صورت سخنان تو بسود او تمام میشود و زیانهای فراوان برایت بار می‌آورد مگر اینکه در ادب او عیبی بیابی و یا در نژادش انحرافی پیدا کنی اما او از چنین نقصهائی مبرا است، او به درست‌اندیشی و صراحت و رسائی سخن در میان عرب مشهور است و نژادش بزرگ و عنصری پاک است، پس ای امیر المؤمنین چنین کاری را مکن».

ابو‌الاسود در این مشورت بدرستی سخن گفت و او را براستی

(۱) - عیون الاخبار ابن قتیبہ ۱ / ۱۹۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۸

اندرز داد، زیرا در امام، انحراف و منقصتی نبود که شرمسارش سازد، و امام بگفته خداوند در قرآن مجید از هر پلیدی و انحرافی برکنار بود.

(۱) اما ضحاک بن قیس، برعکس معاویه را به این جسارت برانگیخت و او را به این کار تحریک کرد و گفت:

«ای امیر المؤمنین، آنچه میخواهی درباره او انجام داده و حملات را از او بازمدار زیرا اگر او را آماج تیرهای گفتارت قرار دهی و به استواری پاسخش دهی همچون شتران پیر و فرتوت، خوار و نگونسار میشود».

معاویه رأی ضحاک را پذیرفت و روز جمعه بمنبر رفت و خدای را سپاس گفت و بر پیامبر درود فرستاد و بعد به پیشوای مسلمانان علی بن ابی طالب جسارت کرد و سپس گفت:

«گروهی از قریش هستند که کودکانه می اندیشند و نابخرد و نادانند، زندگانی سیاهی دارند و تنگنای روزگار آزارشان میدهد، شیطان بر سرهاشان نشسته و زبانهایشان را بکار گرفته است، در سینه‌هاشان شیطان لانه کرده و تخم گذارده و در گلوگاهشان جا گرفته است، آنها را بخطاکاری واداشته و بدکاری را در برابرشان زینت داده و در مسیر هدایت کورشان کرده و به تجاوز و گناه و دشمنی و دروغ و بهتان راهنمائیشان کرده است، آنها با شیطان شریک و رفیقند (و کسی که با شیطان انباز و همراه باشد، رفیقی بد برای خود برگزیده است) شیطان برای تربیت آنها بس است، و خداوند بهترین کمک کار است».

امام حسن (ع) با شنیدن این سخن از جا جهید و همچون سیلی بنیان کن بمعاویه هجوم برد و سخنان ناروایش را چنین پاسخ داد:

«ای مردم، هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و آن کس که نمی‌شناسد - بداند که من حسن پسر علی بن ابی طالبم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند زمین را برایش پاک و سجده‌گاه قرار داد، من

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۵۹

پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت‌بخش و بیم‌رسانم، پسر آخرین پیامبران و پیشوای فرستادگان و رهبر پرهیزگاران و برگزیده پروردگار جهانیان، من پسر آن کسم که بر جن و انس برانگیخته شد و برای جهانیان رحمه پروردگار بود.

(۱) معاویه از سخن امام بسختی افتاد و برای اینکه سخن امام را قطع کند گفت:

«ای حسن، درباره خرما هم سخنی بگوی.»

امام فرمود: بوسیله باد بارور میشود و حرارت خورشید آن را می‌پزد و خنکی شب خوشبوی و تازه‌اش میکند. اینهم برای اینکه پوزه‌ات بخاک مالیده شود ای معاویه و سپس در شناخت خویش چنین ادامه داد:

من پسر آن کسم که خواستش بدرگاه خدا پذیرفته میشد، من پسر شفیع فرمانروایم، من فرزند نخستین کسی هستم که سر بخاک می‌نهاد و چهره بخاک می‌آلود (ابو تراب)، من فرزند آنم که در بهشت را می‌کوبد و من فرزند آن دلاور رزمنده‌ام که فرشتگان در التزامش می‌جنگیدند و با هیچ پیامبری در نبرد همراه نبودند، من پسر آن مجاهد بزرگم که بر دار و دسته عرب پیروز شد و بینی اشراف قریش را بخاک مالید.

معاویه خشمناک شد و فریاد زد:

«تو خود را شایسته خلافت میدانی.»

امام در پاسخ او شرایط خلافت را چنین بیان داشت:

«کسی شایسته خلافت است که بکتاب خدا و روش پیامبر رفتار کند و آن کس که با کتاب خدا مخالفت کند و سنت پیامبر را بیکسو نهد، شایسته خلافت نیست، او کسی است که بزور حکومتی را بچنگ آورده و از آن بهره میبرد و بزودی دورانش پایان

می‌یابد و سنگینی جرمش بدوشش میماند».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۰

(۱) معاویه از غرور و کبریائیش پائین افتاد و به فریبکاری پرداخت و گفت:

«حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت‌ها و بخشندگیهای ما بهره‌مند نباشد».

امام در جوابش گفت:

- «بلی کسی که پس از خواری بوسیله او عزت یافتی و کمی خود را بفراوانی

رسانیدی».

- ای حسن آنها کیستند؟

- کسانی که نمی‌خواهی آنها را بشناسی.

و باز هم امام در معرفی خویش بگفتارش چنین ادامه داد:

من فرزند آن کسم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود و در کرامت بر همه مردمان

آقائی داشت، آن کس که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت،

شاخه‌ای بارور بود و در برتریها پیشگام بود، من پسر آن کسی هستم که خشنودیش

خشنودی خدا و خشمش، خشم خداست، پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی

جسارت کنی، معاویه گفت نه، گفتارت را درست میدانم، امام فرمود:

«حقیقت روشن است و باطل تاریک، آن کس که بحق گرائید پشیمان نشد و باطل

کار، بزبان افتاد و حقیقت را درست‌اندیشان می‌شناسند».

معاویه بهمان عادت فریبکاریش ناچار گفت (آن کس که بتو بدی کند از آفرین دور

باد).

(۲)

دکتر طه حسین، عقیده دارد که امام حسن در مدت اقامتش در مدینه حزبی سیاسی تشکیل داد و رهبری حزب را شخصاً بعهده زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۱ گرفت، او در این باره چنین میگوید:

«نظر ما این است، در روزی که گروهی از مردم کوفه در مدینه بیدار امام آمدند و امام سخن آنها را شنید و دستوراتی به آنها داد و نقشه‌هایی طرح کرد همان روز حزب سیاسی منظمی از شیعیان علی (ع) و فرزندان او بوجود آورد و رهبری آن را خود بعهده گرفت.

بزرگان کوفه در بازگشت از مدینه تشکیل این احزاب و برنامه‌های آن را بمردم خبر دادند و گفتند: «این صلح موقتی است و باید آماده قیام باشیم تا فرمان از سوی امام که در مدینه است صادر شود».

(۱) برنامه این حزب کاملاً روشن و صریح بود و هیچ گونه پیچیدگی و ابهامی نداشت و عبارت بود از پیروی امامی که از خاندان علی (ع) باشد و در این صلح موقت انتظار فرمان جنگ داشتن و بهنگام صدور دستور به جنگ پرداختن.

نظر طه حسین در این مورد، درست است و بهمین دلیل امام به دمشق سفر کرد تا زشتکاریهای معاویه را بنماید و او را با پستی‌ها و ننگها و تبه‌کاریهایی که دارد در پایتخت حکومتش و در دستگاه و دربارش برسوائی کشاند و از دیگر هدفهای این سفر تأیید موفقیت حزب سیاسی ضد اموی بود تا خلافت را از بنی امیه بازستانند و بدولت عادل و اصیل اسلامی منتقل سازند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۳

(۱)

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۵

(۱) بروایت همه مورخان، امام حسن (ع) به دمشق مسافرت و با معاویه ملاقات کرده است و اختلاف بر این است که این مسافرت یک بار یا چند بار انجام گرفته است ولی تحقیق درباره کرات مسافرت امام، برای ما چندان مهم نیست بلکه ضرورت مربوط به علت این مسافرت است، عقیده ما این است که مقصود امام از این مسافرت، نشان دادن شایستگی اهل بیت برای رهبری مسلمانان و بیان تبهکاریهای رژیم اموی بود که مردم شام را بزیر سایه سنگین خود انداخته و آنها را از شناخت حقایق منحرف ساخته بود و دلیل این نظریه، بحثهای صریح و مستدل امام در حضور معاویه است که بزودی به آن اشاره خواهیم کرد تا بخوبی روشن شود که چگونه امام با نهایت شجاعت و صراحت، پرده از چهره زشت حکومت معاویه بر گرفته و عار و عیار او را بر همه مردم، آشکار ساخته است بحدی که پایه‌های قدرت او بلرزه درآمده و خلافتش بخطر بزرگ گرفتار آمده است.

ولی گروهی میگویند که امام برای دریافت عطایای معاویه به دمشق مسافرت میکرد و اضافه میکنند که چگونه امام چنین بخششهایی را که از اموال مغصوبه بدست معاویه می‌آمده دریافت میداشته است؟

در پاسخ این اعتراض باید گفت که نظریه فقهای اسلامی در این زمینه جوابگوی چنین اعتراضات است، فقها عقیده دارند در صورتی که

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۶

مسلم باشد اموالی غصب نیست دریافت بخششها و هدایای حاکم ستمکار جائز است ولی اموال غصب شده باید بصاحبانش مسترد گردد. «۱»

(۱) ولی اکثر اموالی که در دست معاویه بود از طریق زکات و خراج بوسیله عمال او

فراهم آمده بود و این وجوه اگر چه نامشروع باشد ولی مسلمانان راستین و نیکوکار میتوانند بعنوان احقاق حق مسلمین چنین وجوهی را دریافت کنند و به اهلهش برسانند و مهمتر اینکه امام با داشتن حق ولایت و تصرف میتواند چنین اموالی را اخذ کند و بمصرف نیازمندیهای عامه مسلمانان برساند.

کسانی که می‌گویند امام برای دریافت عطایای معاویه بشام سفر کرده است به روایت یک خبر دروغین و ساختگی استدلال می‌کنند و می‌گویند که امام همه‌ساله بیدار معاویه میرفت و صد هزار دینار از او دریافت میداشت ولی یک سال که امام به دمشق نرفت معاویه او را فراموش کرد و جایزه همه‌ساله را نپرداخت و امام تصمیم گرفت که نامه‌ای بمعاویه بنویسد و این مبلغ را از او درخواست کند ولی پیامبر را در خواب دید که به او فرمود: زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲ ۳۶۶ بسوی دمشق ص: ۳۶۳ «ای حسن، میخواهی به پیش مخلوق خدا نیازت را ابراز داری و پروردگارت را از یاد ببری؟».

حسن گفت ای رسول خدا، پس چه کار کنم؟

پیامبر این دعا را به او آموخت که بگوید:

«خدایا، در هر کاری که چاره‌ام از دست رفت و بمنظورم نرسیدم و از اندیشه‌ام نگذشت و بر زبانم نیامد، از تو میخواهم، همچنانکه بندگانت را از مهاجرین و انصار مشمول بخشایش ساختی بمن از کرمات بهره‌ای برسانی».

(۱) - مکاسب شیخ انصاری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۷

(۱) امام از خواب بیدار شد و این دعا را مداومت کرد، دیری نگذشت که معاویه بر اثر یادآوری بعضی از یارانش مستمری امام را بمدینه فرستاد «(۱)».

ولی این روایت، هرگز مورد اعتماد نیست، زیرا ما امام را به بلندهمتی و بزرگواری و

عزت نفس می‌شناسیم و هرگز، امام از مرتبه والایش بزیر نمی‌آید که بخواهد نامه‌ای به معاویه بنویسد و از او درخواست کمک کند و پیغمبر او را از این کار بازدارد. بعلاوه امام دارای املاک و درآمدهای فراوانی بود و مسلمانان هم وجوه فراوانی برای پخش بین مستمندان در اختیارش می‌گذاشتند و نیازی به عطایای معاویه نداشت و اگر هم از جانب معاویه پولی برای امام فرستاده می‌شد، حضرتش همه را به نیازمندان می‌بخشید و هرگز بمصرف شخصی و خانوادگیش نمی‌رسانید چنانکه در تاریخ آمده است که امام از اموال شام حتی بمیزانی که یک حیوان بدهانش بگیرد، دریافت نمی‌کرد «۲». بنابراین چگونه میتوان گفت که امام برای دریافت عطایای معاویه بشام مسافرت میکرده است؟

(۲)

مناظرات امام

معاویه در مدت اقامت امام بدمشق، عرصه برایش تنگ می‌شد و بسختی دچار سراسیمگی میگشت. او میدید که مردم شام با اشتیاقی فراوان بحضور امام میرسند و مقدمش را گرامی میدارند و از دانش سرشار آسمانش بهره میگیرند و چنین استقبالی معاویه و یارانش را به هراس می‌انداخت.

بمنظور چاره‌جویی در برابر این خطر بزرگ، تنی چند از اطرافیان سیه کار معاویه که دشمنی پایداری با خاندان پیامبر داشتند

(۱) - تاریخ ابن عساکر، مشارق الانوار، نور الابصار

(۲) - نسخه خطی کتاب جامع اسرار العلماء در کتابخانه عمومی کاشف الغطاء

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۸

از جمله، عمرو عاص، مغیره بن شعبه، مروان حکم، ولید بن عقبه، زیاد بن ابیه و عبد الله زبیر در حضور معاویه جلسه‌ای تشکیل دادند و او را بر ضد فرزند پیامبر برانگیختند

تا با دشنام و بهتان بر امام بتازند و او را از چشم مردم بیندازند و دردی که از فرزند فاتح مکه و قهرمان بت‌شکن اسلام بدل دارند بدین وسیله تسکین بخشند.

(۱) آنها از امام دلی پردرد داشتند زیرا هر چه بساحت معصومش جسارت میورزیدند و سخنانی ناروا و تلخ درباره‌اش می‌گفتند و به اهانتش می‌پرداختند، امام با منطق محکم و بیان رسایش به آنها پاسخ میداد و همگان را منکوب و رسوا می‌ساخت و پستی‌ها و کج‌روی‌هایشان را آشکار میکرد ولی این معارضه را خوش نمی‌داشت و ناگزیر بدفاع میپرداخت و میفرمود: «اگر بنی امیه مرا بناتوانی در سخن گوئی متهم نمی‌کردند، زبان بسخن نمی‌گشودم» در رسائی سخن و استحکام کلام امام همین بس که ابن عباس بین دو چشمان حضرتش را بوسید و گفت فدایت شوم ای پسر عمو، تو همیشه بر امواج متلاطم دشمن حمله میبری و با پیروزی خود جانم را شفا می‌بخشی.

امام همیشه در مناظراتش پیروز می‌شد و دشمنانش را به سستی و ناتوانی میکشاند و معاویه که شاهد شکست مخالفان امام در مباحثات و مناظرات مختلف بود و آنها را در برابر ضربات کوبنده منطق امام، مغلوب و مفتضح میدید به آنها سفارش میکرد که از گفتگو با امام بپرهیزند (۱).

شایسته است که متن مناظرات، امام با همان رسائی کلام و ارزشهای ادیبی بصورت یک میراث اصیل فرهنگی با اسلوب و روش ارزنده‌اش بنام ادب مشاجرات بر دوستداران منطق و ادب عرضه شود.

مناظرات امام در همه مجالس ادبی دمشق بازگو می‌شد

(۱) - اعلام زرکلی ۲/ ۲۱۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۶۹

و مردم به تجلیل و بزرگداشت امام و تحقیر مخالفانش میپرداختند و ما برخی از این گفتگوها را برای نمونه می‌آوریم:

(۱) ۱- روزی معاویه بحضور امام آمد و گفت:

- ای حسن، من از تو بهترم.

- چه طور، ای پسر هند؟

- مردم زمامداری من را پذیرفتند و تو را کنار زدند.

با توجه باینکه در اسلام، هرگز حکومت و فرمانروائی موجب امتیاز نیست و ملاک

برتری تقوی و نیکوکاری است، امام در رد ادعای معاویه فرمود:

«یهات، ای پسر هند جگرخوار، از بد راهی برای خودت مقام و امتیاز تراشیدی،

کسانی که حکومت ترا پذیرفته‌اند یا با علاقه اطاعت تو را قبول کرده‌اند یا به اجبار، آن

کس که مطیع تو است، خدا را نافرمانست و آنکه مجبور است بدستور کتاب خدا

معذور است و من هرگز نمیگویم که از تو بهترم زیرا در تو خیری نیست که من از آن

فراتر باشم و خداوند همچنانکه مرا از پستی‌ها دور نگهداشته ترا هم از فضیلتها برکنار

ساخته است (۱)».

(۲) ۲- روزی امام بر معاویه وارد شد و شکوه و مرتبت عظیمش، عمرو عاص را گران

آمد و از شدت کینه و حسد، به مقام امام گستاخی کرد و گفت:

«مرد خطاکار و ناتوانی وارد شد که عقلش بین چانه‌های اوست!!».

عبدالله جعفر که در مجلس حضور داشت بسختی از این گستاخی برآشفت و به پسر

عاص گفت:

«خاموش باش، تو بقبله بلند کوهستانی، تیر می‌اندازی که

(۱) - روضة الواعظین ابو علی نيسابوری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۰

سیلها از دامانش سرازیر میشوند و بلندیهای زمین به ارتفاع والایش نمی‌رسند و هیچ

پیکانی به اوج بزرگیش بالا نمی‌رود، از جسارت بمقام حسن (ع) بر حذر باش. تو هر

روز دندان بگوشت یکی از مردان قریش فرو میبری، ولی تیرت بهدف نمیرسد و دروغ و نیرنگت پنهان نمی ماند».

(۱) امام این گفتار را شنید و چون مجلس معاویه از مردم خالی شد بمعاویه پرخاش کرد و گناه عمرو عاص را بگردن او انداخت و تهدید کرد، چنانچه دست از فریب و سرکشیش بردارد به او اعلام جنگ خواهد کرد و بعد از صفات ارزنده و شخصیت والایش شمه‌ای بمعاویه ابراز داشت و فرمود:

«ای معاویه همیشه در نزد تو بندگانی هستند که دندان بگوشت مردم فرو میبرند، بخدا قسم اگر بخواهم کاری میکنم که ناگواریهائی شدید برایت پیش آید و نفسهاتان به تنگی گراید».

و سپس امام به بیان این اشعار پرداخت:

ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان میدهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید
 هنگامی که قریش مجالس فراهم می آورند و تو میدانی که آنها چه منظوری دارند
 تو از روی نادانی بمن ناسزا میگوئی با کینه‌ای که همیشه از ما بدل داری
 آیا تو هم بمانند من پدری داری که به آن افتخار کنی، یا نیرنگ می‌بازی
 ای پسر حرب، تو جدی مانند جد من نداری که فرستاده خداست اگر بخواهی جداها را
 بیاد آوری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۱ مانند مادر من مادری در قریش نیست که
 فرزندان با حسبی از آن زاده شود

ای پسر حرب، کیست که مثل من بسراید و کسی همچون من شایسته سرزنش نیست
 خاموش باش، و دست بکاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند «۱».

(۱) امام در این اشعار از برتریها و امتیازات خود سخن گفت و بدیها و پستی‌های معاویه را نمودار ساخت. با چنین سخنانی که به آخرین مرز بلاغت و اعجاز میرسد و بیانگر رسائی و بدیهه گوئی و قدرت حجت است و معاویه را از اوج ناز و گزافه‌اش بزیر

می‌آورد و ارزندگی خاندان و حسب امام را بیان میدارد، بنابراین باید گفت، ناتوانی و اشتباه سخن امام در کجاست؟

۳- کار امام در شام همچنان بالا میگرفت و مردم بسویش روی می‌آوردند و از گفتار و راهنمایش بهره می‌بردند چنانکه دلها و اندیشه‌ها و عواطف عمومی به اختیار امام درآمد و فضائل و ارزندگیهای امام همه مجالس را فرا میگرفت و همه جا سخن از تجلیل و بزرگداشتش بزبان می‌آمد.

حاشیه‌نشینان و دست‌نشانندگان معاویه همچون عمرو عاص و ولید بن عقبه و عبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه از این جریان به هراس افتادند و ترسیدند که بسرنوشتی شوم گرفتار آیند و کار از دستشان برود و تخت قدرت و حکومت بنی امیه واژگون شود، بدین جهت اجتماعی در دربار معاویه تشکیل دادند و به معاویه وجود خطر را گوشزد کردند و از توجه مردم به امام و تجلیل و بزرگداشت مردم نسبت بمقام او و اجتماع عموم بمحضرش سخن گفتند و اعلام

(۱) - المحاسن و الاضداد جاحظ، المحاسن و المساوی بیهقی، شرح ابن ابی الحدید،
جمهره الخطب.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۲

داشتند که وجود امام در دمشق برای دولت بنی امیه خطری بزرگ است و بهمه گفتند که برای در هم شکستن قدرت معنوی امام بایستی در مجلسی از او دعوت بعمل آورند و پدرش را بکشتن عثمان متهم سازند و او را از چشم مردم بیندازند و در این باره چنین گفتند «حسن، نام پدرش را زنده می‌کند و هر چه میگوید مردم می‌پذیرند و فرمان میبرند و صدای کفشهای انبوهی که بسراغش میروند بلند است و کم کم دارد بمقامی که سزاوار آن نیست بالا میرود و در این باره خبرهای بدی بما میرسد».

(۱) معاویه گفت، میخواهید چه کار کنید؟

گفتند «بدنبالش بفرست تا بیاید و ما به او و پدرش دشنام دهیم و به عیبجوئی و سرزنشش پردازیم و بگوئیم پدرش عثمان را کشته است و این تهمت را به او ثابت کنیم و او هم جوابی ندارد که بما بدهد».

اما سستی رأی آنها بر معاویه پوشیده نبود و میدانست که آنها درست نمی‌اندیشند و بخوبی آگاه بود که امام در این مباحثه بر آنها پیروز میشود و بخواریشان میکشاند از این جهت به آنها گفت:

- من این رأی را نمی‌پذیرم و چنین کاری را نمی‌کنم
 - ای امیر المؤمنین، ما میخواهیم این کار را انجام دهیم.
 - وای بر شما این کار را نکنید، بخدا قسم هر وقت او به پیش من آمد مرا خفیف کرد و عیبهایم را آشکار ساخت.
 - به هر حال بدنبالش بفرست.
 - اگر بدنبالش بفرستم درباره او و شما با انصاف رفتار می‌کنم.
- پسر عاص گفت، آیا میترسی باطل او بر حق ما غلبه کند و گفتارش بر سخن ما فزونی یابد؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۳

(۱) معاویه که پافشاری آنها را دید گفت، اگر بدنبالش بفرستم میگویم هر چه میخواهد بشما بگوید گفتند، باشد، بدنبالش بفرست تا بیاید.

بالاخره معاویه پیشنهادشان را پذیرفت ولی دستور داد که فقط در یک مسأله با امام بحث کنند و به آنها گفت:

«حالا که حرف من را گوش نمی‌کنید و میخواهید این کار را بکنید، حرف ناروا ننزید و بدانید که اینها از خاندان پیامبرند و کسی نمیتواند عیبی به اینها بگیرد و ننگی بمقامشان بچسباند، پس همان تهمتی را که ممکن است به او بزنید و بگوئید که پدرش عثمان را کشته و خلافت خلفای پیشین را قبول نداشته است».

پس بدنبال امام فرستاد، امام برخاست و جامه‌هایش را پوشید و منظور معاویه را دانست و بهنگام خروج از خانه این دعا را زمزمه کرد:

«خدا یا از شر آنها بتو پناه میبرم و بیاری تو بخاکشان می‌افکنم و از تو در این مبارزه کمک می‌خواهم، پس بهر گونه و بهر گاه که می‌خواهی شر آنها را برطرف فرما، به نیرو و خواست تو ای مهربانترین مهربانان».

(۲) آنگاه به نزد معاویه رفت و مورد تجلیل و احترام فراوان قرار گرفت و معاویه گفت: «ای ابا محمد، اینها بدنبال تو فرستادند و فرمان مرا نبردند».

امام به پوزش معاویه و نادرستی سخنش پاسخ داد و گفت:

«سبحان الله، خانه، خانه تست و اجازه آن در اختیار تو، بخدا قسم اگر تو سخن آنها را پذیرفته‌ای و به نیت درونیشان آگاهی، من شرم دارم که بتو ناسزا بگویم و اگر آنها نظرشان را بر تو تحمیل کرده‌اند، چه مرد ناتوانی هستی، نمیدانم کدامین را بپذیرم و کدام را نپذیرم، اگر میدانستم که این گروه چنین قصدی دارند، زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۴

منهم عده‌ای از بنی عبدالمطلب را با خودم می‌آوردم ولی من هرگز از تو و آنها باکی ندارم، دوست من خداست و خدا دوست شایسته کارانست».

(۱) معاویه گفت: من هرگز نمی‌خواستم ترا به این مجلس بخوانم، ولی اینها نظرشان را بر من تحمیل کردند و من بین تو و آنها به انصاف رفتار خواهم کرد، اینها ترا دعوت کردند که ثابت کنند عثمان، به ستم کشته شد و پدرت او را کشت، تو سخن آنها را بشنو و به آن جواب بده و تنهائی تو در برابر آنها مانع آن نیست که همه سخنان را بیان نداری.

وقتی که معاویه خاموش شد، عمرو عاص سخن آغاز کرد و امیر المؤمنین را دشنام داد و او را متهم کرد که ابو بکر را دشنام داده و خلافتش را ناخوش دانسته و در خون عمر بن خطاب دست داشته و عثمان را بمظلومیت کشته است و بعد هر رفتار ناپسندی را به

امیر المؤمنین (ع) نسبت داد و بعد روی به حسن (ع) کرد و گفت:
 «شما پسران عبد‌المطلب، خدایتان حکومت نبخشیده، زیرا خلفا را کشتید و خونهای
 حرام خدائی را حلال شمردید و حرصی فراوان بحکومت ورزیدید و آنچه را که روا
 نبود انجام دادید.
 و اما تو ای حسن، چنان گمان میبری که خلافت بتو میرسد در صورتی که تو عقل و
 مغزی نداری و می‌بینی که خداوند خرد را از تو گرفته و حتی احمقهای قریش ترا
 مسخره و استهزاء می‌کنند و این بر اثر بدکاریهای پدر تو است، ما تو را دعوت کردیم
 تا بتو و پدرت دشنام دهیم، پدرت را خداوند کشت و ما را از دستش آسوده کرد، تو
 هم اکنون در چنگال ما هستی که هر کار بخواهیم درباره‌ات می‌کنیم، اگر تو را بکشیم
 گناهی در نزد خدا نکرده‌ایم و مردم هم عیبی بمانمی‌گیرند. در این صورت آیا میتوانی
 جواب ما را بدهی و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۵

گفتارمان را دروغ وانمود کنی؟ اگر جوابی برای ما داری بگوی و گرنه بدان که تو و
 پدرت هر دو ستمکارید.»

(۱) در این سخنان جز ناسزاگوئی و دشنام که از جان پلید عمرو عاص برخاست و
 نمودار دشمنی او با خاندان پیامبر بود چیزی دستگیر نمی‌شود و بعد ولید بن عقبه آن
 مرد تبه‌کار، روی به امام کرد و چنین گفت:

«شما دائیهای عثمان بودید و عثمان برای شما فرزندی خوب بود و حق شما را شناخت
 و بهترین داماد شما بود که بزرگواریها درباره‌تان کرد ولی شما نخستین کسی بودید که
 به او رشک بردید و پدرت بدون هیچ عذر و دلیلی او را کشت، اکنون می‌بینید که
 چگونه خداوند از شما انتقام میگیرد و مقامتان را پائین می‌آورد، بخدا قسم بنی امیه
 نسبت به بنی هاشم بهتر از بنی هاشم نسبت به بنی امیه‌اند و معاویه برای تو از خودت
 خیر خواه تر است.»

بعد خاموش شد و رشته کلام را به عتبه بن ابی سفیان سپرد و او هم پلیدی درونی و دشمنی همیشگی خود را نسبت به اهل - بیت نمایان کرد و چنین گفت:

«ای حسن، پدرت برای قریش بدترین مردمان بود، که خونشان را ریخت و پیوندهاشان را از هم گسست، شمشیر و زبانش هر دو دراز بود، زنده‌ها را می‌کشت و بمردگان بد می‌گفت و تو از کشندگان عثمانی و ما بخونخواهی او با تو می‌جنگیم، و اینکه بخلاف امید بسته‌ای نه حق داری که از زشتیش انتقاد کنی و نه در میراث بری آن بر دیگران برتری داری و شما بنی هاشم، کشندگان عثمانید و شایسته است که ما تو و برادرت را به این جرم بکشیم، پدرت را خدا کشت و از میان ما برد و از شرش راحت شدیم و بخدا قسم اگر تو را بکشیم هیچ گناهی بر ما نیست».

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۶

بعد مغیره بن شعبه، بسخن ایستاد و بناسزاگوئی امیر المؤمنین (ع) پرداخت و بعد گفت:

«بخدا قسم ما بر او در برابر خیانتی عیب نمی‌گیریم، اما او عثمان را کشته است».

(۱) چون از سخن بازایستادند، امام به آنها رو کرد و بتفصیل پاسخشان پرداخت و سیه کاریها و زشتخوئیهایشان را برشمرد و از فضائل پدرش امیر المؤمنین سخن گفت و نخست بمعاوویه توجه نمود و فرمود:

«ای معاویه، اینها بمن ناسزا نمی‌گویند، این توئی که بمن دشنام میدهی، زیرا به فحش خو گرفته‌ای و ترا به بداندیشی و بدخوئی از دیرباز می‌شناسم و میدانم که علت دشمنی تو با ما عداوتی است که با رسول خدا داری. پس ای معاویه بشنو و شما هم ای گروه بشنوید ولی بدانید که من خیلی کمتر از آنچه می‌باید، درباره شما سخن می‌گویم. شما را بخدا ای گروه آیا آن کس که به او امروز دشنام دادید همان کس نیست که بسوی دو قبله نماز گزارد و تو ای معاویه به این دو قبله کافر بودی و آنها را نشانه گمراهی می‌شمردی و در برابر لات و عزی بضاللت سجده می‌کردی؟ و شما را بخدا آیا این پدرم نبود که دو بار در بیعت فتح و رضوان با پیامبر بیعت کرد و تو ای معاویه در یکی از این

بیعت‌ها کافر بودی و در دیگری پیمان شکن؟ و شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که او نخستین کسی بود که ایمان آورد و تو ای معاویه با پدرت جزء گروه مؤلفهٔ قلوبهم بودید که کفر خود را پنهان می‌داشتید و به اسلام تظاهر میکردید و بجمع آوری پول می‌پرداختید؟

(۲) شما را بخدا قسم میدهم، آیا نمی‌دانید که او در جنگ بدر پرچم پیامبر را بدوش می‌کشید و پرچم کفر در آن روز بدست معاویه و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۷

پدرش بود و در جنگ احد و غزوه احزاب هم لوای ایمان بدست علی (ع) و پرچم کفر بدوش معاویه و پدرش بود تا اینکه خداوند بدست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار ساخت و به دینش یاری داد و سخنش را بتصدیق آورد و در همه این پهنه‌های جنگ، پیامبر از علی (ع)، راضی بود و بر تو و پدرت خشم داشت. ترا بخدا سوگند ای معاویه، آیا بیاد می‌آوری که روزی پدرت بر شتر سرخی سوار بود و تو آن را می‌رانندی و برادرت مهارش را می‌کشید و پیامبر که شما را دید فرمود: «خداوندا، سواره و راننده و مهارگیرنده را لعنت کن».

(۱) ای معاویه آیا آن شعر را از یاد برده‌ای که بهنگام اسلام آوردن پدرت سرودی و برایش فرستادی و گفتی:

ای صخر امروز اسلام میاور که ما را رسوا کنی پس از آنکه بستگان مادر بدر پاره پاره شدند

دائیم و عمویم و عموی مادرم که سومی آنها بودو حنظله نیکوکار که با مرگشان خواب از چشم ما ربودند

بکاری روی می‌آور که ما را وادار کنی در شهر مکه از زنان رقاصه جدا شویم
مرگ برای ما بهتر از آنست که دشمنان بگویند پسر حرب ترسید و از بت عزری دست برداشت بخدا قسم آنچه درباره شما پوشیده داشتم بیشتر از آن است که گفتم، ای

گروه شما را بخدا قسم آیا نمی‌دانید که علی (ع) در بین یاران پیامبر، لذا ید دنیا را بر خود حرام شمرد و خداوند درباره‌اش این آیه را نازل کرد و فرمود «ای ایمان آورندگان، چیزهایی را که خداوند بر شما حلال ساخته بر خود حرام نکنید» (۱) و روزی پیامبر یاران بزرگش را بجنگ بنی قریظه فرستاد و چون آنها از دژهایشان سرازیر شدند، آن صحابه از ترس فرار

(۱) - سوره مائده آیه / ۸۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۸

کردند و بعد علی (ع) را با پرچمی فرستاد و علی (ع) آنها را پذیرش فرمان خدا و رسولش تسلیم کرد و در جنگ خیبر هم چنین پیروزی و رشادتی را از خود نشان داد. (۱) ای معاویه، گمان میبرم که تو نمیدانی که من از سخن پیامبر درباره تو بخوبی آگاهم که وقتی میخواست نامه‌ای برای بنی خزیمه بفرستد و بدنبال تو فرستاد و تو نیامدی و پیامبر با صدای بلند ترا نفرین کرد که بمیری و زنده نمایی، ای گروه، شما را بخدا قسم، آیا نمیدانید که پیامبر در هفت نوبت به ابو سفیان لعنت فرستاد و شما هرگز نمیتوانید انکار کنید:

اول، روزی که پیامبر از مکه بسوی طائف رفت تا قبیله ثقیف را به اسلام دعوت کند و ابو سفیان سر رسید و به پیغمبر ناسزا گفت و بنا بخردی و دروغ متهمش ساخت و میخواست پیامبر را دستگیر کند و در آن روز خدا و پیامبرش به ابو سفیان لعنت فرستادند.

(۲) دوم، روزی که کاروان مشرکین قریش از شام می‌آمد و پیامبر میخواست آن کاروان را در برابر اموالی که از مسلمانان گرفته بودند توقیف کند ولی ابو سفیان، کاروان را از بیراهه بمکه برد و جنگ بدر را راه انداخت و پیغمبر او را لعنت کرد. سوم، در جنگ احد، که پیامبر در بالای کوه بود و ابو سفیان در دامن کوه فریاد میزد

زنده باد هبل و پیامبر و مسلمانان ده بار به او لعنت فرستادند.
 چهارم، در جنگ خندق (احزاب) که ابو سفیان دار و دسته‌های عرب و غطفان یهود را
 بر ضد پیغمبر بسیج کرده بود و رسول خدا در آن روز بر او لعنت فرستاد.
 (۳) پنجم، روزی که ابو سفیان به همراه قریش راه را بر پیامبر بستند و نگذاشتند برای
 گذاردن حج بمسجد الحرام بیایند و در منی قربانی
 زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۷۹
 کنند و در حدیبیه پیامبر را از حرکت بازداشتند، پیامبر ابو سفیان را لعنت کرد و درباره
 آنها گفت رهبر مشرکین و پیروانش همگی ملعونند و کسی از آنها هرگز ایمان
 نمی‌آورد، به پیامبر گفتند آیا ممکن نیست حتی یک نفر از اینها مسلمان شود؟ فرمود،
 لعنت به پیروانشان نمی‌رسد ولی از زمامدارانشان هیچ کدام بسعادت و رستکاری
 نخواهند رسید.

ششم، روزی که بر شتر سرخ سوار بود.

(۱) هفتم، روزی که نسبت به پیامبر سوء قصد کردند و دوازده نفر که یکیشان ابو
 سفیان بود بر سر راه پیغمبر ایستادند تا شتر او را رم دهند و پیامبر را بزمین اندازند و
 پیغمبر آنها را لعنت کرد.

این جواب تو بود، ای معاویه».

(۲) امام با چنین سخنان صریحی، معاویه را از قصرش بقبرش انداخت و از تخت
 غرورش بزیر افکند و اندوهی سخت بجانش کشید و بعد متوجه عمرو عاص شد و
 فرمود:

«اما تو، ای پسر عاص، نسب تو بین چند نفر مشترک است، مادرت ترا بزناکاری زائید و
 پدرت معلوم نبود و چهار مرد ادعای پدری ترا داشتند بالاخره پست‌ترین و پلیدترینشان
 که عاص باشد به پدری تو برگزیده شد و همین پدرت بود که می‌گفت «من دشمن
 محمد بی‌دودمانم» و خداوند درباره‌اش آیه نازل کرد و فرمود «دشمن تو خودش

بی‌دودمان است».

و تو در همه معرکه‌های نبرد با پیامبر جنگیدی و پیامبر را در مکه هجو کردی و آزردی و هر نیرنگی که داشتی، بکار بردی و از همه بیشتر به رسول خدا دشمنی کردی و به تکذیبش پرداختی و بعد با گروهی با کشتی به حبشه رفتی تا جعفر بن ابی طالب و دیگر مسلمانان مهاجر را از نجاشی بگیری و بدژخیمان مکه بسپاری ولی در این سفر زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۰

بخطا رفتی و نومید بازگشتی و خدایت حسرت زده و زیانکار بازگردانید و دروغت را آشکار کرد. (۱) در آن سفر از رفیقت عماره بن ولید در مورد روابطی که با کنیز نجاشی داشت از روی حسد به نزد نجاشی بدگوئی کردی و خداوند تو و رفیقت را رسوا کرد و تو از دیرباز در جاهلیت و اسلام با بنی هاشم عداوت میورزی، تو خود میدانی و این گروه نیز آگهی دارند که هفتاد بیت شعر در هجو رسول خدا گفتی و پیامبر فرمود:

«خدایا من شعر نمیدانم و شاعری شایسته من نیست، خدایا در برابر هر حرف از این اشعارش هزار لعنت بر او بفرست» پس لعنتی که بشمار نمی‌آید بر تو فرستاده میشود و آنچه درباره عثمان گفتی، این تو بودی که آتش انقلاب را بر ضد او برافروختی و به فلسطین رفتی و چون خبر مرگش بتو رسید گفتی من ابو عبد الله که هر جراحی را بیابم با انگشتم آن را می‌شکافم و بخون می‌آورم، بعد خود را در اختیار معاویه قرار دادی و دینت را بدنیایش فروختی پس ما نه ترا درباره دشمنیت سرزنش میکنیم و نه درباره دوستیت مؤاخذه مینمائیم.

بخدا قسم تو نه عثمان را در زنده بودنش یاری کردی و نه از مرگش خشمگین شدی. (۲) وای بر تو، ای پسر عاص، این تو نبودی که بهنگام رفتن بنزد نجاشی، بنی هاشم را به این اشعار هجو کردی و گفتی:

دخترم می‌گوید بکجا میروی و چرا مقصدت بر ما معلوم نیست

گفتم مرا واگذار که من مردی هستم که میخواهم درباره جعفر پیش نجاشی بروم تا ناسزا بگویم در حضور او به گروهی که با خودخواهی در نزدش جمع شده‌اند زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۱ منظورم، احمد پیغمبر آنهاست که میخواهم از او در پیش آنها بدگوئی کنم

من بسوی درباری با کوشش بمبارزه میروم هر چند آستانش از طلای سرخ باشد من از بنی هاشم دست بر نمی‌دارم و تا بتوانم در پنهان و آشکار با آنها میستیزم اگر دشمنی‌هایم در این سفر پذیرفته شد که خوب و گرنه با نهایت سرسختی باز میگردم اینهم جواب تو، آیا شنیدی؟!

(۱) امام در گفتارش از پستی‌ها و بدسرشتی‌های پسر عاص و دشمنی همیشگی نسبت به اسلام و مسلمین سخن گفت و ثابت کرد که او خودش در قتل عثمان دست داشته و اکنون بطمع دنیا بمعاویه پیوسته است. بعد به ولید بن عقبه رو کرد و فرمود:

«اما تو، ای ولید، بخدا قسم ترا در دشمنی با علی (ع) سرزنش نمی‌کنم زیرا پدرم ترا بجرم شراب‌خواری، هشتاد تازیانه زد و پدرت را در برابر پیامبر خدا کشت، تو همان کسی هستی که خدا فاسقت نامید و علی (ع) را مؤمن گفت وقتی که تو به علی (ع) فخر میفروختی و میگفتی من از تو دلیرتر و زبان‌دارترم و پدرم فرمود خاموش باش که من مؤمنم و تو فاسقی و خداوند در تأیید سخن پدرم این آیه را نازل کرد و فرمود «آیا آن کس که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟ آنها هرگز برابر نیستند» (۱). و آیه دیگر در این باره نازل کرد و فرمود «اگر فاسقی برای شما خبری آورد درباره آن بررسی کنید» (۲). وای بر تو، ای ولید،

(۱) - سوره سجده آیه ۱۸

(۲) - سوره حجرات آیه ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۲

چگونه فراموش می کنی، (۱) آیا شعر آن شاعر را که درباره تو و پدرم سروده بود فراموش کردی که گفت:

هرگز مؤمنی که خدایش یاری کرد بمانند فاسق خیانتکار نیست
بزودی ولید احضار میشود پس از مدت کمی و همچنین علی (ع) برای حساب آخرت
به آشکاری

به علی (ع) بهشت پاداش داده میشود و ولید پاداش کردارش خوار میشود.
ترا به قریش چه کار؟ تو مرد شکم گنده ای از اهل صفوریه ای و بخدا قسم که عمرت از
پدرت بیشتر است یعنی سن تو از آنکه میگویند پدر تو است زیادتر است».

(۲) علت دشمنی سخت ولید با امیر المؤمنین آن بود که علی (ع) نمونه ایمان بود و
ولید مجسمه کفر، معلوم است که تضاد بین ایمان و کفر، اختلافی ذاتی و نفرتی طبیعی
است، علاوه بر این، امیر المؤمنین به ولید بجرم شراب خواری هشتاد تازیانه زده بود و
به همین جهت عداوتی شدید از علی (ع) در دل ولید خلجان داشت. امام پس از آنکه
ولید را بخواری کشید روی به عتبه بن ابی سفیان کرد و به او چنین گفت:

«اما تو، ای عتبه، نه خردی داری که پاسخت گویم و نه فهمی داری که با تو گفتگو
کنم، نه خیری نزد تو است که به آن امید باشد، و نه شری داری که از آن پرهیز باید
کرد، عقل تو و کنیزت به یک اندازه است، اگر علی (ع) را در برابر همگان دشنام دهی
زیانی به او نمیرسد و اینکه مرا بکشتن ترسانیدی اگر خیلی دلیری چرا آن مرد لحنی
را که در بستر همسرت خوابیده بود نکشتی؟

آیا از شعر نصر بن حجاج شرم نمیداری که درباره ات گفت:
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۳ ای وای بر این مردان و این روزگار و ماجرائی
که ابو سفیان را رسوا کرد

شنیدم که به عروس عتبه خیانت کرده است مرد پست فطرتی از قبیله لحنیان.
(۱) در این صورت ناسزاگوئی تو چه ارزشی برای من دارد و چگونه از کسی میتوان

ترسید که فاسق زنش را نتوانست بکشد؟ و چرا باید ترا بدشمنی علی (ع) سرزنش کنم که دایت ولید را در جنگ بدر کشت و در قتل جدت عتبه با حمزه همکاری کرد و برادرت حنظله را هم از پای در آورد؟»

امام از نابخردی و حماقت و بی‌شرافتی ولید سخن گفت و خاطر نشان کرد که امر المؤمنین، سرهای برادر و دائی و جد او را در جنگ بدر درو کرده است و بهمین جهت ولید نسبت بحضرتش جسارت میورزد، بعد از این، امام به مغیره بن شعبه رو کرد و به او گفت:

(۲) «ترا چه میشود ای مغیره، تو شایستگی حضور و سخن گفتن در چنین جاهائی نداری، تو بمانند پشه‌ای هستی که چون میخواست از شاخه درخت خرما برخیزد به نخل گفت مواظب باش که میخوامم از رویت پرواز کنم، درخت خرما گفت، مگر من بودنت را احساس کردم که حالا از پروازت با خبر شوم؟! بخدا از دشمنیت با ما خبری نداشتم که حالا از آگهی به آن تأسف یابم، ناسزاگوئیت برای ما ارزشی ندارد زیرا حد زناکاری هنوز بر تو باقی است زیرا عمر ترا حد نزد و فرمان خدا را در باره‌ات اجرا نکرد، و این تو بودی که از پیامبر پرسیدی آیا مردی به زنی که میخوهد با او ازدواج کند میتواند نگاه کند؟ پیامبر فرمود مانعی ندارد بشرطی که قصدش زنا نباشد و پیامبر بدین جهت این شرط را بیان فرمود که ترا زناکار میدانست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۴

(۱) و اینکه بافتخار حکومت بر ما فخر میفروشی باین آیه از قرآن باید توجه کنی که خداوند فرمود «چون بخواهیم مردم سرزمینی را نابود کنیم، تبهکاران را بر آنها میگماریم و آنها فسق میورزند و شایسته عذاب میشوند و آنگاه سرنگونشان میسازیم»

«۱» در اینجا سخن امام با دشمنانش پایان پذیرفت و آنها را بزشتی کردار و پستی نسبشان آگاه کرد و پرده از چهره سیاهشان برداشت و مفاخرشان را واژگونه نشان داد و همه را در اندوه و شرمساری سختی فرو برد و چون خواست برخیزد و برود، عمرو

عاص بدامان امام چسبید و بمعاوینه گفت:

«ای امیر المؤمنین، تو شاهد بودی که حسن بمادرم نسبت زنا داد از تو میخوام که او را حد بزنی».

معاوینه با خشم فریاد زد:

«رهاش کن، خدا جزای خیرت ندهد».

(۲) بعد به اطرافیان با نگاه سرزنش باری بعلت مخالفت و نافرمانیشان رو کرد و گفت:

«من بشما گفتم که توان جدل با او را ندارید و شما را از دشنام به او بازداشتم ولی سختم را نپذیرفتید و اکنون خانه‌ام را در برابرم تاریک کردید. از پیش من برخیزید و بروید و خداوند شما را بعلت بداندیشی‌تان خوار و رسوا کرد و چون رأی اندرزگوی مهربانی چون مرا نپذیرفتید بیچاره شدید، از خدا باید کمک خواست (۲)»

(۳) ۴- معاوینه روزی با اطرافیان رازدارش نشسته بود و آنها بیکدیگر فخر می‌فروختند و بهم می‌تاختند، معاوینه خواست قدری بچانه‌های آنها بخندد و گفت اگر حسن بن علی و عبد الله بن عباس اینجا بودند در این نازشها و بالندگیها کوتاه می‌آمدید. زیاد بن سمیه گفت:

(۱) - سوره بنی اسرائیل آیه ۱۶

(۲) - ابن الحدید ۲ / ۱۰۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۵

«گمان نمی‌کنم چنین باشد، ای امیر المؤمنین، مگر مروان بن حکم با منطق بی‌نظیرش در میان ما نیست و مگر ما شایسته افتخار و سرافرازی نیستیم؟ فردا بدنبال آنها بفرست تا سخنان ما را بشنوند».

(۱) معاوینه با وزیرش عمرو عاص مشورت کرد و گفت «تو چه می‌گوئی؟»

عمرو گفت «فردا بدنبالشان بفرست».

معاویه، پسرش یزید را بدنبال آنها فرستاد و وقتی که آمدند گفت:

«من داشتم در تجلیل و بلندپایگی شما سخن می‌گفتم و شب‌زنده‌داریهاتان را می‌ستودم، مخصوصاً تو ای ابا محمد که فرزند پیامبر و سید جوانان اهل بهشتی».

امام و ابن عباس از معاویه تشکر کردند ولی پسر عاص بسخن آمد و گفت:

(۲) «ای حسن، ما با هم می‌گفتیم که بنی امیه در نبرد پایدارتر و در معرکه جنگ

پرتوان‌تر و در پیمانها وفادارتر و در خوی و سرشت بزرگوارتر و در نژاد از بنی عبد

المطلب والاترند» و بعد خاموش شد و مروان بسخن آمد و گفت «چرا چنین نباشد، ما با

شما مبارزه کردیم و پیروز شدیم و در جنگ بر شما دست یافتیم، اکنون اگر بخواهیم

از شما می‌گذریم و اگر بخواهیم شما را بچنگ می‌گیریم». مروان ساکت شد و زیاد

بسخن آمد و گفت:

«شایسته نیست که امتیازات ما را انکار کنند و خیر و برتری ما را نادیده انگارند، ما

حمله‌وران میدان کارزاریم و چنین امتیازی را بر همه مردم در گذشته و حال بدست

آورده‌ایم».

امام بر آنها بمانند شیری حمله برد و قدرت پوشالی‌شان را در هم کوفت و افتخاراتشان

را بفضیحت کشید و فرمود «اگر کسی در

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۶

مباحثه خاموش ماند، خاموشیش دلیل ناتوانیش نیست ولی آن کس که بدروغ سخن

بگوید و بخواهد باطل را بصورت حق جلوه دهد، خیانتکار است، آنگاه به عمرو عاص

توجه کرد و فرمود:

(۱) «ای عمرو، بدروغ افتخار میورزی و در خیانت گستاخی میکنی، من از

تبهکاریهایت همیشه آگاه بودم و برخی از آنها را برمی‌شمرده و از برخی دیگر چشم

می‌پوشیده‌ام زیرا ترا در گمراهی فرو رفته میدانم.

این توئی که میخواهی درباره ما سخن بزشتی برانی؟ درباره ما که چراغهای روشن در تاریکستان جهالتیم، و پرچمهای راهنمایی و سواران دلاور و حمله‌وری که دشمنان را بمرگ میکشانیم و در دامان جنگ پرورش یافته‌ایم و برای دوستان همچون نوبهاران خرمیم، ما معاون نبوت و فراگیرنده دانش آسمانی هستیم و شما گمان میبرید که نژادتان از ما نیرومندتر است ولی در نبرد بدر ضرب شست ما را خوردید، در آن روز که دلاوران بزمین طپیدند و هم‌آوردان بسختی افتادند و شیرمردان از پای درآمدند و مرگ معرکه‌دار میدان شد و بر پاشنه‌اش چرخید و دندان نشان داد و آتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه‌ای بود که مردانتان را کشتیم و پیامبر بر فرزندانمان منت گذاشت و در آن روز بجان خودم که شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر و والاتر نبودید».

(۲) سپس امام روی بمروان کرد و گفت:

«ترا چه میشود ای مروان؟ تو حق نداری که در قریش زیاده‌گوئی و افتخار کنی، تو مردی ره‌اشده‌ای و پدرت طردشده پیامبر است، و تو هر روز از پستی به بدی میگرایی و در این هر دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز را که دست بسته ترا بحضور امیر المؤمنین (ع) آوردند و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۷

خون میچکد و دندانهایش را بهم میفشارد و مفهوم این شعر را بمعاینه می‌دید: شیری که چون شیران فریادش را بشنوند سراسیمه فرار کنند و پشکل بیندازند.

(۱) ولی امیر المؤمنین (ع) ترا بخشید و از خفقان مرگ رها شدی و نفس تنگت که نمی‌گذاشت آب دهانت را فرو دهی باز شد و بحال آمدی اما بجای آنکه از ما سپاسی بگزاری بدگوئی ما پرداختی و جسارت ورزیدی در صورتی که میدانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته و خواری و خسران بسراغمان نیامده است. سپس امام (ع) روی به زیاد کرد و گفت:

«ترا ای زیاد به قریش چه کار؟ کسی برای تو نسب درستی و شاخه برومندی و پیشینه استواری و رویشگاه کریمی نمی شناسد، بلکه مادرت زنی روسپی بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند و وقتی که بدنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد (معاویه) پس از مرگ پدرش ترا به برادری گرفت، در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی؟ ترا همان رسوائی مادرت بس است و در افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول خداست و پدرم علی بن ابی طالب (ع) پیشوای مسلمانانست که هرگز بجاهلیت بازنگشت و عموهایم یکی حمزه سید الشهداء و دیگری جعفر طیار است و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم».

(۲) و پس از آنکه امام دهان دشمنانش را با سنگ برهان در هم شکست به ابن عباس گفت:

«پسر عمویم، اینها مرغهای ناتوانی هستند که میتوان با مجادله پرهایشان را در هم شکست».

چون ابن عباس خواست سخن بگوید، معاویه از قدرت بیان

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۸۸

او ترسید و سوگندش داد که خاموش بماند و عبد الله ناچار ساکت شد و به همراه امام از پیش معاویه بیرون آمد.

(۱) معاویه به اطرافیانش به تمسخر گفت:

«عمرو با او سخن گفت ولی نتوانست حجت او را باطل کند و مروان بزبان آمد و

نتوانست بر او چیره شود» و بعد رو به زیاد کرد و به مداخله او اعتراض نمود و گفت:

«تو چرا با او بحث کردی؟ مگر نمی دانی که در برابر او بمانند کلاغی در چنگال

بازی؟»

عمرو عاص به معاویه گفت:

«تو چرا برای کمک ما به او حمله نکردی؟».

(۲) معاویه گفت «آن وقت در نادانی شما شریک میشدم، آیا من میتوانستم با مردی بتفاخر پردازم که جدش رسول خدا، پیشوای گذشتگان و آیندگانست و مادرش فاطمه (ع) پیشوای زنان جهانست؟»

و بعد به عمرو عاص رو کرد و گفت:

اگر این سخنان را مردم شام بشنوند رسوائی بزرگی برپا میشود.

عمرو عاص گفت:

«حسن بتو کاری نداشت ولی مروان و زیاد را مثل سنگ آسیا در هم کوفت و بینی آنها را مثل بوزینگان سوراخ کرد.»

زیاد در تأیید سخنان پسر عاص در مخالفت امام گفت:

«بخدا قسم، هر چه دلش خواست کرد، معاویه هم همیشه میخواهد ما را بهم بیندازد،

بخدا قسم در هر مجلسی که حسن و ابن عباس بودند، معاویه طرف آنها را گرفت.»

(۳) ابن عباس که به خلوت رسید بین چشمهای امام را بوسید و از پاسخهای محکم امام در جواب آن فرومایگان شگفتیها کرد و گفت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص ۳۸۹

«فدایت شوم، ای پسر عمو که همیشه بمانند دریائی موج میزنی و بدشمن چنان حمله

میکنی که دل من را از این سرکشان یاغی شفا می‌بخشی.»

(۱) ۵- امام چند روزی از دمشق بیرون رفت و پس از بازگشت به نزد معاویه آمد و عبد

الله زبیر در حضور معاویه بود، معاویه به استقبال امام برخاست و امام را به احترام نشانید

و گفت:

«ای ابا محمد، گمان می‌کنم که از رنج سفر خسته شده‌اید بهتر است بمنزل بروید و

استراحت کنید.» بعد عبد الله زبیر را تحریک کرد و گفت:

«بهتر است که بر حسن تفاخرورزی، چون پدرت از یاران نزدیک پیغمبر و پسر عموی

تو است و در اسلام امتیازات و بهره‌های بزرگی دارد.»

پسر زبیر فریب معاویه را خورد و آماده شد تا بر امام بتازد و بر حضرتش فخر بفروشد و بمعاویه گفت «من میدانم و او»

عبد الله بخانه رفت و شب را تا سپیده دم بیدار ماند و به اندیشه فرو رفت که چه گناهی برای امام بتراشد؟ صبح که شد با شتاب پیش معاویه رفت تا به امام حمله برد و بمقامش تجاوز کند و خشنودی معاویه را بدست آورد، امام وارد شد و معاویه به احترامش برخاست و با تجلیلش نشانید و چون مجلس آرام گرفت پسر زبیر بسخن آمد و گفت «اگر در جنگ سستی نمیورزیدی و در مبارزه پیشی می گرفتی، خلافت بمعاویه نمیرسید و امروز ناچار نمی شدی که بیابانها را درنوردی و از صحراها بگذری تا بدرگاهش راه یابی و از او کمک بخواهی.

(۲) اگر تسلیم معاویه نمی شدی امروز آزاد بودی و تو پسر علی (ع) هستی که در مبارزه سخت کوش و نیرومند بود و من نمیدانم چرا چنین کردی، آیا ارادهات سست بود یا سرشتی ناتوان

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۰

داشتی؟ گمان میبرم یکی از این دو عیب در تو وجود داشت، بخدا قسم اگر نیروئی که تو در اختیار داشتی در دسترس من میبود، میفهمیدی که من پسر زبیرم و از دلاوران شکست نمیخورم و نباید شکست بخورم زیرا مادر بزرگم صفیه دختر عبدالمطلب است و پدرم زبیر که از یاران نزدیک پیامبر و تواناترین مردمان و بزرگوارترینشان از حیث نژاد و حسب در جاهلیت و فرمانبردارترین صحابی رسول در اسلام است».

(۱) امام به یاوه گویهای پسر زبیر و بهتانهای ناروایش پاسخ داد و چنین فرمود: «بخدا قسم اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند، برای پست شمردن تو زبان از گفتار باز میداشتم ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من نابخرد و بی زبان نیستم.

آیا تو بر من عیب میگیری و بر من فخر میفروشی؟ جدت در جاهلیت خانواده و

معروفیتی نداشت تا اینکه با جدهام صفیه دختر عبدالمطلب ازدواج کرد و در میان عرب سرافراز شد و بشرف او افتخار ورزید.

پس چگونه فخر می‌کنی بر کسی که دانه درشت و گرانبهای گردن بند است و پیشوای اشراف و گرامیترین مردم روی زمین؟

(۲) این مائیم که شرفی پرنفوذ و کرامتی چیره و پیروز داریم، گمان میبری که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو، من پسر دلاورترین مردان عربم و در دامان فاطمه (ع) چشم گشوده‌ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهوده طرفدار من بودند و بدروغ ادعای دوستی می‌کردند و من به آنها

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۱

اعتمادی نداشتم چون شما خاندانی فریبکارید و چرا چنین نباشد که پدرت با امیر المؤمنین (ع) بیعت کرد و بزودی پیمانش را شکست و بجاهلیت بازگشت و علی (ع) را که پاره پیکر پیامبر بود فریب داد و مردم را گمراه کرد و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بیجهت از دست داد و بدون هیچ یآوری بخاک افتاد و تو به اسیری گرفتار آمدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران، و چون مالک اشتر ترا بحضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می چرخیدی همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد.

(۱) وای بر تو، این مائیم که روشنی‌بخش جهانیم و امت مسلمان بما فخر میکند و کلیدهای اراده و ایمان بدست ماست، اکنون تو بما حمله می‌کنی؟ همین تو که زنان را می‌فریبی می‌خواهی بر فرزندان پیامبران فخر بفروشی؟ سخنان ما را که مردم همیشه می‌پذیرند تو و پدرت رد می‌کنید.

مردم گروهی به اشتیاق و برخی بناخوشی دین جدم را پذیرفتند و بعد که با امیر المؤمنین (ع) بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند و همسر پیغمبر را فریب دادند و بجنگ با پدرم برخاستند و کشته شدند و ترا باسارت بحضور علی (ع) آوردند و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و ترانکشت و بخشید، بنابراین، تو آزادشده پدر منی و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن».

(۲) پسر زبیر، بشدت شرمسار شد و از بی‌پروائیش پشیمان گشت و بحضور امام آمد و با التماس و نرمی درخواست بخشش و رضایت کرد و اعلام داشت که معاویه او را فریب داده و در این مورد گفت: «ای ابا محمد، معذرت زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۲»

میخواهم، این مرد (معاویه) مرا بجدال تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری بسرشت شما آمیخته است» (۱) امام بمعاویه رو کرد و فرمود:

«می‌بینی که از پاسخگوئی هیچ کس باز نمی‌مانم، وای بر تو آیا میدانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده‌ام، دست از این کارها بردار و گرنه داغی بر چهره‌ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمین‌ها از آن سخن بگویند».

ابن زبیر گفت «معاویه شایسته چنین پاداشی است».

معاویه به پسر زبیر رو کرد و گفت:

«چه خوب شد که حسن (ع) دلم را که از تو دردها داشت شفا بخشید و تیر را بکشتن گاهت انداخت و تو همچون کلاغی در چنگال باز گرفتار شدی که هر طور میخواست با تو بازی کرد و دیگر نمیتوانی به هیچ کس تفاخر ورزی» (۱)

(۲) ۶- از دیگر مناظرات ارزنده امام و مشاجراتی که موقعیت دشمنانش را در هم

شکست داستانی است که روزی امام به پیش معاویه آمد و دربان بسرعت حضور امام

را بمعایه اعلام کرد، معایه به اطرافیانش گفت:
 «اگر بیاید بازهم وضع ما را تباه خواهد ساخت».
 مروان گفت «بگذار بیاید تا از او چیزی پرسیم که هرگز نتواند به آن جواب بدهد».
 معایه او را از این کار بازداشت و گفت:
 «چنین کاری را مکن، زیرا سخن گفتن به اینها الهام میشود».
 امام وارد شد و معایه به احترامش برخاست و به او تهنیت گفت ولی مروان با مسخره
 به امام گفت:

(۱) - محاسن و مساوی بیهقی ۱/ ۵۸ و محاسن و اضداد جاحظ ۹۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۳

«پیری خیلی زود موهای سیلت را سفید کرده و میگویند این نشانه احمقی است!!».

(۱) امام در پاسخش فرمود:

«این طور که میگویند نیست ولی ما بنی هاشم دهانی خوشبو داریم که چون نفسها زیاد
 به آن میرسد موهای اطراف دهانمان سفید میشود ولی شما بنی امیه دهانی بدبو دارید و
 زنانان از دهان شما روی میگردانند و بناگوشتان را می‌بوسند و در نتیجه موهای آن
 قسمت از چهره‌تان سفید میشود».

معایه خشمگین شد و بیارانش فریاد زد و گفت:

«بشما گفتم با او بحث نکنید، حالا دیدید که روزگارتان را سیاه و حالتان را تباه کرد؟»

(۲) امام از مجلس برخاست و آنها را در اندوهی بزرگ فرو برد و در حال خروج این
 اشعار را میخواند:

تجربه کردم در این روزگار پنجاه سال و پنج سال و لب از سخن فرو بستم

من در این دنیا بهره‌ای نبردم و برای رسیدن بهوس هرگز نکوشیدم

آرزوهای دنیا همگی به پیش می‌آیند و من یقین دارم که در گرو مرگی شتابانم «۱».

(۳) ۷- امام در مجلس معاویه از شایستگی و برتری عظیم و امتیاز خانوادگی سخن میراند و می‌گفت:

«قریش همگان میدانند که من عزیز و بزرگووارم و هرگز بناتوانی نگرائیده‌ام و به تیرگی نیفتاده‌ام که شناختی روشن و پدری بزرگووار دارم».

پسر عاص از این سخن ناراحت شد و روی به امام کرد و گفت:

(۱) - المحاسن و المساوی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۴

(۱) «قریش میدانند که تو در این خاندان از همه کم‌عقل‌تر و نادان‌تری و خوبیهای ناپسندی داری که یکی از آنها کافی است که ترا بخواری کشاند و همچون سپیدی چشم بر سیاهیش چیرگی یابد، بخدا قسم اگر دست از این کارها برنداری جامه‌ای همچون پوست شتر بر خود میکشم و از خلال آن سنگهای گداخته‌ای بسویت پرتاب میکنم آنچنان که دیگر برای تو کالائی از مفاخرت باقی نماند.

مدتهاست که بسختی بر ما می‌تازی و ما را بدشواری می‌اندازی تا اجتماع را پراکنده سازی و فتنه‌ها برانگیزی ولی خداوند بر رسوائیت می‌افزاید!!»

امام بجسارت پسر عاص چنین پاسخ داد:

«اما بخدا قسم اگر نسب خودت را بیاد آوری و برای ناصوابت عمل کنی هرگز بمقصدی نیکو نمی‌رسی و به عزت و پیروزی دست نمی‌یابی، بخدا قسم اگر معاویه سخن مرا بپذیرد، ترا دشمن فریبکار خود می‌شمارد زیرا روزگار درازی است که بخل میورزی و کینه خود را پنهان میداری و طمع به آرزوی بلندی می‌بندی که شاخه تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست.

اما بخدا قسم، خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها

که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانایند و ترا همچون دانه‌ای در آسیاب خورد می‌کنند و چون با تو رویاروی شوند فریبکاریت سودی نمی‌بخشد» (۱)».

(۲) پسر عاص همیشه بدنبال فرصتی بود تا از خاندان پیامبر انتقام بگیرد و دشمنیش را آشکار سازد و این عداوت و کینه‌توزی نشانه پلیدی ذات و ناپاکی درونش بود چنانکه روزی امام را در

(۱) - المحاسن و المساوی ۱ / ۶۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۵

حال طواف دید و بجانبش شتافت و خبث ذاتش را نمایان کرد و گفت:

«ای حسن، گمان میبری که دین بوجود تو و پدرت برپاست در صورتی که دیدی خداوند، دینش را بدست معاویه برپا کرد و بهمت او این دین را که در حال کجی بود راست گردانید و پس از سستی و پنهانی آشکارش ساخت. آیا خداوند از کشتن عثمان راضی بود و آیا شایسته است که تو امروز خانه‌اش را طواف کنی مثل شتری که دور آسیاب میچرخد؟ تو اکنون جامه‌ای بسیار سپید پوشیده‌ای ولی دامانت بخون عثمان رنگین است، بخدا اگر از ترس پراکندگی مردم و دشواری کار امت نبود، معاویه ترا هم بسرنوشت پدرت گرفتار می‌ساخت».

(۱) امام تیرهای سخنش را بسوی پسر عاص پرتاب کرد و چنین فرمود:

«آگاه باش که جهنمیان نشانه‌هایی دارند که با آن شناخته میشوند و آن نشانه‌ها دشمنی با دوستان خدا و دوستی با دشمنان اوست، بخدا قسم که خودت میدانی، پدر من هرگز در کاری شک نکرد و یک چشم بر هم زدن درباره خدا تردید نفرمود، بخدا سوگند ای پسر عاص اگر از تبه‌کاریت بازناستی چنان داغ سیاهی بچهره‌ات بکوبم که تا زنده‌ای شرمنده باشی، بترس از اینکه با من در افتی چون خودت میدانی که من مردی کم‌خرد و سست‌اندیش نیستم و چنان ناتوان نیستم تا کسی بخواهد دندان در من فرو

برد، من در خاندان قریش بماند گوهر درخشانی در میانه گردن بدم، همه مرا و پدرم و نسب پاکم را می‌شناسند و این تویی که چندین نفر ادعای پدریت را کردند و بالاخره فرومایه‌ترین نفرین شده‌ها، ترا بخود منسوب داشت پس با چنین پلیدی با من بمبارزه برمی‌خیزی، بر حذر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۶

باش که ما خاندان پاک پیامبریم که خداوند پلیدی را از ما دور داشته و پاکیزه‌مان ساخته است (۱).

(۱) ۸- از دیگر وقایعی که در دمشق برای امام روی داد، آنکه امام روزی بر معاویه وارد شد و معاویه به احترام امام برخاست و به احترامش نشانید، مروان از این جریان بخشم آمد و کینه‌اش بروز کرد و گفت:

«ای حسن، اگر شکیبائی معاویه که میراث پدران بزرگوار اوست نمی‌بود، تو هرگز چنین موقعیتی نداشتی و ترا می‌کشت که شایسته کشتی تو گروهی را برای جنگ بسیج کردی ولی چون قدرت ما را دریافتی و دانستی که توانائی جنگ با سواران و لشکریان شام و بزرگان بنی امیه را نداری ناچار تسلیم شدی و بیعت کردی و امان خواستی و بخدا اگر چنین نمی‌کردی، خونت را میریختم و حق شمشیرم را در کشتن یک سرکش ادا می‌کردم پس شکر خدا را که ترا بقدرت معاویه گرفتار کرد و او با بردباریش ترا بخشید و اکنون می‌بینی که چگونه با تو رفتار می‌کند».

(۲) امام سخن مروان را چنین پاسخ داد:

«وای بر تو، ای مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ و بهنگام رویارویی با دشمن، ریسمان خواری و ننگ بگردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم و اگر سپاسگزار باشید ما بر شما نعمت هدایت را فرو باریدیم، ما شما را به نجات میخوانیم و شما ما را به آتش دعوت می‌کنید و چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است، تو به بنی امیه افتخار میکنی و می‌پنداری که آنها در جنگ پایدارند

و همچون شیر، دلاورند، مادرت به عزایت بنشیند، مگر نمیدانی که تبار عبدالمطلب
پهلوانان بزرگوار و یاران

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰، المحاسن و المساوی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۷

و نگهبانان و بزرگمردانند؟ (۱) بخدا قسم که تو آنها را و هر کسی که از این خاندانند
دیده‌ای که هرگز سختی‌ها و خطرهای بهراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته‌اند و
آنان همچون شیران خشمگین و حمله‌ورند و این تو بودی که از میدانشان گریختی و
ترا به اسارت گرفتند و به همراه خویشانت بخواری و ننگ افتادی، گمان میبری که
میتوانی خون مرا بریزی؟ اگر خیلی دلاوری چرانتوانستی خون آن کس را که بر عثمان
حمله برد بریزی؟ که عثمان را همچون شتری ذبح کرد و تو آن وقت همچون
گوسفندان نفیر میکشیدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر میدادی، چرا از او دفاع
نکردی و تیری بجانب قاتلش پرتاب نکردی، بلکه بندهایت میلرزید و چشمانت را از
شدت وحشت فرو می‌بستی و از ترس جانت از من پناه می‌خواستی چون بنده‌ای که
بدامان آقایش در آویزد و من ترا از مرگ رهانیدم و اکنون معاویه را بقتل من
برمی‌انگیزی و اگر آن روز معاویه با تو بود او هم با عثمان کشته می‌شد، حالا هم تو و
معاویه کمتر و ناتوان‌تر از آنید که بتوانید بمن گستاخی کنید و اکنون گمان میبری که
من بر بردباری معاویه زنده مانده‌ام، بخدا قسم که معاویه خودش را بهتر از هر کس
می‌شناسد و از اینکه حکومت را به او واگذارده‌ایم سپاسگزارتر است و اکنون وجود تو
همچون خاری در چشمش خلیده که نمیتواند دیده بر هم نهد و اگر بخوایم میتوانم
سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران بستوه آید و در
آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگوئی ترا سودی نخواهد بخشید و ما کسی نیستیم که
پدران بزرگوار و فرزندان نیکو - کارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست میگوئی

آزادی».

(۲) پسر عاص با مسخره به مروان گفت:

آیا او دروغ میگوید و تو راست میگوئی؟ و آن وقت این شعر را خواند:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۸ وقتی که شتر را داغ میکنند تیز میدهدولی
وقتی که آهن در آتش است بی صداست .

و گفت ای مروان نتیجه کارت را بچش.

(۱) معاویه به مروان فریاد زد و گفت:

«من گفتم که به این مرد گستاخی مکن و تو نپذیرفتی و بچنین خواری و تحقیری
گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی و پدرت بمقام پدر او نمی‌رسد، تو پسر مردی
رانده شده و دور افتاده‌ای اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با
پای خود به قبرستان میروند و گور خود را می‌کنند».

رگهای گردن مروان از شدت خشم باد کرد و بمعاویه روی آورد و گفت:

«از غیر تخمه‌ات سنگ بپران و از خاندانت حجت بیاور».

و بعد به پسر عاص رو کرد و گفت:

«از آن روز که پدرش علی (ع) بر تو حمله کرد و تو عورتت را برای نجات برهنه
کردی از او میترسی».

و بعد با شرمساری و ذلت برخاست و معاویه گفت:

«به نزدیک دریا مرو که غرق میشوی و از همسایگی کوه بترس که ترا در هم
می‌شکند» (۱).

(۲) ۹- روزی دیگر امام به نزد معاویه رفت و مجلس معاویه از اطرافیانش پر بود و امام

از جای او پائین تر نشست. معاویه از هر در سخن می‌راند و بعد گفت: از عایشه عجب

دارم که مرا شایسته خلافت نمی‌داند و میگوید من بناحق به این مقام رسیده‌ام، او را چه

میشود خدایش بیامرزد، در صورتی که پدر این مرد (امام حسن، ع) با من در امر

خلافت بجنگ پرداخت و خدا او را از بین برد.

(۱) - المحاسن و المساوی ۱/ ۶۳ - ۶۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۳۹۹

امام فرمود: آیا از این کار خیلی تعجب میکنی؟

- بلی به بخدا.

- میخواهی از این عجیب تر برایت بگویم؟

- بگو، کدام است:

- اینکه من در چنین جائی بنشینم!

معاویه خندید و به عادت همیشگی به نیرنگ افتاد و گفت:

- پسر برادرم شنیده ام قرضی بعهدہ داری، مبلغ آن چقدر است؟

- صد هزار دینار.

سیصد هزار دینار تقدیم میدارم، صد هزار برای وام، صد هزار برای خاندانت و صد

هزار دینار دیگر مخصوص خودت با نهایت اکرام این جایزه را بپذیر.

(۱) امام از نزد معاویه بیرون آمد و یزید که در مجلس حضور داشت از احترام معاویه

نسبت به آن حضرت ناراحت شد و گفت:

«ای پدر، من مثل تو کسی را ندیده ام که حسن (ع) با تو چنین رفتار کند و تو در برابر

به او سیصد هزار دینار بدهی». معاویه گفت: این حق از خود آنهاست تو هم باید نسبت

به آنها چنین کنی» «۱».

و در اینجا معاویه بصراحت اقرار کرد که حق خلافت اسلامی با خاندان پیامبر است و

او چنین حقی را از آنها غصب کرده است.

(۲) اینها مشروح برخی مناظرات امام با دشمنانش بود که اکثر آنها را بیهقی و جاحظ

نقل کرده اند و دیگر مورخین نیز آنها را در کتب خود آورده اند و امام با چنین سخنانی

معاویه و پیروانش را رسوا کرد و عار و عیارشان را پدیدار کرد و فرومایگی و پستی بنی امیه را برای مردم شام بیان فرمود و بحق چنین سخنانی، بنوبه خود

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۴/۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۰

انقلابی بر ضد حکومت معاویه بود که موقعیتش را در هم شکست و او را از پایگاه خلافت غاصبانه‌اش بگور بدنامی سرنگون ساخت.

(۱) بعضی از پژوهشگران در صحت این گفتگوها تردید کرده و آنها را ساختگی دانسته‌اند زیرا چنین گفتاری را از امام بعید میدانند و میگویند هرگز سخن ناروایی از امام شنیده نشده است و فقط سخن امام را خطاب بمروان نقل می‌کنند که به او فرمود (پیشینه‌ای از تو در نزد من است که اگر بگویم بینی تو بخاک مالیده میشود) بنابراین چگونه میتوان باور داشت که امام چنان سخنان درشتی بدشمنانش گفته باشد؟ ولی چنین اظهار نظر درست نیست زیرا دشمن‌های امام کلمات جسارت‌آمیزی نسبت بحضرتش بزبان می‌آوردند و گفتاری زشت و ناروا بیان می‌داشتند و امام هم ناچار به آنها پاسخ می‌گفت ولی هرگز به آنها دروغ نمی‌بست و بمانند آنها بناروایی سخن نمی‌گفت.

بهر حال معاویه با آنکه از جانب امام تحقیر و خوار می‌شد باز رعایت شخصیت امام را میکرد و بشدت از شکوه و موقعیت حضرتش می‌ترسید و محبویت امام را در نزد مردم لمس و احساس میکرد و میدید که همگان حضرتش را محترم می‌شمارند و حتی در برابر او از فضیلت و عظمت آن جناب سخن میگویند، (۲) چنانکه راویان میگویند معاویه روزی در مجلس خود گفت:

«بمن بگوئید چه کسی از لحاظ پدر و مادر و عمو و عمه و دایی و خاله و جد و جدۀ از دیگران والاتر است؟» و منظورش این بود که از میزان علاقه و ارادت مردم نسبت به

امام آگاه شود، در این وقت مالک بن عجلان از جای برخاست و اشاره به حسن (ع) کرد و گفت این مرد است که پدرش بهترین مردم یعنی علی بن - اَبی طالب (ع) است و مادرش فاطمه دختر پیامبر خداست و عمویش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۱

جعفر است که در بهشت پرواز می کند و عمه اش ام هانی دختر اَبی طالب است و دائیش قاسم پسر پیغمبر و خاله اش زینب دختر رسول خداست و جدش پیامبر خدا و جده اش خدیجه دختر خویلد است.

(۱) معاویه خاموش ماند و سخنی نگفت و چون امام بیرون آمد، عمرو عاص با ناراحتی روی بمالک کرد و گفت:

«دوستی بنی هاشم موجب شد که بناحق سخن بزبان آوری؟»

مالک در جواب پسر عاص گفت:

«من بحق سخن گفتم و هر کس که برای خشنودی مخلوق خدا معصیت خدا را کند

در دنیا به آرزوهایش نمی رسد و در آخرت بشقاوت می افتد، بنی هاشم درختهایی

بارور و خرمند و از دروغ و ناپاکی برکنارند» و بعد بمعاویه رو کرد و گفت آیا چنین

نیست؟

معاویه هم چاره ای جز تصدیق نداشت «۱».

معاویه از امام می ترسید و از شورش و قیام او هراسی سخت بدل داشت، زیرا نبرد

سهمگین صفین همیشه در برابر چشمانش شکل میگرفت و بوحشت می افتاد و می ترسید

که مبادا چنین معرکه ای دوباره در برابرش پدید آید و بهمین جهت مراعات حال امام

را میکرد و به احترامش میکوشید.

(۲) چنانکه مورخین آورده اند، روزی عمرو پسر عثمان خلیفه مقتول و اسامه پسر زید

غلام پیامبر درباره زمینی به نزد معاویه شکایت بردند.

پسر عثمان به اسامه گفت مثل اینکه مرا نمی شناسی؟ اسامه هم جواب او را داد و بین

آنها مشاجره‌ای در گرفت، اسامه او را بیاری بنی هاشم تهدید کرد و برخاست و در کنار امام حسن (ع)

(۱) - المحاسن و المساوی ۱ / ۶۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۲

نشست و بنی هاشم به او پیوستند و بنی امیه که این وضع را دیدند آنها هم در کنار پسر عثمان قرار گرفتند، معاویه ترسید که آتش فتنه زبانه کشد و برای رفع اختلاف گفت: «شتاب نکنید، من خودم دیدم که پیامبر خدا این زمین را به اسامه بخشید».

(۱) و به این ترتیب بنفع اسامه رأی داد و او را بر پسر عثمان حاکم ساخت وقتی که امام بیرون آمد بنی امیه بمعاویه هجوم بردند و او را سرزنش کردند و گفتند عجب بین ما حکم دادی.

معاویه در پاسخ آنها از ترس و اضطراب پنهانی خود پرده برداشت و گفت:

«دست از من بردارید، بخدا قسم چشمهای آنها را که در زیر کلاه خودها در جنگ صفتین میدرخشید و هوش را از سرم میربود هرگز فراموش نمی‌کنم، نخستین مرحله جنگ بگومگو است و بعدش شکایت است و سرانجامش فتنه است و بعد اشعار امرء القیس را شاهد آورد و چنین خواند:

جنگ در مرحله نخستین دوشیزه‌ای است که نادانان فریب زینت آن را می‌خورند ولی چون داغ شد و دندان نشان داد بصورت پیره‌زنی نامحرم در می‌آید که گیس سفید دارد و زشت روی است که بوئیدن و بوسیدنش ناخوشایند است.

(۲) سپس گفت، کینه‌هایی که در دلهاست جنگها را پدید می‌آورد و بتأیید سخنش این شعر را خواند:

کار کوچک به کار بزرگ پیوسته است و شتر نیرومند از بچه شتر پدید می‌آید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۳

و درخت تنومند خرما از شاخه‌ای می‌روید (۱)». در اینجا سخن ما درباره سفر امام و مناظراتش در دستگاه معاویه پایان می‌یابد.

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۰۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۵

(۱)

پیمان شکنی معاویه

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۷

(۱) ملتها و توده‌ها در نژادها و دینهای گونه‌گون همگی خود را با اجرای شروط و معاهدات ملزم میدانند و از پیمان شکنی خودداری می‌کنند، زیرا به پیوندهای اجتماعی و نظامات همگانی علاقه دارند و مخصوصاً اسلام در این مورد اهمی خاص دارد و رعایت پیمانها را به استواری تأکید میکند چنانکه خداوند میفرماید: «به پیمانهای خود وفا کنید که به اجرای آن مسئولید» (۱) و نیز میفرماید: «و اگر در راه دین از شما کمک خواستند بر شماست که به آنها کمک کنید مگر بر ضد کسانی باشند که با آنها پیمان بسته‌اند» (۲). در این آیه خداوند دستور میدهد که مسلمانان باید بیاری برادران دینی خود بشتابند و با آنها در جنگ با دشمنان شرکت جویند مگر مسلمانانی که با کافران پیمان بسته‌اند که در این صورت شکستن پیمانشان جایز نیست و این آیات نشانگر ارزش رعایت پیمانهاست و پیامبر هم در این باره میفرماید «مؤمنان بشروط خود پای بندند» و باز میفرماید «مؤمن وقتی که پیمانی می‌بندد به آن وفا میکند» و امیر المؤمنین هم در نامه‌ای که بمالک اشتر می‌نویسد میفرماید:

(۲) «اگر با دشمن پیمانی بستی و عهده‌ی را بعهده گرفتی به پیمانت وفادار باش و

ذمهات را به امانت رعایت کن و جانت را سپری برای

(۱) - بنی اسرائیل آیه ۳۴

(۲) - انفال آیه ۷۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۸

قولی که داده‌ای قرار بده زیرا از واجبات خداوندی هیچ چیز برای اجتماع انسانها با وجود پراکندگی اندیشه و آرائشان از وفای به میثاق، مهمتر و اساسی تر نیست و مشرکین هم به قراردادهائی که با یکدیگر داشتند احترام میگذاشتند و فقط بمسلمانان خیانت میورزیدند پس در پیمانت فریبکار مباش و عهدهت را سست مشمار و با دشمنت فریبکار مباش زیرا این بدبختهای نادانند که بخدا جسارت میورزند و پیمان می شکنند و خداوند پیمان و عهدهش را موجب امنیت بندگانش قرار داده است تا در سایه آن آرامش یابند و جوار رحمتش را دریابند».

(۱) اسلام در مورد رعایت پیمانها و اجرای شرایط و لزوم وفای به آنها و خودداری از پیمان شکنی چنین فرمانهائی میدهد و اکنون بشرایط صلحی که بین امام و معاویه بسته شد نگاه می کنیم تا ببینیم دو طرف درباره آن چه کردند؟ اما شرطی که بعهد امام بود و می بایست آن را رعایت کند فقط این بود که بر ضد معاویه برنخیزد و امام هم تا آخر عمر به این شرط وفا کرده در صورتی که پس از آنکه معاویه به آشکار، پیمان شکنیش را اعلام داشت گروهی از شیعیان بحضور امام آمدند و پیشنهاد کردند که اکنون بایستی بر ضد معاویه قیام کنیم ولی امام هرگز حاضر نشد پیمان خود را با وجود خیانت معاویه بشکند و پس از آنکه امام از کوفه بمدینه رفت بزرگان شیعه از حضرتش خواستند که بجنگ معاویه برخیزد و قول دادند که شهر کوفه را تصرف کنند و فرماندار معاویه را بیرون برانند ولی امام پیشنهادشان را نپذیرفت و چنانکه پیش از این گفتیم آنها را بشکیبائی دعوت فرمود.

ولی معاویه بر عکس به پیمان‌ش خیانت ورزید و سوگندهایش را زیر پا گذاشت و وعده‌هایش را تکذیب کرد، با آنکه سوگندهای بزرگی یاد کرده و قول‌هایی صریح و قطعی داده بود که به معاهداتش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۰۹

رفتار کند و در پایان پیمان نامه‌اش چنین نوشته بود «عهد و میثاق خداوندی بر عهده معاویه بن ابی سفیانست چنان عهدی که از خدا بر عهده بنده‌اش باشد و در برابر خداوند به اجرای آن ملزم گردد».

(۱) ولی هنوز چند روز از امضای عهدنامه نگذشته بود که معاویه در برابر مسلمانان نقض پیمان را اعلام داشت و گفت: «آگاه باشید که هر قراردادی که با حسن بن علی بسته‌ام اکنون آن را زیر پایم میگذارم» و حصین بن نمیر در این باره می‌گوید: «معاویه به هیچ کدام از قراردادهائی که با حسن (ع) بسته بود وفا نکرد، حجر و یارانش را کشت، پسرش را بخلافت برگزید و امام را مسموم کرد» (۱).
همه مواد قرارداد صلح را معاویه این کسرای عرب زیر پا نهاد و به هیچ کدام وفا نکرد و همان سیاست فریبکارانه‌اش را در پیمان‌شکنی و بی‌وفائی اجرا کرد که شرح آن را در زیر مینگاریم:

(۲)

۱- دشنام به امیر المؤمنین (ع)

اشاره

وقتی که انسانی از دنیا می‌رود لازم است که همه دشمنی‌ها و کینه‌هایی هم که نسبت به او ابراز می‌شد متروک گردد و از ابتدای تاریخ بشر چنین قاعده‌ای بین همه مردم مرسوم بوده است ولی پسر هند چنین رسمی را بر هم زد و پس از برقراری صلح، امیر المؤمنین ع را به آشکار ناسزا گفت و به انتقام‌جویی پرداخت و قرارداد صلح را به هیچ

انگاشت و احترام حضرتش را پس از مرگ هم رعایت نکرد با آنکه گفته‌اند:
احترام مردگان لازم است اگر چه

(۱) - شرح ابن الحدید ۱۶ / ۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۰

دور باشند تا چه رسد به نزدیکان «۱».

(۱) معاویه تمام نیروهایش را برای ناسزاگوئی و توهین بمقام امیر المؤمنین (ع) برانگیخت و با تمام قوا کوشید تا دشنام به آن حضرت و خاندان پیامبر را جزء سنتهای مسلمانان قرار دهد و همگی را به اجرای این گناه بزرگ وادارد.

و بدون شبهه دشنام به امیر المؤمنین اهانت به مقام پیغمبر است زیرا رسول خدا فرمود «هر کس به علی (ع) دشنام دهد مرا ناسزا گفته است». و نیز فرمود «هر کس علی (ع) را بیازارد مرا آزرده است». و همچنین گفت: «خدایا دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار و یارانش را یاری کن و هر آن کس خوارش بدارد خوارش بدار» «۲».

و اخبار فراوان از پیامبر رسیده که فرموده است: علی (ع) برادر او و جانشین و خلیل و دروازه شهر علم اوست و اگر جهاد علی (ع) و دفاعش از دین خدا نبود، اسلام بر پای نمی‌خاست و کسی خدا را نمی‌پرستید و یکتایش نمی‌دانست و از پیش گفته‌اند:

بر فراز منابر به او دشنام میدهند

در صورتی که بشمشیر او چوبهای منبر نصب شد.

(۱) - دیوان الرصافی

(۲) - مسند احمد بن حنبل ۳ / ۴۸۳، اسد الغابه ۴ / ۱۱۳ و در مجمع هیشمی ۹ / ۱۲۹ از

سعد وقاص نقل شده که گفته است من و دو نفر در مسجد نشسته بودیم و از علی (ع)

بدگوئی میکردیم که پیامبر با خشم نزد ما آمد و آثار خشم از چهره‌اش نمایان بود و فرمود شما را با من چه کار؟ هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است. و در کتاب ذخائر العقبی ص ۶۵ از عمرو بن شاس اسلمی آمده است که گفت پیامبر فرمود هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس به او کینه ورزد بمن دشمنی کرده و هر کس علی را بیازارد مرا آزرده و هر کس من را بیازارد خدا را آزار داده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۱

(۱) علت این دشنام هم این بود که معاویه میدانست که حکومتش فقط به ناسزاگوئی و انتقامجوئی نسبت به امام استوار می‌شود چنانکه مروان حکم به این موضوع تصریح کرد و گفت:

«جز بدشنام علی (ع) حکومت ما استقرار نمی‌یابد» (۱).

بهر حال معاویه پس از بازگشت بدمشق فرمان داد تا مردم فراهم آیند و آنگاه بسخن ایستاد و گفت:

«ای مردم، رسول خدا بمن گفت تو بزودی بخلافت میرسی پس سرزمین مقدسی را که دلاوران در آن زندگی میکنند برگزین، من هم شما را برگزیدم پس ابو تراب را لعنت کنید!!» مردم هم بدشنام و انتقام علی میپرداختند و این ناسزاگوئی بصورت سنتی همیشگی در آمد و در خطبه‌های جمعه و اعیاد تکرار می‌شد (۲) و معاویه در آخر خطبه‌هایش می‌گفت:

«خدایا ابو تراب را لعنت کن که از دین تو برگشت و راه ترا بست پس به او لعنتی بسیار بفرست و بسختی عذابش کن!!؟» و این لعن ناروا بر منابر تکرار می‌شد (۳) و بعد بهمه کار گزارانش در شهرها نوشت که برادر پیامبر و پیشوای امت را لعنت کنند و خطیبان دست‌نشانده‌اش در هر شهر و ناحیه‌ای بر منابر امام را لعنت میکردند و از او بیزاری می‌جستند (۴) و کار گزارانش هم در همه جا

- (۱) - صواعق المحرقة ص ۳۳
- (۲) - شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۳۶۱
- (۳) - نصائح الکافیة ص ۷۲ این خبر را از جاحظ در کتاب الرد علی الامامیه نقل کرده است.

(۴) - شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۱۵ و بهتر است روش امیر المؤمنین و امام حسن (ع) را در مورد دشنام بمعاونیه نقل کنیم چنانکه در شرح نهج البلاغه ۱ / ۴۲۰ آمده است که امیر المؤمنین شنید برخی از یارانش در جنگ صفین بمعاونیه دشنام میدهند حضرت آنها را از این کار بازداشت و فرمود (دوست نمی‌داریم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۲

به این گناه بزرگ زبان میگشادند (۱) و هر کس از این کار خودداری میکرد از مقامش برکنار می‌شد چنانکه سعید بن عاص را بهمین جهت از فرمانداری مدینه معزول کرد و مروان حکم را بجایش گذاشت و این مرد پلید و فرومایه آن قدر نسبت به امیر المؤمنین جسارت میورزید که امام حسن دیگر بمسجد نمی‌آمد «۱». و مغیره بن شعبه باندازه‌ای در ناسزاگوئی به امام بی‌پروا بود که بحساب نمی‌آمد «۲» و زیاد مردم را بدشنام امام وادار میکرد و هر کس از لعن علی (ع) خودداری میکرد جزایش شمشیر بود «۳». کارگزاران معاویه بحدی در دشنام امام پافشاری داشتند که آن را از اجزاء نماز جمعه میدانستند چنانکه یکی از آنها که در حال مسافرت بود، دشنام به علی (ع) را در نماز جمعه فراموش کرده بود نماز را دوباره بجا آورد و به کفاره آن مسجدی ساخت و نامش را مسجد الذکر نامید «۴». و هشام بن عبد الملک که در روز عرفه خطبه

که شما مردمی ناسزاگو باشید ولی اگر اعمال و رفتارشان را برای مردم شرح دهید بهتر و عذر شما پذیرفته‌تر است و بجای دشنام به آنها بگوئید خداوندا خون ما و آنها را نگهدار و بین ما را اصلاح کن و آنها را از گمراهی بحقیقت هدایت فرما تا حق را

بشناسند و از گمراهی و نادانی رهائی یابند» درباره امام حسن هم نقل شده که فرستاده معاویه بحضور امام آمد و چون عظمت و هیبت امام را دید گفت از خدا میخواهم که ترا حفظ کند و دشمنانت را نابود سازد امام به او فرمود به کسی که ترا امین دانسته خیانت مکن برای تو کافی است که مرا برای پیامبر خدا و پدر و مادرم دوست بداری و این خیانت است که تو به کسی که مورد اعتماد او هستی دشمنی و نفرین کنی

(الملاحم و الفتن ص ۱۴۳)

(۱) - تطهیر الجنان و اللسان

(۲) - شرح ابن ابی الحدید

(۳) - مسعودی در حاشیه ابن اثیر

(۴) - مقتل الحسین مقرر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۳

میخواند چون به علی (ع) دشنام نداد عبد الملک بن ولید به او یادآوری کرد و گفت: «ای امیر المؤمنین امروز روزی است که خلفاء دشنام به ابو تراب را مستحب میدانستند!!»

هشام گفت: ما برای چنین کاری به اینجا نیامده ایم «۱».

(۱) و چون عبد الملک مروان بخلافت رسید، دشنام به امام را سرآمد اقدامات خود قرار داد و این تبهکاری را در همه نواحی اسلام رواج داد و علناً در مجالس خود به ارتکاب گناهان مبادرت ورزید.

خالد بن عبد الله قسری «۲» که یکی از فرمانداران بنی امیه در مکه و عراق بود در لعن امام و حسنین (ع) به آشکارائی اهتمام داشت چنانکه روزی بمنبر رفت و گفت:

«خدایا علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم داماد پیغمبر و پدر حسن و حسین را لعنت کن!!»

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۴۷۶

(۲) - خالد بن عبد الله از طرف هشام بن عبد الملک فرماندار عراقین بود و مادرش زنی نصرانی بود که خالد برای او کلیسایی ساخت و فرزدق در هجو او گفت:
خدا زشت کند چهره آن کس را که در روی زمین خالد را از دمشق بحکومت ما
فرستاد چگونه میتواند پیشوای مردم باشد کسی که مادرش عقیده دارد که خداوند،
یکتا نیست برای مادرش معبدی با صلیب ساخت و از کینه‌ای که داشت مناره‌های
مساجد را خراب کرد.

هشام خالد را بجرم آنکه با زور با زنی زنا کرده است از حکومت برکنار کرد و در ایام
ولید کشته شد (وفیات الاعیان ۵ / ۱۵۲ - ۱۶۲) و ابن کثیر هم روایتی نزدیک بهمین خبر
ذکر کرده است و تعجب از ابن حبان است که چنین مرد تبهکاری را از جمله ثقات
دانسته و ابن حجر هم آن را در کتابش آورده است خداوند تعصب را نابود کند که
چگونه باطل را لباس حق می‌پوشد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۴

و بعد رو بمردم کرد و گفت: آیا خوب کنایه زدم؟ «۱».

(۱) حافظ سیوطی میگوید: در روزگار بنی امیه بر هفتاد هزار منبر، علی (ع) را لعن
میکردند زیرا معاویه این کار را سنت قرار داده بود. در این باره علامه احمد حفطی
مصطفی شافعی در اشعارش میگوید:

شیخ سیوطی حکایت می‌کند که دشنام به علی را سنت قرار داده بودند

و بر هفتاد هزار و ده منبر به علی (ع) دشنام میدادند

و مردان بزرگی در برابر این ناسزاگوئی دشنام‌دهندگان را تحقیر و سرزنش میکردند
«۲».

مردم نادان و عامی هم که میدیدند بنی امیه به این کار علاقه‌ای فراوان دارند و بهترین
وسیله برای نزدیکی بدرگاه آنها دشنام و انتقامجوئی امام است بدین وسیله راه تقریبی

بدستگاه بنی امیه می جستند چنانکه مردی فرومایه به نزد حجاج آمد و گفت: «ای امیر، پدر و مادرم بمن ستم کردند و نام مرا علی گذاشتند و من مردی مستمند و بیچاره‌ام و بجایزه امیر نیازمندم». حجاج از این سخن خوشش آمد و خندید و به او گفت:

بوسیله خوبی متوسل شدی، اکنون فرمانروائی فلان ناحیه را بتو می‌بخشم «۳». دشنام به امیر المؤمنین در همه سرزمینهای اسلامی رواج یافت ولی مردم سجستان از این کار سر پیچیدند و جز یک بار بر منبر آنجا این کار صورت نپذیرفت و هر چه بنی امیه پافشاری کردند آنها نپذیرفتند

(۱) - النصائح ص ۸۰

(۲) - النصائح ص ۷۹

(۳) - النصائح و شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۳۵۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۵

و بالاخره بنی امیه از موافقت آنها ناامید شدند «۱» و بهمین جهت مردم سجستان شرف و افتخاری فراوان یافتند و نامشان در تاریخ به عظمت و احترام باقی ماند.

(۱) بنی امیه در ناسزاگوئی نسبت به علی (ع) قهرمان و حامی اسلام در طول خلافت خود پافشاری داشتند تا اینکه خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید و او طی بخشنامه‌ای که بهمه سوی کشورهای اسلامی فرستاد، دشنام به امام را منع کرد و دستور داد که بجای آن در خطبه‌های جمعه و اعیاد این آیه را بخوانند:

«خدایا ما را و آنان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند پیامرز و در دل ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای قرار مده همانا تو خدائی دوستدار و مهربانی» «۲».

و گفته‌اند که دستور داد این آیه را بخوانند:

«خداوند به دادگری و نیکوکاری و کمک بخویشاوندان فرمان می‌دهد و از گناه و

زشتکاری و ستم بازمی دارد و شما را پند میدهد باشد که بیاد آورید» (۳).
و گفته اند که دستور داد هر دو آیه را بجای دشنام به امام بخوانند (۴).

(۱) - معجم البلدان

(۲) - سوره حشر آیه ۱۰

(۳) - سوره نحل آیه ۹۰

(۴) - الغدیر ۱۰ / ۲۶۶، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱ / ۳۵۶ می نویسد که عمر بن عبد العزیز درباره منع دشنام به امام گفت، من در نزد یکی از فرزندان عتبه بن مسعود، در زمان کودکی قرآن میخواندم، روزی با بچه ها به علی (ع) دشنام میدادیم و استاد من که این وضع را دید خشمگین شد و بمسجد رفت، من از کودکان جدا شدم و بمسجد رفتم، معلم که مرا دید بنماز ایستاد و نمازش را طول داد و من احساس کردم که از من ناراضی است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۶

(۱) عمر بن عبد العزیز با چنین اقدامی برای خود شرف و کرامتی کسب کرد که در طول روزگاران باقی ماند، چنانکه شاعر پرنبوغ و استعداد سید شریف رضی رحمه الله علیه از او در شعری سپاس گفته و از این اقدام بزرگی که همه مسلمانان از آن خشنود شدند ستایش کرده و گفته است:

«ای پسر عبد العزیز اگر قرار باشد بگرید چشمی بر جوانمردی از بنی امیه من بر تو می گریم

غیر از آنکه بگویم که تو پاکیزه ای هر چند خاندانت پاک و پاکیزه نباشد

وقتی که نمازش تمام شد چهره اش را در هم کشید علتش را که پرسیدم گفت تو بودی که امروز علی را لعنت میکردی گفتم آری، گفت تو از کجا میدانی که خداوند بعد از

رضایت کاملی که از اهل بدر دارد بر آنها خشم بگیرد؟ گفتم پدر جان، مگر علی از اهل بدر بود؟ گفت وای بر تو همه پیروزیهای جنگ بدر بدست علی انجام گرفت، گفتم دیگر این کار را نمی‌کنم، گفت ترا بخدا قسم دیگر چنین کاری را نکن و همچنین عمر بن عبد العزیز گفت من در مسجد مدینه پای منبر پدرم که امیر مدینه بود نشسته بودم و او در نهایت فصاحت خطبه میخواند ولی چون خواست علی را دشنام دهد زبانش به لکنت افتاد، روزی به او گفتم ای پدر چطور شد که وقتی خواستی علی را دشنام دهی زبانت بلکنت افتاد گفت آنچه من از فضائل علی (ع) میدانم اگر مردم بدانند یک نفر آنها از ما پیروی نمی‌کنند و من از آن روز با خدا عهد بستم که اگر بخلافت برسم از این کار جلوگیری کنم و چون خداوند بر من منت نهاد و مرا بخلافت رسانید، به منع آن اقدام کردم. و در کتاب اسلام بین سنت و شیعه ص ۲۵ آمده است که چون عمر بن عبد العزیز این دستور را صادر کرد یکی از خطبا که در مسجد حران خطبه میخواند، چون به علی (ع) لعنت نفرستاد مردم فریاد زدند وای بر تو چرا سنت را بجا نمی‌آوری؟ و در تواریخ آمده است که مردم همه شهرها دشنام به امام را ترک کردند ولی بعد از تحریم عمر بن عبد العزیز فقط مردم شهر حمص این دستور را نپذیرفتند و همچنان به اهانت امام ادامه دادند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۷ تو ما را پاکیزه ساختی از دشنام و بدگوئی و اگر میتوانستم ترا پاداش میدادم

و اگر من قبرت را میدیدم شرم می‌داشتم که ترا مرده و خود را زنده بینم و اندک است خونی که از چشم بریزم در ماتم تو و بخوام سیرابت سازم ای دیر سمعان، ابو حفص (عمر) در تو آرام گرفته و نیکو پیدا است اگر من بسوی تو آیم

ای دیر سمعان، بارانت هرگز بند نیاید زیرا بهترین مردگان آل مروان در سینه تو است.

سید شریف با چنین اشعار شیرین و آبداری مراتب سپاس خود را از عمر بن عبد العزیز بیان داشت که این خلیفه اموی بدعتی را که معاویه به عادت جاهلی و دشمنی با دین گذاشته بود از بین برداشت.

(۱)

مخالفان دشنام به علی (ع)

اشاره

دشنام به امام، خشم و نفرتی بزرگ در دل مؤمنان و نیکوکاران برانگیخت زیرا علی (ع) جان پیامبر و برادرش و پدر نوادگانش بود و در راه گسترش اسلامی رنجهایی فراوان برده بود و دشنام بمسلمانان از بزرگترین و زشتترین محرماتست. به مسلمانان از پیامبر رسیده بود که میفرمود: «دشنام به مسلمان فسق است» (۲). و نیز میفرمود: «مؤمن هرگز لعن نمی کند» (۳). و احادیثی دیگر که از پیامبر درباره منع لعن و اتهام مؤمن رسیده و در بین مسلمانان شایع شده بود.

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۳۵۷

(۲) - الترغیب و الترهیب ۳ / ۳۹۴، فیض القدیر ۴ / ۸۴

(۳) - صحیح ترمذی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۸

از این روی مسلمانان راستین با خشم و تنفر نسبت بمعاوویه و فرماندارانش در برابر دشنام به علی (ع) ابراز انزجار میکردند و ما اینک برخی از گفتار آنها را در اینجا می آوریم:

(۱)

۱- سعد بن ابی وقاص

برای سعد شنیدن دشنام به علی (ع) گران می‌آمد و نمیتوانست چنین ناسزائی را بشنود و به آن اعتراض نکند. چنانکه مورخان می‌گویند معاویه پس از صلح با امام حسن به مکه رفت و پس از طواف خانه خدا در دار الندوه که محل شورای قریش بود حضور یافت و چون مجلس تشکیل شد در حضور همگان بدشنام امام پرداخت، سعد که در آنجا حضور داشت خشمگین شد و بمعاویه رو کرد و گفت:

«ای معاویه مرا در جایگاه خودت می‌نشانی و آنگاه بدشنام علی می‌پردازی؟ بخدا قسم یکی از امتیازات علی (ع) را اگر میداشتم از آنچه خورشید بر آن میتابد برایم بهتر بود. بخدا اگر داماد پیامبر بودم و فرزندان او چون فرزندان علی میداشتم برایم از آنچه خورشید بر آن میتابد بهتر بود، بخدا قسم اگر پیغمبر درباره من سخنی می‌گفت که درباره علی در روز خیر گفت و فرمود: «فردا پرچم را به مردی میدهم که خدا و پیامبرش او را دوست میدارند و او خدا و پیامبر را دوست دارد و هرگز از جنگ نمی‌گریزد و خدا بدست او این دژها را می‌گشاید» چنین سخنی برایم از آنچه آفتاب بر آن میتابد بهتر بود، بخدا قسم اگر پیامبر درباره من آنچه درباره علی در جنگ تبوک گفت که فرمود: «آیا نمیخواهی که پایگاهت در نزد من بماند مقام هارون در نزد موسی باشد مگر آنکه پس از من پیامبری نمی‌آید» این سخن برایم از آنچه آفتاب بر آن بتابد بهتر بود.

بخدا قسم ای معاویه دیگر تا زنده باشم بخانه‌ای که تو در آن باشی پای نمی‌گذارم.»
 آنگاه برخاست و خشمگین و ناراحت از زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۱۹
 مجلس بیرون رفت «۱».

(۱)

ام‌السلمة همسر راستین و با ایمان پیامبر بمقام والای امیر- المؤمنین آگاهی کامل داشت و پایگاه بلند او را در نزد پیامبر بخوبی می‌شناخت و چون دید معاویه به آشکارائی و بی‌پروائی به امام دشنام می‌دهد نامه اعتراض آمیزی به او نوشت و گفت: «شما خدا و پیامبرش را بر روی منبرهایتان دشنام می‌دهید زیرا علی بن ابی طالب را لعنت می‌کنید و من خود شهادت می‌دهم که خدا و پیامبرش او را دوست میدارند». ولی اعتراض این بانوی بزرگوار اثری نبخشید و معاویه همچنان در کار ناروایش پافشاری داشت و به سرکشی و گناهِش ادامه میداد (۲).

(۲)

۳- عبد الله بن عباس

دانشمند بزرگ اسلامی عبد الله بن عباس به گروهی که علی (ع) را دشنام میدادند تاخت و بجلودار مرکبش گفت مرا پیش آنان ببر و با خشمی داغ که از قلبی دردمند زبانه می‌کشید فریاد زد و گفت:

(۱)- مروج الذهب ۳۱۷/۲ و ابن کثیر در تاریخ خود و مسلم در صحیح و ترمذی نیز در صحیحش این خبر را با اختلاف کمی آورده‌اند و مسعودی پاسخ معاویه را به سعد آورده که گفت چقدر زشت بود پاسخ صریحی که بمن دادی و شایسته بود که در برابر رأی ما سخنی نمی‌گفتی.

(۲)- عقد الفرید ۱۲۷/۳ و در مستدرک صحیحین ۱/ ۱۲۱ از قول ابی عبد الله جدلی آمده است که گفت بحضور ام‌السلمة رفتم، بمن گفت آیا در میان شما به پیامبر دشنام میدهند گفتم پناه بر خدا یا سبحان الله یا سخنی به این گونه، ام‌السلمة گفت از پیامبر شنیدم که می‌گفت هر کس علی (ع) را ناسزا بگوید مرا دشنام داده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۰

- کدامین شما به پیامبر ناسزا می گوئید؟
- پناه بخدا اگر به پیغمبر دشنام دهیم.
- کدام یک به علی بن ابی طالب دشنام می دهید؟
- به علی البته ما دشنام می دهیم.
- (۱) - گواهی می دهیم که از پیامبر شنیدم که می فرمود کسی که به من دشنام دهد بخدا گستاخی کرده و کسی که به علی (ع) ناسزا بگوید بمن دشنام داده است آنها از شدت شرمساری سرهاشان را پائین انداختند و نتوانستند پاسخی بگویند، ابن عباس از آنها دور شد و اندوهی تلخ بجانشان انداخت و بعد به جلودارش گفت:
- آنها را چگونه دیدی؟
- او شادمانه از حمله عباس به آن تبهکاران این شعر را خواند:
- آنها بتو با چشمهای سرخ نگاه می کردند مثل آهوئی که به کارد قصاب نگاه میکنند.
- ابن عباس خوشش آمد و گفت بازهم بگو، پدر و مادرم فدایت باد، و او چنین سرود:
- آنها با چشمانی تنگ و چانه هائی افتاده بخواری به چیره دستی توانا نگاه میکردند.
- بازهم بگو، پدر و مادرم فدایت باد.
- چیزی دیگری ندارم که بگویم ولی این شعر را میخوانم:
- زنده هاشان بر مرده هاشان جنایت میورزند و برای مردگان شان رسوائی بجای میماند.
- (۲) بین ابن عباس و معاویه گفتگو هائی تند در این باره بمیان می آمد و پسر عباس از نقشه های هولناک معاویه که برای محو شخصیت امام و انکار برتریهای او طرح می شد پرده برمی داشت که ما
- زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۱
- بعضی از آن مناقشات مهم را بیان میداریم چنانکه مورخان آورده اند که معاویه پس از سال صلح بقصد حج به مکه آمد و بر گروهی از قریش وارد شد، همگی به احترامش برپای خاستند مگر ابن عباس که همچنان در جای خودش نشست. معاویه به او گفت:

ای پسر عباس چرا تو مانند دیگر یارانت بر پای نخاستی گویا هنوز جنگ صفین را بیاد می آوری، ای پسر عباس تو میدانی که پسر عمویم عثمان، بستم کشته شد.

(۱) - عمر بن خطاب هم بستم کشته شد پس خلافت را به پسرش واگذار و اشاره به عبد الله بن عمر کرد که آنجا بود.

- عمر بن خطاب را مردی مشرک کشت.

- عثمان را کی کشت؟

- مسلمانان او را کشتند.

- پس ادعای تو بیهوده است، اگر مسلمانان او را کشته و خوار کرده اند پس کارشان بحق بوده است.

- ما بهمه سرزمینها بخشنامه کرده ایم که مردم را از بیان فضائل اهل بیت بازدارند پس تو هم زبانت را نگهدار.

- پس ما را از خواندن قرآن باز میداری؟

- نه

- پس ما را از تأویل و تفسیر قرآن باز میداری؟

- آری

- پس قرآن را بخوانیم و از مفهوم آن که خداوند اراده کرده چیزی نپرسیم؟

- آری

- پس کدام بر ما واجب است خواندن قرآن یا عمل کردن به آن؟

- عمل کردن به آن

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۲

(۱) - پس اگر مقصود خدا را از نزول قرآن ندانیم چگونه به آن عمل کنیم؟

- از کسانی پرس که قرآن را مثل تو و اهل بیت تو تفسیر نمی کنند.

- قرآن بر اهل بیت ما نازل شده و تو میخواهی که تفسیر آن را از آل ابو سفیان و ابو

معیت پرسم؟

- قرآن را بخوانید ولی از آیاتی که خداوند درباره شما نازل کرده چیزی نگوئید و سخنان پیامبر را درباره خودتان بزبان نیاورید بعد هر چه میخواهید بگوئید.
 - خداوند در قرآن فرمود «آنها میخواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند نمیگذارد و نور خودش را کمال میبخشد هر چند کافران را خوش نیاید».
 - ای پسر عباس، دست از من بردار و زبانت را نگهدار و اگر میخواهی کاری بکنی به پنهانی انجام بده و در آشکارا سخنی مگوی.
- این گفتگوی از برنامه‌های عمیق معاویه که برای جنگ با خاندان رسول و محو فضائل آنها و دور نگهداشتن مردم از شناخت آنها طرح و اجرا می‌شد بخوبی حکایت میکند.
- (۲)

۴) احنف بن قیس

روزی احنف بن قیس بحضور معاویه رفت و چون مجلس برقرار شد یکی از فرومایگان تبه‌کار شامی بسخرانی ایستاد و خطابه‌اش را با دشنام به علی (ع) آغاز کرد، احنف از گفتار ناهنجار خطیب برآشفته و دنیا در برابرش تاریک شد و بمعاویه رو کرد و گفت:

«این مرد خطیب اگر بداند که تو از دشنام به پیامبران شادمان میشوی به آنها ناسزا خواهد گفت، پس ای معاویه از خدا بترس و علی را رها کن که او بدیدار خدایش رفته و در آرامگاهش به -

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۳

تنهائی خفته است او را به عملش واگذار، بخدا قسم او نیک مردی بود که پیش از همه به اسلام گرائید، دامانش پاک بود و پیشوائی خجسته بود که ناگواریهائی فراوان را تحمل کرد».

معاویه از این سخن کوبنده بشدت خشمگین شد و از ستایش علی (ع) در برابر مردم شام بهم برآمد و به احنف روی کرد و گفت:

(۱) «ای احنف، چشمهایت را بر خار نهادی و آنچه خواستی گفתי اکنون بخدا قسم

باید بمنبر بروی و علی (ع) را لعنت کنی چه بخواهی و چه نخواهی».

احنف گفت اگر دست از من برداری برایت بهتر است و اگر بخواهی مرا به این کار

مجبور کنی بخدا قسم که هرگز لبهای من بچنین سخنانی نخواهد جنبید.

معاویه اعتنائی بگفتار او نکرد و بسختی فریاد زد:

- برخیز و بر منبر بالا برو.

- بخدا قسم که در گفتار و کردارم انصاف خواهم ورزید.

- اگر بخواهی انصاف کنی چه خواهی گفت؟

- بمنبر میروم و خداوند را سپاس می گویم و می ستایم و بر پیامبرش محمد (ص) درود

میفرستم بعد می گویم ای مردم، معاویه بمن دستور داد تا علی (ع) را دشنام دهم و بر او

لعنت فرستم، علی و معاویه با هم مخالفت کردند و بجنگ پرداختند و هر کدام ادعا

کردند که دیگری و یارانش ستمکار و سرکشند.

ای مردم وقتی که من دعا کردم شما همگی آمین بگوئید، خدایتان رحمت کند.

آنگاه میگویم، خداوندا تو و فرشتگان و پیامبران و همه بندگانت لعنت کنید بر هر

کدام از آنها که ستمکار بودند و لعنت کنید بر گروه سرکشان و نافرمانان، خدایا بر آنها

نفرینی فراوان

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۴

بفرست. ای مردم شما هم آمین بگوئید، ای معاویه من این سخنان را بر روی منبر

می گویم و چیزی کم و زیاد نمی کنم.

معاویه بشگفتی افتاد و گفت در این صورت ای ابو بحر از تو درمی گذریم «۱».

(۱)

(۵) کثیر بن کثیر

از دیگر کسانی که به دشنام و ناسزاگوئی بساحت امیر المؤمنین اعتراض کردند شاعر نابغه و مشهور کثیر بن کثیر سهمی بود که از عقیده دینی و آگاهی زنده و راستینش در برابر این ناهنجاری دفاع کرد و با اشعاری که روانی و تازگی از آن میتراوید، خشم و نفرتش را به ناسزاگویان علی بدین گونه ابراز داشت «۲»:

خدا لعنت کند آن را که به علی دشنام دهد و حسین را که پیشوایان و رهبران مردمند
آیا دشنام می‌دهد آنان را که نیاکانشان پاکند و داینها و عموهایشان بزرگوارند

(۱) - عقد الفرید ۲ / ۱۴۴، مستطرف ۱ / ۵۴، ثمرات الاوراق ص ۵۹

(۲) - کثیر بن کثیر بن مطلب بن ابی وداعه قرشی سهمی از پدرش و از سعید بن جبیر و گروهی دیگر نقل روایت کرده و گروهی دیگر هم از او احادیثی نقل کرده‌اند، ابن سعد می‌گوید کثیر شاعری اندک سخن بود، احمد و ابن معین او را از ثقات دانسته‌اند و ابن حیان نیز او را از راویان قابل اعتماد میدانند (تهذیب التهذیب ۸ / ۴۲۶، مرزبانی در معجم الشعراء ۲ / ۳۴۸) مرزبانی می‌گوید این اشعار را کثیر از آن جهت سرود که شنید عبد الله زبیر بخاندان پیامبر دشنام می‌دهد و گفته شده است که سبب سرودن اشعار این بود که عبد الملک مروان بفرماندار مدینه نوشت که مردم را به اجبار بدشنام اهل بیت وادار کند.

ابن ابی الحدید این اشعار را در کتابش آورده و آنها را به عبد الله بن کثیر سهمی نسبت داده است ولی این اشتباه است چون این نام در شرح حال شاعران نیامده است و فقط نام از کثیر بن کثیر برده شده که این اشعار از اوست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۵ مرغان و کبوتران آسایش دارند ولی خاندان پیامبر در امان نیستند

پاکیزه است خانه‌شان و پاکند اهل آن همانها که خاندان پیامبر و اسلامند

رحمت خدا و درودش بر آنان باد مادام که سلام کننده‌ای بسلام بایستد «(۱)».

(۱)

۶) انیس انصاری

بهنگامی که معاویه خطیبان را وادار میکرد که آشکارا به امیر المؤمنین دشنام دهند و مقام والایش را کوچک شمارند، انیس انصاری که از یاران پاکیزه خوی پیامبر بود بدفاع برخاست و اقدام معاویه را زشت شمرد و در خطبه‌ای پس از ستایش و سپاس خداوند چنین گفت:

«شما این روزها دشنام به علی (ع) را از حد گذرانیده‌اید و به او ناسزا می‌گوئید و من بخدا سوگند می‌خورم که از پیامبر شنیدم که می‌فرمود «من در روز قیامت مردمان را که شمارشان از ریگها و درختهای بیابان هم بیشتر باشد شفاعت می‌کنم» و بخدا قسم که من کسی را از علی (ع) به پیامبر نزدیکتر و خویشاوندتر نمی‌بینم آیا شما بشفاعت پیامبر امید می‌بندید در صورتی که نمی‌توانید از خاندانش حمایت کنید «(۲)».

(۲)

۷) زید بن ارقم

صحابی بزرگ زید بن ارقم وقتی که دید مغیره بن شعبه آشکارا به امیر المؤمنین دشنام میدهد با ابراز تنفر به او روی کرد و گفت:

ای مغیره مگر نمی‌دانی که پیامبر خدا ناسزاگوئی به مردگان را نهی

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۴۷۵

(۲) - الاصابه ۱ / ۸۹، اسد الغابه ۱ / ۱۳۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۶

فرمود پس چرا علی را که از دنیا رفته است ناسزا می گوئی؟ «۱».

(۱)

۸) ابو بکر

بسر بن ارطاه همان جنایتگر تبه‌کار که کشتار بی‌باکانه‌اش صفحات تاریخ را سیاه کرده است روزی در بصره بر روی منبر، امیر المؤمنین را دشنام داد و بعد روی بمردم کرد و گفت:

«شما را بخدا قسم هر کس میداند که من راست می گویم تصدیق کند و گرنه به تکذیبم پردازد».

ابو بکر فریاد زد بخدا قسم ترا جز مردی دروغگوی نمیشناسیم. عقل از سر بسر بن ارطاه پرید و دستور داد که ابو بکر را بگیرند ولی مردم او را نجات دادند «۲».

این پرخاشگران شجاع که بر معاویه می‌تاختند و او را از دشنام به امام بازمیداشتند برای دفاع از کرامت اسلام که در وجود علی (ع) تجلی داشت مردانه برمی‌خاستند و میدانستند که معاویه می‌خواهد فضائل امام را محو کند و بدین جهت بدفاع از حقیقت می‌پرداختند.

معاویه و دار و دسته‌اش می‌کوشیدند که شخصیت علی را در هم کوبند و فضائلش را از یادها ببرند لکن اراده خداوند نام علی (ع) را جاویدان ساخت زیرا مشیت الهی بر این است که حق پایدار بماند و باطل نابود گردد اگر هم در زمان اندکی باطل بر حق بظاهر چیره گردد ولی بناچار و بزودی از هم می‌پاشد و چون دودی در هوا محو میگردد.

(۲) اکنون امیر المؤمنین نام بزرگ و جاوید و صفات ستوده‌اش همه جهان را فرا گرفته و در همه انجمنها از بزرگواریها و ارزندگیهایش

(۱) - اغانی ۲ / ۶ شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۳۶۰

(۲) - تاریخ طبری ۹۶ / ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۷

سخن می‌رود و همه به ارادتمندی و بزرگ شماری او افتخار می‌ورزند و این آرامگاه مقدس اوست که کعبه آرزوی زائران و پناهگاه نیازمندانست و ملیونها مسلمان همچنانکه زیارت خانه خدا را قصد می‌کنند بزیارت مزار او هم تبرک می‌ورزند و بزیارت او بخداوند تقرب می‌جویند و این مفهوم پیروزی حق است و پرهیزگاران همیشه پیروزند و این معاویه است که از او جز به پستی و کوچکی نام نمی‌برند و از سرنوشت شوم و ضمیر ناپاکش حکایتها دارند و آن هم گور ویران اوست در یکی از مزبله‌های کثیف شام که خواری و پستی بر آن سایه افکنده است و این خواری، حق چنین مرده بدنمای است.

(۱) شاعر بزرگ محمد مجذوب سوری وقتی که قبر معاویه را در آن نکبت و کثافت مشاهده کرد و انبوه مگسها را دید که بر روی گورش صدا درمی‌دهند قصیده‌ای در این باره گفت که بعضی اشعارش این است:

این گور تو است اگر زشتی او را می‌بینی و من می‌پرسم که چرا قبرت این چنین سیاه است

انباشته‌ای از خاکهای پست و خراب که مگسها بر روی آن مستانه عربده میکشند
نشانه‌هایش برای مردم، مخفی شده گویا فراموشخانه‌ای است که شناخته نمی‌شود
پوسیدگی و ویرانی بر دیوارهایش راه یافته و نزدیک است از سستی درو بامش واژگون
شود

آن قبه بلند پایه‌هایش از هم شکافته مثل اینکه دستهایی برای ویرایش در کار است
از شکافهای سقفش ابرها نمودار است زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۸ و بادها

از سوراخهایش عبور میکنند حتی نماز گاهش آنچنان تاریک است که گوئی هرگز عابدی به آنجا نرفته است.

روزگاران گذشت و اکنون امیر المؤمنین (ع) پیشوای انسانیت و رهبر بزرگ عدالت اجتماعی در روی زمین است و در برابر او معاویه هم در چهره زشت یک سرکش تبه‌کار شناخته میشود که رسوائی و بدنامی همیشه همراه اوست.

(۱)

۲- مالیات دارابگرد

از شرایط دیگر پیمان صلح معاویه با امام حسن (ع) آن بود مالیات دارابگرد به امام واگذار شود تا درآمد آن بمصرف نیازمندان و مستمندان شیعه برسد ولی معاویه باین قرارداد هم وفا نکرد و چنانکه ابو الفداء می‌نویسد این شرط را نیز زیر پا گذاشت و بنا بگفته طبری مردم بصره این درآمد را از امام بازداشتند و ابن اثیر می‌نویسد که اقدام آنها بدستور معاویه صورت گرفت و معاویه میخواست از این راه از تقویت قدرت اقتصادی امام جلوگیری کند و نگذارد که طرفداران امام نیرومند شوند.

(۲)

۳- دشمنی با شیعیان علی (ع)

از مهمترین شرایطی که امام حسن با دشمنش در مورد صلح مقرر داشت امنیت همگانی شیعیان علی (ع) بود و معاویه میبایست هرگز به آنها تعرضی نکند و با آنها بدرفتاری ننماید ولی پسر ابو سفیان این پیمان را هم در هم شکست و به آن وفا نکرد و قصدش نابودی این گروه از مردان با ایمانی بود که بخاندان پیامبر محبت میورزیدند، معاویه در ایجاد هراس و مرگ بین این دسته زیاده روی میکرد و بعضی را شربت مرگ می‌چشانید و گروهی دیگر را در سیه‌چالهای

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۲۹

زندگانی می انداخت و شیعیان امام چنان بار سنگینی از رنج و سختی را تحمل میکردند که حتی کوهها توانائی برداشت آن را نداشتند و ما هیچ امت و گروهی را در تاریخ سراغ نداریم که به اندازه گروه شیعه متحمل اینهمه گرفتاری و خطر شده باشد. در این میان مردم کوفه بیش از همه با سختیها و دردها روبرو بودند، زیرا معاویه پس از مرگ مغیره، فرمانداری کوفه را به زیاد وا گذاشت و او شیعیان را بخوبی می شناخت و بیرحمانه دست بکشتار آنان میزد و هر کجا شیعه ای را در زیر سنگی و پناهگاهی می یافت خونس را بی باکانه می ریخت، دست و پای شیعیان را می برید و چشمهایشان را در می آورد و آنها را بر شاخه های نخل بدار می آویخت و یا از خانه و شهرشان آواره میکرد «۱». معاویه بخشنامه ای بهمه کارگزاران و فرماندارانش در شهرهای اسلامی فرستاد و ضمن آن چنین نوشت:

(۱) «متوجه باشید که هر کس ثابت شد که علی (ع) را دوست دارد نامش را از دفتر حقوق بگیران حذف و مستمری و روزی او را قطع کنید». و بعد نامه دیگری به آن بخشنامه پیوست کرد و در آن چنین دستور داد:

«هر کس متهم بدوستی این گروه شد او را بزندان بیفکنید و خانه اش را ویران کنید». امام باقر (ع) درباره ستمهایی که به شیعیان علی (ع) میرفت فرمود «شیعیان ما را در هر شهری می کشتند و هر کس را که گمان می بردند از طرفداران ماست دست و پایش را می بریدند یا بزندان می انداختند و اموالش را غارت میکردند و خانه اش را ویران می ساختند» «۲».

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱۵ / ۳

(۲) - همان مصدر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۰

(۱) از همان روز که پسر هند زمام خلافت را بدست گرفت درهای ستمگری و جنایت را بروی شیعیان گشود و طرفداران اهل بیت با مشکلات بزرگ سیاسی و اجتماعی روبرو شدند و چنان دچار خواری و رنج و گرفتاری گردیدند که اندازه‌ای نداشت چنانکه دوستی خاندان پیامبر ننگ و عیب و گناهی بزرگ شمرده می‌شد حتی بعضی محبت اهل بیت را کفر و الحاد و خروج از دین می‌دانستند چنانکه جناب کمیت شاعر بزرگ عقیده و تشیع در این باره چنین می‌سرود:

آنها با دستهایشان بمن اشاره میکردند و میگفتند این مرد زیانکاری است ولی خودشان زیانکارتر بودند

گروهی مرا بدوستی شما تکفیر میکردند و برخی می‌گفتند او بدکار و گناهکار است از فریبکاری و گمراهی‌شان بر من عیب می‌گرفتند بجهت دوستی شما بلکه مسخره و تعجب میکردند

آنها مرا در عشق و عقیده، ترابی میخواندند و بچنین نام و لقبی من را معروف میدانستند
«۱».

ابو الاسود دؤلی هم عقیده خود را به این اشعار ابراز میداشت:

من محمد (ص) را بسیار فراوان دوست میدارم و عباس را و حمزه را و جانشین پیامبر را از آن روز این محبت بمن داده شد که می‌چرخید گردونه اسلام بر محور عدالت و ماندی نداشت

عموزادگان پیامبر و خویشاوندانش گرامیترین مردم نزد من هستند
اگر دوستی آنها حق است که به آن

میرسم

(۱) - هاشمیات زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۱ و اگر بگویند حق نیست، من خطا کار نیستم «۱». (۱) عبد الله بن کثیر هم در پاسخ کسی که او را بدوستی علی (ع)

سرزنش میکرد چنین سرود:

اگر عیب مردی این باشد که پیغمبر را دوست دارد گناهی ندارد
 پسران ابو الحسن و پدرشان در نژاد و رحم پاکیزه هستند
 آیا شما دوستی آنها را گناه میدانید؟ بلکه دوستی آنها گناهان را میزداید.
 خلفای بنی امیه هم در کینه تیزی و جنایت نسبت بشیعیان، راه معاویه را رفتند و خلفای
 بنی عباس هم این روش ستمگرانه را پیروی کردند و اگر ما بخواهیم اندوهها و
 گرفتاریهای سیاهی را که بر شیعیان علی رفته بنگاریم نیاز بکتابهای مفصلی داریم.
 ولی این آزارها هیچ گونه تأثیری در اراده استوار شیعیان نداشت و آنها به تهدیدها و
 قتلها و حبسهای معاویه اعتنائی نداشتند و جان خود را در راه ایمان و عقیده پاکشان
 قربانی میکردند و ما اینک برخی از آن شهیدان بزرگ و راستین را که در راه عقیده
 استوار و دوستی خاندان پیامبر مردانه جان دادند یاد می کنیم، قربانیان بزرگی که بدست
 معاویه شهید شدند و جز عشق به اهل بیت پاک رسول گناهی نداشتند.

(۱) - کامل مبرد ص ۵۴۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۳

شهیدان عقیده و ایمان

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۵

(۱)

حجر بن عدی

اشاره

حجر بن عدی از شخصیت‌های مهم و والای اسلامی بود که در طلیعه یاران پیامبر، با دانش و پاکی و پارسائی و عبادت ممتازش چهره مینمود. در میزان طاعت و تقوای او گفته‌اند که هیچ‌گاه بدون وضو و طهارت نبود و هرگاه که وضویش را تجدید میکرد نماز میخواند و شبانه روزی هزار رکعت نماز می‌گذاشت و مردم او را مستجاب-الدعوه میدانستند.

وقتی که حجر را به اسارت بشام میبردند در بین راه لازم شد که غسل کند و بنگهبانش گفت آبی را که برای آشامیدنم به همراه داری بده تا غسل کنم. نگهبان به او آب نداد و گفت در این صورت از تشنگی میمیری و معاویه مرا مجازات میکند، حجر نتوانست بدون طهارت بسر برد و بدرگاه خدا دعا کرد تا آبی برایش فراهم شود، خداوند دعای حجر را پذیرفت و ابری پدید آمد و بارانی فراوان بارید و گودالها پر شد و حجر غسل کرد (۱).

بزرگواریها و برتریهای این صحابی شریف بیشتر از آن است که بحساب و نگارش آید و ما اکنون سبب شهادتش را بیان میداریم:

حجر پس از صلح امام حسن، با تاروپود اندوه فراوانش پرچم انقلاب را می‌بافت تا قیام تاریخیش را پدید آورد و کوبه‌ای کوبنده

(۱) - اصابه ۱/ ۳۱۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۶

بر سیاست کور معاویه که حیات توده اسلام را تهدید میکرد وارد سازد، (۱) معاویه زندگی اجتماع مسلمان را بمخاطره افکنده بود و می‌کوشید که برای نابودی اسلام، دوباره آئین سیاه دوران جاهلی را زنده کند و بنای کفایت و عظمت اسلامی را در هم کوبد و به احتکار منابع مادی و غارت روزی مردم پردازد و جامعه را دچار وحشت و ترور و پراکندگی سازد و پس از بی‌نیازی نیازمندان کند و بعد از عزت اسلامی

خوارشان نماید و آزادی همه‌جانبه اسلامی را از آنها بگیرد و به بردگیشان کشاند و بی‌پروا به ارتکاب زشتیها و تبه‌کاریهای ضد انسانیش پردازد.

حجر و یاران برگزیده با ایمانش دیدند سکوت در برابر این نارواییها و پرخاش نکردن بر ضد این سیاست تبه‌کارانه موجب پیروزی باطل و گسترش زشتکاریها و نابودی حق و ایمان میشود و بر هر مسلمانی که حقیقت اسلام را فهمیده واجب است که روش پیامبر را پیروی کند و با ستمکاران و خودکامگان و دشمنان مردم بستیز برخیزد.

حجر از جمله کسانی بود که حقایق اسلام را فهمیده بود و هدفهای والایش را می‌شناخت و به ارزشهای اسلام احاطه‌ای کامل داشت زیرا او شاگردی راستین در مدرسه تعلیمات پیامبر بود و از مکتب آموزشهای علی (ع) درس ایمان و جهاد آموخته بود در این صورت چگونه میتوانست نارواییهای معاویه را تحمل کند و با ستمگریهای معاویه و یارانش بستیز برنخیزد و با بدعت‌ها و - هوس‌رانیهای آنها نجنگد؟

حجر دید که مغیره در مسجد کوفه بمنبر رفته و در ضمن گفتارش امیر المؤمنین (ع) را دشنام میدهد، دیگر خاموشی را جایز ندانست و روی به حاکم کوفه کرد و گفت

«خداوند میفرماید همگی عدالت را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۷

برپای دارید و در پیشگاه خدا بحقیقت گواهی دهید، ای مغیره من گواهی میدهم که آنها که شما به آنها دشنام دهید، به برتری و حقیقت شایسته‌ترند و آن کس که خود را بدروغ پاک می‌شمارد سزاوار ناسزا است».

(۱) یاران حجر هم برخاستند و با فریاد گفتار او را تأیید کردند مغیره به حجر رو کرد و گفت:

«ای حجر بدست خودت بسوی خویش تیر می‌افکنی زیرا من بر تو فرمانروایم، ای حجر از خشم پادشاه بترس و از قدرت و انتقام او پروا کن مگر نمی‌بینی که همانندان فراوان تو بخشم سلطان کشته شده‌اند؟» ولی حجر از پرخاش و اعتراض خود هرگز

بازنمی‌ایستاد و سیاست سیاه بنی‌امیه را همه جا و همه گاه محکوم میکرد تا اینکه گروهی از دار و دسته چاپلوس حکومت کوفه، مغیره را به قتل حجر تحریک کردند ولی مغیره پیشنهادشان را نپذیرفت و گفت «هرگز نمیخواهم نخستین کسی باشم که نیکمردان این شهر را بکشم و خونشان را بریزم و آنها به سعادت شهادت نائل آیند و من بشقاوت اتم و معاویه در دنیا عزیز شود و مغیره در آخرت خوار گردد». ولی رازداران و جاسوسان مغیره در قتل حجر پافشاری میکردند و مغیره را باین کار وامیداشتند تا اینکه مغیره بصورت یک منافق زیرک و آگاه به آنها گفت:

- من او را حتماً می‌کشم.

زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲، ۴۳۷ حجر بن عدی ص: ۴۳۵

- چگونه او را میکشی.

- پس از من حاکم دیگری به کوفه می‌آید و حجر او را هم مانند من می‌پندارد و بهمین پرخاشگریهایش ادامه میدهد ولی آن امیر سختگیر در اولین وهله او را میگیرد و بدترین وضعی او را می‌کشد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۸

(۱) پس از چندی مغیره مرد و زیاد بن سمیه بجایش بحکومت کوفه نشست و حجر همچنان نقشه‌های سیاه بنی‌امیه را برملا میکرد و سیاست تهدید و ارعاب آنها را زشت می‌شمرد.

روزی زیاد روز جمعه بر منبر رفت و خطبه‌اش را آن قدر طول داد که وقت نماز تنگ شد.

حجر به او اعتراض کرد و در برابر همگان فریاد زد «الصلاة».

پسر سمیه اعتنائی بسخن حجر نکرد و ارزشی برای نماز قائل نشد و همچنان بگفتارش ادامه داد، دوباره حجر به او رو کرد و با صدای بلند گفت «الصلاة».

بازهم زیاد ارزشی برای اخطار حجر قائل نشد و گفتارش را ادامه داد، حجر ترسید که

وقت نماز بگذرد مثنی ریگ برداشت و بجانب زیاد پاشید مردم هم بیاری حجر، همگی برخاستند و زیاد که این ماجرا را دید از منبر پائین آمد و با مردم نماز خواند ولی از شدت خشم رگهای گردنش باد کرده بود و تصمیم گرفت که حجر را بگیرد و به بند کشد و ضمن خطبه‌ای که در مسجد ایراد کرد تصمیم زشت خود را بهمگان اعلام کرد و گفت: «باک و پروائی ندارم که شهر کوفه را از وجود حجر خالی کنم و سرنوشت او را برای آیندگان عبرت قرار دهم، وای بر مادرت ای حجر، تیرگی شب فرا رسید و گرگان بچراگاه آمدند».

و به قول شاعری مثل زد و گفت:

به شترچران از راه اندرز بگوی شب فرا رسید و گرگ بچراگاه آمد زیاد گروهی از سرشناسان کوفه را به نزد حجر فرستاد تا او را از اینهمه پرخاش و اعتراض بازدارند ولی حجر نپذیرفت، ناچار رئیس پلیس را فرستاد تا حجر را بگیرد و بیاورد ولی بین او و یاران حجر برخوردی روی داد و نتوانست حجر را دستگیر کند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۳۹

(۱) گروهی از مؤمنان در این گیراگیر نزاع جمع شدند و نگذاشتند که سربازان زیاد حجر را دستگیر کنند، قیس بن فهدان کندی که سخنوری زبردست بود و همه جا با سخنان شورانگیزش از حجر حمایت میکرد در آن معرکه بسخن ایستاد و آتش انقلاب و حماسه را در جان مردم کوفه برانگیخت و حجر و یارانش را به ایمان و مردانگی ستود و این اشعار را در حمایت و یاری حجر بگونه رجز بر مردم خواند:

ای یاران حجر حمله کنید و دفاع کنید اکنون از برادرتان و بجنگید
نگذارید خوار کننده‌ای حجر را بگیرد آیا در میان شما تیرانداز و نیزه‌داری نیست
و سواره نقابدار و پیاده‌ای و شمشیر زنی که از معرکه بیرون نرود؟ حجر و یارانش سنگر
گرفتند و زیاد که نتوانست بر آنها دست یابد بوحشت افتاد و ناگزیر بزرگان کوفه و
اشراف و سرشناسهائی را که همیشه برای رسیدن به هدف خود از آنها کمک میگرفت

جمع کرد و به آنها گفت: «ای مردم کوفه آیا شما با دستی پیش میکشید و با دست دیگر پس میزنید پیکرهاتان با من است و دلها تان با حجر پر خاشجوی نادان رانده شده، شما با من هستید ولی برادران و پسران و قبیله تان از حجر حمایت می کنند. بخدا قسم این دلیل فریب و نفاق شماست، بخدا قسم یا برائت خود را باید ثابت کنید یا گروهی را بسر شما می آورم تا کجی های شما را راست کنند».

بزرگان فرومایه کوفه در برابر زیاد ابراز اطاعت کردند و به او گفتند «پناه بخدای پاک اگر ما جز فرمانبرداری تو و امیر المؤمنین معاویه اندیشه ای در سر داشته باشیم ما چیزی جز خشنودی تو نمیخواهیم و اگر میخواهی اطاعت ما را نسبت بخودت بدانی و

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۰

مخالفت ما را با حجر یقین کنی ما را بجنگ او بفرست».

(۱) زیاد به آنها گفت «همگی تان بجانب اطرافیان حجر بروید و هر کدامتان برادر و پسر و بستگانتان را از دور حجر پراکنده سازید تا کسی در اطراف حجر باقی نماند».

بزرگان پست نهاد کوفه برای شکست دادن حجر و پراکنده ساختن اطرافیان او حرکت کردند و زیاد به رئیس کل پلیس کوفه شداد بن هیشم هلالی فرمان داد تا حجر و یارانش را دستگیر کند و چون فهمید که شداد به تنهایی نمیتواند از عهده این کار برآید، محمد بن اشعث کندی (۱) را احضار کرد و به او گفت:

«ای ابا میثاء، بخدا قسم یا باید حجر را بیاوری و یا همه درختهای خرمایت را قطع

می کنم و خانه های را ویران می سازم و بالأخره پیکرت را پاره پاره می کنم» پسر اشعث گفت سه روز مهلت بده تا او را دستگیر کنم زیاد گفت بتو مهلت میدهم که او را بیاوری و گرنه خود را برای مرگ آماده کن.

پسر اشعث و رئیس پلیس کوفه بمبارزه برخاستند و حجر یارانش مردانه از خود دفاع

کردند و پس از جنگ سختی که بین آنها در گرفت بالأخره جلادان حکومت زیاد

پیروز شدند و حجر و یارانش را گرفتند و به نزد زیاد آوردند و زیاد دستور داد آنها را

بزدان انداختند.

زیاد گروهی از مردم کوفه را خواست تا گواهی نامه‌ای بر ضد حجر و یارانش امضاء کنند و آنها شهادت دادند که اینها علی (ع) را دوست میدارند و بر عثمان خورده میگیرند و با معاویه دشمنی

(۱) - محمد بن اشعث بن قیس کندی کوفی مادرش ام فروه خواهر ابو بکر بود گفته شده که در زمان پیامبر دنیا آمده است ولی این سخن درست نیست زیرا او در زمان ابو بکر با فروه ازدواج کرده است، عبد الله زبیر او را حاکم موصل گردانید و مختار او را در سال ۶۶ یا ۷۰ هجری بقتل رسانید (تهذیب التهذیب ۹/ ۶۴)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۱

میکنند ولی زیاد به این گواهی نامه راضی نشد و گفت این نوشته قاطع نیست در این وقت ابو بردة بن ابو موسی اشعری آن مرد فرومایه شهادتنامه‌ای به این شرح نوشت: (۱) «ابو بردة پسر ابو موسی شهادت میدهد و خداوند جهانیان را بگواهی میگیرد که حجر بن عدی از فرمان خداوند بیرون آمده و بین مسلمانان تفرقه انداخته و خلیفه را لعنت کرده و مردم را بر او شورانیده و گروهی بر او فراهم آمده و پیمان شکسته‌اند و حجر همچون فرومایگان بخداوند توانا کافر شده است!!»

زیاد از این شهادتنامه راضی شد و مردم را وادار کرد تا آن را امضاء کنند و گروه فراوانی که بگفته مورخان به هفتاد نفر میرسیدند آن نامه را امضاء کردند و زیاد گواهی نامه را برای معاویه فرستاد و دستور داد تا حجر را به زنجیر آهنین بستند و او را با یارانش بدمشق بحضور معاویه فرستادند.

فریاد ناله و اندوه دردناکی از خانه حجر بلند شد و دخترش که تنها فرزند او بود به روی بام رفت و کاروان اسیران را دید که بجانب مرگ رهسپارند و با گریه و اندوه به آنها نگاه وداع کرد و شکایت و درد خود را به ماه آسمان بیان کرد و از شدت درد و

رنج مصیبت که از قلب گداخته‌اش حکایت میکرد این اشعار را سرود:

ای ماه تابنده بالاتر بروشاید حجر را در حال رفتن بینی
 او بسوی معاویه پسر حرب می‌رود تا آن کس که خود را امیر میدانند او را بکشد
 و او را بر دروازه دمشق بدار زند و مرغان چانه او را بخورند
 بعد از حجر امیر شام ستم میکند زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۲ و در
 کاخهای خورنق و سدیر کامروائی میکند «۱» ای حجر، ای حجر بنی عدی
 ترا سلامت و شادمانی همراه باد

ولی میترسم که تو هم مانند علی کشته شوی و آن پیرمردی که در شام چون شیر مینالید
 ای کاش حجر هم همچون دیگران می‌مرد و او را چون شتر نحر نمی‌کردند
 اگر هم کشته شوی، پیشوایان هر قومی کشته میشوند و از این دنیا می‌روند «۲».

(۱) کاروان شهیدان به مرج عذراء رسید و حجر در آنجا گفت:

بخدا قسم من نخستین مسلمانی بودم که در اینجا سگهایش بر من پارس کردند و اولین
 کسی هستم که در این ناحیه تکبیر گفتم «۳».

پیک زیاد خبر اسیران را بمعاویه رسانید و او از این خبر شادمان شد و معاویه مرد یک
 چشمی را به آنجا فرستاد و دستور داد اگر حجر و یارانش از امیر المؤمنین بیزاری
 نجستند و بحضرتش دشنام ندادند آنها را بکشد. چون جلاد یک چشم به مرج عذرا
 رسید یاران حجر گفتند اگر اشتباه نکنیم این مرد نیمی از ما را میکشد و نیمی دیگر را
 باقی میگذارد و حدس ما از این جهت است که این مرد یکی از چشمانش را از دست
 داده است.

جلاد پیش آمد و به حجر چنین گفت:

(۱) - خورنق و سدیر دو کاخ است که آنها را نعمان بن امری القیس در نزدیک حیره
 ساخته و گفته میشود که از بناهای شاپور است که برای بهرام گور بدست سنمار بنا

شده.

(۲) - مروج الذهب و میگویند این اشعار را هند دختر زید انصاری در رثاء حجر سروده است.

(۳) - الکامل ۱۹۲/۳ و ابن حجر در اصابه آورده است که حجر مرج عذراء را فتح کرد و بالأخره در همان سرزمین بشهادت رسید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۳

(۱) «امیر المؤمنین بمن فرمان داده که ترا بکشم، ای پیشوای گمراهی و معدن کفر و سرکشی و دوستدار ابو تراب و همچنین یارانت را خواهم کشت مگر اینکه از کفر خود بازگردید و علی (ع) را لعنت کنید و از او بیزاری جوئید».

حجر و بعضی از یارانش که نمونه‌های زنده و روشن ایمان و عقیده و جهاد در راه خدا بودند یک صدا به او گفتند: «تحمل شمشیر تیز برای ما گواراتر است از آنچه تو ما را به آن میخوانی و ورود بر خدا و پیامبرش و جانشین او را از افتادن در آتش بهتر می‌دانیم». نیمی از یاران حجر که ایمانشان در برابر مرگ بنا‌توانی افتاد از عقیده خویش بازگشتند تا جان بسلامت برند و نیمی دیگر بر دوستی علی (ع) باقی ماندند و پیش‌بینی آنها درست درآمد.

گورها کنده شد و جلادها برای کشتار آماده شدند و حجر از آنها پیش از کشته شدن مهلتی خواست و گفت: «بمن مهلت دهید تا وضو بگیرم و نماز بخوانم، زیرا من هرگاه وضو گرفته‌ام نماز خوانده‌ام».

آنها به حجر مهلت دادند و حجر به نماز ایستاد و نمازی طولانی و مخلصانه بجا آورد و پس از پایان نماز گفت:

«بخدا قسم تا کنون نمازی چنین سبک و کوتاه نخوانده‌ام و اگر میدانستم که مرا بفرار از مرگ متهم نمی‌کنید نمازم را طولانی‌تر بجا می‌آوردم».

آنگاه با خدایش به مناجات پرداخت و از مردمی که او را تسلیم دشمنی فریبکار

ساخته‌اند بخداوند شکایت کرد و گفت:

«بار خدایا از پیشگاه تو برای امت خود خواستار سعادت هستیم، مردم کوفه بر ضد ما گواهی دادند و مردم شام ما را می‌کشند، بخدا قسم اگر مرا بکشید من نخستین کسی هستم از سواران اسلامی که در

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۴

سرزمین مفتوحه خود کشته می‌شوم و من اولین مردی هستم که سگان این ناحیه بمن پارس کردند».

(۱) جلاد یک چشم که هدبه بن فیاض قضاعی نام داشت با شمشیر آخته بر جناب

حجر تاخت و اندام حجر بهیجان آمد و نیرویش بسستی گرائید، دژخیم گفت:

«گمان نمی‌بردم که از مرگ بهیجان آئی پس از مولایت بیزاری جوی تا ترا واگذارم». حجر به آنها گفت:

«چرا چنین نشوم که می‌بینم گورم حفر شده و کفن من گسترده است و شمشیر برهنه بر بالای سرم آماده است بخدا قسم بازهم در این حال سخنی که خشم خدا را برانگیزد نمی‌گویم» (۱).

شمشیر بر گردن حجر فرود آمد و آخرین سخنی که از حلقوم حجر برآمد این بود که گفت:

«زنجیر آهنین را از من برندارید و خونهایم را نشوئید که می‌خواهم معاویه را با همین حال در صراط دیدار کنم» (۲).

پیکر خونین حجر به همراه شش تن از یارانش بخاک افتاد، ای حجر تو و یارانت در پناه عنایت خدا باشید شما بجهان جاوید شتافتید، شما شهیدان عقیده و انسانیت کامل و نمونه‌های روشنی از شجاعت و دلیری هستید که بر ضد ستم و سرکشی انقلاب کردید و با ستمگری حکام مستبد و سرکش و ظالم به مقاومت پرداختید.

یاران شهید حجر**اشاره**

این تنها حجر نبود که جام شهادت را مردانه سرکشید بلکه با او و پس از او هم مردانی از یاران فداکارش قربانی شدند. کسانی که حیات ارزنده خود را در برابر عقیده استوار خود فدا کردند و

(۱) - کامل ۳ / ۱۹۲

(۲) - استیعاب ۱ / ۲۵۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۵

بدون پروای مرگ قربانی اعتقاد بمبدا هستی شدند و در اثر فداکاری این دلیران جاویدان و بزرگمردان جهان بود که عقائد راستین اسلامی قوام یافت و حق استوار شد و عدالت همگانی گردید و ستمگری بنابودی گزاید و ما اینک نام آنها را با ستمهایی که از سوی معاویه و کارگزارانش بر آنان رفت ذیلا مینگاریم:

(۱)

الف - عبد الرحمن

عبد الرحمن بن حسان عنزی از پیشتازان یاران حجر بود که به همراه او در بند آهنین بمرج عذراء رفت و در آنجا از دژخیمان شام خواست که او را نکشند و به نزد معاویه برند شاید از مرگش درگذرد، آنها درخواستش را پذیرفتند و او را بنزد معاویه بردند، چون عبد الرحمن در برابر او قرار گرفت معاویه گفت:

- بیا بینم، برادر ربیعه درباره علی (ع) چه میگوئی؟

- مرا واگذار و از من مپرس، او از تو بهتر بود.

- بخدا قسم ترا وانمی گذارم.

- گواهی میدهم که او خدا را بفرآوانی یاد میکرد و بحق امر میکرد و عدالت را برپای میداشت و مردم را می‌بخشید.

معاویه بهانه‌ای نیافت که خون او را بریزد ناچار ماجرای قتل عثمان را که مسلمانان به زنده و مرده او گرفتار شده بودند پیش کشید و گفت:

- درباره عثمان چه میگوئی؟

- او نخستین کسی بود که باب ستم را گشود و درهای حق را بروی مردم فرو بست.

- با این سخن خودت را بکشتن دادی.

- نه، بلکه ترا کشتم و قبیله ربیعہ اکنون در بیابانند.

عبد الرحمن گمان میکرد که قبیله او به حمایتش برخوانند خاست و از قتلش جلو

خواهند گرفت و از او رفع ستم خواهند کرد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۶

ولی هیچ کس بحمایتش برنخواست، معاویه از او روی بگردانید و نامه‌ای به زیاد نوشت و به او گفت:

«اما بعد، این عنزی بدترین مردی است که بسوی من فرستاده‌ای پس او را به بدترین

کیفری که سزاوار آن است برسان و بوضع دردناکی او را بکش».

وقتی که نامه معاویه به زیاد رسید عبد الرحمن را به ناحیه قس الناطف «۱» فرستاد و

دستور داد او را زنده بگور کردند و آن شهید بزرگ زنده بزیر خاک رفت «۲».

(۱)

ب- صیفی بن فسیل

صیفی بن فسیل شیبانی از مسلمانان دلاور و بزرگمرد و فداکار و از یاران وفادار حجر

بود که از او به نزد زیاد سعایت کردند و آن فرزند زنا بدنبال صیفی فرستاد و هنگامی

که روبرویش ایستاد، زیاد از او درباره امیر المؤمنین سؤال کرد تا بهانه‌ای برای قتلش

بدست آورد، پس با آهنگی که از آن خشم و قساوت میجوشید گفت:

- ای دشمن خدا درباره ابو تراب چه میگوئی؟

- من ابو تراب را نمی شناسم.

- تو او را نمی شناسی؟!

- نه نمی شناسم.

- تو علی بن ابی طالب را نمی شناسی.

- چرا.

- هم او ابو تراب است.

- نه، او ابو الحسن و ابو الحسین است.

رئیس پلیس برای آنکه تقرب بیشتری به زیاد پیدا کند با خشم به صیفی رو کرد و گفت:

(۱) - ناحیه‌ای است در نزدیک کوفه

(۲) - تاریخ طبری ۱۵۵ / ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۷

«امیر می گوید او ابو تراب است و تو میگوئی نه».

(۱) صیفی بدون اینکه اعتنائی بقدرت و حکومت زیاد بکند، در پاسخ با نهایت شدت گفت:

«اگر هم امیر دروغ بگوید تو میخواهی که من هم دروغ بگویم و بیاطلی که او ادعا میکند گواهی دهم؟»

زیاد از شدت خشم برافروخت و رگهای گردنش ورم کرد و گفت:

«این هم یک گناه دیگر».

بعد به نگهبانانش با خشم رو کرد و گفت: عصایم را بیاورید وقتی که آوردند بصیفی

رو کرد و گفت:

«چه میگوئی، حرف حسابت چیست؟»

صیفی با کمال شجاعت و ایمان گفت:

«سخن من بهترین سخنی است که درباره بنده‌ای از بندگان مؤمن خدا میگویم.»

زیاد به مأموران فرومایه خود گفت: شانه‌اش را چنان در هم کوبند که بزمین بیفتد و آنها بصیفی حمله بردند و بسختی او را در هم کوفتند و بزمینش انداختند، زیاد گفت دست از او بردارند و به او گفت:

«خوب، حالا درباره علی چه میگوئی؟»

قهرمان عقیده و ایمان همچنان در گفتارش پافشاری کرد و گفت:

- بخدا قسم اگر مرا با تیغها و دشنه‌ها پاره پاره کنی چیزی جز این از من نخواهی شنید:

- یا او را لعنت کن یا گردنت را میزنم.

- در این صورت گویا پیش از این مرا کشته‌ای، اکنون اگر بخواهی مرا بجهت

خودداری از دشنام به علی (ع) بکشی بچنین شهادتی خشنودم ولی تو هم بشقاوتی بزرگ خواهی رسید.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۸

- همچنان در اسارتش نگه دارید.

و بعد دستور داد او را بزنجیر آهنین بستند و بسياهچال زندان انداختند «۱» و بعد او را به

همراه حجر به مرج عذراء فرستاد و در آنجا با حجر و یارانش بشهادت رسید.

(۱)

ج - قبیصه بن ربیعہ

از یاران دیگر حجر که دچار فتنه زیاد شد قبیصه بن ربیعہ عیسی بود که شداد بن هیثم رئیس پلیس کوفه بفرمان زیاد مخفیانه بخانه‌اش تاخت، قبیصه برای دفاع از خود شمشیر

کشید و گروهی از بستگانش بیاری او برخاستند شداد از روی فریب گفت:
 «تو در مال و جان در امان هستی، چرا بیهوده خودت را بکشتن میدهی؟»
 یاران قبیصه که این سخن را شنیدند فریب خوردند و از یاری و رهائیش دست برداشتند
 زیرا از قدرت حکومت زیاد بشدت میترسیدند و از بیم جان گفتند:
 «حالا که بتو امان داد چرا خودت و ما را بکشتن میدهی؟»
 قبیصه پیشنهاد یارانش را نپذیرفت زیرا از فریبکاری دار و دسته بنی امیه آگهی داشت و
 میدانست که آنها به پیمان خود وفا نمی کنند و یارانش گفت:
 - وای بر شما، این مرد زنازاده دروغ میگوید و بخدا قسم اگر بر من دست یابد یا
 همیشه بزندانم می اندازد و یا مرا می کشد.
 - چنین که تو میگوئی نیست.
 وقتی که دید چاره‌ای ندارد بناگزییر تسلیم شد و او را دستگیر کردند و به پیش زیاد
 بردند وقتی که در برابر او ایستاد زیاد گفت:

(۱) - تاریخ طبری ۴ / ۱۹۸، الکامل ۳ / ۱۳۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۴۹

- بخدا قسم، اکنون بحسابت میرسم و کاری بدستت میدهم چون تو در بین مردم نطفه
 فتنه برمی انگیزی و مردم را بر حکومت می شورانی.
 - ولی من را امان داده‌اند و به اینجا آورده‌اند.
 - او را بزندان بیندازید «۱».

(۱) زیاد با این دستور، امانش را نقض کرد و پیمانش را شکست و بعد فرمان داد قبیصه
 را به همراه حجر به مرج عذراء بردند چون کاروان شهیدان به ناحیه جبانة (عرزم) که
 خانه قبیصه در آنجا بود رسید، نگاهی بخانه‌اش کرد و دخترانش را دید که بروی بام
 آمده‌اند و لطمه بچهره‌شان میزنند و فریاد و اشکشان بهم آمیخته و درد و اندوه دلهاشان

را پاره می‌کند، چون فرزندان خود را به آن حال دردناک دید از رئیس نگهبانان درخواست کرد تا اجازه دهد به پیش آنها برود و وداع و وصیتی بجای آورد، رئیس اجازه داد و قبیصه بخانه رفت و فریاد خاندانش بلند شد او فرزندان را به خاموشی و آرامش و شکیبائی سفارش کرد تا نمونه‌ای کامل از ایمان و رضا بقضای الهی باشند و بآنها گفت:

«از خدای بزرگ و پرشکوه بترسید و شکیبائی پیش گیرید و من از خدایم می‌خواهم که مرا بیکی از سرنوشت‌های نیکو برساند یا شهادت، یا سعادت که بازگشت بسوی شماست و مطمئن باشید که خداوند شما را روزی می‌دهد و نیازتان را برمی‌آورد زیرا او زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، امیدوارم که ایمان خود را تباه نکنید و آبروی من را نگهدارید».

پس با آنها وداع کرد و بازگشت و چون دید دخترانش مویه و ناله می‌کنند و سراسیمه فریاد می‌کشند و دست بدعا برداشته‌اند و از خداوند سلامت و بازگشت او را می‌خواهند به آنها رو کرد و گفت:

(۱) - تاریخ طبری ۱۴۹ / ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۰

«همچنانکه من اکنون گرفتار خطر شده‌ام بستگانم نیز کشته خواهند شد زیرا از یاریم دست برداشتند» (۱).

(۱) او از عدم همکاری قومش شکایت کرد که تنهانش گذاشته و بدست دژخیمش سپرده بودند و این ناجوانمردی برایش از ضربت شمشیر، دردناکتر بود. قبیصه را به همراه حجر و یارانش به مرج عذراء بردند و در آنجا شهیدش کردند. از دیگر یاران حجر که به همراه او بشهادت رسیدند اطلاعات کافی در اختیار نداریم و فقط نامهای آنها را به این شرح می‌آوریم:

شریک بن شداد خضرمی، کدام بن حیان عنزی و محرز بن شهاب تمیمی. اینها یاران راستین دین و قربانیان عقیده و ایمان و حامیان حق و نیکوکاران شایسته مسلمانان بودند که نیروهای سیاه بنی امیه‌شان بمصرع خونین شهادت کشانید و خونشان را بناحق ریخت. اینها گناهی جز این نداشتند که خاندان پیامبر را دوست داشتند خاندانی که هم‌تراز قرآن بودند و دوستی و پیرویشان بر هر مسلمانی واجب بود.

(۲)

انعکاس فاجعه

اشاره

مسلمانان از این فاجعه دردناک و خونین بهیجان و خشم آمدند و غضب و اندوه سراسر جهان اسلامی را فرا گرفت زیرا حجر از مسلمانان نامور و یاران برگزیده پیامبر بود و با قتل او حرمت اسلام در هم شکسته شد. او هرگز مرتکب تباهی و گناهی نشده بود و با زشتکاریها و ستمگریها بمبارزه برمی‌خاست، گناه او در برابر دستگاه معاویه این بود که به زیاد برای تأخیر نماز اعتراض کرده و از دشنام-

(۱) - تاریخ طبری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۱

گوئی به علی (ع) بازش داشته بود و بهمین جهت بدست جلادان بنی امیه کشته شد. شخصیت‌های بلند پایه اسلامی با نهایت خشم، معاویه را بجرم ارتکاب این جنایت بزرگ محکوم کردند و اقدام ناروایش را زشت شمردند و ما اکنون نام برخی از آنها را به همراه متن اعتراضشان بیان میداریم.

(۱)

الف، امام حسین (ع)

امام حسین (ع) نامه‌ای از مدینه به معاویه نوشت و بسختی باو درباره قتل حجر و یارانش اعتراض کرد، بدین شرح «آیا تو حجر کندی و یارانش را که نماز گزاران و عابدان بودند نکشتی؟ آنها با ستم مبارزه میکردند و بدعت‌های ناروای ترا بزرگ و خطرناک میدانستند و در راه خدا از شماتت هیچ سرزنشگری نمی‌ترسیدند، تو آنها را با وجود پیمانهای محکمی که برای حفظ جانشان بسته بودی، بستم و ناحق کشتی و این کشتار را بخاطر خشمی که از آنها در دل داشتی انجام دادی» (۱).

امام در این نامه اعتراض آمیزش به معاویه حمله کرد که چرا حجر و یارانش را که نمونه‌های برتری در مبارزه با ستم و مخالفت با بدعت بودند بستم و دشمنی کشته است در صورتی که بآنها با پیمانهای محکمی امان داده بود که هرگز ستمی به آنها نکند و کینه‌های پیشین را بکار نبرد ولی فرزند هند به این قولها و پیمانها وفا نکرده و آنها را ناجوانمردانه کشته بود.

(۲)

ب- عایشه

از جمله معترضین به قتل حجر، عایشه بود که معاویه را در این

(۱) - بحار ۱۰ / ۱۴۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۲

باره بسختی سرزنش کرد، وقتی که معاویه پس از مراسم حج بخانه عایشه رفت عایشه به او گفت:

- آیا نمی‌ترسی که بناگهانی کسی اینجا بر تو حمله برد و ترا بکشد.

معاویه با فریبکاری جواب داد:

- من وارد خانه امینی شده‌ام.

– آیا از خدا نترسیدی که حجر و یارانش را کشتی؟ «۱»
عایشه همیشه از مصیبت حجر سخن میگفت و گفتار پیامبر را درباره فضیلت او بزبان
می آورد و می گفت: از پیغمبر شنیدم که میفرمود:
«بزودی در عذراء کسانی کشته میشوند که خدا و اهل آسمانها از قتل آنها خشمگین
میشوند» «۲».

عایشه مردم کوفه را در این باره سرزنش میکرد و می گفت:
«بخدا سوگند اگر معاویه میدانست که مردم کوفه از حجر و یارانش دفاع میکنند هرگز
جرئت نمیکرد که آنها را در کوفه دستگیر کند و در شام بکشد ولی پسر هند
جگرخوار میدانست که غیرت مردم کوفه از بین رفته است بخدا قسم دیگر در جمجمه
عرب عزت و دلاوری و فقه باقی نمانده است، خداوند لبید شاعر را پاداش خیر دهد که
میگفت:

رفتند کسانی که مردم در پرتوشان زندگی میکردند و باقی ماندند آنها که چون پوست
سگ جرب هستند

نه سودی دارند و نه امید خیری به آنهاست و بر آنها عیب میگیرد گوینده شان اگر کینه
نورزد «۳»

(۱) – طبری ۵۶/۶

(۲) – البدایة و النهایة ۵۵/۸، الاصابه ۳۱۴/۱

(۳) – استیعاب ۳۵۷/۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۳

(۱)

دیگر از کسانی که بمعایه در این باره حمله بردند ربیع بن زیاد بصری بود «۱» که از طرف معاویه بر خراسان حکومت میکرد وقتی که این خبر دردناک را شنید مغزش بجوش آمد و جانش به حسرت افتاد و با اندوهی فراوان گفت:

«پس از این همیشه مرگ بسراغ عرب خواهد آمد، اگر مردم بحمايت حجر برمی خاستند او هرگز کشته نمی شد ولی مردم بر جای خود ماندند و خوار شدند.»

اگر مردم کوفه در برابر قوای بنی امیه ایستادگی میکردند و حجر و یارانش را یاری مینمودند هرگز آنها نمی توانستند این راد مردان آزاد و نیکوکار را بکشند ولی آنها به پستی و خواری گرائیدند و از جهاد در راه خدا بازایستادند و خوار و بیچاره شدند و بنی امیه هر چه خواستند با آنها کردند و بخواری و بدبختی شان کشانیدند.

ربیع همچنان دردمند و اندوهناک بود و غمی بزرگ دلش را پاره میکرد تا روز جمعه رسید و با مردم نماز جمعه را خواند و بعد بخطبه ایستاد و بمردم گفت:

«ای مردم، من از این زندگی خسته شدم اکنون دعا می کنم و شما هم آمین بگوئید» بعد دست بدعا برداشت و گفت:

(۱) - ربیع بن زیاد بن انس حارثی بصری از طرف معاویه حاکم خراسان بود و حسن بصری منشیگری او را بعهده داشت. او از ابی بن کعب روایت میکرد و گروهی از او روایت میکردند و در سال ۵۱ هجری درگذشت (تهذیب التهذیب ۳/۴۳ و الاصابه ۱/۴۹۱) روزی ربیع بحضور عمر بن خطاب آمد و گفت ای امیر المؤمنین بخدا قسم فرمان این مردم را که بعهده گرفتی مسئول همه گرفتاریهای آنها هستی و اگر گوسفندی در کنار فرات گم شود در روز قیامت از تو بازخواست میشود عمر از شنیدن این سخن بگریه افتاد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۴

«بار خدایا اگر ربیع در پیشگاه تو خیری دارد جانش را بگیر و در مرگش شتاب فرما».

خداوند هم دعایش را پذیرفت و هنوز مجلس پایان نیافته بود که از دنیا رفت «۱».

(۱)

د- حسن بصری

حسن بصری قتل حجر را یکی از چهار جنایت بزرگ معاویه شمرد و درباره حجر دو بار گفت:

«وای بر معاویه که حجر و یارانش را کشت» «۲».

(۲)

ه- عبد الله بن عمر

وقتی که عبد الله بن عمر خبر قتل حجر را شنید بسختی سراسیمه شد، این خبر را به او در بازار مدینه دادند و او مشغول خرید بود تا این خبر دردناک را شنید دست از معامله برداشت، بخانه آمد و بسختی و تلخی در مرگ حجر گریست «۳».

(۳)

و- معاویه بن خدیج «۴»

خبر دردناک قتل حجر هنگامی به معاویه بن خدیج رسید که در آفریقا به همراه سپاهیان سرگرم فتوحات بود و با شنیدن این خبر به افراد قبیله کنده که در سپاهش بودند گفت:

«مگر نمی بینید که ما بسود قریش می جنگیم و آنها در برابر

(۱)- الکامل ۳/ ۱۹۵

(۲)- جریان کار او و شرح حالش در فصلهای گذشته این کتاب بیان شد.

(۳)- اصابه ۱/ ۳۱۴.

(۴) - معاویه بن خدیج جفنه سکونی یا کنندی، او همان کسی است که بنده شایسته پاکدامن خدا، محمد بن ابی بکر را بفرمان عمرو عاص در مصر شهید کرد و سه بار در افریقا جنگید (استیعاب ۳ / ۳۸۹)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۵

ما را می‌کشند تا حکومتشان پایدار بماند و آنها بر پسر عموهای ما میتازند و آنها را می‌کشند.»

قتل حجر یکی از حوادث بزرگی بود که به اسلام ضربتی بزرگ نواخت و عموم عرب را سوگوار و داغدار ساخت. معاویه خودش هم در عظمت این جنایت شکی نداشت و همیشه شبح حجر در برابر دیدگانش بهنگام تنهائی ظاهر می‌شد و ترسی شدید او را فرا میگرفت و هنگامی که در بستر مرگ افتاده بود او را بیاد می‌آورد و میگفت:

«وای بر من از قتل حجر» و همچنین می‌گفت: «روز محاکمه من درباره قتل ابن‌الادبر (حجر) بسیار دراز خواهد بود» و این سخن را سه بار تکرار میکرد «۱».

باید هم روز محاکمه معاویه در پیشگاه خداوند درباره قتل حجر و یارانش دراز و هولناک باشد همان شهیدان ارجمندی که بندگان با ایمان و شایسته خدا بودند و معاویه خونشان را ریخته بود بدون اینکه گناهی کرده باشند و تنها جرمشان بعقیده دستگاه بنی‌امیه دوستی خاندان پیامبر بود.

در اینجا داستان دردناک شهادت حجر و یارانش پایان می‌یابد و اکنون بشرح حال دیگر شهیدان می‌پردازیم.

(۱)

رشید هجری

رشید هجری از پیشگامان و چهره‌های روشن رجال اسلام بود و در پارسائی و دانش و برتری شهرتی عظیم داشت. او در مدرسه امیر المؤمنین تربیت یافته و دانش فراوانی از

آن حضرت کسب کرده بود و امام او را (رشید البلایا) می‌نامید، دخترش قنو می‌گفت:
از پدرم شنیدم که گفت:

(۱) - تاریخ طبری ۱۵۶ / ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۶

امیر المؤمنین بمن فرمود، ای رشید شکیبائیت چگونه خواهد بود وقتی که زنازاده بنی
امیه بدنالت بفرستد و دستها و پاها و زبانت را ببرد؟
- یا امیر المؤمنین سرانجام کارم بهشت خواهد بود؟
- ای رشید تو در دنیا و آخرت همراه من خواهی بود.

(۱) روزی رشید به همراه امیر المؤمنین به یکی از نخلستانهای کوفه رفت و زیر سایه
نخلی نشستند و صاحب نخلستان از آن نخل بالا رفت و خرماهای تازه‌ای چید و
بحضور آورد و امام و رشید از آن خرماها تناول کردند رشید گفت:
- چه قدر خرمای تازه و پاکیزه‌ای است.

- اما تو بزودی بر شاخه این درخت مدار آویخته خواهی شد.
رشید پس از آن به درخت خرما انس گرفت و آن را آب میداد و در زیر سایه‌اش نماز
میخواند. روزی دید که یکی از شاخه‌هایش خشک شده و آن را بریده‌اند دانست که
هنگام مرگش نزدیک شده است و دیگر بار که بسراغ درخت رفت دید نیمی از تنه
درخت افتاده و نهری از آن برای آبیاری گذرانیده‌اند و یقین کرد که مرگ حتمی‌اش
فرا رسیده است، در همین اوقات هولناک بود که فرزند سمیه بدنالش فرستاد و وقتی
حضور یافت به او گفت:

- دوستت از آینده‌ات چه خبر داد و گفت ما با تو چه می‌کنیم؟

- گفت شما دست و پایم را می‌برید و بدارم میکشید.

- اما من بخدا قسم بر خلاف پیش‌بینی او عمل می‌کنم و گفت او را رها کنید.

نگهبانان او را رها کردند تا برود وقتی که رشید رفت زیاد گفت او را برگردانید و به رشید گفت:

راهی بهتر از آنچه رفیقت گفت برایت نمی‌یابم چون تو همیشه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۷

بر ما میتازی و اگر زنده بمانی مردم را بر ما می‌شورانی و دستور داد دست و پایش را قطع کنند.

(۱) مأموران بی سر و پا بفرمان زیاد دست و پای رشید را بردند ولی او همچنان بحق سخن می‌گفت، زیاد از سخنان رشید بخشم آمد و دستور داد او را حلق آویز کنند، رشید گفت یک کار دیگر مانده که انجام دهید و من آن را بشما یاد میدهم و منظورش بردن زبانش بود، پسر سمیه فرمان داد تا زبانش را هم قطع کنند و وقتی که خواستند چنین کنند رشید گفت بگذارید حرفی بزنم، به او اجازه دادند، رشید گفت «مولایم امیر المؤمنین براستی درباره‌ام خبر داد و فرمود که زبانت را می‌برند» و بعد زبانش بدست جلادان فرومایه بریده شد «۱».

این عابد بزرگوار چه گناهی مرتکب شده بود که سزاوار چنین عقوبت سختی باشد و چنین جنایت زشتی درباره‌اش انجام یابد؟

معاویه و پسر سمیه میخواستند با شیعیان علی تصفیه حساب کنند و روح تشیع را از بین ببرند.

(۲)

عمرو بن حمق خزاعی

عمرو بن حمق مردی آگاه و دین باور و نیرومند و زنده بود و در پارسائی و پرهیزگاری از یاران بزرگ پیامبر بشمار میرفت روزی پیامبر را به کاسه شیری سیراب کرد و پیغمبر درباره‌اش دعا فرمود و گفت: خداوند، بجوانیت برکت دهد، در اثر این

دعا، عمرو هشتاد سال زندگی کرد و موی سفیدی در سر و محاسنش پیدا نشد (۲).

- (۱) - سفینه البحار ۱/ ۵۲۲، حافظ ذهبی در تذکره‌اش می‌نویسد که زیاد رشید هجری را برای شیعه بودنش کشت و دستور داد زبانش را بریدند و بدارش آویختند.
- (۲) - الاصابه ۲/ ۵۲۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۸

او همچنین از یاران برگزیده امیر المؤمنین و اصحاب وفادار و راستینش بود و امام در باره‌اش چنین دعا کرد «خدایا دلش را به نور تقوی روشن گردان و راه راست را به او بنما» (۱).

امام همیشه به تجلیل و بزرگداشت عمرو می‌پرداخت و او را بر دیگر یارانش مقدم میداشت و روزی به او فرمود: «ای کاش در سپاه من صد نفر مانند تو بودند».

(۱) رشید در بیان وفاداریش نسبت به امام چنین عرضه داشت:

«ای امیر المؤمنین، بخدا قسم ترا برای دنیا و مقامی که در پیشگاهت دارم دوست نمیدارم بلکه بجهت پنج امتیاز بزرگی که داری بتو مهر می‌ورزم، تو نخستین کسی هستی که ایمان آوردی و پسر عموی پیامبر خدائی و در میان مهاجر و انصار از همه برتر و بزرگتری، تو همسر فاطمه دخت پیامبر و پدر ذریه باقیمانده از رسول خدائی، اگر من از کوه‌های بلند و استوار بالا روم و از دریا‌های موج و پهناور بگذرم، تا دشمنت را خوار سازم و حجت تو را بیان دارم، از حق فراوانی که تو بر عهده من نداری فقط اندکی را بجا آورده‌ام» (۲)

سخنان عمرو، گویای ایمان راستین و اعتقاد استوار و دوستی خالصانه‌اش نسبت به امیر المؤمنین بود، محبت بی‌شائبه‌ای که خشنودی خدا و سعادت آخرت را در آن می‌جست. چون زیاد بحکومت کوفه رسید و بتعقیب و کشتار بزرگان شیعه پرداخت، عمرو از هراس کشتار بیرحمانه زیاد به همراهی رفاعه بن شداد بمدائن گریخت و چندی در

آنجا بسر برد و بعد هر دو بجانب موصل فرار کردند و پیش از آنکه بموصل برسند در کوهستانی فرود آمدند تا اندکی بیاسایند، خبر به بلتعۀ بن ابی عبد الله که عامل معاویه بود رسید و فهمید

(۱) - سفینه البحار ۲ / ۳۶۰

(۲) - تعلیقات ص ۲۴۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۵۹

که دو مرد در یکی از کوههای موصل پناه گرفته‌اند ولی آنها را نمی‌شناخت و با گروهی از سپاهیان بسراغ آنها رفت، عمرو در آن وقت بر اثر سمی که خورده بود بیمار بود و نمی‌توانست خود را نجات دهد ناگزیر همانجا ایستاد و فرار نکرد اما رفاعه که جوانی نیرومند بود اسبش را جهانید و به عمرو گفت «میخواهی که از تو دفاع کنم؟»

(۱) عمرو او را از این کار بازداشت و گفت:

«دفاع تو سودی برای من ندارد، اگر میتوانی خودت را نجات بده».

رفاعه بر سپاهیان تاخت آورد و آنها ناچار راه را برایش باز کردند و بعد بدنبالش شتافتند ولی چون رفاعه تیرانداز ماهری بود به او دست نیافتند ولی عمرو را به اسارت گرفتند و نام و نشانش را پرسیدند، عمرو از معرفی خود امتناع کرد و به آنها گفت: «من کسی هستم که اگر رهایم کنید برای شما سودمند است و اگر مرا بکشید زیان می‌بینید».

آنها هر چه پافشاری کردند نتوانستند عمرو را بشناسند و ناچار او را به بند کشیدند و به پیش عبد الرحمن بن عبد الله ثقفی حاکم موصل فرستادند، حاکم او را شناخت و فوراً نامه‌ای بمعاویه نوشت و او را در جریان گذاشت معاویه در پاسخش نوشت: «عمرو خودش میدانند که با نیزه‌ای که در دست داشته نه ضربه بر عثمان بن عفان نواخته

است ما هم نمیخواهیم بیش از این به او تجاوز کنیم، شما هم نه ضربه نیزه همچنانکه بر عثمان نواخته است به او وارد آورید».

عبد الرحمن، او را بیرون آورد و دستور داد نه ضربه نیزه به او بزنند و عمرو در ضربت نخستین یا دوم جان داد «۱» بعد سرش را

(۱) - تاریخ طبری

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۰

بریدند و برای معاویه بشام فرستادند و معاویه دستور داد تا سر عمرو را در شام و نواحی آن بگردانند و این نخستین سری بود که در اسلام گردانیده شد «۱».

(۱) معاویه دستور داد تا سر عمرو را برای همسرش که در زندان بسر میبرد بفرستند، آنها هم سر بریده را بدامان آمنه دختر شریذ، همسر عمرو شهید انداختند و او از جریان امر تا آن وقت بی خبر بود و چون چشمش بسر بریده شوهرش افتاد چنان سراسیمه شد که نزدیک بود بمیرد و با چشمهائی اشکبار گفت:

«ای وای و اندوه از مظلومیت تو در این دنیای پست و این تنگنای دردناکی که جباران فراهم ساخته‌اند، شما شوهرم را مدتی دراز از من دور ساختید و اکنون سر بریده‌اش را برایم به ارمغان می آورید، درود و سلام بر همسری که مرا همیشه دوست میداشت و امروز هم بدیدار من آمده تا هرگز از یادش نبرم».

بعد به نگهبانی که سر را آورده بود گفت: این سر را بمعاویه بازگردان و پیغام مرا بی کم و کاست به او برسان و بگو خداوند فرزندان را یتیم کند و زن و بچه‌ات را از تو دور گرداند و هیچ گاه ترا نیامرزد.

نگهبان به نزد معاویه رفت و گفته‌های آن زن داغ‌دیده را برایش بازگو کرد، معاویه خشمگین شد و دستور به احضارش داد وقتی که او را بحضورش آوردند معاویه به او گفت:

«ای دشمن خدا، تو این حرفها را درباره من گفته‌ای؟»
 آمنه بدون هیچ ترس و پروائی گفت:
 «آری من گفته‌ام و هیچ پشیمان نیستم و پوزشی نمی‌خواهم»

(۱) - استیعاب ۵۱۷/۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۱

و انکار نمی‌کنم، بجانم سوگند که من در دعا کوشیدم و این کوشش سودی برایم خواهد داشت و خداوند که حق محض است بندگانش را مراقب است و هرگز کیفر تو بمن زیانی نمیرساند ولی عقوبت و خشم خداوند در انتظار تو است».

(۱) ایاس بن حسل برای تقرب بمعایه گفت:

«یا امیر المؤمنین این زن را بکش زیرا شوهرش از او سزاوارتر بکشتن نبود».

بانوی مبارز در پاسخ آن مرد چاپلوس گفت:

«مرگ بر تو باد که لبهایت بین ریش و سبیلت مثل قورباغه‌ای می‌جنبد، تو میگوئی که مرا مثل همسرم بکشند تو با این سخن که میگوئی مرد جباری و نمی‌توانی فرد شایسته کاری باشی».

معایه خندید و به نرمی خاصی که مخصوص فریبکاریش بود گفت:

«ای زن، خدایت خیر دهد برو که آزادی، ولی نشنوم که چیزی درباره شام بگوئی».

آمنه گفت: (من نمیتوانم از اینجا بروم و درباره شام و مظالمی که در اینجا بر من رفته است سخنی نگویم من هرگز شام را دوست نمیدارم و دوستی در اینجا نیافته‌ام، اینجا وطن من نیست و هرگز نمیخواهم که در اینجا بمانم در اینجا کار دین دشوار است و چشمم هرگز روشن نشد و نمیخواهم هیچ‌گاه بشام بازگردم و هرگز بتعریف این سامان نخواهم پرداخت.

سخن آمنه بر معایه گران آمد و با دست اشاره کرد که از حضورش بیرون برود، آمنه

بیرون رفت و گفت، از معاویه در شگفتم که زبانش را از سخن باز میدارد و با انگشتش اشاره میکند که بیرون بروم ولی بخدا قسم که همسر عمر و با او با سخن استواری که از ضربه‌های

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۲

آهنین دردناکتر بود معارضه میکرد و اکنون هم من مگر دختر شریک نیستم» و بعد از این بیان کوبنده از دستگاه معاویه بیرون رفت. (۱)

(۱) قتل عمرو برای اسلام از حوادث بزرگ و دردناکی بود زیرا او از یاران راستین پیغمبر بود و معاویه بریختن خون او تعمد داشت تا با فرمان خداوند مخالفت ورزد و حرمت خون مسلمانان را رعایت نکند کینه سوزان و پرجوش معاویه به قتل عمرو فرو نشست بلکه دستور داد تا سرش را در شهرهای اسلامی بگردانند و بعد بدامان همسر داغدیده‌اش بیندازند، بحدی که نزدیک بود آن بانوی مبارز از شدت اضطراب جان دهد. امام حسین (ع) از قتل عمرو بشدت اندوهگین شد و نامه‌ای از مدینه بمعاویه نوشت و این جنایت بزرگ را زشت شمرد و طی آن فرمود:

«آیا تو قاتل عمرو بن حنظل صحابی پیامبر نیستی آن بنده شایسته‌ای که در عبادت

خداوند، پیکرش ناتوان و لاغر و چهره‌اش زرد شده بود تو او را پس از امانی که به او دادی کشتی، و چنان از طرف خدا به او وعده امان دادی که اگر بمرغان هوا میدادی از کوهستانها بسویت می آمدند و بعد ناجوانمردانه خونش را ریختی و بخداوند گستاخی کردی و پیمانت را در هم شکستی» (۲).

امام طی این نامه بفضائل عمرو اشاره کرد و فرمود که او از یاران پیامبر بوده و پیکرش در عبادت خدا لاغر و ناتوان شده است و همچنین یادآوری فرمود که معاویه به او امان داد و پیمانهای محکمی بست که هرگز به عمرو جسارتی نورزد و حیاتش را محترم شمرد ولی پس از آنکه بر او دست یافت به عهدش وفا نکرد و فرمان داد تا او را شهید کنند.

(۱) - اعلام النساء ۴ / ۱

(۲) - تعلیقات ص ۲۴۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۳

(۱)

اوفی بن حصن

اوفی بن حصن از مخالفان سرسخت سیاست بنی امیه بود که بی پروا به اعمال ناشایست آنها اعتراض میکرد و در اجتماعات مردم کوفه به آشکارائی سخن میگفت و مردم را بر ضد امویان برمی انگیزت.

وقتی گزارش کار او به زیاد رسید فرمان داد تا او را بیاورند، اوفی پنهان شد و زیاد گروهی را برای دستگیریش اعزام داشت ولی اوفی شخصاً به پیش زیاد رفت، زیاد باور نکرد که اوفی پپای خود آمده باشد و از اطرافیانش پرسید:

- این مرد کیست؟

- اوفی بن حصن.

- او را پیش بیاورید.

اوفی را بحضورش آوردند زیاد بخشم آمد و گفت «خائنی با پاهای خودش به پیش ما آمد» و بعد به او گفت:

- نظرت درباره عثمان چیست؟

- پیامبر دو دختر خود را به همسری او داد.

- درباره معاویه چه میگوئی؟

- پول میدهد و بردباری میکند.

- درباره من چه میگوئی؟

- شنیدم که در بصره گفته‌ای تندرست را بجای بیمار و آمده را بجای رفته میگیری.

- بله من این حرف را گفته‌ام.

- بخطا رفته‌ای و اشتباه کور و جاهلانه‌ای را مرتکب شده‌ای.

زیاد دستور داد تا او را کشتند، اعتراضات شدید اوفی به سیاست سیاه زیاد در چنان هنگامه خطرناکی از وظایف بزرگی بود که آن مرد شجاع به اجرای آن پرداخت و از مجاهدات ارزنده‌ای

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۴

بود که پیامبر به آن توجه داشت و میفرمود: «بزرگترین جهاد، سخن حق گفتن در برابر حاکم ستمکار است و برترین شهیدان حمزه بن عبدالمطلب است و کسی که در برابر حکومت ستمگری سخن بحق گوید و بفرمان او کشته شود» (۱).

(۱)

جویریة بن مسهر عبدی

او از یاران وفادار امیر المؤمنین بود که از حضرتش نقل حدیث میکرد و در نزد امام از نزدیکان و برگزیدگان بود چنانکه روزی امام به او فرمود: ای جویریة بنزد من آی که هرگاه ترا می‌بینم شیفته‌ات می‌شوم و بعد بعضی اسرار امامت را به او آموخت و فرمود: «ای جویریة مادام که دوست ما بما مهر می‌ورزد او را دوست بدار و چون بما کینه ورزید او را دشمن بدار و هر کس با ما دشمن است دشمنش باش و چون ما را دوست داشت با او دوستی کن» (۲).

روزی جویر بخانه علی (ع) آمد و آن حضرت را خفته یافت، بشوخی گفت:

ای خفته بیدار شو و گرنه ضربتی بر سرت فرود آورم که محاسنت رنگین شود.

امیر المؤمنین تبسم کرد و جویریة را از سرنوشتی که بدست فرمانروایان ستمکار

بسراغش خواهد آمد آگاهش کرد و فرمود:

«ای جویریه ترا از سرانجام کارت آگاه میکنم، بخدائی که جانم در دست اوست مردی زشتخوی و زناکار ترا دستگیر می کند و دست و پایت را میبرد و بر شاخه کوتاه نخلی بدارت می آویزد».

روزگاری نگذشت که زیاد جویریه را جلب کرد و دستور داد

(۱) - نصایح ص ۶۰

(۲) - ابن ابی الحدید و نزدیک بهمین مضمون در تعلیقات ص ۳۶۶ آمده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۵

دست و پایش را بریدند و بر شاخه درختی بدارش آویختند «۱» و هشام بن محمد سائب کتابی درباره فاجعه شهادت جویریه و میثم تمار نوشته است «۲».

(۱)

عبد الله بن یحییٰ حضرمی

عبد الله حضرمی از دوستان امیر المؤمنین و اصحاب خاص آن حضرت و جزء نگهبانان خمیس بود «۳» که امام در جنگ جمل به او فرمود: «ای عبد الله ترا بشارت میدهم که تو و پدرت جزء سربازان خمیس هستی و رسول خدا بمن خبر داد که عبد الله و پدرش بحق جزء سپاهیان خمیس هستند». «۴»

وقتی که امیر المؤمنین (ع) شهادت یافت، اندوهی سخت بر جان عبد الله چنگ انداخت و از کوفه بیرون رفت و صومعه‌ای برای عبادت بنا کرد که خودش و یارانش در آن به پرستش خدا می پرداختند.

وقتی که معاویه به اندوه و گریه آنها از شهادت علی (ع) آگهی یافت آنها را احضار کرد و چون آنها را بحضورش آوردند فرمان داد تا همگی را کشتند.

این مردان نیک و شایسته در پناه خدایند، مردانی که خونشان ریخته و پیکرشان پاره

پاره شد، آنها گناهی نکرده و جرمی در اسلام مرتکب نشده بودند بلکه بدستور پیامبر خدا که اجرایش بر همه مسلمانان واجب است، امیر المؤمنین را دوست میداشتند. معاویه در کین خواهی شیعیان علی (ع) بکشتار بزرگانشان اکتفا نکرد بلکه جنایات بزرگ دیگری نیز مرتکب شد که اینک بشرح آن میپردازیم:

(۱) - شرح ابن ابی الحدید.

(۲) - تعلیقات ص ۳۶۶

(۳) - خمیس یکی از نامهای سپاه است زیرا سپاه به پنج قسمت مقدمه، میمنه، میسره، قلب و ساقه تقسیم می شد و گفته اند چون خمس غنائم به آنها میرسید به این نام معروف شدند، بعضی مورخین نوشته اند که اصحاب خمیس معروف به عدالت و اعتماد بودند چنانکه شهادت یکی از آنها شهادت دو نفر حساب می شد.

(۴) - تعلیقات ص ۲۱۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۷

جنایات دیگر

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۶۹

(۱)

ویرانی خانه شیعیان

معاویه بسختی میکوشید تا شیعیان علی (ع) را در هم کوبد و بدین جهت بکار گزارانش در همه جا دستور داد که خانه های شیعیان را ویران کنند و مأموران فرومایه او هم خانه شیعیان را همه جا ویران میکردند و آنها را بدون هیچ پناهگاهی بهمه جا پراکنده و

آواره می‌ساختند و همه این کوششها برای آن بود که شاید بتواند تشیع را نابود کند و مهر و ولای خاندان پیامبر را از دلها بردارد (۱).

(۲)

پذیرفتن شهادت شیعیان

معاویه آنچه در امکان داشت برای شکست و خواری شیعیان و منکوب کردن آنها بکار میبرد چنانکه طی بخشنامه‌ای بهمه فرمانداران و کارگزارانش اعلام داشت که هیچ‌یک از شیعیان امیر المؤمنین (ع) و خاندانش نبایستی برای شهادت در محاکم قضائی حاضر شوند، عمال معاویه فرمانش را اجرا کردند و شهادت شیعیان را با آنکه مردانی راستگو و قابل اعتماد بودند نمی‌پذیرفتند (۲).

(۳)

وحشت و زندان

اشاره

معاویه ترس و تهدید را در نفوس شیعه گسترش میداد و بعضی

(۱) - اعیان الشیعه ۴ / ۴۶

(۲) - شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۱۵، ذخیره الدارین ص ۱۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۰

را برای همیشه در زندانها جای میداد تا بالاخره جان میدادند و گروهی را چنان بهراس می‌انداخت که وطن خود را ترک می‌گفتند و در بیابانها از شدت وحشت و خوف متواری می‌شدند و اکثر آنها بدست مأمورین گرفتار می‌شدند و آنها را بزنجیر می‌کشیدند و به پیش معاویه می‌بردند و معاویه به تحقیر و اهانت آنها می‌پرداخت و

شخصیت آنان را در هم می‌شکست و ما نام بعضی از رادمردان اسیر را که گرفتار ستم و نابکاری معاویه شدند در اینجا می‌آوریم:

(۱)

۱- محمد بن ابی حذیفه

او در پیشاپیش مسلمانان معتمد و مردان نیک و شایسته اسلامی قرار داشت که مردم را به نیکی و امیداشت و از بدی و زشتی نهی میکرد چنانکه امیر المؤمنین فرمود (محمدها از عصیان خداوند بدورند) و او را هم در عداد آنها بشمار آورد. وقتی که علی (ع) بشهادت رسید و معاویه حکومت یافت تصمیم به قتل محمد گرفت ولی بعد نظرش برگشت و دستور داد او را بزندان اندازند.

محمد مدتی دراز در سیاهچال زندان باقی ماند تا این که معاویه روزی بیاد او افتاد و به یارانش گفت «بهتر نیست که بدنبال محمد بن ابی حذیفه بفرستیم و خوارش شماریم و بگمراهیش آگهی دهیم و بگوئیم که به علی (ع) دشنام دهد؟» گفتند چرا، معاویه دستور داد تا او را آوردند و وقتی که در برابرش ایستاد معاویه به او گفت: «ای محمد آیا هنوز آن وقت فرانسیده که چشمانت را باز کنی و بفهمی که در دوستی علی بن ابی طالب بگمراهی افتاده‌ای و عثمان به ستم کشته شد و عائشه و طلحه و زبیر بخونخواهی عثمان برخاستند و علی در قتل عثمان مردم را تحریک میکرد و ما بخونخواهی او برخاستیم؟»

محمد گفت تو خودت میدانی که من از خویشان نزدیک

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۱

تو هستم و ترا خوب می‌شناسم.

(۱) معاویه گفت چرا، محمد بگفتارش چنین ادامه داد:

«سوگند بخدائی که جز او خدائی نیست من کسی را جز تو و آن کس که ترا حکومت

داد در قتل عثمان و تحریک مردم بر ضد او شریک نمی دانم، مهاجرین و انصار همیشه از او میخواستند که ترا از حکومت شام برکنار کند ولی او چنین کاری را نکرد بالاخره همانطور که میدانی با او رفتار کردند، بخدا قسم از آغاز تا سرانجام کسی در قتل عثمان جز عائشه و طلحه و زبیر شرکت نداشت و آنها کسانی بودند که نخست عثمان را بزرگ می شمردند و بعد مردم را بکشتن او برانگیختند و در آن کار، عبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و عمار یاسر و همه انصار شرکت داشتند» معاویه بشدت برافروخته شد و با خشم گفت:

«که میگوئی چنین بوده؟»

محمد گفت:

«بلی بخدا قسم و من گواهی میدهم از هنگامی که ترا در جاهلیت می شناختم و بعد که اسلام آوردی خوی و عقیده و عملت تغییر نکرد و اسلام نه کم و نه زیاد چیزی بر تو نیفزود و دلیلش این است که مرا بدوستی علی (ع) سرزنش می کنی کسانی در التزام علی (ع) به جنگ آمدند که شب زنده دار و روزه گیر بودند و از مهاجرین و انصار راستین و با ایمان بودند ولی همراهیان و سپاهیان ترا فرزندان منافقان و رانده شدگان و بندگان تشکیل میدادند، کسانی که تو آنها را در دینشان فریب دادی و آنها هم ترا بدنیایت فریفتند. بخدا قسم ای معاویه بر تو پنهان نیست که چه کرده ای و آنها هم میدانند که چه کرده اند، آنها خشم خدا را در راه اطاعت تو بجان خریدند، بخدا قسم من همیشه علی (ع) را برای خدا و پیامبرش دوست میدارم و در

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۲

راه خدا و رسولش تا زنده هستم با تو دشمنی میکنم».

(۱) معاویه سراسیمه شد و گفت بازهم با وجود زندانی شدن در گمراهیت باقی هستی و فرمان داد تا او را بزندان بازگردانند و محمد مدتی دراز در زندان ماند و بالاخره از دنیا رفت «۱».

محمد فرشته مرگ را در تاریکی زندان دیدار کرد زیرا به کردار ناشایست معاویه رضایت نداد و اعمال ناروایش را نپذیرفت و سرنوشت دیگر آزاد مردان و پرخاشگران عظیم القدر اسلامی هم که حکومت معاویه را محکوم می‌کردند نیز چنین بود و آنها هم شدیدترین سختی‌ها را در ظلمت زندان تحمل می‌کردند.

(۲)

۲- عبد الله بن هاشم مرقال

یکی از بزرگان و نامداران شیعه که مورد تعقیب معاویه قرار گرفت، سردار جوانمرد و نمونه عبد الله بن هاشم بود که معاویه خشمی شدید از او بدل داشت زیرا دوستی و اخلاص او را نسبت به امیر المؤمنین میدانست و همچنین از پدرش هاشم در جریان جنگ صفین کینه‌ای فراوان بدل داشت، صفین همان نبرد جاودانه‌ای که معاویه را چنان به وحشت و هراس افکند که تصمیم بفرار داشت.

معاویه برای انتقامجویی و شفای دل زخم خورده‌اش نامه‌ای به زیاد حاکم کوفه نوشت و از او خواست که عبد الله را بگیرد و دست بسته بسویش بفرستد. متن نامه چنین بود: «اما بعد، عبد الله بن هاشم را دستگیر کن و دستش را محکم بر گردنش ببند و بحضور من روانه‌اش کن» نامه که به زیاد رسید دستور داد عبد الله را دستگیر کنند ولی او فرار کرده و پنهان شده بود.

مرد فرومایه‌ای برای تقرب معاویه بشام رفت و به او خبر داد

(۱) - رجال کشی ص ۴۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۳

که عبد الله در خانه زنی مخزومی پناهنده شده است و معاویه به زیاد چنین نوشت: (۱) «اما بعد نامه‌ام که بتو رسید به قبیله بنی مخزوم یورش آور و آنجا را خانه بخانه

تفتیش کن تا بخانه آن زن مخزومی برسی و عبد الله بن هاشم را از آنجا بیرون بیاور و سرش را بتراش و جامه‌ای خشن به او بپوشان و بر شتری بدون جهاز و سایه بان سوارش کن و به پیش من بفرست».

زیاد قبیله بنی مخزوم را بازرسی کرد و عبد الله را دستگیر ساخت و همچنانکه معاویه دستور داده بود او را با خواری و سختی به شام فرستاد، وقتی که عبد الله به دمشق رسید روز جمعه بود و در آن روز معاویه به بزرگان قریش و عراق بار داده بود، چون عبد الله را آوردند معاویه او را شناخت ولی عمرو عاص او را شناخت معاویه متوجه پسر عاص شد و گفت:

«ای ابا عبد لله، آیا این جوان را می‌شناسی؟» عمرو گفت نه.

معاویه گفت این کسی است که پدرش در صفین این شعر را می‌سرود:

من جان بیمارم را بفروختم که مرا بسیار نه کم سرزنش میکرد
مرد یک چشم برای قومش احترام میجوید چندان زنده مانده که خسته شده
ناچار یا میکشد یا کشته میشود من با نیزه خونس را می‌ریزم
نعمت رفته بنزد من بی‌ارزش است

پسر عاص از جا پرید و این شعر را بمناسبت خواند:

گاه بر زباله‌ها سبزه می‌روید اما کینه دلها همچنان پایدار است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۴

(۱) عمرو عاص، پادشاهای پدر عبد الله را در جنگ صفین بیاد معاویه آورد و گفت:

«ای امیر المؤمنین، این مرد فریبکار و خطرناک را رها مکن، پس رگهای گردنش را قطع کن و بر شانه‌اش بینداز و نگذار به عراق باز گردد زیرا او دست از نفاق بر نمی‌دارد، اینها از گروه فریبکاران و تفرقه‌اندازان و از حزب شیطان در موقع هیجانند، او هنوز آرزوهائی دارد که میخواهد به آن برسد و نقشه‌ای دارد که باز سرکشی کند و دار و دسته‌اش یاریش می‌کنند و پادشاه بدی را باید با بدی داد».

عبد الله چون شیر خشمگین به او روی آورد و بدون وا همه او را آماج تیر سخن ساخت و گفت:

«ای عمرو، اگر کشته شوم مردی هستم که قومش او را تسلیم کرده‌اند و روز مرگش فرا رسیده است، آیا چنین کسی مثل تو است که از جنگ می‌گریختی و ما ترا به مبارزه میخواندیم و تو از ترس بگودالها و جویها و سنگ‌پاره‌ها پناه میبردی و همچون کنیزان سیاه و گوسفندان ناتوان از خود قدرت دفاع نداشتی؟»

پسر عاص شدت برافروخت و دید چاره‌ای جز تهدید ندارد بناچار گفت:

«اما بخدا قسم اکنون در میان دندانهای شیر جا گرفته‌ای و گروهی فراوان فرایت گرفته‌اند و گمان نمی‌کنم که از چنگال امیر المؤمنین رهائی یابی.»

عبد الله بدون آنکه اعتنائی باین تهدید کند در پاسخش گفت:

«اما بخدا قسم، ای پسر عاص، تو بهنگام آسایش و امنیت، شادمان و بازیگری ولی در روز جنگ از هر کس ترسو تری، چون بمقامی برسی ستمکاری و در رویارویی با دشمن بسختی میترسی، تو همچون چوب واژگونه‌ای هستی که در بین خارهای تیز وارونه میروئی نه رشدی داری و نه امیدی بتو میتوان داشت آیا وضع و حالت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۵

اینگونه نیست وقتی که دلاورانی با ایمان ترا فراگیرند که هرگز بر کودکان ستم نکنند و بر بزرگان نتازند، بازوانی نیرومند و زبانهای تیز دارند، کجی‌ها را راست می‌کنند و دشواریها را می‌برند و کمی‌ها را بسیار می‌کنند و دردمندان را شفا می‌بخشند و خوارها را عزیز می‌کنند؟»

(۱) پس عاص توانائی پاسخ به عبد الله را نداشت و ناگزیر به گذشته او نظری انداخت شاید بتواند عیبی بر او بگیرد و ننگی بر او بنشانند و چون چنین چیزی نیافت ناچار بدروغ و بهتان پرداخت و گفت:

«اما بخدا قسم که من پدرت را در روز صفین دیدم که از شدت ترس اندامش میلرزید

و نهادش میگذاخت و پشتش بلرزه افتاده بود».

عبد الله دروغ و بهتان او را تکذیب کرد و گفت:

«ای عمرو، ما ترا و سخنانت را از دیرباز آزموده و دانسته‌ایم که زبانی دروغ‌پرداز و حيله‌ساز داری، تو در شام با گروهی همدمی که ترا نمی‌شناسند و با سپاهیانی همراهی که از ناتوانیت آگهی ندارند، اگر بخواهی با غیر مردم شام سخن بگوئی نابخردیت آشکار میشود و زبانت بلکنت می‌افتد و پاهایت چنان میلرزد که گوئی باری سنگین بر دوش داری».

معاویه گفتارشان را قطع کرد و گفت خاموش شوید و بعد دستور داد تا عبد الله را آزاد کنند، پسر عاص از عفو عبد الله ناراحت شد و معاویه را بکشتن عبد الله تحریک کرد و جنگاوری پدر عبد الله را در جنگ صفین بیاد معاویه آورد و این اشعار را برایش خواند:

من از روی دوراندیشی پیشنهادی کردم و پذیرفتی کشتن پسر هاشم برای تو موفقیت است

ای معاویه، آیا پدرش کسی نیست که علی را در روز بریدن سرها یاری میکرد
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۶ از جنگ با زنايستاد تا از خونهای ما روان
کرد در جنگ صفین همچون دریاهاى پرموج
اینهم پسر اوست و فرزند مانند پدر است و نزدیک است که دندان پشیمان را بشکنی
(۱) عبد الله هم در پاسخ او این شعر را سرود:

ای معاویه، عمرو مردی است که نمیخواهد کینه‌ای که در سینه دارد بخواب رود
ای پسر هند او کشتن مرا میخواهد و هماناندیشه او همچون روش پادشاهان عجم است
ولی آنها اسیران خود را نمی‌کشتند وقتی که پیمانهایشان بسلامت بسته می‌شد
در صفین از سوی ما ضربه کوبنده‌ای بر تو از هاشم و پسر هاشم وارد شد
هر چه بود گذشت و آنچه که گذشت و جریان یافت بمانند خوابهای گذشته است

اگر اکنون ببخشی از نزدیکان خود گذشته‌ای و اگر بکشی خونم را حلال دانسته‌ای معاویه هم در پاسخ این شعر را خواند:

من عفو را از بزرگان قریش می‌بینم وسیله‌ای برای تقرب بخدا در روز سخت قیامت است

و من نمیخواهم قتل دشمنانه پسر هاشم را برای خونخواهی نیاکانم تلافی کنم بلکه وقتی که گناهش آشکار شد عفو لازم است در برابر لغزشهایی که پدرانش نشان داده‌اند

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۷ پدرش در جنگ صفین شعله آتشی بود که بر ما زبانه زد ما هم نیزه‌های تیز را بر او افکندیم «۱» معاویه، عبد الله را در ترس و هراس نگه داشت در صورتی که او گناهی جز دوستی امیر المؤمنین (ع) نداشت و چنین محبتی را پسر هند از بزرگترین گناهان میدانست و بعضی تواریخ تصریح کرده‌اند که معاویه عبد الله را نبخشید و او را در تاریکی زندان بحبس انداخت.

(۱)

۳- عبد الله بن خلیفه طائی

عبد الله به دوستی و اخلاص نسبت به امیر المؤمنین (ع) شهرت داشت، او وقتی که امام عازم بصره بود بحضورش رسید و به امام عرضه داشت:

«سپاس خدائی را که حق را به اهلش بازگردانید و در جایگاهش قرار داد و اگر گروهی از این پیروزی ناراحتند بخدا قسم که با محمد (ص) به ستیز پرداخته و بجنگ پیامبر برخاسته‌اند، خداوند هم فریبتان را بخودشان بازمیگرداند و به گرفتاریهای سوء دچارشان می‌سازد، بخدا قسم که همراهت همه جا می‌جنگم تا حق پیامبر را نگهبانی کنم» (۲).

سخنان عبد الله، دلیل روشنی بر آگاهی دینی و پاکی روح او بود که درست

می‌اندیشید و ایمانی استوار و عقلی سلیم داشت و در نزد امام منزلتی خاص را حائز بود و امام در کارهای بزرگ با او مشورت می‌فرمود «۳».

در فاجعه قتل حجر، عبد الله از یاران وفادار او و مخالفان سیاست بنی امیه و همگام انقلاب بر ضد آنها بود، پس از آنکه زیاد، حجر و یارانش را دستگیر کرد بمأمورینش دستور داد تا عبد الله را نیز

(۱) - مروج الذهب ۲/ ۳۱۲-۳۱۴ و شرح ابن ابی الحدید

(۲) - فوائد، چاپ شده در حاشیه تعلیقات ص ۲۰۲

(۳) - همان مأخذ

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۸

بگیرند و بیاورند، آنها بدنبال عبد الله رفتند و جایش را پیدا کردند ولی عبد الله با آنها بمبارزه برخاست و پس از درگیری طرفین، عبد الله نتوانست از چنگ آنها نجات یابد و مأمورین او را گرفتند، خواهر عبد الله بسوی خویشان و بستگانش شتافت و آنها را به نجات برادرش برانگیخت و گفت:

«ای گروه طی آیا نیزه نیرومند و زبان گویاتان عبد الله را تسلیم دشمن می‌کند؟»

(۱) قبیله طی بهیجان آمدند و با مأمورین زیاد بمبارزه برخاستند و با حمله‌ای سخت عبد الله را از چنگشان ربودند. مأمورین به پیش زیاد آمدند و ماجرا را برایش گفتند، زیاد بدنبال پیشوای قبیله طی، عدی بن حاتم فرستاد و به او گفت «عبد الله خلیفه را به نزد من بیاور».

پس از گفتگویی که بین آنها در گرفت، عدی بزبان آزادگان به زیاد گفت:

«نه بخدا قسم، هرگز او را نمی‌آورم، می‌خواهی پسر عمویم را بیاورم که او را بکشی؟»

بخدا قسم اگر او زیر پاهایم باشد، هرگز پاهایم را بر نمی‌دارم».

زیاد خشمگین شد و دستور داد پسر حاتم را بزندان انداختند، ولی هر چه یمانی و ربعی

در کوفه بودند به پیش زیاد آمدند و امتیازات و فضائل عدی را برایش گفتند و او را از شأن و شرف آن بزرگمرد آگهی دادند، زیاد بناچار دستور داد تا عدی را آزاد ساختند ولی با او شرط کرد که پسر عمویش از کوفه خارج شود و عدی این شرط را پذیرفت و به عبد الله دستور داد که از کوفه بیرون برود و در جبلین اقامت کند، عبد الله از کوفه بیرون رفت ولی آوارگی و دوری از خاندانش غمی بزرگ بجانش ریخت و پس از تبعیدش قصیده پرشوری در سوک حجر و یارانش برای عدی فرستاد که اندوه بزرگش را در آن مصیبت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۷۹

جانکاه باز گو میکند:

حجر در آن سرزمین رحمت خدا را یافت و خداوند از او خشنود و پوزش پذیر بود همیشه بارانی نرم و پیوسته می بارد بر قبر حجر و ندا می شود که برخیزد پس ای حجر ای آنکه خون سپاه دشمن را میریختی و بر حاکم جنگنده که ستم میکرد می تاختی

بعد از تو کیست که حق گوید و آن را بگسترده با پرهیزگاری، و سخن باطل را تغییر دهد

تو برادر اسلامی خوبی بودی و من میخواهم که همیشه در بهشت جاودان بمانی تو در جنگ، حق شمشیر را ادا میکردی و نیکی را می شناختی و بدی را زشت می شمردی (۱) در اینجا عبد الله ضمن اشعاری دیگر از ماتم حجر سخن می گوید و امتیازات و ارزندگیهایش را بیان میدارد و بر شهادت دردناکش میگرید و در پایان قصیده اش از سختی تبعید و دوری یاران و اندوه بزرگی که جانش را در هم می کوبد چنین حکایت میکند:

من اکنون بکوههای طی پناه برده ام آواره ام و اگر خدای بخواهد باز میگردم دشمنم ستمگرانه مرا تبعید و دور کردن خشنودم به آنچه خدا میخواهد و تقدیر میکند

قوم من مرا بدون هیچ گناهی تسلیم کردند گویا من هیچ قبیله و خویشاوندی نداشتم طبری و ابن اثیر بقیه قصیده را در کتابهای خود آورده‌اند که گویای اندوه سخت و تأثر عمیق اوست.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۰

عبد الله همچنان آواره بسر میبرد تا اینکه پیش از مرگ زیاد در جبلین که تبعیدگاهش بود در گذشت «۱».

(۱)

۴- صعصعه بن صوحان

صعصعه از بزرگان و سخنوران نامی عرب و خطیبان و گویندگان دیندار و پرفضیلت روزگارش بود. او در سنین کودکی بزمان پیامبر اسلام آورد و بحقائق و معارف اسلامی آگاهی کامل داشت، چنانکه در خلافت عمر، روزی بر او وارد شد، عمر غنائمی را که بمدینه رسیده بود و به یک میلیون درهم بالغ می شد بین مسلمانان تقسیم کرد و مقداری از آن باقی ماند و درباره اموال باقی مانده بین اصحاب اختلاف شد، عمر بسخن ایستاد و گفت:

«ای مردم، پس از پرداخت حقوق همگان مقداری از این اموال باقی مانده است درباره آن چه میگوئید؟»

صعصعه از اینکه چنین مسأله ساده‌ای را خلیفه نمی داند تعجب کرد و گفت:

«ای خلیفه، تو درباره چیزی که قرآن تکلیف آن را تعیین کرده با مردم مشورت می کنی؟ قرآن در این باره بصراحت سخن گفته و مورد مصرف غنائم را تعیین کرده تو هم این اموال را در همان راه مصرف کن.»

عمر رأی صعصعه را تحسین کرد و به او گفت راست گفتی، تو از منی و من از تو و بقیه اموال را در راهش مصرف کرد «۲».

صعصعه از یاران برگزیده امیر المؤمنین و همراهان همیشگی بود چنانکه امام صادق در باره‌اش فرمود «در بین یاران امیر المؤمنین (ع) هیچ کس به اندازه صعصعه و یارانش حق علی (ع) را نمی‌شناخت» (۳).

(۱) - تاریخ طبری ۵۷/۶، کامل ۳/۳۱۴

(۲) - استیعاب ۱۸۹/۲

(۳) - تعلیقات ص ۱۸۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۱

(۱) وقتی صعصعه بیمار شد علی (ع) به عیادتش رفت و به او فرمود:

- ای صعصعه مبدا عیادت من را وسیله‌ای برای تفاخر بر قومت قرار دهی.

- درست است ولی من بخدا قسم چنین توفیقی را منت و فضل خداوند برای خود میدانم.

- بطوری که می‌دانم تو مردی کم‌هزینه و مردم دوستی.

- و تو بخدا قسم ای امیر المؤمنین، خدا را بخوبی می‌شناسی و به بندگانش مهر می‌ورزی
«(۱)».

درست‌اندیشی و زبان‌آوری صعصعه موجب شد که امام او را در کارهای مهم خلافت به رسالت می‌فرستاد چنانکه او را به همراه نامه‌ای به نزد معاویه اعزام داشت، وقتی که او به پیش معاویه رفت، معاویه برای نشان دادن شخصیت و قدرت عمل خود به صعصعه گفت:

«زمین از خداست و من جانشین خدا در روی زمینم پس هر چه از مال خدا بردارم مال خود من است و هر چه را که واگذارم اختیار دارم.»

صعصعه از این سخن ناهنجار برآشفته و در پاسخش این شعر را خواند:

ای معاویه خواستار چیزی باش که از روی نادانی و گناه نباشد معاویه ناراحت شد و با

اعتراض گفت:

- سخن گفتن را از کسی آموخته‌ای؟
- دانش از آموزش بدست می‌آید و کسی که نیاموزد نداند.
- اگر تلخی مرگ را بتو بچشانم چه میکنی؟
- این کار بدست تو نیست بلکه بدست کسی است که چون

(۱) - تعلیقات

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۲

اجلی فرا رسد آن را به تأخیر نمی‌اندازد.

(۱) - چه کسی میتواند بین من و تو قرار گیرد و مرا از کشتن تو بازدارد.

- همان کس که بین مردم و دل‌هایشان قرار میگیرد.

- درونت از سخن پر شده مثل شکم شتری که پر از جو باشد.

- شکم کسی گشاد است که هر چه میخورد سیر نمی‌شود و هرگز خواهشهایش پایان نمی‌یابد «۱».

این گفتار تند و صریح، گواه روشنی بر قوت قلب صعصعه است که هرگز هراسی بدل

نداشت و بحق سخن می‌گفت و گفتار معاویه را مردانه رد میکرد و بدون اینکه از

نیروی جابرانه‌اش بترسد، بخواری و تحقیرش می‌کشید.

وقتی که معاویه بحکومت رسید، روزی بخطبه ایستاد ولی صعصعه هم در برابرش

پپای‌خاست و به هر جمله از گفتارش پاسخی صریح داد که به این شرح آمده است:

معاویه گفت:

- اگر همه مردم فرزندان ابو سفیان بودند همگی شان زیرکی و درایت داشتند.

- همه مردم فرزند آدمند که از ابو سفیان بهتر بود ولی در میان آنها هم احمق پیدا

میشود و هم زیرک.

- سرزمین ما به محشر نزدیک است.
- قیامت از مؤمن دور و به کافر نزدیک نیست.
- سرزمین ما ناحیه‌ای مقدس است.
- زمین را چیزی پاکیزه یا آلوده نمی‌کند بلکه اعمال است که بسر زمینها تقدس می‌بخشد.

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۴۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۳

- (۱) - ای بندگان خدا، پروردگارتان را دوست بدارید و به خلفاء او پناه ببرید.
- چگونه بتو پناه ببرند، تو سنت خدا را تعطیل کردی و پیمانها را شکستی، چنانکه اکنون جامعه در گودالی سیاه و بویناک فرو افتاده و ناگواریها بر آن میتازد و میثاقها در هم شکسته میشود.
- معاویه بخشم آمد و فریاد زد:
- ای صعصعه اگر بر زمین بیفتی بهتر است که اندیشه سست و ناتوانیت را ابراز کنی، اگر میتوانی حسن بن علی (ع) را متعرض شو که قصد دارم بدنبالش بفرستم.
- بخدا قسم، نیاکان آنها از شما بزرگوارترند و آنها حدود خدا را بهتر از شما زنده میدارند و به پیمان خود وفادارترند و اگر بدنبالش بفرستی او را در اندیشه‌اش استوار و در کارش محکم و در بزرگواریش نجیب می‌یابی او به تیزی زبانش ترا میگذرد و چنانکه می‌گوید که توانائی انکار نخواهی داشت.
- سخن صعصعه، معاویه را بی‌تاب کرد و با تهدیدی شدید گفت:
- ترا از جایگاه آسایش برمی‌کنم و در سرزمینها آوارهات می‌کنم.
- بخدا قسم زمین خدا وسیع است و دوری از تو موجب آرامش است.
- بخدا قسم، حقوق تو را قطع می‌کنم.

- اگر این کار از دست می‌آید کوتاهی مکن، بخشش‌ها و بزرگواریها و عنایت نعمت‌ها در ملکوت آسمانها بدست خداوندی است که هرگز گنجینه‌هایش پایان نمی‌یابد و بخشندگیش نابود نمی‌شود و در داوریش ستم نمی‌کند.

- تو داری خودت را بکشتن می‌دهی.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۴

(۱)- آرام باش، من از روی نادانی سخنی نگفتم که خونم حلال شود، کسی را که خداوند خونش را حرام کرده جز بحق نباید کشت و هر کس که بستم کشته شود خداوند از قاتلش خونخواهی میکند و او را به عذابی دردناک گرفتار می‌کند و آب جوشان بگلوش میریزد و بدوزخش می‌اندازد «(۱)».

صعصعه از پیش معاویه بیرون رفت و او را در خشم و اندوهی شدید باقی گذاشت و بعد معاویه، او و گروهی از یارانش را بزندان انداخت و آنها زمانی دراز در زندان ماندند و روزی معاویه بسراغشان رفت و بآنها گفت:

«شما را بخدا قسم میدهم که براستی بگوئید مرا چگونه خلیفه‌ای می‌بینید؟»

ابن کواء در پاسخش گفت، اگر ما را قسم نمی‌دادی چیزی نمی‌گفتم زیرا تو مردی سرکش و ستمگری و در کشتن نیکمردان از خداوند نمی‌ترسی، اکنون در پاسخ تو می‌گوئیم، ما ترا مردی می‌شناسیم که دنیائی فراخ و آخرتی تنگ و سیاه داری در سراسیمی گور قدم برمی‌داری و از حقیقت بدوری، تاریکی‌ها را بجای روشنی گرفته‌ای و نور را بظلمت ستم کشیده‌ای.

معاویه گفت، خداوند مردم شام را به خلافت من کرامت بخشید زیرا از اجتماع اسلامی نگهبانی میکنند و از گناهان بدورند و مانند مردم عراق نیستند که پرده حرمت فرمان خدا را می‌درند و حرامش را حلال و حلالش را حرام میدانند.

ابن کواء در جوابش گفت، ای پسر ابو سفیان هر سخنی پاسخی دارد و ما اکنون از غرور و قدرت تو می‌هراسیم و اگر زبانمان را باز گزاری از مردم عراق دفاع می‌کنیم و

زبانهای تیزمان را بکار میبریم و هرگز در راه خدا از شماتت سرزنشگران باک نمی‌داریم و اگر نتوانیم

(۱) - تاریخ ابن عساکر ۴۲۵ / ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۵

شکیبا هستیم تا خداوند بین ما داوری کند و گشایشی بر ایمان پدید آورد.

معاویه گفت، نه بخدا قسم نمیگذارم زبان درازی کنید.

(۱) عبد الله خاموش شد و صعصعه بسخن آمد و گفت، سخن برسائی گفتی و از آنچه

خواستی کوتاهی نکردی ولی حقیقت در آنچه میگوئی نیست، چگونه کسی که بزور

بر مردم حکومت میکند میتواند خلیفه باشد، کسی که دچار کبر و غرور شده و مردم را

می‌گیرد و با دروغ و فریب و نیرنگ بر مسلمانان تسلط می‌یابد، بخدا قسم که تو در

جنگ بدر شمشیری نزدی و تیری نینداختی و چنانکه مشهور است امر و نهی و دخالتی

نداشتی بلکه تو و پدرت جزء گروه و دار و دسته‌ای بودید که مردم را بر ضد رسول

خدا برمی‌انگیختید، شما همان آزادشدگان دست پیامبرید و آزاد شده چگونه میتواند

جانشین پیامبر باشد.

قلب معاویه از خشم و غیظ سرشار شد و گفت شعر ابو طالب بیادم آمد که گفت:

من جهل آنها را بر بردباری و بخشش پاسخ میدهم و عفو در حال قدرت نشانه

بزرگواری است اگر نه این بود همه شما را می‌کشتم «۱».

صعصعه از جمله کسانی بود که امام حسن از معاویه خواسته بود که در امان باشند و به

آنها تعرض و اسائه ادبی نشود «۲».

ولی معاویه به این تعهد رفتار نکرد و او را به ترس و هراس انداخت و بزندانش افکند

همچنانکه بزرگان شیعه از چنین سرنوشتی برکنار نماندند.

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۴۱

(۲) - رجال کشی ص ۴۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۶

(۱) بعضی کتب تاریخ نوشته‌اند که مغیره، صعصعه را بفرمان معاویه از کوفه به جزیره یا

بحرین یا جزیره ابن کافان تبعید کرد و صعصعه در آنجا دور از خانه و خانمانش جان

سپرد و مرزبانی «۱»، در سوک او چنین سرود:

آیا از بنی جارود نمی‌پرسی که کدام جوانمرد بهنگام شفاعت و بزرگواری همچون پسر

صوحان است

ما و آنها همچون مادری بودیم که پسری را شیر دادیم و بیازردیم و نیکی را به نیکی

پاداش ندادیم «۲».

(۲)

۵- عدی بن حاتم

عدی از شخصیت‌های نامور و ممتاز عراق بود و پیش از اسلام از بزرگواری و نسب

شریف و شهیری بهره داشت، او پسر حاتم، سخاوتمند و بخشنده مشهور عرب بود و

بعلاوه این نسب ممتاز از مجاهدان بزرگ عقیده و ایمان بشمار میرفت و در صف مقدم

مؤمنان حقیقی و رجال بزرگ اسلام قرار داشت و ما برخی از شرح حال او را در بخش

پیشین کتاب آوردیم، او بخاطر دوستی و اخلاصی که نسبت به امیر المؤمنین داشت

مورد خشم و اهانت شدید معاویه قرار گرفت چنانکه روزی معاویه بسرزنش به او

گفت:

- چه بسر طرفه فرزندان آمد؟ «۳».

- همه در رکاب علی (ع) کشته شدند.

- علی با تو انصاف نکرد که پسرانت کشته شدند و پسران او باقی ماندند.

(۱) - یکی از بزرگان ایران است (باب ۳ / ۱۲۴ و وفیات الاعیان ۳ / ۴۴۳)

(۲) - اصابه ۲ / ۱۹۲

(۳) - نام فرزندان عدی طریف و طارف و طرفه بود.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۷

- تو هم با علی انصاف نکردی که او کشته شد و تو زنده ماندی.

(۱) معاویه از سخن عدی بخشم آمد و از روی تهدید گفت، هنوز قطره‌ای از خون

عثمان باقی مانده که بایستی با خون یکی از بزرگان یمن یعنی عدی محو شود.

عدی بدون پروا از تهدید معاویه گفت:

«بخدا قسم دل‌های ما که از کینه تو سرشار است هنوز در سینه‌ها مان جا دارد و همان

شمشیرهایی که بجنگ تو می کشیدیم اکنون بر دوش ماست اگر با فریبکاریت باندازه

دو انگشت بسوی ما بیائی ما باندازه یک دست شر را بسوی تو میرانیم، اگر حلقوم ما

بریده شود و ستون فقراتمان در هم بشکند برای ما آسانتر است که سخن ناروایی درباره

علی (ع) بشنویم، پس ای معاویه شمشیر را به شمشیر - زنان بسیار.

معاویه به عادت همیشگی خود از در فریب آمد و گفت این کلمات حکیمانه را بنویس

و بعد بدون توجه به آنچه گذشته است گفت: «۱» - علی را برای من تعریف کن

- بهتر است از این پیشنهاد بگذری

- هرگز بازت نمی‌دارم

عدی زبان بستایش امیر مؤمنان گشود و چنین گفت:

«بخدا قسم او مردی بلند نظر و نیرومند بود، به عدالت سخن میگفت و بحق داوری

میکرد، چشمه‌های حکمت از جوانبش می جوشید و دریای علم در وجودش موج میزد،

از دنیا و زیورهایش می‌هراسید و به تاریکی و وحشت شب انسی تمام داشت، بخدا

قسم که اشک‌هایی فراوان از دیده فرو می‌ریخت و در اندیشه‌هایی دراز فرو

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۰۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۸

می‌رفت (۱) بهنگام تنهائی بحساب اعمالش میرسید و بر گذشته‌ها حسرت می‌خورد، لباسی کوتاه و زندگانی سخت داشت او در میان ما همچون یکی از ما بود که پرسش ما را پاسخ میداد و نیازمان را برمی‌آورد و ما را بخویش نزدیک می‌ساخت ولی با آنکه به او نزدیک و در کنارش بودیم از شکوه آسمانیش پروای سخن گفتن نداشتیم و از بزرگی و جلالش جرئت نگاه کردن به او در ما نبود و چون می‌خندید دندانهایش چون رشته مروارید میدرخشید، دین داران را بزرگ می‌شمرد و مستمندان را دوست می‌داشت، نیرومند از ستمش نمی‌ترسید و ناتوان از دادگریش نومید نبود. بخدا قسم شبی او را دیدم که در محرابش به عبادت ایستاده و پرده سیاه شب بر او سایه افکنده بود و ستارگان پدیدار نبودند اشکهای علی (ع) بر محاسنش فرو می‌بارید و همچون مار گزیدگان بخود می‌پیچید و بمانند دردمندان مینالید، گویا سخنان او هم اکنون در گوشم طنین می‌افکند که می‌گفت ای دنیا آیا بسوی من می‌آئی و مرا میجوئی برو دیگری را بفریب که اینجا جای تو نیست من ترا سه بار طلاق دادم و دیگر جای بازگشتی نیست، زندگی تو کوتاه و خطرهایت فراوان است، ای وای از کمی توشه و راه دراز آخرت و همدمان اندک».

چشمهای معاویه پراشک شد و با آستینش آنها را پاک کرد و گفت:

«خدا رحمت کند ابو الحسن را او واقعاً چنین بود اکنون چگونه در فراق او صبر میکنی؟».

- شکیبایم همچون کسی است که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند که هرگز اشکش نمی‌خشکد و گریه‌اش پایان نمی‌یابد.

- اکنون چگونه بیاد اوئی؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۸۹

- مگر روزگار میگذارد که او را فراموش کنم «(۱)».

(۱) این گفتار عدی نشان دهنده شدت دوستی و اخلاص او بساحت امیر المؤمنین (ع) است و بهمین جهت بود که معاویه او را آزار میداد و بهراس می انداخت و چنانکه قبلاً نوشتیم زیاد بن ابیه او را بجهت حمایت از عبد الله بن خلیفه طائی مدتی بزندان انداخت و رعایت شخصیت عالی و موقعیت اجتماعی و مقام معنوی او را نکرد زیرا میخواست بدین وسیله شیعیان علی (ع) را در هم کوبد و نابود کند.

(۲)

۶- جاریه بن قدامه

جاریه بن قدامه سعدی به پیش معاویه رفت و معاویه به او گفت:

- این تو بودی که به همراه علی (ع) بسختی میکوشیدی و آتش جنگ را بر

می افروختی و در روستاهای عرب به پنهانی میرفتی و خونشان را میریختی؟

- ای معاویه علی را واگذار، بخدا قسم، ما که او را دوست میداریم دشمن نخواهیم داشت و در یاری و دوستیش بخطا نخواهیم رفت.

- وای بر تو ای جاریه که خاندانت ترا خوار شمردند و نامت را جاریه نهادند.

- تو ای معاویه در نزد خاندانت خوارتری که معاویات نام گزاردند «(۲)».

- ای بی مادر.

- مادرم مرا برای شمشیر زدن زائید و همان شمشیرها که

(۱) - محاسن و مساوی ۳۲ / ۱

(۲) - کلمه معاویه مؤنث کلاب (سگان) است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۰

در صفین برویت کشیدیم اکنون در دست ماست.

- تو مرا تهدید میکنی؟

(۱) - تو ما را به اسارت جنگی نگرفته‌ای و سرزمین ما را نگشوده‌ای، بلکه پیمانی با ما بسته‌ای که اگر به آنها وفا کنی ما نیز وفا می‌کنیم و اگر بخواهی راه دیگری پیش گیری پشت سر ما مردان نیرومند و سخت کوشی را با دندانهای تیز خواهی یافت. اگر بخواهی دو انگشت با فریب بسوی ما بیائی ما هم با نیرنگی شدیدتر بسویت خواهیم آمد.

- خداوند امثال ترا در بین مردم زیاد نگرداند.

جاریه با ترس و اندوه از پیش معاویه رفت و این تحقیر و خواری را بخاطر دوستی خاندان پیامبر تحمل کرد، خاندانی که خداوند دوستی آنها را بر مردم واجب گردانیده بود «۱».

(۲)

تعقیب زنان شیعه

اشاره

معاویه تنها به تعقیب و آزار مردان و بزرگان شیعه اکتفا نکرد بلکه بجستجوی زنان شیعه نیز پرداخت و هر زن بلند مرتبه‌ای را که شناخت بدنالش فرستاد و به آزار و تحقیرش پرداخت و ترس و اندوهی فراوان بجانش ریخت و هرگاه یکی از زنان شیعه به نزدش میرفت خوارش میکرد و کینه شدیدی را که از امیر المؤمنین و شیعیانش بدل داشت بی‌پروا ظاهر میکرد و ما نام بعضی از این بانوان نامور را که مورد تعقیب معاویه قرار گرفتند به همراه گفتارشان در اینجا می‌آوریم:

(۳)

۱- زرقاء دخت عدی

زرقاء دختر عدی بن غالب بدوستی مخلصانه علی (ع) شهرتی

(۱) - تاریخ خلفاء ص ۱۹۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۱

خاص داشت زنی بود سخنور و بلیغ و درست اندیش که در جنگ صفین مردم را بیاری امیر المؤمنین میخواند و بجنگ با دشمنانش برمی انگیخت وقتی که فاجعه قتل علی (ع) در اسلام رخ داد و پسر هند بحکومت رسید به فرماندار کوفه نوشت تا زرقاء را بشام بفرستد (۱) وقتی که آن زن نامور به پیش معاویه رفت معاویه به او خیر مقدم گفت و از او پرسید:

- آیا میدانی چرا بدنالت فرستادم؟

- سبحان الله که من چیزی را که نمی دانم بدانم، آیا جز خداوند کسی از دلها آگاهست؟

- بدنالت فرستادم تا پرسم آیا تو همان زنی نبودی که در جنگ صفین بین دو صف سپاه بر شتر سرخ موئی سوار بودی و مردم را بجنگ من برمی انگیختی، منظورت از این کار چه بود؟

- ای خلیفه، اکنون سر مرده است و دم بریده شده است و دنیا دستخوش دگرگونی است و کسی که بیندیشد بصیرت می یابد و حوادث پشت سر هم روی میدهد.

- راست گفتی، آیا بیاد داری که آن روز چه میگفتی؟

- چیزی بیاد نمی آورم.

- اما من سخنانت را بیاد دارم خداوند جزای پدرت را بدهد من شنیدم که آن روز میگفتی، ای مردم شما در فتنه سیاهی فرو رفته اید که پرده تاریکی بر آن افتاده است و خون قلبها بر زمین جاری است، فتنه کور و گنگی که صدای فریاد را می شنود و تسلیم

پیشوایش نمی‌شود، چراغ در پرتو خورشید نور نمیدهد و ستارگان در برابر ماه
نمیدرخشند و قاطر بر اسب پیشی نمی‌گیرد و پر مرغ وزن سنگ را ندارد و آهن را جز
آهن قطع نمی‌کند آگاه باشید هر کس راه راست را میجوید ما به او نشان می‌دهیم و هر
کس آگاهی می‌خواهد آگاهش می‌کنیم حق بدنبال گمگشته‌اش می‌رود و آن را پیدا
می‌کنم، ای

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۲

گروه مهاجر و انصار پایدار باشید، اکنون زخم پراکنده گیها بهبود یافته و حق بر باطل
پیروز شده، پس کسی شتاب نکند و نپرسد که عدالت کجاست و چگونه است تا اینکه
فرمان خداوند برسد و بدانید که امر الهی بوقوع می‌پیوندد، آگاه باشید که خضاب زنان
حناست و خضاب مردان خون است و پایداری بهترین سرانجام نیک کارها را بدنبال
دارد بسوی جنگ بشتابید و پیمان خدا را نشکنید و پراکنده و ناتوان نباشید که امروز را
روز پیروزی در پی خواهد بود.

(۱) معاویه پس از بیان سخنان زرقاء بشدت خشمگین شد و با غضب و غیظی گلوگیر
به زرقاء گفت:

- بخدا قسم ای زرقاء در همه خونهایی که علی ریخت تو هم شریکی.

- خدا بشارتت را نیکو و سلامتت را ادامه دهد و هر کس را که مثل تو بشارت بخیر
دهد و همشیش را شادمان سازد. زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲ ۴۹۲ - زرقاء دخت
عدی ص : ۴۹۰

- تو از این سخن خوش حال شدی؟

- بلی بخدا قسم، سخت مرا شادمان کرد، چگونه میتوانم از تصدیق کردارم شادمان
نباشم؟

معاویه از وفای آن بانو نسبت بمولایش بشگفت آمد و گفت:

- بخدا قسم وفای شما را نسبت به علی پس از مرگش از دوستیش در زمان حیاتش بهتر

میدانم، اکنون حاجت را بگو.

- من خودم را وادار کرده‌ام که چیزی از امیر که بر او دشوار باشد نخواهم، ولی بدان که علی پیش از درخواست می‌بخشید و بدون نیاز بردن بخشش میکرد.

- راست گفتم.

سپس دستور داد قطعه زمینی به او ببخشند و جایزه‌ای به او بدهند و بخاندانش بازش گردانند «۱».

(۱) - بلاغات النساء طیفور چاپ نجف ص ۳۲، صبح الاعشی، مستطرف

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۳

اگر چه معاویه به او جایزه داد ولی قبلا او را به وحشت انداخت و پیروزی و قدرتش را بر رخس کشید و بهراشش انداخت.

(۱)

۲- ام‌الخیار بارقی

ام‌الخیار دخت جریش بارقی از زنان نامور و سخنوران پارسائی بود که به محبت امیر المؤمنین شهرتی خاص داشت. او در جنگ صفین مردم را بجنگ با پسر هند برمی‌انگیخت و بدفاع و یاری امیر المؤمنین دعوت میکرد و معاویه از سخنان او دلی پردرد داشت و کینه او را در سینه پنهان میکرد وقتی که اسلام به فاجعه حکومت او گرفتار آمد، نامه‌ای بفرماندار کوفه نوشت و فرمان داد تا او را بشام بفرستند تا از آن بانو انتقام بگیرد.

نامه معاویه که بفرماندار کوفه رسید ام‌الخیار را بدمشق فرستاد، وقتی که بانو بر معاویه وارد شد گفت:

- سلام علیک ای امیر المؤمنین.

- عليك السلام، بخدا قسم بمسخره مرا به این نام میخوانی.
- آرام باش ای مرد، صراحت سلطان، آگاهی او را باطل می سازد.
- راست گفתי، ای خاله این راه دراز را چگونه پیمودی؟
- همواره در عافیت و سلامت بسر میبردم تا به حضور پادشاه بخشنده راه یابم و در حضور او از مدارا و زندگانی شادمانه‌ای برخوردار شوم.
- من با حسن نیتی که داشتم بر شما پیروز شدم و شما را بسختی انداختم.
- خاموش باش، از تو بخدا پناه میبرم که مبادا گفتارم بی نتیجه ماند و سرانجام کارم به تباهی کشد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۴

- چنین منظوری درباره تو نداشتم.

(۱) - در حضور تو آنچه میخواستی بجا می آورم اکنون هر چه میخواستی بپرس.

- روزی که عمار بن یاسر کشته شد چه می گفתי؟

- من درباره او سخنی در زندگی و مرگش نگفتم و سخنانم در آن روز فریادی بود

که از هیجان جنگ برمی خاست اکنون اگر سخنی دیگر میخواستی می گویم.

- نه، این را نمیخواهم.

بعد معاویه بیارانش رو کرد و گفت کدام یک از شما سخنان این زن را در روز جنگ

صفتین بیاد دارید؟ یکی از آنها برخاست و گفت ای امیر المؤمنین من سخنان او را مانند

سوره حمد از بر دارم، اکنون گویا او را در آن روز می بینم که پارچه‌ای زبیدی پوشیده

و اطرافش بروی هم افتاده بود و بر شتری خاکستری رنگ سوار بود و گروهی او را در

برگرفته بودند و او تازیانه‌ای تابیده در دست داشت و مانند شتر نری فریاد میزد و

می گفت:

«ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله روز قیامت بزرگ و ترس آور است، همانا

خداوند، حق را آشکار ساخته و برهان را پدیدار کرده و راه را بروشنی نمایانده و پرچم

حقیقت را برافراشته، من شما را به کوری و نادانی و تاریکی نمیخوانم، پس میخواهید چه کار کنید، خدایتان بیامرزد. آیا میخواهید از جهاد در رکاب امیر المؤمنین فرار کنید، یا از اسلام روی برگردانید و بحق پشت کنید؟ مگر سخن خدای بزرگ را نشنیده‌اید که فرمود «ما شما را می‌آزمائیم تا مجاهدان و پایداران و نیکانتان را بشناسیم» پس سرش را به آسمان برداشت و گفت، خدایا پایداریها پایان یافته

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۵

و یقین‌ها کم شده و ترس همه جا را فرا گرفته، پروردگارا زمام دلها بدست تست پس کلمه تقوی را فراهم آور و دلها را هدایت کن و حق را به اهلش بازگردان.

(۱) ای مردم خدایتان پیروزی دهد، بشتابید بیاری امام عادل و جانشین وفادار پیامبر و راستگوی بزرگوار، بدانید که این جنگ از کینه کشی غزوه بدر و تعصب جاهلی و انتقام‌گیری غزوه احد مایه میگیرد و معاویه در بی‌خبری برای خونخواهی کشتگان بنی عبد شمس به نبرد ما آمده است.

بعد گفت «با پیشوایان کافر بجنگید که آنها به پیمان خود وفادار نیستند شاید از فسادشان بازایستند».

ای گروه مهاجر و انصار، پایداری کنید و با بینشی که خدا بشما داده با آنها بجنگید، شما اکنون رویاروی مردم شام هستید که همچون خران فراری از میدان شیران میگریزند و نمیدانند که بکدام یک از شکافهای زمین پناه ببرند، آنها آخرت را دنیا فروخته‌اند و گمراهی را بر هدایت برتری داده و کوری را بجای بینائی برگزیده‌اند، آنها بزودی از کارهای خود پشیمان میشوند و از ما درخواست عفو می‌کنند. بخدا قسم هر کس که از حق روی گرداند بباطل می‌افتد و کسی که بهشت را انتخاب نکند در جهنم سرنگون میشود. ای مردم، آنان که آگاهند زندگی دنیا را کوتاه میدانند و از آن درمی‌گذرند و حیات آخرت را دراز میدانند و بسوی آن می‌شتابند.

ای مردم، اگر این نمی‌بود که حق بنابودی می‌گراید و حدود خدائی تعطیل میشود و

ستمکاران روی کار می آیند ما هرگز مرگ را انتخاب نمی کردیم، و از زندگانی شیرین و پاکیزه دنیا دست نمی شستیم، بنابراین میخواهید چه کنید خدایتان بیامرزد.

(۲) بیاید و از پسر عموی پیامبر و همسر دختر و پسرانش حمایت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۶

کنید، همان کس که از سرشت پیغمبر آفریده شده و از تنه او شاخه زده، رازدار اوست و دروازه شهر دانشش، دوستیش را نسبت بمسلمانان و دشمنیش را به منافقین اعلام داشته، اسلام را یاری کرده و بر طبق سنت آن گام برداشته، از کامیابیهای جهان گذشته و هوسها را در هم شکسته، بتها را در هم کوفته و بهنگامی که همه مردم مشرک بوده اند خدا را به یگانگی پرستیده و به وقت شک مردم، خدا را فرمان برده و همیشه در میدان جنگ پافشاری کرده تا آنکه جنگاوران بدر را کشته و سپاهیان احد را نابود کرده و مهاجمان هوازن را از هم پاشیده است بهمین روی تخم کینه در کشتزار جان بنی امیه روئیده و به نفاق و شقاق گرائیده اند.

من سخنان خود را گفتم و در اندرز گوئی بشما کوشیدم، توفیق از خداوند است، سلام و درود خدا بر شما باد».

(۱) رگهای گردن معاویه از شدت خشم باد کرد و با گفتاری که آتش غضب از آن برمی خاست گفت:

بخدا قسم، ای ام الخیر، تو با این گفتارت آهنگ کشتن مرا داشتی اکنون اگر ترا بکشم گناهی نکرده ام.

ام الخیر بدون هیچ پروائی در پاسخش گفت:

«ای پسر هند بخدا قسم، از این کار تو هرگز ناراضی نیستم زیرا خداوند بدست مردی شقی مرا بسعادت میرساند.

معاویه گفت هیات ای زن پر حرف، حالا بگو نظرت درباره عثمان چیست؟

ام الخیر جواب داد باکی ندارم که بگویم او با ناخشنودی مردم روی کار آمد و با

رضایت عمومی کشته شد.

بعد از سخنان دیگری که رد و بدل شد معاویه از او درگذشت و آزادش کرد «۱».

(۱) - اعلام النساء ۱ / ۳۳۲، بلاغات النساء ص ۳۶، صبح الاعشی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۷

(۱)

۳- سوده دخت عماره

سوده دختر عماره بن اشتر همدانی از زنان نامی عراق بود که در دامان ایمان و سخنوری پرورش یافته و دوستی علی (ع) را از پدران بزرگوارش که بحب علی شهرت داشتند بمیراث برده بود.

سوده به پیش معاویه رفت تا از ستمهای کارگزارش شکایت کند وقتی که وارد شد و معاویه او را شناخت گفت:

تو همان زنی هستی که در جنگ صفین این اشعار را میخواندی:

ای پسر عماره چون پدرت دامان بر میان ببند در روز جنگ و رویارویی سپاهیان

علی و حسین و یارانشان را یاری کن و هند و پسرش را بخواری بپنداز

همانا امام برادر محمد (ص) رسول خداست که پرچم هدایت و مناره ایمان است

در پیشاپیش سپاه در پشت پرچم او بتازو در پرتو شمشیرها و نیزه‌ها بحرکت در آی.

- بلی بخدا قسم این اشعار را من میخواندم و همچو منی از حق روی بر نمی گرداند و

دروغ نمی گوید.

- چه چیز ترا به این کار واداشت؟

- دوستی علی و پیروی حق.

- بخدا قسم من اثری از علی در تو نمی بینم.

- ای خلیفه، سر نابود شد و دنباله بریده شد اکنون آنچه را که گذشته فراموش کن و بیاد نیاور.

- هیهات که کارهای برادرت را فراموش کنم، من هرگز کسی مثل برادر و بستگانت را در دشمنی خویش نیافتم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۸

(۱)- راست گفتم، برادرم بی منزلت و ناشناخته نبود بلکه بخدا قسم شعر خنساء درباره او صدق داشت که می گفت:

او همچون کوهی بود که راهنمایان به او راه می یافتند
بمانند قله‌ای که بر فرازش آتش زبانه زند.

- راست گفتمی او چنین کسی بود.

- اکنون سر نابود شده و دنباله بریده ترا بخدا قسم از آنچه گذشته است در گذر.

- چنین می کنم، حال از من چه می خواهی؟

- تو اکنون حاکم مردم شده‌ای و کار همه در دست تو است و خداوند درباره ما و حقی که از ما بعهده تو است بازپرسی خواهد کرد. اکنون کسی را بر ما مسلط کرده‌ای که تو را میفریبد و به پشتیبانی تو بر ما سخت میگیرد و ما را همچون خوشه گندم درو می کند و مثل گاو بما شاخ میزند، ما را به پستی میکشاند و حرمت و شکوهمان را در هم می شکند، این مرد ستمگر بسر بن ارطاة است که از سوی تو فرمان میراند، مردهای مرا کشت و اموالم را ربود، اگر نه این بود که متعهد طاعتیم شر او را دفع میکردیم، اکنون اگر او را از کار برکنار کنی سپاسگزاریم و گرنه بتو نشان میدهیم.
معاویه از سخن سوده بر آشفست و گفت:

داری مرا به نیروی بستگانت تهدید میکنی؟ اکنون دستور میدهم ترا بر شتر چموشی سوار کنند و بسوی او بفرستند تا هر کار که میخواهد دربارهات بکند.

سوده سرش را پائین انداخت و با دلی دردمند گریست و این اشعار را خواند:

درود خدا بر پیکری که او را در بر گرفته قبری که در آن عدالت مدفون است
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۴۹۹ او با حق همراه بود و راه دیگری نمی جست و
همیشه با حقیقت و ایمان همساز بود.

(۱) - این مرد که بود؟

- علی بن ابی طالب (ع).

- با تو چه کرده که چنین او را می ستائی؟

- بین ما و کارگزار او اختلافی رخ داد، اختلافی بین مردی نیرومند و زنی ناتوان، من
بحضور علی (ع) رفتم تا از فرماندارش شکایت کنم، علی نماز میخواند و مرا که دید
نمازش را سبک کرد و پایان داد.

بعد، از روی مهربانی و نرمی فرمود: آیا حاجتی داری؟ من او را از ستم کارگزارش

آگاه کردم، علی (ع) بگریه آمد و گفت:

«خداوندا تو بر من و آنها گواهی که من هرگز آنها را به ستمکاری بر بندگانت و ترک
حقت دستور نداده‌ام».

پس پاره‌ای پوست از جیبش درآورد و بر آن چنین نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، فرمانهای روشن خدا برای شما آمده است پس پیمان‌ه و میزان

را بدرستی ایفا کنید و مال مردم را نابود نکنید و در روی زمین فساد نوزید، آنچه

خداوند برای شما باقی گذارده است برای شما بهتر است و من هرگز نمیتوانم در برابر

کیفر خدا نگهدارتان باشم. (آیات قرآن از قول حضرت شعیب) تا نامه من بتو رسد

آنچه در دست داری نگه دار و بر جای بمان تا نماینده من برسد و از تو تحویل بگیرد و

برکنارت کند و السلام».

من نامه را از او گرفتم بخدا قسم نه آن نامه را مهری زد و نه در هم پیچید.

معاویه از این عدالت ممتاز بشگفت آمد و به کاتبش گفت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۰

نامه‌ای برایش بنویسد که با او به عدالت رفتار شود.

(۱) سوده گفت این نامه سفارش درباره من تنهاست یا همه مردم. معاویه گفت تو و دیگران یعنی چه؟ سوده گفت اگر این نامه فقط مخصوص من باشد، چنین سفارشی زشتی و پستی است که عدالت همگانی نباشد در این صورت منم فردی چون دیگرانم.

معاویه گفت این علی بن ابی طالب بود که دشمنی شما را برانگیخت و بشما جرئت و گستاخی داد وقتی که گفت:

اگر بر درهای بهشت دربان باشم به قبیله همدان میگویم که سلامت داخل شوید. بعد گفت بنویسد تا نیاز خودش و مردمش را برآورند «۱».

(۲)

۴- ام البراء دخت صفوان

ام البراء دختر صفوان بن هلال از بانوان بزرگ و پاکدامنی بود که به محبت و اخلاص امیر المؤمنین شهرتی خاص داشت. او در جنگ صفین مردم جنگجوی مبارز را بجنگ با معاویه برمی‌انگیخت و چون معاویه روی کار آمد و بشام احضار شد معاویه به او گفت:

- چگونه‌ای، ای دختر صفوان؟

- خوبم، ای حاکم مؤمنان

- حالت چطور است؟

- پس از چالاکی، اکنون ناتوان شده‌ام و نشاطم به کسالت گرائیده است.

- بیاد می‌آوریم که در جنگ صفین این اشعار را میخواندی:

ای عمرو شمشیر رونق‌دار را بگیر و با خشم بحرکت آور و سست مباش

(۱) - اعلام النساء ۲/۶۶۳، عقد الفرید ۱/۲۱۱، بلاغات النساء ص ۳۰
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۱ اسبت رازین کن و چالاک و تند بتاز برای
جنگ و به اندیشه فرار مباح

امام را پاسخ گوی و در زیر پرچمش حمله کن و بر دشمن بتاز و شمشیر را بنواز
ای کاش که من زن نبودم و سپاهیان تبهکار را از امام دور می‌کردم.

(۱) - بلی چنین بود ولی باید از گذشته‌ها گذشت که خداوند میفرماید:
خدا از گذشته‌ها می‌گذرد.

- هیهات، اگر بازهم چنان موقعیتی پیش آید بازهم بهمان راه میروی، ولی اکنون کاری
نمی‌کنم، دیگر در آن روز جنگ چه می‌گفتی؟
- فراموش کرده‌ام.

یکی از حاضرین اشعار او را چنین خواند:

ای مردان مصیبت بزرگی پیش آمده که بسیار گران است و شوخی نیست

خورشید، تاریک از نبودن امام ماست همان بهترین مردمان و پیشوای دادگر

ای آنکه بهترین سوارگان و پیادگانی بر روی زمین برای مردن یا حمله بردن

حاشا که پیامبر راضی شود که سست شویم و حق در برابر باطل ناتوان ماند.

پسر هند از شنیدن این اشعار ناراحت شد و گفت: خدا ترا بکشد ای دختر صفوان که

سخنی را ناگفته نگذاشتی. اکنون نیازت را بگو، دخت صفوان که اینهمه اهانت و

گستاخی معاویه را دید، ننگش آمد که از او چیزی بخواهد و در جوابش گفت:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۲

هیهات، پس از این اهانت بخدا قسم چیزی از تو نمیخواهم.

وقتی که از پیش معاویه برخاست که برود پایش لغزید و بزمین افتاد و در آن حال

گفت (سرنگون باد دشمن علی) «۱».

این زن بزرگ‌منش و مبارز و پاکدامن بخاطر محبتی که به امیر المؤمنین داشت چنین

گستاخی‌هایی را تحمل کرد.

(۱)

۵- بکاره هلالی

بکاره از بانوان بزرگواری بود که در شجاعت و سخنوری شهرتی خاص داشت او هم در جنگ صفین سخنان پرشوری ایراد کرد و سپاهیان حق را بحمايت پیشوای مسلمین و امیر المؤمنین و جنگ با دشمنانش دعوت کرد.

پس از آنکه معاویه بخلافت رسید بکاره به نزدش رفت و در آن وقت پیر و فرتوت شده و استخوانش ناتوان مانده بود، او بدو نفر خادم تکیه کرده بود و عصائی بدست داشت و بمعاویه سلام کرد، معاویه او را خوش آمد گفت و اجازه نشستن داد، عمرو عاص و مروان که در آنجا حضور داشتند بکاره را شناختند و مروان بمعاویه گفت:

ای امیر المؤمنین، این زن را می‌شناسی؟

- این زن کیست؟

- این همان زنی است که در صفین مردم را بجنگ ما برمی‌انگیخت و این اشعار را میخواند:

ای زید برخیز و از خانه ما بردار شمشیر برائی را که در زمین دفن است

آن شمشیر برای پیش آمدهای بزرگ ذخیره شده و برای چنین روزی روزگار او را نگهداشته است

(۱)- بلاغات النساء ص ۷۵ و صبح الاعشی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۳

(۱) پسر عاص هم گفت، ای امیر المؤمنین، این زن چنین اشعاری را آن روز میخواند:

آیا گمان می‌کنی که معاویه خلافت را بدست آورد چنین چیزی دور است و آرزوی او

بعید است

هوست به آرزویت انداخت و گمراه شدی و عمرو و سعید ترا ببدبختی فریب دادند بازگرد، بمرغ شوم و زندگانی ناخجسته‌ای ولی علی (ع) سعادت و کامیابی را دیدار کرد و پس از آنها سعید بسخن آمد و گفت ای امیر المؤمنین، بکاره این اشعار را نیز گفته است:

آرزو داشتم که بمیرم و نینم‌بر روی منبرها خطیب بنی امیه را خداوند، عمرم را بتأخیر انداخت و دراز کرد تا اینکه از روزگار شگفتی‌هائی دیدم همه روز پیوسته خطیب آنهادر میان مردم از آل محمد بدگوئی میکند. آنها که خاموش شدند، بکاره روی بمعاویه کرد و گفت: ای خلیفه، سگ‌هایت را بروی من تازاندی که پارس کنند و حمله نمایند، چنانکه از سخن بازماندم و شگفتیم زیاد شد و چشمانم بسته ماند، بلی این من بودم که این حرف را زدم و هرگز انکار نمی‌کنم، هر کار دلت می‌خواهد بکن، زندگی پس از امیر المؤمنین برای من خیری ندارد. «۱»

بکاره شجاعانه این سخنان را گفت و رفت و از حمله و پارس

(۱) - بلاغات النساء ص ۳۴، عقد الفرید

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۴

سگان معاویه و حاشیه‌نشینان درد و اندوهی جانکاه بدل گرفت.

(۱)

۶- اروی دخت حارث

اروی دختر حارث بن عبدالمطلب در شجاعت و ایمان و سخنوری در ردیف پیشوایان زنان مسلمان قرار داشت و بدوستی و مهر امیر المؤمنین مشهور بود. وقتی که به پیش

معاویه رفت او را آماج تیرهای سخن خود قرار داد و رنجها و گرفتاریهای خاندان پیامبر را پس از مرگ آن حضرت بیان داشت و چنین گفت:

«تو، ای پسر برادرم، نعمت خدا را سپاس نگفتی و نسبت به پسر عمویت علی (ع) گستاخی کردی و مقامی را که شایسته آن نبودی بدست آوردی و نامی که سزاوارش نبودى بخود گرفتی، بدون اینکه خودت و پدرانت در راه اسلام، رنجی برده باشید، شما بدین محمد (ص) کفر ورزیدید و خداوند نیاکانتان را سرنگون ساخت و چهره‌شان را بر خاک مالید، تا اینکه حق در مقامش جای گرفت و کلمه خدا در استوای برتریش تجلی کرد و محمد (ص) بر مخالفانش پیروز شد، اگر چه مشرکان را ناخوش آمد، و ما خاندان پیامبر در میان مردمان از همه بیشتر و برتر در بهره‌مندیهای معنوی و مکانت اسلامی قرار داشتیم تا آنکه خداوند پیامبرش را با دامانی پاک بسوی خود فرا خواند و مقام والایش را برکشید و از او خشنود بود، پس از آن حادثه. ما خاندان رسول در برابر شما مثل قوم موسی در برابر فرعون بودیم که پسرانشان را میکشند و زنانشان را بخدمت میگرفتند و پسر عموی پیامبر هم سرنوشتی همچون هارون برادر موسی داشت که می‌گفت (ای پسر مادرم این مردم مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند) پس از پیامبر خدا دیگر گروهی بسود ما شکل نیافت و برفع گرفتاریهایمان نپرداخت ولی سرانجام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۵

کار ما ورود به بهشت است و جایگاه شما دوزخ خواهد بود».

(۱) پسر عاص در مجلس حاضر بود و این سخنان برایش ناگوار آمد و در پاسخش گفت:

- ای پیر زن گمراه، سخت را کوتاه کن و چشمهایت را بهم بگذار.

- تو کیستی ای بی‌مادر؟

- من عمرو عاص هستم.

- ای پسر نابغه گنبدیده، تو با من حرف میزنی، بجای خودت بنشین و خودت را بشناس، بخدا قسم تو هرگز از شرافت قریش بهره‌ای نداری و از مقام بزرگ آنها بدوری، شش نفر ادعای پدری ترا میکردند و هر کدام تو را فرزند خودش میدانست من مادرت را در ایام منی در مکه دیدم که مردان زناکاری را نگاه میکرد تا ببیند تو بکدامشان شبیه‌تری. مروان به آن بانو رو کرد و گفت:

ای عجوزه گمراه، چشم تو هم مثل عقلت ناتوان است و گواهی تو قبول نیست، بانو در پاسخ مروان گفت:

«ای پسر میخواهی برای تو هم بگویم؟ بخدا قسم تو به سفیان بن حارث کلدی شبیه‌تری تا به پدرت مروان، تو با چشمهای زاغ و موهای سرخ و قد کوتاه و چهره خون رنگت درست مثل سفیانی ولی حکم را دیده بودم که بلند قد و معیوب بود و موهای افشاندی داشت و بین تو و او هیچ گونه تشابهی نیست مگر تشابه یک اسب لاغر میان با یک ماده خر چاق، اگر باور نداری از مادرت بپرس تا چنانچه راست بگوید پدر واقعی تو را معرفی کند. (۲) و بعد رو بمعاویه کرد و گفت بخدا قسم این توئی که اینها را بر من میثورانی تو پسر هندی که در جنگ احد پس از قتل حمزه این اشعار را میخواند:

ما کیفر روز بدر شما را دادیم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۶

و جنگ در روز جنگ شعله میکشد

از مرگ عتبه برایم صبری نمانده پدرم و عمویم و برادرم و دامادم

وحشی آتش دلم را فرو نشانید دلم شفا یافت و نذرم را دادم

سپاس وحشی همه عمر بر من است تا اینکه استخوانم در گور پنهان شود.

(۱) و من پاسخ او را چنین دادم:

ای دختر رقاع همان کافر بزرگ تو در بدر و دیگر جنگها خوار شدی

خداوند سحرگاه دین را بر تو نمایان کرد بوسیله بنی هاشم که دلیر و روشن بین بودند

در همه سرزمینها شمشیرها حرکت داشت حمزه شیر من بود و علی شاخسار بارورم چون شیب افتاد و پدرت نیرنگ زد کینه دلت را به وحشی سپردی وحشی پرده پوشش را در هم دریدو دیگر برای بدنامان افتخاری نماند. معاویه بر آشفت و به مروان و عمرو عاص گفت:

- این شما بودید که این زن را وادار کردید که این سخنان ناروا را بگوید. بعد به آن بانو رو کرد و گفت:

- ای عمه نیازت را بگوی و داستانهای زنان را بزبان میاور.

- بگو بمن دو هزار دینار و دو هزار دینار و دو هزار دینار بدهند.

- دو هزار دینار را میخواهی چه کنی؟

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۷

(۱) - میخواهم چشمه آب روانی در ناحیه‌ای حاصلخیز برای فرزندان حارث بن عبد المطلب خریداری کنم.

- خوب فکری کرده‌ای، با دو هزار دینار دیگر چه میکنی؟

- پسران جوان دودمان عبد المطلب را داماد می‌کنم.

- اینهم کار خوبی است، با دو هزار دینار دیگر چه میکنی؟

- بدرماندگان مدینه کمک میکنم و صرف زیارت خانه خدا مینمایم.

- مصرف بسیار خوبی است، این برای تو نعمت و کرامت است.

پس از پرداخت این مبلغ برای اینکه میزان دوستیش را نسبت به امیر المؤمنین بداند به او گفت:

- ولی بخدا قسم علی (ع) چنین پولی بتو نمی‌داد.

- راست میگوئی، علی رعایت امانت میکرد و فرمان خدا را بکار می‌بست ولی تو امانت

را تباه می‌کنی و بخدا و مال خدا خیانت میورزی و مال خدا را بکسانی که استحقاق

ندارند می‌بخشی با آنکه خداوند در کتابش فرمان داده که حق را به اهلش برسانند،

علی (ع) ما را دعوت میکرد که حق خود را که خداوند بر ما واجب ساخته بازگیریم و بهمین جهت با تو جنگید که حق را در مقامش استقرار بخشد، آنچه من از تو خواستم حق ماست که در نزد تو مانده است و غیر از آن چیزی از تو نمیخواهم، آیا از علی (ع) نام میبری خدا دهانت را بشکند و بر گرفتاریت بیفزاید.

بعد شروع بگریستن کرد و در سوک علی (ع) این اشعار را خواند:

ای دیده بمن کمک کن وای بر توتا بر مرگ امیر المؤمنین گریه کنم

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۸ سوگواریم بر مرگ بهترین سواره‌ای که بر

اسب سوار شود و بکشی بنشیند

و آن کس که نعلین ساده‌ای می‌پوشید و آیات قرآنی را تلاوت میکرد

هنگامی که در برابر پدر حسین قرار بگیری ماه درخشانی را می‌بینی که نور می‌پاشد

نه بخدا قسم، علی را فراموش نمی‌کنم و نمازش را که نیکو بود در میانه رکوع کنندگان

آیا در ماه حرام بر ما گرد آمدید و آهنگ جنگ با بهترین مردم را کردید.

(۱) معاویه دستور داد شش هزار دینار به آن بانو پردازند و او این مبلغ را گرفت و

بیرون رفت «۱».

معاویه می‌خواست با چنین بخششی او را بسوی خود کشاند و از دوستی امیر المؤمنین

برگرداند ولی کوشش او بی‌نتیجه ماند.

زیرا کسی که دلش بدوستی علی (ع) نقش یافته چگونه میتوان با پول محبتش را تغییر

داد و یا وسائل مادی از عقیده‌اش برگردانید چنانکه دختر ارزنده ابو اسود دؤلی این

آگاهی مقدس را بدرستی از خود نشان داد، که روزی معاویه ظرفی حلوا برای پدرش

فرستاد تا او را از دوستی علی (ع) بازدارد، دخترک قدری از آن حلوا برداشت و در

دهانش گذاشت پدرش به او گفت:

دخترم، لقمه را بینداز که زهر آگین است، این حلوا را معاویه برای ما فرستاده است تا ما

را بفریبد و از دوستی امیر المؤمنین و اهل بیت بازدارد.

دخترک که این سخن را شنید آگاهی و شناخت حقیقی خود

(۱) - بلاغات النساء ص ۲۷، عقد الفرید ۱ / ۲۱۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۰۹

را ابراز کرد و درباره دوستی جاودانه اش نسبت به امیر المؤمنین گفت:

(۱) خدایش زشت گرداند که میخوهد ما را از دوستی پیشوای پاکدامن با حلوائی زعفرانی بازدارد، مرگ بر آن کس که آن را فرستاد و بر کسی که چنین حلوائی را بخورد، لقمه را از دهان انداخت و این شعر را خواند:

آیا با حلوای زعفرانی ای پسر هندی و شخصیت خود را بتو بفروشیم
پناه بخدا که چنین کاری انجام دهیم که پیشوای ما امیر المؤمنین است «۱».

(۲)

۷- عکرشه دخت اطرش

عکرشه بانوی گرانقدری بود که در شجاعت و قدرت سخن از زنان نامور عرب بود و در جنگ صفین مردم را بیاری امام و نبرد با دشمنانش برمی‌انگیخت. وقتی که معاویه حکومت یافت، پیش او رفت و به خلافت به او سلام داد، معاویه سخنان او را در صفین بیاد آورد و گفت ای عکرشه، حالا امیر المؤمنین شده‌ام؟ جواب داد بلی چون علی (ع) زنده نیست، معاویه به این سخن قناعت نکرد و موقعیت و سخنان آن بانو را بیاد آورد و گفت تو همان زن نیستی که در کجاوه‌ای پرده‌دار و در جایگاهی استوار نشسته و شمشیری بر میان بسته بودی و در برابر دو لشکر می‌گفتی:

«ای مردم، در اندیشه سعادت خود باشید که گمراهان به راه یافتگان نمیتوانند زیانی برسانند، بهشت جایگاهی است که هر کس به آن راه یافت دیگر بیرون نمی‌رود و هر کس در آنجا می‌گزیند اندوهگین نمی‌شود پس این بهشت را در برابر دنیائی خریداری

کنید

(۱) - الکنی و الالقاب ۸ / ۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۰

که نعمتهایش پایدار و گرفتاریهایش بی پایان نیست، (۱) بیدار و آگاه باشید و بدانید معاویه گروهی از فرومایگان عرب را بجنگ شما آورده است که دلهاشان بسته و سیاه است، ایمان را نمی فهمند و نمیدانند معنی حکمت چیست، معاویه آنها را بدنیا خوانده و آنها هم دعوتش را پذیرفته اند و بسوی باطل کشانیده و آنها هم تسلیم شده اند، شما را بخدا، شما را بخدا، ای بندگان خدا، حرمت دین خدا را نگهدارید و از سستی پرهیزید تا دستاویز مستحکم اسلام از هم ننگسلد و نور ایمان خاموش نشود و سنت پیامبر از دست نرود و باطل آشکار نگردد.

این جنگ بدر کوچک است و آخرین نبرد است، ای گروه مهاجر و انصار با آگاهی و بینش دینی پیکار کنید و بر اراده خود پابرجا بمانید، من می بینم که شما فردا با مردم شام روبرو میشوید آنها همچون خران فریادگر و قاطرهای پرصدا هستند که همچون گاوهایی که تیز میدهند بانگ برمی دارند و چون اسبهایی که سرگین می اندازند حرف میزنند».

معاویه که این خطابه را شنید با آهنگی که خشم از آن شعله می کشید گفت:
بخدا قسم اگر قضا و قدر الهی نبود و خدا نمیخواست که خلافت بما برسد، هر دو سپاه را بر من برمی انگیختی و بعد گفت ای زن چرا چنین کاری کردی و چنین سخنانی گفتی؟

عکرشه بنرمی گفت، شخص عاقل چیزی را که خوشش نمی آید تکرار نمی کند.
- راست گفتی نیازت را بگو.

- خداوند، صدقاتمان را بما بازگردانید و اموالی را که شایسته بودیم بما عنایت کرد

ولی اکنون آن حقوق از ما گرفته شده و فقیر ما،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۱

از نعمت و آسایش محروم است و دل شکسته ما را کسی تیمار نمی‌دارد، اگر چنین وضعی را دوست می‌داری هرگز از چون توئی شایسته نیست که خائنان را کمک کنی و ستمکاران را بخدمت گیری.

(۱) معاویه اعتنائی به استرحام آن بانو نکرد و گفت:

- ای زن، ما خودمان گرفتار کارهای بزرگی در مرزهای گسترده و دریاها بیگران هستیم و فرصتی که بشما برسیم نداریم.

- سبحان الله، خداوند هرگز حقی برای ما تعیین نکرده که موجب زیان دیگران باشد و او علام الغیوب است.

- هیهات ای مردم عراق، پسر ابو طالب شما را آگاهی بخشیده ولی شما نتوانستید در برابر من پایداری کنید و بعد دستور داد تا نیازش را برآورند و بخاندانش بازگردانند.

«۱».

(۲)

۸- دارمیه حجونی

او از زنان نامدار و نیکوی عرب بود که به شایستگی و عبادت و قدرت برهان و بحث همه جا شهرت داشت و نسبت به امیر المؤمنین محبتی خاص میورزید، وقتی که معاویه بخلافت رسید در سفری که به حجاز کرد بدنبال او فرستاد و گفت:

- حالت چطور است ای دختر حام (سیاهپوست)

- خوبم ولی من از اولاد حام نیستم و زنی قریشی از بنی کنانه‌ام که با خاندان تو خویشی دارند.

- راست گفتمی، آیا میدانی چرا بدنبال فرستادم؟

- سبحان الله، چیزی را که آگاه نیستم چگونه میدانم.
- بدنالت فرستادم تا از تو پرسم چرا علی را دوست میداری و با من دشمنی و به او محبت و به من عداوت میورزی؟

(۱) - بلاغات النساء ص ۷۰، عقد الفرید ۱ / ۲۱۵، صبح الاعشی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۲

- بهتر است مرا از پاسخ معاف بداری.

- هرگز معاف نمیدارم و برای همین بدنالت فرستاده‌ام.

(۱) - حالا که دست بر نمی‌داری می‌گویم، من علی (ع) را برای دادگش در بین مردم و مساواتش در تقسیم اموال دوست دارم و با تو دشمن هستم که با او بجنگ برخاستی و مقامی را که شایسته آن نبودی میخواستی. علی (ع) را دوست میدارم که پیامبر او را بولایت برگزید و مستمندان را دوست میداشت و دینداران را بزرگ می‌شمرد و تو را دشمن میدارم که خون مسلمانان را میریزی و گروهشان را پراکنده می‌سازی.

پسر هند خشمگین شد و بناسزاگوئی و مسخره پرداخت و گفت:

- راست می‌گوئی بهمین جهت است که شکمت گنده شده و پستانهایت بزرگ و سرین تو چاق شده است.

- ای معاویه، این مثل‌ها را برای مادرت هند میزنند.

- عصبانی نشود من از تو ستایش کردم زیرا وقتی شکم زنی بزرگ باشد بچه را در رحمش خوب می‌پرورد و با پستانهای بزرگش به او شیر زیاد میدهد و سرین عظیم هم به او مهابت می‌دهد.

دارمیه خشمش فرو نشست و معاویه به او گفت:

- تو علی را دیده‌ای؟

- بلی، بخدا او را دیده‌ام.

- او را چگونه دیدی؟
- حکومت او را به تکبر و غرور نینداخته بود و از نعمت به نشاط نیامده بود «۱».
- سخنش را شنیده بودی؟
-
- (۱) - در عقد الفرید آمده که گفت، من علی را دیدم که مانند تو مفتون حکومت و گرفتار و اسیر نعمت نبود.
- زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۳
- (۱) - بخدا قسم سخنانش دل‌های نابینا را روشن می‌ساخت و همچون روغن زیت پلیدی را از ظرف جانها میزدود.
- راست گفتمی، حالا اگر نیازی داری بگو.
- هر چه بخواهم میدهم؟
- بله، میدهم.
- صد شتر ماده سرخ موی را با نرها و چوپانهایش بمن بده
- با آنها چه میکنی؟
- کودکان را با شیرهاشان سیراب می‌کنم و از منافع آنها بزرگها را نگهداری مینمایم و بزرگواریهائی کسب می‌کنم و بین قبایل عرب صلح و سازش برقرار می‌سازم.
- اگر این شترها را بتو ببخشم، جای علی را در دلت می‌گیرم؟
- سبحان الله، پست‌ترین جائی را هم در برابر او نمیتوانی داشته باشی.
- معاویه بشگفت آمد و این شعر را خواند:
- اگر من درباره شما شکیبائی نورزم پس بعد از من به که امید حلم دارید
- شترها را بگیر، گوارایت باد و از بخشنده‌اش یاد کن که در جنگ بعوض دشمنی بتو جزای دوستی داد.
- و بعد گفت، بخدا اگر علی (ع) زنده بود یکی از این شترها را هم بتو نمیداد، دارمیه

گفت، نه بخدا قسم حتی یک موی آنها را هم از مال مسلمانان بمن نمی‌بخشید (۱)». در اینجا سخن ما، درباره ستمهای معاویه نسبت به شیعیان علی (ع) پایان می‌یابد و زجر و رنجها و اعدامها و ستمگریها

(۱) - بلاغات النساء، عقد الفرید و صبح الاعشی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۴

و تهدیدها و خوارگریهائی که از جانب معاویه و عامل جنایتکارش زیاد نسبت به دوستان علی (ع) بیرحمانه اجرا شد نشان گر این واقعیت تلخ و سیاه است که معاویه یکی از شرایط مهم صلح با امام حسن (ع) را که عدم تعرض بشیعیان اهل بیت بود نقض کرد و پیمان شکنی رسوای خود را نشان داد.

(۱)

کنگره حسینی

حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام در برابر اینهمه جنایتها و گستاخی‌هایی که معاویه بر ضد خاندان پیامبر معمول می‌داشت برای آگاهی مسلمانان در ایام حج کنگره‌ای در مکه تشکیل داد و گروهی انبوه از مهاجران و انصار و تابعین و دیگر کسانی را که برای انجام مراسم حج بمکه آمده بودند بشرکت در آن کنگره بزرگ دعوت فرمود و طی خطابه‌ای مردم را از جنایاتی که معاویه و کارگزارانش نسبت بخاندان رسول و شیعیان آنها ابراز میدارند آگاه کرد و از نقشه‌های سیاه معاویه که برای پوشانیدن و پامال کردن حق اهل بیت و دستورهای پیامبر در مورد تجلیل و تفضیل خاندانش طرح می‌شد پرده برداشت و حاضرین را ملزم فرمود که هر یک در بازگشت به وطن، این حقایق را به آگاهی مسلمانان آن سامان برسانند، اکنون جریان این کنگره را از قول سلیم بن قیس بیان می‌کنیم:

«یک سال پیش از مرگ معاویه با فرا رسیدن موسم حج، حضرت حسین بن علی (ع) بمکه رفت و عبد الله عباس و عبد الله جعفر همراهش بودند، حضرت در مکه همه مردان و زنان بنی هاشم و خدمتکارانشان را به همراه مهاجرین و انصاری که به حج آمده بودند فرا خواند و دیگر کسانی را که نیز می‌شناخت احضار کرد و همگی را دستور

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۵

داد که بمیان حجاج بروند و یاران پیامبر و افراد شایسته و سرشناس را بحضور در مجمعی که به تصمیم امام برپا میشود دعوت کنند.

(۱) در این کنگره که در اردوگاه منی تشکیل شد بیش از هفتصد نفر از تابعین و دویست نفر از اصحاب پیغمبر فراهم آمدند. در این وقت امام بسخن ایستاد و پس از ستایش و سپاس خدا فرمود:

اما بعد، این مرد سرکش ستمکار چنانکه می‌بینید و میدانید و گواهد نسبت بما و شیعیان ما بزرگترین جنایتها را انجام میدهد، اکنون میخواهم از شما درباره مسئله مهمی سؤال کنم اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم تکذیبم نمائید، سخنانم را بشنوید و بنویسید و بعد که بشهرها و قبیله‌های خود باز گشتید، کسانی را که مورد اعتماد شما هستند دعوت کنید و سخنان مرا به آنها برسانید، زیرا می‌ترسم بتدریج حقیقت کار ما کهنه و فراموش شود و ستمکاران بر آن پیروزی یابند.

آنگاه امام آیاتی را که از قرآن در شأن خاندان رسول آمده بود تلاوت و تفسیر فرمود و بعد احادیثی را که پیغمبر درباره پدر و برادر و مادرش و خودش و خاندانش بیان فرموده بود نقل کرد، صحابه همه سخنان امام را تصدیق کردند و گفتند راست می‌گوئی ما خودمان از پیامبر شنیدیم و گواهی میدهیم و تابعین هم گفتند ما این احادیث را از یاران معتمد پیغمبر شنیده‌ایم، امام فرمود شما را بخدا قسم این گفتار را بمسلمانان مورد اعتماد خود برسانید «۱». این نخستین کنگره‌ای بود که در اسلام تشکیل شد و امام در

آن مجمع، سیاست سیاه معاویه را محکوم کرد و مسلمانان را بقیام و مبارزه با حکومت و واژگونی قدرت او برانگیخت.

(۱) - سلیم بن قیس

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۷

(۱)

بیعت یزید

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۱۹

(۱) از مهمترین مواد قرارداد صلحی که بین امام حسن و معاویه بسته شده بود این بود که پس از معاویه خلافت اسلامی به امام حسن و بعد از او به برادرش امام حسین واگذار شود ولی وقتی که معاویه بر مقام خلافت استوار شد و حکومتش بی رقیب گردید تصمیم گرفت این پیمان را بشکند و به آن وفا نکند بلکه خلافت را در خاندانش موروثی سازد و این اقدام ناروا بگفته استاد سید قطب کاری بود که اسلام آن را برسمیت نمی شناخت و زائیده تعصب‌های خانوادگی و قبیله‌ای عرب جاهلی بود ولی این کار برای معاویه مانعی نداشت زیرا معاویه که پسر ابو سفیان و فرزند هند دختر عتبه بود دوری از روح و حقیقت اسلام را از آنها بمیراث میبرد (۱).

این اقدام نابجای معاویه از جاهلیت کور و تعصب قبیله‌ای او مایه می‌گرفت در صورتی که اسلام هر گونه افتخار نژادی و اشرافی و خانوادگی را محکوم کرده بود و برای احراز مقام حکومت، شایستگی و علم و کفایت را شرط میدانست و هر گونه امتیازی را که مغایر این شرایط بود ناچیز می‌شمرد چنانکه پیامبر فرمود کسی که یکی از کارهای مسلمانان را بعهده گیرد و در انجام آن بی‌پروائی کند لعنت خدا بر او است و از او هیچ

عذری و شفاعتی پذیرفته نمی شود تا بجهنم درآید (۲)».

(۱) - عدالت اجتماعی

(۲) - النصائح ص ۳۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۰

(۱) ولی معاویه که از حقیقت اسلام بدور بود با الهام گیری از تعصب کور جاهلی بمنظور انتقام گرفتن از اسلام و از هم گسستن رشته اتحاد مسلمانان بچنین کار ناروایی دست زد و تصمیم گرفت که خلافت اسلامی را بفرزند تبهکار و زشتخوی و پلیدش یزید واگذار کند، یزیدی که هرزگی و نابکاری او را شاعر بزرگ و نابغه، بولس سلامه با این اشعار مجسم می سازد:

توجه کن به دارنده تختی که خدا را از یاد برده و سرگرم زنان خنیاگر نمکین است
هزار الله اکبر برابر نیست برای یزید با یک مشت شراب

زبانش را به عشق دوشیزگان میچرخاند و نمیتواند لبهایش را به بوسه های آبدار بیالاید.
«۱»

عبد الله بن حنظله صحابی بزرگ پیغمبر که راهب لقب یافته بود و در واقعه حره بقتل رسید درباره یزید گفت هرگاه بسوی یزید میرفتیم می ترسیدیم که سنگی از آسمان بر ما فرود آید زیرا او با مادران و خواهران و دخترانش همخوابگی میکرد و شراب میخورد و نماز نمی خواند و بخدا قسم اگر کسی هم از مردم با من همراهی نکند من در راه خدا با او مبارزه می کنم و خود را بخطری که پاداش آن خیر است می اندازم (۲)».

منذر بن زبیر هم درباره یزید بهنگام مسافرتش بمدینه گفت:

یزید صد هزار دینار بمن جایزه داد و مرا از افشای این بخشش منع نکرد، بخدا قسم او شراب میخورد و بخدا قسم آن قدر مست میماند که نمازش از بین میرفت. (۳)»

(۱) - ملحمة الغدير ص ۲۲۷

(۲) - تاريخ ابن عساکر ۷ / ۳۷۲، تاريخ خلفاء سيوطی ص ۸۱

(۳) - البداية و النهاية ۸ / ۲۱۶، کامل ابن اثیر ۴ / ۴۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۱

(۱) بگفته ابن فلیح، ابا عمرو بن حفص به پیش یزید رفت و مورد احترام یزید قرار گرفت و جایزه‌ای بزرگ از او دریافت داشت ولی چون بمدینه بازگشت در کنار منبر پیغمبر ایستاد او مردی سرشناس و شایسته بود و در برابر مردم از مفاصد یزید سخنها گفت و بصراحت اقرار کرد که یزید همیشه مست است و نمازش را نمی‌خواند «۱». معاویه خودش هم از تبهکاری پسرش آگهی داشت و میدانست که او مرتکب همه گونه زشتیها میشود و همیشه شراب میخورد و نماز نمیخواند و دلیل آگاهی او به کردار یزید نامه‌ای است که به او می‌نویسد و بسرزنش فرزندش میپردازد.

متن نامه: بمن گزارش داده‌اند که تو بزهای شراب و لهو و گناه برپا میکنی چنانکه خداوند در قرآن فرمود (آیا بر فراز هر تپه‌ای خانه‌ای برای هوسرانی برپا می‌کنید و گمان می‌برید همیشه در این خانه‌ها میمانید) و کار را بجائی کشانیده‌ای که گناهان را به آشکارائی مرتکب میشوی و زشتی‌هایت را از پرده به بیرون انداخته‌ای، ای یزید بدان که مستی ترا از سپاس نعمت خدا و عنایت‌هایش بازمی‌دارد و این گناهی عظیم و فاجعه‌ای بزرگ است و ترک نمازهای واجب در وقت‌های بزرگترین بلاها را بار می‌آورد دیگر آنکه عیب‌ها را نیکو می‌شماری و گناهان را بی‌پرده انجام میدهی و شرم و حیا را کنار گذارده و پرده‌ها را دریده‌ای، پس از این تبهکاریها خود را در امان مپندار و بکردار سیاهت معتقد مباش. «۲»

پس چگونه معاویه با آگهی کاملی که از ارتداد پسرش از دین داشت و میدانست که او حرام خدا را حلال میداند و در منجلاب

(۱) - تاریخ ابن عساکر ۲۸ / ۷

(۲) - صبح الاعشی ۲۸۸ / ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۲

شهووات غرق شده او را بر دوش مسلمانان سوار کرد و حکومتش را بر مردم واجب شمرد؟ شک نیست که این اقدام نابجای معاویه پدیده کینه‌ای بود که از اسلام بدل داشت و بحکم تعصب جاهلی که همچنان در جانش سر میکشید به این خیانت مبادرت کرد.

(۱) معاویه نهایت کوشش را بکار میبرد تا نقشه سیاهش را اجرا کند و یزید را بجانشینی خودش برگزیند و بمدت هفت سال به راضی کردن مردم و بخشندگیها و بریز و پاشها و نزدیک ساختن اذهان دور مردم به این مسئله شوم پرداخت «۱» و چون زیاد بن ابیه که مخالف جانشینی یزید بود هلاک شد معاویه با کوششی بیشتر برای استقرار خلافت یزید بدست و پا افتاد «۲».

او بهمه وسائل ناروا و نادرستی که مسلمانان به آنها عادت نداشتند و اسلام بنفی آنها پرداخته بود چنگ زد تا حکومت را در خاندان امیه استقرار و استمرار دهد و خلافت راستین اسلامی را بحکومتی سیاه و ستمگرانه تبدیل سازد، همه این اقدامات بروزگار حیات امام حسن انجام می شد ولی از بیم مخالفت امام آن را آشکار نمی کرد ولی پس از آنکه امام را بشهادت رسانید به آشکارائی خلافت یزید را بطور رسمی اعلام داشت و اکنون برخی اقدامات معاویه را که در این مورد صورت گرفت بیان می کنیم.

(۲)

دعوت مغیره

نخستین کسی که پیشنهاد این بیعت ناخجسته را کرد مغیره بن شعبه همان تبهکار یک چشم ثقیف بود که در اسلام کارهای زشتی

(۱) - عقد الفرید ۲ / ۳۰۲

(۲) - تاریخ طبری ۶ / ۲۷۰، عقد الفرید ۲ / ۳۰۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۳

از او سرزده بود «۱» چنانکه مورخین می‌نویسند بدان جهت مغیره به این کار دست زد که شنید معاویه می‌خواهد او را از فرمانداری کوفه برکنار کند، بهتر دید که خودش بدمشق برود و از حکومت استعفا دهد تا مردم بگویند خودش به ادامه حکومت علاقه‌ای نداشت، وقتی که بدمشق رسید تصمیم گرفت پیش از دیدار معاویه بملاقات یزید برود و او را به خلافت بعد از پدرش تهنیت گوید و از این جهت برای ادامه حکومتش راهی پیدا کند وقتی که به پیش یزید رفت به او گفت:

«یاران محمد که دارای شخصیت و اعتباری بودند از دنیا رفتند و بزرگان قریش و سالمندان آنها چشم از جهان پوشیدند و در میانه فرزندان‌شان که باقی مانده‌اند تو از همه برتر و در اندیشه و آگاهی به سنت و سیاست از همگان بهتر هستی با اینهمه نمیدانم چرا امیر المؤمنین برای خلافت تو از مردم بیعت نمی‌گیرد؟»

یزید سبک‌مغز مغرور از شنیدن این مژده بهیجان آمد و شادمانی فراوانی سرپایش را فرا گرفت و به مغیره گفت:

تو عقیده داری که این کار انجام می‌یابد؟ مغیره گفت آری.

یزید با شتاب پیش پدرش معاویه رفت و پیشنهاد مغیره را به آگهی او رسانید، معاویه خوش حال شد و بدنبال مغیره فرستاد و سخنان یزید را برایش بازگو کرد. مغیره جریان را تصدیق نمود و برای اینکه معاویه را تحریک کند و او را به انجام چنین کاری بازدارد بزبان منافقی که خیر را نمی‌شناسد و به آن هرگز نمی‌اندیشد بمعاویه چنین گفت:

(۱) - از کج رویهای مغیره یکی این بود که او برای نخستین بار در اسلام رشوه گرفت و دیگر اینکه در جریان استلحاق زیاد واسطه بود و بالاخره مسئله بیعت یزید به پیشنهاد او انجام یافت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۴

(۱) «ای امیر المؤمنین تو خودت دیدی که پس از قتل عثمان چه اختلافی پدید آمد و چه خونهایی ریخته شد، اکنون که فرزندی چون یزید داری او را بجانشینی خود برگزین تا چنانچه حادثه‌ای برای تو رخ دهد پسرت پناه مردم و جانشین تو باشد و دیگر خونی ریخته نشود و فتنه‌ای برنخیزد».

این سخنان همان آرزویی بود که معاویه از دیرباز در دل داشت بدین جهت با همان نیرنگ همیشگی از راه مشورت گفت: در این باره چه اشخاصی بما کمک می‌کنند؟ مغیره گفت «راضی کردن مردم کوفه بعهد من، زیاد هم مردم بصره را وادار بقبول می‌کند و وقتی که این دو شهر تسلیم شد دیگر کسی نمیتواند مخالفت کند» معاویه رأی او را پسندید و او را در حکومتش ابقا کرد و دستور داد که به کوفه بازگردد و برای انجام این کار تلاش کند، مغیره از حضور معاویه بیرون آمد و به نزد قوم و قبیله‌اش رفت، بستگانش درباره کارش از او پرسیدند، مغیره گفت:

«پایه معاویه را در منجلابی فرو بردم که برای امت محمد (ص) سرنوشت درازی خواهد داشت و چنان کارشان را گره زدم که هرگز باز نخواهد شد» و به این شعر استشهاد کرد:

بمانند من که از رازها آگاهم آیا دشمنان به عداوت برمی‌خیزند مغیره راهی کوفه شد و تا به آنجا رسید گروهی از دار و دسته خود را که بخاندان معاویه مهر می‌ورزیدند فراهم آورد و جریان را با آنها در میان گذاشت آنها رأیش را پذیرفتند و اعلام همکاری کردند، مغیره ده نفر را انتخاب کرد و بهر کدام سی هزار درم رشوه داد و آنها را به پیش معاویه فرستاد و ریاست این هیئت را به پسرش موسی واگذاشت.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۵

(۱) آنها بحضور معاویه رفتند و بمعاضه دربار یزید مبارکباد گفتند و از او خواستند که این اقدام را بزودی انجام دهد، معاویه از آنها تشکر کرد و گفت این راز را همچنان پنهان نگه دارید، بعد به پسر مغیره رو کرد و گفت:

- پدرت دین اینها را بچند خرید.

- به سی هزار درهم

معاویه خندید و گفت چه دین کم ارزشی داشتند.

معاویه برای رسیدن بمقصود خود بخیرداری دین مردم پرداخت و بهر وسیله‌ای که او را بهدش برساند دست زد، وسیله‌های ننگینی که مسلمانها به آنها عادت نداشتند و اسلام چنان اقداماتی را محکوم می‌ساخت.

(۲)

نمایندگان شهرستانها

معاویه دعوتنامه‌هایی رسمی برای شخصیت‌های سرشناس کشور اسلامی فرستاد و آنها را بدمشق فرا خواند تا دربار یزید با آنها گفتگو کند و چون همگی حضور یافتند به پنهانی ضحاک بن قیس فهری را احضار کرد و به او گفت:

«وقتی که در حضور نمایندگان شهرستانها بمنبر رفتم و سخنانی دربار پند و موعظه ایراد کردم تو از من اجازه سخنرانی بگیری و چون اجازه یافتی حمد و سپاس خداوند را بجای آور و بعد دربار یزید آنچه شایسته است بگو و از برتریها و نیکوئیهای او آنچه میتوانی بزبان آور و از من بخواه تا او را بجانشینی خود انتخاب کنم تا منم حاضرین را بقبول چنین اقدامی دعوت کنم و از خداوند می‌خواهم که این کار با خیر و خوشی انجام یابد».

و بعد چند نفر از دار و دسته فرومایه خود را که بوئی از دین

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۶

نبرده بودند و آن را به ارزش اندک میفروختند احضار کرد، آنها عبارت بودند از عبد الرحمن پسر عثمان ثقفی و عبد الله پسر مسعده فزاری و ثور پسر معن سلمی و عبد الله پسر عصام اشعری که دعوت معاویه را در انجام مأموریت خائنانه خود پذیرفتند. (۱) معاویه در حضور هیئت‌های وارده بمنبر رفت و پاره‌ای سخنان فریبکارانه که میخواست گفت در این وقت ضحاک پسر قیس اجازه سخن خواست و پس از کسب اجازه به ستایش خدا پرداخت و بعد چنین گفت:

«خداوند امیر المؤمنین را شایسته بدارد و ما را از حکومتش بهره‌مند سازد. ما، در روزگار خود به اتحاد و دوستی و اختلاف و پراکندگی دچار بوده‌ایم و دریافتیم که آنچه پراکندگیها را فراهم می‌آورد و امنیت را پدید می‌سازد و خونها را نگه میدارد و امیدهای را که داریم بما باز میگرداند و به آرزوهایمان میرساند همان است که امیر المؤمنین هم به آن امید می‌بندد یعنی اتحاد همگانی و یکپارچگی مردم، و اگر ما چنین نعمتی را از دست بدهیم خیری نمی‌بینیم، روزگار هم کج رفتار است و تغییر پذیر چنانکه خداوند میفرماید:

(خداوند را هر روز اراده و شانی است) و ما نمی‌دانیم که روزگار چه بازی‌هایی می‌کند.

تو هم ای امیر المؤمنین سرانجام خواهی مرد چنانکه پیش از تو پیامبران خدا و خلفاء او از دنیا رفتند، از خدا می‌خواهیم که بتو توفیق عنایت فرماید، اکنون یزید پسر امیر المؤمنین را می‌بینیم که روشی نیکو و خوئی خوش دارد و پیشوائی خجسته است و خداوند محبت او را در دل‌های مسلمانان جای داده و در عقل و سیاست و روش پسندیده‌اش شبیه امیر المؤمنین است که تا کنون بخوبی بر ما

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۷

حکومت رانده و ما را از هر جهت خشنود ساخته است اکنون شایسته است که امیر

المؤمنین که خدایش گرامی داشته فرزند خود یزید را بخلافت برگزیند و او را پس از خویش پناهگاه و پیشوای ما قرار دهد تا به پناه او در آئیم زیرا هیچ کس از او باین مقام شایسته تر نیست پس اراده خود را بر این کار استوار دار خداوند ترا تأیید کند و ترا در اداره امور ما موفق فرماید»

(۱) سخنان ضحاک گویای نهاد ناپاک اوست که برای رسیدن به منافع پلید خود همه ارزشهای انسانی را زیر پا گذاشت.

پس از سخنان ضحاک، همکاران فرومایه او به تأیید گفتارش پرداختند و فضیلتها و امتیازاتی فراوان برای یزید تراشیدند و از نبوغ و کرامتش سخنها گفتند و نامها و لقبهای بزرگ و دروغینی باو چسبانیدند و ستایشهای نابجائی که فاقد آنها بود ازو کردند و حاضرین را نیز برانگیختند که به ثناگوئی یزید پردازند و خدا میداند که آنها با چنین گفتار دروغ و فریبنده‌ای او را به بدبختی و هلاکت و بدنامی و رسوائی و نفی همه سنت‌ها و مقدسات اسلامی کشانیدند.

وقتی که چرب‌زبانیهای این گروه فرومایه پایان یافت معاویه متوجه نمایندگان عراق شد تا نظر آنها را در این باره آزمایش کند، رئیس آن هیئت احنف بن قیس مرد بردبار عرب و پیشوای تمیم بود.

معاویه از او خواست تا نظرش را ابراز کند، احنف بسخن ایستاد و خداوند را ستایش کرد و بعد بمعاویه روی کرد و گفت:

«خداوند امیر المؤمنین را شایسته بدارد، مردم روزگار بسیار بد دیروز را گذرانیدند و اکنون زمان خوبی را در پیش دارند، یزید پسر امیر المؤمنین فرزند نیکوئی است که از پستان روزگار شیر سرشاری نوشیده است، ای امیر المؤمنین بیاد آور که پیش از این خلافت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۸

را پس از خود به چه کسی واگذارده‌ای آنگاه پیشنهادی را که بتو می‌کنند رد کن،

متوجه باش که این مستشاران فریبت ندهند و در کارت اظهار نظر نکنند چون خودت از دیگران بیناتر و به پایداری در قبول طاعت داناتری و خوب میدانی که مردم حجاز و عراق بچنین کاری رضایت نمی‌دهند و مادام که حسن (ع) زنده است با یزید بیعت نمی‌کنند».

(۱) احنف حق نصیحت را بجا آورد و معاویه را بحقیقت راهنمایی کرد و به او فهمانید که بگفتار جیره‌خوارانی که منافع خود را بر مصالح مسلمانان ترجیح میدهند گوش ندهد و به آشکارائی گفت که مردم حجاز و عراق مادام که فرزند و سبط بزرگ پیامبر زنده است بچنین بیعتی تن در نمی‌دهند.

سخنان احنف، خشم خود فروخته‌ها و سودپرستهای را که مزدور و مجری نقشه‌های پلید معاویه بودند برانگیخت و ضحاک قیس همان جلاد نابکاری که خون هزاران مسلمان را در زمان خلافت علی (ع) ریخته بود دوباره بسخن ایستاد و گفت: «خداوند امیر المؤمنین را بشایستگی هدایت فرماید، مردم منافق عراق جوانمردیشان در نهادشان تفرقه افکنی و پیوندشان در دینشان پراکنده سازی است حق را بدیده هوس می‌بینند گویا همیشه به پشت سرشان نگاه میکنند و از سرانجام کارشان بیمی ندارند و در نادانی و بازیگری بسر می‌برند و خدا را مراقب کارشان نمی‌دانند ابلیس را برای خود خدا گرفته‌اند و شیطان هم آنها را بحزب خود پیوسته است، هر کس به آنها نزدیک شود شادمان نمی‌شود و آن کس که از مردم عراق جدا گردد زبانی به او نمی‌رسد، پس ای امیر المؤمنین رأی آنها را بگلوگاهشان و سخنانشان را

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۲۹

بسینه‌شان بازگردان، حسن و اطرافیان او را در سلطنتی که خداوند در زمینش بمعواویه عنایت کرده چه حقی است، که دور است خلافت از طریق زنان بکسی برسد و غیر از طریق مردان در محیط قدرتمندان کسی آن را بدست آورد، پس ای مردم عراق دلهاتان را در اختیار پیشواتان قرار دهید همین پیشوائی که کاتب پیامبر و خویشاوند اوست با

شما از در دوستی و سازش درمی آید و با دوستی و فرمانبرداری او در آینده بهره مند میشوید».

(۱) بیاد نمی آید که مردم عراق بچنین ناسزا و سرزنشی یاد شوند و بچنین وضع دردناکی گرفتار گردند ولی این خود عراقیها بودند که برای خودشان چنین سرنوشت شومی را بوجود آوردند و با تنها گذاشتن علی (ع) و فرزندانش وضعی پیش آمد که تبهکاری مثل ضحاک فرومایه به آنها بتازد و حیثیت آنها را در هم کوبد. با وجود چنین گفتاری بازهم احنف تسلیم نظر معاویه نشد و بسخنان ضحاک اعتنائی نکرد و معاویه را در صورت اقدام بچنین کاری تهدید بجنگ کرد و گفت:

«ای امیر المؤمنین، ما برای شناخت تو در قریش بررسی کردیم و ترا مردی بزرگوار و سخت پیمان و وفادار شناختیم، تو خود میدانی که عراق را به نیروی سپاه نگشودی و بر آن دست نیافتی، بلکه با حسن بن علی پیمان بستی و طبق یکی از شرایط آن، خلافت بعد از تو باید به حسن برسد، اگر باین پیمان وفا کنی مردی وفاداری و گر بخواهی آن را بشکنی باید بدانی که در پشت سر حسن سپاهییانی ارزنده و نیرومند با شمشیرهایی تیز قرار دارند که اگر بخواهی یک وجب از روی فریب پیش بیائی، آنها را باندازه یک دست از پیروزی در برابر خود می بینی، تو خودت میدانی که مردم عراق پس از دشمنی ترا دوست نخواهند داشت و علی و حسن (ع) را که همیشه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۰

دوست میدارند دشمن نخواهند داشت و این حقیقت همچنان پابرجاست و دگرگونی نیافته است اکنون همان شمشیرهایی که عراقیها در صفین برویت کشیدند بدوش دارند و همان دلهای سرشار از کینه تو در نهاد آنها قرار دارد و بخدا قسم که مردم عراق حسن را از علی بیشتر دوست دارند»

(۱) احنف در نصیحت معاویه چیزی فروگذار نکرد و از دوستی مردم عراق نسبت بخاندان پیامبر و مهربی که به امام حسن (ع) میورزند سخن گفت و بیان داشت که حتی

نسبت به او از علی (ع) هم اخلاص بیشتری دارند و چنانچه معاویه بخواهد جانشینی یزید را اعلام کند آماده نبرد با او هستند.

در این وقت عبد الرحمن بن عثمان، سخنان احنف را مردود شمرد و معاویه را به اجرای مقاصدش برانگیخت و چنین گفت:

«خدایت شایسته بدارد ای امیر المؤمنین، آراء مردم مختلف است ولی بیشترشان براه کج میروند، کسی را بحقیقت راهنمایی نمی کنند و دعوت درست اندیشان را هم نمی پذیرند، از رأی خلفاء کناره می گیرند و با سنت و قضای الهی مخالفت میورزند، تو اکنون برای یزید موقعیت خوبی را انتخاب کرده و او را برای خلافت مسلمین برگزیده‌ای، حالا که خداوند ترا اختیار کامل داده، تصمیم خود را بگیر و اینهمه گفتگو را تمام کن، یزید در دانش و بردباری از همه ما برتر و در بخشندگی بخشنده تر و در دودمان و نژاد بزرگتر است، تجربه‌ها اندیشه‌اش را استوار کرده و طریق رهبری را آموخته است مبادا کسی ترا از انتخاب او بازدارد و اراده‌ات را متوقف سازد، چنین کسی از حقیقت بدور و نافرمان است که بدنبال فرصت میگردد تا فتنه گری آغاز کند، زبانش پیچیده باطل است

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۱

(۱) و در دلش دردی بزرگ میدود اگر سخن بگوید بدترین سخن گویانست و اگر خاموش بماند از روی سرگشتگی و بیچارگی است، تو خودت آنها را خوب می شناسی و میدانی که نسبت بتو چگونه اند، آنها از تو بدورند و همیشه در اندیشه نفاق افکنی هستند، پس با بیعت یزید، اندوه را از ما بردار و پراکندگی مردم را به پیوستگی برسان اکنون که به انتخاب او راهنمایی شده‌ای از اراده‌ات دست مدار و از آهنگی که داری بازمان، این رأی ما و تو است و حق هم با ما و تو است از خداوند یاری و حسن عاقبت را برای تو و خودمان درخواست می کنم».

این سخنان نقشی پلید از دل پراضطراب گوینده‌ای است که جانش را گناه و نافرمانی

خدا در بر گرفته و با همه بدیها همراه است و از خیر دوری گزیده است. در اینجا معاویه بتهدید مخالفان پرداخت تا حاضرین را در برابر اراده‌اش تسلیم کند و به بیعت با یزید وادارد و در این باره چنین گفت:

«ای مردم، شیطان برادران و دوستانی دارد که او را یاری می‌کنند و همیشه از کمک آنها بهره‌مند میشود و بزبان آنها سخن میگوید، اگر به طمع امید بندند بسویش می‌شتابند و اگر بی‌نیاز شوند کنار می‌روند، همیشه به فتنه‌انگیزی و بدکاری دست می‌زنند و آتش بیار نفاق و تفرقه اندازیند، عیب‌گیر و شکاکند، اگر رشته کاری را بدست آورند سختگیرند و اگر به سرکشی دعوت شوند زیاده روند، هرگز دست از کارهایشان برنمی‌دارند و تباهی را ریشه کن نمی‌کنند و پند نمی‌گیرند تا اینکه صاعقه خواری و بدبختی بر سرشان بیاید و خطرهای بزرگ و دردناک نابودشان کند و ریشه آنها را مثل ریشه سست قارچ از بیخ برکند، و اینها شایسته چنین سرنوشتی زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۲

هستند البته که شایسته‌اند، ما پیشنهاد خود را دادیم و آنها را ترساندیم اگر این سخنان سودی داشته باشد».

(۱) معاویه با چنین تهدید هراس‌انگیزی که نظیر آن را کسی بیاد نداشت اندیشه سیاه خود را تحمیل کرد و بعد ضحاک قیس را بیاداش این خوش خدمتی بفرمانداری کوفه پس از مرگ مغیره منصوب کرد و عبد الرحمن را نیز حکومت جزیره بخشید، یزید بن مقفع هم در این میان برخاست و فریاد زد:

این امیر المؤمنین است و اشاره به معاویه کرد.

بعد گفت اگر او بمیرد این جانشین اوست و اشاره به یزید کرد.

و بعد گفت هر کس مخالفت کند جزایش این است و اشاره بشمشیر کرد.

معاویه او را تحسین کرد و گفت تو بهترین و گرامی‌ترین سخنورانی.

معاویه با اینگونه تهدید آشکارش فرزند تبه‌کار و زشتخوی خود یزید را بجانشینی خود

نشانید و اگر شمشیرش نمی‌بود هرگز در این راه به پیروزی نمی‌رسید، وقتی که احنف بن قیس دید معاویه دست‌بردار نیست و اراده‌اش را بزور عملی میکند به او گفت: «ای امیر المؤمنین، تو خودت بشب و روز پنهان و آشکار فرزندت آگاهی، اکنون اگر میدانی که وجودش برایت خیر است او را انتخاب کن و اگر میدانی برای تو موجب شر خواهد بود او را از مقام و لذت دنیا برخوردار مکن زیرا خودت بسوی آخرت میروی و برای آخرت تو هرگز توشه‌ای جز کردار نیک، سودمند نخواهد بود. و با آن که تو در برابر پروردگار هیچ عذری نداری اگر بخواهی یزید را بر حسن و حسین (ع) پیشی دهی و تو خودت میدانی که آنها

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۳

کیستند و چه مسیر مقدسی در پیش دارند اکنون چاره‌ای ندارم جز اینکه این آیه را بخوانم و بگویم (خداوندا شنیدیم و فرمان بردیم و آمرزش ترا امیدواریم و بازگشت‌مان بسوی تو است) «۱».

(۱) معاویه بگفتار اندرز‌آمیز احنف اعتنائی نداشت و فکر نکرد که مسلمین با خلافت یزید دچار چه نکبتی خواهند شد، یزید همان شراب‌خواری که همیشه مست است و با میمونها و سگها بازی میکند.

معاویه فرزندش را در کاخ سرخ بر مسندی نشانید و خودش با یزید بعنوان ولایت عهد بیعت کرد و فرمان داد تا مردم هم با او بیعت کنند، یکی از خود فروختگان فرومایه پیش آمد و به پدر و پسر سلام کرد و بعد بمعاویه گفت، ای امیر المؤمنین اگر این را (اشاره به یزید) به خلافت انتخاب نمی‌کردی کار مسلمانان تباه می‌شد.

معاویه به احنف رو کرد و گفت: ای ابا بحر چرا چیزی نمی‌گوئی؟

احنف گفت اگر سخت را تصدیق کنم از خدا میترسم و اگر تکذیب کنم از شما میترسم.

معاویه گفت خداوند ترا در اطاعتت پاداش خیر دهد.

وقتی که احنف از قصر سرخ بیرون آمد با آن مرد فرومایه روبرو شد او پاداش فراوانی از معاویه گرفته بود و با معذرت به احنف گفت:

«ای ابا بحر، من میدانم که معاویه و پسرش بدترین مخلوق خدایند، اما اینها پول فراوانی را فراهم کرده و در خانه‌هایی در بسته نگهداشته‌اند و برای بیرون کشیدن این پولها چاره‌ای جز آنچه گفتم و شنیدی نیست» (۲).

(۱) - الامامة و السياسة ۱ / ۱۷۴ - ۱۸۰

(۲) - تاریخ ابن خلکان ۱ / ۲۳۰، تمدن اسلامی ۴ / ۷۶ - ۷۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۴

(۱) معاویه با این بیعت ناخجسته شکافی بزرگ در بنیان اسلام پدید آورد که شاعر بزرگ عرب عبد الله بن هشام سلولی در اشعار خود بتصویر این اقدام ناهنجار پرداخته و سراسیمگی خود و مسلمانان را از خلافت یزید این چنین بیان کرده است:

اگر رمله و هند هم بیایند ما بعنوان ملکه مؤمنان با آنها بیعت می‌کنیم
اگر خسروی بمیرد خسرو دیگری برپاخیزد از پس سه کس که هماهنگ بودند
ای کاش که ما هزاران مرد داشته باشیم افسوس که چنین نیروئی نداریم
در آن صورت چنان شما را میزدیم که بمکه برسید و در آنجا کاسه‌لیسی کنید.
چنان خشم ما را فرا گرفته که اگر بیاشامیم خون بنی امیه را سیراب نمی‌شویم
مردم شما دارند نابود میشوند و شما در بی‌خبری بشکار خرگوش مشغولید (۱). همه مسلمانان در همه جای میهن اسلامی از چنین حادثه بزرگی به فریاد و نفرت آمدند زیرا مقام خلافت مانند مقام کسری و قیصر نبود که بمیراث رسد، بلکه به عقیده اهل سنت و جماعت بایستی در شورای مسلمانان مطرح شود و هر کس را که نمایندگان مردم انتخاب کردند به خلافت رسد و بعقیده شیعه: مقام خلافت همچنانکه پیامبر فرموده حق شرعی امیر المؤمنین و فرزندان اوست.

(۲) معاویه پس از آنکه در شام برای یزید بیعت گرفت بخشنامه‌ای

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۳۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۵

برای همه کارگزارانش در شهرها فرستاد و از آنها خواست تا از همه مردم برای یزید بیعت بگیرند، (۱) همه کارگزارانش این فرمان را پذیرفتند مگر مروان بن حکم که از شدت خشم باد در دماغش افتاد زیرا او از شیوخ بنی امیه بود و انتظار داشت که پس از معاویه خلافت به او برسد و با شتاب به همراه گروهی از کس و کارش راهی شام شد و به نزد معاویه رفت و با خشمی شدید گفت:

«ای امیر المؤمنین، کار مسلمانان را بدرستی انجام ده و کودکان را بسرپرستی آنها انتخاب نکن، بدان که در خاندان امیه اشخاصی همانند تو هستند که در کارهای مهم با تو همکاری می‌کردند».

معاویه از در فریبکاری درآمد و بنرمی گفت، تو مانند امیر المؤمنین هستی که در همه سختی‌ها یاور و پشتیبان او بوده‌ای در این صورت پس از یزید، جانشین او خواهی بود. بعد فرمان ولیعهدی مروان را پس از یزید به او داد و او را از دمشق با احترام روانه مدینه کرد و چون بمدینه رسید او را از کار برکنار کرد «۱» و سعید بن عاص و بگفته دیگر ولید بن عقبه را بجای او فرماندار مدینه ساخت و به او نوشت که از مردم مدینه برای یزید بیعت بگیرد ولی او در انجام مأموریتش دچار سستی و شکست شد زیرا همه مردم مدینه پیشنهاد معاویه را درباره یزید رد کردند و نافرمانی خود را در برابر خلافت یزید اعلام داشتند، بخصوص فرزندان معروف و بزرگوار مهاجرین و انصار که آشکارا به مخالفت برخاستند و خشم و امتناع خود را ابراز داشتند و به تحقیر یزید پرداخته و خود را برای مبارزه با خلافت او آماده کردند.

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۳۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۶

(۱)

سفر معاویه بمدینه

با مخالفت شدیدی که مردم مدینه نسبت بخلافت یزید ابراز داشتند و همگی به طرد او پرداختند، معاویه تصمیم گرفت خودش بمدینه برود و با بزرگان این شهر به گفتگو پردازد و با پرداخت پولهای کلان دل و دین مردم را خریداری کند و آنها را هم که دین فروش نیستند با تهدید تسلیم کند و کار خلافت پسرش را روبراه سازد، بهمین جهت راهی مدینه شد و این سفر در سال پنجاه هجری روی داد.

معاویه بمحض ورود بمدینه بدنبال عبد الله عباس و عبد الله جعفر و عبد الله عمر و عبد الله زبیر فرستاد و وقتی که همگی حاضر شدند بدربانش گفت کسی را بداخل راه ندهد و بعد به آنها رو کرد و گفت:

«ستایش خدائی را که ما را به ستایش خود فرمان داده و پیدایش نیکویش وعده فرموده است، او را بفراوانی می ستائیم چنانکه او هم نعمتهای بسیار بما ارزانی داشته و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست و یکتا و بدون همتاست و گواهی میدهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست.

اما بعد، سن من زیاد و استخوانم سست و مرگم نزدیک شده است و بزودی خدا مرا بسوی خود میخواند و منم دعوتش را می پذیرم، اکنون میخواهم پسرم یزید را بجانشینی خود برگزینم و لازم دانستم که رضایت شما را بدست آورم، شما عبد الله های قریش و نیکمردان و فرزندان نیکوکاران آنها هستید، مانعی نداشت که حسن و حسین را هم به اینجا دعوت کنم ولی با حسن رأیی که نسبت به آنها دارم و دوستی فراوانی که به آنها ابراز میکنم در هر صورت

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۷

آنها پسران علی هستند، اکنون شما پاسخ خیر و موافق خود را ابراز دارید خدایتان رحمت کند».

(۱) در اینجا سخنان معاویه در نهایت نرمی و همراه با ستایش و چاپلوسی بود ولی این مردان شجاعی که برگزیده گروه عرب و مسلمین و در اندیشه و اقدام مورد توجه عموم بودند پیشنهاد معاویه را نپذیرفتند و سخنش را مردانه برگردانیدند و آن کس را که شایسته خلافت است معرفی کردند، نخستین کسی که بسخن آمد دانشمند امت، عبد الله عباس بود که در پاسخ معاویه چنین گفت:

«ستایش خدائی را سزااست که بما ستایشگری آموخت و سپاس بر نعمت‌ها و آزمایشهای نیکویش را بر ما واجب فرمود و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست و یکتا و بی‌همتا است و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده اوست و درود خدا بر محمد (ص) و خاندانش باد.

اما بعد تو سخن گفتی و ما خاموش ماندیم و حرفهایت را شنیدیم، خداوند که ثنایش جلیل و نامهایش مقدس است محمد (ص) را به پیامبریش برگزید و وحی آسمانی را بر او فرود آورد و بر همه بندگانش بزرگی و شرف و برتری بخشید پس شریف‌ترین مردم کسی است که تشریف پیوستگی او را دریابد و سزاوارترین مردم، خاصان خاندان اویند پس مردم باید تسلیم فرمان پیامبر باشند زیرا خداوند او را برگزیده است و به علم خود او را به نبوت رسانیده و او دانا و آگاه است، از خداوند برای خود و شما آمرزش میخواهم».

(۲) پس از او عبد الله جعفر رشته سخن را بدست گرفت و گفت:

«ستایش خدای راست که شایسته حمد و هدف ستایش است، او را به ستایشی که به ما الهام کرده می‌ستائیم و برای ادای حق او بسویش روی می‌آوریم، گواهی میدهم که خدائی جز او نیست

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۸

و یگانه و بی‌همتاست و پناه نیازمندان است و زن و فرزندی ندارد و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست.

اما بعد، چنانچه در مورد خلافت بقرآن توجه کنیم میفرماید:

(در کتاب خداوندی همبستگان برخی از آنها بر دیگران شایستگی دارند) و اگر به سنت پیامبر مراجعه کنیم، پیامبر بخاندان خود ولایت داده است و اگر روش شیخین ابو بکر و عمر را در نظر بگیریم که نسبت بخاندان رسول احترامی خاص قائل بودند می‌بینیم که هیچ‌یک از مردم برتر و کاملتر و شایسته‌تر از خاندان پیامبر به احراز خلافت نیستند.

(۱) بخدا قسم اگر آنها بزمامداری مسلمانان برسند، حق در جایگاهش قرار میگیرد و خدا اطاعت میشود و فرمان شیطان کنار میرود و حتی دو شمشیر در اختلاف امت کشیده نمی‌شود، پس ای معاویه از خداوند بترس تو اکنون زمامدار مسلمانانی و ما رعیت تو هستیم، پس بمصالح مردم توجه کن که فردا در پیشگاه خدا مسئول هستی و اینکه نام پسر عموهای من را بردی بخدا قسم هرگز بحقیقت نمیرسی و حق را نمی‌یابی مگر که حق آنها را بشناسی و تو میدانی که آنها معدن دانش و بزرگواریند اکنون آنچه میخواهی بگویی، از خداوند برای خود و شما آمرزش میخواهم».

(۲) عبد الله در سخنانش شایستگی خاندان پیامبر را برای خلافت اسلامی از همه جهت بیان داشت از قرآن کریم به آیه اولو الارحام استناد کرد و از لحاظ سنت گفت که خاندان پیامبر از هر کس به رهبری پیروان او سزاوارترند و روش شیخین را هم دلیل دیگری در این باره دانست زیرا آنها خاندان پیامبر را بواسطه کمال و مقامی که داشتند بر همگان در دانش و ایمان برتری میدادند و بعد زیانهای را که در اثر عدم اجرای این حقیقت برای مسلمانان بیار می‌آید بیان

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۳۹

داشت، پس از او عبد الله زبیر برخاست و چنین گفت:

«ستایش خدائی را سزااست که دینش را بما پیاموخت و ما را به پیامبرش گرامی داشت
او را می‌ستایم که آزمود و شایستگی بخشید و گواهی میدهم که خدائی جز او نیست و
محمد (ص) بنده و فرستاده اوست.»

(۱) اما بعد این خلافت خاص قریش است که با آثار استوار و رفتار ارزنده و پسندیده
خود شایسته آن است و شرف پدران و بزرگواری پسران در انحصار اوست، پس ای
معاویه از خدا بترس و خودت انصاف بده این عبد الله عباس است پسر عموی رسول
خدا و این عبد الله پسر جعفر است که خدایش در بهشت دو بال عنایت فرمود و پسر
عموی پیغمبر نیز هست، و منهم عبد الله زبیر پسر عمه پیامبرم، علی (ع) هم حسن و
حسین (ع) را از خود برای مردمان بیادگار گذاشته و تو میدانی که حسن و حسین (ع)
کیستند و چه مقاصد مقدسی را در پیش دارند پس ای معاویه از خدا بترس و خودت
بین ما و خویشان دآوری کن.»

عبد الله زبیر ضمن این گفتار، این چند نفر را نامزد خلافت کرد و آنها را به مخالفت با
معاویه برانگیخت و نقشه‌اش را بهم زد.

پس از او عبد الله عمر بسخن ایستاد و گفت:

«سپاس خدائی را شایسته است که ما را به دینش کرامت بخشید و به پیامبرش شرافت
داد.»

اما بعد، این خلافت، مقام هرقل و قیصر و کسری نیست که آن را پسران از پدران
بمیراث برند و اگر چنین بود، خلافت پس از پدرم عمر بمن میرسید ولی او بخدا قسم
حتی مرا جزء افراد ششگانه شورا قرار نداد ولی خلافت مشروط بشرطی نیست و
مخصوص قریش است که از این گروه هر کس را که مردم به پرهیزکاری و ایمان
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۰

شناختند و بزمامداری خود برگزیدند، با انتخاب آنها بخلافت میرسند و اگر تو بخواهی

از تازه جوانان قریش کسی را برای خلافت نامزد کنی یزید هم یکی از آنهاست و این را بدان که هیچ چیز ترا از خداوند بی‌نیاز نمی‌سازد».

(۱) پسر عمر در گفتارش خلافت یزید را بظاهر رد کرد ولی در قبول بیعت یزید و اطاعت معاویه درنگی نداشت زیرا معاویه صد هزار دینار به او رشوه داده و دین و دلش را خریده بود. «۱»

سخنان این گروه بر معاویه گران آمد زیرا آنها بصراحت صلاحیت یزید را برای احراز خلافت رد کردند و خود را شایسته آن دانستند و با ناراحتی در پاسخ آنها چنین گفت: «من گفتم و شما هم گفتید، اکنون پدران رفته و پسران مانده‌اند و من پسر را از پسران آنها بیشتر دوست دارم و اگر شما با پسر من بگفتگو پردازید او را سخنور و شایسته می‌یابید، زمامداری و خلافت، مخصوص بنی عبد مناف است زیرا آنها از تیره پیامبر خدایند، پس از آنکه پیامبر از دنیا رفت، مردم ابو بکر و عمر را که از این دودمان نبودند بخلافت برگزیدند ولی آنها روش نیکوئی را دنبال کردند، پس از آنها دوباره پادشاهی بدودمان عبد مناف بازگشت و تا روز قیامت در میان آنها باقی خواهد ماند و تو ای پسر زبیر و تو ای پسر عمر، خداوند شما را از این دودمان بیرون رانده است و اما این دو پسر عمویم از نظر ما دور نخواهند ماند ان شاء الله».

در هر صورت معاویه در این سفر و گفتگو شکست خورد و از مدینه راهی دمشق شد و دیگر سخنی از بیعت یزید بزبان نیاورد «۲» او بدرستی فهمید تا امام حسن زنده است هرگز نمیتواند بمقصودش

(۱) - سنن بیهقی ۸ / ۱۵۹، تاریخ ابن کثیر ۸ / ۱۳۷، فتح الباری ۱۳ / ۵۹

(۲) - الامامة و السياسة ۱ / ۱۸۰ - ۱۸۳، جمهرة الخطب ۲ / ۲۳۳ - ۲۳۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۱

برسد و برای اجرای مقصود شوم خود به اندیشه پرداخت که چگونه امام را از میان

بردارد و آنگاه بگزینش یزید دست یابد برای انجام این جنایت بهمه کارها دست زد تا بالاخره امام را بشهادت رسانید و ما بتفصیل در پایان کتاب در این باره سخن خواهیم گفت:

(۱) معاویه پس از توطئه قتل امام حسن (ع) و شهادت آن حضرت همه اندیشه‌هایش را بکار برد و آنچه وسیله در اختیار داشت بخدمت گرفت تا اینکه مردم را پذیرش بیعت یزید وادارد و او را بدوش مسلمانان سوار کند از جمله نامه‌هایی برای شخصیت‌های بزرگ اسلامی که فرزندان مهاجران و انصار بودند نوشت و آنها را به بیعت با یزید دعوت کرد که مورخین متن نامه‌ها و پاسخ آنها را نوشته‌اند و نامه‌ای هم به امام حسین نوشت که متن آن چنین است:

«اما بعد، گزارشی درباره کارهای تو بمن رسیده است که من هرگز چنین گمانی بتو نمی‌بردم و شایسته‌ترین کس به وفاداری پیمانش تویی که چنین پیمانی بسته‌ای زیرا تو دارای شخصیت و شرف و مقامی هستی که خداوند بتو ارزانی داشته است، پس با همبستگانت در نیفت و از خدا بترس و این مردم را بفتنه مینداز درباره خودت و دینت و امت محمد (ص) بیندیش، مبادا که مردم بی‌ایمان ترا از جای بلغزانند».

پدر شهیدان، حسین علیه السلام بنامه او پاسخ گفت و تبه‌کاریهای را که معاویه بدوران خلافتش انجام داده برایش بازگو کرد و از ستمها و تجاوزهایی که مسلمانان را بآنها دچار کرده سخن گفت که اینک برخی از فصلهای آن را که امام از تبه‌کاریهای معاویه سخن گفته و در آخر نامه آمده است بیان میداریم:

«و گفتم، که من مردم را در فتنه نیندازم، بخدا قسم من فتنه‌ای برای مردم بزرگتر از حکومت تو نمی‌بینم.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۲

(۱) و گفتمی که درباره خودم و دینم و امت محمد (ص) بیندیشم بخدا قسم، من کاری واجب‌تر از جنگ با تو نمی‌بینم که اگر با تو بجنگم بخدا تقرب می‌یابم و اگر از نبرد

تو باز ایستم از خدا آمرزش میخواهم و از او درخواست توفیق می‌کنم که مرا بانجام کاری که مورد خواست اوست موفق فرماید.

و گفتم که با من نیرنگ خواهی زد، ای معاویه هر نیرنگی که میخواهی با من بزن بجان خودم از دیرباز نیرنگبازان با شایسته کاران چنین میکرده‌اند و من امیدوارم که زیان آن بخودت برسد و عملت را تباه گرداند، پس هر کاری که میتوانی بکن.

ای معاویه از خدا بترس و بدان که خداوند کتابی دارد که هر عمل بزرگ و کوچکی را در آن آمار برمی‌دارد و بدان که خداوند هرگز ترا فراموش نمی‌کند، این تویی که مردم را به بدگمانی میکشی و بتهمت بازداشت می‌کنی و اکنون هم میخواهی کودکی را بزمامداری مسلمانان انتخاب کنی که شراب میخورد و با سگها بازی میکند، اکنون می‌بینم که خود را بگناه انداخته و دینت را تباه کرده‌ای و مسلمانان را به تباهی

می‌افکنی و السلام» (۱)

ولی پسر هند از این اندرزه‌ها سودی نبرد و از بیم‌رسانی عقوبت خدا نترسید و با همان اندیشه جاهلی پلیدی که در سر داشت برای نابودی اسلام دست بکار شد و مسلمانان را بزور وادار پذیرش بیعت یزید کرد، فرزندی که همه کارهای حرام را بی‌پروا حلال می‌شمرد.

(۲)

سفر دوم بمدینه

معاویه که دید بازهم یاران نیکوکار پیامبر و فرزندان مهاجران و انصار پیشنهادش را نمی‌پذیرند و در طرد خلافت یزید پافشاری میکنند برای بار دوم بمدینه سفر کرد و نیروی نظامی بزرگی با خود

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۳

همراه کرد تا مخالفان بترسند و فرمائش را بپذیرند. در روز دوم ورودش بمدینه بدنبال امام حسین (ع) و عبد الله عباس فرستاد، عبد الله زودتر آمد و معاویه او را در جانب چپش نشانید و با او بگفتگو پرداخت تا اینکه حسین (ع) وارد شد و معاویه حضرتش را در طرف راست خود نشانید و درباره فرزندان امام حسن و سن آنها سؤال کرد و حضرت به او پاسخ فرمود.

بعد معاویه خطبه‌ای خواند و از برتری یزید سخن‌ها گفت و از دانش او بقرآن و سنت و حسن سیاستش مهملها بافت و بعد امام و عبد الله عباس را بقبول خلافت یزید دعوت کرد.

(۱)

گفتار امام حسین (ع)

پدر شهیدان مظلوم، پس از گفتار معاویه بسخن ایستاد و خدای را ستایش کرد و ثنا گفت و بعد چنین فرمود:

«اما بعد، ای معاویه هر گوینده‌ای که درباره شخصیت پیامبر سخن بگوید هر چند گفتارش بدرازا کشد نمیتواند همه برجستگی‌ها و ارزندگیهای صفات حضرتش را بیان دارد، آنچه را که راجع به پس از مرگ پیامبر گفتم، و حقایقی را فرو پوشانیدی و مسائلی را ناگفته گذاردی دانستم، هیهات، هیهات ای معاویه، سپیدی سحرگاهی ترا کم سیاهی شب را اکنون رسوا ساخته و پرتو فروزان خورشید نور کم چراغها را مات کرده، تو در گفتارت طریق افراط پیمودی و در خودخواهی و خودپسندیت بسیار مفاخره کردی و در منع حقوقی مسلم به بخل افتادی و آن قدر پیش تاختی که به تجاوز پرداختی و بهره‌ای برای حق داران باقی نگذاشتی تا جائی که شیطان از این کردارت سودی فراوان و بهره‌ای شایان بدست آورد.

سخنانی را که درباره یزید گفتی و از کمال و حسن سیاستش

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۴

در اداره امور امت محمد (ص) بزبان آوردی شنیدم، (۱) تو میخواهی مردم را درباره یزید به اشتباه اندازی مثل اینکه میخواهی درباره فردی ناشناخته سخن گوئی و غائبی را بستائی و از کسی که مردم چیزی درباره او نمیدانند سخن گوئی، در صورتی که یزید خودش را بخوبی شناسانیده اگر میخواهی از تخصص یزید آگهی یابی از او درباره سگهای شکاری و کبوتران پیش پرواز بهنگام تاختن و مسابقه دادن پیرس و در مورد کنیزان نوازنده و بازیگران سؤال کن تا ترا بخوبی آگهی داده و یاری کند.

دست از این گفتگوها بردار و روزی را بیاد آور که خدا را دیدار کنی و خداوند مسئولیت گمراهی این مردم را از تو بازخواست کند، بخدا قسم تو همیشه به باطل و جنایت پرداخته و بظلم و گناه گرائیده‌ای تا آنجا که کاسه تبه‌کاریت لبریز شده و اکنون بین تو و مرگ جز یک چشم بهم زدن باقی نمانده است، اکنون بجانب روزی روانی که کردار ناروای ضبط شده‌ات در برابرت تجسم خواهد یافت و در آن روز هرگز گریزگاهی نخواهی داشت، این تویی که امر مهم خلافت را که از نیاکانمان بمیراث رسیده از ما بازداشتی و دلایل و حجت‌های ناروایی در ماجراهای پس از رحلت پیامبر ارائه دادی و انصاف روانداشتی و اراجیفی سست بهم بافتی و آنچه توانستی کردی و چنین و چنان گفتی تا کنون که خلافت را که شایسته تو نیست و مربوط بدیگران است بچنگ آوردی، پس عبرت بگیرد ای دیده‌وران.

(۲) تو درباره آن مرد که بزمان پیامبر از سوی آن حضرت امارت و مسئولیتی یافت سخن گفتی، بلی چنین است در آن روز عمرو بن عاص از امتیاز همنشینی پیامبر بهره داشت و فرمانش را گردن نهاده بود و بخدا قسم مردم در آن روز با ناراحتی امارت او را پذیرفتند و برتری او را خوش نداشتند و کردارش را دشمن می‌داشتند و پیامبر فرمود بناچار ای گروه مهاجرین و انصار از امروز ببعد هیچ کس جز خودم بر شما

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۵

فرمان نخواهد راند، پس چگونه بفرمانی که پیامبر آن را نسخ فرمود استناد می‌کنی با وجود تأکیدهایی که فرمود و اجرای آن را برای مردم سزاوار دانست، تو چگونه با چنین کسی دمساز می‌شوی مگر نمی‌بینی که حتی دار و دستهات به او ایمان ندارند و به ایمان و پیوندش اعتماد نمی‌کنند و ما او را بسوی زیاده‌روی و فریبخواری در شتاب می‌بینیم، تو میخواهی که مردم را به اشتباه اندازی و بگناهی واداری که بازماندگانت در دنیا کامیاب شوند و خودت در آخرت بدبختی افتی، این زیانی آشکار است، از خدا برای خود و تو آمرزش میخواهم.

تو میخواهی که مردم را بشبهه اندازی و برای آنکه بازماندگانت بنوائی برسند خود را در آخرت بدبخت کنی و این یک زیانکاری بزرگ است از خدا برای خودم و شما آمرزش میخواهم».

(۱) معاویه سراسیمه شد و به ابن عباس نگاه کرد و گفت: این کیست و چه میگوید ای پسر عباس؟

ابن عباس گفت، بخدا قسم او فرزند پیامبر است و یکی از اصحاب کساست و از خاندان پاک و پاکیزه‌ای برخاسته، او از خواستهای تو پرده برداشت البته کسانی هم هستند که از کردار تو راضی هستند ولی خداوند بالاخره درباره تو حکم خواهد کرد و او بهترین داوران است «۱».

امام از نزد معاویه بیرون رفت و او را در ناراحتی و اندوهی بزرگ باقی گذاشت، و معاویه تصمیم گرفت که در این مورد از تهدید و زور استفاده کند و بگفته مورخان وقتی که معاویه بمکه رفت امام حسین (ع) و عبد الله زبیر و عبد الرحمن بن ابو بکر و پسر عمر را احضار کرد و به آنها گفت من اکنون در برابر شمایم و کسی که میترساند

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۶

معذور است، من با حضور شما و مردم در مسجد الحرام سخن میگویم و ممکن است یکی از شماها در برابر مردم سختم را تکذیب کند ولی از حالا بشما میگویم بخدا قسم اگر یکی از شما بخواهد یک کلمه در رد من سخن بگوید شمشیرها بر سرش فرود خواهند آمد، پس هر کس مسئول جان خودش خواهد بود.

(۱) بعد رئیس نگهبانانش را احضار کرد و به او گفت بر بالای سر هر کدام از اینها دو نگهبان بگمار که با شمشیر بالای سرشان بایستند و هر کدام خواستند یک کلمه در تصدیق و یا تکذیب من بگویند فوری گردنشان را بزنند.

بعد با آنها بمسجد الحرام رفت و بر منبر جای گرفت و خدای را ستایش و سپاس گزارد و بعد گفت:

اینها پیشوای مسلمانان و نیکمردان مؤمنانند که بدون خواست آنها کاری نمی‌کنم و بدون مشورتشان تصمیمی نمی‌گیرم اینها به قبول بیعت یزید راضی شدند و بنام خدا با یزید بیعت کردند «۱».

معاویه با این تهدیدهای هراسناک و دروغهای بزرگ مردم را بقبول بیعت یزید وادار کرد و پرده حرمت اسلام را درید و مسلمانان را به فتنه و بلای بزرگی گرفتار کرد.

(۲)

عایشه و بیعت یزید

عایشه با این بیعت ناخجسته هیچ مخالفتی نکرد و اقدامی بر ضد چنین مصیبت بزرگی که مسلمانان را گرفتار کرد بجا نیاورد. بیعتی که پرده حرمت اسلام و مسلمین را در هم درید بلکه معاویه را در انجام این کار راهنمایی کرد و به او سفارش نمود که با مخالفان مدارا کند و به نرمی رفتار نماید تا آنها هم مخالفت خود را کنار گزارند و فرمانش را بپذیرند و بصراحت گفت «با مخالفان مدارا کن

(۱) - کامل ابن اثیر و کتابهای دیگر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۷

زیرا آنها ان شاء الله تسلیم اراده تو خواهند شد» (۱).

(۱) عایشه در چنین موقعیت دردناکی که یزید هرزه و بی پروا بخلافت مسلمین انتخاب

می شد سکوت کرد و رضایت داد با اینکه از فسق یزید آگاهی کامل داشت و از

هوسرانی و بازیگری او با سگها و میمونها و ارتکاب حرامها بدرستی باخبر بود. در

اینجا اندیشه انسان فرو میماند که چگونه عایشه با خلافت یزید موافقت کرد ولی با

خلافت امیر المؤمنین که برادر پیامبر و پدر فرزندان او و باب مدینه علم او بود به

مخالفت برخاست؟

وقتی که عایشه از خلافت امیر المؤمنین (ع) آگاهی یافت اعصابش متشنج شد و با

خشمی فراوان فریاد کشید و چشم به آسمان دوخت و بعد بزمین نگاه کرد و گفت:

«بخدا، ای کاش زمین مرا فرو میبرد و خبر خلافت علی را نمی شنیدم»

بعد از بین راه بمکه بازگشت و مردم را بجنگ امیر المؤمنین که پیشوای عدالت

اجتماعی در روی زمین بود برانگیخت و فرماندهی سپاهیان را خودش بعهده گرفت و

به نبرد امام رفت و زمین را بخون مردم رنگین کرد و مسلمین را عزادار ساخت و برای

اجرای مقاصدش مسلمانان را در مصیبت و اندوهی بزرگ فرو برد.

در هر صورت، رضایت عایشه و موافقت پسر عمر به ولایتعهدی یزید و دیگر گروه

سودپرستانی که دین را بدینا فروخته بودند مسلمانان را به بزرگترین فتنه‌ها و مصیبت‌ها

گرفتار کرد و آنها را به آه و اندوه سختی که تاریخ بیاد ندارد دچار ساخت و مقام

خلافت را در مسیر وراثت بگروه رهاشدگانی منتقل کرد که از هیچ کوششی در راه

نابودی اسلام و گسترش و تباهی در روی زمین دست بردار نبودند.

(۱) - الامامه و السیاسه

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۴۹

(۱)

زنان و فرزندان امام

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۱

(۱) درباره زنان فراوان امام پرسشهای زیادی مطرح است و دروغپردازان در این باره سخنهایی بگراف گفته‌اند و این تهمت‌ها زائیده کینه و سوء ظنهایی است که افراد نادان ساخته و گفته‌اند که امام در اثر هواپرستی و هوسرانی به ازدواجهای زیادی دست زده است و ما میدانیم که چنین افتراهایی از ساحت امام دور است و امام از پیروی غرایز شهوی مبرا است زیرا او پیشوای جوانان اهل بهشت است و قرآن مجید در عصمت و پاکی او سخن گفته است.

ما بزودی ثابت می‌کنیم که بهتانهای راویان دروغگوی، سراسر باطل و دروغ و از هر جهت آلوده به تردیدها و نارواییهای کاذبانه است و در اینجا ناگزیریم این گفتار را مورد بررسی و تحلیل و تحقیق قرار دهیم و شرح مختصری درباره آنها بیان داریم. بعضی از دانشمندان این خبرها را درست میدانند ولی از جنبه اسلامی اشکالی برای آن نمی‌بینند و برخی دیگر این اخبار را دروغ و مجعول میدانند و بهتر است که ما دلایل هر دو گروه را بررسی کنیم، آنهایی که این خبرها را درست میدانند بدین گونه استدلال می‌کنند:

۱- از لحاظ شریعت اسلامی مانعی برای تعدد زوجات نیست و اسلام چنین کاری را جایز دانسته است و این سخن از منجی عالم بشریت که مردم را به ازدیاد فرزند تحریض می‌فرمود مشهور است که گفت (زن بگیرید و فرزند بیاورید تا من بتعداد

فراوان شما حتی بکودکان سقط شده بر دیگر امت‌ها مباحات کنم) و سفیان ثوری
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۲

گفت (در تعدد زنها اسرافى نیست) (۱) و خلیفه دوم گفت (من زن می‌گیرم ولی
حرصی در زناشوئی ندارم و با آنها می‌آمیزم ولی شهوتی در این مورد ندارم) به او
گفتند پس چرا زن میگیری؟ گفت برای آنکه پیروان فراوانی برای پیامبر بیاورم. بگفته
تاریخ مغیره بن شعبه هزار زن گرفت «۱» و امیر المؤمنین (ع) چهار زن و نوزده فرزند
داشت «۲». این شیوه مربوط به اسلام بود اما پیش از اسلام، گویند که سلیمان بن داود
هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز داشت و پدرش داود یکصد زن آزاد و سیصد کنیز
گرفته بود در این صورت زیادی زن در شریعت اسلامی مانعی ندارد و نمیتوان امام را
در این باره سرزنش کرد.

۲- امام از آن جهت زنان فراوانی گرفت تا وابستگان زیادی پیدا کند و قدرت و
حشمت یابد و در برابر بنی امیه که برای نابودی بنی هاشم و در هم شکستن قدرت آنها
تلاش می‌کنند نیروئی بیابد.

۳- پدرهای دختران، خودشان دختران خود را به امام عرضه می‌داشتند و اصرار
میکردند که امام آنها را بگیرد تا بدین وسیله شرافتی را دریابند و به فرزند پیامبر که
سبط اکبر و پیشوای جوانان بهشت است تقرب جویند، آنها می‌دیدند ابو بکر که از
مردم عادی عرب بود وقتی که دخترش عایشه را به پیامبر داد بمقام و شرفی بزرگ
رسید و مقام والائی در میان مسلمانان پیدا کرد، آنها هم دخترانشان را به امام پیشنهاد
می‌کردند تا بافتخار خویشاوندی پیامبر نائل شوند. این دلایل کسانی بود که کثرت
زنان امام را توجیه میکردند، کسانی هم که این مسأله را نفی میکردند چنین دلیل
می‌آوردند:

۱- کراهت شرعی طلاق

طرفداران کثرت زنان امام می گفتند که امام زناش را پس

(۱) - استیعاب ۴ / ۳۷۰

(۲) - شرح الشفای علی قاری ۱ / ۲۰۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۳

از مدت کوتاهی طلاق میدهد در صورتی که اسلام، طلاق را نمی پسندد و مبعوض میدارد و روایاتی فراوان درباره ناپسندی طلاق آمده است چنانکه وقتی پیامبر فهمید که ابو ایوب میخواهد زنش را رها کند فرمود طلاق ام ایوب گناه است. و امام صادق فرمود خداوند خانه‌ای را که در آن عروسی شود دوست دارد و از خانه‌ای که در آن طلاق صورت گیرد بیزار است و چیزی از طلاق در پیش خدا مبعوض تر نیست و آن حضرت فرمود از کارهای حلال هیچ چیز بمانند طلاق مورد خشم خدا نیست و خداوند مرد طلاق دهنده هوسباز را دوست نمیدارد.

و نیز فرمود زن بگیری ولی طلاق ندهید زیرا طلاق عرش خدا را بلرزه می اندازد «۱». با وجود چنین کراهتی چگونه امام زناش را رها میکرد و در این باره زیاده روی میکرد؟

(۱)

۲- منافاه با روش امام

بدیهی است که امام، بردبارترین مسلمانان و نمونه برتر اخلاق نیکو است و معلوم است که طلاق با چنین اخلاقی مخالف است زیرا دل زن می شکند و شخصیتش خوار و ناچیز می شود و این کار با روش امام مغایر است زیرا امام اشتیاقی فراوان دارد که مردم را شادمان سازد و از هر گونه بدی و اذیتی نسبت بهر انسانی برکنار است.

(۲)

۳- بی‌توجهی به زن خواهی

اشاره

امام وقت خود را به پرستش پروردگار و تعبد و تهجد می‌گذراند و همیشه بخدمت مردم و اصلاح کار آنها مشغول بود تا بمردم خیر و سعادت برساند و آنها را از بدبختی و گمراهی برهاند در این صورت برای او وقتی باقی نمی‌ماند که بمعاشرت زنان زیاد پردازد.

(۱) - وسائل الشیعه ۱۵ / ۲۶۷ - ۲۶۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۴

اینها دلایل کسانی است که کثرت زنان امام را نفی می‌کنند البته استدلال آنها خالی از ضعف هم نیست.

(۱) اما وقتی که بدرستی درباره زندگانی امام تحقیق و بررسی می‌کنیم به این نتیجه میرسیم که مسأله کثرت زنان امام، سخنی دروغ و ساختگی و از ساحت امام و واقعیت بدور است و برای اثبات این نظر بایستی روایات مربوطه را بیان و سند آنها را واری کنیم زیرا قبول هر روایتی بچنین بررسی‌هایی نیازمند است، راویان در تعداد زنان امام اختلاف فراوانی دارند بعضی تعداد آنها را هفتاد و بعضی نود و عده‌ای دویست و پنجاه و بالاخره گروهی سیصد نفر میدانند، روایتهای دیگری هم آمده است که اندک و غیر قابل اعتناست. مهم این است که درباره سند این روایات بحث کنیم و نفی و اثبات آنها را مورد بررسی قرار دهیم:

(۲) روایت نخستین را ابن ابی الحدید و دیگران نقل کرده و آن را از علی بن عبد الله بصری مشهور بمدائینی که در سال ۲۲۵ هجری مرده است گرفته‌اند «۱».

این شخص در نقل روایات ضعیف بوده، چنانکه مسلم در صحیحش از او خبری

نیاورده «۲» و ابن عدی هم در کامل او را ضعیف دانسته و درباره اش گفته است (او در نقل حدیث، قوی نبوده و روایاتی که آورده سند درستی نداشته است «۳»).
و اصمعی به او گفته است (تو اسلام را به پشت سرت انداختی) «۴».
او از یاران نزدیک ابو اسحاق موصلی بود و از اموال او بهره می برد چنانکه احمد بن ابی خثیمه میگوید (پدرم و یحیی بن معین و مصعب

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۸ / ۴

(۲) - میزان الاعتدال ۱۳۸ / ۳

(۳) - لسان المیزان ۲۵۲ / ۴

(۴) - میزان الاعتدال ۱۳۹ / ۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۵

زبیری بر در خانه مصعب نشسته بودند که در این وقت مردی که بر کره الاغی سوار بود و سلاحی نیکو به همراه داشت از برابر آنها گذشت و سلام کرد، یحیی به او پاسخ داد و گفت ای ابو الحسن کجا میروی؟

بگفت بخانه اسحاق موصلی آن مرد بزرگوار میروم تا جیبم را از دینارهای طلا پر کنم. وقتی که گذشت یحیی گفت ثقه، ثقه، ثقه!! پدرم از یحیی پرسید این مرد که بود گفت او مدائنی است «۱» که از عوانه بن حکم متوفای سال ۱۵۸ هجری روایت میکند و او مردی عثمانی بود که بنفع بنی امیه احادیثی می ساخت «۲». مدائنی هم بنی امیه را تأیید و تقویت میکرد و در ستایش آنها مبالغه میورزید بعلاوه او از موالی سمره بن حبیب اموی بود «۳» و این بردگان بیشترشان مطابق میل اربابهایشان رفتار میکردند و مدائنی هم از آقای امویس پیروی میکرد و سمره از دشمنان اهل بیت بود بنابراین نمیتوانیم به احادیث او اعتنا کنیم.

(۱) روایت دوم را فقط شبلنجی آورده و آن را از احادیث مرسله که سند صحیح ندارد

آورده که قابل اعتبار نیست «۴». (۲) اما روایتهای سوم و چهارم که مجلسی «۵» و ابن شهر آشوب «۶» آنها را نقل کرده و گفته‌اند که این خبرها را از کتاب قوت القلوب ابو طالب مکی که در سال ۳۸۰ هجری در گذشته است گرفته‌اند. ما باین کتاب مراجعه کردیم و دیدیم که این خبر را آورده است و اصل مطلب این است:

(۱) - لسان‌المیزان ۴/ ۲۵۳، معجم‌الادباء، ۱۲/ ۱۲۶

(۲) - لسان‌المیزان ۴/ ۳۸۶

(۳) - معجم‌الادباء ۱۴/ ۱۲۴ و در کتاب لسان‌المیزان آمده که او غلام عبد‌الرحمن بن سمره بود.

(۴) - نور‌الابصار ص ۱۱۱

(۵) - بحار ۱۰/ ۱۳۷

(۶) - مناقب ۲/ ۲۴۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۶

(۱) «حسن بن علی (ع) دو‌یست و پنجاه زن گرفت و گفته میشود که سیصد زن اختیار کرد، علی (ع) از این کارهای پسرش دلتنگ بود و از پدرهای این زنان که حسن آنها را طلاق میداد شرم میکرد و بارها میگفت: حسن زنهایش را طلاق میدهد به او زن ندهید یکی از مردان قبیله همدان برخاست و گفت ای امیر المؤمنین بخدا قسم هر کس را که بخواهد به او میدهیم تا هر کدام را میخواهد نگه دارد و هر یک را که نمیخواهد رها کند، علی (ع) شادمان شد و این شعر را درباره بنی همدان سرود:

اگر من دربان در بهشت می‌بودم به همدان می‌گفتم سلامت وارد شوید این یکی از مواردی بود که حسن به رسول خدا شباهت داشت و در اخلاق و خلقت حسن نظیر پیامبر بود و پیامبر به او میفرمود تو در اخلاق و آفرینش مانند منی و می‌گفت حسن از من است و حسین از علی و گاهی بود که حسن چهار زن میگرفت و چهار زن را طلاق

میداد» (۱)

ولی ابو طالب مکی کسی است که بگفتارش هرگز نمیتوان اطمینان کرد زیرا او مردی بود که عرقهای گیاهی را میخورد و بحدی در این باره افراط میکرد که رنگ پوستش سبز شده و نیز مبتلا به بیماری هیستری شده بود. روزی برای وعظ به بغداد رفت و مردم برای شنیدن گفتارش ازدحام کردند ولی دیدند هذیان می گوید و گفتارش از روی عقل و فهم نیست و از دورش پراکنده شدند. از پرت و پلاهایی که می گفت یکی این بود (که برای خلق هیچ کس از خالق، زیان آورتر نیست) او موسیقی و آوازه خوانی را حلال میشمرد، عبد الصمد بن علی به او اعتراض کرد و برای سرزنش

(۱) - قوت القلوب ۲ / ۲۴۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۷

کردن بخانه اش رفت ولی ابو طالب این شعر را برایش خواند:

ای شب چقدر بهره های خوبی داری وای صبح ای کاش که نزدیک نشوی (۱) عبد الصمد با خشم از خانه اش بیرون رفت. از رفتار استثنائی او چنین نقل می کنند که در بستر مرگ به یکی از دوستانش گفت (اگر میخواهید عاقبت بخیر باشم بر جنازه ام خرما و مغز بادام بریزید).

دوستش گفت علامت آمرزش تو چیست؟ گفت اینکه در دامان تو جان بدهم و بهنگام مرگ در دامان دوستش بسختی فراوان جان سپرد و رفیقش هم بنا بوضعیتش بر جنازه او آجیل و بادام پاشید «۱». و گروهی زیاد در شرح حالش نوشته اند که او در کتابش احادیث نادرست فراوانی آورده است.

با چنین وضعی چگونه میتوان بروایت ابو طالب مکی استناد کرد و کسانی که از او روایاتی نقل کرده اند از وضع او آگاهی نداشته اند. در هر صورت خبر کثرت زنان امام حسن مستند بهمین ابو طالب مکی معلوم الحال است که هرگز نمیتوان بگفتارش

اطمینان داشت.

(۲) بهر صورت ما هیچ دلیلی در مورد فراوانی زنان امام جز این روایات نادرست نداریم و هیچ اعتمادی هم به این اخبار ساختگی نیست زیرا غرض ورزیهای فراوانی آنها را احاطه کرده است و دلایل زیر بخوبی نادرستی چنین اخباری را آشکار می‌سازد:

(۳) ۱- اگر کثرت زنان امام درست باشد بایستی آن حضرت فرزندان بسیاری داشته باشد در صورتی که علمای نسب‌شناس چنین فرزندان فراوانی را برای امام یاد نکرده‌اند و حد اکثر فرزندان آن حضرت را از پسر و دختر بیست و دو نفر نوشته‌اند و چنین تعدادی هرگز با آن همه

(۱) - البدایة و النهایه، لسان المیزان، الکنی و الالقاب، منتظم ابن جوزی

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۸

زنانی که برای آن حضرت یاد کرده‌اند تناسب ندارد.

(۱) ۲- از دلایل روشنی که ساختگی این روایات را ثابت میکند گفتگوها و مجادلاتی است که بین آن حضرت و دشمنانش در دمشق صورت میگرفت زیرا آنها با توان تمام می‌کوشیدند تا در زندگی خصوصی امام جستجوئی کنند و نقطه ضعفی برای حضرتش پیدا کنند و امام را در آن مجالس مجادله بکوبند و هرگز نتوانستند عیب و نقصی برای امام بیابند، چنانکه شرح آن جر و بحثها را در گفتار پیشین بیان داشتیم و چنانکه امام زنان فراوانی میگرفت و طلاق میداد به آن حضرت می‌گفتند تو زنان فراوانی میگیری و همیشه سر و کارت با آنهاست و بدین جهت شایستگی خلافت را نداری و در این باره جنجالی براه می‌انداختند و در مجالسی که تشکیل میدادند با این حمله رویارویش می‌ایستادند، در صورتی که می‌بینیم هرگز چنین اعتراضی بمیان نیامده و این بهترین دلیل برای نفی این اتهام است.

(۲) ۳- دیگر از مواردی که نادرستی این اخبار را تأیید میکند نوشته ابا جعفر محمد بن حبیب متوفای سال ۲۴۵ هجری است که در کتابش بنام محبر برای امام فقط سه داماد ذکر کرده است که یکی امام علی بن الحسین (ع) است که ام عبد الله دختر آن حضرت را بزنی گرفت و دیگری عبد الله بن زبیر همسر ام الحسن و سومی عمرو بن منذر شوهر ام سلمه است که این سه نفر داماد امام حسن بوده‌اند «۱» و نام نفر دیگری بمیان نیامده است و اگر امام زنانی زیاد میداشت لازم بود که دامادهای فراوانی داشته باشد و ابا جعفر هم که این خبر را در کتابش آورده از مورخین معروف بوده و کتابش بنام محبر هم از مؤلفات معتبر است و اگر امام زنان زیادی می‌داشت در این کتاب به آنها اشاره شده بود.

(۱) - المحبر ص ۵۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۵۹

(۱) ۴- در نادرستی این خبر ساختگی که گفته‌اند امیر المؤمنین بمردم میفرمود دخترانتان را به حسن ندهید که او طلاق میدهد باید گفت اگر حضرت علی این سخن را گفته باشد یا امام قبلاً فرزندش را از این کار بازداشته و حسن (ع) بسخن پدر توجه نکرده و امام مجبور شده که این سخن را روی منبر بهمه مردم اعلام دارد و یا امام قبل از این نهی، کراهت طلاق را به پسرش اعلام نداشته و ناراحتی خود را ابراز نکرده است و در هر دو صورت چنین مسئله‌ای بعید خواهد بود.

در صورت اول از امام حسن (ع) چنین نافرمانی و مخالفتی بعید است زیرا حسن (ع) از خاندان پاک و بی‌گناه پیامبر است و پیغمبر به وسیله او هم با کفار مباحله کرده و چگونه چنین فردی از دستور پدرش و امامش سر می‌پیچد؟

در صورت دوم هم این نظر نادرست است که امیر المؤمنین کراهیت طلاق را به فرزندش بیان نداشته باشد و بعد آن را بر روی منبر و با حضور گروهی از مسلمانان ابراز

کند و فرزندش را که جانشین او و شریک در امتیاز آیه تطهیر است در برابر دشمنان تحقیر نماید، علاوه بر این اگر طلاق دادن در اسلام جایز است چرا علی آن را نهی کند و اگر جایز نیست چگونه امام حسن آن را مرتکب می‌شده است؟

ما تردیدی نداریم که این خبر، ساختگی است و دشمنان امام آن را پرداخته‌اند تا روش روشن امام را بدین وسیله لکه‌دار سازند در صورتی که سیره امام از روش پیامبر و امیر المؤمنین بخوبی حکایت میکند.

(۲) ۵- یک خبر مجعول دیگر حاکی است که پس از مرگ امام حسن گروهی زیاد از زنان در تشییع جنازه‌اش با سوگواری و ناله شرکت کردند و می‌گفتند ما همگی زنان امام بوده‌ایم «۱»، نادرستی

(۱) - بحار الانوار

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۰

این خبر هم روشن است، زیرا اگر آنها بواقع زنان امام بوده و از شهادتش سوگوار و دردمند بوده‌اند چگونه در میان گروه فراوان مردانی که جنازه امام را مشایعت میکرده‌اند بفریاد و گریه میپرداخته‌اند در صورتی که آنها وظیفه داشته‌اند در پرده عفاف بمانند و از خانه‌هاشان بیرون نیایند، این خبر و امثال آن را دشمنان امام از بنی امیه و بنی عباس ساخته‌اند تا مقام ارزنده امام را در هم کوبند و شخصیت ممتازش را پائین بیاورند.

(۱) دیگر از اخبار مجعول در این مورد خبری است که محمد بن سیرین آورده و میگوید امام حسن با زنی ازدواج کرد و برای مهریه‌اش یکصد کنیز فرستاد که هر کدام از کنیزان هزار درهم به همراه داشتند او این بعید است که امام چنین مهریه افسانه‌ای و سنگینی را برای یک زن پردازد و چنین ولخرجی و اسرافی را مرتکب شود زیرا چنین کاری از طرف اسلام نهی شده و دستور رسیده که بهمان مهر السنه اکتفا شود و از آن

بیشتر چیزی بکابین زن نرود چنانکه پیامبر فرمود (بهترین زنان امت من کسانی هستند که مهریه‌شان کمتر باشد) پیغمبر زناش را بهمان مهر السنه می گرفته و امیر المؤمنین هم از روش پیغمبر پیروی میکرده است زیرا اسلام میخواست سنت قویم ازدواج باسانی صورت گیرد و مشکلاتی در برابرش پدید نیاید و مسلم است که امام حسن هرگز از سنت پیامبر تجاوز نمیکرد و بر خلاف شریعت اسلام، قدمی بر نمی داشته است، این خبر و دیگر اخباری که در مورد ازدواجهای امام بیان شده به آشکاری نشان میدهد که پرداخته دست و زبان دشمنان است و در این صورت هیچ گونه دلیلی برای کثرت ازدواج امام جز همین روایات ساختگی نمی بینیم که همگی آلوده به غرض ورزیهای دشمنانه است (- البدایه و النهایه ۸ / ۳۸، مسالک شهید ثانی)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۱

و نمیتواند قابل اعتبار و اعتنا باشد.

(۱)

دروغ پردازی منصور

بگمان قوی نخستین کسی که امام حسن را به داشتن زنان زیاد متهم کرده منصور خلیفه عباسی بوده است و مورخان این خبر را از او آورده اند زیرا منصور از قیامها و انقلابهای بنی حسن دردی فراوان بدل داشت و حکومتش را از انقلاب آنها در خطر میدید و گروهی فراوان از آنان را بدین جهت کشت و بزدان انداخت. وقتی که منصور عبد الله بن حسن را دستگیر کرد در برابر مردم خراسان خطبه ای خواند و بنی هاشم را ناسزا گفت و نسبت به امیر المؤمنین و فرزندانش جسارت ورزید و این تهمت را هم به امام حسن زد.

متن گفته اش این بود:

«ما پسران ابي طالب را به خلافت وا گذاشتيم و بخدائي که جز او خدائي نيست در کار

خلافت با آنها نه کم و نه زیاد معارضه نکردیم، علی بن ابی طالب بخلافت رسید ولی پیروزی نیافت و حکمین را تعیین کرد و آنها بزینانش رأی دادند و در میان مردم اختلاف افتاد و پراکندگی بوجود آمد تا اینکه یاران و شیعیان مورد اعتمادش بر او تاختند و او را کشتند، پس از او حسن بخلافت رسید بخدا قسم او کسی نبود که مالی باو عرضه شود و بپذیرد و معاویه با او دسیسه کرد و گفت خلافت را پس از خود به او واگذار خواهد کرد و او را از خلافت کنار زد و حسن هم بزنان روی آورد و یک روز زنی میگرفت و روز دیگر زنی را طلاق میداد تا آنکه در بستر بیماری جان سپرد» (۱)». گفتار منصور دروغها و تهمتهای زیادی را در بر داشت به این شرح:

(۱) - مروج الذهب ۳ / ۲۲۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۲

(۱) ۱- اینکه گفت امیر المؤمنین حکمین را به حکم دادن تعیین کرد، بهتان محض است، زیرا افراد متمرّد سپاه به تعیین حکمین پرداختند و در این کار پافشاری کردند و امام را بقبول آن واداشتند و امام هم بناچار به این مسأله تسلیم شد و ما شرح این جریان را در جلد اول این کتاب آوردیم.

(۲) ۲- منصور در خطبه‌اش گفت که یاران و شیعیان معتمد امام بر آن حضرت شوریدند و او را کشتند، در صورتی که قاتل امام از گروه خوارج بود و آنها نه تنها از یاران و شیعیان امام نبودند بلکه از سرسخت‌ترین دشمنانش بحساب می‌آمدند.

(۳) ۳- و همچنین گفت که امام حسن بزنان روی آورد و هر روز زنی می‌گرفت و روز دیگر زنی را طلاق میداد و این تهمت از ساحت امام بدور است و هیچ‌کدام از مورخان چنین سخنی نگفته‌اند.

منصور، این دروغها را برای استواری بنیان حکومتش می‌پرداخت و میخواست که خاندان حسن (ع) را تحقیر کند و موقعیت و محبوبیتشان را در هم کوبد در صورتی که

خودش از رسیدن بخلافت، دو بار با محمد نفس زکیه بیعت کرده بود و هیچ آرزوئی از خلافت در دل نداشت و در جامعه مسلمانان هم فردی گمنام و بی‌شخصیت بود. او مرد فقیری بود که در روستاها و مزرعه‌ها گدائی میکرد و خاندان پیغمبر را می‌ستود و از مسلمانان صدقه میگرفت و او و خاندانش هرگز باسلام خدمتی نکرده بودند که شایسته خلافت باشند.

از تهمتهای ناروای این سرکش خونریز بر فرزند پیامبر مطالبی است که در ضمن نامه خود به نفس زکیه نوشته و چنین گفته است:

«خلافت از جدت امیر المؤمنین به حسن رسید و او خلافت را در برابر مقداری جامه و لباس بمعایه فروخت و به حجاز رفت و شیعیانش را تسلیم او کرد و خلافت را بناهل سپرد و پولهای

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۳

ناروا و نامشروع دریافت کرد بنابراین اگر شما حقی در خلافت داشتید پولش را پیش از این گرفته‌اید (۱)».

منظور منصور از این یاوه‌گوییها و مغلطه‌کاریها این بود که پیراهن خلافت را که بناحق پوشیده بود همچنان نگه دارد زیرا انقلابی که برای واژگونی حکومت اموی برپای شد در راه حمایت از علویان صورت گرفت تا خلافت به آنها بازگردد و بنی عباس هیچ حقی در این باره نداشتند.

(۱)

نادانیهای لامنس

لامنس مستشرق از جمله کسانی است که کرامت اسلام را مورد حمله قرار داده و تهمتهای ناروایی بآن چسبانده و بمردان بزرگ و یاران اسلام طعن‌هایی وارد ساخته است که ما برخی از تهمتهای او را در مورد صلح امام بیان داشتیم، او درباره زنان امام

چنین نوشته است:

«وقتی که حسن بسنین جوانی رسید دوران شبابش را به گرفتن و رها کردن زنان گذرانید چنانکه زنان او را تا یکصد نفر نقل کرده‌اند و بر اثر این اخلاق نادرستش او را طلاق دهنده نام نهادند. او با چنین کارهایی پدرش را دچار گرفتاریهای فراوانی کرد و در این راه اسراف و ولخرجی زیادی میکرد و به هر یک از زنانش خانه و خدمتکار و دم و دستگاهی اختصاص میداد و در روزگار خلافت پدرش که فقر همه جا را فرا گرفته بود ثروت زیادی در این راه خرج میکرد» (۲).

لامنس این حرفها را از مورخان جیره‌خواری مثل مدائنی

(۱) - صبح الاعشی ۱/ ۲۳۳، جمهره رسائل العرب ۳/ ۹۲

(۲) - دائرة المعارف ۷/ ۴۰۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۴

و امثال او نقل کرده که این اخبار را برای جلب رضایت قدرتهای حاکم می‌نوشتند نه برای تاریخ، و مستشرقین هم در بحث‌های تاریخی خود بیشتر از گفته‌های همین مورخین استفاده میکردند، همان تاریخ‌نویسان خیانتکار که به حکومت‌های جائر ضد اهل بیت تکیه داشتند (۱) ولی لامنس از این اندازه هم گذشته و دروغها و تهمت‌های زیادتری هم به آنها افزوده و گفته است: زندگانی حسن بن علی (ع) ج ۲ ۵۶۴ نادانیهای لامنس ص: ۵۶۳

۱- حسن به علت ازدواجها و طلاقهای فراوانش علی (ع) را گرفتار دشمنیهای زیادی کرده بود ولی هیچ‌کس از کسانی که شرح حال امام را نوشته‌اند به این یاوه‌های لامنس اشاره‌ای نکرده‌اند.

۲- گفته است که امام حسن برای هر یک از زنانش خانه و خدمتکار و دم و دستگاهی روبراه کرده بود در صورتی که هیچ‌یک از مورخین چنین سخنی نگفته‌اند و این از

دروغهای محض و تهمت‌های نابجای خود لامنس است. گروه‌های تبشیر مسیحی که با اسلام می‌جنگند و به آن حمله می‌کنند چنین قلم‌های مزدوری را با‌استخدام گرفتند تا به اسلام بتازند و ذهن مردم را مشوب کنند و ارزش مردان بزرگ و پیشوایان مقدس را که مشعل‌های راهنمایی مردم را برافراشته‌اند و تمدن بزرگ جهانی را بوجود آورده‌اند دستخوش تضعیف و تحقیر سازند. در اینجا سخن ما درباره مسئله کثرت زنان امام و دروغها و غرضهائی که ساخته و پرداخته‌اند پایان می‌یابد و اینک به شرح حال و اسامی زنان آن حضرت که مورخان نقل کرده‌اند می‌پردازیم:

[شرح حال و اسامی زنان آن حضرت]

اشاره

(۲)

۱- خوله فزاری

خوله دخت منظور فزاری از زنان نامور و خردمند و کاملی بود که امام با او ازدواج کرد و در نخستین شب همسری که بر روی زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۵ بامی خوابیده بودند خوله با روسری پای همسرش را به خلخالش گره زد و برای علت این کار گفت ترسیدم که شب از جا برخیزی و از بام پائین بیفتی و من نامبارکترین کس در میان عرب باشم و بدین وسیله مراتب ارادت و اخلاص خود را ابراز داشت. «۱».

امام از دوستی و وفاداری خوله خوش حال شد و هفت روز همانجا بماند و یک سال گذشت و خوله آرایشی نکرد و سرمه‌ای بچشم نکشید ولی پس از آنکه سید بزرگوار

حسن بن حسن را بدنیا آورد، زینت کرد و امام که علت را پرسید جواب داد ترسیدم که خود را بیارایم و زنها بگویند که خود را زینت می کند ولی فرزندی از امام نمی آورد اکنون که پسری آورده ام پروائی ندارم، خوله همچنان در خانه امام بود تا آن حضرت وفات یافت، او در مرگ امام بی تابی و زاری فراوان کرد به اندازه ای که پدرش خطاب به او این شعر را خواند:

خبر یافتم که خوله دیروز را بناله گذرانید که مصیبت های روزگار به او رسیده بود
ای خوله زاری مکن و شکیب باش که بزرگواران بصبر تکیه می کنند «۲».

(۱) در شرح حال خوله چنین آمده است که چون بدوران بلوغ رسید گروهی از سرشناسان قریش بخواستگاریش آمدند ولی پدرش رضایت نداد زیرا آنها را همتای دخترش نمی دانست، بعد که پدرش مادر خوله را بنام ملیکه دختر خارجه طلاق داد طلحه بن عبید الله او را بزنی گرفت و دختر او خوله را هم به ازدواج پسرش محمد در آورد و خوله از محمد، فرزندان بنام ابراهیم و داود و ام قاسم

(۱) - تاریخ ابن عساکر ۴ / ۲۱۶

(۲) - امالی زجاج ص ۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۶

بدنیا آورد. محمد در جنگ جمل کشته شد و عده ای بخواستگاری خوله آمدند و اختیار این کار به امام حسن واگذار شد و امام او را بزنی گرفت و با خود بمدینه برد، پدر خوله که این خبر را شنید بمدینه آمد و در مسجد پیغمبر پرچمی برافراشت و تمام بستگانش که از قبیله قیس بودند دور پرچم جمع شدند و پدر خوله از آنها کمک خواست تا دخترش را از امام بگیرد، خبر که به امام رسید، خوله را آزاد گذاشت تا آزادانه تصمیم بگیرد، خوله پدرش را سرزنش کرد و از فضائل امام سخن گفت، پدرش از این کار پشیمان شد و به خوله گفت همین جا بمان تا اگر امام بتو علاقه دارد

بدنبالت بیاید، امام به همراه برادرش حسین و عبد الله عباس به نزد خوله رفتند و او را با احترام و تجلیل بخانه بازگردانیدند، در این باره جبیر عبسی این اشعار را سرود:

سرزمینها و مردم بنی ذبیان دانستند که بخشندگی در دودمان منظور بن سیار است
و باران آوران بدستهایشان بر آنها باریدند و هر بارانی از جایگاه خودش فرو می بارد
بدیدار کنیزشان رفتند و کمانها راست کردند و هیچ جوانی نماند که به پنهانی او را
دیدار کند

قریش راضی شدند که داماد آنها باشند و آنها نیز به خواهرزادگان و دامادها راضی شدند.

(۱) خوله تا سنین پیری با امام بود و پس از مرگ امام دیگر با کسی ازدواج نکرد و گفته شده که عبد الله زبیر او را بزنی گرفت و وقتی که عبد الله بقدرت رسید نوار همسر فرزندق شاعر به نزد خوله رفت تا درباره فرزندق پیش شوهرش شفاعت کند و خوله در این باره اقدام کرد و عبد الله شفاعتش را پذیرفت و فرزندق در این باره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۷

چنین سرود:

اما پسرانش شفاعتشان پذیرفته نیست ولی دختر منظور شفاعت کرد
شفیع کسی نیست که با جامه بنزد تو آید بلکه شفیع کسی است که بتواند برهنه به پشت
آید. «۱»

(۱) ولی این قصه بنظر ما یک داستان خیالی و از واقعیت بدور است، زیرا امام هرگز با خوله بدون اجازه پدرش ازدواج نکرده زیرا چنین کاری از شأن امام بر نمی آید و محال است که بدون رضایت پدر با دختر ازدواج کند و دیگر آنکه بعید است که پدر خوله از مرگ شوهر نخستین او که مدتی از آن گذشته بود بی خبر باشد و همچنین تصور نمیرود که پدر خوله بمدینه برود و از بستگانش کمک بخواهد که دخترش را از امام بگیرد، زیرا او میخواست که دامادی از مردان شریف و بزرگ داشته باشد در این

صورت چگونه دامادی امام را نمیخواست امامی که از بزرگترین شخصیت‌های اسلام بود بنابراین شک نداریم که این داستان دروغ و ساختگی است.

(۲)

۲- جعده دخت اشعث

درباره نام او مورخان اختلاف دارند و او را سکینه، شعشاء و عایشه دانسته‌اند که درست‌ترینش جعده است و سبب این ازدواج چنین بیان شده است که امیر المؤمنین دختر سعید بن قیس همدانی را بنام ام‌عران برای فرزندش حسن خواستگاری کرد. سعید گفت بمن مهلت دهید در این باره مشورت کنم و از حضور امام بیرون آمد در بین راه به اشعث برخورد و جریان را به او گفت، آن مرد منافق از روی نیرنگ به سعید گفت:

(۱) - در المثنوی ص ۱۸۷، عمده الطالب ص ۷۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۸

«چگونه دختری را به حسن می‌دهی که همیشه به او فخر بفروشد و درباره‌اش انصاف نورزد و با او بدرفتاری کند و بگوید من فرزند پیامبر خدا و امیر المؤمنینم و او در برابرش چنین فضیلتی نداشته باشد، پس بهتر نیست که او را به پسر عمویش بدهی تا شایسته یکدیگر باشند؟» (۱)

- کدام پسر عمویش؟

- محمد پسر اشعث.

آن بیچاره فریب خورد و گفت دخترم را به پسر ت دادم، (۱) اشعث شتابزده به نزد امیر المؤمنین رفت و گفت:

- تو دختر سعید را برای حسن (ع) خواستگاری کرده‌ای؟

- بلی
- آیا دختری را نمی خواهی که از او شریف تر و خانواده دارتر و زیباتر و ثروتمندتر باشد؟
- آن دختر کیست؟
- جعه دختر اشعث.
- ما با مرد دیگری در این باره گفتگو کرده ایم
- درباره این گفتگو راهی برای شما وجود ندارد
- او رفته است تا با مادرش مشورت کند
- او دخترش را به محمد بن اشعث داد
- کی چنین کاری کرده؟
- قبل از اینکه به اینجا بیایم
- امیر المؤمنین با این پیشنهاد موافقت کرد، وقتی که سعید فهمید فریب اشعث را خورده پیش او شتافت و گفت:
- ای مرد یک چشم با من نیرنگ باختی؟

(۱) - مقاتل الطالیین ص ۳۳ و مآخذ دیگر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۶۹

- کور خیث تو هستی که خواستی درباره فرزند پیامبر مشورت کنی آیا تو احمق نیستی؟
- اشعث شتابان بحضور حسن (ع) رفت و گفت آیا نمی خواهی با همسرت دیدار کنی؟ او میترسید که فرصت از دست برود و بعد راه بین خانه امام و خانه خودش را فرش کرد و دخترش را به همسری امام بخشید. «۱»

و به این ترتیب جعهده بخانه امام رفت.

(۱)

۳- عایشه خثعمی

از جمله زنان امام، عایشه خثعمی بود که در زمان حیات امیر المؤمنین به ازدواج حسن (ع) درآمد و هنگامی که علی (ع) شهید شد، این زن بحضور حسن (ع) آمد و از قتل امیر المؤمنین ابراز شادمانی کرد و گفت خلافت را بتو تبریک میگویم، امام از این شماتت برافروخت و فرمود:

«بر مرگ علی ابراز شادمانی میکنی؟ برو که ترا طلاق دادم، عایشه رفت و خانه نشین شد تا روزگار عدهاش پایان یافت و امام بقیه مهریه او را پرداخت و ده هزار درم به او بخشید تا زندگانش را بگذراند و وقتی که پولها به عایشه رسید گفت (بهره‌ای اندک است از دوست جدا شده «۲» و تاریخ طلاقی از امام جز همین مورد و طلاق ام کلثوم و زنی از قبیله بنی شیبان یاد نکرده است، پس آن طلاقهائی که بعضی از مورخان درباره‌اش سر و صدا راه انداخته‌اند کجاست؟

(۲) نام دیگر زنان امام که بشرح حالشان دست نیافتیم بدین شرح است:

(۱)- الاذکیاء ابن جوزی ص ۲۷

(۲)- تاریخ ابن عساکر ۴/ ۲۱۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۰

۴- ام کلثوم دختر فضل بن عباس که امام او را بزنی گرفت و بعد رهایش کرد و ابو موسی اشعری با او ازدواج کرد. «۱»

۵- ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله تمیمی که فرزندی بنام طلحه دنیا آورد.

۶- ام بشیر دختر ابی مسعود انصاری که پسری بنام زید از او دنیا آمد.

- ۷- هند دختر عبد الرحمن بن ابو بکر.
- ۸- زنی از دختران عمرو بن اهِیم منقری.
- ۹- زنی از قبیله ثقیف که پسری بنام عمر از او متولد شد.
- ۱۰- زنی از دختران زراره
- ۱۱- زنی از بنی شیبان از خاندان همام بن مره که بعد معلوم شد از گروه خوارج است و حضرت او را طلاق داد و گفت نمی‌خواهم که شعله‌ای از آتش جهنم را همراه داشته باشم. «۲»
- ۱۲- ام عبد الله دختر شلیل بن عبد الله از برادران جریر بجلی
- ۱۳- ام قاسم که کنیزی بود و نام او را نفیله و رمله نوشته‌اند.
- اینها، همه زنان امام بودند و این تعداد معدود چگونه میتواند با مقیاس فراوانی که مورخان دروغ‌پرداز بیان داشته‌اند برابری کند؟

[فرزندان پسر و دختر امام]

اشاره

- (۱) در اینجا سخن ما، درباره زنان امام پایان می‌یابد و بحث درباره فرزندان پسر و دختر امام باقی میماند که مورخان در تعداد آنها اختلافی فراوان دارند بدین شرح:
- ۱- دوازده نفر، هشت پسر و چهار دختر «۳»

(۱) - استیعاب ۲۰۴/۳

(۲) - شرح ابن ابی الحدید ۸/۴ که نام این زنها را نوشته است.

(۳) - ارشاد

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۱

۲- پانزده نفر، یازده پسر و چهار دختر «۱»

- ۳- شانزده نفر، یازده پسر و پنج دختر «۲»
 ۴- نوزده نفر، سیزده پسر و شش دختر «۳»
 ۵- بیست نفر، شانزده پسر و چهار دختر «۴»
 ۶- بیست و دو نفر، چهارده پسر و هشت دختر. «۵»
- غیر از این هم گفته شده است و مورخان همگی نوشته‌اند که از فرزندان امام فقط حسن و زید از خود فرزندان باقی گذاشته‌اند.
- (۱)

۱- قاسم

که در طلیعه فرزندان امام قرار دارد، به همراه عمویش سید الشهداء در واقعه کربلا که اندوه جاودانه‌اش همچنان باقی است شهادت یافت و بهنگام شهادت در دوران جوانی و خرمی زندگانی بسر میبرد و در زیبایی و روشنی و شادابی جوانی نمونه بود، قاسم هنگامی که عمویش را تنها دید و قتل خاندان پیامبر و فریاد

(۱) - نفحة العنبرية

(۲) - زینب و زینبیا عیدلی، اتعاض الحنفاء فی اخبار الخلفاء مقریزی مجدی که نامهای فرزندان امام را چنین نوشته است: پسران باسامی زید، حسن، حسین، اثم، طلحه، اسماعیل، عبد الله، حمزه، یعقوب، عبد الرحمن، ابو بکر و عمر، و دختران به اسامی ام الخیر، رمله، ام الحسن، ام السلمة، ام عبد الله که زید و ام الخیر و ام الحسن مادرشان خزر جی بوده و مادر حسن خوله فزاری است که امام حسین دخترش فاطمه را به همین حسن داده، مادران عمر و حسین کنیز بوده‌اند و مادر طلحه قریشی و از قبیله تیم بود و گفته شده است که عبد الرحمن فرزند امام حسن در ناحیه ابواء در حال احرام وفات کرد و امام حسین او را کفن کرد ولی حنوط نکرد و چهره‌اش را نپوشانید.

(۳) - سر السلسله العلویه ابو نصر بخاری

(۴) - تذکره الخواص ابن جوزی

(۵) - حدائق الوردیه ص ۱۰۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۲

ماتم زنان از قتل یادگارهای رسالت به هیجانش آورد و به نزد عمویش آمد و دست و پایش را بوسید و از او اجازه جهاد خواست و امام به او اجازه داد، چگونگی شهادت قاسم، بسیار درد آورد و جانگداز است که مورخان و ارباب مقاتل بتفصیل بیان داشته‌اند.

(۱)

۲- ابو بکر

نامش عبد الله و مادرش کنیزی بود «۱» که رمله نام داشت «۲».

او در روز عاشورا بحمایت دین خدا و یاری فرزند پیامبر مبارزه کرد و در آن فاجعه دردناکی که پیامبر خدا عزادار شد شهید گردید.

(۲)

۳- عبد الله

او نیز در فاجعه کربلا به همراه عمویش سید الشهداء (ع) بشهادت رسید و در آن وقت فقط یازده سال داشت، این کودک چون عمویش را دید که سپاهیان اموی گردش جمع شده و بر او حمله می‌رند برای دفاع از حسین (ع) بسوی حضرت شتافت در این وقت ابهر بن کعب با شمشیر به امام حمله کرد، عبد الله فریاد زد (ای فرزند مادر خبیث می‌خواهی عمویم را بکشی) و دست کوچکش را برای دفاع از امام پیش آورد و شمشیر دستش را به پوست آویزان کرد، عبد الله بعمویش پناه برد و امام او را به سینه

چسبانید که ناگهان حرمله بن کاهل تیری رها کرد و کودک را در آغوش عمویش ذبح کرد (۳).

در تاریخ قدیم و جدید انسانی هرگز همچون جوانان خاندان پیامبر کسانی دیده نمیشوند که در راه ایمان خود چنین بزرگی و رشادتی از خود نشان دهند.

(۱) - تاریخ طبری ۶ / ۲۵۹

(۲ و ۳) - لهوف ص ۶۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۳

(۱)

۴- زید

زید که از مادری خزرگی بدنیا آمده بود سیدی شکوهمند و بخشنده بود که احسان و نیکیش همه میرسید و مردم از راههای دور برای جلب عنایتش بمدینه میرفتند تا از کمکهای بیدریغش بهره یابند. او متولی صدقات پیغمبر بود و چون سلیمان بن عبد الملک بخلافت رسید او را از این مقام برکنار کرد ولی پس از مرگ سلیمان که خلافت به عمر بن عبد العزیز رسید دوباره عهده دار این صدقات شد، محمد بن بشیر خارجی او را به این اشعار ثنا گفته است:

هنگامی که پسر مصطفی بسرزمینی درآید خشکی آن را میرباید و چوبهایش را سبز میکند و میرویانند

زید بهار مردم است در هر تابستان سوزانی هنگامی که هسته‌ها بشکفتد و خوشه‌ها برآید همه خونبهاها را بدوش میگیرد گویا او چراغی است در شب تاریک و ناخجسته. (۲)

زید سوار اسب می‌شد و بازار معروف (الظهر) می‌آمد و آنجا می‌ایستاد و مردم در برابرش ازدحام میکردند و از چهره زیبایش بشگفتی می‌افتادند و میگفتند زید همانند پیامبر خدا است (۳)

زید در سال صد و بیست هجری در گذشت و نود یا صد سال عمر کرد، گروهی از شعراء در مرگش مرثیه گفتند از جمله قدامه ابن موسی جحمی بود که این اشعار را در سوک زید گفت:

اگر زمین بشخصیت زید مینازد بدان جهت است که از زندگیهای او آشکار شده است و اگر پیکرش بخاک رفته پس زمین در بر گرفته فقیدی را که همه کارهایش پسندیده بود

(۱) - بحار ۱۰ / ۱۸۰

(۲) - بحار ۱۰ / ۲۳۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۴ او ندای بیچارگان را می شنید و میدانست که از او کمک میخواهند و کامیاب باز میگردند

او مرد حرف نبود و شترش را میخواهاند در برابر نیازمند و می گفت چه میخواهی اگر هم نیازمندی بهم در خواستهایش نمی رسید ولی بسوی مردی که نیاکانی بزرگوار داشت رفته بود

بسته‌هایی برای بردگان و گروه‌هایی برای مهمانی داشت و بهنگام ترس و ناگواریها بردبار بود

وقتی که آقائی از آنها بمیرد آقائی دیگر برمی خیزد بزرگواری که بزرگواری آنها استوار و پابرجاست «۱».

(۱)

۵- حسن

حسن سید بزرگوار و گرانقدری بود که بوصیت امام حسن تولیت صدقات را بعهده داشت. او به همراه عمویش حسین (ع) در معرکه عاشورا شرکت کرد و در رکاب آن

حضرت جنگید تا با جراحت زیاد بر زمین افتاد، وقتی که سپاهیان فرومایه کوفه آمدند تا سرهای شهیدان را جدا کنند، در حسن نیمه رمقی یافتند، در این وقت اسماء بن خارجه فزاری که از دائیهای او بود وساطت کرد تا از قتلش دست برداشتند، اسماء حسن را به کوفه برد و درمان کرد و بعد بمدینه فرستاد. حسن، تولیت صدقات جدش امیر المؤمنین را بعهده داشت و با دختر عمویش فاطمه دخت حسین (ع) ازدواج کرد. وقتی که حسن از دنیا رفت، فاطمه در مرگش زاری فراوانی کرد و بر قبر او خیمه‌ای برپا ساخت و یک سال شبها را به عبادت و روزها را به روزه‌داری گذرانید (۲).

(۱) - حدائق الوردیه ص ۱۰۷

(۲) - بحار ۱۰ / ۱۳۸، تنقیح المقال ۱ / ۲۷۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۵

حسن در سنین سی و پنج سالگی به زهر ولید بن عبد الملک خلیفه مروانی بشهادت رسید (۱).

در اینجا سخن ما درباره فرزندان امام حسن پایان می‌یابد.

سخنی که بسیار اندک بود و نیازی به بحث گسترده‌تری داشت که چنانچه توفیق همراهی کند بشرح حال مفصل آنان و انقلاب فرزندانشان در طول تاریخ خواهیم پرداخت، انقلابهای خونینی که بدست فرزندان حسن (ع) بر ضد ستمگران و تجاوزکاران اموی و عباسی انجام گرفت و صفحات تاریخ اسلامی را درخشان ساخت.

(۱) - عمده الطالب ص ۷۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۷

(۱)

پایان دوران

اشاره

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۷۹

(۱) همه آرزوهای معاویه در زندگی رنگین دنیا تحقق یافت و به آنچه در این کامیابی زودگذر میخواست رسید ولی تنها یک اندیشه همیشه او را بخود مشغول میداشت و بستر خوابش را بنا آرامی میکشید. او میخواست که خلافت غاصبانه و حکومت جابرانه اش بین پسران و خاندانش ادامه یابد و برای رسیدن به این آهنگ نادرست همه کوششهایش را بکار می انداخت و دورماندگان را به نزدیک می آورد و پولهای فراوان خرج میکرد و با وجود پیری و ناتوانیش بمدینه سفر میکرد ولی به اجرای طرح نابکارانه اش توفیق نمی یافت زیرا امام حسن (ع) زنده بود و مانعی بزرگ در برابرش بشمار میرفت، پس از اندیشه زیاد، دریافت که راهی جز کشتن امام به پنهانی ندارد، چون همه مردم به امام چشم دوخته اند و منتظرند تا دوران خلافت الهیش فرا رسد و در همه جا به گسترش عدالت و تعمیم خیر پردازد و ستمگریها و نابرابریها را براندازد. معاویه همچنان می اندیشید و در فکری ژرف و سیاه فرو میرفت و نیرنگها و نقشه‌هایی فراوان بنظر می آورد تا چگونه به آرزویش برسد و امام را از سر راه بردارد، ناگهان سخن ما کرانه اش که نمونه سیاهی از ترور و نامردمی بود بیادش آمد که گفته بود (خداوند سپاهیان را از عسل دارد) زیرا با عسل زهر آلود، سردار بزرگ اسلامی مالک اشتر را کشته و همچنین سعد وقاص را با زهر از بین برده بود، بهمین جهت چندین بار زهرهای کشنده‌ای به امام بهنگام اقامتش در دمشق

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۰

خورانیده ولی بمقصودش نرسیده بود. (۱) این بار نامه‌ای به امپراطور روم فرستاد و از او زهر مؤثر و مهلکی درخواست کرد ولی امپراطور روم از فرستادن زهر خودداری کرد و گفت «در دین ما شایسته نیست که در کشتن کسی که با ما نمی جنگد دخالت کنیم».

امپراطور روم بنا به اعتقاد دینیش حاضر نشد که بی‌گناهی را بکشد ولی معاویه این قتل را جایز دانست و کفرش را آشکار کرد و در نامه خود به امپراطور روم چنین قتلی را مشروع دانست و نوشت «مردی را که میخواهم بکشم پسر همان کسی است که در سرزمین حجاز قیام کرد (پیغمبر خدا) و اینک این مرد، پادشاهی پدرش را از من میخواهد بگیرد و من میخواهم او را مسموم کنم تا مردم و سرزمینها از شر او راحت شوند.»

معاویه بدان جهت قتل امام را جایز میدانست که او پسر پیامبر خداست، همان پیامبری که بت‌ها را در هم شکست و بدوران شرک پایان داد. امپراطور روم برای انتقام از پیامبر اسلام فرصتی یافت و زهری کشنده برای معاویه فرستاد «۱».

چون زهر بمعاویه رسید، ب فکر فرو رفت که چگونه آن را بکام امام بریزد، همه بستگان امام را از نظر گذرانید و هیچ کس را آماده ارتکاب چنین جرم بزرگی نیافت. بعد درباره زنان امام تحقیق کرد و جعه دختر اشعث را برای این کار، آماده یافت زیرا اشعث پدر جعه همان مرد نابکاری بود که در جنگ صفین، امیر المؤمنین را به قبول حکمیت وادار کرد و در سپاه امام تفرقه انداخت بنابراین دخترش هم میتواند در قتل امام حسن (ع) همدست معاویه باشد و او را در رسیدن به هدف شومش همراهی کند.

(۱) - بحار ۱۰ / ۱۷۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۱

(۱) معاویه بوسیله مروان تبه‌کار، زهر را برای جعه فرستاد و به او وعده داد که همسر یزیدش کند و صد هزار درم تقدیمش کرد «۱». و این زن تبه‌کار را به ارتکاب چنان جنایت بزرگی برانگیخت تا پیشنهاد معاویه را بپذیرد و امام را مسموم سازد. خاندان اشعث، گروه فرصت طلبی بودند که با کردار ناروایشان تاریخ اسلام را سیاه کردند،

آزمندی در خونشان جریان داشت و سرشت ناپاکشان به تمایلات مادی آلوده بود، چنانکه امام صادق (ع) درباره‌شان فرمود (اشعث در قتل امیر المؤمنین شرکت داشت و دخترش امام حسن را مسموم ساخت و پسرش در خون امام حسین شریک بود) «۲» علاوه بر این، جعهه نسبت به امام عقده‌ای روانی داشت زیرا نتوانسته بود از امام فرزندی بیاورد و امام با او رفتاری سرد و عادی داشت.

وقتی که زهر بمروان رسید آن را پیش جعهه برد و پولها را بدامنش ریخت و او را به ازدواج با یزید وعده داد. اهریمن بوسوسه پرداخت و آن زن بدخوی فریب خورد و از آن همه پول و بشارت همسری یزید خوش حال شد و با ارتکاب چنان جرم بزرگی موافقت کرد و سم را گرفت تا بکار برد.

امام در روزی بسیار گرم و سوزان، روزه‌دار بود، جعهه افطاری برای امام حاضر کرد و سم را در کاسه شیر ریخت و در سفره گذاشت، امام جرعه‌ای از شیر تناول کرد و تا زهر بدرونش رسید امعائش پاره شد و با دردی شدید فرمود:

«انا لله و انا الیه راجعون، شکر خدا را که بدیدار محمد پیشوای فرستادگان و پدرم پیشوای جانشینان و مادرم پیشوای زنان جهان

(۱) - مروج الذهب ۲/ ۳۵۳ و گفته شده است که معاویه ده هزار دینار برای جعهه

فرستاد و املاکی در سواد کوفه به او بخشید (تحف العقول ص ۲۹۱)

(۲) - اعیان الشیعه ۴/ ۷۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۲

و عمویم جعفر طیار و دیگر عمویم حمزه سید الشهداء نائل میشوم».

(۱) آنگاه به جعهه رو کرد و گفت «ای دشمن خدا، همچنانکه مرا کشتی خدایت بکشد بخدا قسم پس از من بهتر از من کسی نخواهی یافت، او (معاویه) ترا فریب داد و به این کار واداشت، خداوند او و ترا خوار گرداند» «۱». خدا هم به نفرین امام او را

خوار کرد و در میان مردم به خیانت و بدکاری و گناه زبانزد شد و این رسوائی در خاندانش برای همیشه بماند و پسرانی که از دیگران بدنیا آورد بنام پسران زنی که همسرش را سم داد معروف شدند «۲».

معاویه هم که از جنایت او بهره برد، به وعده‌اش وفا نکرد و او را به همسری یزید نیاورد و وقتی که جعه از او چنین درخواستی کرد با مسخره و سرزنش به او چنین پاسخ داد:

«ما دوست داریم که یزید زنده بماند و اگر او را دوست نمی‌داشتیم بنا بوعده‌ای که داده بودیم ترا بعقدش درمی‌آوردیم» «۳»

بیشتر مورخان عقیده دارند که امام حسن (ع) بوسیله زهر کشته شده و این زهر را معاویه باو داده است. «۴»

(۱) - تحف العقول ص ۳۹۱

(۲) - اعیان الشیعه ۷۶ / ۴

(۳) - مروج الذهب ۳۰۳ / ۲

(۴) - شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۴، تاریخ دول اسلامی ۵۳ / ۱، تذکره الخواص ص ۲۲۲، استیعاب ۳۷۴ / ۱، نصائح الکافیة ص ۶۲، تاریخ ابو الفداء ۱ / ۱۹۴، همه این کتابها را اهل تسنن نوشته و قتل امام را بمعاویه نسبت داده‌اند و در این صورت فساد مورخینی که این خبر را فقط بشیعه نسبت داده‌اند معلوم میشود و همچنین اشتباه دکتر فیلیپ حتی معلوم میشود که در ص ۷۹ کتابش بنام (العرب) می‌نویسد (و اما شیعه مرگ حسن را بمعاویه نسبت میدهند و حسن را شهید بلکه سید همه شهیدان میدانند) این دکتر هم سخنش را از ابن خلدون گرفته و به بقیه مصادر مراجعه نکرده است و اینهم دلیل دیگری است که مستشرقین در نوشته‌های خود تحقیقات علمی و بررسیهای مستند را بکار نمی‌برند.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۳

(۱) گروهی دیگر میگویند: یزید، امام را مسموم کرده است «۱» اگر هم این خبر را درست پنداریم باز هم باید بگوئیم که بامر پدرش معاویه چنین کاری را کرده است زیرا از عقل بدور است که بگوئیم یزید چنین کار بزرگی را بدون خبر و جلب موافقت پدرش انجام داده باشد، آنچه بواقع موجب شگفتی است نوشته ابن خلدون است که میخواهد معاویه را از این جرم بزرگ تبرئه کند و میگوید (اینکه میگویند معاویه امام حسن را بدست جعه دختر اشعث مسموم کرده است از گفته‌های شیعه است و چنین کاری از معاویه بدور است). «۲»

ابن خلدون هم دچار تعصبی ناروا شده و همان درد بزرگی که مردم را در شری عظیم انداخته او را هم گرفتار کرده و مطالبی را که در این زمینه و نظائر آن بیان داشته از همین تعصب کور پدید آمده است، ما از او می‌پرسیم که چه عاملی ممکن بود معاویه را در راه استواری ارکان حکومتش از این کار بازدارد، مگر نه این بود که معاویه بزرگترین جرائم را مرتکب شد، او با خلیفه شرعی اسلامی امیر المؤمنین و امام حسن جنگید و حجر بن عدی صحابی بزرگ پیامبر را با یارانش کشت و مالک اشتر و سعد وقاص را مسموم کرد و زیاد بن ابیه را به برادرخواندگی خود گرفت و تبهکاریهای بیشماری بار آورد در این صورت برای او چه مانعی داشت که امام را مسموم

(۱) - تاریخ ابو الفداء ۱/ ۱۹۳، نور الابصار ص ۱۱۲، تاریخ ابن وردی ۸/ ۴۳، ابن کثیر

این خبر را درست نمیداند، و یزید را از این کار بدور میداند ولی مدرکی برای نادرستی خبر نمی‌آورد و این عقیده زائیده یک تعصب نابجاست زیرا یزید چه فضیلتی داشت که او را از این کار بازدارد، یزید همانست که امام حسین (ع) را کشت و سه روز زنان شهر مدینه را برای سپاهیان حلال دانست و با عمه‌اش ام‌الحکم زنا کرد.

(۲) - تاریخ ابن خلدون ۲/ ۱۸۷، عبد المنعم هم در کتابش بنام تاریخ سیاسی اسلام ۲/

۲۰ بقول ابن خلدون استناد جسته و درباره وفات امام می‌نویسد (ما بعید میدانیم که معاویه چنین کاری کرده باشد).

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۴
کند و بدین وسیله خلافت یزید را تحکیم بخشد؟
(۱)

گفته‌های نادرست

اشاره

مانعی ندارد گفته‌های دیگری را هم که در نادرستی با نوشته‌های ابن خلدون همراه و از واقعیت بدور است در اینجا بیاوریم
(۲)

۱- مرگ در اثر بیماری سل

روایت م، رونلدس، مستشرق نوشته است که امام حسن در سن چهل و پنج سالگی در اثر بیماری سل، در گذشته است «۱». این گفته، بسیار عجیب و دور از واقعیت است زیرا هیچ یک از مورخان چنین سخنی نگفته‌اند و همگی عقیده دارند که آن حضرت مسموم شده و سخنی از بیماری سل بیان نداشته‌اند، همه نوشته‌های این مستشرق مانند این نظریه‌اش، از تحقیق و بررسی کامل تاریخی بیرون است و آلوده به دروغ و افتراست.
(۳)

۲- مسمومیت از راه عصا

استاد حسین واعظ می‌نویسد: (امام حسن برای معالجه از مدینه به موصل رفت زیرا پس از آن رویدادها احساس بیماری کرد، در بین راه که حضرت روی زمین نشسته بود فقیر کوری به نزد امام آمد و از او صدقه خواست ولی ناگهان عصایش را بپای امام فرو برد و چون عصایش زهرآلود بود امام مسموم شد ولی بعد بوسیله پزشکان معالجه شد و بهبودی یافت «۲».

این سخن هم کاملاً نادرست و از واقعیت دور است و هیچ‌کدام از مورخین به آن اشاره نکرده‌اند و دروغ محضی است که هیچ‌صحتی

(۱) - عقیده الشیعه ص ۹۰ - همین سخن را هم لامنس در دائرة المعارف اسلامی ۷ / ۴۰۰ آورده است

(۲) - روضه الشهداء ص ۱۰۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۵
ندارد.

(۱)

۳- مسمومیت در طواف

مورخ شهیر احمد بن سهل بلخی مشهور به مقدسی می‌نویسد (امام در حال طواف کعبه بود که شخصی نیزه زهرآلودی را در پایش فرو برد و امام مسموم شد و بر اثر آن شهادت یافت). «۱»

این سخن شگفت‌آور را فقط همین مورخ گفته و شاید قصد داشته که معاویه را از قتل امام تبرئه کند و او را از مسئولیت چنین جریمه‌ای برکنار سازد و ما هرگز نشنیده‌ایم که مورخی این خبر را در کتابش آورده باشد.

(۲)

۴- مرگ عادی

اشاره

دکتر حسن ابراهیم میگوید: بعضی مورخین عقیده دارند که امام به اجل عادی از دنیا رفته و چهل روز پس از بازگشت از عراق بمدینه از دنیا رفته است «۲». نادرستی این سخن هم معلوم است زیرا امام بمرگ عادی از دنیا نرفته و دیگر آنکه پس از بازگشت از عراق سالها در مدینه زیسته و سپس چنانکه همه مورخان نوشته‌اند شهادت یافته است اکنون بشرح مفصل مسموم شدن امام میپردازیم.

وقتی که امام مسموم شد احساس مرگ کرد و چهل روز «۳» و بگفته‌ای دو ماه «۴» در بستر بیماری ماند و هر روز حالش بدتر می‌شد

(۱)- البدء و التاريخ ۵/۶ چاپ پاریس

(۲)- تاریخ سیاسی اسلام ۱/۳۹۸، محمد اسعد طلس هم نزدیک بهمین گفته را در کتاب تاریخ امت عربی ص ۹ و ۱۶ آورده و می‌نویسد حسن پس از صلح بمدینه رفت و بیش از دو ماه نگذشت که از دنیا رفت.

(۳)- دائرة المعارف بستانی ۷/۳۸، شرح ابن ابی الحدید ۴/۴

(۴)- حیات الحیوان دمیری ۱/۵۳ و گفته شده است که امام فقط دو روز پس از

مسموم شدن رحلت یافت (تحف العقول ص ۳۹۱)

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۶

و اثر زهر شدیدتر می‌گشت، (۱) تا آنجا که قلب پاکش از شدت درد می‌گداخت، قلبی که دوستی و عاطفت انسانها را در برداشت. روزی برادرش حسین (ع) که به عیادت امام رفته بود، رنگ برادر را پریده یافت که سرش را بسته و در بستر افتاده و از سوزش درونش بهم می‌پیچد، حسین (ع) با اندوهی سخت و حالی پریشان گفت:

- برادرم، کی بتو زهر داد؟
- میخواهی چه کنی؟
- میخواهم او را بکشم.
- اگر آن کس که به او سوء ظن دارم این کار را کرده باشد، خداوند از او سخت‌تر انتقام خواهد گرفت و چنانچه او این کار را نکرده باشد دوست ندارم که بی‌گناهی کشته شود «۱».

امام تا این حد در مورد ریختن خون مردم، احتیاط داشت و هرگز نمیخواست که درباره او خون اندکی ریخته شود در این وقت پزشکی برای امام آوردند و پزشک بمعاینه پرداخت و پس از تشخیص حال امام از حیات حضرتش ناامید شد و بخاندانش گفت (سم امعاء او را از هم گسیخته است) «۲».

امام، از زندگانی قطع امید کرد و آماده مرگ شد، در این وقت صحابی بزرگ پیغمبر جناده بن ابی امیه به عیادت امام آمد و عرض کرد ای پسر پیامبر، مرا موعظه کن، امام با درد جانکاهی که توانش را میفرسود با گفتار ارزنده و هدایت‌بخشی که گران‌قدرتر از هر گوهر بود و از اسرار امامت او حکایت میکرد به این شرح موعظه‌اش فرمود:

(۱) - استیعاب ۱ / ۳۷۴

(۲) - بدایه و النهایه ۸ / ۴۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۷

اندرز در بستر مرگ

- (۱) ای جناده، آماده سفر آخرت باش و پیش از مرگ توشه این راه را مهیا کن و بدان که تو دنیا را میجوئی و مرگ در جستجوی تو است، در این روزی که هستی بار فردائی را که می‌آید بدوش مگیر و بدان هر چه بیش از بهره خود گردآوری برای

دیگران فراهم می‌آوری و بدان که در حلال دنیا حساب است و در حرامش کیفر است و در گردآوریهای شبهه ناکش بازخواست خواهد بود، سرمایه دنیا را لاشه گندیده‌ای بدان و باندازه نیازت از آن بهره بردار، که اگر حلال باشد بمیزان ضرورت از آن برداشته و پارسائی کرده‌ای و اگر حرام باشد سنگینی گناهت کمتر خواهد بود و از مرداری بکمی برداشت کرده‌ای، و کیفیت در آخرت آسان است.

برای دنیایت چنان باش که گوئی همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت چنان دقیق باش که گوئی فردا خواهی مرد. اگر میخواهی بدون کمک بستگان به عزت رسی و بدون قدرت حکومت یابی از خواری نافرمانی خدا به عزت فرمانبری پروردگار بگرای، اگر خواهی همنشینی اختیار کنی با کسی دوستی گزین که دمسازیش برایت افتخار باشد و همیشه ننگبانی کند و اگر از او کمک خواهی یاریت نماید و سختی را تصدیق کند و بر جلالت بیفزاید و دست فضیلت بسویت بگشاید و شکستهای را جبران کند و نیکبختی را بستاید و آنچه خواهی بتو ببخشد و اگر خاموش مانی بسخن آید و در گرفتاریها یاورت باشد و رنجهایی برایت پدید نیورد و از راههای گوناگون بر تو نتازد و بخواریت نکشاند و ترا در بهره‌مندیها بر خود مقدم شمارد «(۱)».

(۱) - اعیان الشیعه ۴ / ۸۵

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۸

(۱) حسن (ع) با چنین وصیت جاودانه و درسهای سودمند و حکمتهای ارزنده و اندیشه‌های استوار که از جدش پیامبر و پدرش امیر المؤمنین دریافته بود جناده را به بهترین راههایی که پیروزی دنیا و آخرت را در بر دارد راهنمایی کرد.

عمیر بن اسحاق هم برای عیادت ببالین حضرتش آمد «(۱)» امام فرمود:

پیش از آنکه مرا نیابی آنچه میخواهی پرس، ولی عمیر که حضرتش را در آن حالت دید نخواست که بزحمتش اندازد و گفت، نه بخدا چیزی نمی‌پرسم تا اینکه خداوند ترا

شفا بخشد. امام که از شدت درد بر خود می‌تپید از درد فراوانی که بسختی آزارش میداد ناله‌ای کشید و بخاندانش گفت «پاره‌ای از جگرم بیرون افتاد، مرا بارها سم داده بودند ولی مانند این بار هرگز بهلاکت نیفتادم، اکنون پاره‌ای از جگرم بیرون افتاد و پاره‌های گداخته آن را دیدم» (۲).

(۱) - صفوة الصفوة ۱ / ۳۲۰، بدایة و النهایة ۸ / ۴۲

(۲) - روایت چنانچه درست باشد حکایت میکند که زهر در کبد آن حضرت اثر گذاشت چنانکه امام پاره‌ای از آن را قی کرد ولی طب جدید میگوید مسمومیت موجب قی کردن کبد نمی‌شود بلکه در معده ایجاد التهاب میکند و در امعاء مسموم هیجان بوجود می‌آورد و اگر مسمومیت اندک باشد فشار خون را پائین می‌آورد و التهابی در اعصاب ایجاد می‌کند و خیلی کم است که اثری بر روی کبد بگذارد و بعلاوه کبد هرگز از راه حلق بیرون نمی‌افتد در این صورت نظریه پزشکان با نص روایت اختلاف پیدا می‌کند ولی این در صورتی است که ما کبد را فقط یکی از قسمتهای جهاز هاضمه بدانیم که در جانب راست شکم قرار دارد و صفرا پس میدهد، ولی در زبان عرب شنیده شده که همه جهاز هاضمه را هم کبد نامیده‌اند چنانکه در قاموس ۱ / ۳۳۲ و در تاج العروس ۲ / ۴۸۱، چنین آمده است (و گاهی آنچه را که در شکم انسان است کبد میگویند چنانکه در این شعر آمده است:

وقتی که یک فرد ناشی دست دراز می‌کند بسوی کبد صاف (پهلوی) یا پستانها دست می‌گشاید. پس از طریق مجاز میتوان پهلوی را کبد نامید چنانکه در حدیث آمده

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۸۹

(۱) در این وقت برادرش سید الشهداء ببالینش آمد و چون امام را در سختی دردناک مسمومیت دید، چشمهایش از اشک پر شد، حسن به برادرش نگاهی کرد و گفت:

- ای ابا عبد الله چرا گریه میکنی؟

- از آن می‌گیریم که با تو چنین کردند.

امام در این حال سرنوشت جانگداز برادرش حسین را بنظر آورد و مصیبت خودش را در برابر فاجعه او اندک شمرد و قطرات درشت اشک بر چهره‌اش فرو چکید و با آهنگی لرزان گفت:

(برادرم، یک نفر مرا سم داد و بمرگ کشانید، ولی روزی به جانسوزی روز تو نیست که سی هزار سپاهی بجنگت می‌آیند و خود را مسلمان و امت جدمان محمد (ص) میدانند و همگی آهنگ کشتن و ریختن خونت را می‌کنند و بخاک و خونت می‌کشند و احترامت را در هم می‌شکنند و خاندانت را اسیر می‌کنند و اردوگاهت را بغارت میکشند) «۱».

بواقع هم چنین بود، زیرا همه دردها و ستمهایی که بخاندان پیامبر پس از رحلت آن حضرت رسید هرگز با مصیبت دردناک شهادت حسین (ع) برابری نمی‌کرد و روزی بسختی روز قتل او نبود که کرامت اسلام و مسلمین را شکستند و بمقام رسالت جسارت ورزیدند

است که زمین پاره‌های کبدش را بیرون میدهد) یعنی گنجینه‌هایی را که در درون دارد به بیرون می‌اندازد که منظورش گنجها و معدن‌هاست که به استعاره کبد نامیده شده است این سخن همچنین در لسان العرب ۴/ ۳۷۸ آمده است بنابراین منظور روایت این است که امام قطعه خون لخته‌شده‌ای را که شبیه کبد بود قی کرد و در این صورت اختلاف بین روایت و نظریه پزشکان برطرف می‌شود. (شرح ابن ابی الحدید ۴/ ۱۷)

(۱)- بحار ۱۰/ ۱۲۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۰

پیامبری که حرمت او و خاندانش بر همه مسلمانان واجب بود.

(۱) در این وقت درد امام شدت یافت و آن حضرت را اندوه و جزعی فراوان فرا

گرفت.

یکی از حاضرین گفت، ای فرزند پیامبر، چرا ناراحت شده‌اید، مگر جد شما پیامبر و پدرتان علی و مادرتان فاطمه نیست و خودتان پیشوای جوانان بهشت نمی‌باشید؟ امام با صدائی نرم و آهسته فرمود، از دو چیز می‌گیریم، ترس مرگ و دوری دوستان.

«۱».

(۲)

وصیت به حسین (ع)

چون درد امام شدت یافت و بیماریش سنگین شد دانست که هنگام سفر آخرت و رحلتش از دنیا نزدیک شده است و برادرش حسین (ع) را فرا خواند تا به او وصیت کند و عهدی با او ببندد، وصیتی را که مورخان شیعه روایت کرده‌اند با وصیتی که اهل تسنن آورده‌اند اختلافی فاحش دارد و متن روایت شیعه چنین است:

«این وصیت حسن بن علی به برادرش حسین است که می‌گوید، گواهی می‌دهد که خدائی جز خدای یگانه نیست که یکتا و بی‌همتا است، او را بشایستگی عبادت پرستیده، همتائی برای او در پادشاهیش نیست و بکارگزاری نیاز ندارد، او همه چیز را به توانائیش آفریده و برای همه چیز اندازه قرار داده است، او از هر کس به عبادت سزاوارتر و به ستایش شایسته‌تر است، هر کس فرمانش را برد هدایت یافت و آنکه نافرمانش کرد گمراه شد و هر کس بسوی او بازگشت، راه بسعادتی یافت.

من ترا ای حسین ببازماندگان سفارش می‌کنم و همه فرزندان

(۱) - امالی صدوق ص ۱۳۳

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۱

و خاندانم را بتو می‌سپارم، (۱) اگر خطائی کردند بر آنها ببخشای و نیکبهاشان را بپذیر

و برای آنها بازمانده و پدری مهربان باش، مرا در کنار قبر پیامبر دفن کن که از هر کس به این امتیاز شایسته‌ترم ولی اگر مخالفت کردند ترا بخدا و بمقامی که در نزد او داری و بخویشاوندیت با پیامبر خدا سوگند میدهم که نگذاری قطره خونی در این راه بریزد، تا اینکه بیدار پیامبر بروم و از آنها شکایت کنم و او را از آنچه مردم با ما کردند آگهی دهم «۱».

بخشهای این وصیت شامل بیان توحید پروردگار و پاکی او از داشتن همتا و نفی شریک باری تعالی است همچنین به برادرش وصیت کرده که با خاندانش به نیکی رفتار کند و اگر خطائی کردند از آنها بگذرد و پیکرش را در جوار قبر پیامبر دفن کند و چنانچه گروهی با این کار مخالفت کردند، با آنها نجنگد و خونی نریزد، زیرا امام از دیرباز متوجه حفاظت جان مردم بود و آنچه داشت در راه خدا بخشید و بدیهائی را که درباره‌اش روا داشتند به نیکی پاسخ گفت و برای حفظ جان مسلمانان از خلافت گذشت.

(۲) اما مورخان سنی متن وصیت امام را چنین آورده‌اند:

«ای برادر، وقتی که پیامبر خدا از دنیا رفت پدرت متوجه خلافت شد و امید داشت که بآن برسد اما خداوند او را از این مقام بازداشت و ابو بکر به آن رسید، وقتی که ابو بکر از دنیا رفت باز هم پدرت به خلافت تمایل یافت ولی این مقام به عمر رسید، عمر هم بهنگام مرگ امر خلافت را به شورای شش نفری واگذاشت و علی را هم جزء آنها قرار داد، شک نبود که اعضای شورا او را بحساب نمی‌آورند و در نتیجه خلافت بعثمان رسید، چون عثمان کشته شد

(۱) - اعیان الشیعة ۴/ ۷۹، امالی صدوق، عیون المعجزات سید مرتضی، مرآة- العقول ۱/

با علی بیعت کردند ولی مخالفتها آغاز و شمشیرها کشیده شد و خلافت بر او راست نیامد، اکنون من فهمیده‌ام که نبوت و خلافت در خاندان ما جمع نمی‌شود بنابراین مبادا که مردم کوفه ترا به قیام وادار کنند.

(۱) من از عایشه درخواست کرده بودم که اگر بمیرم اجازه دهد که در کنار پیامبر خدا دفن شوم و او هم موافقت کرد ولی درست نمیدانم که به این کار راضی باشد و ممکن است از روی حیا موافقت کرده باشد، چون از دنیا رفتم از او درخواست کن تا اجازه دهد در جوار رسول خدا دفن شوم چنانچه رضایت داد مرا در آنجا بخاک سپار ولی گمان میکنم که آنها از این کار جلوگیری کنند، اگر چنین کردند با آنها هرگز ستیز مکن و مرا در بقیع دفن کن تا سرمشقی از سرنوشت من برای دیگران باقی بماند «۱».

این وصیت به آشکارائی گستاخی بمقام امیر المؤمنین و انتقامجوئی از آن حضرت را میرساند و هرگز با روش امام حسن تطبیق نمی‌کند و متأسفانه در تاریخ چنین هرزه گوئیهای که نمایانگر اهانت بمقام پیامبر و خاندان اوست بفرآوانی دیده میشود.

(۲)

وصیت به محمد حنفیه

امام بسوی مرگ میرفت و دروازه‌های آخرت را در برابر دیدگانش گشوده می‌یافت. در این وقت به قبر فرمود، تا برادرش محمد حنفیه را ببالینش بیاورد، قبر شتابان به پیش محمد رفت، محمد از وضع قبر سراسیمه شد و با هراسی فراوان گفت امیدوارم خیر باشد قبر گفت ابا محمد را دریاب.

محمد وحشت زده و سراسیمه از خانه بیرون رفت و از شدت شتاب کفشهایش را درست نپوشید و ببالین برادرش حاضر شد. امام

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۳

را دید که رنگ از چهره اش پریده و اندامش را تکانی سخت در بر گرفته است. (۱) امام، چشم گشود و به برادرش محمد فرمود، بنشین ای محمد، تو نباید اکنون غایب باشی زیرا سخنی باید بشنوی که مردگان از آن زنده شوند و زندگان جان دهند، دانش را در نهاد خویش جای دهید و برای شبهای تاریک چراغی روشن باشید زیرا پرتو روزها بر هم تجلی میکنند، آیا نمی دانی که خدای بزرگ، فرزندان ابراهیم را پیشوای مردم قرار داد و برخی را بر بعضی دیگر برتری بخشید و بر داود، زبور را فرو فرستاد و تو میدانی که خداوند، محمد (ص) را از میانه فرزندان ابراهیم، مخصوص رسالت خویش ساخت، ای محمد می ترسم که دچار حسد شوی، ولی حسادت صفت کافران است که خداوند میفرماید (کافران پس از آنکه حقیقت بر آنها روشن شد، حسادت میورزند) «۱».

خداوند، شیطان را بر تو مسلط نسازد، ای محمد، میخواهی که آنچه درباره ات از پدرت شنیدم بگویم؟

- بلی

- شنیدم که پدرت در جنگ بصره میفرمود، هر کس که میخواهد در دنیا و آخرت دوست من باشد، محمد را دوست بدارد.

ای محمد اگر بخوام میتوانم درباره تو آنگاه که در پشت پدر و رحم مادرت بودی خبر دهم.

ای محمد آیا میدانی که حسین بن علی پس از مرگ من که روحم از پیکرم برخیزد امام پس از من است و این مقام را که برای او بمشیت پروردگار و وراثت پیامبر تقدیر شده از میراث پدر و مادرش احراز می کند، خداوند میداند که شما بهترین بندگان او هستید بدین جهت محمد (ص) را از بین شما برگزید و محمد، علی (ع) را اختیار

(۱) - بقره، آیه ۱۰۹

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۴

کرد و علی هم مرا برای امامت برگزید و من هم حسین (ع) را برای امامت انتخاب میکنم.

(۱) محمد اطاعت خود را در قبول سفارش پیامبر ابراز داشت و در پاسخ امام گفت:

(تو پیشوای منی و تو وسیله تقرب من بمقام نبوت محمد (ص)، بخدا قسم دوست داشتم که پیش از آنکه چنین سخنانی را از تو میشنوم مرده بودم، بدان که در سر من اندیشه‌ای است که هیچ برهان و حجتی آن را تباه نمی‌سازد و هیچ طوفانی آن را از جای بر نمی‌کند همچون نگاشته‌ای که بر سنگ نقش گیرد، چنانچه بخواهم آن را بیان کنم می‌بینی که من پذیرش آن بر مبنای کتاب منزل و پیام پیغمبران پیشی جسته‌ام، سخنی که از گفتن و نوشتنش، سخنوران و نویسندگان بازمانند و بازهم به مقام فضل تو نرسد و خداوند پاداش نیکوکاران را می‌دهد و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر آنکه از سوی خدا باشد، همانا حسین (ع) در دانش از همه ما برتر و در بردباری از همه سنگین‌بارتر و برسول خدا از همه ما نزدیکتر است، او پیش از آنکه بدنیایا باید امام دانای ما بوده و آیات وحی را پیش از نزول تلاوت میکرده است، اگر خداوند کسی را از ما بهتر میدانست، محمد (ص) را از میان ما بر نمی‌انگیخت، اکنون که محمد (ص) علی را برگزیده و علی (ع) ترا انتخاب کرده و تو نیز حسین (ع) را به امامت اختیار می‌کنی، تسلیم تو هستیم و برضای خداوندی راضی هستیم «۱».

دینوری میگوید، امام در ساعات آخر عمرش بدنبال محمد حنفیه فرستاد که آن وقت در مزرعه‌اش بسر میبرد، وقتی که محمد ببالین حضرتش رسید، امام چشم گشود و بهوش آمد و ابتدا به حسین (ع) رو کرد و باو درباره محمد سفارش کرد و فرمود:

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۵

«برادرم، ترا درباره برادرت محمد سفارش میکنم که او بمنزله جلوه گاه چهره تو است.»
و بعد به محمد توجه کرد و گفت:

«ای محمد، ترا هم درباره حسین سفارش می کنم که همیشه یاور و پشتیبان تو است.»

«۱»

(۱)

بسوی رفیق اعلی

بیماری امام سنگین تر شد و دردی جانکاه سراپای وجودش را فرا گرفت و احساس کرد که حالت احتضارش فرا میرسد و از حیات مقدس و ارزنده اش، تنها دقایقی اندک باقی مانده است، در این حال بخاندانش فرمود:

(مرا به حیاط خانه ببرید تا بملکوت آسمانها نگاه کنم).

امام را بصحن خانه بردند و چون اندکی آرامش یافت سر بآسمان برداشت و با تضرع بمناجات پروردگار پرداخت و چنین عرضه داشت:

«بار خدایا، جانم را به پیشگاهت عرضه میدارم، جانی که نزد من گرامی و بی مانند بود، بار خدایا بهنگام مرگ همدمم باش و در تنهایی گور تنهایم مگذار.»

سپس فریبکاریهای معاویه را بیاد آورد و فرمود پیمانہ پیروزش را بسر کشید ولی بخدا قسم به پیمانہ رفتار نکرد و سخنی براستی نگفت «۲».

امام بتلاوت آیات قرآن پرداخت و خدای را ستایش و سپاس می گفت و با معبود یگانه اش راز و نیاز میکرد تا جان پاکش به بهشت

(۱) - اخبار الطوال ص ۲۰۳

(۲) - تذکره الخواص، تاریخ ابن عساکر، حلیه الاولیاء، صفة الصفوة

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۶

جاویدان پر کشید و روان مقدسی بسوی رفیق اعلی پرواز کرد که مانند او در گذشته و آینده، کسی در بردباری و بخشندگی و دانش و انسان دوستی و مهربانی بر افق حیات ندرخشیده و نخواهد درخشید.

(۱) و بدین ترتیب بردبارترین مسلمانان و پیشوای جوانان بهشتی و فرزند و نور چشم پیامبر از دنیا رفت و جهان از فقدان او تاریک شد و آخرت بمقدمش روشنی یافت «۱». فریاد دردناک مصیبت از خاندان بنی هاشم برخاست و ضجه و ناله‌ای جگرسوز از همه خانه‌های مدینه به آسمان رفت و ابو هریره، شتابان و ماتم زده و سراسیمه بمسجد پیامبر دوید و با صدای بلند فریاد زد، ای مردم فرزند محبوب پیامبر از دنیا رفت همگی بگریید «۲».

این خبر دردانگیز، دلها را در هم شکافت و اندوهی تلخ بجانها ریخت و هر کس در مدینه بود بخانه امام روی آورد بعضی خاموش بودند و گروهی فریاد میزدند و عده‌ای حسرت زده و نالان اشک میریختند و اندوهی سخت دلهاشان را پاره میکرد، زیرا امام بزرگوارشان که پناهگاه و یاور آنان بهنگام نیازها و گرفتاریها بود از دنیا رفته بود.

(۲)

تجهیز امام

حسین (ع) بتجهیز پیکر پاک امام پرداخت و عبد الله بن عباس

(۱) - در سال شهادت امام، مورخان اختلاف دارند، ابن کثیر و ابن حجر، سال ۴۹ هجری نوشته‌اند و خطیب بغدادی در تاریخش و ابن قتیبه در کتاب امامت و سیاست ۵۱ هجری نوشته‌اند و در ماه شهادت آن حضرت نیز اختلاف است بعضی بیست و پنجم ربیع الاول و عده‌ای دو شب باقی مانده از ماه صفر و گروهی دهم محرم سال ۴۵

هجری نوشته‌اند چنانکه در سامرات ص ۲۶ چنین آمده است.

ولی مشهور در نزد شیعه هفتم صفر است که باین مناسبت مجالس ذکر مصیبت برپا میشود (در ایران بیست و هشتم صفر. م) سید مهدی کاظمی در دوائر المعارف ص ۲۳ تفصیل اختلاف روایات را در مورد موقع شهادت امام ذکر کرده است
(۲) - تهذیب التهذیب ۲ / ۳۰۱، تاریخ ابن عساکر ۴ / ۲۲۷

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۷

و عبد الرحمن بن جعفر و علی بن عبد الله عباس بهمکاریش پرداختند، حسین (ع) برادرش را غسل داد و حنوط و کفن کرد و تا چشمهایش توانائی داشت در این فاجعه دردناک گریست و سپس فرمود تا جنازه امام شهید را برای نماز بمسجد پیامبر ببرند.

«۱»

(۱)

گروه مشایعین

تشییع جنازه امام با گروهی انبوه انجام یافت که مدینه هرگز چنین اجتماعی بخود ندیده بود و عده‌ای از بنی هاشم بنو احی اطراف مدینه رفتند و مردم را خبر دادند و سیل جمعیت بمدینه سرازیر شد تا بتشییع امام تبرک جویند «۲» چنانکه ثعلبه بن مالک درباره کثرت مشایعین می نویسد:

(روزی که امام حسن از دنیا رفت و در بقیع دفن شد چنان گروهی از مردم در تشییع جنازه اش حاضر شدند که اگر سوزنی انداخته می شد بزمین نمی افتاد) «۳» ازدحام مردم چنان بود که قبرستان وسیع بقیع برای آنها تنگ بود و حق هم چنین بود که مردم به احترام فرزند پیامبرشان قیام کنند، امامی که مصالح مردم را در نظر داشت و بناتوانان و درماندگان کمک میکرد و خود را وقف خدمت مردم فرموده بود.

(۲)

نماز بر جنازه امام

پیکر امام بر روی انگشت مردم بمسجد پیامبر برده شد و بزرگان صحابه و شخصیت‌های نامدار اسلامی همه در این تشییع شرکت داشتند و امام حسین (ع) بر پیکر مطهر برادرش نماز خواند و اصحاب

(۱) - اعیان الشیعه ۴ / ۸۰

(۲) - تاریخ ابن عساکر ۸ / ۲۲۸

(۳) - الاصابه ۱ / ۳۳۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۸

رسول و گروه مختلف مردم از همه طبقات به امام حسین (ع) اقتدا کردند. ابن ابی الحدید می‌نویسد که امام حسین (ع) به سعید بن عاص حاکم مدینه فرمود تا بر امام نماز بخواند و فرمود اگر روش معمول چنین نبود ترا بنماز وانمی‌داشتم «۱» ولی این خبر درست بنظر نمی‌رسد زیرا با دشمنی فراوانی که بین بنی هاشم و بنی امیه بود، چگونه امام حسین (ع) بزرگتر بنی امیه را بنماز دعوت میکرد و خبر درست این است که جز سعید بن عاص، هیچ‌یک از بنی امیه در مراسم تشییع شرکت نکردند «۲».

(۱)

فتنه بزرگ

مشایعین، جنازه را به نزدیک قبر پیامبر بردند تا امام با جدش تجدید عهد کند و پیکرش را در جوار قبر پیغمبر دفن کنند، بنی امیه از این جریان برآشفتنده و آتش حسد و کینه‌شان زبانه کشید و دور هم جمع شدند و مخالفتی شدید پدید آوردند، زیرا جسد عثمان خلیفه سوم که از بنی امیه بود در حاشیه گورستان یهودیان دفن شده بود و دفن امام را در جوار پیغمبر برای خود ننگی بزرگ میدانستند و بدین جهت فریاد کشیدند و

گفتند، در اینجا فریاد و مبارزه از خاموشی و سکوت بهتر است، آیا عثمان در نقطه دور مدینه مدفون شود و حسن در کنار قبر جدش دفن گردد؟
در این وقت مروان حکم و سعید بن عاص بنزد عایشه رفتند تا او را فریب دهند و بکمک گیرند زیرا آنها از کینه و حسد عایشه نسبت بفرزندان علی و فاطمه بخوبی آگاهی داشتند و به عایشه گفتند:

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱۸ / ۴

(۲) - تاریخ خمیس ۳۲۳ / ۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۵۹۹

(۱) «ای مادر مؤمنان، حسین میخواهد برادرش حسن را در کنار پیامبر خدا دفن کند، بخدا قسم اگر چنین کاری انجام یابد افتخار پدرت ابو بکر و رفیقش عمر بن خطاب از بین خواهد رفت.»

آتش کینه در نهاد عایشه زبانه کشید و بدون اختیار بیاری آنها برخاست چنانکه پیش از این هم بجنگ علی (ع) رفته بود و این اقدام بر مبنای هیچ دلیل و مصلحتی نبود بلکه زائیده همان حسد و کینه زنانه‌ای بود که همیشه در اندرون او شعله میکشید و بهمین جهت بمروان گفت:

- ای مروان، چه کار کنم؟

- پیش حسین برو و نگذار برادرش را آنجا دفن کند.

قاطری برای عایشه آوردند و او سراسیمه و خشمگین بر زین نشست و به پیش مشایعین رفت و بدون اختیار فریاد زد:

«کسی را که دوست نمیدارم وارد خانه‌ام نکنید و بدانید این کار انجام نمی‌یابد مگر

اینکه گیسوهای من پریشان شود و اشاره به پیشانیش کرد.» (۱)

عایشه نمی‌دانست که سخنش خونهای فراوانی خواهد ریخت و اتحاد مسلمانان را در

هم خواهد شکست ولی بدون شک اهمیتی به این کار نمی‌داد زیرا در جنگ جمل سیل خروشان از خونهای بناحق جاری کرده بود تا آتش کینه و حسدش را فرو نشاند و با خلافت داد‌گرانه امیر المؤمنین بمبارزه برخیزد.

(۱) - گروه زیادی از مورخین، جریان مخالفت عایشه را با دفن امام حسن در کنار قبر پیغمبر نوشته‌اند از جمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۸/۴ و سبط - جوزی در تذکره الخواص ص ۲۲۳ و یعقوبی در تاریخ خود ۱/۲۰۰ و ابو الفداء در تاریخش ۱/۱۹۲ و ابو علی نیسابوری در روضه الواعظین ص ۱۴۳ و ابو الفرج در مقاتل الطالبیین ص ۵۲ و همچنین در خرایج و الجرایح ص ۲۳ و روض المناظر و بحار الانوار این خبر آمده است.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۰

(۱) اینک ما می‌پرسیم:

۱- از کجا خانه‌ای که پیغمبر در آن دفن شده متعلق به عایشه است؟ مگر پدرش ابو بکر ادعا نمی‌کرد که پیغمبر فرموده ما پیامبران، طلا و نقره و خانه و مزرعه‌ای بمیراث نمی‌گذاریم، آیا این روایت، مخصوص بفاطمه زهرا (ع) بود که از حق مشروعش محروم گردد؟

یا عمومی بود که در این صورت عایشه هم بهره‌ای نمی‌برد.

۲- اگر این ارث هم درست باشد عایشه یک نهم از یک هشتم خانه یعنی یک هفتاد و دوم آن را به ارث میبرد زیرا پیغمبر نه نفر زن داشت و زن از شوهرش یک هشتم میبرد چنانکه در این باره به او گفته شد:

تو یک نهم از یک هشتم میبری و میخواهی همه را تصرف کنی.

۳- علاوه بر این، زن از زمین ارث نمی‌برد و از قیمت عمارت و اموال منقول بهره میبرد، پس نمیتواند مدفن پیغمبر را ملک خود بداند.

۴- چرا عایشه، امام حسن ع را دوست نداشته باشد، در صورتی که حسن، ریحانه پیامبر و میوه دل او بود و پیغمبر درباره اش فرموده بود (خدایا من او را و هر کس که او را دوست بدارد دوست میدارم) و عایشه که گفت من حسن را دوست نمی‌دارم به پیامبر جفا کرده و گفتارش را دروغ دانسته است «۱».

پس عایشه بخواست بنی امیه به همراه آنها حرکت کرد و از دفن امام در جوار پیغمبر جلوگیری کرد و احترام خاندان پاک پیامبر را که خداوند در کتاب کریمش آن را واجب دانسته رعایت نکرد. انا لله و انا الیه راجعون.

(۱) - اخبار و احادیثی را که درباره امام حسن از زبان پیامبر همه راویان مسلمان آورده‌اند در جلد اول این کتاب نوشته‌ایم.
زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۱
(۱)

اجازه دفن عبد الرحمن بن عوف

بطوری که مورخین نوشته‌اند، عایشه اجازه داد که جسد عبد الرحمن بن عوف (اشرافی و سرمایه‌دار معروف عرب که در شورا بر ضد امیر المؤمنین ع و بنفع عثمان رأی داد. م) در خانه پیغمبر دفن شود «۱» و این کار بواقع مایه شگفتی است، آیا عبد الرحمن به پیغمبر نزدیکتر بود یا امام حسن که ریحانه و فرزند پیغمبر است؟

خدایا خودت رحم کن، این چه کاری بود که عایشه کرد و اجازه داد که عبد الرحمن در جوار پیامبر دفن شود و ریحانه رسول و پاره جگر او را از کنار پیامبر دور ساخت و غرضها و کینه‌های خصوصی و شخصیش را ابراز کرد و عشق سرشار و محبت شدید پیغمبر را نسبت بخاندان پاک‌نهادش رعایت نکرد؟

استاد سید سعید افغانی درباره شدت عداوت عایشه درباره امیر المؤمنین و حسنین (ع)

می نویسد که عایشه صورت خود را از حسنین (ع) میپوشانید در صورتی که آنها با عایشه محرم بودند و فرزندان دختر همسرش بودند و بدستور شرع بر او حلال نبودند و او هم بر آنها حلال نبود و بدیهی است که زن به پسران شوهر و پسران پسر و دختر همسرش محرم است و عایشه هم این مسأله را میدانست ولی در برابر آنها رو میگرفت و به آنها در پشت پرده اجازه ورود میداد و بدین وسیله در دوری فرزندان پیغمبر مبالغه میورزید، چنانکه ابن عباس از این کار دچار تعجب شد و گفت آنها به عایشه محرم بودند «۲».

درخواست امام حسن هم پس از شهادت پدرش و برکناریش از خلافت اسلامی که بدست معاویه انجام شد یک خواست و آرزوی حقی بود که میخواست در کنار جدش دفن شود و عایشه حق نداشت

(۱) - الدرّة الثمینة فی تاریخ المدینه ص ۴۰۴

(۲) - طبقات ابن سعد ۸ / ۵۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۲

که جلو این کار را بگیرد زیرا حسن (ع) از هر کس در آن روز به پیغمبر نزدیکتر بود ولی هوسها و غرضهای سیاسی هرگز نمی گذاشت که عایشه در برابر حق و منطق تسلیم شود «۱».

(۱) عایشه در این کار مرتکب ستمی بزرگ گردید و کینه‌ای را که از دیرباز نسبت به علی و فرزندان او در دل داشت بروز داد و ما هرگز در اینجا دلیلی برای تبرئه او نمی یابیم، محمد حنفیه که این روش تلخ و ناروای عایشه را دید از شدت خشم و اندوه گویا قلبش پاره شد و با غضبی گدازان فریاد زد:

«ای عایشه، روزی بر شتر سوار میشوی و روزی بر قاطر و نمیتوانی خودت را نگهداری و از شدت عداوتی که با بنی هاشم داری نمیتوانی روی زمین بایستی».

سخنان محمد آتش خشم عایشه را برانگیخت و برای آنکه بین محمد و فرزندان فاطمه (ع) جدائی بیندازد گفت: «حرف نزن، اینها پسران فاطمه‌اند».

حسین (ع) منظور عایشه را فهمید که میخواهد بین فرزندان علی تفرقه بیندازد و گروهشان را پراکنده سازد و برای رد تفرقه‌اندازی عایشه فرمود:

«تو میخواهی محمد را از فاطمه‌ها جدا کنی، بخدا قسم، او از سه فاطمه بدنیا آمده است، فاطمه دختر عمران بن عابد بن مخزوم، فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دخت زائده»

عایشه با خشم و فریادی شدید، نعره زد:

«بردارید پسران را ببرید که شما گروهی عداوت پیشه‌اید» (۲).

در این وقت برادرزاده عایشه، قاسم بن محمد، جوان پاک-

(۱) - عایشه و السیاسة ص ۲۱۸

(۲) - اعلام الوری ص ۲۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۳

نهادی که پدرش نیز پاکیزه دامن بود عایشه را از این روش نابجا بازداشت و به او گفت:

«ای عمه، هنوز خونهایی که در جنگ سرخ جمل ریخته شده نشسته‌ایم اکنون میخواهی روز خونین دیگری بنام روز قاطر بوجود آوری؟» (۱)

(۱) ابن عباس هم که از شدت خشم، پیش پایش را نمی‌دید جلو آمد و پیکانه‌های منطقی سخن‌ها را به عایشه پرانید و گفت:

«ای وای که چه کارهای بدی انجام میدهی، روزی بر شتر سوار میشوی و روزی بر قاطر، میخواهی نور خدا را خاموش کنی و با اولیاء حق بمبارزه برخیزی؟» آنگاه بمروان رو کرد و گفت:

«ای مروان، از همان راهی که آمده‌ای باز گرد، ما نمیخواهیم مولایمان را در کنار رسول خدا دفن کنیم آمده‌ایم تا حسن (ع) با جدش پیامبر، عهدی تازه کند و بعد همانگونه که وصیت کرده، او را در بقیع کنار قبر مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن میکنیم، اگر او وصیت کرده بود که پیکرش را در اینجا دفن کنیم، آن وقت بتو می‌فهمانندیم که زیان متوجه کیست؟» (۲)

ابو هریره که ناظر جریان بود فریاد زد:

«بمن بگوئید، اگر پسر موسی بن عمران از دنیا میرفت، آیا در کنار پدرش دفن نمی‌شد، من خودم از پیغمبر شنیدم که میفرمود «حسن و حسین پیشوای جوانان بهشتند» تاریخ جز در این مورد، برای ابو هریره اقدام شایسته‌ای بیاد ندارد، مروان از سخن ابو هریره

(۱) - تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۰۰

(۲) - روضه‌الواعظین ص ۱۴۳، اعیان‌الشیعة ۴ / ۸۱ ولی این پسر عباس، عبد الله عباس معروف نبوده زیرا او در این وقت در دمشق بسر میبرد و ممکن است عید الله یا یکی دیگر از پسران عباس باشد.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۴

خشمگین شد و فریاد زد حدیث پیامبر را ضایع کردی «۱».

(۱) ابان پسر عثمان هم فریادش را بلند کرد و گفت:

«مایه تعجب است که پسر قاتل عثمان، در کنار پیغمبر و ابو بکر و عمر دفن شود و پدرم، امیر المؤمنین شهید مظلوم در بقیع مدفون باشد» (۲).

بنی هاشم که مقاومت بنی امیه را در جلوگیری از دفن امام حسن در کنار جدش دیدند، آماده جنگ شدند و گروه‌هایی برای هجوم تشکیل دادند، امام حسین (ع) با مشاهده چنین وضع خطرناکی به آنها فریاد زد و فرمود:

«شما را بخدا، ای بنی هاشم، وصیت برادرم را بهم نزنید و بسوی بقیع حرکت کنید،

چون برادرم مرا سوگند داد که اگر نگذاشتند در کنار رسول خدا دفن شود، هرگز جنگی راه نیندازند و او را در بقیع کنار مادرش دفن کنند».

(۱) - اعیان الشیعہ ۴ / ۸۱ و نزدیک بهمین سخن در مستدرک حاکم آمده است و در تاریخ ابن عساکر نقل شده که محرز بن جعفر از قول پدرش گفت، از ابو هریره در روز دفن حسن (ع) شنیدم که گفت، خدا مروان را بکشد که می گفت، بخدا نمی گذارم که پسر ابو تراب در کنار رسول خدا دفن شود و عثمان در بقیع مدفون باشد من گفتم ای مروان از خدا بترس، و جز نیکی درباره علی چیزی مگوی، من گواهی میدهم که روز خیر از پیامبر شنیدم که فرمود، پرچم را بکسی می سپارم که خدا و پیامبرش او را دوست میدارند، قهرمانی که هرگز از جنگ فرار نمی کند و همچنین شنیدم که پیغمبر درباره حسن فرمود «خدایا من او را دوست دارم پس تو هم او را و دوستدارانش را دوست مدار» مروان گفت، بخدا قسم تو بر پیغمبر دروغهای زیادی بسته‌ای و من حرفی را که میگوئی از دیگری نشنیده‌ام، آیا کسی دیگر هم گفته ترا تصدیق می کند؟، گفتم بلی، ابو سعید خدری گواهی میدهد، مروان گفت او هم حدیث پیغمبر را ضایع می ساخت، او غلامی بود که پیش از مرگ پیغمبر از کوههای دوس بمدینه آمد و زمانی کم با پیامبر بود، ای ابو هریره از خدا بترس ابو هریره گفت، چنین است و خاموش ماند.

(۲) - تاریخ ابن عساکر جزء دوازدهم نسخه فتوگرافی در کتابخانه امیر المؤمنین.

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۵

(۱) بعد رو به بنی امیه کرد و به آنها فرمود:

«بخدا قسم، اگر برادرم از من تعهد نگرفته بود که در پای جنازه اش خونی ریخته نشود

بشما نشان میدادم که چگونه شمشیر را در میانتان میگذارم، شما همانهاید که

پیمانهایتان را درباره ما شکستید و بشرطهائی که در مورد ما قائل شدید وفا نکردید»

«۱».

آنگاه دستور داد تا پیکر پاک امام را بسوی بقیع حرکت دهند جنازه مقدس بر روی انگشتان مشایعین قرار گرفت و بنی هاشم و فرزندان ابو طالب در اطراف جنازه سیلاب اشک بدامان میریختند و از شدت اندوه و مصیبت فریاد میکشیدند، دلهاشان را غمی بزرگ گداخته بود و از مرگ پیشوای بزرگ و ستمهای بنی امیه بفریاد آمده بودند. پیکر مطهر امام در گورستان بقیع بهمین جای که هست در جوار مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن شد «۲» و آن جثمان پاک چهره در نقاب خاک کشید و همراه پیکرش، بردباری و علم و بخشندگی نیز

(۱) - مورخین شیعه نوشته‌اند که عایشه به بنی امیه فرمان داد تا جنازه امام را تیرباران کنند، آنها هم تیرها را رها کردند و هفتاد تیر بر جنازه آن حضرت فرود آمد، این خبر در ناسخ التواریخ و کتابهای دیگر آمده است و تاریخ ابن عساکر هم این خبر را در جلد ۱۲ تأیید می‌کند که می‌نویسد، حسین (ع) به نزدیک قبر پیغمبر آمد و فرمود قبر حسن (ع) را در اینجا حفر کنید، سعید بن عاص اموی حاکم مدینه در آنجا حاضر بود و اعتراضی نکرد ولی مروان فریاد کشید و بنی امیه را فرمان داد تا مسلح شوند و گفت، این کار هرگز نخواهد شد، حسین (ع) به او فرمود ای پسر زن ازرق چشم، ترا به این کار چه مربوط، مگر کسی از تو سزاوارتر نیست؟ مروان گفت تا من زنده‌ام این کار، انجام‌پذیر نیست و هم پیمانهای خود را صدا زد و از دو طرف گروههای مختلف از بنی هاشم و تیم و رهن و اسد و دیگران فراهم آمدند و مروان پرچمی افراشت و حسین (ع) هم نیز پرچمی برپا کرد و بنی هاشم می‌گفتند، حسن باید در کنار پیغمبر دفن شود و بین آنها تیرها و نیزه‌هایی پرتاب شد. الخ

(۲) - کفایت الطالب ص ۲۶۸ و کتابهای دیگر

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۶

مدفون گردید.

(۱)

در کنار قبر

سید الشهداء در کنار قبر امام ایستاد و چنان چشم بر او دوخته بود که دیدگانش پلک نمیزد و سوی دیگر را نمی‌دید و قلبش می‌گداخت و بمرگ برادر میگریست و سوگمندانه می‌گفت:

«برحمت خدای درآی ای ابا محمد، این تو بودی که حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر گروه باطل گرایان با روشی نیکو و مبارزه‌ای پنهانی راه خدا را برگزیدی، دنیا و زیباییها و ناگواریهایش را بدیده تحقیر نگرستی و با دستی پاک و خاندانی پاکیزه در دنیا زیستی و از آن گذشتی، و فریبکاریها و خیانت دشمنانت را به آسانی رد کردی و پاسخ گفתי و این مایه شگفتی نیست، زیرا تو از دودمان رسالتی، که از پستان حکمت نوشیده‌ای و اکنون بسوی روح و ریحان و بهشت نعمت خیز پرواز کردی، خدای پاداش تو و ما را در این سوک و مصیبت، بزرگ دارد و بما شکیبائی عنایت فرماید.»

پس در کنار قبر نشست و با سرشک دیده آن مضجع پاک را آبیاری کرد و این اشعار را خواند:

آیا بسر و محاسنم عطر و روغن بمالم و چهره تو بر خاک و پیکرت در کفن باشد
 آیا آب گوارای ابر و چشمه را بیاشامم ولی درون تو از آتش زهر برافروخته باشد
 آیا از دوست‌داشتنی‌های دنیا بهره گیرم چیزهائی که در برابر حب تو ناچیز است
 من بر تو می‌گیرم مادام که کبوتران آشیانه دارند و در باغهای حجاز شاخه‌ها سبز میشود
 غریب است و همه سوی حجاز بر گرد اویند زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۷
 بلی هر کس که زیر خاک باشد غریب است بازماندگان پس از مرگ او شادمان نیستند
 هر جوانمردی از مرگ بهره‌ای دارد

غارت زده آن نیست که سرمایه‌اش برود بلکه آنست که برادرش را در خاک دفن کند گریه‌ام دراز و اشکم فراوانست تو از من دوری و مزارت نزدیکست خویشان سوگوارت در اندیشه ترا میخوانند و آن کس که در زیر خاک است خویشی ندارد «۱».

(۱) برادر سوگوار و دردمندش محمد حنفیه هم بکنار قبر امام آمد، چنانکه گوئی در حال مرگ است و نفس سوزانش احساس میشود و در قلب شکسته‌اش جز برای درد و اندوه جایی نبود و از سخنانش شربت تلخ اندوه میریخت که می‌گفت:

«رحمت خدای ارزانیت باد ای ابا محمد، بخدا قسم اگر زندگی را بسختی گذرانندی ولی به آرامی و راحتی جان سپردی، روح نیکوئی بدنت را آباد داشت و بدنی نیکو در کفنت جای گرفته و چه کفن خوبی را قبرت در بر گرفته است، چرا چنین نباشد که تو از دودمان هدایت و هم‌پیمان پرهیزگاران و چهارمین اصحاب کسائی، نیایت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا و عمویت جعفر طیار در بهشت جاوید است، از دست حق غذا خوردی و در دامان اسلام پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر خوردی پس در زندگی و مرگت پاک و پاکیزه‌ای ما بدان جهت ترا در زندگی دوست میداشتیم و در انتخاب توبه امامت تردیدی نداشتیم که تو و برادرت پیشوای جوانان بهشتید، سلام ما بتو باد ای ابا محمد «۲»».

(۱) - مقتل الحسین ۱/ ۱۴۲ و گفته شده که این اشعار را محمد حنفیه سروده است.

(۲) - زهر الآداب ۱/ ۵۵، تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۰۰

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۸

پس از دفن امام و گریه و اندوه بر ماتم بزرگش، گروه مردم بحضور امام حسین (ع) آمدند و بحضرتش تسلیت گفتند و گدازنده‌ترین تعزیتها را از این مصیبت بزرگ

بحضرتش عرضه داشتند و امام هم از همدردی و تسلیت آنان شکرگزاری فرمود.
(۱)

طنین فاجعه

اشاره

خبر دردناک شهادت امام در جهان اسلام، موجی از اندوه و سوک برانگیخت و همه جا را از شدت اسف بسختی تکان داد و دشمنان نیز از این حادثه شادمان شدند. مسلمانان همگی با غمی بزرگ سوگوار شدند زیرا پیشوای مسلمین و پناهگاه همگان از دنیا رفته بود و با شهادت حضرتش مسلمانان و اعراب دچار شکست و خواری شدند «۱» و اینک شرح انعکاس حادثه دردناک را در شهرهای اسلامی بیان میداریم:
(۲)

۱- مدینه

مدینه، مرکز جهان اسلام از مرگ پیشوای فقید و عظیمش جامه عزا پوشید و بازارها و دکانها تعطیل شد «۲» و مردان و زنان یک هفته سوگوار بودند و زنان بنی هاشم یک ماه بعزا نشستند و اندوه درد خود را ابراز داشتند و یک سال تمام سیاه پوشیدند «۳».
(۳)

۲- مکه

اندوه و سوک سراسر مکه را فرا گرفت و با رسیدن خبر شهادت امام بازارها و دکانها را بستند و کارها را تعطیل کردند و به

(۱) - مقاتل الطالبیین ۱ / ۵۳، در این کتاب آمده که عمرو بن بشیر از ابو اسحاق پرسید،

مردم کی خوار شدند؟ گفت وقتی که حسن از دنیا رفت.

(۲) - مستدرک حاکم ۳/ ۱۷۳، اسد الغابه ۲/ ۱۱، اعیان الشیعه ۴/ ۸۰

(۳) - البدایه و النهایه ۸/ ۴۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۰۹

عزاداری پرداختند و زنان و مردان مکه یک هفته سوگواری کردند «(۱)».

(۱)

۳- بصره

این خبر دردناک را عبد الله بن سلمه به بصره رسانید و زیاد بن ابیه فرماندار بصره را آگهی داد و حکم بن ابی العاص ثقفی فریاد برآورد و مردم را از شهادت امام آگاه کرد. مردم همگی فریاد بضجه و ناله برآوردند، ابا بکره برادر زیاد که در آن وقت بیمار بود از شنیدن فریاد و ناله مردم سراسیمه شد و به همسرش میسه دخت سخام گفت:

- این سر و صدا چیست؟

- حسن بن علی، از دنیا رفت و شکر خدا را که مردم از دستش راحت شدند.

- وای بر تو، خاموش شو، خداوند او را از شر بسیاری از مردم راحت کرد و مردم از مرگ او خیر فراوانی را از دست دادند، خداوند حسن را برحمت بی پایانش درآورد.

«(۲)».

جارود بن ابی سبره شاعر بصری امام را بدین گونه مرثیه گفت:

اگر شر، شب و روزی را سیر میکند خیر را سیری چهار برابر آن است

اگر شر بخواهد بسوی ما بیاید و مصیبتی را بیاورد، سیری شتابان دارد «(۳)».

(۲)

۴- کوفه

هنگامی که خبر دردناک شهادت امام بکوفه رسید، دلها از هم شکافت و جانها از هراس بلرزه درآمد و مردم کوفه بگریه و ناله آمدند،

(۱) - تاریخ ابن عساکر ۴ / ۲۲۸

(۲) - شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۴

(۳) - همان مأخذ ص ۶

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۰

آنها فضائل و صفات بارز امام را می‌شمردند و از خطا و تقصیری که درباره‌اش کردند پشیمان بودند، شاعر ارزنده سلیمان بن قته امام را چنین رثاء گفت:

ای که به خداپرستیت دروغ بستند آن کس که با حسن بستیزد برای تکذیب سخنش
ارجی نمیتوان قائل شد

تو دوست من و برگزیده من هستی و هر قبیله‌ای برای خویش جایگاهی دارد
در خانه میگردم و ترا نمی‌یابم و درخانه گروهی هستند که با زیان همجواریند
تو رفتی و آنها بجای تو برای من ماندند و ای کاش که بین من و آنها بیابانی فاصله بود
«۱».

(۱) همچنین شاعر بزرگ کوفه قیس بن عمر، مشهور به نجاشی امام را مرثیه گفت و
گناه جعده و فضائل امام را چنین بیان داشت:

ای جعده گریه کن و خسته مشو پس از گریه فریادگر سوگوار
دیگر پرده بر چهره کسی بماند او سایه نمی‌افکند بر روی زمین از پا برهنگان و کفش
پایان

او هنگامی که شعله هدایتش زبانه می‌کشید بجایگاه بلند و استواری پرتوش میداد
برای آنکه مستمند و بی‌سرپرست آن را ببیند و آنکه خاندانی ندارد و از قومش بدور
است

گوشت را بجوش می آورد تا اینکه پخته شود و خورنده‌ای بسختی نیفتد مقصودم آن کس است که تسلیم عزای او شدیم در یک روزگار تنگ و پرسختی و دشواری. «۲»

(۱) - شرح ابن ابی الحدید ۱۸ / ۴

(۲) - مروج الذهب ۳۰۳ / ۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۱

نامه به امام حسین (ع)

(۱) بزرگان و سرشناسان کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و نامه تسلیتی به امام حسین (ع) نوشتند و ضمن ابراز اندوه از چنین مصیبت بزرگی، مراتب دوستی و اخلاص و فرمانبرداری خود را بحضرتش چنین ابراز داشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم، به حسين بن علي، از سوی شیعانیش و شیعان پدرش امیر المؤمنین علیه السلام

سلام علیک، بر تو خدائی را می ستائیم که خدائی جز او نیست، اما بعد خبر درگذشت حسن بن علی بما رسید سلام بر او باد، روی که بدنیا آمد و روزی که از دنیا رفت و روزی که زنده مبعوث شود، خدایش ببخشاید و نیکی هایش را بپذیرد و او را به نیایش، پیامبر خدا برساند، و تو را در این مصیبت پاداش دهد و پس از او چنین ضایعه‌ای را جبران فرماید، او بسوی خدا رفت و ما هم از خدائیم و بسوی او باز میگردیم. مصیبت بزرگی بهمه این امت و خاصه بتو و شیعانیت رسید که فرزند وصی و پسر دختر پیامبر و پرچم هدایت و چراغ بلاد اسلامی که همه به او امید داشتند تا روش شایسته کاران را بازگرداند از دنیا رفت، پس در این سوک، شکیا باش، خدایت برحمت فراوان مخصوص گرداند که شکیبائی نشانه اراده در کارهاست، اکنون تو جانشین اوئی و

خدای مردمان را برهبری تو هدایت می‌کند، ما شیعیان در این مصیبت بزرگ با تو شریکیم و در اندوه و شادمانیت همراه و در مسیر پیشوائیت همگامیم و در انتظار فرمانت هستیم، خدای، سینهات را بگشاید و نامت را بکند گرداند و پاداشت را بزرگ فرماید و بر تو ببخشاید و حقت را بتو بازگرداند و السلام». (۱)

(۱) - تاریخ یعقوبی ۳۰۳/۲

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۲

(۱)

شادمانی معاویه

معاویه، بی‌صبرانه منتظر اخبار مدینه بود و هر لحظه انتظار پیک را میکشید و از فرماندار مدینه خواسته بود که هر روز جریان را به او گزارش دهد، وقتی که خبر شهادت امام به او رسید، چنان شادمان شد که نتوانست خوش حالی خود را پنهان دارد و ناگهان بزمین افتاد و خدا را بعنوان سپاس سجده کرد و خدا را تکبیر گفت و دار و دسته‌اش هم صدا بتکبیر بلند کردند و این صدا کاخ سبز را در بر گرفت.

فاخته دخت قرضه که همسر معاویه بود از شنیدن صدا بهیجان آمد و از خانه‌اش بیرون شد و به پیش معاویه رفت و شوهرش را که غرق در شادمانی دید گفت:

- خدای، امیر المؤمنین را شادمان بدارد، چه خبر خوشی بتو رسیده که اینچنین شادمانی؟

- مرگ حسن.

فاخته اندوهگین شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و بعد بگریه افتاد و گفت:

«پیشوای مسلمانان و فرزند دختر پیامبر از دنیا رفت». (۱)

معاویه از تأثیر سریع زهری که برای امام فرستاده بود ابراز شگفتی کرد و گفت:

«عجیب است که حسن شربتی از عسل نوشید و از دنیا رفت». (۲)
 معاویه همچنین از جریان دفن امام حسن که بنی هاشم میخواستند در کنار جدش
 بخاکش سپارند خبر یافت و گفت بنی هاشم درباره ما انصاف نکردند که میخواستند
 حسن را در کنار پیغمبر دفن

(۱) - مروج الذهب ۲ / ۳۰۵

(۲) - استیعاب ۱ / ۳۷۴

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۳

کنند در صورتی که عثمان در نقطه دوری از بقیع دفن شده بود، حسن ظن من به مروان
 درست درآمد که نگذاشت آنها چنین کاری را انجام دهند و مرتب معاویه می گفت،
 آفرین مروان که تو شایسته این کار بودی. (۱)

(۱) مقداد بن عدی بن کرب که از شیعیان امیر المؤمنین بود در این وقت به پیش معاویه
 آمد و معاویه از شهادت امام ابراز شادمانی کرد و گفت:
 «ای مقداد، آیا خبر داری که حسن بن علی از دنیا رفت؟»

مقداد کلمه استرجاع بزبان آورد و اندوهناک شد، معاویه با خوش حالی خنده‌ای بر
 لبانش پدید آمد و با مسخره گفت:

«تو مرگ حسن را مصیبت میدانی؟»

مقداد گفت، چرا مصیبت ندانم، او بود که پیغمبر بر دامانش می‌نشانید و میفرمود حسن
 از من است و حسین از علی (ع). (۲)

معاویه از مرگ امام شادمان بود زیرا آرزوها و پندارهایش را تحقق یافته میدانست و
 اکنون میتوانست حکومت جابرانه‌اش را در فرزندان و خاندانش بمیراث گذارد، چنانکه
 فضل بن عباس، شادمانی معاویه را از مرگ امام در شعری چنین می‌سراید:
 امروز پسر هند شادمان است و ابراز غرور از مرگ حسن میکند

رحمت خدا بر حسن باد که او مدتها پسر هند را خشمگین و اندوهناک میکرد اکنون معاویه پس از او راحت شده که امام از حوادث روزگار بخاک رفته

(۱) - تاریخ ابن عساکر

(۲) - کفایة الطالب ص ۲۶۸

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۴ ای پسر هند با آسودگی چرا کن که چاقی بر بدن شتر پیچیده شده

تو هم پایدار نمی‌مانی پس خوش حالی ممکن که هر زنده‌ای در گرو مرگ خواهد بود ای پسر هند اگر جام مرگ را سرکشی در روزگار چنانی که گویا نبوده‌ای. (۱)

(۱) مورخان نوشته‌اند که پس از مرگ امام، ابن عباس به پیش معاویه رفت و چون مجلس آرام گرفت معاویه به او رو کرد و با چهره‌ای شادمانه به او گفت:
«ای پسر عباس، حسن هلاک شد».

پسر عباس گفت، بلی از دنیا رفت، انا لله و انا الیه راجعون و این سخن را چند بار تکرار کرد و بعد گفت ای معاویه می‌بینم که از مرگ امام، شادمان و خندانی، ولی بخدا قسم که پیکر او گور ترا پر نمی‌کند و کمی عمرش بر عمر تو نمی‌افزاید، او از دنیا رفت و از تو بهتر بود، ما بمرگ او سوگواریم و پیش از او هم بمرگ کسی که از او بهتر بود یعنی رسول خدا، سوگوار شدیم، خدای مصیبت او را جبران فرماید و نیکو جانشینی برایش قرار دهد.

ابن عباس فریاد کشید و از شدت اندوه بغض در گلویش ترکیب و هر کس در دربار معاویه بود بگریه افتاد و معاویه هم با فریبکاری خودش را بگریه زد و تا آن روز چنان گریه‌ای در شام دیده نشد.

معاویه دوباره چهره‌اش بر گشت و شادمانی و سروری فراوان بر چهره‌اش نقش بست و گفت:

«ای پسر عباس، شنیده‌ام که او پسرهای کوچکی از خود باقی گذاشته است».

(۱) - مقتل الحسین خوارزمی ۱/ ۱۴۱

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۵

ابن عباس، شماتت و سرزنش معاویه را دریافت و در پاسخش گفت، همه ما کوچک بودیم و بزرگ شدیم».

معاویه گفت، عمر حسن چقدر بود؟

ابن عباس جواب داد، حسن بزرگتر از آن است که کسی سال ولادتش را نداند. معاویه خاموش شد و پس از لحظه‌ای فکر، برای آنکه عقیده ابن عباس را درباره حسین (ع) بداند گفت:

«ای ابن عباس، اکنون تو پیشوای قومت شدی».

ابن عباس، منظور معاویه را فهمید و در پاسخ او گفت:

«تا حسین (ع) زنده باشد چنین نخواهد بود».

معاویه با نیرنگ همیشگی‌اش گفت «خدا پدرت را بیامرزد، ای پسر عباس که هر چیزی را از تو پرسیدم ترا برای جواب آماده دیدم».

(۱)

پایان کتاب

در اینجا شرح زندگانی امام ابو محمد حسن بن علی (ع) پایان می‌یابد، درود بر او باد

روزی که دنیا آمد و روزی که درگذشت

روزی که در قیامت برانگیخته شود، مسلمانان بفقدان رهبری معنوی و زمانی او دچار

زیانی بزرگ و سختی‌ها و گرفتاری‌هایی فراوان گردیدند و پس از او بنی امیه بخواری

مسلمین پرداختند و آنها را تسلیم ناخوشی‌ها و ستم‌هایی بزرگ ساختند.

این کتاب را که بخوانندگان عرضه میدارم خلاصه‌ای است از بررسی‌هایی که در زندگانی امام پاک حضرت ابو محمد الحسن (ع) بعمل آورده‌ام و از یادگارهای او و روش و روزگار و خلافت و سخنانی که درباره صلح حضرتش از راه تعصب گفته شده مطالبی نگاشته‌ام،

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۶

و هرگز ادعا نمی‌کنم که این کار را بکمال رسانیده‌ام زیرا کمال، خاص خداست ولی در بحث و تحلیل و بررسی و بیان اخبار هیچ‌گونه کوششی را فروگذار نکرده‌ام تا شاید بتوانم تصویر روشنی از زندگی امام و چگونگی روزگار حضرتش را ترسیم کنم، بعلاوه حوادثی را که در روزگار امام پدید آمده بطوری گسترده بیان داشته‌ام زیرا شرح آن را برای روشن ساختن مطلب ضروری میدانستم.

در پایان سخن، لازم میدانم مراتب سپاسگزاری خود را بشخصیت بزرگ و نیکوکار جناب حاج محمد رشاد فرزند حاج محمد جواد عجینه که هزینه چاپ این کتاب را بعهده گرفتند ابراز دارم، و این خدمت را بمنظور ابراز ارادت بخاندان رسول و اعیان آثار حضرت امام حسن (ع) انجام دادند و ما توفیق ایشان را از خداوند می‌خواهیم (منظور چاپ عربی کتاب در نجف است).

انه تعالی ولی القصد و التوفیق

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۷

مأخذ جلد اول و دوم کتاب زندگانی امام حسن (ع)

اشاره

نام کتاب نام مؤلف

«الف»

احکام القرآن ابو اسحاق رازی انساب الاشراف بلاذری اسد الغابه ابن اثیر اصابه ابن حجر عسقلانی استیعاب ابن عبد البر مالکی الامامه و السياسه ابن قتیبه اصول کافی کلینی امالی صدوق شیخ صدوق امالی الزجاج زجاج ارشاد شیخ مفید انباء نجباء الابناء محمد الصقلی اخبار الطوال دینوری احياء العلوم غزالی الاموال ابی عبید الامام علی (ع) عبد الفتاح عبد- المقصود صوت العدالة الانسانیة جورج جرداق الاسلام و النصرانیة محمد عبده اسباب النزول واحدی اصول العامه للفقہ المقارن محمد تقی حکیم الارشاد فی اصول الاعتقاد جوینی اغانی ابو فرج اصفهانی ابو الشهداء عقاد ابو هريره امام شرف الدین اعیان الشیعه سید محسن عاملی الاذکیاء ابن جوزی الايضاح فخر المحققین ادب المفرد بخاری انعاض الحنفاء مقریزی اعلام النساء کحاله الاعلام زر کلی احکام السلطانیة ماوردی الهاشمیات کمیت انوار التنزیل بیضاوی نام کتاب نام مؤلف اتمام الوفاء خضری الاسلام بین السنه و الشیعه هاشم الدفتر اسعاف الراغبین محمد الصبان ایضاح الکفایة باقر القرشی اعلام الوری سید مرتضی الاثنی عشریه محمد بن قاسم- حسینی اتمام الوفاء خضری احتجاج طبرسی

«ب»

بحار الانوار مجلسی بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر البدء و التاريخ ابو طاهر مقدسی البدايه و النهايه ابن كثير البيان و التبيين جاحظ بدايع الصنایع علاء الدین كاشانی

«ت»

تهذيب التهذيب ابن حجر تهذيب الاسماء و اللغات النووی تهذيب الاحكام طوسی تطهير الجنان و اللسان ابن حجر الترغيب و الترهيب عبد العظيم منذری التصوف الاسلامی زکی مبارک التنبيه و الاشراف مسعودی تاريخ يعقوبی احمد بن ابی يعقوب تاريخ خميس حسين بن محمد ديار بكری تاريخ بغداد خطيب احمد بن علي تاريخ ابن

خلدون عبد الرحمن بن محمد تاريخ ابن خلکان احمد بن محمد بن خلکان تاريخ ابى
 الفداء اسماعيل بن على عماد الدين تمام المنون صلاح الدين صفدى
 زندگانى حسن بن على (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۸
 نام كتاب نام مؤلف تحفه المحتاج النووى تذكرة الحفاظ ذهبى تقييد العلم تفسير ابن
 كثير اسماعيل بن كثير التاج جاحظ التعليقات محمد باقر بهبهانى تنزيه الانبياء سيد
 مرتضى تاريخ الامم و الملوك محمد بن جرير تحف العقول حسن بن شعبة تاريخ سينا
 شفير نعوم تاريخ الخلفاء سيوطى تفسير الكبير فخر رازى تلخيص المستدرک ذهبى
 تاريخ تمدن اسلامى جرجى زيدان تاريخ العرب العام مستشرق، سديو تحفه الانام
 فاخورى تاريخ دول الاسلام صدى تذكرة الخواص ابن جوزى تاريخ الامه العربيه
 محمد سعد تاريخ الاسلام السياسى دكتور ابراهيم حسن تنقيح المقال ممقانى تاريخ ايران
 مستشرق

«ث»

ثمرات الاوراق ابو بكر بن على حموى

«ج»

جامع السادات نراقى جامع اسرار العلماء قاسم بن محمد كاظمى جوهرة الكلام قراغولى
 جريدة الساعة شرف الدين جمهرة رسائل العرب احمد زكى صفوت جمهرة الخطب
 محمد رضا مدرس جنات الخلود محمد رضا مدرس جمهرة اشعار العرب ابو زيد قرشى
 جواهر الكلام محمد حسن جمع الجوامع سيوطى نام كتاب نام مؤلف جامع البيان جرير
 طبرى الجامع لاحكام القرآن قرطبى

«ح»

حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی حیاة الحیوان دمیری حماة الاسلام حیاة الحسین (ع)
 علائلی حیاة الامام علی (ع) محمد حبیب الله شنقیطی حیاة محمد (ص) محمد حسین
 هیکل حدائق الوردیه حمید بن زید یمانی

«خ»

خطط المقریزی مقریزی خصائص الکبری سیوطی خلاصة تهذیب الکمال احمد
 خزرچی خزانه الادب شیخ عبد القادر بغدادی الخرائج و الجرایح راوندی الخراج ابو
 یوسف الخلفاء الراشدون عبد الوهاب نجار

«د»

دائرة المعارف بستانی دائرة المعارف القرن فريد وجدی العشرین دائرة المعارف
 الاسلامیه مستشرقین دوائر المعارف محمد مهدي كاظمی درة الناصحین عثمان بن
 حسن در المنثور جلال الدين سيوطی الدر المنثور زينب بنت علی عاملی

«ذ»

ذخائر العقبي محب الدين طبري ذخيرة الدارين عبد المجيد

«ر»

روضات الجنات خوانساری
 زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۱۹
 نام کتاب نام مؤلف روضة الواعظین ابو علی نیشابوری ربیع الابرار زمخشری رجال
 الکشی محمد کشی روح المعانی آلوسی روض المناظر ابن شحنة روضة الشهداء حسین
 واعظ

«ز»

زهر الآداب ابراهيم قيروانى زينب و الزينيات عبيدلى

«س»

سنن ابن ماجه سنن ابو داود سفينه البحار شيخ عباس قمي سر السلسله العلويه ابو نصر
بخارى سيره ابن هشام سيره الحلبي سفر السعاده فيروزآبادى سليم بن قيس سليم بن
قيس هلالى السيادة العربيه فان فلوتن سنن كبرى بيهقى

«ش»

شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد شرح نهج البلاغه محمد عبده شعراء الغدير عبد
الحسين امينى شذرات الذهب ابن عماد حنبلى شرح الشفاء على القارى شرح لاميه
العجم صفدى شرح المضيره شيخ محمود ابو ريه

«ص»

صحيح مسلم صلح الحسن ع آل ياسين صحيح ترمذى صبح الاعشى قلقشندى صفوه
الصفوه ابن جوزى نام كتاب نام مؤلف

«ط»

طبقات ابن سعد طبقات فحول الشعراء ابن سلام طبقات الشافعيه سبكي طبقات القراء
محمد جزرى طبقات الكبرى شعرانى

«ع»

علل الشرايع ابن بابويه عيون الاخبار ابن قتيبه عائشه و السياسه سعيد افغانى علم النفس
فى الحياه ماندر عبقرية الامام على عقاد عصر المأمون احمد رفاعى عقيدة الشيعة

روایت، م، روندس عمدۀ الطالب ابن مهنا العلم الشامخ صالح مقبلی العمده ابن رشيق
العقد الفريد ابن عبد ربه العدالة الاجتماعية سيد قطب العرب فيليب حتى العناصر النفسيه
شفيق جبرى

«غ»

غرائب القرآن حسن بن محمد - نيشابورى

«ف»

فكرة الافريقيه الآسويه مالك جزائرى الفتوحات الاسلاميه احمد دحلان الفتنة الكبرى
طه حسين فصول المهمه ابن صباغ فضائل الاصحاب احمد مصطفى فاطمه و بنات محمد
ص لامنس فجر الاسلام احمد امين فتح البارى ابن حجر فيض القدير مناوى الفائق
زمخشرى

زندگانی حسن بن على (ع)، ج ۲، ص: ۶۲۰

نام کتاب نام مؤلف فصول المهمه شرف الدين الفوائد محمد باقر بهبهانى

«ق»

قوت القلوب ابو طالب مكى قوت الاراده اويسون سويت ماردن القاموس فيروزآبادى

«ك»

كشف الخفاء و الالتباس عجلونى كنز العلوم فريد وجدى كشف الغمه اربلى كنوز
الحقائق مناوى الكنى و الاسماء دولابى كشف الغمه شعرانى كنز العمال على المتقى
الهندي كفاية الطالب محمد قرشى كشف المحججه سيد بن طاوس الكامل مبرد الكشاف
زمخشرى الكامل ابن اثير الكنى و الالقباب قمى

«ل»

لسان الميزان ابن حجر لسان العرب ابن منظور لباب التأويل خازن لهوف سيد طاووس
اللباب في معرفة الانساب ابن اثير

«م»

مجمع البيان طبرسي مجمع البلدان ياقوت الملل و الاهواء ابن حزم المستطرف شهاب
الدين المنتظم ابن جوزي معجم الادباء ياقوت حموي مجمع الزوايد نور الدين هيثمي
مجمع الامثال احمد ميداني نام كتاب نام مؤلف معجم الشعراء مرزباني مشكل الآثار
طحاوي المواهب اللدنية ابن حجر الملل و النحل شهرستاني المجتبى ابن دريد المحاسن
و الاضداد جاحظ مجمع البحرين طريحي محاضرات الادباء راغب اصفهاني ميزان
الاعتدال ذهبى مروج الذهب مسعودى مقاتل الطالبين ابو الفرج اصفهاني منهاج السنة
ابن تيميه مقتل الحسين خوارزمي مطالب السؤل كمال الدين شافعي المحبر محمد بن
حبيب مكاسب انصاري مناقب احمد ابن جوزي مناقب ابي حنيفة خوارزمي مقتل
الحسين مقرر المعارف ابن قتيبه محاضرات الاوائل سكتواري المحاسن و المساوي
بيهقي مجموعه ورام ورام المجدي على بن محمد صوفي محمد بن الحنفية سيد على
هاشمي مجلة العرفان احمد عارف الزين مجلة آسيائي بريتانيا مجلة البيان على خاقاني
مجلة الغري شيخ العراقيين مناقب ابن شهر آشوب مسند احمد بن حنبل مرآت العقول
مجلسي من لا يحضره الفقيه طوسي مصابيح الانوار سيد عبد الله شبر ملحمة الغدير
بولس سلامه مقدمه ابن خلدون ابن خلدون مشارق الانوار الأجهوري

زندگانی حسن بن علی (ع)، ج ۲، ص: ۶۲۱

نام كتاب نام مؤلف المراجعات امام شرف الدين المسالك شهيد ثاني الملاحم و الفتن
سيد بن طاووس

«ن»

النزاع و التخاصم مقریزی النفحة العنبریه محمد کاظم یمانئ نور الابصار شبلنجئ نزهه
 المجالس صفوری نهائئ غریب الحدیث ابن اثیر نهائئ الارب احمد نوبرئ ناسخ التوارئخ
 محمد تقئ سپهر النصائح الکافیہ محمد بن عقیل نام کتاب نام مؤلف نظام الحکم و
 الاداره فئ الاسلام باقر شریف قرشی النظام السیاسئ فئ الاسلام باقئ شریف قرشی
 النص و الاجتهاد شرف الدین

«و»

وسائل الشیعئ شیخ حر عاملئ وقعه صفین نصر بن مزاحم وفاء الوفاء نور الدین سمهودئ
 وفيات الاعیان ابن خلکان

«ی»

ینایع الموده سلیمان حنفئ
 زندگانئ حسن بن علی (ع)، فهرست ج ۲، ص: ۱۰

فهرست مطالب جلد دوم

- ۱- مقدمهئ مترجم ص ۳
- ۲- آیاتئ چند از قرآن مجید در شأن خاندان پیامبر «۱۳»
- ۳- ارمغان «۱۴»
- ۴- فرایش کتاب «۱۵»
- ۵- مقدمهئ علامهئ فقید کاشف الغطاء
- بنئ هاشم و بنئ امیه - حسن (ع) و معاویه «۱۶»
- ۶- بیعت «۴۱»

- ۷- قبول بیعت « ۵۱ »
- ۸- قبول خلافت « ۵۳ »
- ۹- بیعت همگانی « ۵۵ »
- ۱۰- استقرار دولت « ۵۶ »
- ۱۱- اشتباهات تاریخی « ۵۶ »
- ۱۲- جنگ سرد « ۵۹ »
- ۱۳- شورای اموی « ۶۲ »
- ۱۴- اخطار امام « ۶۳ » زندگانی حسن بن علی (ع) فهرست ج ۲ ۱ فهرست مطالب جلد دوم
- ۱۵- پاسخ معاویه « ۶۴ »
- ۱۶- اخطار عبد الله عباس « ۶۶ »
- ۱۷- نامه ابن عباس به امام « ۶۷ »
- ۱۸- نامه امام به معاویه « ۷۲ »
- ۱۹- پاسخ معاویه « ۸۴ »
- زندگانی حسن بن علی (ع)، فهرست ج ۲، ص: ۲
- ۲۰- اخطار معاویه « ۹۰ »
- ۲۱- پاسخ امام « ۹۱ »
- ۲۲- اعلان جنگ « ۹۲ »
- ۲۳- بخشنامه معاویه « ۹۶ »
- ۲۴- ترس مردم عراق « ۹۸ »
- ۲۵- انتخاب عبید الله « ۱۰۴ »
- ۲۶- تعداد سپاهیان « ۱۰۵ »
- ۲۷- چگونگی سپاهیان « ۱۰۸ »
- ۲۸- شیعه - خوارج « ۱۰۹ »

- ۲۹- آزمندان- شکاکها- پیروان رؤسای قبایل «۱۱۰»
- ۳۰- اشتباهات تاریخی- الحاکم- یعقوبی- ابن کثیر
طه حسین «۱۱۱»
- ۳۱- مدائن «۱۱۹»
- ۳۲- حوادث مسکن «۱۲۰»
- ۳۳- اعزام جاسوسها- پخش رشوه- فریب عبد الله
خیانت فرمانده- سراسیمگی سپاه «۱۲۰»
- ۳۴- دروغهای گمراه‌گر- بررسی حوادث- حوادث مدائن
بزرگان رشوه‌خوار- غارت اردوگاه امام- تکفیر امام،
سوء قصد به امام، موقعیت خطرناک «۱۲۶»
- ۳۵- بررسی صلح ص ۱۴۳
- ۳۶- ۱- صفدی، ۲- دکتر فیلیپ حتی ۳- علائلی
۴- روایت م روندلس ۵- لامنس «۱۴۶»
- ۳۷- الف- بی انضباطی، اخلاهای حزبی، حزب اموی،
حزب خوارج، «۱۵۰»
- ۳۸- ب- خستگی از جنگ، جنگ‌های پیاپی، ناامیدی از
غنیمت، «۱۵۴»
- ۳۹- ج- فقدان نیروهای ارزنده- د- دعوت به صلح «۱۵۶»
- ۴۰- ه- خیانت فرمانده سپاه- و- رشوه‌های معاویه «۱۵۷»
- ۴۱- ز- شایعات دروغین، «۱۶۱»
- زندگانی حسن بن علی (ع)، فهرست ج ۲، ص: ۳
- ۴۲- نیروهای دشمن
الف- فرمانبرداری- سپاه- ب- سادگی و نابخردی

- ج- هم آهنگی، د- قدرت نیروی سپاهی
- ه- اطرافیان فریبکار، و- پولهای کلان «۱۶۲»
- ۴۳- ترور امیر المؤمنین، جلوگیری از خونریزی، منت معاویه
- حوادث مدائن - حدیث پیامبر - عصمت امام «۱۶۹»
- ۴۴- نظر - شریف مرتضی، سید بن طاووس «۱۷۶»
- ۴۵- نمایش واقعیت بنی امیه «۱۷۸»
- ۴۶- شناخت بنی امیه
- ابو سفیان و هند، سخنان پیامبر درباره معاویه، دشمنی با پیامبر، تعطیل حدود، تجویز ربا، اذان در نماز عید، خطبه قبل از نماز عید، هرزگی و بیشرمی، حدیث سازی «۱۸۰»
- ۴۷- استحقاق زیاد، نامه معاویه به زیاد، خطبه زیاد، «۲۱۴»
- ۴۸- نامه زیاد به معاویه - نامه معاویه به زیاد ص ۲۱۶
- ۴۹- حرکت به دمشق، رسوایی استلحاق، ابراز تنفر همگانی «۲۲۰»
- ۵۰- امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، «۲۲۳»
- ۵۱- یونس بن عبید، عبد الرحمن بن حکم، ابو عریان، ابو بکره، یزید بن مفرغ، سکتواری، «۲۲۴»
- ۵۲- کارگزاران و فرمانداران معاویه، سمره بن جندب، بسر بن ارطاة، ابو هریره، زیاد بن ابیه «۲۳۴»
- سیاست اهل بیت
- ۵۳- سیاست مبنایی، هدفهای برتر، «۲۵۸»
- ۵۴- هدفهای برتر، برابری، عدالت، آزادی، صراحت و راستی، «۲۶۲»
- ۵۵- فرمانداران و کارگزاران، خدمات سپاهی، سیاست مالی، «۲۷۱»

- ۵۶- مقررات صلح «۲۷۹»
- ۵۷- مکان صلح، زمان صلح، «۲۸۸»
- زندگانی حسن بن علی (ع)، فهرست ج ۲، ص: ۴
- ۵۸- بررسی و تحقیق، عمل به کتاب خدا، مسأله‌ی جانشینی امنیت همگانی، نفی عنوان امیر المؤمنین، منع اقامه شهادت، ترک دشنام به امیر المؤمنین، امنیت عمومی شیعیان، خراج دارابگرد «۲۹۰»
- امان به خاندان پیامبر
- ۵۹- موقعیت امام حسین (ع) «۲۹۹»
- ۶۰- معاویه در برابر امام
- سخنان امام حسن - متن گفتار امام، موقعیت قیس فرمانده «۳۱۳»
- ۶۱- مخالفان صلح
- حجر بن عدی، عدی بن حاتم، مسیب بن نجبه، مالک بن ضمیره، سفیان بن ابی لیلی، بشیر همدانی، سلیمان بن سرد عبد الله بن زبیر، ابو سعید، یکی از یاران. ص ۳۲۷
- ۶۲- بسوی مدینه
- مکتب امام، مهربانی به مستمندان، پناه‌دهندگی، «۳۴۲»
- ۶۳- معاویه در مدینه، حزب سیاسی «۳۵۶»
- ۶۴- بسوی دمشق (مناظرات امام) «۳۶۲»
- ۶۵- پیمان‌شکنی معاویه
- مخالفان دشنام به علی (ع) - سعد بن ابی وقاص، جناب ام‌السلمه، عبد الله بن عباس، احنف بن قیس، کثیر بن کثیر، انیس انصاری، زید ارقم، ابو بکره «۴۰۴»

۶۶- مالیات دارابگرد، دشمنی با شیعیان علی، «۴۲۸»

۶۷- شهیدان عقیده و ایمان

«حجر بن عدی، عبد الرحمن حسان عنزی، قبیصه بن ربیعہ «۴۳۲»

۶۸- انعکاس فاجعه، امام حسین، عایشه، ربیع بن زیاد،

حسن بصری، عبد الله بن عمر، معاویة بن خدیج، رشید

هجری، عمرو بن حمق خزاعی «۴۵۰»

زندگانی حسن بن علی (ع)، فهرست ج ۲، ص: ۵

۶۹- اوفی بن حصن، جویریة بن مسهر عبدی، عبد الله بن یحیی

حضرمی، «۴۶۲»

۷۰- جنایات دیگر

ویرانی خانه‌ی شیعیان، نپذیرفتن شهادت مسیحیان، وحشت

و زندان، محمد بن ابی حذیفه، عبد الله بن هاشم بن مرقال

عبد الله بن خلیفه‌ی طایی. جاریة بن قدامه. تعقیب زنان

شیعه، زرقاء دخت عدی ام الخیر بارقی، سوده دخت عماره

بکاره‌ی هلالی، اروی دخت حارث، دارمیه‌ی حجونی،

کنگره حسینی «۴۶۷»

۷۱- بیعت یزید

دعوت مغیره، نمایندگان شهرستانها، سفر دوم معاویه،

گفتار امام حسن، عایشه و بیعت یزید، «۵۴۷»

۷۲- زنان و فرزندان امام

کراهت شرعی طلاق، منافاه با روش امام، بی توجهی

به زن خواهی، دروغ‌پردازی منصور، «۵۵۰»

۷۳- نادانیهای لامنس، خوله فزاری، جعده دخت اشعث،

عایشه خثعمی ص ۵۶۳

۷۴- قاسم، ابو بکر، عبد الله، زید، حسن، « ۵۷۱»

۷۵- پایان دوران

مرگ در اثر بیماری سل، مسمومیت از راه عصا، مسمومیت

در طواف، مرگ عادی، اندرز در بستر مرگ، وصیت

به حسین (ع) وصیت به محمد حنفیه « ۵۷۵»

۷۶- تجهیز امام، گروه مشایعین، نماز بر جنازه‌ی امام، فتنه

بزرگ، اجازه دفن عبد الرحمن عوف، در کنار قبر، طنین

فاجعه، مدینه، مکه، بصره، کوفه، « ۵۹۶»

۷۷- نامه به امام حسین، شادمانی معاویه، پایان کتاب « ۶۱۱»